سازمان مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴_۱۳۴۴)

به کوشش جمعی از پژوهشگران



موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

سازمان مجاهدین خلق

پیدایی تا فرجام (۱۳۴۴_۱۳۸۴)

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد سوم



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بهار ۱۳۸۵

سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸٤ ـ ۱۳٤٤)/ به کوشش جمعی از پـژوهشگران مـؤسسه مـطالعات و پـژوهشهای سـیاسی. ـ ـ تـهران: مـؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵ ـ .
۳ ج.: مصور.

ISBN 964-5645-71-9:(ج.۳)
ISBN 964-5645-58-I:(دوره): ۵۰۰۰۰ ریال
ISBN 964-5645-59-X:(ج.۱)
ISBN 964-5645-68-9:(ج.۲)

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۵): ۵۰۰۰۰ ریال.
ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۵): ۵۰۰۰۰ ریال.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
۱. سازمان مجاهدین خلق ایران. ۲. حزبهای سیاسی ایران ـ ـ تحقیق.
الف. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

۲۲ س ۳۲م/۱۶۶۱/۵/DSR ۹۵۵/۰۸٤۰٤۵۲
کتابخانه ملی ایران ۱۲۷۱٤ـ۸٤م



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران، خیابان ولی‌عصر(عج)، بالاتر از بزرگراه شهید چمران، شماره ۱۵۱۸

تلفن: ۲۲۰۴۰۸۹۱

سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی تا فرجام (۱۳۸۴ـ ۱۳۴۴)

به کوشش جمعی از پژوهشگران

جلد سوم

چاپ اول: بهار ۱۳۸۵

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۱ ـ ۵۸ ـ ۵۶۴۵ ـ ۹۶۴

شابک جلد سوم: ۹ ـ ۷۱ ـ ۵۶۴۵ ـ ۹۶۴

صندوق پستی: ۷۵۸۸ ـ ۱۱۳۶۵

info@ir-psri.com

www.PSRI.ir

فهرست مطالب

گفتار بیست و هشتم: سرنوشت مشترک صدام و سازمان ۵۸۹

گفتار بیستم:

بیلان ترور، استحاله ایدئولوژیک

فصل اول:

بیلان سال‌های ترور در استان تهران

از مجموع ۴۱۸ ترور انجام شده در استان تهران طی سال‌های ۵۷ الی ۷۵، ۳۶۶ مورد آن مربوط به سال‌های ۱۳۶۰ و ۶۱ بوده است[1] که حدود ۹۴/۲ درصد از آنها در شهر تهران اتفاق افتاده است.

بعد از شهر تهران بیشترین آمار ترور با ۱۴ مورد مربوط به شهرستان کرج بود که در حدود ۳ درصد مجموع را به خود اختصاص داده است. کمتر از ۲/۵ درصد ترورها نیز در شهرستان‌های لواسانات و شمیرانات رخ داده است.

□ ویژگی‌های آماری ترورشدگان

بسیاری از ترورهای سازمان، ترورهای بدون شناسایی قبلی و به اصطلاح از نوع کور و اتفاقی بوده است. در این نوع ترورها تیم‌های تروریستی سازمان چنین توجیه شده بودند که هرکس عکسی از امام یا دیگر رهبران سیاسی و روحانی را در محل کار شخصی خود دارد یا مانند پاسدارها ریش گذاشته باشد و یا

---

۱. اوج ترورهای سازمان در دو سال ٦٠ و ٦١ بوده است. در سال ٦٢، سه مورد، سال ٦٣، بیست و دو مورد و در سال ٦٤، ٦٥ هرکدام ده مورد ترور در استان تهران رخ داده است که جمع این سه سال، ٤٥ مورد می‌شود. طی سال‌های بعد از ٦٥، به دلیل متلاشی شدن بخش اعظم شبکه ترور سازمان، آمار ترورها کاهش جدی می‌یابد و در هر سال به کمتر از عدد انگشتان یک دست نمی‌رسد.

لباس‌های وی شبیه نوع پوشش تیپ‌های خیلی مذهبی و هیئتی باشد، باید ترور شود. و علت آن را نیز این‌چنین توجیه می‌کردند که اینان افراد حزب‌اللهی هستند و خانه‌های تیمی هم توسط همین افراد لو می‌رود و «سرانگشتان رژیم» هستند. با نگاهی اجمالی به مشاغل و نوع فعالیت‌های اجتماعی افراد ترور شده، می‌توان بیشتر پی به ابعاد این موضوع برد.

از مجموع ۳۶۶ شهید ترور شده استان تهران طی دو سال ۶۰ و ۶۱، افرادی که در زمان ترور شاغل در بخش‌های دولتی بوده‌اند ۱۹۳ نفر هستند. یعنی حدود ۵۳ درصد کل شهدای ترور شده را کارمندان تشکیل داده‌اند. از این تعداد ۱۳۱ نفر افراد شاغل در سپاه، ارتش، بسیج و شهربانی بوده‌اند؛ که ۳۶ درصد از کل افراد ترور شده در استان تهران را تشکیل می‌دهند. بنابراین بقیه ۶۴ درصد ترورشدگان، از مردم عادی بوده‌اند.

بعضی از تیم‌های تروریستی برای پیدا کردن سوژه ترور، با پوشش مأموران انتظامی جلوی افراد را می‌گرفتند و از آنها مدارک شناسایی درخواست می‌کردند. در صورتی که مدارک فردی دال بر فعالیت وی در نهادهای انقلابی، سازمان‌ها و وزارتخانه‌های دولتی بود، فرد مزبور را ترور می‌کردند و یا هر گاه به هنگام بازرسی از مدارک و کیف اشخاص، به عکسی از **حضرت امام** و یا مسئولین بر می‌خوردند قصد شوم خود را پیاده می‌کردند. در همین رابطه فرماندهٔ یکی از واحدهای تروریستی سازمان می‌گوید:

تیم‌های عملیاتی وقتی به شخصی بر می‌خوردند که عکس امام در کیفش داشت وی را ترور می‌کردند و همین یک موضوع یعنی «حامی خط رهبری بودن» برای ترور کافی بود.[1]

در دو سال مذکور، از مجموع کل استان تهران، ۸۴ نفر یعنی ۲۳ درصد افراد ترور شده، دارای شغل آزاد بوده‌اند. این مشاغل عبارتند از: مشاغل فنی، راننده، مغازه‌دار، پزشک و سایر مشاغل آزاد که بیشتر آنان به هنگام فعالیت در محل کار خویش به شهادت رسیده‌اند. همچنین از مجموع کل شهدای ترور در استان تهران ۲۴ نفر آنها یعنی ۶/۷ درصد را کارگران، و ۲۷ نفر یعنی ۷/۵ درصد را دانش‌آموزان و ۱۳ نفر یعنی ۳/۸ درصد را روحانیون تشکیل می‌دهند.

○ ویژگی‌های عاملان و سوژه‌ها

به گفته برخی اعضای سابق، سازمان در انتخاب افراد جهت فعالیت در شاخهٔ نظامی و تروریستی،

---

۱. کارنامه سیاه...، ج ۱، ۳ و ٤: صفحات متعدد. گفته مذکور متعلق به مرتضی ناصح‌پور است. همان، ج ٤: ص ٢٤.

ویژگی‌هایی را مدّنظر قرار می‌داد که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از:

۱ـ داشتن ایمان کامل به اهداف و خطوط سازمان و اطاعت بی قید و شرط و کورکورانه از تشکیلات،

۲ـ غالباً در سطح سنّی نوجوان و جوان قرار داشتن، تا به صورت طبیعی شور و هیجان لازم را داشته باشد و از ردهٔ تشکیلاتی بااهمیتی برخوردار نباشد،

۳ـ آمادگی خصلتی و روحیه تهاجمی و خشن برای انجام ترور،

۴ـ داشتن انگیزهٔ قوی برای ارتقای ردهٔ تشکیلاتی.

با بررسی ترورهای صورت گرفته می‌توان آنها را بر حسب انتخاب و شناسایی سوژه‌ها[1] به دو شیوهٔ تقسیم نمود:

۱ـ ترور با شناسایی اولیه

در آن دسته از ترورها که تیم عملیاتی، سوژهٔ خود را از قبل شناسایی می‌کرد، مسیر عبور و مرور، منزل و محل کار وی تحت نظر گرفته می‌شد و در صورت مهیا شدن موقعیت مناسب، ترور صورت می‌گرفت. اکثر ترورهای سازمان در ابتدای فاز نظامی از این دست بود.

روش‌های شناسایی سوژه نیز دو نوع بودند:

الف ـ شناسایی از طریق آشنایی قبلی

در این شیوه، اعضای سازمان در هر منطقه با توجه به شناخت شخصی‌شان از محل کار یا سکونت خود، افراد حزب‌اللهی و فعال انقلابی را شناسایی و معرفی می‌کردند. در این خصوص بسیاری از اعضا و هواداران سازمان خط ترور اقوام و بستگان خودشان را هم به تیم‌های عملیاتی می‌دادند.

ب ـ شناسایی از طریق تحت نظر گرفتن اماکن

در این نوع شناسایی، اعضا و هواداران سازمان، از طریق تحت نظر گرفتن اماکن حکومتی و انقلابی مثل انجمن‌های اسلامی، سپاه، مراکز فرهنگی بسیج، سازمان‌ها و وزارتخانه‌های مهم، و تردد افراد به این اماکن، اقدام به شناسایی افراد حزب‌اللهی و شاغل در ارگان‌های انقلابی می‌نمودند.

۲ـ ترور بدون شناسایی قبلی

ترورهایی که بدون انتخاب قبلی و شناسایی سوژه انجام می‌شد، اصطلاحاً به آنها «ترور کور» و

---

۱. در تیم‌های تروریستی به فردی که برای ترور شدن، انتخاب می‌شد، «سوژه» گفته می‌شد.

تصادفی گفته می‌شود. پس از رسیدن خط کلی زدن «سرانگشتان رژیم» ـ در سال ۱۳۶۰ ـ اکثر ترورهای سازمان از این نوع بوده‌اند.

پس از رسیدن خط ترور افرادی که عکس **حضرت امام** و مسئولان را به شیشه‌های مغازه‌شان می‌زدند افراد زیادی به این دلیل توسط سازمان ترور شدند که شیوهٔ انتخاب در این گونه ترورها به شرح ذیل بود:

در خانهٔ تیمی، مسئول تیم از روی نقشه، منطقه مناسب جهت ترور را انتخاب می‌کرد. در این انتخاب‌ها فقط سعی می‌شد که منطقه و محله‌ای انتخاب شود که سازمان در آنجا چند نیروی هوادار داشته باشد تا با انجام ترور، آن هواداران فعال‌تر شوند. سپس با گشت‌زنی، سوژه موردنظر پیدا می‌شد.

در طی عمل گشت‌زنی، مواردی چون: شلوغی منطقه، راه فرار نداشتن و نزدیکی محل به مسجد و یا کمیته در نظر گرفته می‌شد و بیشتر سعی می‌شد تا جایی انتخاب شود که آرام و خلوت، و دور از مسجد یا پایگاه کمیته باشد. معمولاً هم مغازه‌دارانی ترجیح داده می‌شدند که مسن و از لحاظ تحرک ضعیف بودند یا اگر فرد جوان می‌بود، حتی‌الامکان در مغازهٔ خود تنها باشد.

در این موارد، در صورت امکان، سرقت پول و اشیای قیمتی صورت می‌گرفت و پس از ترور سوژه و آتش زدن محل، با پخش اعلامیه، تیراندازی هوایی و دادن شعار، تیم ترور از منطقه متواری می‌شد.

البته انجام دادن همه مراحل یاد شده بالا در ترورها معمولاً امکان‌پذیر نمی‌شد و فقط به کشتن فرد اکتفا می‌شد. در واقع عاملان ترور به دلیل ترس و وحشت ناشی از احتمال دستگیری و فرارسیدن مردم و مأموران، در بسیاری اوقات قادر به انجام کلیهٔ مراحل مذکور نمی‌شدند.

در اکثر ترورها از موتورسیکلت و گاه از اتومبیل استفاده می‌شد. اساساً برخی را ترور می‌کردند که به وسیله نقلیه آنان دست یابند، در این صورت یا مقتول فردی انقلابی بوده یا به هر دلیل در برابر تروركنندگان مقاومت کرده بود. در بررسی اجمالی مشاهده می‌شود که این گونه ترورها بیشتر در مشاغل کارگری اتفاق افتاده است.

با بررسی آماری ترورهای استان تهران مشخص می‌شود که ۱۵ نفر از شهدا در منازلشان ترور شده‌اند. یعنی در حدود ۳/۵ درصد ترورها در داخل منزل اتفاق افتاده است. از پنج نفر زن خانه‌دار ترور شده توسط سازمان، سه نفر آنان در داخل منزل به شهادت رسیدند و تنها دلیل ترور آنها این بوده که

اعضای خانوادهٔ فردی حزب‌اللهی بوده‌اند.

به هنگام ترور افراد در منازل پس از در زدن اگر خود شخص موردنظر در را باز می‌کرد ترور در همان جا و بلافاصله انجام می‌گرفت و اگر کس دیگری بود افراد به داخل خانه هجوم برده و فرد موردنظر را مورد هدف قرار می‌دادند. در این نوع ترورهادر صورت مقاومت اعضای خانواده و یا ـ به قول خود سازمان ـ برای اینکه فرصت را از دست ندهند، کلیّهٔ اعضای خانواده را به شهادت می‌رساندند.

در جمع‌بندی تحلیل و بررسی ترورها به لحاظ شغلی نکتهٔ قابل توجهی به چشم می‌خورد و آن، اینکه اکثر شهدای ترور شده از افراد کم‌درآمد و قشر پایین و زیر متوسط جامعه بودند. طی یک برآورد اولیه که از مشاغل ترورشدگان به عمل آمده مشخص می‌شود که حدود ۸۵ درصد از افراد ترور شده، جزو اقشار کم‌درآمد جامعه بودند.

□ اوراقی از کارنامه تروریسم کور سازمان

آنچه در صفحات آتی می‌آید به طور نمونه، مشخصات و عکس عده‌ای از قربانیان بی‌گناهی است که در جریان ترورهای کور سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ در محل کار و تحصیل خود هدف گلوله‌های سازمان قرار گرفتند.

در این فهرست اسامی بر اساس، جنس، سن، محل تولد، شغل و تاریخ و محل ترور ۲۰۵ تن از شهدای استان تهران در دو سال مزبور، ذکر شده است. گاه امام جماعت مسجدی کوچک، صرفاً به دلیل معمّم بودن، آماج گلوله‌های تروریست‌ها شده است؛ و گاه نوجوانانی که یا به خانوادهٔ شهدا وابسته بودند و یا در بسیج محل عضویت داشتند، تنها یا با هم، مورد اصابت رگبار نیروهای تروریست سازمان قرار گرفته‌اند.

علاوه بر تهران و شهرهای اطراف آن، تعداد کثیری از مردم بی‌گناه در شهرهای مختلف کشور ـ از کودک خردسال گرفته تا پیرزن و پیرمردی که میهمان افطار فرزندان و نوه‌های‌شان بوده‌اند ـ مورد حملهٔ تروریست‌های مسلّح سازمان قرار گرفتند و مظلومانه شهید شده‌اند؛ لیکن به خاطر مشکل دسترسی به اسناد و مدارک مشخصات آنها، تنظیم فهرست کامل و یا ارائه آمار دقیق شهدای ترور شده سایر شهرها و استان‌های کشور، برای پژوهشگران این کتاب امکان‌پذیر نگشت. بنابراین فهرست حاضر که محدود به استان تهران در دو سال ۶۰ و ۶۱ می‌باشد، تنها جهت ارائه «نمونه» و «مصداق» صورت گرفته است.

فهرستی از ترورشدگان دو سال ۱۳۶۰ ـ ۱۳۶۱ در استان تهران

ردیف	نام و نام خانوادگی	سن	محل تولد	شغل	محل ترور		تاریخ ترور	شهر حادثه
					خیابان	منزل		
۱	جانعلی آغشته	—	تهران	نگهبان	×		۱۳۶۰/۴/۲۸	کرج
۲	محسن (حسن) آقابیگی	۳۹	قزوین	کارمند		×	۱۳۶۰/۱۱/۲۷	تهران
۳	محمدعلی آقارجبی	۳۵	تهران	نیروی ظامی		×	۱۳۶۱/۵/۱۴	تهران
۴	اکبر آئینه‌وند	۲۶	دماوند	تکاور	×		۱۳۶۱/۳/۱۳	تهران
۵	علی آدمی دارایان	۳۶	تبریز	کاسب	×		۱۳۶۱/۶/۶	تهران
۶	مهدی احمدی	۳۱	اراک	کارمند	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۷	عبدالله احمدی	۳۸	تهران	مغازه‌دار		×	۱۳۶۱/۴/۱۳	تهران
۸	اکبر ابراهیمی اشلقی	۳۵	تهران	کارگر	×		۱۳۶۱/۶/۸	تهران
۹	احمد ابراهیمی	—	گرگان	سرباز	×		۱۳۶۱/۲/۱۰	تهران
۱۰	مجید احمدزاده اردبیلی	۱۹	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۵/۶	تهران
۱۱	داوود ارجمندی	۲۰	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۱/۱/۱۸	تهران
۱۲	عبدالکریم ارجمندی	۲۹	قم	کارمند	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۱۳	فرهاد اشتری	—	—	دبیر	×		۱۳۶۱/۲/۲	تهران
۱۴	عشرت اسکندری	۲۶	فیروزکوه	خانه‌دار		×	۱۳۶۱/۶/۴	تهران
۱۵	علی اصلی پورفرقانی	۱۷	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۶/۲۹	تهران

۱۶	قربان اطاعتی	۴۰	ساوه	مستخدم مدرسه	×		۱۳۶۱/۱۲/۸	تهران
۱۷	مسعود افتخاری	—	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۶/۲۷	تهران
۱۸	طاهر اقدامی	۱۹	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۱/۲/۳۰	تهران
۱۹	محمدعلی اکبری	۳۳	قم	فرش فروش	×		۱۳۶۱/۶/۲۵	تهران
۲۰	محمدحسین (محمدرضا) الله‌داد	۱۸	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۷/۳	تهران
۲۱	حسین امامی	۲۰	تهران	دیپلمه	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۲۲	علی‌اکبر امیری	۴۵	محلات	راننده	×		۱۳۶۱/۱/۲۰	تهران
۲۳	محمدعلی امینی‌نژاد	—	اصفهان	روحانی	×		۱۳۶۱/۳/۲۱	تهران
۲۴	علی آقا باقری	—	—	راننده	×		۱۳۶۰/۵/۱۲	تهران
۲۵	پرهام بدیعی	—	تهران	بسیجی	×		۱۳۶۰/۵/۲۱	تهران
۲۶	ابوالقاسم بذرانبار	—	—	کفاش	×		۱۳۶۰/۱۲/۲۳	تهران
۲۷	جواد برجعلی	—	تهران	راننده	×		۱۳۶۰/۱۲/۲۳	تهران
۲۸	مهدی بزازاده	۱۷	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۲۹	ولی‌اله بزرگی	—	—	کارمند	×		۱۳۶۰/۳/۳۰	تهران
۳۰	ناصر بشلیده	—	—	راننده		×	۱۳۶۱/۴/۱۷	تهران
۳۱	نادر بکان	—	—	نگهبان	×		۱۳۶۳/۲/۱۷	کرج
۳۲	عباس بنایی خلیل‌آبادی	۲۹	یزد	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۶/۱۷	تهران
۳۳	مهدی بهروزی مطلق	۲۳	تهران	مغازه‌دار	×		۱۳۶۰/۹/۲	تهران
۳۴	حمید بهنود	۲۹	تهران	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۶/۱۱	تهران
۳۵	شهباز بیات	۲۵	خمین	کارگر	×		۱۳۶۰/۶/۸	تهران
۳۶	حسن بیات	—	تهران	فرش فروش	×		۱۳۶۳/۱۱/۹	تهران

۳۷	قربان بیدخوری	—	—	بنّا		×	۱۳۶۱/۲/۱۲	تهران
۳۸	عادل پدرام	۲۳	تهران	پاسدار		×	۱۳۶۰/۵/۲۵	تهران
۳۹	ولی پست بازان	—	اردبیل	محصل		×	۱۳۶۰/۴/۱۸	تهران
۴۰	نصرالله ترابی	۴۹	همدان	فرش فروش		×	۱۳۶۱/۶/۲۴	تهران
۴۱	محمد ترابی‌آذر	۲۸	همدان	مغازه‌دار		×	۱۳۶۱/۱/۱۴	تهران
۴۲	شعبانعلی ترابی	۲۳	ساوه	کارگر		×	۱۳۶۱/۵/۲۶	تهران
۴۳	منصور تقوی	۲۶	ساری	کارمند		×	۱۳۶۱/۱/۳	تهران
۴۴	حسین تیموری	—	—	مهندس برق		×	۱۳۶۱/۵/۱	تهران
۴۵	ابراهیم تیما	۲۱	تهران	کارگر		×	۱۳۶۱/۷/۱۶	تهران
۴۶	ابوالقاسم جابرزاده	۴۰	دامغان	کارگر		×	۱۳۶۱/۶/۱۵	تهران
۴۷	محمدهاشم جاسبی	۲۰	تهران	شهربانی		×	۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۴۸	احمد جاوید	۲۰	تهران	طلبه		×	۱۳۶۱/۶/۱۲	تهران
۴۹	علیرضا جاویدی	۲۰	تهران	پاسدار		×	۱۳۶۱/۵/۱۰	تهران
۵۰	رضا جدیدی	۳۰	آوج	پاسدار		×	۱۳۶۱/۳/۱۱	تهران
۵۱	سیدحسین جلالی	—	—	کفاش		×	۱۳۶۰/۱۲/۸	تهران
۵۲	سیدحسن جلالی	—	—	کارمند		×	۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۵۳	عباس جلالی	—	—	معلم		×	۱۳۶۰/۱۲/۱۷	تهران
۵۴	محمدرضا جلایی‌پور	۲۶	تهران	پاسدار		×	۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۵۵	محمد جهانپور	—	تهران	تراشکار		×	۱۳۶۱/۱/۲۲	تهران
۵۶	مصطفی چراغی	۱۷	تهران	محصل		×	۱۳۶۱/۶/۱۳	تهران
۵۷	علی چوپانی	۲۶	تهران	پاسدار		×	۱۳۶۱/۱/۸	تهران

۵۸	داوود چهاروردی	۲۲	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۱/۹/۱	تهران
۵۹	اکبر خدادادی	۱۸	نکاء	کارگر		×	۱۳۶۱/۶/۴	تهران
۶۰	عبدالرسول خردادی	۲۳	نیشابور	کارگر	×		۱۳۶۱/۵/۲۹	تهران
۶۱	محمود خسروی	۲۳	نیشابور	کارگر	×		۱۳۶۱/۵/۲۹	تهران
۶۲	ابوالفضل خشرو	۵۷	قم	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۶/۱۴	تهران
۶۳	رضا حاتمی	۱۶	تهران	بسیجی	×		۱۳۶۰/۶/۱۸	تهران
۶۴	محمدتقی حاج حیدری	۵۱	خمینی شهر	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۶/۱۵	تهران
۶۵	ابوالفضل حاج رضایی	۲۲	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۶/۱۸	تهران
۶۶	محمدعلی‌حاجی‌علی‌محمدزرگر	۳۶	تهران	کارمند	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۶۷	ابوالقاسم حاضری	—	—	بنّا	×		۱۳۶۰/۱۲/۱۷	تهران
۶۸	سید محمدرضا حائری	—	—	معلم	×		۱۳۶۰/۱۱/۱۵	تهران
۶۹	محمد حبیب‌الله زاده	۱۷	عجب‌شیر	محصل	×		۱۳۶۱//۱۵	تهران
۷۰	علی حسام‌زاده	۵۱	شیراز	کارمند	×		۱۳۶۱/۳/۲۵	تهران
۷۱	کرمعلی حسن رضایی	۲۲	قزوین	معلم	×		۱۳۶۰/۷/۳۰	شمیرانات
۷۲	علی‌اکبر حسین‌بیگی	۱۹	کن	محصل	×		۱۳۶۰/۷/۳	تهران
۷۳	فرج‌الله حسینی	۴۲	مشهد	روحانی	×		۱۳۶۱/۲/۲۵	تهران
۷۴	علیرضا حسینی	۲۳	تهران	کارمند		×	۱۳۶۰/۱۰/۸	تهران
۷۵	حسین حسینیان	۱۹	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۱/۱/۱۷	تهران
۷۶	حسن حقیقی	۳۵	گلپایگان	شهربانی		×	۱۳۶۱/۳/۱۹	تهران
۷۷	امیر حمیدی‌بنام	۲۳	تهران	کارگر	×		۱۳۶۱/۶/۲۴	تهران
۷۸	حمیدرضا حیدری	۱۷	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۶/۲۰	تهران

۷۹	عباس دارایی	۴۳	کاشان	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۳/۱۹	تهران
۸۰	یدالله دمیرچلی	—	—	پاسدار	×		۱۳۶۰/۵/۲۸	تهران
۸۱	مجید دمیرچلی	—	—	پاسدار	×		۱۳۶۰/۵/۲۸	تهران
۸۲	علیرضا دهقان	۱۹	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۱/۳/۱۱	تهران
۸۳	فریبرز رادافزون	۲۳	تهران	بسیجی		×	۱۳۶۰/۸/۲۷	تهران
۸۵	مهدی رجب‌بیگی	۲۴	دامغان	نویسنده	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۸۶	آیت‌اله رجبی	—	—	راننده	×		۱۳۶۱/۷/۲	تهران
۸۷	علی‌اصغر رحیمی اصل	۱۹	تهران	کارمند	×		۱۳۶۱/۲/۱۵	تهران
۸۸	علیرضا رحیمی صفت	۲۵	تهران	کارمند	×		۱۳۶۱/۲/۱۴	تهران
۸۹	مهدی رستگار	۱۹	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۹۰	محمدعلی رستمی	۵۲	تهران	مغازه‌دار	۹		۱۳۶۱/۱/۱۹	تهران
۹۱	حسین رسول‌زاده	۲۵	تهران	شهربانی	×		۱۳۶۰/۱۱/۱۴	تهران
۹۲	خسرو رسولی	۲۵	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۸/۵	تهران
۹۳	علیجان رضایی	۴۹	خمین	مغازه‌دار	×		۱۳۶۰/۱۲/۴	تهران
۹۴	مصطفی رفعتی‌پور	۳۴	اصفهان	روحانی	×		۱۳۶۱/۳/۱۳	تهران
۹۵	محمد رمضاندوست	۱۷	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۶/۱۱	تهران
۹۶	شمس‌الله رنجبر	۳۴	اراک	کارگر	×		۱۳۶۱/۶/۱۳	تهران
۹۷	علی‌اکبر رمضانی	۲۱	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۶/۱۷	تهران
۹۸	عبدالحسین رنجکش	—	—	نجار	×		۱۳۶۱/۵/۲۷	تهران
۹۹	احمد روغنی	۳۳	یزد	کارگر	×		۱۳۶۱/۷/۶	کرج
۱۰۰	خسرو ریاحی	—	—	معلم	×		۱۳۶۱/۵/۱۹	تهران

۱۰۱	حمید ریاحی	۲۶	تهران	کارمند	×		۱۳۶۱/۲/۱۴	تهران
۱۰۲	حسین ریاضی	۲۳	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۱/۱/۱۹	تهران
۱۰۳	علیرضا ریش سفیدی	۲۶	تهران	تکاور	×		۱۳۶۱/۲/۲۲	تهران
۱۰۴	رضا ریگزنان	۵۱	مشهد	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۵/۲۵	تهران
۱۰۵	فرزاد رئیس‌زاده	۲۲	رشت	دانشجو	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۱۰۶	منصور زارتشت	۳۵	تهران	جهاد سازندگی	×		۱۳۶۰/۹/۶	تهران
۱۰۷	محمود زارعی	۴۲	تهران	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۶/۸	تهران
۱۰۸	محمدعلی ساجدیان	۵۱	تهران	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۵/۲۶	تهران
۱۰۹	ناصر سالم	—	—	پاسدار	×		۱۳۶۰/۶/۲	تهران
۱۱۰	وحید سرشار	۱۸	تهران	بسیجی	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۱۱۱	مرتضی سعیدی	۳۴	خوانسار	کارمند	×		۱۳۶۰/۵/۱۹	تهران
۱۱۲	سعید سلطانی	۲۵	تهران	کارمند	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۱۱۳	محمدعلی سیدصدری	۲۲	میانه	تکاور	×		۱۳۶۱/۳/۱۳	شمیرانات
۱۱۴	صفرعلی شانجانی	۳۴	تبریز	مغازه‌دار	×		۱۳۶۰/۵/۷	تهران
۱۱۵	حسینعلی شایسته‌مهر	۱۸	تهران	دانشجو		×	۱۳۶۰/۱۲/۴	تهران
۱۱۶	عبدالرسول شعیبی	—	اصفهان	خبرنگار	×		۱۳۶۰/۵/۲۷	تهران
۱۱۷	علی‌اصغر شفائی	۲۸	تهران	کارمند	×		۱۳۶۱/۶/۱۳	تهران
۱۱۸	محمود شفیعی	۲۹	تهران	بسیجی	×		۱۳۶۱/۵/۲۶	تهران
۱۱۹	محمد شکاری	۱۶	تهران	بسیجی	×		۱۳۶۱/۵/۲۶	
۱۲۰	بهرام شکری	۲۴	میانه	پاسدار	×		۱۳۶۰/۵/۲	تهران
۱۲۱	حسینعلی شمسی‌پور	—	یزد	دانشجو	×		۱۳۶۰/۹/۷	تهران

۱۲۲	هادی شهرابی فراهانی	۱۸	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۹/۱۴	تهران
۱۲۳	کاظم علی شهرابی فراهانی	۲۱	تفرش	پاسدار	×		۱۳۶۰/۹/۱۴	تهران
۱۲۴	حسین شیرزادی	۷۲	شهررضا	کارگر	×		۱۳۶۱/۶/۱۰	تهران
۱۲۵	کریم شیرگیر	۲۰	تهران	مغازه‌دار	×		۱۳۶۰/۹/۹	تهران
۱۲۶	عبدالحمید صابونچی	۱۷	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۱۲/۲۲	تهران
۱۲۷	حسین صادقپور	۳۷	یزد	سیم‌کش	×		۱۳۶۱/۶/۷	تهران
۱۲۸	یدالله صادقی نائینی	۵۲	نائین	کارمند	×		۱۳۶۱/۳/۲۵	تهران
۱۲۹	اسمعیل صالحیان	۵۱	خوانسار	مغازه‌دار	×		۱۳۶۰/۶/۸	تهران
۱۳۰	علی صفاری	۲۱	تهران	سرباز	×		۱۳۶۱/۶/۲۲	تهران
۱۳۱	حسین صفایی	۲۸	تهران	کارگر	×		۱۳۶۱/۳/۲۲	تهران
۱۳۲	بتول صفدری	—	سمنان	خانه‌دار		×	۱۳۶۱/۳/۲۲	تهران
۱۳۳	غلامعلی صمدی	۲۹	مراغه	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۶/۸	تهران
۱۳۴	سیدمحمد صنیعی	—	—	مغازه‌دار	×		۱۳۶۰/۷/۶	تهران
۱۳۵	مجید طالب‌لو	۱۷	تهران	محصل	×		۱۳۶۱/۱/۲۴	تهران
۱۳۶	عنایت‌الله طباطبایی ایرانی	۲۵	تبریز	کارمند	×		۱۳۶۱/۲/۲۵	تهران
۱۳۷	محمدجعفر طباطبایی قمی	۵۲	تهران	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۲/۲۵	تهران
۱۳۸	محمود ظریف‌نیا	۴۴	مشهد	ارتشی	×		۱۳۶۰/۱۲/۶	تهران
۱۳۹	اسماعیل عاقله	—	—	کارمند	×		۱۳۶۱/۱۲/۱۹	تهران
۱۴۰	محمد عبدالحسینی	۱۹	تهران	محصل	×		۱۳۶۱/۶/۳	تهران
۱۴۱	حسین عسگری بشکانی	۱۹	کرمان	پاسدار	×		۱۳۶۱/۴/۱	تهران
۱۴۲	اکبر عسگری بشکانی	۲۲	کرمان	بسیجی	×		۱۳۶۱/۲/۱۶	تهران

۱۴۳	ابوالفضل (عباس) علی‌اکبری	۱۷	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۷/۳	تهران
۱۴۴	مسعود عیسی‌وند	۱۷	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۶/۲۹	تهران
۱۴۵	حسن عنمی	—	—	دانشجو	×		۱۳۶۰/۵/۳۰	تهران
۱۴۶	محمدباقر غفاری	۳۰	تبریز	راننده	×		۱۳۶۰/۱۲/۱۵	تهران
۱۴۷	محمد غلامشاهی	—	قم	مکانیک	×		۱۳۶۰/۹/۲۲	تهران
۱۴۸	حمید غیبی	—	—	دبیر	×		۱۳۶۳/۲/۲	تهران
۱۴۹	فاطمه عشریه	۱۷	—	خانه‌دار		×	۱۳۶۱/۶/۴	تهران
۱۵۰	رضا عباسی	۴۷	خمین	خواربار فروش	×		۱۳۶۱/۶/۱۵	تهران
۱۵۱	نادر فرخنده	۱۹	تهران	بسیجی	×		۱۳۶۱/۳/۲۵	تهران
۱۵۲	محمد فرشی مقدم	۳۹	قم	کاسب	×		۱۳۶۰/۱۰/۱۵	تهران
۱۵۳	حسین فیروزیان	—	تهران	معلم	×		۱۳۶۱/۲/۲۱	تهران
۱۵۴	محسن قاسمی	۲۲	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۱۵۵	علی قانع عبادی	۴۳	مشهد	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۸/۱۰	تهران
۱۵۶	مسعود قمشه	۲۰	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۷/۱۱	تهران
۱۵۷	مهدی قیومی	۳۰	خرم آباد	شهربانی	×		۱۳۶۱/۲/۲۲	تهران
۱۵۸	حسین کاظمی	۵۳	تهران	کاسب	×		۱۳۶۱/۵/۱۶	تهران
۱۵۹	میرمختار کتابی	—	—	خادم مسجد	×		۱۳۶۰/۵/۱۷	تهران
۱۶۰	زهرا کردی	—	سمنان	خانه‌دار	×		۱۳۶۱/۲/۲۵	تهران
۱۶۱	جعفر کلهری	۱۸	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۷/۱	تهران
۱۶۲	عباسعلی کمالی‌پور	—	خوزستان	کودک	×		۱۳۶۰/۹/۱	تهران
۱۶۳	محمد لالی	—	—	معلم	×		۱۳۶۰/۵/۲۱	تهران

۱۶۴	غلامحسین لوایی	۳۴	تهران	مغازه‌دار	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۱۶۵	سیدعبدالرضا مجتبایی	۲۷	تفرش	کارمند	×		۱۳۶۰/۹/۱۶	تهران
۱۶۶	نصرالله محبی	۳۸	آشتیان	کارمند	×		۱۳۶۱/۶/۸	تهران
۱۶۷	یحیی محتشم	۵۹	تربت حیدریه	مغازه‌دار	×		۱۳۶۰/۷/۲۹	تهران
۱۶۸	عباس محلوجی	۲۳	قم	کارگر	×		۱۳۶۱/۶/۶	تهران
۱۶۹	کرمعلی محمدحسینی	۳۲	آشتیان	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۶/۱۰	تهران
۱۷۰	محمدرضا محمدرحیمی	۳۰	تهران	معلم	×		۱۳۶۱/۳/۲۲	تهران
۱۷۱	اسمعیل محمدی	۴۲	تهران	پارچه‌فروش	×		۱۳۶۱/۶/۲۳	تهران
۱۷۲	مسعود محمدی	—	قم	کارمند		×	۱۳۶۱/۳/۱۹	تهران
۱۷۳	سید عبدالکریم مخبر	۵۵	تهران	روحانی	×		۱۳۶۰/۹/۲۵	تهران
۱۷۴	احمد مذهب‌وار	۱۸	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۷/۲	تهران
۱۷۵	اکبر مرادی	—	—	ارتشی	×		۱۳۶۱/۱/۷	لواسانات
۱۷۶	محمود مرتضی‌پور	—	گیلان	کارمند	×		۱۳۶۰/۱۲/۱۵	تهران
۱۷۷	رضا ملکیان	۱۶	اصفهان	محصل	×		۱۳۶۰/۶/۲۹	تهران
۱۷۸	محسن منافی‌زاده	۱۹	تهران	ارتشی	×		۱۳۶۰/۶/۲۴	تهران
۱۷۹	رسول موسوی	۲۸	اردبیل	کارگر	×		۱۳۶۰/۷/۵	تهران
۱۸۰	نبی‌الله مؤمنی	۳۴	ملایر	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۶/۲۰	تهران
۱۸۱	ذوالفقار مؤمنی	۲۱	فارس	پاسدار	×		۱۳۶۰/۵/۱۹	تهران
۱۸۲	احمدرضا مهدوی	—	—	دانشجو	×		۱۳۶۰/۵/۱۹	تهران
۱۸۳	یعقوبعلی مهدیخانی	—	—	برقکار		×	۱۳۶۰/۷/۴	تهران
۱۸۴	مهدی مهدیزاده	۳۲	تهران	کارگر	×		۱۳۶۰/۷/۴	تهران

۱۸۵	بهرام مهرنژاد	۱۷	تهران	محصل	×		۱۳۶۰/۶/۷	تهران
۱۸۶	اکبر میرحسینی	۲۶	الیگودرز	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۲/۶	تهران
۱۸۷	علی میرزاحسینی	۵۴	خمین	شهربانی	×		۱۳۶۰/۹/۲۵	تهران
۱۸۸	محسن میرشریفی	۲۶	تهران	کارمند	×		۱۳۶۱/۴/۱۳	تهران
۱۸۹	عباس ناطقی	—	مرکزی	لوله‌کش	×		۱۳۶۱/۱۱/۱۰	تهران
۱۹۰	اسماعیل نرگسی	—	—	کشاورز	×		۱۳۶۰/۳/۲۹	ساوجبلاغ
۱۹۱	علی‌محمد نصرآبادی	۴۲	یزد	مغازه‌دار	×		۱۳۶۱/۶/۱۰	تهران
۱۹۲	ابوالقاسم نصیرنیا	۳۹	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۹/۱۳	کرج
۱۹۳	رجبعلی نقابی	۴۰	رودسر	شهربانی	×		۱۳۶۱/۲/۲۱	تهران
۱۹۴	محمدعلی نماززاده	۱۸	تهران	کارمند	×		۱۳۶۰/۱۲/۴	تهران
۱۹۵	احمد نواب مطلق	۲۱	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۱۲/۲۲	تهران
۱۹۶	اکبر نورپور	۱۹	مشهد	دیپلمه	×		۱۳۶۱/۵/۲۵	تهران
۱۹۷	رسول نوردانش	۲۴	تهران	سرباز	×		۱۳۶۰/۹/۹	تهران
۱۹۸	محمود نوکرپور	—	—	دستفروش	×		۱۳۶۰/۶/۱۸	تهران
۱۹۹	انیس نوری	—	—	خانه‌دار	×		۱۳۶۱/۴/۱۶	تهران
۲۰۰	سعید نوری تاجر	۱۹	تهران	بسیجی		×	۱۳۶۱/۴/۲۲	تهران
۲۰۱	محمدمهدی نیکفروش	۱۸	تهران	بسیجی	×		۱۳۶۰/۹/۴	تهران
۲۰۲	اکبر نیکزاد	۲۰	تهران	شهربانی	×		۱۳۶۰/۹/۴	تهران
۲۰۳	علی نیکزاد	۳۰	تهران	کارمند	×		۱۳۶۰/۹/۴	تهران
۲۰۴	محمدرضا ویمتاز	۱۹	تهران	پاسدار	×		۱۳۶۰/۸/۲۵	تهران
۲۰۵	قاسمعلی هدایت	—	اصفهان	معلم	×		۱۳۶۱/۴/۲۸	تهران


محمد مهدی نیکروش
سن : ۱۸ سال
دانش‌آموز


ابوالفضل علی‌اکبری
سن : ۱۷ سال
دانش‌آموز


سعید کیکانیان
سن : ۲۰ سال
دانشجو


ایرج کوزه‌گر
دانش‌آموز


تقی ضروری
سن : ۱۹ سال
دانش‌آموز


اکبر سالاری
سن : ۱۹ سال
عضو جهاد سازندگی


بهمن اکبری
سن : ۲۰ سال
دانش‌آموز


مجید جان‌نثار
سن : ۱۹ سال
دانش‌آموز


نعمت‌الله یعقوبی
سن : ۱۹ سال
عضو جهاد سازندگی


مناف کوه‌زارع
سن : ۱۸ سال
دانش‌آموز

شماری از قربانیان ترورهای سازمان مجاهدین خلق

ابوالقاسم جابرزاده
سن : ۴۰ سال
حمامدار

پیروز جودکی نوروزی
سن : ۴۰ سال
راننده

محمود نصیبی
سن : ۴۰ سال
حسابدار

محمدحسن یزدیان
سن : ۴۱ سال
کاسب

قربان اطاعتی
سن : ۴۰ سال
مستخدم‌مدرسه

خسرو بابائی
سن : ۴۱ سال
کاسب

محمدعلی عمدی
سن : ۴۰ سال
کارمند

یحیی کاظمی جلودار
سن : ۴۳ سال
قصاب

منوچهر برزو
سن : ۴۲ سال
میوه فروش

هوشنگ طهماسبی
سن : ۴۵ سال
سنگتراش

شماری از قربانیان ترورهای سازمان مجاهدین خلق





















شماری از قربانیان ترورهای سازمان مجاهدین خلق

فصل دوم:

«انقلاب‌های ایدئولوژیک»

□ مرحلهٔ اول: رهبری نوین

در پی استقرار تشکیلات در فرانسه، شکست‌های مستمر استراتژی‌های رهبری سازمان و «تناقض بین تفکّرات و عملکرد انحرافی و غلط مرکزیت (چه ایدئولوژیک و چه تشکیلات سیاسی ـ استراتژیک) با اصول و ضوابط و معیارهای سازمان، که در شکست‌ها و بن‌بست‌ها، عدم کارآیی لازم سیستم تشکیلاتی، رشد انتقادات و اعتراضات و کناره‌گیری سطوح مختلف سازمانی عینیّت می‌یافت، انشعاب و فروپاشی تشکیلاتی را در آینده‌ای نه چندان دور، در چشم‌انداز قرار داده بود.»[1]

افرادی مثل **پرویز یعقوبی** که از کادرهای قدیمی بوده‌اند، به علت رعایت نشدن اصول تشکیلاتی مقبول سازمان به نوشتن نامه‌های اعتراضیه به رهبری سازمان اقدام کردند و خواستار تشکیل کنگره‌ای از نمایندگان اعضای سازمان شدند تا عملکرد مرکزیت مورد بررسی قرار گیرد.

یعقوبی در این زمینه می‌نویسد:

پروسهٔ دوساله [۶۱ـ۶۳] مبارزات درون‌گروهی که نقطهٔ عطف و کیفی آن کنگره (ناقص و ناتمام) [در تاریخ ۶۳/۵/۳۱] بود، تناقضات را به مرحله‌ای رساند که سردمدار مرکزیت منحرف [مسعود رجوی] یا می‌بایست در عمل به اصول و ضوابط و معیارهای انقلابی سازمان تسلیم شده و تن به کنگرهٔ کامل و منتخب از اعضا و مسئولین داده و حسابرسی می‌شد و نتایج آن را که

---

۱. یعقوبی، جمع‌بندی دوساله...: ص شش.

همانا توبیخ و برکناری از تمام مسئولیت‌های سازمانی، به خاطر دیدگاه‌های انحرافی از ایدئولوژی و نقض مکرر اصول عام تشکیلاتی و موضعگیری‌های غلط سیاسی، استراتژیکی در نتیجه چپ (از موضع راست) و راست زدن‌های متناوب که موجب بوجود آمدن بن‌بست‌ها و شکست‌های پیاپی شده بود را می‌پذیرفت و یا...[۱]

در ادامهٔ اختلافات درون‌گروهی و افزایش زمینه‌های انشعاب در سازمان، رهبری تشکیلات در اواخر سال ۶۳ «برای تثبیت غیراصولی خویش و فرار از حساب‌رسی... تحت عنوان جمع‌بندی... دست به تجدیدنظر اساسی در اصول و ضوابط تشکیلاتی و معیارهای ایدئولوژیکی... زد... تحت عنوان به اصطلاح «جهش عظیم ایدئولوژیکی» و «تحول عمیق درونی و ارتقاء جداً کیفی و تکاملی» و...»[۲]

در اواخر سال ۶۳ **رجوی** پیش‌بینی کرد که کادرهای اصلی گروه دیر یا زود به این جمع‌بندی می‌رسند که اقدامات، تاکتیک‌ها و سیاست‌های وی با ناکامی روبرو شده و ضایعات سنگینی بر پیکر سازمان وارد آمده است. رهبری سازمان پی برد که عدم تحقق هدف‌های استراتژیک باعث بروز تردید در خطمشی و درستی تاکتیک‌های رهبری شده و مقدمهٔ بحران سیاسی، تشکیلاتی و رشد تضادهای درونی را فراهم خواهد ساخت. از این رو برای گریز از بحران، اقدام به تغییر ماهیت تشکیلات و روابط تشکیلاتی نمود و کوشید تحت عنوان «انقلاب نوین ایدئولوژیک»، در واقع با «رهبرسازی» بر بن‌بست پدید آمده غلبه کند.

در تاریخ ۱۹ اسفند ۶۳، اعلان ازدواج غیرمترقبه و حیرت‌انگیز نفر اول سازمان (**رجوی**) با همسر فرد دوم سازمان (**ابریشمچی**) توجه بسیاری را به این حادثه معطوف ساخت. مرکزیت سازمان در بیانیه خود کوشید تا اعضا و هواداران را برای جاانداختن شکل نوین رهبری آماده سازد. ظاهراً چنین نمایانده شد که این برنامه از مدت‌ها قبل توسط **رجوی** در حلقهٔ پیرامونش مورد بحث و پذیرش قرار گرفته بود و مدت‌ها روی طرّاحی و چگونگی اجرای آن کار شده بود. از همان مرحلهٔ آغازین اجرای این طرح، کادرها در مقیاس وسیعی اقدام به تقدیس و ستایش و اعلام تسلیم در برابر رهبری نوین کردند. به رغم آشکار بودن جنبهٔ غیرشرعی این ازدواج که قبل از سپری شدن مدت شرعی بین طلاق و ازدواج دوم زن، انجام شده بود، در تبلیغات انبوه سازمان تلاش شد تا با تشبیه و استناد موضوع به اسلام و سنت پیامبر، صورت مقدس نیز برای این اقدام پرداخته شود. حال آنکه، شگفتی و تحیر ناشی از این ماجرای عجیب و

---

۱. همان: صص شش ـ هفت.
۲. همان: صص ۶ ـ ۷ بیانیهٔ ۶۴/۱/۲۹.

بی‌سابقه، وجوه عاطفی و انسانی ایجاد جدایی بین یک زوج دارای فرزند ۳ ساله و تصاحب اقتدارگرایانه همسر یک دوست و همکار را نیز در اذهان برجسته ساخته بود. در کتابچه «بحران در خط‌مشی»، طرح موضوع این گونه صورت پذیرفته است:

... اعلام شد که مسعود رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق ایران که قبلاً همسر دوم خود، دختر ابوالحسن بنی‌صدر را طلاق داده بود، با مریم قجر عضدانلو همسر مهدی ابریشمچی ازدواج کرده است. ابریشمچی عضو مرکزیت سازمان و مسئول روابط خارجی است و برای آنکه زنش، مریم (قجرعضدانلو) بتواند با رجوی ازدواج کند، او را طلاق داد. رجوی و ابریشمچی در مراسم ازدواج در کلیسایی در پاریس، این اقدام را «انقلاب نوین ایدئولوژیک مجاهدین» توصیف کردند. ازدواج مزبور با آن کیفیت، طبعاً انعکاس نامطلوبی در میان بسیاری از اعضا و هواداران و همه کسانی داشت که خبر را با حیرت و شگفتی تمام دریافت کردند... کسانی چون ابریشمچی (در رده‌های بالا) نمونه برجسته‌ای از شخصیت‌های «حل» شده در سازمان و از «خویشتن انسانی» تهی گشته هستند که در برابر سازمان و رهبر آن از خود اراده و اندیشه مستقل ندارند. در وجود تهی شده از خویشتن انسانی‌شان، مسعود و سازمان حلول کرده‌اند... وقتی تمایل و رأی و سیاست رجوی و به اصطلاح جمع‌بندی و مصلحت سازمان بر این ازدواج قرار گرفت، [ابریشمچی] همسر خود را که فرزندی هم از او داشت، بی‌آنکه عواطف انسانی‌اش جریحه‌دار شود، طلاق داد و جمله‌ای گفت که مضمونش این بود: مخالفت با مشیت مسعود، کفرآمیزتر از مخالفت با مشیت خداست.[1]

○ **پیشینهٔ این پیوند**

برخی از مبارزان قدیمی ـ که از قضا دارای سوابق طولانی حضور در میان مجاهدین خلق نیز بودند ـ به گونه‌ای، ارتباط میان آن دو تن را مسبوق به سابقه عنوان کردند و حتی یادآور شدند که پچ پچ‌های مربوطه، حاکی از قدمت این رابطه از اواخر سال ۵۹ بوده است![2] «راه کارگر» (سازمان انقلابی کارگران ایران) در یک اطلاعیه به تاریخ نهم فروردین ماه ۱۳۶۴ ـ یعنی پیش از مراسم رسمی ازدواج و در واقع پس از اطلاعیه دفتر سیاسی سازمان ـ این جریان را تقبیح نمود و نوشت:

اتخاذ چنین روشی برای ازدواج، از سوی مسعود رجوی و صحه گذاردن بر آن توسط دفتر

---

۱. بحران در خط‌مشی: صص ۱ ـ ۳.

۲. از بن‌بست رجوی...: صص ۶ ـ ۱۸.

سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین، به ویژه تأیید این شیوه توسط مهدی ابریشمچی به عنوان شوهر مریم عضدانلو و حتی ابراز افتخار وی به شرکت در این تصمیم‌گیری، افکار عمومی را به شدت مبهوت و اخلاق عمومی را عمیقاً جریحه‌دار ساخت.[۱]

علاوه بر این گونه واکنش‌ها و اتخاذ مواضع، زمزمه‌های دیگری از درون سازمان مجاهدین خلق به بیرون انعکاس می‌یافت که کل ماجرا را به نوعی دیگر ترسیم می‌کرد. این زمزمه‌ها حاکی از این بود که «یک جریان رسوا» ناگهان به «چیزی دیگر» تبدیل شده است. در اینجا ـ بدون قضاوت درباره چند و چون آنچه بیان گشته ـ این روایت بازگو می‌شود.

البته ناگفته نماند که اختلاف **مریم** و **ابریشمچی** بر سر ارتباط با رجوی مسبوق به سابقه بوده، زمان آن به کمی بعد از ازدواج این دو بر می‌گشته است. «بچه‌هایی که در خانه تیمی ابریشمچی بودند (مثل **احمد پورقاضیان** و **رفعت خلدی**) قبل از اتفاق ۱۹ بهمن (ضربه به مرکزیت سازمان در کشور) تعریف می‌کردند که مریم به شدت به بهانه‌های مختلف، اصرار به رفتن از ایران و نزدیک شدن به رجوی داشت و این موضوع، جوّ بدی در خانه ایجاد کرده بود؛ به طوری که مریم و مهدی همیشه دعوا داشتند.»[۲] در ماجرای پاییز ۶۳ نیز گویا قضیه از این قرار بوده است که عده‌ای از اعضای سازمان در پاییز آن سال، مسعود رجوی و مریم عضدانلو را به اعمال منافی عفت متهم می‌نمایند و این دو نیز تکذیب نمی‌کنند:

پس از پرده‌برداری از این رابطه، کشمکش‌هایی در سطح مرکزیت سازمان آغاز گردید. [در یک نشست مرکزی] رجوی و مریم قجر در صندلی اتهام نشانده شدند و مهدی ابریشمچی به عنوان شاکی، محمد حیاتی [به عنوان دادستان] و جابرزاده انصاری به عنوان قاضی حضور پیدا کردند...

ابریشمچی... صراحتاً گفت: «ما ناموسمان هم دیگر امنیت ندارد! شما از الآن به فکر دخترانتان هم باشید؛ چه رسد زنانتان.»

از سوی متهمین (یعنی مریم و رجوی) اتهامات ـ بدون کم و کاست ـ مورد قبول واقع می‌شود؛ یعنی صراحتاً به زنای محصنه در حضور جمع اقرار می‌کنند. هواداران رجوی در کمیته مرکزی در دادگاه هیاهو می‌کنند که رهبر اختیار دارد و از این حرف‌ها!...[۳]

---

۱. نشریه اندیشه رهایی، ش ۵، دی ۱۳۶۴: ص ۳۰.

۲. عدالتیان، نفوذ: ص ۱۲۸.

۳. همان.

از قضا، اولین کسی که فضا را گرفت و قضیه را با ژستی پراگماتیستی تحلیل کرد ـ و به عبارتی، جانبداری از رجوی را به سود خود و تشکیلات قلمداد نمود و مخالفت با مشیت مسعود – را کفرآمیزتر از مخالفت با مشیت خدا دانست ـ شخص شاکی (ابریشمچی) بوده است. محور نشست (یا دادگاه) به دنبال بگومگوهای مفصل، بدین سمت متمایل شد که حذف مسعود یعنی تلاشی و نابودی سازمان و بدین ترتیب، وجود شخص رجوی رمز بقای سازمان وانمود شد. این تغییر جهت، که شاید (با فرض صحت این روایت) از قبل برنامه‌ریزی شده بوده، منتهی به بیان مطالبی از سوی **مسعود رجوی** و سپس **مریم قجرعضدانلو** شد که چکیده آن ـ به اجمال ـ این است:

به خاطر تلقی استثمارگرایانه از زن، مردم ـ به غلط ـ فکر می‌کنند زن باید متعلق به یک نفر باشد؛ حق طلاق ندارد؛ و یا نمی‌تواند خود فرد دیگری را برای رابطه انتخاب کند... زن حق انتخاب دارد و هیچ تفاوتی نیز ـ در همه ابعاد ـ با مرد ندارد. وارد کردن اتهامات اخلاقی در مورد روابط بین زن و مرد، به خاطر رسوبات قشری است که در تفکر افراد باقی مانده است. وقتی کسی در سطح رهبری است، فرد نزدیک با وی نیز دارای همان صلاحیت است... و از قضا عدم درک درست و انقلابی از «رهایی زن» و «جهش کیفی در ارتقای زن» است که موجب وارد آوردن آن اتهامات بوده است.[1]

شاید الزام همه افراد ـ در مقاطع بعدی ـ به اینکه کلیه اعمال غیراخلاقی خود را در طول سالیان زندگیشان اعتراف کنند و ـ راست یا دروغ ـ ناگزیر باشند که نسبت‌های سخیف و شنیع به خود بدهند تا به عنوان یک عضو «انقلاب کرده» پذیرفته شوند، نوعی تلاش برای عادی‌سازی مسئله و جبران آن «دادگاه» ـ در خصوص ناگزیر شدن رجوی و همسر ابریشمچی به پذیرفتن ارتباط نامشروعشان ـ باشد.

○ روایت خواهرزن اوّل از ازدواج سوم

مینا ربیعی خواهر **اشرف ربیعی** همسر اول **مسعود رجوی**، که از سازمان جدا شده است، طی نشستی درباره بررسی انقلاب ایدئولوژیک، درباره ماجرای ازدواج سوم **رجوی** می‌گوید:

[رجوی] از اواخر پاییز ۶۳ آمد در خفا انقلاب ایدئولوژیک را طراحی کرد... ایشان با خانم فیروزه بنی‌صدر ازدواج کرده بودند و آن طور که آقای بنی‌صدر در نوشته‌هایشان بیان می‌کنند، یک ازدواج با نهایت عشق و علاقه و خارج از مسائل سیاسی بوده. (البته به ما این طور نگفتند و

---

۱. برگرفته از مصاحبه با یکی از جداشدگان در فرانسه؛ بهمن ماه ۱۳۷۸.

ما [هم] این طور ندیدیم! که این مبحثِ جدایی دارد.)
[آقای رجوی] در شرایطی که همسر خانم فیروزه بنی‌صدر بودند، در شرایطی که آقای مهدی ابریشمچی و خانم مریم عضدانلو زندگی مشترکی ـ آن طور که خودشان در نشریاتشان اعلام می‌کنند ـ کاملاً موفق و بر مبنای علاقه با هم داشتند... در چنین شرایطی تصمیم گرفتند که انقلاب ایدئولوژیک را طراحی [کنند] و به اجرا بگذارند، ولی در پنهان.
... قبل از اینکه انقلاب ایدئولوژیک را اعلام کنند، تحت عنوان اینکه رژیم نفوذی داخل سازمان فرستاده، بچه‌ها را [در منطقه کردنشین عراق] خلع سلاح کردند و زندان‌هایشان را آماده کردند. دستبندها، شکنجه گران، نقاب‌ها و آن چشم‌بندها آماده شد و بعد از خلع سلاح بچه‌ها، تحت عنوان نفوذی‌های رژیم ۷۵۰ نفر را بازداشت و زندانی کردند.
... بعد از اینکه بچه‌ها را زندان کردند، در اسفند ماه ـ در درون تشکیلات ـ مسئله انقلاب ایدئولوژیک را مطرح کردند و بعد از آن هم، با برنامه‌ای (که خود مبحث جدایی دارد) ترتیب جدایی آقای رجوی و خانم فیروزه بنی‌صدر را دادند و به فاصله کوتاهی بین خانم مریم عضدانلو و آقای مسعود رجوی اعلام ازدواج کردند. ... کمتر کسی بود که این خبر را بشنود و با شگفتی، برای چند روز به این مسئله فکر نکند ... این چه معنایی دارد که آقایی که همسرش را دوست دارد، از او جدا بشود و آقای دیگری ـ حتی بدون رعایت مسائل دینی‌اش ـ ... که باید چهار ماه صبر کنند [که] شاید این زوجین به هم برگشت کنند؛ شاید بخواهند ادامه دهند ... بدون در نظر گرفتن این موارد، ازدواجشان را اعلام کردند.[1]

البته در اغلب انتقادات اعضای سابق سازمان و شورای مقاومت از منظر اخلاقی، ابتدا و پیش از رجوی، این **ابریشمچی** بود که آماج حملات اولیه واقع می‌شد که چرا و چگونه حاضر شده است از همسر خود به سود رفیق تشکیلاتی‌اش «گذشت» کند و به این موضوع تن دهد.

---

۱. نشست فرانکفورت...: صص ۲۶ ـ ۳۰؛ اظهارات «مینا ربیعی» (خواهرزن اول رجوی و همسر پرویز یعقوبی).



ازدواج تشکیلاتی یا انقلاب ایدئولوژیک

شماره ۲۴۱ **صفحه ۱**





بسم الله الرحمن الرحیم

در مسیر خدا و خلق، با اختیار و رضای خاطر، ضرورت ایدئولوژیک و تشکیلاتی و مشیت انقلاب نوین مردم ایران را که مظهر مشیت الهی است پذیرفته و با مراعات سیرهٔ نبوی و سلسله مراتب شرع محمدی تصمیم به ازدواج گرفتیم. و بشّر المؤمنین بأنّ لهم من الله فضلاً کبیرا



مسعود رجوی ۶۴/۱۲/۲۷

مریم رجوی ۶۴/۱۲/۲۷

۱

سند ازدواج تشکیلاتی

○ **دربارهٔ مهدی ابریشمچی**

سبحانی از جداشدگان سازمان دربارهٔ **مهدی ابریشمچی** چنین نوشته است:

مهدی ابریشمچی با نام‌های تشکیلاتی اسد و شریف از اعضای قدیمی و اولیه سازمان مجاهدین خلق می‌باشد که در زمان شاه مدتی را در زندان‌های مشهد و اوین تهران در حبس بوده است.[1] بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مهدی ابریشمچی یکی از چند مسئول اصلی و ارشد سازمان مجاهدین خلق محسوب می‌شد که در مصاحبه‌های مطبوعاتی و سخنرانی‌ها و میتینگ‌های عمومی سازمان شرکت می‌کرد. پدر مهدی ابریشمچی از کارخانه‌داران تهران بود و به لحاظ اقتصادی وضعیت بسیار خوبی داشتند. وی بعد از انقلاب با مریم عضدانلو ازدواج کرد و دارای دختری به نام اشرف می‌باشند. هنگامی که اشرف ۶ الی ۷ ساله بود، من در ستاد روابط خارجی سازمان در عراق وی را از نزدیک می‌دیدم، وی جمعه‌ها به محل کار پدرش می‌آمد. واقعاً تناقض و درد و رنج طلاق و جدایی پدر و مادرش از یکدیگر را به راحتی می‌توانستی در چهره این دختر مثل صدها دختر و پسر کوچک اعضا و مسئولین سازمان ببینی.

... از نکات جالب و تاریخی سازمان مجاهدین که باید به طور جداگانه بر روی آن بحث کرد، اطلاعیه سیاسی و نظامی سازمان در ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ می‌باشد که سازمان دلیل شروع «مبارزه مسلحانه» را «حمله چماقداران به خانه پدری برادر مجاهد مهدی ابریشمچی» اعلام می‌کند و تصریح می‌کند که از این پس از اعضای خود مسلحانه دفاع خواهد کرد که نشان دهنده یک طرح از پیش برنامه‌ریزی شده برای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ بوده است.البته در شرایط کنونی سازمان به هیچ عنوان نمی‌خواهد اطلاعیه ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ که به شروع عملیات مسلحانه اشاره می‌کند، در دسترس اعضا و هواداران سازمان قرار بگیرد.

ابریشمچی و همسرش مریم عضدانلو بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به پاریس رفتند و بعد از مطرح شدن «انقلاب ایدئولوژیک» در سال ۱۳۶۴، وی و مریم عضدانلو به دستور سازمان و مسعود رجوی از یکدیگر طلاق گرفتند. مریم به عقد مسعود رجوی درآمد و مهدی ابریشمچی نیز [در تاریخ ۶۴/۱/۱۵] با مینا خیابانی، خواهر کوچکتر موسی خیابانی ازدواج کرد. مینا خیابانی ۱۷ سال از مهدی ابریشمچی کوچکتر بود و ازدواج اول مینا خیابانی نیز محسوب می‌شد. مهدی

---

۱. مهدی ابریشمچی متولد ۱۳۲۶ در تهران، در سال ۱۳۴۸ به عضویت سازمان درآمد و تحت‌نظر محمد حنیف‌نژاد آموزش دید. وی به دلیل تخصص مهندسی شیمی در گروه شیمی مشغول به کار شد و در تهیه مواد منفجره مسئولیت داشت. وی در آبان ۵۰ دستگیر شد و «با اعمال نفوذها و فعالیت‌های پدرش تنها به ۷ سال زندان محکوم شد.» بیوگرافی رسمی سازمان در انتخابات دوره اول مجلس، کیهان، ۵۸/۱۲/۱۸: ص ۱۱.

ابریشمچی هنگام رفتن رجوی به عراق، همراه وی بود و در تمامی ملاقات‌های صدام حسین دیکتاتور سرنگون شده عراق با مسعود رجوی، حضور و مشارکت فعال داشته است. وی در بغداد مسئول روابط سازمان با عراق شد و کلیه حمایت‌های مالی و تدارکاتی و تسلیحاتی صدام حسین به سازمان از طریق وی صورت می‌گرفت. ضمناً وی رییس کمیسیون صلح!! شورای ملی مقاومت نیز بود که به اصطلاح قرار بود بین صدام حسین و ایران صلح برقرار کند. جالب این است که هنوز این کمیسیون صلح!! بعد از سرنگونی صدام حسین در شورای ملی مقاومت وجود دارد و ریاست آن کماکان با مهدی ابریشمچی است. مشخص نیست مسعود رجوی بعد از صدام حسین با چه کسی می‌خواهد تئوری مضحک «صلح، طناب‌دار رژیم» را دنبال کند؟ ابریشمچی قبل از سرنگونی رژیم صدام حسین به همراه ۲۵۰ الی ۳۰۰ تن از مسئولین مورد اعتماد رجوی به پاریس آمد. وی در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ توسط پلیس فرانسه به همراه مریم رجوی و ۱۶۰ تن دیگر از اعضا و مسئولین سازمان دستگیر و سپس با قید ضمانت تا تشکیل دادگاه از زندان آزاد شد.[۱]

---

۱. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۱۲۷ ـ ۱۲۸.

خواهر مجاهد مریم عضدانلو

خواهر مجاهد "مریم عضدانلو" در سال ۳۲ در یک خانواده‌ی متوسط در جنوب شهر تهران متولد شد. دوران ابتدائی و متوسطه را در تهران به‌اتمام رسانید، و وارد دانشگاه صنعتی شریف، رشته‌ی متالوژی شد. او با عنوان مهندسی از این دانشکده فارغ التحصیل گشت.

آغاز حرکت‌های سیاسی ـ اجتماعی

فعالیت‌های سیاسی خود را به طور مشخص از سال ۴۹ که دانش‌آموز کلاس چهارم دبیرستان بود آغاز کرد. در دوره‌ی دانشگاه ابتدا در گروهی که افرادش عمدتا از دختران مبارزی تشکیل می‌شد که از دوره‌ی دبیرستان باهم آشنا شده بودند، فعالیت خود را گسترش داد. البته اقدامات این گروه عمدتا شامل جمع‌آوری اخبار و

کاندیدای مجاهدین خلق ایران برای مجلس شورای ملی از تهران



خواهر مجاهد مریم عضدانلو، در دوره‌ی دانشگاه، در بسیج و

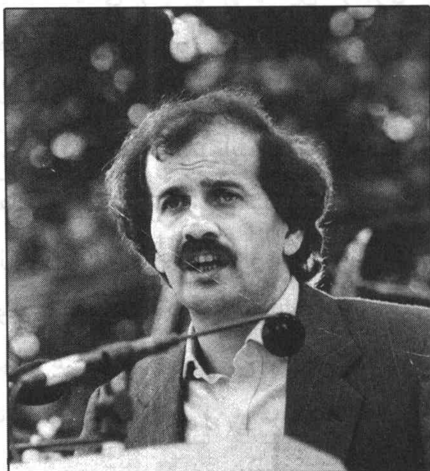
بار سنگینی را از دوش سازمان بر می‌داشت. شب‌های متعددی را تا صبح بیدار می‌ماند و به‌آماده کردن و تکثیر مطالب آموزشی می‌پرداخت.

***

در سال ۵۶ سازمان هنوز با آثار شوم ضربه‌ی اپورتونیست‌های چپ‌نماچه به لحاظ مادی و چه به‌لحاظ معنوی درگیر بود. کمبود امکاناتی از قبیل خانه، ماشین و ... از یکطرف و تور گسترده‌ی پلیسی رژیم از طرف دیگر، از تحرک نیروهای انقلابی به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاسته بود. مریم در چنین شرایط باس‌آوری سازمان را یاری می‌داد. او از یکطرف امکانات مادی برای سازمان تهیه می‌نمود و از طرف دیگر با اجرای قرارهای پیچیده باعث رد گم کردن‌و فرار انقلابیون از جنگال پلیس می‌شد.

***

مریم قجر عضدانلو



مهدی ابریشمچی

○ **«ترکیب مسعود و مریم»**

هدف اصلی برنامه جنجال برانگیز موسوم به «انقلاب ایدئولوژیک» نه تنها تثبیت، بلکه ارتقای **رجوی** به مقام رهبر پیامبرگونه و لازم‌الاتّباع و خارق‌العاده، با ویژگی‌های استثنایی، در رأس تشکیلات بود.

اندک زمانی پس از آغاز ماجرا، تعریف‌ها و تمجیدها از **رجوی** با عناوینی چون «رهبر»، «مراد» و «معلم» شروع شد و با الفاظی همانند «امام الهادی» و «ناطق بالحق» ادامه یافت. **مهدی ابریشمچی** گفت:

> **اجازه می‌خواهم که پذیرش مسئولیت خطیر ایدئولوژیکی و متعالی که به حق بر تارک تمام پیروزی‌های سازمان و بخصوص پیروزی‌های ایدئولوژیکی آن می‌درخشد را به رهبرمان، معلممان و مرادمان مسعود و مریم تبریک بگویم. میلیشیا و مجاهدین ... از اسم مسعود اراده و ایمان می‌گیرند و خدا را سپاس می‌گویم که افتخار درک رهبری مریم و مسعود و این انقلاب ایدئولوژیک را پیدا کردم.**[۱]

دلیل و ماهیت این همه تحسین و تعریف و تمجیدها از «رهبری نوین»، چیزی نبود جز ظهور عینی و بروز آشکار حقایق و تحوّلاتی که از مدت‌ها قبل در سازمان رخ داده بود. در حقیقت، از مدت‌ها قبل، روابط درونی و رهبری سازمان به سوی رهبری فردی و سلطهٔ شخصی و انحصاری سیر کرده بود. آنچه تحت عنوان «انقلاب» انجام می‌شد، نمایشی بود که به وسیلهٔ آن «رهبری نوین» می‌خواست موقعیت خود را به تأیید همه کادرها و اعضا و سپس هواداران برساند و موانع داخلی را شناسایی و رفع نماید یا سرکوب کند. در فرهنگ جدید تشکیلاتی، اعضا و کادرها باید می‌پذیرفتند که رهبری نوین نقش «پیشوا» را در سازمان داشته باشد و در همهٔ موارد از جمله مسائل ایدئولوژیک، سیاسی و ... مطیع و تسلیم محض وی باشند. اغلب هواداران و کادرهای محصور در تار و پود تشکیلات، می‌بایست با اعلام وفاداری آشکار باقیماندهٔ اراده و تفکر مستقل در زوایای درونی و حتی تظاهر به دارا بودن قدرت تشخیص و حق انتخاب را از خود سلب می‌کردند تا روح و جسم خویش را دربست تسلیم رهبر نمایند.

از ابتدا دو موضوع در کنار هم به عنوان اهداف سازمان از این «انقلاب نوین» مطرح و بر روی آن تبلیغ می‌شد: اول ارتقای موقعیت زن و تساوی حقوق زن و مرد در سازمان؛ و دوم مطرح کردن «ترکیب

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۲۲.

مسعود و مریم»[1] به عنوان «رهبری» همطراز با رهبران بزرگ تاریخ که همانند معصومین(ع) بایستی تبعیت شوند و همه تسلیم فرمان و مشیتی که این دو تعیین می‌کنند، باشند. در واقع مفهوم این کار از لحاظ تشکیلاتی، علنی ساختن و رسمیت بخشیدن به چرخش از رهبری شورایی به رهبری مطلق‌العنان فردی و خودکامه بود. زیرا قبلاً هم شورا و مرکزیت بیشتر کارکرد نمایشی داشتند تا واقعی، و در اغلب موارد، همگان، تابع **رجوی** بودند که توانسته بود بر مقدرات و امکانات سازمان سلطه کامل بیابد. انقلاب ایدئولوژیک فقط تعارفات و تظاهرهای پیشین را برطرف ساخت و «حاکمیت فردی» را عیان‌تر نمود.

از طرفی بن‌بست سیاسی ـ استراتژیک سازمان موجب ایجاد بحران و شکاف در صفوف آن شده بود و می‌توانست به اضمحلال تشکیلات بیانجامد. رهبری سازمان، با هدف سرکوب بحران ایجاد شده، علت اصلی تمام شکست‌های استراتژی‌های قبلی سازمان را در نداشتن رهبری مشخص که همه اعضا و هواداران از او تبعیت بی‌قید و شرط کنند، اعلام نمود. **هادی شمس حائری** از اعضای قدیمی که پس از ۱۶ سال عضویت در سال ۱۳۷۰ از سازمان جدا شد، می‌نویسد:

> **انقلاب ایدئولوژیک اول، کودتایی علیه کار جمعی و شورایی: البته فکر نشود که قبل از [این] انقلاب، کار جمعی وجود داشته، بلکه در اثر این انقلاب، خطر کار شورایی برای همیشه از بین رفت ... مسعود طینت خود را هرگز نشان نمی‌داد، او پیچیده عمل می‌کرد، در ظاهر امر به سایر رؤسای سازمان در نشست وانمود می‌کرد که خیلی دمکرات‌منش است، از همه نظر می‌خواست و اگر نظرات دیگران مخالف بود سعی می‌کرد با کار توضیحی آنها را قانع کند تا رأی بدهند، یعنی در اصل نظرات خود را به دیگر اعضای مرکزیت و دفتر سیاسی دیکته می‌کرد. لذا این کار مشکل و پردردسری بود و کارها به کندی پیش می‌رفت. از طرفی «اینجا که شرکت سهامی نیست که با رأی‌گیری مسئله حل شود»، پس موضوع کار صلاحیت کجاست؟ این خطراتی بود که مسعود را بالقوه تهدید می‌کرد و صلاحیت و رهبری او را کمرنگ می‌نمود.**[2]

---

۱. «بنابراین ترکیب مسعود و مریم از این پس رهبری نوین سازمان مجاهدین خلق ایران را که همانا رهبری انقلاب دمکراتیک نوین مردم ایران نیز هست، مشخص می‌کند.» اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مورخ ۶۳/۱۲/۱۹ مندرج در نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱.

۲. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۴.

○ **سابقه رسمی ماجرا**

مسعود رجوی در تاریخ ۶۳/۱۱/۷ طی اطلاعیه‌ای **مریم قجر عضدانلو** (همسر **مهدی ابریشمچی**) را به عنوان همردیف مسئول اول سازمان معرفی نمود. وی در این اطلاعیه تلویحاً تغییرات تشکیلاتی آینده را متذکر شد:

این انتخاب و تصمیم ناظر بر آن که توسط دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان ما اتخاذ شده است، یکی از عالی‌ترین دستاوردهای عقیدتی و تشکیلاتی جمع‌بندی جامع (سیاسی، نظامی و تشکیلاتی) چهارمین سال مقاومت انقلابی مسلحانه سراسری (پاییز ۶۳) در زمینه تشکیلاتی است که در عین حال مبین دوران نوینی از اعتلای سازمانی ـ ایدئولوژیک ما (مجاهدین) در مسیر رهایی تاریخی و اجتماعی زن بطور اعم و در مسیر ارتقاء زن انقلابی و پیشتاز مجاهدین خلق بطور اخص می‌باشد.[1]

در تاریخ ۶۳/۱۲/۱۹ از سوی دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان اطلاعیه‌ای مبنی بر اعلام تصمیم «ازدواج فرخنده توحیدی و انقلابی **مسعود و مریم**» صادر گردید. در بخشی از این اطلاعیه دربارهٔ همسر جدید رهبری سازمان آمده است:

... زنی که باز هم خود مسعود در ماه‌های اخیر ذی‌صلاح‌ترین و بالاترین الگوی زنده آن یعنی مریم عضدانلو را در رأس رهبری سازمان ما به عنوان هم‌ردیف مسئول اوّل سازمان معرفی نمود...[2]

شورای مرکزی سازمان نیز در بیانیه مفصلی تأکید کرد که «این امر، لازمه تحقق و تثبیت و همچنین لازمه استمرار و بارآوری تمام عیار «ترکیب نوین رهبری» ما از نظر ایدئولوژیک و تشکیلاتی و همچنین به لحاظ اجتماعی و سیاسی بود. زیرا ما در رأس هرم رهبری خود و صرفاً در همین نقطه خواستار یگانگی هر چه بیشتر و نامشروط طرفین و من‌جمله یگانگی خانوادگی آنها بودیم.»[3]

در توجیه این ماجرا همچنین اعلام شد که پس از اعلام همردیفی **مریم قجر عضدانلو** با مسئول اول سازمان، **علی زرکش** و **محمود عطایی**، از کادرهای شماره ۲ و ۳ نظامی سازمان طی دو نامه بر ضرورت وحدت فیزیکی (جسمانی) رهبری نوین تأکید کرده بودند. در این نامه‌ها این‌طور استدلال شده بود: حالا

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۳۵: ص ۱۴.
۲. همان، ش ۲۴۱: ص ۲۵.
۳. چه باید کرد: صص ۱۷۴ ـ ۱۷۵.

که یکی از زنان سازمان، به مرحله و مرتبه «رهبری» عروج کرده است و همدوش و در کنار «رهبر» قرار گرفته و قرار است متحداً سازمان را رهبری کنند، از این پس **مریم قجر** بر هر فرد دیگری جز **مسعود** حرام است و اتحاد آن دو وقتی کامل است که از لحاظ جسمانی هم به وحدت برسند.[۱]

در تاریخ ۲۷ اسفند ۶۳ توسط رادیوی سازمان، خبر ازدواج **مسعود رجوی** با **مریم قجر** همراه با تعریف و توصیف‌های بسیار و با تعابیری چون «دستاورد عظیم شگرف ایدئولوژیکی و ایثار و از خودگذشتگی» پخش گردید. و این در حالی بود که این رادیو، طی اطلاعیه‌ای تاریخ طلاق **مریم قجر عضدانلو** از همسرش **مهدی ابریشمچی** را ۲۵ اسفند ۶۳ اعلام نمود. در قسمت دیگری از اطلاعیه شورای مرکزی سازمان چنین آمده بود:

> **لازمهٔ فعلیت یافتن و تحقق تمام‌عیار ترکیب نوین رهبری ما و لازمهٔ استمرار و تثبیت آن به نحوی که بتواند تمامی انتظارات ایدئولوژیکی، تشکیلاتی و اجتماعی و سیاسی مطلوب را برآورده سازد، یگانگی هرچه بیشتر مریم و مسعود در رأس رهبری سازمان و انقلاب است که لاجرم زوجیت و محرمیت آنها با یکدیگر را ایجاب می‌کند. یک چنین یگانگی تشکیلاتی و خانوادگی، البته فقط و فقط در رأس رهبری سازمان موضوعیت دارد و لذا مطلقاً در هیچ نقطهٔ دیگر سلسله مراتب سازمان قابل الگوبرداری نبوده و نیست.**[۲]

○ دربارهٔ مریم قجر عضدانلو

مریم قجر عضدانلو متولد ۱۳۳۲، بنا به بیوگرافی رسمی منتشره از سوی سازمان، در سال ۵۶ به عضویت سازمان درآمد. او قبل از آن با گروه **علیرضا الفت** ارتباط داشته و از طریق برادرش **محمود عضدانلو** که عضو سازمان بود با دیدگاه‌های سازمان آشنا شده بود. پس از پیروزی انقلاب «**وی مسئولیت‌های متعددی در رابطه با سازماندهی میلیشیای خواهران و سرپرستی اردوهای انقلابی**

---

۱. مسعود رجوی در مراسم رسمی ازدواج با مریم قجر گفت: «پیشنهاد را علی زرکش فرستاده بود و عقل خودم به این پیشنهاد راه نبرده بود... بعد نوشته محمود عطایی رسید... بله این دو کوه مرد، این دو شیرآهن کوه مرد با مریم و مهدی، عزم ما را جزم کردند.» نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۳. ضمناً علی زرکش نویسنده بیانیه شورای مرکزی سازمان در مورد ضرورت طلاق مریم از مهدی ابریشمچی و ازدواج رجوی با وی، بوده است. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۵.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۲۵.

سازندگی خواهران دانش‌آموز عهده‌دار بوده است.»[۱]

طاهره باقرزاده که از سال ۵۲ عضو سازمان شده بود، دربارهٔ وی نوشته است که **«در سال ۵۷ به سازمان پیوست و در سال ۵۸ به همسری مهدی ابریشمچی درآمد. در سال ۶۳ در حالی که یک دختر ۳ ساله داشت، برای اینکه به رهبری برسد، از مهدی جدا شده و به همسری مسعود در می‌آید.»**[۲]

در آستانه پیروزی انقلاب، مریم دانشجوی سال آخر متالوژی دانشگاه صنعتی شریف بود و در تأسیس انجمن دانشجویان مسلمان (شاخه دانشجویی هواداران سازمان) در این دانشگاه نقش داشت. از نظر مراتب تشکیلاتی، مریم در «بخش اجتماعی» سازماندهی شد و مستقیماً تحت مسئولیت محمد ضابطی قرار گرفت.

در جریان نخستین انتخابات مجلس شورای اسلامی، مریم قجرعضدانلو یکی از کاندیداهای سازمان مجاهدین خلق در حوزه انتخابیه تهران بود و معرفی نامه و مختصری از شرح حال وی در جزوه حاوی معرفی نامزدهای سازمان برای تهران درج شد.[۳]

حوزه مسئولیت مریم ـ پس از فرار از ایران و از بدو ورود به پاریس در اواخر پاییز ۱۳۶۱ ـ مقر و دفتر مسعود رجوی بود و در دوره‌ای طولانی ـ عملاً ـ مسئول این دفتر بود و بیشترین نشست‌ها و ملاقات‌ها را با رجوی داشت.

به نوشته **سبحانی**، «رییس دفتر **مسعود رجوی** تا قبل از سال ۱۳۶۴ **مریم عضدانلو** بود. بعد از طلاق **مریم عضدانلو** از **مهدی ابریشمچی** و ازدواج با **مسعود رجوی**، مسئولیت دفتر رجوی به عهده **شهرزاد صدر حاج سیدجوادی**، زن برادر **مریم عضدانلو** همسر **محمود عضدانلو** قرار گرفت.»[۴]

باقرزاده خاطرات خود را دربارهٔ **مریم** چنین نگاشته است:

> **مریم قجر عضدانلو را دو نوبت در تابستان سال ۵۴ در [بخش ملاقات] زندان قصر تهران دیده بودم. بار اول وی را که پوشش او محجّبه نبود ـ با یک بلوز سفید تقریباً نازک، دامن ساده و جوراب نازک و یک جفت صندل (کفش تابستانی) ـ هنگام صحبت با انسیه مفیدی دیدم. ابتدا تصور کردم که از بچه‌های جناح چپ (مارکسیست) می‌باشد. از انسیه پرسیدم، گفت: نه از**

---

۱. روزنامه کیهان، ۵۸/۱۲/۲۰: ص ۱۵، سوابق کاندیداهای مجاهدین خلق.
۲. باقرزاده، قدرت و دیگر هیچ...: ص ۱۱۴.
۳. فرازها...: صص ۷۱ـ ۷۴.
۴. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۱۸۱.

بچه‌های خودمون، خواهر محمود است. مدتی بعد نیز در همان تابستان او را با وضعیتی مشابه دیدم. انسیه گفت که من مرتب نسبت به طرز لباس پوشیدن مریم با او صحبت می‌کنم. (توضیح اینکه انسیه همواره یک روسری بزرگ مشکی، پیراهن مشکی و شلوار مشکی به تن داشت و دختر سه‌ساله‌اش آزاده نیز همواره پوشش کامل داشت). دیگر او [= مریم قجر] را ندیدم تا اینکه در مرداد ۵۸ در ستاد سازمان هنگامی که دنبال اتاق قاسم [باقرزاده][1] می‌گشتم تا با او در اتاقش صحبت کنم، به سراغ من آمد و گفت: تو خواهر قاسم هستی؟ گفتم: بله. بسیار گرم با من صحبت کرد و بعد مرا تا اتاق وی همراهی کرد. بعد از قاسم پرسیدم: او که بود؟ گفت: مریم قجر عضدانلو.[2]

در بخش دیگری از نوشتهٔ باقرزاده خاطرهٔ دیگری دربارهٔ مریم رجوی، به این شرح نقل شده است:

اواخر سال ۶۳ مادرم جهت دیدار کاظم[3]، حسین[4]، رضا[5] و نصرت[6] [همگی باقرزاده] و خانواده‌هایشان، به خارج از کشور رفتند. در طی اقامت چند ماهه ایشان، مراسمی برای مسعود رجوی و همسرش مریم ترتیب داده شده بود [در تاریخ ۳۰ خرداد ۶۴] مادرم نیز در این مراسم حضوراً شرکت می‌کنند. وقتی بازگشتند برایم نقل کردند که در مراسم، اتاقی جدا و مستقل آراسته بودند و میز شام آن را که از غذاهای متنوع و مشروبات فراوان تدارک دیده شده بود، جهت میهمانان آماده کرده بودند. مادرم از کاظم سؤال می‌کند که این شیشه‌ها جهت استفاده چه کسانی است؟ کاظم می‌گوید: از این مشروبات فقط میهمانان خارجی استفاده می‌کنند، چون آنان میهمان ما هستند، ما ملزم به رعایت همه اصول عام از نظر پذیرایی برای آنان هستیم. همچنین مادرم نقل کردند که در موقع تودیع، مریم بنا به سنت میهمانان خارجی، با مردان آنان

---

۱. قاسم باقرزاده، عضو سازمان از سال ۵۰ و عضو مرکزیت پس از انقلاب، در اردیبهشت ۶۱ به همراه همسرش پری یوسفی در درگیری مسلحانه کشته شد.

۲. باقرزاده، قدرت و دیگر هیچ...: صص ۱۱۴ ـ ۱۱۵.

۳. کاظم باقرزاده، از اعضای قدیمی سازمان و عضو شورای ملی مقاومت، در سال ۶۷ در عملیات نظامی موسوم به فروغ جاویدان کشته شد. همسرش فرشته اخلاقی نیز از اعضای شورا بود که هنوز با سازمان همکاری می‌کند.

۴. حسین باقرزاده که عضو مرکزیت خارج از کشور سازمان از سال ۵۰ بود، در سال ۶۰ عضو شورای ملی مقاومت شد. وی و همسرش فتحیه زرکش خواهر علی زرکش، در سال ۶۴ از سازمان جدا شدند.

۵. رضا باقرزاده از سال ۵۲ به سازمان پیوست و از اعضای رده بالای سازمان پس از انقلاب شد. وی و همسرش ملک برومند، در عراق به همکاری با سازمان ادامه داده‌اند.

۶. نصرت باقرزاده در سال ۵۸ عضو سازمان شد و همراه همسرش حسن پهلوانی در خارج از کشور از اعضای سازمان هستند.

بعضاً دست می‌داده است.[۱]

○ «انفجار رهایی، تولید رهبری»

در مراسم تحویل سال ۶۴، **مسعود رجوی** در حضور تعدادی از کادرها و اعضای سازمان، در محل اقامتش در فرانسه، به سخنرانی پرداخت. وی در این سخنرانی، ابتدا پیرامون مراحلی که مجاهدین خلق طی کرده‌اند بحث نمود و سپس دلیل اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۵۷ نتوانستند رهبری جامعه را بدست گیرند، مشخص نبودن رهبری سازمان اعلام کرد. او در مورد تحولات درون سازمانی گفت:

... ما می‌خواهیم بار ده سال آینده را ببندیم. اگر توانستیم بار ده سال آینده را ببندیم، بار یکی دو سال آینده یعنی بار سرنگونی (نظام) را خواهیم بست. رسوبات جهل و جاهلی بایستی در درون خودمان سوزانده شود. حلقات مفقوده عقیدتی بایستی پیدا و کارسازی بشوند.[۲]

رجوی علت جدایی **مهدی ابریشمچی** و **مریم قجر** و ازدواج او با خودش را این‌طور بیان کرد:

چرا طلاقی و ازدواجی واقع می‌شود، زیرا می‌خواهیم مسئلهٔ رهبری را هم برای مرد و هم برای زن ایرانی، حل کنیم.[۳]

وی در مراسم جشن ازدواج خود گفت:

اشیای انفجاری معمولاً یک خرج مقدماتی دارند و یک خرج اصلی. خرج مقدماتی همان چیز است که به آن می‌گویند چاشنی که باید موج انفجار را به خرج اصلی منتقل کند. اینجا طلاق و ازدواج خرج مقدماتی و اولیهٔ این انفجار بود... در اینجا صحبت از انفجار است، انفجار رهایی، تولید رهبری.[۴]

رجوی در سخنرانی خود، در یک قیاس مع‌الفارق، کار خود را با اقدام پیامبر اکرم(ص) در ازدواج با همسر مطلقه پسرخوانده‌شان زیدبن حارثه مقایسه کرد، تا چنین وانمود کند که همان‌گونه که عمل پیامبر(ص) برای جامعهٔ آن زمان غیرمنتظره و جاهلیت‌شکن بوده است عمل او نیز چنین است. به اعتقاد

---

۱. باقرزاده، قدرت و دیگر هیچ...: ص ۱۱۱.
۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۱۲.
۳. همان: ص ۱۳.
۴. همان، ش ۲۵۳: ص ۴۳.

نویسنده «بحران در خطمشی»، رجوی آگاهانه با دست زدن به یک عمل نامشروع و غیرمتعارف قصد جنجال‌سازی و بهره‌برداری از آن را داشته است:

از آنجا که رهبری سازمان بی‌دلیل دست به یک چنین تبلیغات گسترده و جنجالی نمی‌زند، باید ضرورت‌های مهم‌تری پشت این ماجرا نهفته باشد. نفس ازدواج هم بیشتر به یک اقدام جنجالی می‌ماند که گویا رهبری، آگاهانه و از روی قصد و به منظور این بهره‌برداری از جنجال و غوغایی که ایجاد می‌کند، دست بدان زده است. به عبارت دیگر، رهبری سازمان، احتیاج به یک «جنجال» و حادثه پر سر و صدا و شگفت‌انگیز داشته است تا اذهان همه اعضا و هواداران به سوی آن جلب شود، همه مجذوب آن گردند و آن قدر در این «واقعه» خیره و مشغول بمانند که واقعیت‌های مهم و دردناک‌تر دیگر را فراموش نمایند یا اصلاً متوجه آنها نشوند.[1]

همزمان با اعلام خبر «ازدواج»، ناگهان همه کادرها و مسئولان سازمان با ادبیات و مضامینی بی‌سابقه، رجوی را مورد ستایش و تقدیس قرار دادند. این ستایش‌ها که ارتباطی منطقی با «ازدواج» یا «تساوی حقوق زن و مرد» نداشت، به صورت یک طرح و برنامهٔ سازمان یافته و از پیش طرح‌ریزی شده، آغاز شد و به سایر اعضا سرایت کرد. تعابیر و مضامین، غالباً یکنواخت و مشابه بودند و این پیام را می‌رساند که از این پس، باید مسعود رجوی را در مقام رهبری استثنایی که سازمان را با شیوه مطلق‌العنان اداره می‌کند، بشناسند.

ذیلاً چند نمونه شگفت و تأمل‌برانگیز از ابراز ستایش کادرهای مسئول و اعضای سازمان در قالب اعلامیّه، نامه و سخنرانی، ذکر می‌شود:

۱ـ **مهدی ابریشمچی** در مراسم تحویل سال ۶۴ پس از سخنرانی **مسعود رجوی**، در مورد انقلاب ایدئولوژیک و تقدیس رجوی گفت:

... نور این حرکت ایدئولوژیک به همه‌مون تابید. تو همین کوره‌ای که [رجوی] می‌گفت، لااقل از کنارش رد شدیم. خیلی چرک و کثافتمون ذوب شد، ایدئولوژی‌مون براق شد. حالا اونی که بودیم نیستیم، افتخار می‌کنیم، نسبت به اونایی که این راه رو نرفتند، سر هستیم. به همین دلیل به خودمون جرأت می‌دیم که بگیم بعد از این انقلاب، ماها همه‌مون عضو سازمان مجاهدینیم. مگه نه؟ افتخار می‌کنیم، پیروش هستیم، مریدش هستیم، معلّم ماست، یادمون داده، دستمونو گرفته، خدا کنه، بعد از اینم بکنه، که می‌کنه و نمی‌تونه نکنه، حمد و سپاس خدای را که تمامی ما

---

۱. بحران در خط مشی: صص ۲۱ ـ ۲۲.

مجاهدین را توسط مسعود و توسط مریم به این راه رهنمون شد که بی‌شک اگر نبود، ما راهی جز ضلالت و گمراهی نداشتیم.[۱]

۲ـ در نامهٔ **محمود عطایی** یکی از کادرهای مرکزی سازمان به قرآن کریم این گونه تمسک گردید:

با تبریکات انقلابی و توحیدی و آرزوی پیروزی برای خلق، اعوذبالله من الشیطان الرجیم. یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً[۲]

۳ـ در نامهٔ **محمد حیاتی** یکی دیگر از اعضای کادر مرکزی سازمان نیز چنین آمده است:

با تبریک ازدواج پربرکت رهبری عقیدتی‌ام مسعود و مریم، با علم و ایمان، قاطعانه نسبت به عدم درک عظمت این رهبری استغفار می‌کنم. الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی.[۳]

۴ـ در اطلاعیّه اتحادیهٔ انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور (وابسته به سازمان) خطاب بـه رهبری نوین این‌گونه ابراز ستایش شد:

امروز شما (مسعود و مریم) مشعل‌داران یکتاپرستی و پرچم‌داران اعتلای آرمان‌های یگانه‌ساز و تحقق اسلام انقلابی هستید که در چهارچوب صداقت بی‌نظیر انـقلابی، بـا تـمامی هستی خویش، ابراهیم‌وار پای در آتش نهاده‌اید، تا از گرمای وجودتان جوانه‌های قسط بر شاخسار روابط اجتماعی روییده و آنچه شرک و بیگانگی است به توحید و یگانگی بدل شود.[۴]

۵ـ **محمد سیدی کاشانی** از اعضای مرکزیت سازمان که از ابتدای تأسیس و قبل از **رجوی** به سازمان پیوسته بود و ۵ سال هم از وی بزرگ‌تر است، در نامهٔ خود خطاب به **رجوی** نوشت:

... دیگر به تو برادر نمی‌گویم، تو مراد منی، تو محبوب منی، تو آموزگار منی... هرکس که به تو نزدیکتر است خوب‌تر، انسان‌تر، صادق‌تر و فداکارتر است. تو خودت، خودت را ساخته و به عرش‌های بالابند رسانده‌ای...[۵]

۶ـ در نامهٔ **حسین ابریشمچی** برادر کوچکتر **مهدی ابریشمچی** که از فرماندهان ارتش سازمان و عضو شورای مقاومت است، خطاب به **مریم قجر عضدانلو**، چنین آمد:

... آرزو دارم یک بار نزد تو (مریم) و مسعود بیایم و به عنوان پرچم‌داران این انقلاب عظیم در

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: صص ۲۰ و ۲۲.
۲. همان: ص ۲۶.
۳. همان.
۴. همان، ش ۲۴۲: ص ۷.
۵. همان: ص ۹.

مقابل‌تان زانو بزنم و فریاد بزنم: اشهد ان لااله الا الله و اشهد ان محمداً رسول‌الله[1]

۷ـ **محسن (ابوالقاسم) رضایی** عضو مرکزیت خطاب به رجوی چنین نوشت:

... انسان‌های بزرگ جاذبه و دافعه عظیمی دارند. این جاذبه و دافعه را من در علی(ع) سراغ داشتم و این بار آن را در تو می‌بینم، جاذبه و دافعه تو از آن نوعی است که پر همه را خواهد گرفت. اگر کسی ذره‌ای شرف و انسانیت داشته باشد، عاشقت می‌شود و اگر کوچکترین انحراف و کژی در وجودش باشد آن چنان او را دفع می‌کنی که دیگر راه بازگشتی نخواهد داشت... مطمئنم که در روز قیامت جای تو (مسعود) در پیش اولیای خدا خواهد بود و مطمئنم که دست مرا نیز خواهی گرفت و مرا نجات خواهی داد.[2]

۸ـ در نامهٔ **فاطمهٔ فرشچی (فرشچیان)** از مسئولان نهادهای سازمان، رهبری نوین این گونه تقدیس شد:

... خدا را سپاس که تو را شناختم وگرنه به گفته پیامبر اگر امام زمانه خود را نمی‌شناختم، در جاهلیت مرده بودم... امروز دیگر خدایی را می‌بینم که به من احاطه دارد و من او را در انتهای مسیری یافتم که در ابتدای آن تو (مسعود و مریم) را دیده بودم. همان‌گونه که حضور تو را (مسعود و مریم) حس می‌کنم، هستی مطلق او را نیز با مطلق وجود خود حس می‌کنم.[3]

۹ـ **مریم رجوی** نیز طی سخنرانی در مراسم ازدواج ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۴، گفت:

من هم مثل سایر خواهران و برادرانم بوسیله خود مسعود متولد شدم... باور کنید هر مجاهدی که به رهبری مسعود گروید، به‌طور ایدئولوژیک یک «رجوی» است.[4]

یکی از نزدیکان سابق رجوی در فرانسه و عراق، ریشه این اتفاق را در جایی دیگر جست و جو می‌کند.

عَلَم کردن بحث «رهایی زن» این روکش و تابلوی بیرونی بود. سناریوی مسعود رجوی بسیار پیچیده و حساب شده تنظیم شده و پیش رفت؛ که به نظر من، جز خودش کسی آخر داستان را نمی‌دانست. انتخاب مریم عضدانلو هم اتفاقی نبود؛ چرا که او در جلسات مربوط به [پرویز] یعقوبی، تنها زنی بود که به خاطر «اهانت» به مسعود و در حال دفاع از او، به گریه افتاد. مسعود او را آنجا «کشف» کرد! و چند ماه بعد در جلسه «جمع‌بندی سال سوم مقاومت»، [وی را] به عنوان «همردیف» معرفی کرد. بهانه نیز این بود که «او بالاترین خواهر سازمان است»...

---

۱. همان، ش ۲۴۷: ص ۲۷.
۲. همان: ص ۴۱.
۳. همان: ص ۴۲.
۴. همان، ش ۲۵۳: ص ۲۹.

اما این یک دروغ آشکار بود؛ چرا که «بالاترین خواهر»، نه مریم عضدانلو بلکه ناهید جلال‌زاده ـ همسر سابق [محمدرضا] سعادتی ـ بود. وی به عنوان اعتراض به این تصمیم (و شاید فهمیدن جنبه‌هایی از واقعیت پشت پرده) کناره گرفت و ۱۱ سال است [که] از او خبری نیست.
امیدوارم اگر او هنوز در قید حیات است، به مسئولیت خود در مقابل نسل آینده ایران عمل نموده و حقایق را بیان کند.[۱]

این عضو سابق سازمان معتقد است که تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق طی سال‌های ۵۲ ـ ۵۴ با تغییر ایدئولوژی رجوی در سال ۶۴ وجه اشتراک دارد. همچنین به تعبیر وی، تغییر یا جراحی ایدئولوژیک در شمار پیچیده‌ترین تغییرات و جراحی‌های روانی است:

و اولین «جراحی» روی مریم انجام شد؛ آنجا که او می‌گفت: «برای تصمیم به ازدواج با مسعود، من روزی صد بار می‌مردم و زنده می‌شدم» (نقل به مضمون)؛ و تنها کسی که انقلاب ایدئولوژیک نکرد، خودِ مسعود رجوی بود. جالب است که به بهانه این حرکت، به سراغ تمام افراد جدا شده رفته و همه را مجدداً به فعالیت فراخواندند؛ که سعید شاهسوندی یکی از آنها بود که سردوشی «مرکزیت» هم به وی اعطا شد.[۲]

این فرد بر این نکته نیز پای فشرده است که آن افرادی از «دفتر سیاسی» و «کمیته مرکزی» که کنار کشیده‌اند، حقایق بسیاری را مخفی نگاه داشته‌اند؛ از جمله واقعیت ماجرای علی زرکش را که ـ به گمان نویسندهٔ مطالبِ نقل شده ـ قصد و نیت رجوی را دریافته بوده است:

تصور عمومی این است که او [= علی زرکش] اولین کسی بود که به انگیزه سوء مسعود در قبضه کلیه امورِ حول خودش پی برد و برای همین زیر ضرب رفت. ظاهراً او نخواست «جراحی» موردنظر مسعود را بپذیرد و در پی او، عده‌ای دیگر سر به ناسازگاری بلند کردند و فهمیدند که داستان، اساساً مسئله «رهایی زن» نیست.[۳]

○ جلوگیری از انشعاب و جناح‌بندی

راستگو از مسئولان جدا شده سازمان دربارهٔ علل واقعی ماجرای انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ می‌نویسد:

---

۱. جنبش: صص ۱۴۱ـ ۱۴۲.
۲. همان: ص ۱۴۲.
۳. همان.

... سه سال و اندی بود که استراتژی «مبارزه مسلحانه در شهرها» به بن‌بست رسیده بود. در همین راستا سرنگونی «کوتاه مدت» حکومت اسلامی نیز به پرسش گرفته شده بود. عملیات درون شهری به صفر رسیده بود. تیم‌هایی که از کردستان به شهرها و مشخصاً تهران اعزام می‌شدند، هنوز به محل مأموریت نرسیده، لو رفته، دستگیر یا نابود می‌شدند. اعضای سازمان، تحلیل‌های سازمان را از اوضاع داخلی ایران دیگر قبول نداشتند. همین به پرسش گرفته شدن استراتژی سازمان، تنش‌هایی را در درون سازمان ایجاد کرده بود... سازمان با مسئله بغرنجی مواجه شده بود. اگر تن به بررسی استراتژی مبارزه مسلحانه شهری می‌داد و علل شکست‌های پی در پی آن را مشخص می‌کرد، انگشت اتهام بلافاصله و مشخصاً به سوی شخص مسعود به عنوان تئوریسین و مدافع سرسخت مبارزه مسلحانه نشانه می‌رفت. در حقیقت رجوی می‌بایست مسئولیت خون‌های ریخته شده در این راه از ۳۰ خرداد ۶۰، [را] به عهده می‌گرفت... تنها فکری که به سرکمیته مرکزی و دفتر سیاسی یا بهتر بگوییم خود مسعود رجوی زد، هوا کردن یک فیل پرجنجال برای پاک کردن خطر تاریخی آن شکست‌ها و در نهایت مسئولیت رجوی در این باب بود. فیل هم باید خیلی غیرعادی و به بیان خود رجوی، خرق عادت می‌بود. می‌باید بر سرش جنجال می‌شد. باید یک موضوع ناموسی را هم از دید مذهبیون چاشنی این قضیه می‌کردند، تا همگان حواسشان کاملاً پرت شود... موضوع رهبری و سیادت بلامنازع مسعود رجوی را هم جا انداختند. در پس پرده هم تمام شعارهای پیشین سازمان، مبنی بر وجود مرکزیت دموکراتیک و سانترالیسم دموکراتیک و رهبری جمعی و شورایی، دود شد و به هوا رفت.[۱]

ناکامی‌های استراتژیک سازمان در مقطع سال‌های ۱۳۶۰ ـ ۶۳، بخصوص در مورد پیش‌بینی سرنگونی فوری نظام جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه توده‌ای سازمان را با بحران جدی و حتی خطر انشعاب و از هم پاشیدگی تشکیلات روبرو ساخته بود که **رجوی** برای جلوگیری از این بحران دست به این حرکت زد.

مهدی ابریشمچی در ۱۱ خرداد سال ۶۴، طی یک سخنرانی مفصل درون تشکیلاتی در صدد القا و اثبات این نکته برمی‌آید که طرح رهبری مطلق **رجوی** ضروری بوده است:

ما به این نتیجه رسیدیم که در این مقطع باید قاطعانه رهبری ایدئولوژیکی سازمان را معرفی کنیم... باید مسئله رهبری مشخص می‌شد و در جایگاه خودش قرار می‌گرفت... باید مشخص باشد که سکّان این سازمان به دست کیست... در سازمان مجاهدین اندیشهٔ مسعود است که به

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۲۶۲ ـ ۲۶۳.

لحاظ ایدئولوژیک راهگشایی می‌کند... اگر حجت نداشته باشید، هزار مسئلهٔ داخلی و بین‌المللی می‌ریزد در داخل سازمان و شما را تکه‌تکه می‌کند...
وقتی که مسئلهٔ ایدئولوژیک و رهبری ایدئولوژیک بطور قاطع حل شده باشد، آن وقت باندبازی و جناح‌بندی ایدئولوژیک متوقف می‌شود و راه بر دمکراسی انقلابی در درون سازمان باز می‌شود و توده‌های سازمانی وسیله دست باندهای مختلف در مرکزیت و دفتر سیاسی نمی‌شوند و از خودشان و از مبارزه بیگانه نمی‌شوند. با حل مسئلهٔ رهبری ایدئولوژیک است که اعمال نفوذ هر نوع جریان و نیروی خارجی در درون سازمان مطلقاً موقوف می‌شود و کسی نمی‌تواند روی جناح‌بندی‌های درونی سازمان سرمایه‌گذاری سیاسی کند.[۱]

مریم قجر عضدانلو (ابریشمچی ـ رجوی) در سخنرانی مراسم ازدواج می‌گوید:
... بطور مشخص می‌توان و باید گفت که پرچم آزادی و رهایی در دست رهبری اخصّ این سازمان یعنی مسعود است.[۲]

وی علت شکست استراتژی‌های سازمان را مشخص نبودن رهبری خاص سازمان اعلام کرد و مقداری از انتقادات را به گردن **مسعود** انداخت که چرا تاکنون اجازه نداده است وی را به عنوان رهبری خاص‌الخاص معرفی کنند و تا الآن هم دیر کرده که این تحول (انقلاب) را به عقب انداخته است. مریم ادامه می‌دهد:
اتفاقاً اگر در این میان انتقادی باشد، انتقادمان مشخصاً به خود مسعود است که چرا تابه‌حال اجازه نداده و مانع بوده از اینکه ما با صراحت واقعیت‌هایی را که جریان داشته و دارد بیان کنیم... به خدا سوگند... گناه کبیره وقتی است که کسی مسعود را بشناسد و در شناساندن او، یعنی رهبر حقّهٔ این انقلاب به ملت ایران کوتاهی کند.[۳]

دستاورد مرحلهٔ اول انقلاب ایدئولوژیک را ـ چنانکه **محمد حسین حبیبی خائیزی**[٤] یکی از تئوریسین‌های سازمان نوشته است ـ از دیدگاه سازمان می‌توان چنین تبیین نمود:
حاصل انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین در حول مسئلهٔ رهبری را باید در معادلهٔ قوا و در بستر روابط سیاسی توضیح داد که برای توضیح باید در دو رابطهٔ درونی و بیرونی سازمان تجلّی پیدا

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۶: صص ۸، ۹ و ۱۶.
۲. همان، ش ۲۵۳: ص ۲۷.
۳. همان: صص ۲۷ و ۳۰.
٤. وی مقالات زیادی از آمریکا برای نشریهٔ مجاهد ارسال می‌کرد که چاپ می‌شد و سرانجام در عملیات نظامی موسوم به فروغ جاویدان کشته شد.

کند، در رابطه با درون سازمان، صفوف مجاهدین از یک سو منسجم‌تر و روابطشان با رهبری‌شان توحیدی‌تر و یگانه‌تر خواهد شد. بنابراین برای یک دورهٔ طولانی خطر انشعاب در درون سازمان مجاهدین به کلی برطرف شده است. در نتیجه رهبریّت این سازمان، از این پس با دستان بازتر و مطمئن‌تری به میدان خواهد رفت. به همین دلیل رهبریّت مجاهدین می‌تواند در صورتی که برای پیشبرد انقلاب و جنبش ضرورت پیدا کند، سازمان را از مرتفع‌ترین قله‌ها نیز به پایین پرت کرده یا از داغترین و پیچیده‌ترین پیچ‌های سیاسی عبور دهد بدون این که نسبت به اعضا و هواداران خود کمترین دلهره یا نگرانی داشته باشد.[۱]

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۹۱؛ مقالهٔ محمدحسین حبیبی.



شماره ۲۵۰ صفحه ۱۶

نامۀ یکی از قهرمانان عملیات ویژه (امضاء محفوظ)

نامه‌ی زیر از سوی یکی از قهرمانان عملیات ویژه‌ی مجاهدین ارسال شده است که به دلایل امنیتی آنرا با امضای محفوظ منتشر می‌کنیم. عنوان "قهرمان مجاهد خلق" که توسط رهبری سازمان تصویب می‌شود در دوران حیات یک مجاهد تنها به خواهران و برادرانی اطلاق می‌شود که در عملیات و اقدامات استثنائی یا فوق‌العاده خطیر، آزمایش رشادت و جانبازی و خلاقیت داده باشند.

بنام خدا
و
بنام خلق قهرمان ایران

السلام علیک یا مسعود السلام علیک یا مریم
السلام علیک یا وارث امیرالمومنین
السلام علیک یا وارث فاطمةالزهرا سیده نساء لعالمین
السلام علیک یا وارث الائمه الحجج‌المعصومین
السلام علیک یا معزالمومنین المستضعفین
السلام علیک یا مذل‌الکافرین المتکبرین الظالمین
السلام علیک یا مولای سلام مخلص لک
اشهد انک قد اقمت الصلوه و اتیت‌الزکوه و امرت بالمعروف و نهیت عن‌المنکر واطعت‌الله و رسوله اشهد انک من دعائم‌الدین‌وارکان‌المومنین
علیک منی سلام الله ابدا مابقیت و بقی اللیل و النهار
فلعن‌الله امه اسست اساس الظلم و لجور علیک
و لعن‌الله امه دفعتک عن مقامک وازالتک عن مراتبک التی رتبک الله فیها و برئت الی‌الله و الیک منهم و من اشیاعهم و اتباعهم و اولیائهم
یا مسعود یا مریم
انی سلم لمن سالمک حرب لمن حاربک ولی لمن والاک و عدوا لمن عاداک فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتک و معرفه اولیائک و رزقنی‌البرائه من اعدائک ان یجعلنی معک فی‌الدنیا والاخره و ان یثبت لی عندک قدم صدق فی‌الدنیا و الاخره

* * *

السلام علیک یا مسعود السلام علیک یا مریم
اشهد انک کلمةالتقوی و علم‌الهدی و عروةالوثقی والحجه علی اهل‌القرا
اشهد انک مصباح الهدی و سفینةالنجاه
و اشهدالله و انبیائه و رسله انی بک مومن، موقن بشرایع دینی و خواتیم عملی و قلبی لقلبک مسلم وامری لامرک متبع
انی اتقرب الی‌الله و الی‌رسوله و الی امیرالمومنین و الی فاطمه والی‌الحسن و الحسین و الی‌الائمةالمعصومین والیک بموالاتک و موالات ولیک و بالبرائه من اعدائک الناصبین لک‌الحرب و بالبرائه من اشیاعهم و اتباعهم

متن دستکاری شده زیارت‌نامه وارث که مسعود کشمیری (عامل نفوذی انفجار ساختمان نخست‌وزیری در ۸ شهریور ۱۳۶۰) پس از ازدواج مسعود و مریم خطاب به آنها نوشته است.

○ ساختار تشکیلاتی ۱۳۶۴

در مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک، ساختار تشکیلاتی سازمان به شرح ذیل معرفی گردید.[۱]

ـ رهبری

مسعود رجوی: مسئول شورای ملّی مقاومت ـ مسئول اوّل سازمان مجاهدین خلق ایران

مریم رجوی: همردیف مسئول اوّل سازمان مجاهدین خلق ایران

ـ فرماندهی

علی زرکش: جانشین مسئول اوّل و فرماندهٔ سیاسی ـ نظامی

ـ دفتر سیاسی

علی زرکش ـ محمود عطایی ـ مهدی ابریشمچی ـ عبّاس داوری ـ محمّد حیاتی ـ مهدی براعی ـ ابراهیم ذاکری ـ محمدعلی جابرزاده ـ مهدی افتخاری ـ احمد حنیف‌نژاد ـ مهدی کتیرایی ـ حسن مهرابی ـ سیّد محمّد سیّدالمحدّثین ـ بیژن رحیمی ـ حسین ربوبی ـ علیرضا باباخانی ـ هادی روشن روانی ـ سیّدمحمود احمدی ـ محمدعلی توحیدی.

ـ مرکزیت

الف) اعضای اصلی:

حسین ابریشمچی ـ حمید اسدیان ـ فرهاد الفت ـ ابوالفضل امشاسپند ـ جواد برومند ـ حشمت جوادی ـ علی خدایی صفت ـ مهین رضایی ـ محسن رضایی ـ اصغر زمان وزیری ـ محمدصادق سادات دربندی ـ محسن سیاه‌کلاه ـ صادق سیّدی ـ مسعود عدل ـ محمود عضدانلو ـ مهدی فتح‌الله نژاد ـ جواد قدیری ـ پرویز کریمیان ـ مهدی مددی ـ اسماعیل مرتضایی ـ حسین مشارزاده ـ رضا متّانی ـ محمود مهدوی ـ محمد وثوق.

---

۱. همان، ش ۲۴۱: صص ۲ و ۷ ـ ۲۶. همان، ش ۲۴۲: ص ۳.

ب) اعضای اجرایی:

هادی افشار ـ احمد افشار ـ اصغر پوریا منفرد ـ محسن تدیّنی ـ محبوبهٔ جمشیدی ـ رضا درودی ـ زهرهٔ رجبی ـ فاطمهٔ رمضانی ـ افسانهٔ زهری ـ احمد شکرانی ـ سهیلا صادق ـ شهرزاد صدر حاج سید جوادی ـ عذرا علوی طالقانی ـ فتح‌الله فریور ـ حسن محصّل ـ رضا مرادی ـ محمّد معصومی ـ مجید معینی ـ جلال منتظمی ـ افخم میرزایی.

ج) همردیفان:

علی محمّد تشیّد ـ منصور زاهدی ـ گلی جان عطایی

ذیل «بیانیهٔ شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران»، علاوه بر نام **علی زرکش**، که با عنوان «جانشین مسئول اول و فرمانده سیاسی ـ نظامی» سازمان، آن را امضاء کرده است[1] پنج لیست اسم و امضا در پی بیانیه آمده است که دو لیست آن را در اینجا نقل می‌کنیم.[2]

○ اعضای دفتر سیاسی

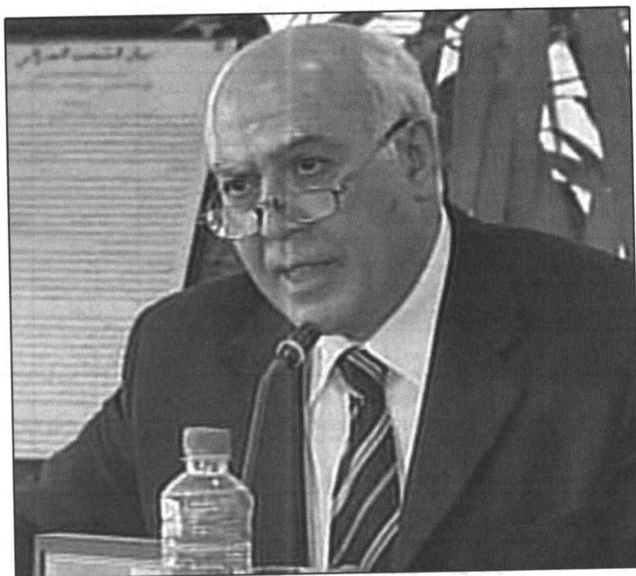
ردیف	نام و نام‌خانوادگی	محل تولد	توضیحات
۱	مهدی‌ابریشمچی	تبریز	با نام‌های تشکیلاتی اسد و شریف، عضو ستاد فرماندهی ارتش سازمان، رییس کمیسیون صلح ش. م. م، مسئول روابط خارجی سازمان، عضو اصلی مرکزیت و رهبری سازمان از ابتدای پیروزی انقلاب
۲	سیدمحمود احمدی	تهران	عضو ش. م. م، خلع رده شده اما در ردهٔ پایین‌تر، معاون هیئت اجرایی شده است و گاه برای مقابله با بریده‌ها و تصفیه‌ای‌ها از وی استفاده می‌شود
۳	مهدی افتخاری	تهران	وی با نام مستعار «فرمانده فتح‌الله» فرماندهی عملیات ویژه (انفجارها و ترورهای نفوذی، و عملیاتی مانند فرار بنی‌صدر و رجوی...) را بر عهده داشت. خلع رده شده و به شدت از مواضع و خطوط سازمان بریده است. در تابستان ۸۰ تحت محاکمه تشکیلاتی قرار گرفت و در تشکیلات تحت کنترل بوده است

---

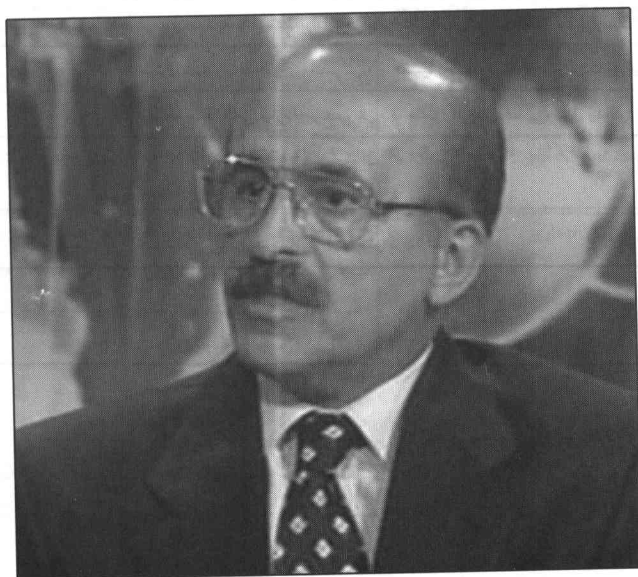
۱. در لیست «اعضای دفتر سیاسی» نیز نام زرکش تکرار شده است.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۲: صص ۴۵ ـ ۶۲. ضمناً در ستون «توضیحات» خلاصه وضعیت کنونی و گذشتهٔ افراد امضاکننده (جدایی، کشته شدن و...) با استناد به دو منبع ذیل استخراج و درج شده‌اند:
ـ راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ.
ـ سبحانی، روزهای تاریک بغداد.
در این ستون، حروف مخفف ش. م. م. به جای «شورای ملی مقاومت» درج شده است.

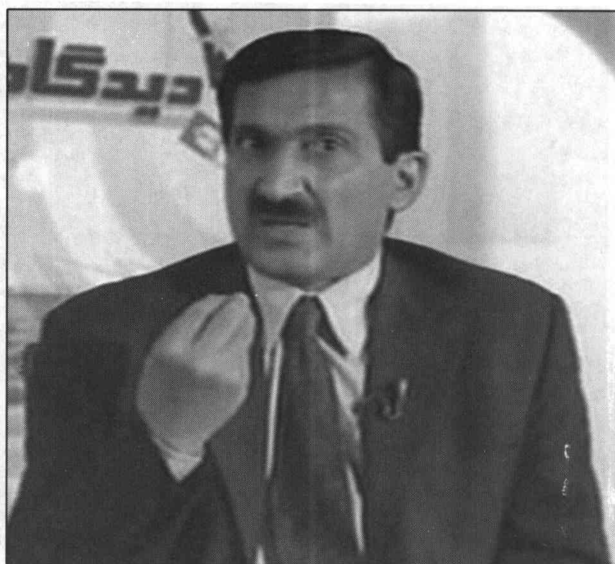
۴	فرهادالفت	شیراز	فرماندهٔ نظامی، از مسئولین بخش اطلاعات سازمان، عضو ش.م.م، همسر: شمس‌الحاجیه سعادتی
۵	علیرضا باباخانی	تهران	محافظ شخصی مسعود رجوی، عضو ش. م. م، همسر: زیبا خرسندی گویندهٔ تلویزیون سازمان
۶	مهدی براعی	قم	فرماندهٔ ستاد بخش اجتماعی سازمان، عضو هیئت اجرایی، عضو ش.م.م، از مسئولین ستاد اطلاعات و عضو ستاد فرماندهی ارتش سازمان
۷	محمدعلی توحیدی	کاخک (گناباد)	از مسئولین تبلیغات و انتشارات سازمان، عضو ش.م.م
۸	محمدعلی جابرزادهٔ انصاری	اصفهان	خلع رده، عضو سابق ستاد فرماندهی ارتش سازمان و عضو ش.م.م
۹	احمد حنیف‌نژاد	تبریز	تنزل به ردهٔ هوادار، عضو سابق ش.م.م. و از مسئولان اصلی زندانهای داخل تشکیلات در عراق
۱۰	محمد حیاتی	تهران	تنزل به ردهٔ هوادار، عضو سابق ش.م.م، عضو سابق هیئت اجرایی
۱۱	مهدی خدایی‌صفت	تهران	تنزل به ردهٔ هوادار، عضو و دبیر سابق ش.م.م
۱۲	عباس داوری	تبریز	عضو مرکزیت طی سه دهه، عضو ش.م.م
۱۳	ابراهیم ذاکری	تهران	فرمانده نظامی، فرمانده ستاد حفاظت مسعود و مریم رجوی، مسئول ستاد امنیت، مرگ به علت سرطان در سال ۸۱
۱۴	حسین ربوبی	قوچان	عضو ستاد فرماندهی سازمان در داخل کشور، عضو ش.م.م، همسر: رعنا رحیمی
۱۵	بیژن رحیمی	قوچان	عضو کمیسیون خارجی ش.م.م، همسر: سوسن منتظری (زهرا)
۱۶	هادی روشن‌روانی	همدان	خلع رده، مسئول سابق بخش ضداطلاعات، عضو سابق ش.م.م. محاکمه درون تشکیلاتی در تابستان ۸۰
۱۷	علی زرکش	مشهد	در عملیات مرصاد توسط عوامل رجوی از پشت به او شلیک شد و به قتل رسید
۱۸	سیدمحمدسیدالمحدثین	قم	مسئول ستاد روابط خارجی، عضو ش.م.م. همسر: فاطمه رمضانی عضو هیئت اجرایی سازمان
۱۹	محمود عطایی	تایباد	فرمانده ستاد نظامی سازمان و عضو ش.م.م، همسر: گلی‌جان عطایی، تنزل رده کرده است
۲۰	مهدی کتیرایی	شیراز	فرمانده ارشد عملیات در داخل و خارج، در سال ۶۶ تنزل رده پیدا کرد و به طور مشکوک در عملیات مرصاد کشته شد
۲۱	حسن مهرابی	کرمان	جدا شده و زندگی غیرسیاسی را در پیش گرفته است



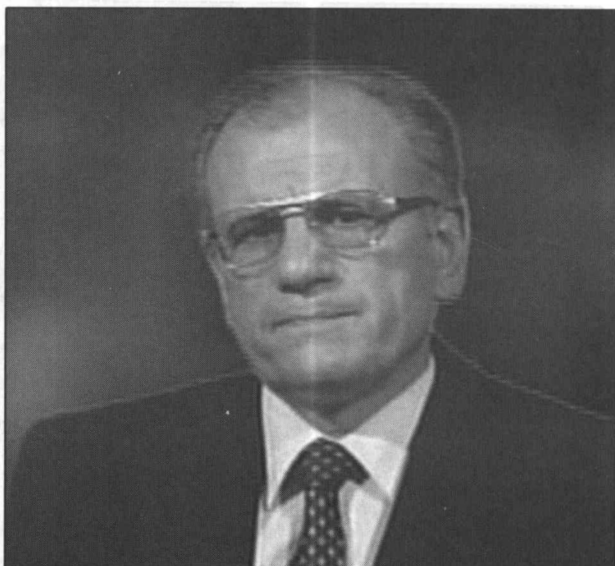
عباس داوری



مهدی خدایی صفت



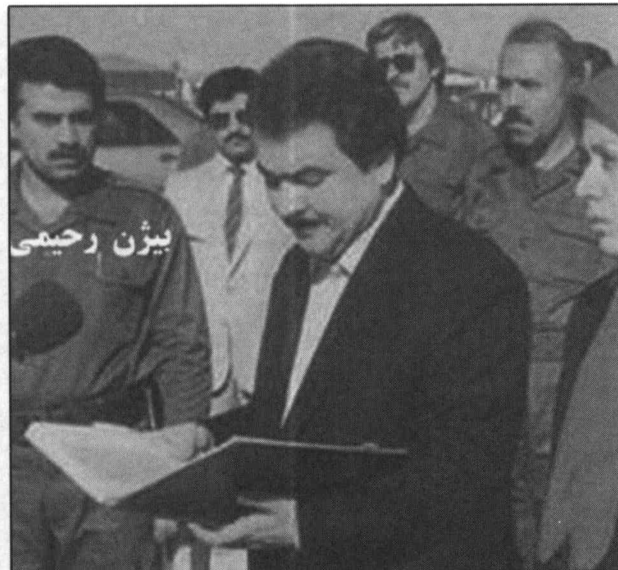
محمد حیاتی



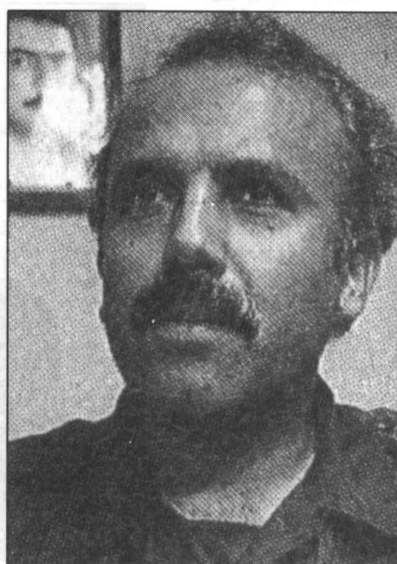
احمد حنیف‌نژاد



محمد سیدالمحدثین



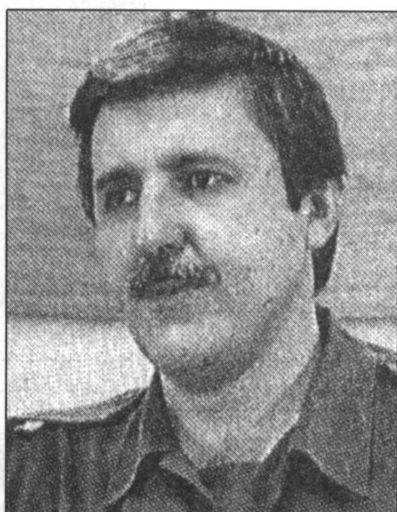
بیژن رحیمی



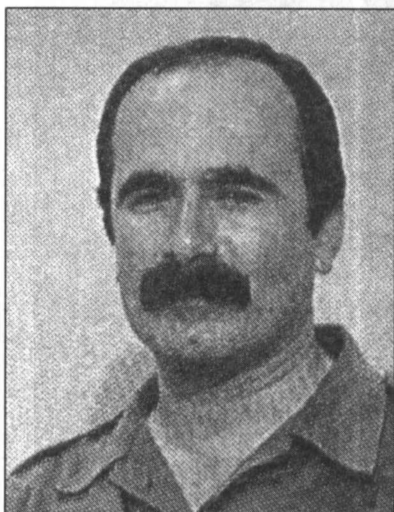
ابراهیم ذاکری



مهدی براعی



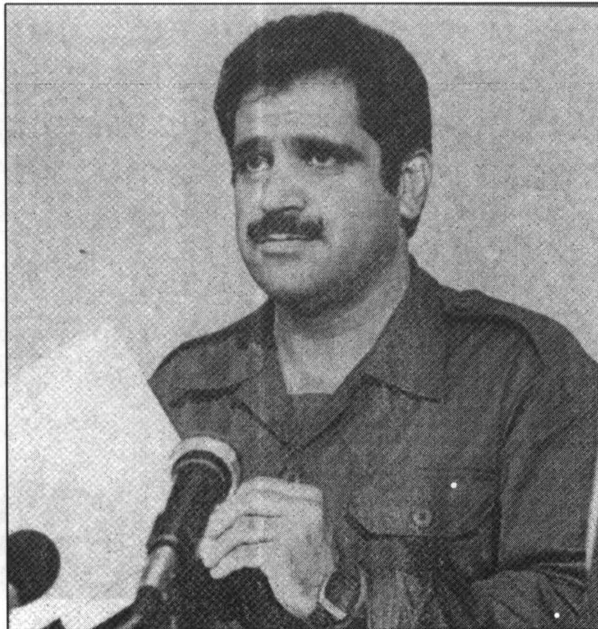
مهدی افتخاری



محمود مهدوی



محمود احمدی



محمود عطائی

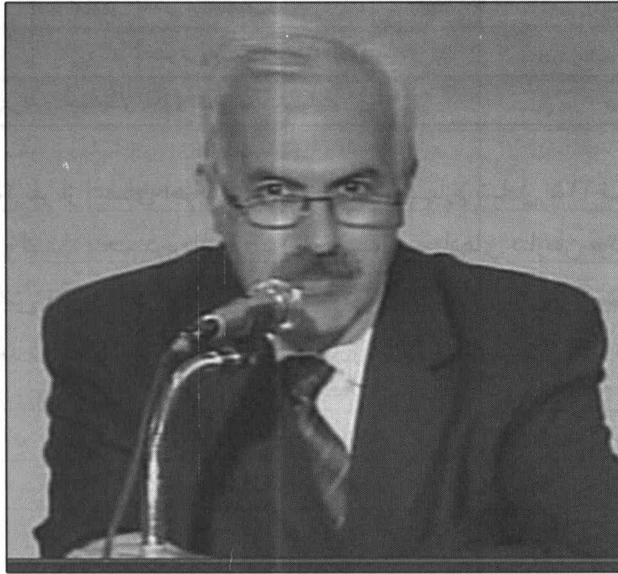
○ اعضای مرکزیت

ردیف	نام و نام خانوادگی	محل تولد	توضیحات
۱	ابراهیم آل‌اسحاق	قم	عضو سابق ش.م.م، بریده است و در تشکیلات بدون مسئولیت می‌باشد
۲	حسین ابریشمچی	تهران	عضو ش.م.م، فرمانده نظامی، عضو هیئت اجرایی
۳	حمید اسدیان	همدان	عضو ش.م.م
۴	مرتضی اسماعیلیان	اصفهان	عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی
۵	محمود اعتی	قوچان	عضو کمیسیون خارجی ش.م.م، همسر: فاطمه میرسیدی
۶	احمد افشار	مشهد	دفتردار مسعود رجوی و عضو ش.م.م، همسر: پروین شادبخش
۷	ابوالفضل امشاسپند(امشاسهند)	قم	کشته شده در عملیات مرصاد.
۸	محمدجواد برائی	شیراز	از مسئولین هیئت اجرایی و عضو ش.م.م، همسر مریم هزبرین، خلع مسئولیت و رده شده است
۹	محمدجواد برومند جاهداول	مشهد	عضو هیئت اجرایی، فرمانده نظامی و عضو ش.م.م، همسر دوم صدیقه (آذر) دولت‌آبادی عضو هیئت اجرایی
۱۰	غلامرضا پورآگل	نهاوند	در مرصاد کشته شده است
۱۱	محسن تدیّنی نوائی	مشهد	مسئول اجرایی رادیوی سازمان، کشته شده در عملیات مرصاد
۱۲	محمدعلی تسلیمی	قم	عضو ش.م.م
۱۳	حشمت‌الله جوادی	الیگودرز	عضو ش.م.م
۱۴	مجید حریری	تهران	از مسئولان بخش اجتماعی، عضو ش.م.م، تنزل رده داده شد
۱۵	علی خدایی‌صفت	تهران	عضو ش.م.م، از مسئولان زندان‌های تشکیلاتی در عراق
۱۶	زهرا رجبی	تهران	عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی
۱۷	محسن[ابوالقاسم] رضایی	تهران	عضو و دبیر ش.م.م، از مسئولان زندان‌های تشکیلاتی، همسر سعیده شفرحی گوینده تلویزیون سازمان
۱۸	مهین رضایی	تهران	در عملیات مرصاد به طور مشکوک کشته شد (همسر زرکش)
۱۹	نادر رفیعی‌نژاد	تهران	از مسئولان بخش قضایی و زندان‌های تشکیلاتی، عضو و دبیر سابق ش.م.م، تنزل رده داده شده است
۲۰	فاطمه رمضانی	تهران	عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی
۲۱	اصغر زمان‌وزیری	اصفهان	کشته شده در عملیات مرصاد
۲۲	افسانهٔ زُهَری	تهران	عضو ش.م.م
۲۳	سیدمحمد سادات دربندی	تهران	عضو ش.م.م از مسئولان زندان‌های تشکیلاتی و بخش قضایی، عضو هیئت اجرایی

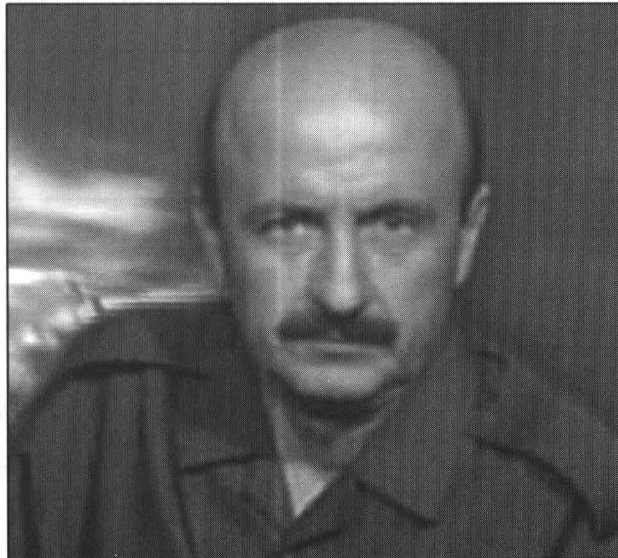
۲۴	محسن سیاه‌کلاه	تهران	عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی
۲۵	صادق سیدی	تبریز	عضو ش.م.م
۲۶	سعید شاهسوندی	شیراز	جدا شده است
۲۷	سهیلا صادق	تهران	عضو و رییس کمیسیون آموزش و پرورش ش.م.م، مسئول سابق ستاد پرسنلی و زندان‌های تشکیلاتی در عراق، عضو هیئت اجرایی
۲۸	شهرزاد صدرحاج سیدجوادی	تهران	عضو شورای رهبری سازمان و ش.م.م، مسئول اول سازمان در سال ۷۲
۲۹	محمد طریقت منفرد	تهران	مسئول بخش مالی سازمان از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون، عضو ش.م.م
۳۰	مسعود عدل	مشهد	در عملیات مرصاد به طور مشکوک کشته شده است
۳۱	محمود عضدانلو	تهران	از فرماندهان ارشد بخش حفاظت مسعود و مریم، عضو ش.م.م، در حال حاضر بریدهٔ تشکیلاتی
۳۲	عذرا علوی طالقانی	تهران	عضو ش.م.م، جانشین فرماندهی ارتش سازمان، همسر سوم ابراهیم ذاکری
۳۳	مهدی فتح‌الله‌نژاد اصل	تبریز	عضو ش.م.م، از مسئولان شاخه کردستان و شاخه حفاظت
۳۴	محمدجواد قدیری	اصفهان	عضو ش.م.م
۳۵	پرویز کریمیان	اصفهان	عضو هیئت اجرایی
۳۶	محمد گرجی	ررند ساوه	از مسئولین نهادهای سازمان
۳۷	مهدی مددی	مشهد	عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی
۳۸	محمدرضا مرادی	تهران	عضو ش.م.م
۳۹	اسماعیل مرتضایی	مشهد	از فرماندهان نظامی، عضو ش.م.م، همسر: زهرا فریبرزی عضو ش.م.م
۴۰	محمدحسین مشارزاده	کرمان	عضو ش.م.م، در عراق کشته شد
۴۱	محمد معصومی	بافت	کشته شده در عملیات مرصاد
۴۲	مجید معینی	تهران	عضو ش.م.م، بریده است و در حاشیه قرار دارد
۴۳	اکبر معینی‌کربکندی	تهران	عضو ش.م.م، تنزل رده پیدا کرد
۴۴	رضا منّانی	اصفهان	عضو ش.م.م
۴۵	جلال منتظمی	مشهد	از فرماندهان ارتش و تیم‌های ترور، عضو ش.م.م، و از مسئولان زندان‌های تشکیلاتی در عراق، عضو هیئت اجرایی، بریده است
۴۶	سیدمحمد حسین مهدوی	کرمان	عضو ش.م.م
۴۷	محمود مهدوی	قائمشهر	از اعضای هیئت اجرایی، فرماندهٔ نظامی و عضو ش.م.م
۴۸	حسن نظام‌الملکی	تهران	مسئول سابق بخش ارتش در عراق، عضو ش.م.م، عضو هیئت اجرایی

۴۹	محمد وثوق ایمانی	تهران	معاون هیئت اجرایی
۵۰	اسماعیل وفایغمایی	یزد	عضو ش.م.م، به ردهٔ هوادار تنزل کرده است
۵۱	* سازمان به دلایل امنیتی نام صاحب امضای پنجاه و یکم را اعلام نکرده است		

لیست سوم شامل ۲۸ نفر از اعضای اجرایی مرکزیت، لیست چهارم شامل ۲۲۵ نفر معاونین و معاونین اجرایی مرکزیت و لیست پنجم دربردارندهٔ ۲۵۰ نفر مسئولین نهادهای سازمان بود که از مجموع پنج لیست ۵۷۵ نفره، اسامی ۵۰ تن به دلایل امنیتی ذکر نگردیده بود. تعداد زیادی از افراد مندرج در این لیست‌ها طی سال‌های بعد در عملیات‌های نظامی کشته و یا از سازمان جدا شدند.



مهدی فتح الله نژاد



حسین ابریشمچی



مهدی مددی



محسن (ابوالقاسم) رضایی



جواد قدیری



سهیلا صادق



حسین مهدوی

شماره پرونده ۱۰۵۷۰۸

شماره جلد

نام محمد جواد

شهرت برائی

نام پدر محمدحسن

شغل کارمند ذوب آهن

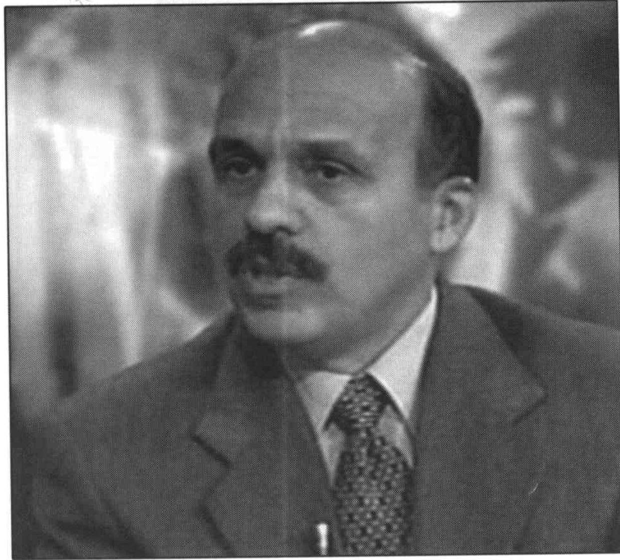
نام و شهرت قبلی

شماره شناسنامه ۸۹۰۷

تاریخ و محل صدور شیراز

آخرین عکس الصاق شود

محمدجواد برائی



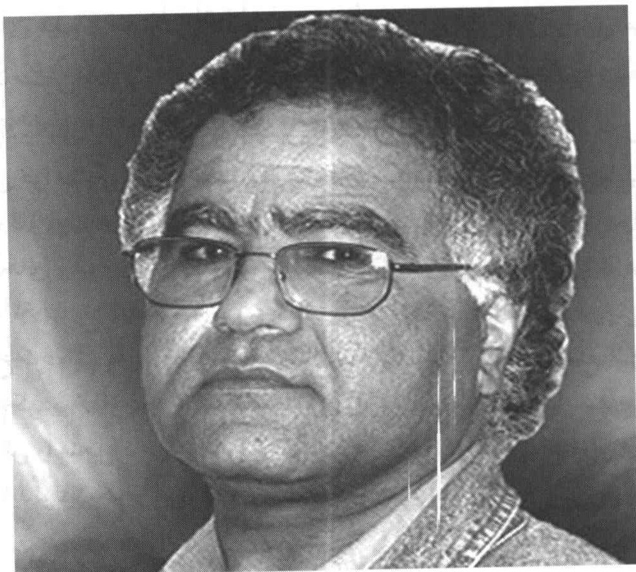
علی خدایی صفت



حسن نظام‌الملکی



محمود قجرعضدانلو



اسماعیل وفایغمانی

□ مرحلهٔ دوم: استثمار رده

به گفتهٔ **مهدی ابریشمچی**، در مرحلهٔ اول روشن شد که **رجوی** از لحاظ ایدئولوژیک «مسئولی جز خدا ندارد» و «هر دو اینها (**مسعود و مریم**) مستقیماً خودشان مسئول‌اند و به هیچ کس به عنوان مسئول بالاتر از خودشان پاسخگو نیستند و به عنوان مسئول، باید مسائل را با تکیه بر ایدئولوژی و اندیشهٔ خود حل کنند.

بله، رهبری سازمان سه تا زن می‌گیرد و اگر لازم باشد چهارتا زن هم می‌گیرد. با زنی که از شوهرش طلاق گرفته باشد، حتی شش دفعه از شش تا شوهر هم طلاق گرفته باشد در راستای انقلاب ازدواج می‌کند تا این اندیشه‌های ارتجاعی از مغزها بیرون ریخته شود.

به تأکید **ابریشمچی**: «**پیچ ایدئولوژیکی حلّ مسئلهٔ زنان و مسئلهٔ همردیفی و آوردن یک زن در رأس رهبری به لحاظ ایدئولوژیک، محصول اندیشهٔ خود مسعود بوده است.**»[1]

اعلام رهبری خاص الخاص و رهبری ایدئولوژیک **رجوی** برای نجات سازمان از بن‌بست، برای بخش قابل توجهی از افراد قدیمی به دلیل آنکه تصور ادامهٔ حیات بدون سازمان برایشان مشکل و حتی غیرممکن و بسیار پرخطر می‌نمود، در ابتدا قابل قبول بود، اما بروز مخالفت‌ها و وجود زمینه‌هایی در بین بعضی کادرهای مهم و مسئولان سازمان، می‌توانست برای طرح‌های **رجوی** مشکلات جدّی بیافریند. بنابراین تحت عنوان تداوم و تعمیق انقلاب ایدئولوژیک، مرحله دوم ماجرا نیز از بهمن ماه ۶۴ آغاز گردید. **مسعود رجوی**، خود در این باره چنین گفت:

... می‌خواهم بگویم در مسیر پیشرفت انقلاب ایدئولوژیک درونی باید به مرحلهٔ دومش فکر کرد، فاز اول دورهٔ اول که مربوط به قضایای همردیفی مریم و ازدواج من و او و بعد در بحث‌های رهبری و... الی آخر. مرحلهٔ اول را گذراندیم. حالا می‌باید همچنان که از جمع‌بندی پاییز ۶۴ شروع شد هرچه بیشتر به تعمیق تشکیلاتی آن انقلاب درونی نظر دوخت. کاری که شروع کرده‌ایم به یاد دارید که به دنبال انقلاب ایدئولوژیک و جمع‌بندی پاییز ۶۴ در ۱۹ بهمن اعلام کردیم (فاز دوم) که دفتر سیاسی و مرکزیت سازمان منحل شد. برای چه آن دفتر سیاسی خودش را منحل کرد و پیامش چه بود؟ بعد از حجت انقلاب ایدئولوژیک و رهبری، دیگر ما به طور ایدئولوژیک به این نتیجه رسیده بودیم که می‌باید از این پس این دفتر سیاسی و کمیته‌های

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۵: ص ۲۳؛ از سخنرانی مهدی ابریشمچی در ۱۱ خرداد ۶۴.

مرکزی، منحل و ارگان واحدی به عنوان هیئت اجرایی ایجاد شود...[۱]

رجوی که در مرحلهٔ اول با مخالفت‌های زیاد در داخل و خارج از تشکیلات مواجه شده بود، به شناسایی مخالفین در داخل تشکیلات پرداخت. آنهایی که به خاطر مصالح خود سکوت کرده بودند اما ممکن بود هر آن به مخالفت برخیزند، اهداف اصلی محسوب می‌شدند. به نوشته **شمس حائری**، پس از مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک:

... تمرد و مخالفت کم کم اوج می‌گرفت. اعضا، دسته دسته دور هم جمع می‌شدند و راجع به این واقعه بحث و اظهارنظر می‌کردند... رشته امور از کف به در رفته بود. اما رجوی با آماده کردن و متقاعد نمودن سران سازمان، از طریق توسعه و گسترش دفتر مرکزی با ده‌ها عضو، که در واقع نوعی حق‌السکوت و جلب رضایت آنان بود، توانست سران بالای سازمان را با خود همراه کند و حال نوبت توده‌های سازمانی بود که آنها را سر جایشان بنشانند.[۲]

در ادامهٔ همین روند، در داخل تشکیلات، خطّ رفع ابهام نسبت به ازدواج مطرح شد. در اجرای این طرح، افراد مظنون تحت نظر و بازجویی قرار گرفتند تا در نهایت به عنوان انتقاد از خود، اظهار ندامت و تسلیم‌شدگی کنند. پس از این مرحله، همین افراد را برای انجام عملیات در داخل کشور (اجرای خطّ حدّاکثر تهاجم) به داخل می‌فرستادند تا ـ به تعبیر سازمان ـ خصلت‌هایشان ریخته شود. در تداوم روند سرکوبی و تضعیف مخالفین بود که مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک، به منظور یکسره کردن کار افرادی که رجوی از ناحیهٔ آنها حتی در آیندهٔ دور احساس خطر می‌کرد، آغاز شد. **مریم قجر عضدانلو** در مراسم تحویل سال ۶۶ در حضور **مسعود رجوی** در این خصوص می‌گوید:

همان‌طور که مسعود در ۱۹ بهمن ۶۴ گفت از نظر تشکیلاتی انقلاب درونی و ایدئولوژیکی مانند کوره‌ای محک زننده و تطهیر کننده، تکان‌ها و جوش و خروش ایدئولوژیک نابی در داخل سازمان ما به‌پا کرد که هنوز هم ادامه دارد. به این معنا که در امر تشکیلات و ارتقای تشکیلاتی اعضای سازمان هم تغییر و دگرگونی کیفی ایجاد کرد؛ از جمله ادغام دفتر سیاسی و کمیتهٔ مرکزی در هیئت اجرایی و همچنین ارتقای ایدئولوژیک و بازبینی و تعمیق مستمر صلاحیت‌های تشکیلاتی...[۳]

---

۱. نشریه اتحادیه انجمن‌های...، ش ۸۷: ص ۷۳.
۲. شمس حائری، مرداب: ص ۱۵۳. نام وی در لیست اسامی معاونین مرکزیت ردیف ۱۱۴ درج شده است. وی در سال ۷۰ از سازمان جدا می‌شود.
۳. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۸۷: ص ۷۶.



حمیده شاهرخی

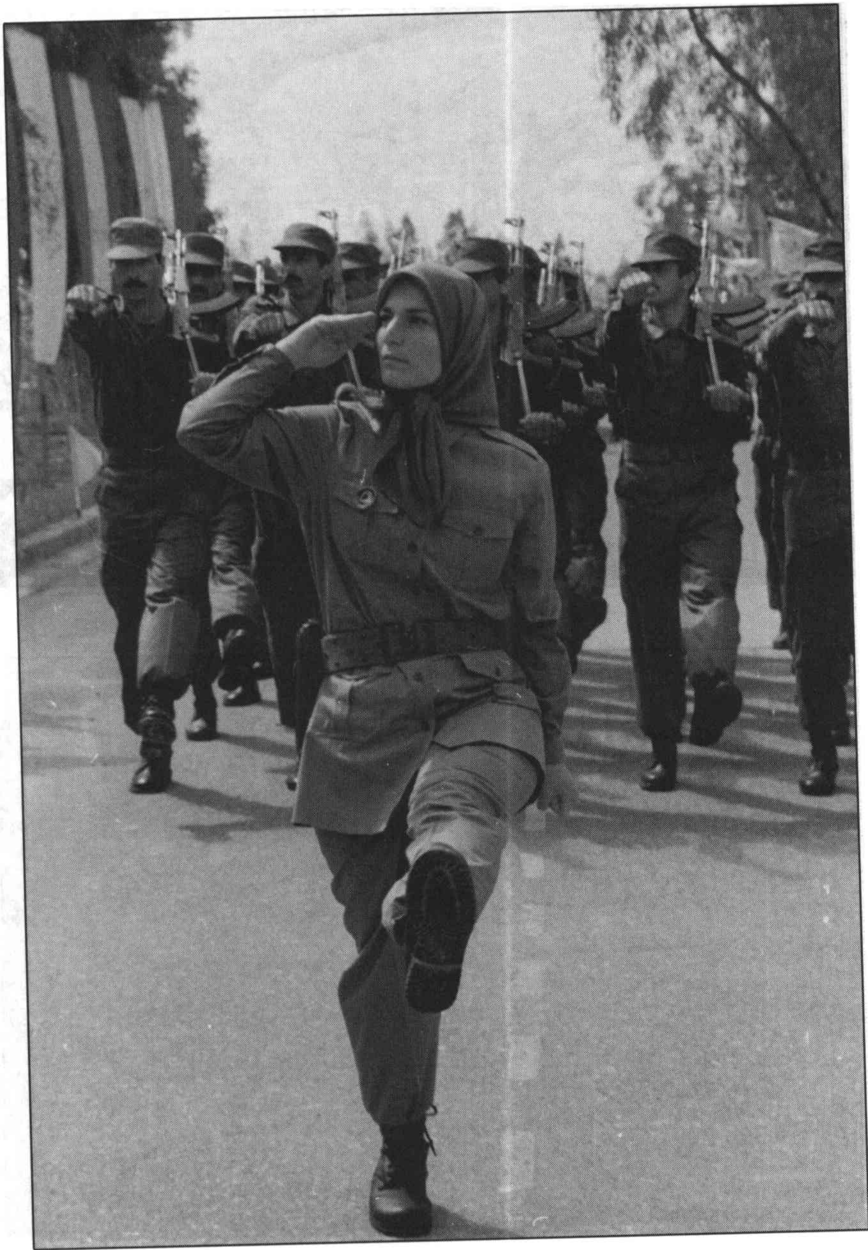


زهرا و حشمت طالقانی



مریم حسینی، صدیقه شاهرخی





مهری علیقلی

○ **قربانی کردن نفر دوم سازمان**

رهبری سازمان در مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک از یک سو به حذف افراد سابقه‌داری پرداخت که با معیارهای جدید تشکیلاتی تطابق نداشتند و از سوی دیگر با معرفی همین افراد به عنوان افراد بی‌صلاحیت ـ که به خاطر اشغال پست‌ها به سازمان خیانت کرده‌اند ـ تقصیر شکست‌ها و ناکامی‌های سیاسی و نظامی سازمان، بر گردن آنها انداخته شد. **علی زرکش** که پس از کشته شدن **خیابانی** جانشین او شده بود و به عنوان فرد دوم سازمان رسماً مطرح بود، مهم‌ترین فردی بود که در مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک به زیر کشیده شد و به دلیل خیانت به سازمان (اشغال پست علی‌رغم عدم صلاحیت) محکوم به اعدام شد:

مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک تحت عنوان «استثمار رده» در درون سازمان راه افتاد. زمان تصفیهٔ انقلابی فرارسیده بود و می‌بایست عده‌ای به مجازات برسند تا تقصیر شکست‌ها و ناکامی‌های سیاسی و نظامی را از دوش رهبری برداشته و به گردن دیگران ـ بخصوص علی زرکش ـ انداخته شود. مسئلهٔ حذف علی زرکش و امثال او آن‌قدر مهم و تنش‌زا بود که می‌بایست اول یک کار توضیحی تئوریزه شده تحت پوشش مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک به اعضا داده شود تا ذهن‌ها آماده و ضمناً از اصل قضیه منحرف گردند. در سازمان بوق‌های تبلیغاتی و نشست‌ها شروع شد و چنین به خورد اعضا داده می‌شد که این دستاورد بزرگ ایدئولوژیک پس از استثمار اقتصادی، طبقاتی و زن پیچیده‌ترین شکل استثمار است.[۱]

رجوی با اعلام اینکه هر کس در هر موضعی که هست اگر صلاحیت آن پست و موضع را نداشته باشد آن موضع را استثمار کرده و «خائن» است، دست به تغییرات وسیعی در داخل تشکیلات زد.

با حذف **علی زرکش** و تنزل رده یا ارعاب بسیاری از اعضای قدیمی، امکان جناح‌بندی و انشعاب در سازمان، بیش از گذشته دشوار و حتی غیرممکن شد. **رجوی** در ادامه سخنان خود برای توجیه تئوریک موضوع چنین گفت:

مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک در چهارچوب تشکیلات خودمان فرا رسید. اگر بخواهم منظورم را خلاصه و ساده بکنم باید بگویم که در مرحلهٔ دوم پیشرفت انقلاب ایدئولوژیک را در درون سازمان و در صفوف خودمان باید در «انطباق فرد و مسئولیت» و در «وحدت فرد و مسئولیت» دید و در وحدت و انطباق فرد ـ مثلاً ـ با رده‌اش دید. یعنی اگر من شایستهٔ مسئولیتی

---

۱. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۴.

که بر عهده‌ام گذاشته‌اید نیستم کار از همین جا خراب می‌شود.
... پس وقتی که من با مسئولیتی که به من سپرده‌اید منطبق نیستم، خوب نمی‌شود روی گزارشاتم حساب کرد. حرف‌هایم قابل اعتماد و تکیه نیست. ضمناً خودم هم به لحاظ ایدئولوژیک فاسد می‌شوم و خراب می‌شوم، چون که از پس مسئولیتم بر نمی‌آیم. یا جا می‌زنم و منفعل می‌شوم و یا خیلی مغرور و خودخواه می‌شوم.
... پس وقتی در سازمان و در صفوف مجاهدین من با مسئولیت خودم منطبق نباشم، این اولین و آخرین خیانت [است] و در این نقطه با ایجاد وحدت فرد با مسئولیت او پرده از روی پیچیده‌ترین نوع استثمار برداشته می‌شود به‌طوری که باید مو بر اندامـمان راست بکند.
... این پیچیده‌ترین نوع استثمار است، که باید در مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک خود را از آن پاکیزه نگه داریم، از آن دست بشوییم و این یکی خیانت را نکنیم.
پس ببینید، در مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک درونی سازمان فقط یک ماده هست؛ یک ماده که از عضو تا رهبری (مسعود و مریم) و از رزمنده تا فرمانده و از هوادار دور تا کاندیدای عضویت و از خواهر و برادر حرفه‌ای تا غیرحرفه‌ای را در بر می‌گیرد: همه‌مان باید خودمان را با مسئولیتمان منطبق بکنیم. هر فرد باید با مسئولیتش و با رده‌اش منطبق شود.
... حالا خطاب به شما که مرحلهٔ اول انقلاب ایدئولوژیک را از سر گذرانده‌اید و پیام آن را گرفته‌اید می‌گویم که اکنون در دورهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک بحث بر سر انطباق و وحدت فرد با مسئولیتش است، عاری از عنصر استثمارگرانه؛ برای اینکه خودش خشک نشود و سازمان را هم نخشکاند.[1]

اتهام «خیانت»، «خشکاندن سازمان»، «غیرقابل اعتماد بودن»، «غرور و خودخواهی» و «پیچیده‌ترین نوع استثمار» آن چنان بار تهدیدآمیز و سنگینی داشت که هرکدامشان می‌توانست مجازات اعدام را در تشکیلات در پی داشته باشد. نحوهٔ برخورد رجوی به گونه‌ای بود که به وضوح نشان‌دهندهٔ عمق تنش‌ها، مقاومت‌ها و درگیری‌های درونی، آن هم در سطوح بالای سازمان در قبال انقلاب ایدئولوژیک و آیندهٔ سازمان می‌بود. طرح مسائلی از این دست به شکل علنی و با این شدّت در نشریات سازمان تا آن زمان سابقه نداشت و نشان از اهمیت مشکلات جدی و عدیده‌ای داشت که بر سر راه رهبری سازمان قرار گرفته بود. اگرچه این مباحث، در این مرحله از انقلاب ایدئولوژیک، علنی و در سطح وسیع مطرح شد ولی مباحث پایه‌ای آن در سال‌های ۶۲ و ۶۳ در درون تشکیلات مطرح شده بود.

---

۱. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۸۷: صص ۷۳ ـ ۷۵.

شمس حائری می‌نویسد:

انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک سال ۶۴ که سرپوشی برای شکست استراتژی سازمان و اقدامی برای منحرف کردن اذهان عمومی از جانب رجوی به سمتی دیگر بود، نتوانست به اهداف خود دست یابد و به طور کامل رجوی را از زیر تیغ برون آورد. لذا لازم بود که بالاترین نفر سازمانی را به عنوان مسئول شکست و به بن‌بست رسیدن خط معرفی کند. توطئه علیه زرکش[1]، ادامه توطئهٔ انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ بود... علی زرکش تنها فردی بود که پس از موسی خیابانی می‌توانست در آینده دردسری برای رهبری بی‌رقیب رجوی گردد. کما اینکه وی در مورد استراتژی ارتش آزادیبخش مخالفت‌هایی کرده بود. مورد غضب قرار گرفت و از کلیه مسئولیت‌های خود خلع گردید. علی زرکش در پاریس در دادگاه ویژه که خود رجوی رییس این دادگاه بود، محاکمه و محکوم به اعدام گردید و سپس به عراق منتقل و حدود یک سال در ساختمان بقایی، در طبقه چهارم زندانی بود... زرکش می‌توانست هنگام انتقال به عراق از دست مأمورین بگریزد و خود را به پلیس فرانسه معرفی کند، اما وی با قبول محکومیت خود و آمادگی برای رفتن به عراق، مهر تأییدی بر انحرافات سازمان نهاد.[2]

رجوی در همان هنگام برای پایه‌ریزی تشکیلات جدید و مشروع ساختن اقدامات خود می‌کوشید نشان دهد که با نظرات سایر اعضای اصلی سازمان، این روند آغاز شده است. برای نمونه، او خطاب به ابریشمچی گفته بود:

تو گفتی که سازمان به سانترالیسم دموکراتیک اعتقاد ندارد و معتقد است که اصل بنیادین تشکیلات، وحدت فرد و مسئولیت است. تو گفتی وقتی ما می‌گوییم «وحدت فرد و مسئولیت»، بنابراین بالاترینِ عناصر در مرکزیت قرار می‌گیرد و خودش متوجه می‌شود که کجای کار اشتباه و غلط است و نَباید پا بگذارد.[3]

در آموزش‌های تشکیلاتی مربوط به اصل اطاعت سازمان، همواره تأکید می‌شد که معیار صلاحیت و حل‌شدگی در سازمان فقط «اطاعت محض» است. یک هوادار و عضو منضبط و حل شده شخصی است که در جلسات توضیحی و تحلیل، سؤالی نکند و موضوع و عملکرد سازمان برایش جای «چرا»یی باقی

---

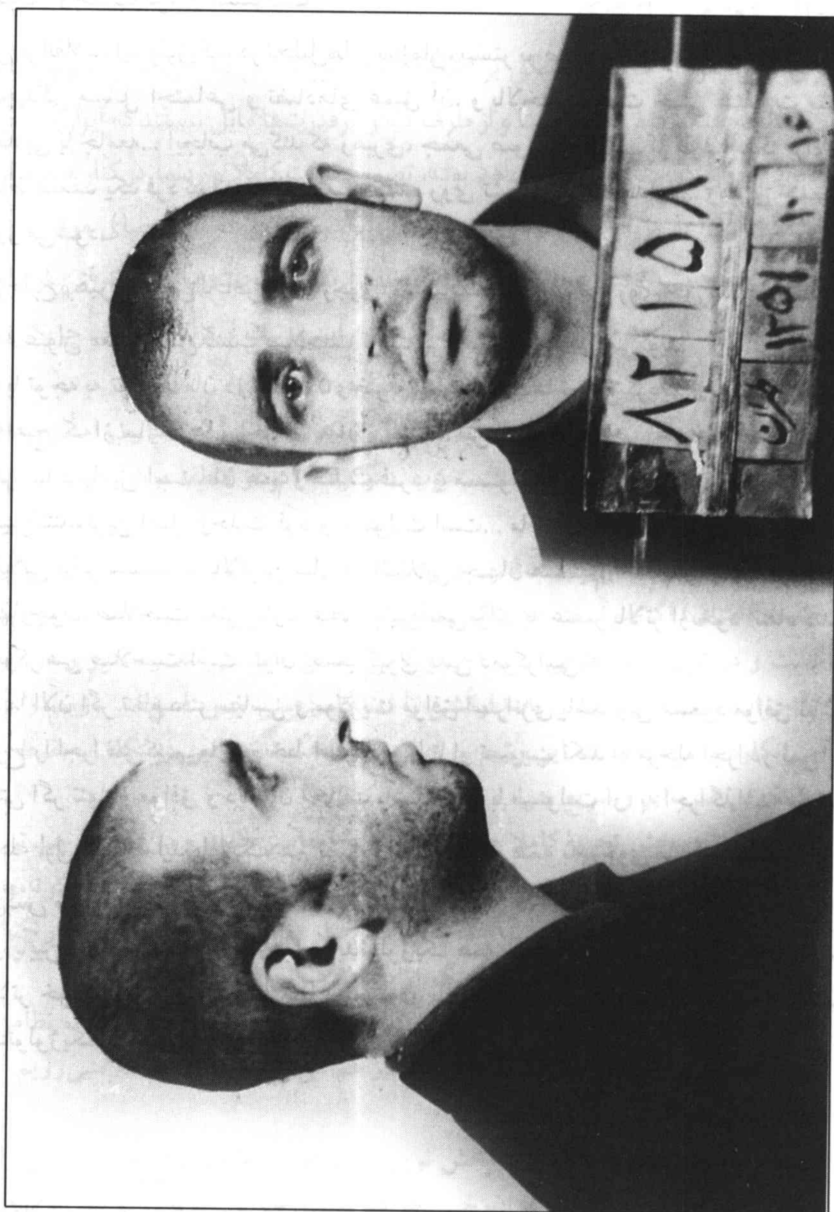
۱. در بخش «حذف‌ها و تصفیه‌های درونی» (در فصل سوم گفتار بیستم) ماجرای حذف و قتل زرکش به طور مشروح بیان شده است.

۲. شمس حائری، مرداب: ص ۱۵۷.

۳. یعقوبی، جمع‌بندی دوساله...: ص ۶۱

نگذارد. او باید معتقد باشد که صلاحیت ندارد و این رهبری است که تصمیم‌گیری‌هایش درست و اصولی است. افرادی که حتی دارای سوابق طولانی در سازمان بودند فقط به این علت که به دنبال «چرا»هایی بوده‌اند متهم به داشتن خصوصیات «لیبرالی» و «راست» شده و تصفیه شده‌اند و یا در پایین‌ترین رده قرار گرفته‌اند.

پس از مرحله دوم انقلاب ایدئولوژیک، گناه و تقصیر شکست‌ها و ناکامی‌های گذشته از دوش رجوی برداشته و بر عهدهٔ دیگران افتاد و همهٔ رده‌ها و مسئولیت‌ها پس گرفته شد، تا مجدداً رهبری، هیئت اجرایی جدید را منصوب کند. اما در این مرحله پس از برکناری برخی از اعضای قدیمی سازمان که با انتقاد از خود و اعتراف به اشغال ناحق رده‌های بالا، خوار و خفیف شدند، تحت عنوان ارتقای نقش زن، از آن پس مسئولیت‌ها بیشتر به زنان سپرده شد.



علی زرکش یزدی

○ صلاحیت، وحدت فرد و مسئولیت

تا پیش از انقلاب ایدئولوژیک، در تحلیل‌های سازمان، بیشتر بر ضرورت رهبری جمعی تأکید می‌شد:

پیچیدگی مسائل اجتماعی و تضادهای عمیق آن، و بالاخص کیفیت حتی متفاوت سازمان انقلابی با جامعه... ایجاب می‌کند که رهبری، جمعی صورت بگیرد... از طرف دیگر برای اینکه نقاط ضعف یک فرد نتواند به طور تعیین کننده روی تشکیلات اثر بگذارد... رهبری جمعی الزام آور می‌شود.[1]

پس از طرح رهبری خاص‌الخاص برای رجوی، تشکیلات به طور کامل روی حل شدن تمام اعضا در ارادهٔ وی به عنوان معیار اصلی کسب صلاحیت تأکید می‌کند. ابریشمچی می‌گوید:

ما با توجه به تجارب‌مان در سال ۵۴ و ضربهٔ اپورتونیست‌ها تحلیل کردیم و به تجاربی رسیدیم که هیچ‌یک از سازمان‌ها و احزاب به آن نرسیدند. این اصل مخصوص خود ماست. این یکی از نظر ما بنیادین است. آن هم وحدت فرد و مسئولیت. یعنی صلاحیت در تشکیلات، تعیین‌کننده‌ترین اصل وحدت فرد و مسئولیت است... ما تجاربمان با هیچ یک از سازمان‌های انقلابی برابر نیست. ما بالاترین سازمان انقلابی جهان هستیم. انتقاد و انتقاد از خود در چهارچوب صلاحیت معنی دارد. عنصر پایین نمی‌تواند به عنصر بالاتر از خود انتقاد کند. مرز دموکراسی صلاحیت است. توان تصمیم‌گیری یعنی دموکراسی.

... ما الآن اگر تمام دفتر سیاسی و مرکزیت موافق استراتژی باشد ولی مسعود موافق نباشد، ما طرح را اجرا نمی‌کنیم. ما هیچ خط استراتژی را تا او تصویب نکند به مرحلهٔ اجرا در نمی‌آوریم. حتی اگر تنها او موافق و دیگران مخالف باشند، ولی با مسئولیت او، به اجرا گذاشته می‌شود.[2]

در مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک هم تصریح شده بود که همه به رجوی مشروط هستند و او در مقابل هیچ‌کس مسئول نیست:

در پایین‌تر از مسئول اول و رهبری ایدئولوژیک همه مشروط هستند و قبل از همه به مسئول بالاتر خودشان مشروط هستند. اما مسعود در بالا به کی مشروط است؟ فقط به انقلاب. او ایدئولوژیکمان مسئولی جز خدا ندارد.[3]

---

۱. بررسی امکان انحراف مرکزیت...: ص ۳۲.

۲. یعقوبی، جمع‌بندی دوساله...: صص ۶۳ ـ ۶۴؛ به نقل از مهدی ابریشمچی.

۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۵: ص ۲۳؛ از سخنرانی مهدی ابریشمچی.

□ مرحلهٔ سوّم: عبور از تنگه

رهبری نوین پس از حاکمیت مطلق بر تشکیلات، با این تحلیل که «از طرفی سرنوشت جمهوری اسلامی به نتیجهٔ جنگ گره خورده است و از طرف دیگر ابرقدرت‌ها مایل نیستند که ایران در جنگ پیروز شود و بنابراین عراق در جنگ بازنده نخواهد بود»، تصمیم گرفت کاملاً و رسماً در کنار **صدام** قرار گیرد و تمامیت تشکیلات را به رژیم بعث عراق پیوند بزند. از این رو **رجوی** در پی امضای معاهده‌ای با **طارق عزیز** (معاون نخست‌وزیر وقت عراق) در فرانسه و ظاهراً پس از تحت‌فشار قرار گرفتن از سوی دولت فرانسه، در ۱۷ خرداد سال ۶۵ از پاریس وارد بغداد شد. به این ترتیب استراتژی جنگ چریکی شهری به استراتژی جنگ آزادیبخش تبدیل شد. زیرا به بیان رجوی:

۱ـ جنگ منطقه‌ای... حول زمین است. تحرک و سکون آن نسبی و متناوب است... مانند حزب دموکرات که به زمین چسبیده است. حزب دموکرات اگر از منطقه بومی خودش بیرون بیاید تحلیل می‌رود.

۲ـ جنگ چریکی شهری با هدف زدن سرانگشتان رژیم در شهرها (پاسدارکُشی و شکست طلسم اختناق) اگرچه نسبت به جنگ منطقه‌ای در فاز مترّقی‌تری قرار دارد... از آنجا که زمان‌بَر است و در تور پلیس نظامی و در احاطهٔ کامل دشمن عمل می‌کند، میکرو و در کوتاه‌مدت بلاجواب است. وقتی کسی پاسدارکُشی را دستگاه ذهنی خود می‌کند رژیم را به اثبات می‌انگارد و می‌پندارد که این رژیم ... حالا حالاها هست. در این دستگاه... سقوط شتابان یا سرنگونی ضربه‌ای و سریع جواب نداشت... .

۳ـ جنگ آزادیبخش تجربهٔ کاملاً جدیدی در تاریخ معاصر جهان و در مداری چپ‌تر و کیفی‌تر و متکامل‌تر از همهٔ استراتژی‌های نظامی قرار دارد. با هدف طلسم‌شکنی در کوتاه‌مدت و با توسل به اصل طلایی «حدّاکثر تهاجم؛ جنگ تمام‌عیار و تحرّک مطلق»، خود را در جنگ انقلابی متجلی می‌کند. مهمترین مختصات جنگ آزادیبخش نوین عبارت‌اند از:

الف ـ این افق در مقابل جنگ آزادیبخش گسترده است که ما چند بار دستگاه نظامی رژیم را می‌لرزانیم و می‌رویم و برمی‌گردیم، و یک بار هم می‌زنیم و می‌رویم که می‌رویم. بنابراین چشم‌انداز سرنگونی وجود دارد.

ب ـ در مرحلهٔ نهایی جنگ آزادیبخش نوین از توقف و سکون و استقرار در بین راه خبری نیست. خیز اول برای تسخیر تهران، خیز آخر هم هست. در این راه یا رژیم کمر ما را می‌شکند و یا ما کمر رژیم را.

ج ـ... در جوهر جنگ آزادیبخش نوین، ما درست حلقه‌ای را چنگ زده‌ایم که قبلاً درست یا

غلط از دست در رفته بود و آن جنگ ایران و عراق است... این رژیم است که خودش با پای خودش به مرز آمده و ما باید کمرش را پای مرز بشکنیم. [این جنگ] عمل و ظرف مادی مناسب برای بروز تحقق آزاد شدن و سمت گرفتن نیروها و انرژی‌های ارتش آزادیبخش است.[۱]

به دنبال تصمیم به تغییر استراتژی، در تاریخ ۶۶/۳/۲۹ **مسعود رجوی** خبر تأسیس ارتش آزادیبخش را طیّ اطلاعیه‌ای اعلام کرد.

تأسیس ارتش آزادیبخش ملّی به مثابه بازوی استوار و پراقتدار خلق از دیرباز در صدر آرزوهای عموم وطن‌دوستان و آزادیخواهان این مرز و بوم و همهٔ مشتاقان استقلال بوده و کمبود آن یکی از مهمترین حلقه‌های مفقود در تاریخ جنبش‌های رهایی‌بخش مردم ایران در دوران معاصر است.[۲]

در پی تأسیس ارتش، سازمان مجموعهٔ کادرها، اعضا و کسان مختلفی راکه در مناطق گوناگون، نظیر اروپا، پاکستان و ترکیه داشت، به عراق آورد، در تشکیلات سازمان تغییرات اساسی داد و کادرها را به ستاد نظامی فرستاد.

سازمان در اواخر سال ۶۶ به این نتیجه رسید که خط حداکثر تهاجم را به خط حداکثر تمرکز تغییر دهد. متعاقب این تصمیم کلیهٔ قرارگاه‌های سازمان در «قرارگاه اشرف» ادغام و عملیات متمرکز ارتش سازمان شکل گرفت که منجر به انجام دو عملیات فکّه و مهران در کنار و با پشتیبانی ارتش عراق شد، که مهران به تصرف عراق درآمد و سه روز در اختیار سازمان قرار داشت. این عملیات‌ها ظاهراً سازمان را به این نتیجه رساند که با حمایت و امکانات ارتش عراق دسترسی به تهران چندان مشکل نخواهد بود.

رژیم ثبات ندارد و از درون پوک شده؛ هرچه داشته به صورت سدّی دفاعی در مرز مستقر کرده است. کافی است در یک مقطع مناسب سوراخی در این سد ایجاد کنیم و برویم که برویم و با حدّاکثر سرعت ارتش را از خاک عراق به تهران می‌رسانیم... امروز یا باید ول کنیم و به دنبال کار و زندگی‌مان برویم، یا از آن‌ور برویم به سمت تهران.[۳]

سازمان موعد حملهٔ بعدی خود را ۵ مهر ۶۷ قرار داده بود و امید داشت با بهره‌گیری از تحولات سریع رخ داده در جنگ و درگیری مستقیم نظامی آمریکا با ایران و شرایط مساعد منطقه‌ای و بین‌المللی، بتواند

---

۱. فروغ بی‌دروغ...: ص ۲۲.
۲. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۹۸: ص ۲.
۳. فروغ بی‌دروغ...: ص ۲۳.

خود را برای تصرف تهران آماده کند. سازمان که جمهوری اسلامی را ناگزیر از ادامهٔ جنگ تحلیل کرده بود با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران در ۲۷ تیر ۶۷، غافلگیر شد و با نقض آتش‌بس توسط رژیم صدام و تجاوز مجدد عراق از جنوب و غرب به کشور، عملیات شتابزده موسوم به «فروغ جاویدان» را انجام داد که به شکست سختی منجر گردید:

شکست نظامی فروغ و تلفات سنگین آن، سازمان را از کیفیت تهی نمود و آن را دچار ورشکستگی سیاسی ـ نظامی کرده بود. همهٔ اعضا عصبانی و بهت‌زده شده بودند. صدای انتقاد از همه‌جا بلند شده بود. کمر بچه‌ها خم شد. هیچ چشم‌اندازی هم برای عملیات بعدی و جبران در پیش نبود. ...لبهٔ تیز حملات متوجه رجوی بود اما بچه‌ها جرئت اعتراض علنی و نام بردن صریح از او را نداشتند. همه‌چیز در دل‌ها باقی مانده بود و نزدیک بود که بترکد.[1]

در حقیقت همهٔ امید و آرزوی سازمان این بود که در انتهای جنگ، بحران داخلی، نظام جمهوری اسلامی را متلاشی خواهد کرد. این آرزو نه‌تنها به تحقق نپیوست، بلکه در همان شرایط خاتمه جنگ، تلفات و ضایعات سنگینی نیز بر این گروه وارد شد. در این مقطع رجوی مجدداً برای خروج از بن‌بست تصمیم گرفت انقلابات ایدئولوژیک گذشته را تداوم دهد. این بار رجوی برای جلوگیری از بحران فروپاشی، و به اعتقاد بسیاری از جداشدگان، برای تعمیق و گسترش نظام فرقه‌ای، تصمیم به مرحلهٔ سوم انقلاب ایدئولوژیک گرفت:

بعد از عملیات فروغ، رهبری زیر تیغ بود. می‌بایست جواب این ماجراجویی را لااقل به نیروهای خود بدهد. او پیش‌دستی کرد و مرحلهٔ سوم انقلاب ایدئولوژیک به نام «تنگه و توحید» را راه انداخت... رجوی ابتدا آمد عملیات فروغ را بیمه‌نامه معرفی کرد تا بدین وسیله غم بچه‌ها را قدری تخفیف دهد و دل آنها را خوش کند؛ بعد هم آمد طلبکار شد و همهٔ گناهان شکست و اشتباهات را به گردن دیگران انداخت، که شما مستعد و لایق پیروزی نبودید زیرا تفکر شما ماتریالیستی و تعادل قوایی بود.[2]

رجوی از طرفی بر عظمت و تأثیر مثبت و درستی عملیات تأکید داشت، و از طرف دیگر مسئولیت شکست را بر عهدهٔ سایرین گذاشت و به این ترتیب، این اعضا بودند که طبعاً باید انقلاب می‌کردند و کاستی‌های خود را برطرف می‌کردند. وی در این مقطع ناچار نشد به شبهات اعضا نسبت به طراحی و

---

۱. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۸.
۲. همان: ص ۹۹.

هدایت عملیات و شکست آن پاسخ دهد و این نتیجهٔ مرحله موسوم به «تنگه و توحید» بود. اعضا متهم شدند که در عملیات وقتی در تنگه (چهار زبر/مرصاد، جادهٔ کرمانشاه) به مشکل و مانع برخورد کردند، به فکر زن و زندگی و آینده، و مختصراً به فکر خودشان بودند و به همین دلیل قوای جمهوری اسلامی در نظرشان بزرگ جلوه کرد و نتوانستند از سدّ آن بگذرند. به تعبیر **رجوی** به خاطر همین «چتر فلسفی تعادل قوایی»، تجهیزات، تانک و هواپیماهای ایران در دید اعضا به گونه‌ای جلوه کرد که آنها اشتباهاً جمهوری اسلامی را قوی تصور کردند. در تحلیل وی اگر این افراد در آنجا خودشان را فراموش می‌کردند و فقط به رهبری سازمان چشم می‌داشتند ـ و لاغیر ـ می‌توانستند از این نبرد، پیروز بیرون بیایند. بنا به تحلیل او «توحید» یعنی سرسپردگی کامل ذهنی و عملی به رهبری **مسعود** و **مریم**، که می‌تواند ضامن عبور از «تنگه» بحران‌های سازمان باشد. او حتی در پاسخ به اعتراضات نزدیکان، دوستان و بستگان افراد کشته شده در عملیات، حق مالکیت تامّ خود بر کلّ سازمان را طرح کرد و آنها را از ولیّ دم بودن خلع کرد:

> **این فتنهٔ ذهن بیمار شماست. شهدا به شما مربوط نیست.... حسابرسی خانوادگی در مورد شهدا [و اینکه] آی این شوهر من، برادر من، زن من بود در حیطهٔ صلاحیت هیچ کس نیست و آنها را در جیب خود نریزید. آنها پیمان خودشان را با ما بسته‌اند و ما هم خیلی دلمان از شما بیشتر می‌سوزد.**[1]

هادی شمس حائری دربارهٔ آموزش‌های سازمان در این زمینه می‌نویسد:

> **به ما آموزش می‌دادند که خود را به رهبری بسپاریم و به او نگاه کنیم و با پای او راه برویم. هیچ یک از بدی‌ها و خوبی‌ها و گناه و ثواب مال شما نیست. شما مال رهبری هستید. گناهانتان را به او واگذار کنید، او شما را می‌بخشد. کارهای خوب هم مال شما نیست. آنها را در جیب خود نریزید و برای خود سرمایه نکنید. آن هم مال رهبری است. فدای کلیهٔ اعضای سازمان در «پرداخت» است و فدای رجوی در «دریافت». به عنوان مثال ابریشمچی با هدیهٔ همسرش به رجوی «فدا کرد» و رجوی در قبول این هدیه. هرچیز از خوبی‌ها و کامیابی‌ها که نصیب شما می‌شود و شامل حالتان می‌گردد از جهت رهبری است. پیروزی‌ها و موفقیت‌های نظامی و سیاسی ـ همگی ـ مدیون خلوص عقیدتی و طهارت رهبری است و آنچه که شکست و ناکامی است تقصیر ماست که نتوانستیم به همان اندازه خود را به رهبری بسپاریم و تمام توجه و عشقمان را نثار کنیم. هرکس به هر اندازه که در کارهای روزانه‌اش اشتباه و خطا دارد، به همان**

---

۱. همان.

نسبت ذهنش از غیر رهبری انباشته شده و ناخالصی دارد. خلوص عقیدتی زمانی ایجاد می‌شود که همهٔ ذهن را رهبری پر کند و کارها به نیت نزدیکی به او باشد.... بدین علت پیروز نشدید و نتوانستید از تنگهٔ چهارزبر عبور کنید که خودتان انواع و اقسام تنگه‌ها داشتید. ذهن شما پر بود از تردید و عشق به سایر مسائل. جلو چشمتان به جای اینکه مسعود باشد نگرانی‌های خودتان و قدرت نظامی دشمن بود.[۱]

بدین ترتیب اعضا باید مجدداً می‌آمدند و از خود انتقاد می‌کردند و بیشتر و شدیدتر از گذشته دلدادگی و سرسپردگی مطلق خود را به **رجوی** اثبات می‌کردند و از نداشتن چنین حالت نسبت به **مسعود** و به تبع آن **مریم**، عفو و پوزش می‌طلبیدند.

در سال ۱۳۶۸ معضل دیگری مایهٔ افزایش تاریکی چشم‌انداز و آیندهٔ سازمان شد. بن‌بستِ پیش آمده در تحقق نیافتن یکی دیگر از تحلیل‌های اصلی و استراتژیک **رجوی** بود. سازمان همواره چنین تحلیل و تبلیغ می‌کرد که نظام جمهوری اسلامی و ثبات کشور، بستگی تامّ و تمام به حیات امام **خمینی**(ره) دارد. **رجوی** پس از شکست در «عملیات مرصاد»، با تأکید بیشتری می‌گفت اگر پیش‌بینی‌ها و خواست‌های سازمان به وقوع نپیوست به علت حضور شخص حضرت **امام**(ره) بوده است و در صورت فوت ایشان دیگر کسی نیست که بتواند ثبات کشور را تأمین کند و تشتّت‌ها گسترش می‌یابند و نظام از درون می‌پوسد و در نتیجه، سقوط جمهوری اسلامی حتمی است. سازمان بسیار روی این تحلیل تبلیغ و پافشاری می‌کرد. پس از رحلت حضرت **امام**(ره) عدم تحقق تحلیل سازمان، موجب یأس و ناامیدی بیشتر در بین اعضا شد. در این مقطع به عناوین گوناگون، از جمله مسئول اولی **مریم رجوی** و سپردن مسئولیت سازمان به او، تأکید هرچه بیشتر بر موضوع زن و کنار زدن اعضای مرد ـ بخصوص افراد باسابقه و قدیمی ـ و انتخاب **فهیمهٔ اروانی** به عنوان جانشین و قائم‌مقام **مریم رجوی**، سازمان در صدد برآمد از بن‌بست جدید بگریزد.

مهمترین اقدام در پایان مرحلهٔ سوم انقلاب ایدئولوژیک، تحمیل طلاق‌های اجباری به اعضای متأهل بود، که مطابق آن همه موظف بودند تا زمان پیروزی سازمان مجرد باقی بمانند و ازدواج نکنند. به افراد توضیح داده شد که خواب، خوراک و زندگی یک فرد تشکیلاتی به خاطر تشکیلات و آرمان‌های آن است و تبلور تشکیلات در رهبری آن عینیت می‌یابد، بنابراین رهبری باید تقدیس شود. از این رو در

---

۱. همان: ص ۸۵.

جریان نشست‌های عمومی طلاق که از شهریور ۱۳۷۰ آغاز شد، طلاق‌های گسترده و اجباری، که در مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک «تنگه و توحید» در سازمان اتفاق افتاد، محور اصلی تصاحب قلب‌ها توسط رجوی بود. استدلال سازمان در سه طلاقه کردن زنان توسط همسرانشان هم مالکیت تامّ رجوی بود.

رجوی خطاب به زنان و مردان متأهل که در «نشست طلاق» گرد آمده بودند گفت:

قلب هیچ‌کس مال خودش نیست؛ همهٔ قلب‌ها متعلق به رجوی است. او مالک و صاحب همهٔ قلب‌هاست. هرکس باید این مالکیت را از طریق طلاق همسر خود به اثبات برساند.

قلب زن متعلق به شوهرش نیست. همهٔ قلب‌ها مال من است و قلب‌ها باید به من عشق بورزند و سینه‌ها باید برای من بتپند. هرکس به میزان و درجه‌ای که قلبش به دیگری عشق بورزد به همان اندازه حق رهبری را ضایع کرده است.

در نشست مزبور رجوی یک سینی برداشت و حلقه‌های ازدواج را جمع‌آوری کرد و حکم صادر نمود که:

همهٔ زن‌ها به مردها حرام‌اند و تا امر سرنگونی هیچ‌کس حق ندارد با زن خود ملاقات کند.

در این نشست رجوی یکی از اعضا را از جا بلند کرده و گفت:

تو باید عشق همسرت را از دل بیرون کنی؛ زن ناموس تو نیست؛ من ناموس تو هستم. باید تلقی مالکیت در مورد زنت را از ذهنت بیرون کنی و... زنهایتان مال شما نیستند و زنها هم بدانند که شوهرانشان مال آنها نیستند. همه متعلق به رهبری هستید.

شمس حائری در مورد نشست‌های طلاق نوشته است:

صحبت‌ها و بحث‌هایی که در این نشست‌ها که حدود بیست روز تا یک ماه طول کشید، مطرح شد به قدری مشمئز کننده است که هر کس از شنیدن آنها مو بر بدنش راست می‌شود... مسعود در این نشست‌ها اعضا را تهدید کرده است که اگر یک کلمه از این حرف‌ها و صحبت‌ها در بیرون درز کند... افشا کننده را فوری به سزای اعمالش می‌رسانیم.[۱]

همهٔ این اقدامات عجیب و بی‌سابقه، ظاهراً یک هدف اساسی را پیگیری می‌کرد و آن جایگزینی رهبری به جای تمام دلبستگی‌ها، ارتباطات و اعتبارات فردی بود. هرنوع علاقه و محبتی در فرد، مانع علاقه و محبت نسبت به رهبری تلقی می‌شد و هر نوع رابطه‌ای مانع بین شخص با رهبری بود.

---

۱. همان: صص ۸۰ ـ ۸۱.

در مرحلهٔ سوم انقلاب ایدئولوژیک، بریدن و جدا شدن اعضا می‌توانست همهٔ امیدها و تلاش‌ها برای حل بحران عمیق سازمان را از بین ببرد. به همین دلیل دور تازه‌ای از اقدامات خشونت‌آمیز در داخل تشکیلات آغاز شد و زندان‌های متعدد و تبعیدگاه رمادیّه مملو از بریده‌ها شد.

رجوی در تبیین انقلاب ایدئولوژیک «تنگه و توحید»، بحث مفصلی را طرح کرد، که در اینجا قسمت‌هایی از آن را به نقل از **هادی شمس حائری** عضو سابق سازمان که خود در آن نشست‌ها حضور داشته است، می‌آوریم:

چک انفرادی عبور از مرحلهٔ سوم انقلاب ایدئولوژیک
در ایدئولوژی؟ توحید
در خط؟ خیز سرنگونی
توحید خیز سرنگونی (ارتقای کیفی هر فرد):
۱ـ به لحاظ درک ایدئولوژیک
۲ـ اشراف به خود و درآوردن پیچ اصلی خود، در مقایسه تصویر خود قبل و بعد از تنگه
۳ـ از نظر تشکیلاتی، شناخت افراد و حیطهٔ تحت مسئولیت در مدار جدید
۴ـ از نظر سیاسی، خطی، نظامی
این ارتقا را هر کس باید با علم حضوری حس کند.
در قبل از عملیات فروغ، تصویر و نگرش ما به جنگ در چارچوب‌های کلاسیک و نوین، التقاطی بود و بعد از فروغ دستگاه یکپارچه و کاملاً با نفی تمامی دستگاه کلاسیک که چترش ماتریالیسم بود، به دستگاه استراتژیک دیگر که برای خیز سرنگونی آماده می‌باشد می‌رسیم...
فتنهٔ ذهن بیمار در مورد شهدا و دکان مربوطه باید تعطیل گردد. حسابرسی خانوادگی در مورد شهدا که آی این شوهر من، برادر من، ... بود در حیطهٔ صلاحیت هیچ کس نیست و آنها را در جیب خود نریزید. شهدا پیمان خودشان را با ما (مسعود ـ مریم) بسته‌اند و ما هم دلمان بیشتر از شما می‌سوزد. شهدای فروغ جاویدان برای نسوختن آلترناتیو انقلاب نوین ایران است.
فتنهٔ ذهن بیمار در مورد نتایج و اشتباهات تاکتیکی عملیات، و دکان مربوطه باید تعطیل گردد. از نظر نظامی صرف، هرچه عقل نظامی محض را بالاتر ببریم، جوابش همانا هزاران فروغ جاویدان است و لاغیر. اما از نظر سیاسی، اجتماعی و تاریخی با همین عملیات، آلترناتیو و انقلاب نوین ایران را از سوختن نجات دادیم و آن را بیمه نمودیم.
انقلاب ایدئولوژیک یک پرش عظیم به جلو و نقش آن درونی بود. حال آنکه در مورد فروغ جاویدان بعد از سال ۵۴ بزرگترین آزمایش و تنش نظامی ـ سیاسی ما بوده است و درست به

همین دلیل بزرگترین آزمایش ایدئولوژیک نیز محسوب می‌شود.
به این ترتیب اهمیت و ضرورت ایدئولوژیکی «عبور از تنگه» مشخص می‌شود.[۱]

□ مرحلهٔ چهارم: فردیت و جنسیت

پنج سال پس از خاتمه جنگ عراق و ایران، تداوم بن‌بست و شکست استراتژیک سازمان، و تشدید وخامت اوضاع داخلی و بین‌المللی رژیم عراق، بحران درون سازمان را که با انقلاب‌های ایدئولوژیک موقتاً پنهان می‌شدند، مجدداً و وسیع‌تر آشکار ساخته بود. رهبری تشکیلات که گویا دیگر به تکرار و تجدید انقلاب‌های ایدئولوژیک، عادت کرده بود این بار در مواجهه با بحران، مرحلهٔ چهارم انقلاب ایدئولوژیک را تحت عنوان «فردیت و جنسیت» مطرح کرد و فضای جدیدی برای فعالیت‌های سیاسی ـ تبلیغاتی خود پدید آورد.

سازمان ابتدا برای حفظ نیروهای قدیمی و از بین بردن خطر قدیمی انشعاب، آنها را تحت عنوان تقویت شورای مقاومت وارد این شورا نمود و تعداد اعضا را از ۱۷۰ تن به ۲۳۵ تن رساند و سپس به منظور تصویرسازی جدید از تشکیلات و تضمین تداوم تسلط **رجوی**، ۲۴ نفر از زنان تشکیلات که سرسپردگی کامل خود را به رهبری به اثبات رسانده بودند، به عنوان شورای رهبری انتخاب کرد. برخی از اعضای قدیمی سازمان معتقد بودند که علت اصلی علاقه **رجوی** به انتخاب زنان به عنوان مسئولان و فرماندهان اصلی، ناشی از آن بود که در دیدگاه وی زنان به دلیل احساساتی بودن و فقدان جسارت مخالفت و اطاعت‌پذیری و حرف‌شنوی بیشتر، قابل اعتمادترند و افزایش حضور آنان در تار و پود سازمان موجب کنترل بهتر کادرهای مرد و جلوگیری از بروز تمرّد یا افزایش نافرمانی می‌گردد.[۲]

در مرداد ماه سال ۱۳۷۲ **رجوی** در نشست مسئولان بخش‌های مختلف سازمان ضمن مرور تاریخ معاصر با این عنوان که هرگاه تعادل یک سیستم برهم می‌خورد گروه‌هایی که خود را با تغییرات منطبق نکنند حذف می‌شوند، از تغییرات ایدئولوژیک سازمان دفاع کرد و به تحلیل مرحلهٔ چهارم انقلاب ایدئولوژیک و انتخاب شورای رهبری زنانه پرداخت.[۳]

---

۱. شمس حائری، مرداب: صص ۱۱۲ ـ ۱۱۶.
۲. چه باید کرد: صص ۱۸۰ ـ ۱۸۱.
۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۱۱: صص ۸ ـ۹.

خوشا به حال من و شما که امروز افتخار انتخاب و رأی دادن به این ذی‌صلاح‌ترین خواهران مسئول را پیدا کردیم و بدین وسیله دیگر بار کیفاً خودمان را به جلو پرتاب کردیم. این رمز ماندگار مجاهدین است و به مثابهٔ موتورهای جدید ایدئولوژیکی شماست. طبعاً ذی‌صلاح‌ترین مسئولان‌تان را انتخاب کردید. اما از نظر من تازه این فرع قضیه است. اصل قضیه بال و پر گشودن شاخص و مظهر انقلاب درونی شماست با موتورهای جدید. اصل قضیه بود و نبود است. باز هم و سرانجام بعد از ۸ـ۹ سال مجدداً بود و نبود شما پاسخ پیدا کرد.[۱]

سازمان جهت مقابله با اعتراضات احتمالی نسبت به انتخاب شورای رهبری زنانه، مسئله را به بحث صلاحیت که مختص رهبری است متصل کرد و صلاحیت برای عضویت در شورای رهبری را موکول به پیوستگی هرچه بیشتر به رهبری کرد:

این خواهران شورای رهبری در واقع مسئولین و گل‌های سرسبدی هستند که بیشتر از همهٔ ما خورشید خواهر مریم را باور کرده‌اند و به نور آن جان و دل سپرده‌اند و اتفاقاً دلیل صلاحیتشان برای احراز چنین مسئولیتی در شورای رهبری، همین مسئله بوده است.[۲]

همچنین شورای مرکزی سازمان طیّ اطلاعیه‌ای این حرکت را ادامهٔ حلّ مسئلهٔ خطیر رهبری اعلام کرد:

اوج شکوفایی و قانون انفجار رهایی در همین شورای رهبری است که در راستای مهمترین مسئلهٔ انقلاب درونی سازمان، یعنی حل و فصل مسئلهٔ خطیر رهبری پیشوایان والای عقیدتی‌مان (مسعود و مریم) را هرچه تابان‌تر می‌سازد.[۳]

سازمان جهت جا انداختن انقلاب «فردیت و جنسیّت» با این ادعا که مردگرایی و تأکید بر «جنسیت نر» از مظاهر ایدئولوژی جمهوری اسلامی است، آن را فاسد و پلید قلمداد کرد و چنانچه فرد مذکری با اقدام سازمان مبنی بر روی کار آمدن زنان مخالفت می‌کرد، تحت عنوان اینکه تو حساسیّت جنسیّت داری وی را به شدت می‌کوبید. چنانچه افراد با سابقه سازمان مخالفت خود را با بالا آمدن زن‌ها اعلام می‌کردند این طور با آنان برخورد می‌شود که چون دارای فردیت و ذهنیت هستند و خود را به سازمان و تشکیلات نسپرده‌اند، پس مسئله‌دارند و هنوز تشکیلات و سازمان و رهبری را درک نکرده و نمی‌توانند

---

۱. همان: ص ۱۰.
۲. همان: ص ۱۴؛ نقل از عباس داوری.
۳. همان: ص ۱۷.

این مسائل را هضم کنند. پس بیمار هستند و باید خود را به دکتر بسپارند و هر دارویی که دکتر تجویز کرد بایستی مصرف کنند. دارو هم این است که تحت سرپرستی یک زن تازه به عضویت سازمان درآمده و یا یک عنصر تازه‌وارد دربیایند. در صورتی که فرد مذکور قبول نمی‌کرد، دوباره بحث جنسیت را مطرح می‌کردند و اگر قبول می‌کرد باید تن به هر کاری می‌داد و آن‌قدر شخصیت خود را خرد می‌کرد تا چیزی تحت عنوان «شخصیت» و «فردیت» در او باقی نمی‌ماند.

شمس حائری دربارهٔ علت زن‌گرایی **رجوی** در دورهٔ اخیر سازمان این گونه تحلیل کرده است:

زنان چون از قبل مورد ظلم و نادیده گرفتن حقوق فردی و اجتماعی قرار گرفته بودند و هویت و اعتبار خود را از دست داده بودند، رجوی از این ضعف تاریخی استفاده کرد و زنان را وسیلهٔ مشروعیت دادن به توطئه‌هایش کرد... درک روانشناسانهٔ ضعف تاریخی زن و اشک تمساحی که رجوی برای زن می‌ریخت به وی امکان داد که استخوان‌بندی سازمان خود را بر محور زن سازماندهی کند تا این شیوهٔ جوامع سرمایه‌داری را که زن عنصر سودآوری است در سازمان به کار گیرد... فرماندهان و مسئولینی که بعداً به ریاست بخش‌ها و ستادها منصوب می‌شدند، بیشتر زنان بودند و چون محصول انقلاب ایدئولوژیک بودند، زیاد مایه‌دار و باسواد و دارای دانش سیاسی و توان بالای اجرایی و قدرت بیان نبودند. آنها بیشتر احساساتی و پرشور بودند. یک کلمه که حرف می‌زدند ده بار نام مریم و مسعود را بر زبان می‌آوردند. در هر موردی سریعاً گریه می‌کردند، خیلی دل نازک بودند. لذا چون آنها ذاتاً توانایی و استعداد جذب بچه‌ها را نداشتند و بچه‌ها هم زیاد به سمت آنها جذب نمی‌شدند، از آنها زیاد نمی‌ترسیدند و محدودیت برای آنها کمتر بود. همهٔ ترس‌ها از افراد قدیمی به خصوص اعضای سال‌های قبل از ۵۰ بود.[1]

در ضمن دلیل دیگری که می‌توانست برای ارتقای تشکیلاتی زنان در سازمان وجود داشته باشد این بود که شکست‌های مداوم و خصوصاً عملیات فروغ، برای روحیات شکننده و حساسِ زنانه غیرقابل تحمل‌تر از مردان بود و زنان خیلی بیشتر در معرض بریدن، یأس، افسردگی و ازپا افتادن بودند. و نیز زنانی که پس از نشست طلاق و دستور **رجوی**، از شوهران و کودکان خود دور شده بودند، اگر از طریق این رونِد زن‌سالارانه در تشکیلات شارژ نمی‌شدند، می‌بریدند یا حتی ممکن بود دست به انتحار بزنند.

---

۱. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۹۶، ۹۷ و ۱۰۵.

□ تحلیل «انقلاب ایدئولوژیک»

دو هدف در کنار هم در «انقلاب نوین ایدئولوژیک» تبلیغ می‌شد: اول ارتقای موقعیت زن و تحقق تساوی زن و مرد در سازمان. دوم، مطرح کردن **مسعود رجوی** به عنوان «رهبری» هم‌طراز رهبران بزرگ تاریخ.

بن‌بست ایدئولوژیک سازمان یک بار در سال ۱۳۵۴، به صورت بحران ارتداد مارکسیستی بروز نمود، ولی بر آن سرپوش نهاده شد و ایدئولوژی سازمان تضاد درونی خود را حفظ کرد.

همچنین، از مدت‌ها قبل در سازمان این فکر مطرح بود که نظیر رهبرانی چون «مائو» سازمان هم باید یک پیشوا و رهبر پیامبرگونه داشته باشد.

به اعتقاد نویسنده «بحران در خط مشی»، «ریشهٔ این تحولات انحرافی و اقدامات بیمارگونه را باید اول در همان ضعف‌های عقیدتی و دوگانگی منطق و روش شناخت سازمان، دوم در خصلت‌های استکباری و استعلایی حاکم بر رهبری، و سوم در شکست و ناکامی در تحقق استراتژی، جستجو کرد... از جمله باید به رابطهٔ بین خصلت‌های استکباری و خودبرتربینی در سازمان و در شخصیت رهبری آن و تمایل آشکار به «حل کردن» و «هضم کردن» همه کس و همه چیز در درون سازمان و در شخصیت رهبر و مبانی عقیدتی و به ویژه روش شناخت و نظریه تکامل سازمان توجّه کافی داشت. ... در تحول تازه، یعنی «انقلاب نوین ایدئولوژیک»، سازمان با «رهبر تراشی» سعی می‌کرد بر بن‌بست سیاسی - استراتژیک خود غلبه کند و با رها کردن جوهر بینش مذهبی و پذیرش کامل‌تر فرهنگ «سکولاریستی»، ضمن حفظ قالب‌های مذهبی، از تنگناهای عقیدتی آزاد گردد.»[1] همچنین به زودی آشکار گشت که برخلاف ادعاهای اولیه هدف این انقلاب نوین و ازدواج غریب، حل مسئله زن و ارتقای موقعیت زن در سازمان، نبوده است بلکه باید انگیزه واقعی را در هدف خلق رهبری نوین جستجو کرد.

کتاب «بحران در خط مشی» تاریخچه و سابقه موضوع را این گونه تبیین کرده است:

> **تا پیش از انقلاب در سال ۵۷ و حتی تا اواسط سال ۵۹، سازمان مجاهدین را مرکزیتی مرکب از تعدادی از کادرها، اداره و رهبری می‌نمود و علائمی دایر بر این که سازمان اصرار دارد فرد معیّنی را از میان اعضای مرکزیت به طور خاص و به شیوه‌های تصنّعی شاخص گردانده بزرگ کند و به عنوان «رهبر» به اعضا و هواداران تحمیل نماید ظاهراً به چشم نمی‌خورد.**

---

۱. بحران در خط مشی: صص ز - ح (مقدمه).

اما از آن به بعد ناگهان با تغییری چشمگیر در روند پیشین، تبلیغات و فعالیت‌های گسترده‌ای برای مطرح کردن و بزرگ کردن رجوی و معرفی وی به عنوان «رهبر» مجاهدین خلق شروع شدو با شتاب فوق‌العاده‌ای توسعه یافت. از آنجا که انتخابات ریاست جمهوری نزدیک بود، بسیاری تبلیغ فوق‌العاده روی رجوی را به حساب ضرورت‌های انتخاباتی می‌گذاشتند، ولی بعداً معلوم شد که ضرورت ریشه‌دارتر و پایدارتری برای آن وجود داشته است. از آن پس محور کلیهٔ تبلیغات و تجلیل و ستایش و تکریم‌ها، شخص رجوی بود که بر عنوان «رهبر» بودن او تأکید فوق‌العاده‌ای به عمل می‌آمد. اوج‌گیری حوادث در آن سال و شکست‌های سیاسی ـ نظامی قبل و بعد از خرداد سال ۶۰ و سپس فرار به پاریس و تشکیل شورای مقاومت با شرکت ابوالحسن بنی‌صدر، خواه ـ ناخواه، از شدت تبلیغات روی رهبری شخص رجوی تا حدودی کاست، هرچند به کلّی متوقف نگردید. و پیدا بود که در داخل سازمان از مدت‌ها قبل چارچوب‌های رهبری شورایی و دمکراتیک شکسته شده و سازمان در تیول رهبری بلامنازع رجوی درآمده است.[۱]

در ادامه، هدف انقلاب ایدئولوژیک چنین توصیف می‌شود:

هدف این برنامه، چنان که از محتوای سخنرانی‌های کادرها به وضوح بر می‌آید، این بود که اعضا و هواداران سازمان از این پس مسعود رجوی را نه در حد فردی شاخص در مقام رهبری «مرکزیت» و همدوش با سایر اعضای مرکزیت، بلکه در مقام رهبری «برگزیده» و استثنایی که سازمان را نه بر پایهٔ نظام شورا، که با رهبری فردی، و تصمیم و رأی شخصی، و با شیوهٔ خودکامگان، مطلق‌العنان اداره می‌کند، بشناسند و جایگاهی به او بدهند که ...زمانی «استالین» و «مائو»... داشتند. هرچند شواهد حاکی است که رجوی به این مرتبه از زعامت هم به هیچ وجه قانع نبوده و خواهان موقعیتی نظیر امامان، مهدی موعود، پیامبران و شاید هم ... می‌باشد.[۲]

مصادیق عینی تمایل رجوی به تقدیس خویش را در تمجیدهایی که طی نامه‌ها و سخنرانی‌ها و حتی زیارت‌نامه‌های اختراعی اوج گرفتند، به وضوح می‌توان مشاهده نمود. تا آنجا که نام رجوی و مریم رسماً به عنوان «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» افزوده شد و به ذیل «زیارت وارث» نیز اضافه گردید. به تعبیر «بحران در خطمشی»، «هر مجاهد در هر مرتبه در کنار خدا، با خلق و رجوی و مریم هم

---

۱. همان: صص ۵ ـ ۶.

۲. همان: ص ۸.

روبروست و هر سه را باید با هم پرستش کند. تحول از ثنویت به تثلیث، چه تکامل ارتجاعی مدرنی!»[۱]

یرواند آبراهامیان در مورد روند تمجیدهای عجیب از رهبری نوین پس از انقلاب ایدئولوژیک می‌نویسد:

در هفته‌ها و ماه‌های پس از «انقلاب ایدئولوژیک» نامه‌ها، سخنرانی‌ها، اشعار و سرودها در مدح مسعود رجوی در نشریه مجاهد به چاپ رسید. از جمله مهدی ابریشمچی، در یک سخنرانی چهار ساعته، بر «شاهکار رجوی» مجدداً تأکید و استدلال کرد که «مسعود از جانب همه مجاهدین ـ زنده و مرده‌شان ـ سخن گفته است». وی او را به عنوان «رهبر متفکر بزرگ» توصیف نمود و او را به خاطر پیش بردن انقلاب ایدئولوژیک مایه افتخار دانست. وی اعلام نمود که آنان که قادر به فهم انقلاب نوین ایدئولوژیک نیستند، باید سازمان را بعد از این ترک گویند. و با صراحت اعلام داشت که برخلاف دیگران که هر یک مسئولی برای خود دارند، و به او متکی هستند مسعود رجوی هیچ مسئولی ندارد و تنها به خودش متّکی است.

ابریشمچی، در بخشی دیگر از ستایش‌هایش، همسر سابق خود مریم قجر عضدانلو را بدین سبب که «سمبل زنده زنان انقلابی» است و شخصیتی است که دارای «بیشترین قابلیت جذب باریک‌بینی‌های تفکّر ایدئولوژیک مسعود» است، مورد ستایش قرار داد.

ابوذر ورداسبی در متنی که به مسعود رجوی تقدیم کرد و در نشریه سازمان به چاپ رسید، تعبیراتی از این دست را نثار وی کرد: «رهبری یکتاپرست»، «هدیه‌ای به بشریت»، «نور خدا»، «روشن کننده راه انقلاب نوین ایران». ورداسبی اعتراف کرد که وقتی برای نخستین بار خبر ازدواج را شنید، همچون خیلی‌های دیگر، در تأثری عمیق فرو رفت، اشک ریخت، فحش داد و رجوی را متهم نمود که در راه نابودسازی «کل جنبش» است؛ اما یک برخورد رو در روی کوتاه با رجوی در پاریس کافی بود که حقایق را برایش آشکار سازد و بالاخره قانع شود که «برداشت‌های نادرست اولیه» ـ همه ـ ناشی از «تفکر ضعیف روشنفکری و لیبرالی» خودش بوده است.

دیگران نیز، به شکلی کاملاً مشابه یکدیگر، مطالبی نوشتند یا گفتند که در وهله نخست بیانگر ابراز تنفر از خودشان و در وهله بعد ستایش غلو شده و سراسر اغراق از مسعود رجوی بود.

خلیل‌الله رضایی، پدر رضایی‌ها ضمن نثار درودهای خود به رهبران جدید، از رجوی استدعا کرد که معلم مناسبی برای او تعیین کند تا بتواند «اسلام» و «انقلاب ایدئولوژیک» را «بهتر» درک کند.

---

۱. همان: ص ۱۳.

حسین ابریشمچی، برادر کوچک‌تر مهدی و معاون بخش نظامی تهران، اظهار داشت خواب دیده بود که یکی از رضایی‌ها کارت هویت جدیدی را به او نشان داده که تاریخ تولد قید شده در آن با تاریخ انقلاب ایدئولوژیک یکسان بوده است.[1]

نویسنده «بحران در خط‌مشی» در مورد ابعاد و دامنه تقدیس رهبری نوین سازمان چنین نوشته است:

فرد پرستی، رهبرتراشی و شاخص کردن یک فرد به عنوان موجودی فوق‌العاده با استعدادها و رسالت‌هایی استثنایی، و برگزیده برای انجام مسئولیت‌هایی که از عهدهٔ هیچ‌کس دیگر برنمی‌آید، و کرنش و تعظیم در برابرش و به دست و پایش افتادن و بوسه زدن، و او را دایر مدار خلق و یگانهٔ دوران و حجت خدا بر روی زمین، و مراد و معلم و آموزگار و رهبر خطاب کردن، و نظر کردهٔ خدا و مأمور و فرستادهٔ او و سرانجام ـ در آینده‌ای نه‌چندان دور ـ باب و مبشّر مهدی قائم، و چندی بعد از آن خود حضرت قائم، شمردن و در سیر تکاملی‌اش او را به مرتبهٔ پیامبری و سرانجام روزی به خدایی رساندن با ایدئولوژی و فرهنگ و آموزش‌های اولیهٔ سازمان به کلی در تضاد است. هرچند در جمع‌بندی‌های غیر مدوّن و درون سازمانی از قبل بر ضرورت این کار تأکید شده باشد.[2]

در مورد مدعای زن‌گرایی و تساوی حقوق زن و مرد، کتاب سابق‌الذکر این‌گونه داوری کرده است:

تساوی حقوق زن و مرد به این شکل صوری و فرمایشی عمل شد که آقای رجوی دستور دادند مریم عضدانلو در کنار ایشان بنشیند و اگر او اراده نمی‌کرد، هرگز این ارتقای مقام صورت نمی‌گرفت و هیچ یک از اعضا در پایین یا در مرکزیت به این فکر نمی‌افتادند و اگر هم می‌خواستند، تا آقای رجوی نمی‌پذیرفت، تحقق نمی‌یافت. اینکه یکی از زنان سازمان به اراده و تصمیم «رهبر» بالا کشیده می‌شود و شرط قرار گرفتن در این مقام هم ازدواج با اوست، آیا خود دلیل ادامهٔ خوار شمردن و استضعاف زن در این روابط نیست؟[3]

آبراهامیان از منظر چپگرایان، داعیه «فمینیستی» انقلاب ایدئولوژیک سازمان را این چنین تحلیل کرده است:

غیرمذهبی‌ها، به خصوص نیروهای چپگرا، نیز این حادثه را «وقیحانه» و رسوا برآورد کردند. به نظر اینان که ـ از پیش ـ سازمان را دارای ماهیتی «خرده بورژوایی» می‌دانستند، این ماجرا مؤیّد ماهیت و خصلت این جریان بود... هنگامی که رجوی سفره عقد گسترده‌اش را ـ در حالی که

---

۱. خلاصه ترجمه از: Radical Islam: PP 252-256

۲. بحران در خط‌مشی: ص ۱۳.

۳. همان: ص ۲۱.

مدیحه‌سرایان وفادارش از رهبری مشترک و انقلاب ایدئولوژیکشان، داد سخن می‌دادند ـ ترتیب داد، «شاه» را به یادشان می‌آورد که ادعای طرفداری از حقوق زنان را داشت و در دو مقطع نمایشی بر این ادعا اصرار کرد: نخست به هنگام اعلام اصول «انقلاب سفید»ش و دیگر زمانی که «فرح» ـ همسرش ـ را تا بالغ شدن ولیعهد، نایب‌السلطنه اعلام نمود. حتی حالت‌ها و ژست‌های گرفته شده توسط رجوی و همسر تازه‌اش، در تصاویر این ازدواج، افراد زیادی را به یاد ژست‌های ساکنان سابق «کاخ نیاوران» می‌انداخت.

دو سؤال نیز در ذهن‌های مخالفان غیرمذهبی جریان داشت: چه الزامات و صلاحیت‌های فردی یا تشکیلاتی، مریم قجر عضدانلو را هم‌ردیف رأس سازمان کرده است؟ و چرا (چنانچه وی یک فمینیست متعهد بوده است) در حال حاضر، نام فامیل خود را رها کرده و نام شوهرش را برگزیده است ـ کاری که تاکنون هیچ یک از زنان ایران انجام نداده‌اند ـ و خود مریم نیز در ازدواج قبلی خود چنین کاری را انجام نداده بود؟

پوران بازرگان، بیوه [محمد] حنیف‌نژاد و اولین زن عضو سازمان، در نامه سرگشاده‌ای [به همراه همسرش تراب حق‌شناس] این ازدواج را توهینی به دستاوردهای بنیانگذاران سازمان توصیف نمود. وی نوشت که مراسم ازدواج مریم و رجوی، او را به یاد شاه انداخته است. و یادآور شد که مسئله طلاق، واگذاری فرزندان و ازدواج با همسر یک دوست نزدیک، در جنبش‌های سیاسی سابقه نداشته است.

یک نشریه طرفدار حقوق زنان کل این رسوایی را بیانگر نشانه‌ای دیگر از سنت تهی کردن زنان از محتوای انسانی خود و برخورد با آنان به مثابه «گله‌ای چارپای قابل خرید و فروش» توسط مجاهدین خلق برشمرد.[1]

○ «رهبری نوین سازمان» و «ولایت فقیه»

در اغلب منابع متعلق به جداشدگان سازمان و یا مخالفان آن اعم از چپگرایان و راستگرایان (جمهوری‌خواه یا سلطنت‌طلب) به هنگام تحلیل انقلاب ایدئولوژیک و داعیه «رهبری نوین» **رجوی**، این موضوع به اقتباس از «ولایت فقیه» و رهبری امام خمینی تشبیه گردیده است. کتاب بحران در خطمشی که منسوب به **حبیب‌الله پیمان** است نیز در موارد مختلفی به این تشبیه اشاره نموده و تأکید می‌کند که در این جریان، رهبری سازمان در جمع‌بندی خود به این نتیجه رسید که یکی از علل عمدهٔ پایداری نظام

---

۱. خلاصه ترجمه از: Radical Islam: PP 252-256

جمهوری اسلامی، «تابعیت کورکورانه و بی‌قید و شرط هواداران و مقلدین» امام خمینی از وی و جایگاه او نزد آنان به عنوان امام و ولی فقیه و رهبر مذهبی و سیاسی و اطاعت بی‌چون و چرا از اوست.[۱] حال آنکه چنین تشبیهی اساساً نادرست و مبتنی بر مفروضات غیرواقعی بوده است. اطاعت کورکورانه در بین مقلدین شرعی و یا پیروان و دوستداران امام خمینی، مصداق ندارد، بلکه نوع رابطه با ولایت فقیه بر بنیاد اعتقاد و ایمان آگاهانه و عقلانی استوار است. بر آگاهان به مبانی اعتقادی تشیع و نظریه ولایت فقیه پوشیده نیست که شیعه مقام عصمت را در انحصار ائمهٔ معصومین(ع) ـ که از سوی خداوند و پیامبر اکرم(ص) منصوب هستند ـ می‌داند و تبعیت از مراجع تقلید در امور فرعی فقهی و یا ولات امر در نظام اجتماعی سیاسی را کاملاً مشروط، معتقد است. شیعیان «ولی فقیه» را جایزالخطا می‌دانند و به محض عدول از صراط حق و از دست دادن صلاحیت‌های مصرّح در روایات و نیز قانون اساسی جمهوری اسلامی نظیر عدالت و تقوی، خود به خود او را معزول می‌دانند. ولی فقیه در نظام جمهوری اسلامی ایران مشروط به انتخاب خبرگان منتخب مردم است و در محدوده قانون اساسی و شرع مقدس امور را تدبیر می‌نماید و دائماً مجلس خبرگان بر عملکرد او نظارت می‌نماید. مع‌الوصف طبق قانون اساسی با فقدان حتی یکی از شرایط برکنار خواهد شد و در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

در قانون اساسی، تعبیر «ولایت مطلقه فقیه»، یک اصطلاح فقهی است که در برابر «ولایت مقیّده» دایرهٔ وظایف و اختیارات ولی فقیه در کلیه امور سیاسی و اجرایی برای حل معضلات اداره کشور است.[۲] زیرا ولایت مقیّده، قائل به شمول این اختیارات را صرفاً در چارچوب احکام اولیه شرعی و فقط در حیطهٔ امور حسبیه جزئیه و مسائل پیش‌بینی شده فقه غیرحکومتی، «مقیّد و محدود» می‌سازد. بنابراین «مطلقه» در فقه، به معنای اطلاق یا «بی‌قید و شرطی» حقوقی و سیاسی (Absoloutism) نیست و اساساً نظریه ولایت فقیه از حیث فلسفه سیاسی، مقیّد و مشروطه (Constitutional) محسوب می‌شود. با این تفاوت که در اینجا قانون شریعت و قانون اساسی مبتنی بر دین در کنار هم معادل مفهوم یکپارچه

---

۱. بحران در خط‌مشی: ص ۲۷.

۲. برای آگاهی بیشتر ← امام خمینی و حکومت اسلامی؛ مصاحبه‌های علمی. اسداللهی و طاهری، ولایت فقیه و دمکراسی. ولایت فقیه و دیدگاه‌های مخالف، مقاله در نشریهٔ اندیشه حوزه، مهر و آبان ۷۸: صص ۱۵۱ ـ ۲۲۴. امام خمینی، تئوکراسی و دمکراسی، مقاله در مجموعه مقالات کنگره امام خمینی و احیاء تفکر دینی: صص ۳۳۳ ـ ۳۵۳.

قانون اساسی (Constitution) در عرف و اصطلاح فلسفه سیاسی مدرن محسوب می‌گردد.

آیه‌الله معرفت در مقالهٔ «تبیین مفهومی ولایت مطلقه فقیه» می‌نویسد:

مقصود از اطلاق در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» شمول و مطلق بودن نسبی است، در مقابل دیگر [اقسام] ولایت‌ها که جهت خاصی در آنها مورد نظر است. فقها، اقسام ولایت‌ها را که نام می‌برند، محدودهٔ هر یک را مشخص می‌سازند... که در کتب فقهی به تفصیل از آن بحث شده است. ولی هنگامی که «ولایت فقیه» را مطرح می‌کنند، دامنهٔ آن را گسترده‌تر دانسته، در رابطه با شئون عامه و مصالح عمومی امت، که بسیار پردامنه است، می‌دانند. بدین معنی که فقیه شایسته، که بار تحمل مسئولیت زعامت را بر دوش می‌گیرد، در تمامی ابعاد سیاستمداری مسئولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت و در تمامی ابعاد آن باید بکوشد. و این همان «ولایت عامه» است که در سخن گذشتگان آمده، و مفاد آن با «ولایت مطلقه» که در کلمات متأخرین رایج گشته، یکی است. بنابراین مقصود از «اطلاق»، گسترش دامنه ولایت فقیه است، تا آنجا که «شریعت» امتداد دارد... اساساً، اضافه شدن «ولایت» بر عنوان «فقیه» ـ که یک وصف اشتقاقی است ـ [از حیث ذاتی] خود موجب تقیید است و وصف فقاهت آن را تقیید می‌زند. زیرا ولایت او، از عنوان فقاهت او برخاسته است، لذا ولایت او در محدوده فقاهت او خواهد بود... تفسیر «مطلقه» به معنای نامحدود بودن، از نظر ادبی و اصطلاح فقهی، سازگار نیست... [ولایت مطلقه] هرگز به معنای نامحدود بودن ولایت فقیه نیست، لذا این اطلاق، اطلاق نسبی است و در چهارچوب مقتضیات فقه و شریعت و مصالح امت، محدود می‌باشد. و هرگونه تفسیری برای «اطلاق» [در تعبیر ولایت مطلقه فقیه] که برخلاف معنای یادشده باشد، حاکی از بی‌اطلاعی از مصطلحات فقهی و قواعد ادبی است. ...[1]

در فلسفه سیاسی شیعه و جمهوری اسلامی، رهبری قابل نقد است و مردم موظفند بر او نظارت کرده و او را امر به معروف و نهی از منکر نمایند و هرگز اطاعت کورکورانه از «ولایت فقیه» تحقق نمی‌یابد.

کتاب «بحران در خطمشی» مفهوم رهبری نوین در سازمان را این گونه تشریح کرده است:

در اندیشهٔ افراد، تصمیمات و نظریات رهبری سازمان معیار و ملاک مطلق حق می‌باشد تا آنجا که در عمل، سازمان و رهبری آن جای «خدا» را در ذهن و قلب و حیات بیشتر اعضا گرفته است. نزد آنان، نظریات، تصمیمات، عقاید و فرامین رهبری همانند «وحی» عین حقیقت و عاری از هر ضعف و اشتباه و معیار و ملاک حقیقت در هر زمینه بوده و هست... در جریان

---

۱. فصلنامه حکومت اسلامی، بهار ۱۳۷۹، ش ۱۵: صص ۱۳۷ ـ ۱۳۹.

مارکسیست شدن سازمان در سال ۵۴، عده‌ای از اعضا وقتی از ماجرا، با حیرت و شگفتی زیاد، مطلع شدند، پذیرش و هضم «تغییر مذهب» را برای خود دشوار یافتند، اما دیری نگذشت که تحت‌تأثیر جاذبهٔ خدایی [دانستن] سازمان و اندیشه مصون از خطا و مطلق‌نگری به سازمان، با این استدلال تسلیم حادثه شدند و گفتند «اگر سازمان می‌گوید مارکسیسم بر حقّ است و مذهب پوچ، حتماً این حرف صحیح است».

سازمان به خاطر همان اشکالات عمدهٔ عقیدتی... «رهبری» را به جای خدا الگو و معیار قرار می‌دهد. تربیت اعضا به نحوی است که باید به جای خدا، سازمان را پرستش و اطاعت کنند. آنان معیار و میزانی بالاتر برای سنجش و داوری دربارهٔ عملکرد آن یا عقاید و تصمیمات رهبری در اختیار ندارند. اگر کسی بپرسد آیا سازمان و رهبری آن جایزالخطا هستند یا نه، نمی‌توانند جوابی فوری به این سؤال بدهند و اگر خواسته شود یکی دو خطا برای سازمان در طول عمر بیست ساله‌اش [تا سال ۶۴] بشمارند، از پاسخ درمی‌مانند و شاید هرگز به این فکر نیفتاده باشند که ممکن است رهبری سازمان هم اشتباه کند.[۱]

ابراهامیان جریان انقلاب ایدئولوژیک سازمان را تبلور فرایند تبدیل به یک «فرقه» توصیف می‌کند:

مجاهدین خلق از یک جنبش توده‌ای ـ که می‌خواستند بدان برسند ـ به یک «فرقهٔ» درونگرا که در بسیاری از جنبه‌ها مشابه گروه‌های شبه مذهبی موجود در سراسر جهان است، تبدیل شد. این تغییر و تحول سریع، در اوایل سال ۱۹۸۵/بهار ۱۳۶۴، در ازدواج جدید رجوی، تبلور یافت. در ۲۷ ژانویه ۱۹۸۵/هفتم بهمن ۱۳۶۳ رجوی اعلام نمود که مریم قجر عضدانلو را به عنوان «هم‌ردیف مسئول اول» سازمان تعیین نموده است. عناصر سازمان، تا آن زمان، مریم قجر عضدانلو را فقط به عنوان خواهر کوچک‌تر دو تن از اعضای قدیمی (نرگس، که در زمان شاه کشته شد و نیز محمود، که در آن دوران زندانی بود) و همسر مهدی ابریشمچی یکی از یاران نزدیک رجوی می‌شناختند. این متن، با تقدیم به یاد اشرف ربیعی همسر اول رجوی، توضیح می‌داد که از آن پس یک «انقلاب عظیم ایدئولوژیک» در دوران مجاهدین خلق» مردم ایران و تمام جهان اسلام آغاز خواهد شد.

پنج هفته پس از این اعلان، دفتر سیاسی و کمیتهٔ مرکزی طی بیانیه‌ای، اعلام کردند که مجاهدین خلق از مسعود رجوی و مریم قجر خواسته‌اند تا به منظور عمیق‌تر کردن این «انقلاب بزرگ ایدئولوژیک» و نیز برای جلوگیری از «تضادهای حل ناشدنی»ای که به هنگام کار نزدیک با یکدیگر، این زوج ازدواج ناکرده را تهدید می‌کند، با هم ازدواج کنند. این بیانیه استدلال می‌کرد

---

۱. بحران در خط‌مشی: ص ۶۹.

که باقی ماندن در موضع همردیفی، بدون ازدواج، صرفاً فرمالیسم بورژوایی را دربر خواهد داشت.

در این بیانیه، دلایل برکشیدن مسعود رجوی، به عنوان یک رهبر بزرگ انقلابی، فهرست‌وار آورده شده بود که در مجموع، از همان موادی تشکیل می‌شد که در جریان تبلیغات ریاست جمهوری نیز بارها و به شکل اغراق‌آمیزی مطرح شده بود. مسائلی از قبیل: وراثت مجاهدین اولیه، مقاومت و نمایندگی رهبری گذشته سازمان، نجات سازمان پس از ماجرایی که خود آن را کودتای اپورتونیستی نام نهاده بودند و... در همین بیانیه، به اشاره آمده بود که مریم عضدانلو و مهدی ابریشمچی از یکدیگر جدا شده‌اند تا راه را برای تحقق این «انقلاب بزرگ» هموار سازند.

بیانیهٔ مزبور توسط ۳۴ عضو کمیته مرکزی و دفتر سیاسی امضا شده بود و این نخستین باری بود که سازمان، اسامی کادر رهبری خود را منتشر می‌نمود. البته بعضی از اعضای سابق سازمان بر آنند که در روند ماجرای ازدواج، دلایل دیگری وجود داشته؛ با نتایجی کاملاً روشن. این ازدواج از دو جهت تأثیری بسزا داشت: هم انزوای بیشتر و درونی‌تر شدن سازمان را سبب شد و هم ـ هم‌زمان ـ یک سری پاکسازی و تصفیهٔ [ظاهراً] داوطلبانه در سازمان آغاز گشت.[۱]

---

۱. خلاصه ترجمه از: Radical Islam: PP 252-256



گفتار بیست و یکم:

«فرقه»، «ترور» و «تصفیه»

فصل اول:

رجوی کیست؟

□ مرور بیوگرافیک خانواده رجوی

برجسته شدن جایگاه انحصاری **مسعود رجوی** در تشکیلات سازمان و تبدیل شدن وی به رهبر مطلق‌العنان و «پیشوای» ایدئولوژیک و سیاسی آن، توجه و تأمل بیشتری بر هویت خانوادگی و فردی او را ایجاب می‌کند. مدت مدیدی است که در بسیاری از متون خارجی و داخلی، سازمان به نام «گروه رجوی» نیز خوانده می‌شود و این امر به مفهوم آنست که شناخت بیشتر و عمیق‌تر زوایای وجودی وی به منزله شناخت بهتر و دقیق‌تر سازمان محسوب می‌گردد. نگاهی نزدیک‌تر به خانواده **رجوی**، آغاز مناسبی برای این بررسی و واکاوی است:

«**حسین رجوی**» و همسرش «**راضیه جلالیان**» ـ پدر و مادر **مسعود** ـ اهل مشهد بودند. رجویِ پدر چون از کارمندان رده بالای ثبت اسناد بود و به عنوان رئیس ثبت در شهرهای مختلفی خدمت می‌کرد، هر یک از فرزندانش در شهری به دنیا آمده‌اند و در شهری دیگر تحصیل کرده‌اند. وی از اوایل دهه ۱۳۳۰ در مشهد ساکن و مقیم شد و یک دفتر اسناد رسمی به راه انداخت. از وضعیت مالی مرفهی برخوردار بود و از این جهت توانست فرزندان خود را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بفرستد. این خانواده، از نظر فرهنگی و اجتماعی، نسبتاً خوشنام بودند؛ گرایش مذهبی متوسطی داشتند؛ هرگز سیاسی نبودند؛ و با عامه مردم و نیز کسانی که سوابق مبارزاتی داشته و شناخته شده بودند، معاشرت نمی‌کردند.

«**کاظم رجوی**» متولد ۱۳۱۲، فرزند بزرگ خانواده، در اواسط دهه ۱۳۳۰ برای ادامه تحصیل در رشته حقوق به فرانسه رفت و سپس در سوئیس (ژنو) اقامت گزید. وی عضو هیئت علمی انستیتوی عالی حقوق بین‌الملل دانشگاه ژنو بود.

«**صالح رجوی**» متولد ۱۳۱۴ و «**هوشنگ رجوی**» متولد ۱۳۱۹ نیز ـ چند سال بعد ـ به دنبال برادر بزرگتر عازم فرانسه شدند. «صالح» در رشته پزشکی تحصیل کرد و از دانشگاه پاریس، دکترای تخصصی قلب گرفت؛ «هوشنگ» نیز از همان دانشگاه مدرک مهندسی برق و مکانیک گرفت.

«**احمد رجوی**» ـ کوچکترین برادر در میان برادران مسعود ـ در زمان دستگیری و محکومیت برادرش، از فرانسه دکترای طب گرفت و در همان جا مشغول به کار شد. «کاظم» و «صالح» نیز در اروپا ماندگار شدند و حتی در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به کشور بازنگشتند. «هوشنگ»، از سال‌های اواخر دهه ۱۳۴۰ در ذوب آهن اصفهان کار می‌کرد.

□ مسعود رجوی

وی در سال ۱۳۲۷ در طبس به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در «دبستان فارابی» کاشمر به پایان رساند و از «دبیرستان دانش بزرگ نیا» در مشهد، دیپلم ریاضی گرفت. در سال تحصیلی ۱۳۴۵ ـ ۴۶ در رشته حقوق سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد؛ و در خردادماه ۱۳۵۰ موفق به اخذ لیسانس گردید.

مسعود رجوی، در سه ساله دوره دوم دبیرستان در مشهد، در کلاس‌های آموزش زبان انگلیسی در «انجمن ایران و انگلیس» (وابسته به مرکزی تحت عنوان «شورای فرهنگی بریتانیا») شرکت می‌کرد و پس از آمدن به تهران و همزمان با گذراندن ترم‌های آغازین دانشگاه، دروس تکمیلی زبان انگلیسی را در کلاس‌های «انجمن ایران و آمریکا» گذراند. به همین جهت، از آغاز دوران دانشجویی، تدریس انگلیسی را ـ بیشتر به صورت خصوصی و چند ساعتی نیز در یک دبیرستان ـ به عنوان شغل ثانوی انجام می‌داد.

COMITÉ SUISSE DE DÉFENSE
DES
PRISONNIERS POLITIQUES IRANIENS

C/O MADAME MARIE-LOUISE DUMUID
16, AV. JULES CROSNIER - 1206 GENÈVE
TÉL. 46 23 67 - C.C.P. 12-17 057

Avril 1977 (2)

qui sont libres. De même que refuser de le faire carac-
uteur de « Pleure, ô pays bien-aimé » (Afrique du Sud)



Massoud Radjavi et sa mère en 1952. Qui dira aujourd'hui la torture morale, jour et nuit, de toutes ces mères iraniennes, de toutes ces mères, de toutes ces épouses, dans le monde entier ? Leurs enfants, filles et garçons sont aux mains criminelles de sadiques au service de gouvernements inqualifiables.

Tous ces prisonniers politiques comptent sur nous. Chacun peut aider, se joindre à l'opinion publique suisse et internationale grâce surtout à la presse courageuse. Merci aux journalistes: GALLAZ (Tribune, le Matin) TERRIER (Genève-Informations) Edmond KAISER (Gve-inform) et Lausanne-Inf. aux accrédités aux Nations-Unies, à tous ceux qui prennent parti pour dénoncer les infamies.

J'en appelle aussi aux médecins pour, qu'ensemble, ils élèvent leur voix contre toutes les tortures, défi à la recherche pour guérir.

M-L. D.

در آغوش مادر

Le mensonge de la libération des prisonniers politiques en IRAN



Massoud Radjavi licencié en droit et sciences politiques en 1971 à 21 ans, arrêté peu après comme opposant au régime.

Le cas de **MASSOUD RADJAVI** est un symbole représentatif de la situation des dizaines de milliers de prisonniers politiques iraniens. Ce cas dément le prétendu vent de libéralisme qui soufflerait en ce moment sur l'IRAN. Cette assertion mensongère se détruit elle-même par le témoignage ci-dessous:

La souffrance, l'emprisonnement, la torture d'un des leurs ne suffisent pas; **les familles** des prisonniers politiques iraniens, où qu'ils se trouvent, à l'intérieur ou à l'extérieur du pays, sont soumis à la surveillance, à la pression, au chantage continuels des autorités iraniennes. OUI, lorsque vous êtes iranien, vous devez accepter de vivre dans l'opprobre ! Et accepter cette torture morale: **toute votre vie !**

En 1972, l'avocat Christian GROBET, de Genève, délégué par la Fédération internationale des droits de l'homme, assista au procès de Massoud (voir son rapport), condamné à mort. Kazem RADJAVI, le frère aîné, à Genève depuis plusieurs années, entreprend une campagne d'information pour sauver son jeune frère innocent. Il parle à la radio, à la télévision; intervention d'un service diplomatique. Peine de mort commuée en

دوران جوانی

○ عضویت در سازمان

مسعود رجوی، در دو سال آخر دبیرستان، عضو انجمن ضدبهائیت (حجتیه) شد که این عضویت، تا اوایل سال دوم دانشگاه ادامه یافت.[1] در زمستان ۱۳۴۶، **حسین احمدی روحانی**، از نخستین کادرها و اعضای سازمان، که سابقه رجوی را از انجمن ضدبهائیت مشهد داشت و در جلسات همان انجمن با وی آشنا شده بود ـ او را عضوگیری کرد.

مراحل آموزشی و تعلیماتی، تحت مسئولیت **روحانی** طی شد و **مسعود** در این مدت، سخت تحت‌تأثیر شخصیت و ظواهر «تدیّن» و «ایمان مذهبی» او قرار گرفته بود.[2] و با توجه به رشته تحصیلی رجوی و آشنایی وی با زبان انگلیسی، پس از دوران تعلیماتی اولیه، در «گروه سیاسی» سازمان وارد شد و تحت مسئولیت **بهمن بازرگانی** قرار گرفت. گویا چون **حنیف‌نژاد** می‌خواست مسئولیت رجوی را خود به عهده بگیرد، او را در «گروه ایدئولوژی» قرار داد. حنیف‌نژاد توجه خاصی به رجوی داشت؛ به طوری که وقتی می‌خواست از یک نمونه فرد تشکیلاتی که رشد خوبی کرده نام ببرد، وی را نام می‌برد.

در اوایل سال ۱۳۴۹ **رجوی** نیز همراه با چند تن دیگر از اعضای گروه، به منظور گذراندن دوره آموزش چریکی، به طور قاچاق از ایران خارج شد ولی مدت زمانی نگذشته بود که حادثه دستگیری شش تن از افراد در دوبی و سپس جریان ربودن هواپیمای حامل آنها پیش آمد. رجوی نیز به ایران بازگشت و همزمان به عنوان یکی از مسئولان آموزشی وارد کمیته مرکزی گروه شد. در آن زمان، وی جوان‌ترین عضو مرکزیت به شمار می‌آمد.

---

۱. محسن نجات حسینی از دوران دانش‌آموزی رجوی خاطره‌ای نقل می‌کند که روزی حسین روحانی در مشهد او را به جلسه‌ای دعوت می‌کند که با شرکت چند دانش‌آموز تشکیل می‌شد. «وقتی به محل جلسه رسیدیم، جوان دانش‌آموزی که کت و شلواری مرتب و کراواتی هماهنگ با آن پوشیده بود، در محل ورودی خانه به ما خوش‌آمد گفت. پس از ورود به یکی از اتاق‌های خانه، با چای از ما پذیرایی شد. طی نیم ساعت تعدادی جوان دیگر نیز به جمع ما پیوستند و آنگاه جلسه کار خود را آغاز کرد. میزبان و سخنران این گردهمایی، مسعود رجوی بود. وی سخنرانی دلچسبی دربارهٔ شخصیت و مقام حضرت علی ایراد کرد. ← نجات حسینی، بر فراز خلیج فارس...: ص ۳۸.

۲. بایستی توجه داشت که همین عنصر ظاهراً «متدیّن» و «مؤمن»، در جریان تغییر ایدئولوژی ـ چنان که در جلد دوم اشاره گردید ـ تبدیل به یک مارکسیست شد و بعدها همراه با افرادی چون سپاسی آشتیانی در رأس «سازمان پیکار» قرار گرفت.

○ دستگیری و محاکمه

پیش از جریان ضربه شهریور ـ و احتمالاً قبل از دستگیری‌های جمعی ـ در سال ۱۳۵۰، **مسعود رجوی** نیز دستگیر شد. پس از طی دوران بازجویی، رجوی با نخستین گروهی که محاکمه شدند، به دادگاه رفت. **بهمن بازرگانی** یکی از کادرهای اصلی مرکزیت سازمان، مقارن ضربه شهریور، به نکته‌ای اشاره می‌کند که شایان توجه و تأمل است:

> **دادگاه فدایی‌ها قبل از دادگاه ما بود و آنها را اول اعدام کردند. در دادگاه اول ما، افرادِ سبکِ کمیته مرکزی را انتخاب کردند. ساواک سبک‌ترین افراد کمیته مرکزی را ـ که میهن‌دوست و رجوی و محمد بازرگانی و ناصر صادق بودند ـ برای دادگاه اول گذاشت. غیر از این افراد، بقیه من بودم و [علی] باکری و بدیع‌زادگان که ساواک برای دادگاه دوم و اعدام نگه داشته بود.**
> **قبل از دادگاه اول، ساواک به خانواده‌ها گفته بود که «چون این اشخاص سبک‌ترین افراد [مرکزی] هستند، اعدام می‌گیرند ولی بعد به آنها عفو می‌خورد».**[1]

○ تغییر حکم اعدام

رجوی مطابق دستور تشکیلاتی در دادگاه به دفاع ایدئولوژیک پرداخت و همراه با **ناصر صادق**، **علی میهن‌دوست**، **علی باکری** و **محمد بازرگانی**، محکوم به اعدام گردید. پس از گذشت مدتی، اعلام شد که رجوی با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شده است. آنچه در آن زمان در مطبوعات رژیم منعکس شد حاکی از همکاری وی با تیم بازجویی در متلاشی کردن تشکیلات بود و سند همکاری رجوی نیز منتشر شد.[2] با این وجود، سازمان همواره ادعا می‌کرد که چون برادرِ مسعود رجوی (کاظم) با شخصیت‌های سیاسی اروپایی آشنا بوده، وساطت آنها باعث این تخفیف شده است.

پس از سقوط رژیم پهلوی سند مهم دیگری به دست آمد که در اصل از میان سندهای موجود در پروندهٔ رجوی گم شده بود. این سند نشان می‌داد که **کاظم رجوی**، از سال ۱۳۴۹ با نام مستعار «میرزا» منبع ساواک بوده است.[3]

---

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

۲. برای آگاهی از این موضوع ← کتاب حاضر، ج ۱، زندگینامه مختصر رجوی.

۳. دکتر شریعتی نیز به پدرش ـ استاد محمدتقی شریعتی ـ و چند نفر دیگر گفته بود که کاظم رجوی ساواکی است. میثمی، آنها که رفتند...: ص ۱۸۸.

استعلام و استدعای بخشی از ساواک از بخش دیگر در خصوص ارفاق درباره مسعود رجوی، برادر یکی از منابع با نام مستعار «میرزا» (کاظم رجوی)، به خاطر فعال‌تر شدن و نفوذ منبع مزبور در مجامع ایرانیان مقیم اروپا

گیرنده
فرستنده ۳۱۵
شماره جلد
پیوست

سازمان اطلاعات ...

گزارش

موضوع منبع میرزا

محترماً معروض میدارد.

منظور: کسب دستور در مورد تقاضای نمایندگی ساواک در کشور سوئیس ... پیرامون کمک به برادر منبع فوق که تحت پیگرد میباشد.

خلاصه پیشینه: منبع مذکور از فروردین ماه سال ۱۳۴۹ با مقرری ماهیانه ... بکار ... درهدف انجمنهای اسلامی دانشجویی و همچنین کنفدراسیون دانشجویان ایرانی توسط نمایندگی استخدام و از آن تاریخ منبع موصوف تلاشهای زیادی در اهداف مورد نظر بعمل آورده است.

اینک طبق اعلام نمایندگی برادر این منبع بنام مسعود رجوی یکی از افراد وابسته به گروه چریکی است که اخیراً توسط بخش (۳۱۲) دستگیر و هم اکنون باتفاق سایر اعضاء گروه در سازمان ... پیرو ... جهت تخفیف در مجازات میباشد.

تاریخ ۵۰/۸/۲۵
شماره
شماره پرونده

سری

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور

موضوع - ۲ -

باتوجه باینکه در بررسی پرونده محصول منبع مزبور مشخص گردید فعالیتهای این شخص در اهداف مورد نظر ارزشمند و قابل بهره برداری بوده بویژه با انتشار خبر بازداشت مسعود رجوی ... و در زمینه کسب اطلاعات از اهداف مورد نظر بیشتر گردیده، از طرفی ادامه همکاری مشارالیه ... در صورت تصویب از طریق بخش ۳۱۲ اقدامات ... در زمینه کمک به مسعود رجوی بعمل آید.

منوط برای عالیست.

سری

یکی از منابع ساواک با نام مستعار میرزا (کاظم رجوی)

برخی از اسناد مربوط به بازجویی **مسعود رجوی** نیز در اواخر زمستان ۵۸ ـ در آستانه انتخابات مجلس ـ توسط مخالفان سازمان منتشر گردید که حاکی از ضعف وی به هنگام بازجویی بود. در مقابله با این حرکت، سازمان نیز در نشریه‌های فوق‌العاده‌ای که منتشر نمود، در صدد پاسخگویی برآمد؛ لیکن همان اسناد منتشر شده توسط سازمان نیز بیانگر ضعف رجوی در بازجویی بود.

عباس داوری، از کادرهای اصلی و نزدیک به رجوی که در زندان با رجوی هم‌بند بوده و به زیر و بم مسائل وی احاطه داشته است، خطاب به یکی از دوستان شورایی‌اش در سال ۱۳۶۰ گفته است:

این مردک [= مسعود رجوی] که امروز این طور هارت و پورت می‌کند، بس که موذی است، در زندان حتی یک چوب هم نخورد. آن قدر که مرتاض بازی در می‌آورد و غذا نمی‌خورد و رنگ و رویش زرد بود، هر وقت که ساواک سراغش می‌آمد، غش می‌کرد و از حال می‌رفت و هر جا که سمبه را پرزور می‌دید، پیشاپیش کروکی خانه حنیف‌نژاد و دیگران را بر روی کاغذ می‌کشید و آن را دست ساواک می‌داد تا آنان از سر تقصیراتش بگذرند.[1]

نکته دیگر، مسئله دستگیری اولیه او در اول مردادماه ۱۳۵۰، یعنی یک ماه زودتر از ضربه شهریور است. علاوه بر نفوذ «**دلفانی**» ـ که **ناصر صادق** و **منصور بازرگان** را می‌شناخت ـ به ظنّ قوی اطلاعاتِ **مسعود رجوی** در جریان این دستگیری (چون در ضربه شهریور نیز **رجوی** مجدداً در یکی از خانه‌های جمعی دستگیر شد) در تحت نظر گرفتن و لو رفتن خانه‌ها نقش داشته و مؤثر بوده است. **محسن نجات حسینی** از مراقبت‌هایی سخن می‌گوید که نمی‌تواند صرفاً به تعقیب **ناصر صادق** مربوط باشد:

در مرداد ماه سال ۱۳۵۰ چندین مورد مشکوک در اطراف خانه‌های جمعی سازمان دیده شده بود. همه کسانی که به خانه تیمی رفت و آمد داشتند، قبل از رسیدن به خانه، می‌بایست اطراف خود را هوشیارانه مورد بررسی قرار می‌دادند تا اگر مورد مشکوکی از تعقیب را متوجه می‌شدند، از رفتن به خانهٔ، تیمی خودداری کنند...[2]

اسناد مربوط به تاریخ دستگیری **مسعود رجوی**، اعترافات وی در بازجویی‌ها، اسناد مربوط به **کاظم رجوی** و نفوذ وی در میان گروه‌های مخالف رژیم، اسناد مربوط به نامه‌نگاری بین رئیس ساواک و دادرسی ارتش و دیگر اسناد مهمی که در روشن کردن ماهیت «زنده ماندن» مسعود رجوی دارای نکاتی روشنگر و ابهام زداست، در صفحات آتی آمده‌اند.

---

۱. خوشحال، مبارزه با استبداد: ص ۸۵.

۲. نجات حسینی، بر فراز خلیج فارس: ص ۲۹۷.



نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور
س.ا.و.ا.ک

به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی (دادستانی)
از ساواک

شماره ....
تاریخ ۳۱۲/ ۵۵
پیوست ۱۹/ ۱/ ۱

درباره مسعود رجوی فرزند حسین

پیرو ۳۱۲/۷۶۱۱ - ۵۰/۹/۱۶

نامبرده بالا که ازمحکومین سازمان باصطلاح آزادیبخش ایران وابسته به جمعیت نهضت آزادی است ودردادگاه تجدید نظرنظامی باعدام محکوم گردیده بعدازدستگیری درجریان تحقیقات کمال همکاری رادرمعرفی اعضاء سازمان مکشوفه بعمل آورده واطلاعاتی که دراختیارگذارده ازهرجهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبورموثرومفید بوده وپس ازخاتمه تحقیقات نیز درداخل بازداشتگاه همکاریهای صمیمانه ای باماموربن بعمل آورده لذا بنظراین سازمان استحقاق ارفاق وتخفیف درمجازات رادارد. مراتب جهت استحضاروهرگونه اقدام مقتضی اعلام میگردد.

رئیس سازمان اطلاعات وامنیت کشور - ارتشبد نصیری

۳۶-۱۱

همکاری صمیمانه با مأمورین

○ ماهیت دفاعیه رجوی در دادگاه

پیش از آنکه به سوابق **رجوی** در زندان بپردازیم، لازم است به نکاتی که درباره مدافعات وی در دادگاه مغفول مانده است، اشاره کنیم. مقایسه دفاعیات دیگر کادرهای سازمان، که همزمان با **رجوی** در دادگاه شرکت کرده و به مرگ نیز محکوم و سرانجام اعدام شدند، با آنچه رجوی در دادگاه بیان کرد، می‌تواند در روشن کردن واقعی ماهیت وی مؤثر باشد. همه کسانی که از آنها یاد شد، در دفاعیات خود این مسائل را رعایت کرده بودند:

۱) همه مکرراً به آیات قرآن استشهاد کرده‌اند و جز در یک مورد، همه سخن خود را با آیه‌ای از قرآن آغاز نموده‌اند (محمد بازرگانی با جمله‌ای از «برتولت برشت» آغاز می‌کند)؛
۲) به آمریکا، اسرائیل و رژیم شاه (به عنوان رژیمی دست نشانده) حمله کرده‌اند؛
۳) بر استثمار طبقات محروم و حیف و میل بیت‌المال تکیه داشته‌اند؛
۴) همه نسبت به مارکسیسم و مارکسیست‌ها موضعی طرفدارانه داشته‌اند؛

برای مثال، به دفاعیه **علی میهن‌دوست** اشاره می‌کنیم که: با آیه‌ای از قرآن بحث خود را شروع می‌کند، مجموعاً ۱۳ بار به آیات قرآن استناد می‌کند و در مواقعی عین متن آیه را می‌خواند و با آیه قرآن و شعار به سخنان خود پایان می‌دهد.

لیکن **رجوی** سخنان خود را بدون «بسم‌الله الرحمن الرحیم» یا «به نام خدا» آغاز می‌کند. نه در آغاز و نه در پایان و نه در هیچ قسمتی از دفاعیات طولانی خود، به قرآن و نهج‌البلاغه و متون مذهبی و اسلامی استناد و اشاره‌ای ندارد. در حالی که تمامی افراد با صراحت و مکرر درباره رژیم شاه و وابستگی‌اش به آمریکا سخن می‌گفتند، **رجوی** حتی یک بار نیز مستقیماً سلطنت شاه را مورد خطاب و حمله قرار نداد. و نیز در هیچ جا از دفاعیه خویش به مبارزه مسلحانه ـ به طور مستقیم ـ اشاره نکرد.[1]

□ رجوی و آیةالله طالقانی در زندان

از جلوه‌های رفتار ماکیاولیستی رجوی، می‌توان به نحوه برخورد دوگانه وی با مرحوم آیةالله **طالقانی** در زندان و بیرون از زندان اشاره کرد. **محمدی گرگانی**، که از کادرهای مسئول سازمان در زندان بود و در

---

۱. پروندهٔ مسعود رجوی.

جریانات سال ۵۴ از سازمان جدا شد، می‌گوید:

... در زندان کار به جایی رسیده بود که افرادی مثل رجوی به مرحوم طالقانی اجازه نمی‌دادند تفسیر قرآن بگوید. می‌گفتند: «او چون مالکیت خصوصی را قبول دارد، گرایشات خرده بورژوازی دارد.

[در سال ۵۵] سرسفره نشسته بودیم که یک جوان ۱۸ ـ ۱۹ ساله گفت: «طالقانی کیست؟! او ـ به قول مسعود ـ یک خرده بورژواست!»

... من از همان اول که به زندان وارد شدم، یکی از موارد اختلافم با مسعود سرِ همین مسئله بود. حاج مهدی عراقی، آقای هاشم امانی و آقای انواری بعد از ۸ ـ ۹ سال که در زندان بودند، مسعود طوری با اینها برخورد می‌کرد که انگار نجس‌اند. ... می‌گفت: «ما آمده‌ایم و یک چیز تازه‌ای را آورده‌ایم که هیچ کس نیاورده: همه باید «ما» شویم و در نهایت هم «ما» نوک پیکان تکامل هستیم!»[1]

□ خاطره‌ای از روابط جزنی و رجوی

صفر قهرمانی، عضو نظامی فرقه دموکرات که ۳۲ سال از عمرش را (۱۳۵۷ ـ ۱۳۲۵) در زندان‌های شاه گذراند، ضمن نقل خاطرات خود، از **مسعود رجوی** نیز سخن می‌گوید و مقایسه‌ای ظریف بین او و بیژن جزنی صورت می‌دهد:

والله، من با مسعود رجوی خیلی نزدیک بودم. درد دلش را برای من می‌کرد. در مورد جزنی کمی حسودی می‌کرد. گاهی هم بدگویی می‌کرد. می‌گفت: «او مائوئیست‌ها را تحریک می‌کند.» آخر، همه آنها در یک کمون زندگی می‌کردند. مرتب با هم جلسه تشکیل می‌دادند. بعد می‌آمد و برای من تعریف می‌کرد که جزنی این طور کرد، جزنی آن طور کرد! مثلاً می‌گفت: «او بچه‌ها را بر ضد من تحریک می‌کند.» اما ظاهراً با هم حرف می‌زدند؛ رفیق جون جونی بودند.

رجوی آدم سیاسی و سیاستمداری بود. کارهایش همه مخفی بود؛ کار علنی هیچ وقت نمی‌کرد. جزنی علنی کار می‌کرد و رک و راست بود.

رجوی برای من قرص والیوم می‌آورد تا شب‌ها بتوانم بخوابم. او سینوزیت و سردرد داشت؛ همیشه یک چیزی به سرش می‌بست. ولی آدم زرنگی بود. خیلی فعال بود. می‌توانست همه را

---

۱. گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی.

جمع و جور کند. زبان دار. همه‌اش جزوه می‌نوشت. می‌خواند؛ این را بخوان، آن را بخوان...[1]

□ اپورتونیسم رجوی

میثمی که خود زمانی دراز در سازمان بوده، در مورد فرصت‌طلبی سیاسی رجوی و تلاش او برای بهره‌گیری همزمان از حمایت دولت‌های غربی و شرقی، می‌گوید:

رجوی می‌بیند که دنیا بین شرق و غرب تقسیم شده است. مطمئناً تفاهم شرق و غرب را با آن آگاهی‌هایی که دارد، خوب می‌فهمد.

[رجوی] پس از آزادی از زندان [در دی ماه ۵۷] چنین فرمولی داشت که باید شرق و غرب را از خود راضی کند تا بتواند حاکم شود. از یک طرف مخفیانه با شوروی تماس می‌گیرد تا شوروی را قانع کند [که] به جای حزب توده به او تکیه کند و وانمود می‌کرد که بزرگترین تشکیلات است. از طرفی دیگر، در مجلس عروسی[اش] با اشرف ربیعی، که [مجلسی] علنی بود، تمام جناح‌های غرب‌گرا را دعوت می‌کرد و ساعت‌ها با آنان گپ می‌زد.[2]

پرویز یعقوبی، به دنبال جدا شدنش از سازمان در زمستان ۱۳۶۳، در نقدهایی که به سازمان و شخص رجوی وارد کرده، وجود عناصر و رگه‌هایی از «اپورتونیسم»، هژمونی‌طلبی «فردگرایانه» و «خودمحوری» را موجب حرکت‌های زیگزاگی رجوی می‌داند:

رهبریت اپورتونیست، بعد از آنکه از نزدیکی به کشورهای مرتجع و سوسیال خرده بورژوازی غرب و پیام‌های مکرر به رژیم ... مبنی بر زمین گذاردن اسلحه در ازای انتخابات آزاد نتایج موردنظر را نگرفت، تحت عنوان دیپلماسی انقلابی، برخلاف خطوط استراتژیک سازمان از بدو تأسیس، خط جلب و جذب امپریالیسم آمریکا را اتخاذ نمود و برای حمایت آنها دست توسل به سویشان دراز می‌کند.

... سال ۵۴ [که] ضربه خوردیم و بسیاری از کادرها مارکسیست شدند، رجوی به علت غرور و عدم اعتراف به نارسایی‌ها، به جای ریشه‌یابی عمیق این ضربه، به نسخه‌نویسی عجولانه پرداخت تا مشکل را حل سازد.

رجوی اگر صادقانه به نارسایی‌ها اعتراف می‌کرد و از نیروهای مذهبی زندان کمک می‌گرفت، هم قدرت معنوی پیدا می‌کرد و هم فراگیر می‌شد. او به این مسئله توجه نمی‌کند و می‌خواهد

---

۱. قهرمانیان، خاطرات صفرخان: صص ۱۹۸ـ ۱۹۹.

۲. نشریهٔ راه مجاهد، ش ۲۲، مقاله «افول اخلاقی یک مجاهد».

عجولانه حاکم بشود؛ و نتیجتاً سوار بر اسب شیطان به دام امپریالیسم افتاد و قاتل کودکان شیرخوار و قاتل پیرمردان و پیرزنان گردید و سرانجام خونِ شهدا را به صدام فروخت.

... او دقیقاً بعد از شهادت ۹ نفر[1] و مدتی در اوین بودن و ملاقات نداشتن، به این نتیجه می‌رسد که باید در خط تفاهم شرق و غرب حرکت کند.

... ثمره این خودمحوری روشنفکرانه و هژمونی‌طلبی فردگرایانه، چیزی نیست جز عطش شدید برای رسیدن به حاکمیت؛ به هر ترتیب و به هر تقدیر... این عطش هولناک باعث شد که سازمان به جای برخورد اصولی و حساب شده با جریانات، به پراگماتیسم منحطی دچار شود که نتیجه آن متکی شدن به مراجع امپریالیستی برای تثبیت آلترناتیویته سازمان و دلخوش شدن به حمایت‌های اهریمن‌های خوش صورتِ حقوق بشریِ امپریالیستی [است].

... نتیجه این پراگماتیسم منحط، متکی شدن به معادلات نئوامپریالیستی به جای اتّکا بر قدرت توده‌ها گردید؛ و به جای آنکه جهت‌گیری سازمان در راستای به میدان آوردنِ هر چه وسیع‌تر مردم باشد، به نمایشات تبلیغاتی و بزرگ‌نمایی آن در خارج از کشور پرداخته تا تأثیر استراتژیک آن را در حمایت‌های کنگره آمریکا و کنگره‌های سوسیالیست‌های اروپایی و حزب محافظه‌کار و کارگر انگلیس و سایر قدرت‌ها و زالو صفت‌های امپریالیستی بیابد.[2]

□ علت زنده ماندن رجوی در ماجرای ۹ نفر

درباره انتخاب **بیژن جزنی** و گروه او چندان بحثی نیست؛ چراکه به زعم کارشناسان ساواک، این عده ـ در واقع ـ بنیانگذاران چریک‌های فدایی خلق بودند و شخص **جزنی** را به خصوص ایدئولوگ و تئوریسین این گروه می‌دانستند؛ ولی در خصوص انتخاب دو عضو سازمان، جای بحث است.

با توجه به تبلیغات وسیعی که درباره **مسعود رجوی** و نقش ممتاز وی در اداره تشکیلات سازمان در زندان صورت گرفته است، این سؤال مطرح می‌شود که چرا رجوی به عنوان سمبل مجاهدین خلق انتخاب نشد؟

دو تن از اعضای اسبق و جداشده مجاهدین خلق بر آنند که پلیس سیاسی رژیم، آن گونه که **کاظم ذوالانوار** و **مصطفی جوان خوشدل** را خطرناک می‌دانست، درباره **رجوی** چنین نظری نداشت:

---

۱. منظور کشتار گروه جزنی و دو مجاهد خلق کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل توسط ساواک بر روی ارتفاعات زندان اوین است که قتل حین فرار اعلام گردید.

۲. نقل با تلخیص از جزوه «تغییر مواضع ایدئولوژیکی، تشکیلاتی و سیاسی مسعود رجوی» نوشته پرویز یعقوبی.

در زندان به خوشدل می‌گفتیم «سرکار استوار»! و این بدان خاطر بود که [سران سازمان] نمی‌گذاشتند او بالا بیاید. علتش هم بار سنگینی بود که خوشدل برداشته بود. او از کسانی بود که انرژی فراوانی برای سازمان گذاشت و نیروها و امکانات بسیار زیادی را برای سازمان جمع‌آوری کرد. ... چون کار منظم نمی‌کرد و روابطش در قشرهای جامعه زیاد بود، متأسفانه نمی‌گذاشتند زیاد بالا بیاید؛ یعنی در روابط جمعی درجه یک زندان قرار نگرفت....
انتخاب این دو نفر [=کاظم ذوالانوار و مصطفی خوشدل] طی مراوداتی انجام شده است و آنها حس کرده‌اند که مسعود [رجوی] بی‌خطرتر از آن دو نفر است. ...
من فکر می‌کنم ساواک همین محاسبه را کرده است.[۱]
[در زندان شماره ۴ قصر] کاظم یک جریان عظیم را راه انداخته بود. ... به عنوان مثال آنها تشهد نمازشان را همه با هم می‌خواندند و آقای مظفرنژاد در آنجا اذان و قرآن را با چه صوت زیبایی می‌خواند. تمام اعمال مذهبی، از دعا گرفته تا دیگر مسائل، بسیار منظم و پرجاذبه برگزار می‌شد. این در حالی بود که ما در شماره ۳ حتی نماز جماعت هم نمی‌خواندیم؛ اما بعداً کاظم همان بساط را در بندهای دیگر هم راه انداخت. از نظر اخبار و امنیت هم بسیار فعال بودند... ما بیست درصد از اخبار را داشتیم و آنها هشتاد درصد.[۲]

ساواک ـ به طرقی که معلوم نیست ـ متوجه شده بود که اولاً ذوالانوار، که خود را یک عضو ساده جا زده بود،[۳] از افراد مرکزیت بوده است؛ و ثانیاً طرح ترور «سرهنگ زمانی» رئیس زندان قصر و معاونش «سروان ژیان پناه» و خط و ربط آن توسط ذوالانوار به بیرون ارسال شده است؛[۴] علاوه بر این، طرح و

---

۱. گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی.
۲. گفت و گوها: مسعود حقگو.
۳. پاسخ به یاوه‌گویی...: صص ۴۱ و ۴۴؛ متن گفته‌های مجید معینی، که تأکید دارد: یکی از دفعات که... به پانسمان می‌رفتیم، نفر پشت سری من کاظم ذوالانوار بود. در همین حین کاظم پیغامی می‌داد که در صورت امکان پیغام را به مسعود برسانم. پیغام این بود که به مسعود بگو ترور سرهنگ زمانی و معاونش ژیان پناه لو رفته... همه مسائلی که حول و حواشی این نقشه بوده، لو رفته... (همان: ص ۴۴).
جزوه مزبور عیناً نقل مطالب چاپ شده در نشریهٔ مجاهد است؛ از جمله مجاهد ـ فوق‌العاده ش ۱۸، انتخابات به تاریخ ۵۸/۱۲/۲۵ و نشریهٔ مجاهد، ش ۲۸ ـ ۵۸/۱۲/۲۹.
۴. این طرح قرار بود با فرماندهی ناصر جوهری و عضویت سیمین صالحی، خلیل دزفولی، مرتضی کاشانی و ابراهیم داور اجرا شود که به دلیل حادثه دو انفجار در ۲۷ مرداد ۵۳ و دستگیری جوهری و میثمی و سیمین صالحی منتفی شد. اطلاعاتی که بعد از دستگیری خلیل دزفولی و وحید افراخته به ساواک رسید، گمان ساواک را تأیید کرد. خلاصه پرونده‌ها...: وحید افراخته و خلیل دزفولی.

جزئیات آدرس «نیک طبع» بازجوی کمیته نیز از طریق **ذوالانوار** به بیرون از زندان انتقال یافته است:[1]

به طور طبیعی می‌توان حدس زد که ساواک از خوشدل و ـ به طور خاص ـ از کاظم [ذوالانوار] بیشتر [از رجوی] بترسد؛ چون کاظم یک تیپ عملیاتی بود؛ یعنی آن قدر متهور است که موقع درگیری [و دستگیری] وقتی در می‌یابد که موفق نمی‌شود، خودش را [با تیر] می‌زند؛ و باز هم خطر می‌کند و دست به طرح عملیات ترور «نیک طبع» می‌زند. می‌دانید که خط و آدرس «نیک طبع»، از زندان بیرون رفت و آن را کاظم داده بود. ... در واقع تا وقتی که رجوی می‌خواهد در زندان بنشیند و تئوری تدوین بکند و سازمان را رهبری بکند، ساواک نسبت به او احساس خطر نمی‌کند؛ اما در جایی که کسی بیاید و برخوردی عملی بکند، خوب در آنجا با او برخورد خواهد شد ـ که با کاظم و مصطفی برخورد کردند.[2]

قراین و شواهد متعدد نشان از این واقعیت داشته است که **مسعود رجوی**، در جریان تحکیم رهبری خود در زندان، به نوعی **کاظم ذوالانوار** را رقیب خود می‌شناخته و برخوردهای دفعی با وی داشته است.

محمد محمدی گرگانی، که عیناً شاهد روند روابط عناصر مرکزی سازمان در زندان بوده است، می‌گوید:

از ۵۲ ـ ۵۳ که به بند شش رفتیم، من این مسئله را که رجوی ـ به شکلی ـ در پشت پرده زیرکی‌هایی می‌کند و خط می‌دهد، حس کردم و به همین خاطر هم درگیر شدم. به این معنا که می‌دیدم مسعود، در مقابل کاظم، برای مرکزیت یارگیری می‌کند ـ در مقابل موسی [خیابانی] و کاظم. کاظم از لحاظ شخصیتی آدم بسیار قوی و محکمی بود. در واقع نسخه‌ای از خود مرحوم حنیف بود. از طرفی هم [محمدعلی] جابرزاده [انصاری]، که خودش را مدیون مسعود می‌دانست، خیلی به مسعود نزدیک بود و طرفدار او بود و این هم به مسعود قدرت می‌داد.

البته من نمی‌دانم که مسعود این کار را عمداً و برای مقصودی انجام می‌داد یا خیر؛ اما برداشت من از مسئله این بود که او یارگیری می‌کند. به او هم تذکر می‌دادم که بد عمل می‌کند. اما موسی چنین آدمی نبود. او کسی بود که خودش بود و خودش؛ به همین خاطر هم در جلساتی که داشتیم، اغلب با هم درگیری داشتند ـ موسی و مسعود. ... زمزمه این مباحث از سال ۵۲، که وارد بند شدیم، شروع شده بود و در سال‌های ۵۳ ـ ۵۴، که در بند شش قصر بودیم، درگیری جدی صورت گرفت ـ هم ذوالانوار و هم موسی در واقع، خودِ ذوالانوار اصلاً درگیر نمی‌شد. این موسی بود که با مسعود برخورد می‌کرد.

---

۱. همان. نیز گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی. چنانکه پیش‌تر گفته شد، اجرای این ترور را چریک‌های فدایی به عهده گرفتند.

۲. گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی.

مسعود از ذوالانوار می‌ترسید. [ذوالانوار] در جلسات، نه مدعی بود، نه بالانشین بود و نه می‌خواست رهبر بشود و به خاطر همین تواضعش بود که بچه‌ها عاشق او بودند. ذوالانوار خودش بود. خالص بود. بازیگری و فرصت‌طلبی نمی‌کرد. مسعود هم به همین خاطر از او می‌ترسید. ...

اینها [ذوالانوار و خوشدل] حیاتی‌ترین و مهم‌ترین افراد سازمان بودند که می‌توانستند در کوتاه مدت ضربه مهلکی به ساواک بزنند. مسعود نمی‌توانست چنین ضربه‌ای را بزند ولی کاظم ـ به شدت ـ می‌توانست؛ یعنی کاظم آدمی «خطرکُن» بود و ساواک این را می‌دانست.[1]

روایتی که مورد تأیید سازمان است (و به همین دلیل، هم در مجاهد ـ نشریه رسمی سازمان ـ و هم در جزوه‌ای که توسط یکی از تشکل‌های وابسته به سازمان تدوین گردیده، درج شده است) و تکذیب و انکاری هم تاکنون نسبت به آن صورت نگرفته، در متنی آمده که در هنگامه مبارزات انتخاباتی نخستین دوره مجلس شورای اسلامی توسط **وحید لاهوتی** نگارش یافته و با عنوان «نامه وحید به مطبوعات» در نشریه مجاهد به چاپ رسیده است. این متن در زمانی منتشر شد که تبلیغات زیادی به وسیله مخالفان سازمان علیه **مسعود رجوی** صورت گرفته بود و طبعاً جوابیه‌هایی از این دست، در صورت تأیید محتوایی آن توسط سازمان، در نشریه رسمی آن به چاپ می‌رسید. **وحید لاهوتی** نوشته است:

... سال ۵۳ او [مسعود رجوی] را و همچنین عده‌ای دیگر را و همچنین خود من را به کمیته منتقل کردند که بعدها فهمیدیم که مقصود از آوردن رجوی، به خاطر این بوده که او را هم می‌خواستند همراه خوشدل و چند تن دیگر اعدام کنند؛ که یکی دو هفته قبل از مراسم اعدام، خبر به برادرش در خارج رسید و با اقدام او بار دیگر مسعود از سعادت شهادت به دور ماند.[2]

تبعات چنین روایتی نمی‌تواند چندان مناسب و مطلوب سازمان و رهبران آن باشد؛ چرا که پذیرفتن این نقل، چنین فرضیاتی را پیش روی می‌نهد:

الف) **مسعود رجوی**، به رغم نقش تعیین کننده‌اش در تشکیلات سازمان، هنوز هم ـ همانند سال‌های ۵۰ و ۵۱ ـ تنها استثنایی است که (به هر دلیل و با هر توجیه) از مرگ می‌رهد. توصیه‌ها و اقدامات برادر **رجوی** از خارج از کشور مؤثر واقع شد و **رجوی** از اعدام پس از دادگاه نجات یافت و به حبس ابد محکوم گردید، این بار هم تلاش برادر مؤثر واقع شده و وی را از یک مرگ حتمی می‌رهاند. این استثنا، دست

---

۱. همان.

۲. پاسخ به یاوه‌گویی...: ص ۴۸. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۸: ص ۷.

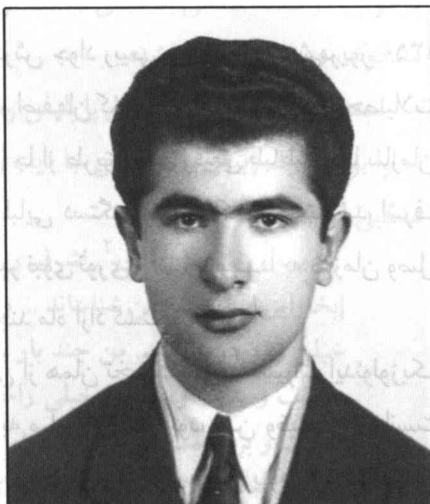
کم، سؤالات و فرضیاتی را در خصوص دکتر **کاظم رجوی** می‌تواند ایجاد کند که شاید با نوع تبلیغات و توجیهات سازمان سازگار نیست.

ب) در شرایطی که حتی بازجوها و مقام‌های امنیتی برجسته‌ای چون «بهمن نادری‌پور» (معروف به «تهرانی»)، تا دو ساعت پیش از اجرای فرمان کشتار نُه تن زندانی سیاسی، از این ماجرا بی‌خبر بودند و شخص «عطارپور» تأکید داشت که جز همان عده معدود کسی نبود که از جریان «عملیات» مطلع باشد، دکتر **کاظم رجوی** برادر **مسعود رجوی** می‌توانسته است از «یکی دو هفته قبل از مراسم اعدام» از این امر باخبر باشد و حتی جلوی اجرای این دستور را درباره برادرش بگیرد. این امر ثابت می‌کند که رابطه و نسبت دکتر **کاظم رجوی** با مقاماتی چون «ثابتی» و «نصیری» بسیار نزدیکتر از دیگران بوده است.

ج) نکته مهم‌تر در اینجا این است: با آنکه دکتر **کاظم رجوی** از «یکی دو هفته قبل از مراسم اعدام» عده‌ای از زندانیان معروف سیاسی رژیم، به این توطئه واقف شده (آن هم توطئه‌ای که رژیم آن را ریاکارانه، قتل زندانیان هنگام فرار نامیده) نه تنها هیچ اقدامی ـ حتی فریاد و بانگی ـ برای خنثی ساختن آن انجام نداده است،[1] بلکه صرفاً و تنها برادر خود را از مرگ رهانیده و ساواک و رژیم را به حال خود گذاشته تا آن نُه نفر را به آن شکل فجیع و ناجوانمردانه به قتل برساند.

---

۱. در تبلیغات و تمجیدهای سازمان حول شخصیت کاظم رجوی، بیشتر روی محور «حقوق بشر»ی و لیبرال بودن وی تأکید شده است.



صالح رجوی



کاظم رجوی

برابر اعلام دکتر عدل وزیر مختار و سرپرست اداره اطلاعات ایران در اروپای غربی
صالح رجوی دانشجوی ایرانی مقیم فرانسه، با عده‌ای دیگر از دانشجویان ایرانی
در سال ۴۴ به تبلیغات ناصر در مورد ایران اعتراض کرده و آمادگی خویش
را جهت جانبازی در راه میهن اعلام و این موضوع را طی مذاکرات
تلفنی با نخست وزیر ایران در میان گذاشته و قطعنامه‌ای نیز خوانده‌اند.
سپس بملاقات اریک رولو مخبر لوموند نیز رفته‌اند

مستخرج از نامه شماره ۱۱۲۴۵/... ۴۵/۵/۱۲ وزارت اطلاعات
که در پرونده اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه - ۱۵۲۵۱۱ ضمیمه است

□ ازدواج با اشرف ربیعی

اشرف ربیعی در سال ۱۳۳۱ در تهران متولد شد. برادرش جواد ربیعی پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ مخفی و در زمستان ۱۳۵۲ به علت تصادف با اتومبیل در اصفهان کشته شد. اشرف پس از تحصیلات متوسطه به دانشگاه صنعتی رفت و در سال ۵۱ در همان جا از طریق **خلیل رفیعی طباطبایی** با سازمان مجاهدین خلق مرتبط شد. در تابستان ۵۲، که خلیل طباطبایی دستگیر و زیر شکنجه کشته شد، اشرف نیز دستگیر و مدتی بعد آزاد گردید. او همان سال با **علی‌اکبر نبوی نوری**[1] آشنا و مجدداً به سازمان وصل شد. در اواخر همان سال، هر دو دستگیر شدند و پس از چند ماه آزاد گشتند.

آن دو در خرداد ۵۳ با سازمان ارتباط برقرار کردند ولی از همان نخست متوجه تغییرات ایدئولوژیک شدند. نبوی نوری، که با انگیزه و گرایش شدید اسلامی به مبارزه پیوسته بود، این وضع را نتوانست تحمل کند و برخورد نمود. نتیجه برخورد، گرفتن امکانات و اخراج او از خانه تیمی بود. **اشرف ربیعی** فضای جدید را بدین ترتیب وصف کرده است:

> **از همان ابتدای ورود به خانه‌های تیمی انسان احساس می‌کرد [که] چیزی [در] آنجا کم است و حال و هوای آن بچه‌های مجاهد [در] آنجا نیست. ... علی‌اکبر هم که از نزدیک با حنیف‌نژاد و مهدی [ابریشمچی] و سعید [محسن] آشنا بود، این احساس را داشت. ...**
>
> **حدود یک سال قبل از انتشار بیانیه به اصطلاح تغییر ایدئولوژی اختلافات کم کم بروز کرد. اختلافاتی اصولی، که با وجود آنها نمی‌توانستیم کار مشترکی را ارائه بدهیم. بنابراین چاره‌ای جز اینکه قاطعانه از آنها جدا شویم، وجود نداشت.**[2]

نبوی و ربیعی، پس از مدتی بلاتکلیفی، تبریز را برای اقامت و مبارزه انتخاب کرده و افرادی را نیز عضوگیری نمودند. نبوی این گروه جدید را «فریاد خلق» نام نهاد. در اواخر سال ۵۴ خانه تبریز لو رفت و نبوی و اشرف به مشهد نقل مکان کردند. پس از ضربه‌ای دیگر و دستگیری سه تن از دوستانشان، در قزوین مستقر شدند؛ ولی نبوی یک خانه زاپاس نیز در تهران داشت. در اردیبهشت ۵۵، **اشرف ربیعی** به هنگام آماده‌سازی یک بمب، در اثر انفجار آن زخمی و دستگیر شد و پس از گذشت دوران مداوا و

---

۱. نبوی نوری در ضربه شهریور ۵۰ لو رفت و همزمان با حنیف‌نژاد دستگیر شد. او در جریان گروگان‌گیری پسر اشرف پهلوی، نیز شرکت داشت؛ امّا با تبانی افراد در زندان، مشکین فام به جای او معرفی گردید. نبوی به علت نفوذ پدرش در دستگاه‌های دولتی، بیش از یک سال در زندان نماند و در سال ۵۲ آزاد گردید.

۲. فرازها...: ص ۶۵.

بازجویی، در دادگاه نظامی به حبس ابد محکوم گردید. همسر وی، **علی‌اکبر نبوی نوری**، طی یک درگیری مشکوک،[1] در تهران کشته شد.

احمد احمد که پس از درگیری با پلیس و زخمی و دستگیر شدن، مدتی در بیمارستان شهربانی تحت مداوا بود، **اشرف ربیعی** را در همان جا دیده است. وی ضمن بیان خاطراتش در خصوص قیود اخلاقی و مذهبی اشرف می‌گوید:

... رو به روی همین اتاق[2]، اشرف ربیعی همسر شهید علی‌اکبر نبوی نوری بستری بود که مهدی [بخارایی][3] او را به من شناساند ... وی بر اثر انفجار نارنجک از ناحیه باسن زخمی شده بود که خیلی زود درمان شد. من چند بار با او مواجه شدم ولی او مرا نمی‌شناخت. ... اشرف بدون حجاب و بدون روسری، خیلی راحت، جلو ساواکی‌ها و پرسنل بیمارستان راه می‌رفت و نشست و برخاست می‌کرد. ... بخارایی به من گفت که هم تیمی آنها بوده و اشرف در آن خانه [تیمی] به صورت افراطی حجابش را حفظ می‌کرد. دیدم که مهدی بارها [در بیمارستان] به او اعتراض کرد. یک بار هم این اعتراض‌ها به اشرف برخورد و گریه کرد؛ حتی دو سه روزی هم روسری به سر کرد ولی بعد دوباره به همان حال برگشت.[4]

اشرف ربیعی در دوران زندان، بعد از یک ملاقات مرموز با **مسعود رجوی** در زندان اوین، مسئولیت توجیه زندانیان زن را نسبت به مواضع رجوی و سازمانِ زندان به عهده گرفت.

درست همان روزهایی که بچه‌ها [در زندان سیاسی زنان قصر] سر در گم بودند و اغلب وابسته‌های سازمان در بیرون مارکسیست شده بودند و یا داشتند در زندان مارکسیست می‌شدند، اشرف را در یک روز زیر هشت خواستند و معلوم شد که به اوین منتقل شده است. شاید یک ماه و خرده‌ای طول کشید تا او را دوباره به قصر بازگرداندند.

ماها را جمع کرد و درباره مسعود صحبت کرد. طوری از او صحبت می‌کرد که مثل اینکه از یک آدم خیلی بزرگ و مهم حرف می‌زند. معلوم شد که در اوین چند بار ـ آن هم به طور مفصل ـ با مسعود ملاقات داشته و او هم درباره سازمان توجیهش کرده است. همان اعلامیه آموزشی ۱۲

---

۱. احتمال لو رفتن نبوی نوری توسط جریان مارکسیست حاکم بر سازمان، از گمانه‌های قوی در این خصوص است.

۲. منظور اتاقی در بیمارستان است که احمد احمد و مهدی بخارایی در آن بستری بوده‌اند.

۳. مهدی بخارایی، برادر کوچکتر محمد بخارایی است که در سال ۵۵ در درگیری مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت و زخمی شد.

۴. احمد، خاطرات: صص ۴۲۵ـ ۴۲۶.

ماده‌ای درباره اپورتونیست‌ها... اشرف هم مفاد آن را برای ما درس می‌داد.[۱]

پس از پیروزی انقلاب، در تیرماه ۱۳۵۸ **اشرف ربیعی** و **مسعود رجوی** با یکدیگر ازدواج کردند. در جریان اعلام نامزدهای انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، اشرف ربیعی نیز از جمله کاندیداهای سازمان بود که معرفی و زندگینامه وی در نشریه و به صورت جداگانه منتشر شد.[۲]

در جریان ضربه ۱۹ بهمن ۱۳۶۰ به خانه مرکزی سازمان، اشرف ربیعی نیز از جمله ۱۷ نفری بود که در جریان تیراندازی متقابل، کشته شدند. از وی فرزند یک ساله‌ای باقی ماند که «مصطفی» نام داشت و حدود یک سال پس از این ضربه، عوامل سازمان او را از کشور خارج کرده نزد **رجوی** در فرانسه بردند.

□ ازدواج با فیروزه بنی‌صدر

ازدواج **مسعود رجوی**، که مدتی پیش همسر خود **اشرف ربیعی** را از دست داده بود، با **فیروزه** ـ دختر ۱۸ ساله **ابوالحسن بنی‌صدر** ـ توسط همه آگاهان و اهل نظر در حوزه سیاسی، حرکتی تاکتیکی و مانوری تبلیغاتی برآورد گردید. در مراحل نخستِ حضور رجوی در خارج از کشور، وی به شدت نیازمند حمایت **بنی‌صدر** بود که در میان مقامات فرانسوی وجهه داشت. **بنی‌صدر** نیز **رجوی** را در «شورای ملی مقاومت» به نخست‌وزیری برگزید و خود را همچنان رئیس جمهور نامید. برای کسانی که به روحیات، خلقیات و طرز فکر این دو تن وقوف داشتند، از همان نخست معلوم بود که این چنین «اتحاد، و به تبعِ آن «ازدواج» تاکتیکی و تاریخِ مصرف‌داری چندان پایدار نخواهد ماند.»

هر دو «منِ» کامل بلکه «سوپرمن» بودند! و چنانکه از قدیم گفته‌اند، ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند»! آن دو ـ هر یک ـ مدعی رهبریِ بلامنازع بودند و در «خود مطلق بینی» و «خود برتربینی» بر یکدیگر سبقت می‌جستند.[۳]

اما پیدا بود که بنی‌صدر در سیاسی کاری و هوشمندی در استفاده از فرصت‌ها (پراگماتیسم) و بازی ماهرانه با تاکتیک‌ها و بازیچه شمردن اصول در نیل به مقصود، به گرد مسعود نمی‌رسد و در این مسابقه قدرت، ناچار، میدان را به نفع رقیب ترک خواهد کرد. او یک بار فریب مسعود را در بازی‌های سیاسی سال‌های ۵۹ و ۶۰ خورده و مزه تلخ شکست و رودست خوردن را چشیده

---

۱. مصاحبه با یکی از زنان سابق سازمان (خواهر میم).
۲. فرازها...: صص ۶۳ـ ۶۹.
۳. بحران در خط‌مشی: ص ۱.

بود.[۱]

سوابق گذشته، از این واقعیت نشان داشت که رجوی در هر روندی که به بن‌بست برسد، «اتحاد» با دیگران را عنوان می‌کند و «متحدین» را تنها در جهت اهداف سیاسیِ خاص و «حل شدن در خویش» می‌خواهد و آنان را صرفاً «وسیله»‌ای جهت رسیدن به آن اهداف می‌داند. به هنگام نیاز، با مهارت، انواع ترفندها را به کار می‌گیرد تا متحدان جدید را جذب کند و زمانی که این نیاز برآورده شد یا متحدان از دنباله‌روی و حل شدن سر باز زدند، فرایندِ بی‌اعتبار کردن آنها را مدیریت می‌کند. آنان را «عامل رژیم و وزارت اطلاعات» یا «بریده‌هایی ترسو» می‌نامد و در مجموع، وضعی ایجاد می‌نماید که امکان سخن گفتن و طرح دعوا ـ چنانکه در واقع بوده است ـ از آنان سلب شود.

دفتر بنی‌صدر پس از آنکه خلاصه خبر ازدواج رجوی و فرزندش در اختیار خبرگزاری‌ها قرار داد اطلاعیه‌ای همزمان با پیام دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان، انتشار داد که در بخشی از آن چنین آمده بود:

مراسم ازدواج خانم فیروزه بنی‌صدر با آقای مسعود رجوی به تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۶۱ به سادگی برگزار شد. آقای بنی‌صدر خطبه‌ای ایراد و از جمله گفت:

... این ازدواج نیز میان شما دو انسان، خالی از هرگونه محاسبه سود و زیان سیاسی و مالی و... برقرار می‌شود ... این ازدواج وقتی اسلامی و موفق است که به جمع و تفریق‌های سیاسی و غیرِ آن آلوده نشود.

[خطاب به فیروزه:] شما شاهد صادقی هستید بر اعتقاد و عمل من: اعتقاد به ضرورت آزادی و رشد زن. ... همسرم بر من خُرده می‌گیرد که بیش از اندازه دموکرات هستم! ... حق این است که باید به زنان راست بگوییم که آزادی حق آنهاست ... آنها که در این دقایق واپسین حیات استبداد ... رژیم ... با فداکاری‌های وصف‌ناپذیر می‌کوشند [تا] این دقایق را کوتاه‌تر سازند، با تلاش خود صلح، عفو، دوستی و زندگی شاد را به ایران کهن هدیه می‌کنند و از ما نیز انتظار دارند مبشّر عصر صلح بزرگ باشیم....

[خطاب به رجوی:] در این موقع باید از همسر سابق شما شهید اشرف ربیعی یاد کنم که خواهر و دختر و ـ در مخفیگاه ـ میزبان من بود. او و همه زنانی که با استقامتی سراسر غرور و بزرگی از شخصیت زن به مثابه انسان دوران‌ساز دفاع می‌کنند، در این گونه ازدواج‌ها به

---

۱. همان: ص ۲ (پانوشت).

عنوان ادامه تلاش برای رسیدن هر چه سریع‌تر به دوران صلح ملی و شادی و رشد ملتی بزرگ می‌نگرند. ...[۱]

دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان هم با صدور اطلاعیه‌ای این گونه اعلام نمود:

... سازمان مجاهدین خلق ایران تصمیم انقلابی برای چنین ازدواجی را در زمره مهمترین تصمیمات تلقی نموده و همه الزامات دموکراتیک و انسانی و خانوادگی آن را ـ به مثابه تکلیف ایدئولوژیک ـ به مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی ـ نظامی خود خاطرنشان می‌کند. ...[۲]

○ ازدواج تاکتیکی یا فشار خانوادگی

یکی از کارکنان سابق دفتر شورای انقلاب در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در کتابی که مجموعه مصاحبه‌های نامزدهای اولین دوره ریاست جمهوری در ایران را در بر دارد، ضمن پانوشتی آورده است که گویا **بنی‌صدر** با این ازدواج مخالف بوده ولی به اصرار همسر و دخترش، **فیروزه** را تسلیم **رجوی** کرده است و سپس می‌افزاید: «از آنجا که ازدواج در قاموس رجوی مفهوم مقدسی نداشته و پایداری آن به عوامل سیاسی و نه عاطفی و انسانی بستگی دارد، متأسفانه سرنوشت آن دختر وجه‌المصالحهٔ بازی‌های سیاسی و قدرت‌طلبی آن دلبستهٔ قدرت شد و در کوتاه زمانی به جدایی انجامید و **مریم قجرعضدانلو** جای او را گرفت.»[۳] بنی‌صدر در پاسخ به این مطالب می‌گوید:

نه، اصلاً این طور نیست... بله، من موافق نبودم اما آن حرف‌های پاورقی درست نیست. آنها [یعنی مجاهدین] با آن ترتیبی که بلدند و مخصوصاً با ورّاجی، روزْ بعد از روز؛ خب، دختری در سن ۱۷ـ۱۸ سالگی، هر روز بنشینی و در گوش او بخوانی که اگر این ازدواج بشود، این طور می‌شود و آن طور می‌شود، و او را قانع کرده بودند که این ازدواج به مصلحت است و مبارزه در پیش است و از این حرف‌ها، که برای یک جوان جاذبه دارد.[۴]

بر اساس توضیح **بنی‌صدر**، به نظر می‌رسد که شخص رجوی و نیز اطرافیان وی ـ که از جمله آنها یکی هم **مریم ابریشمچی** بوده است ـ چنین ازدواجی را برای **فیروزه بنی‌صدر**، به مثابه ضرورتی

---

۱. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۵۹، مورخ ۲۰ مهر ۱۳۶۱: صص ۱ ـ ۲؛ با تلخیص.

۲. همان.

۳. اولین رییس جمهور...: ص ۱۱۷.

۴. بنی‌صدر، خاطرات...: ص ۱۵۷.

تاریخی و مصلحتی سیاسی جاانداخته بودند. طبق اظهارات **بنی‌صدر**، وی در بحث با دختر خویش تصریح می‌کند که **رجوی** همسر مناسبی برای آن دختر نیست. **فیروزه** محاجّه می‌کند که «پس چرا شما با آنها در یک میثاق هستید؟» **بنی‌صدر** پس از توجیه سیاسی قضیه، باز تلاش می‌کند که موضوع «ازدواج» را از تبانی‌های سیاسی جدا ساخته، دخترش را قانع کند. وی ادعا می‌کند که ضمن بحث با فیروزه، اتحادش را با **رجوی** یک تجربه قلمداد کرده و گفته است: «من خودم توی تجربه هستم؛ بیشتر از این نمی‌توانم جلو بروم» و در جواب **فیروزه** که می‌گوید: «من هم تجربه می‌کنم»، اظهار می‌دارد: «دلیلی ندارد شما این تجربه را تکرار کنید»؛ ولی **فیروزه** اصرار می‌ورزد و متأثر از «مکتب پدر» جواب می‌دهد: که «شاید این مسئله باعث تقویت آن تجربه هم بشود». **بنی‌صدر** در ادامه توضیحاتش می‌افزاید:

> **اما علت اصلی مخالفت من این بود که معتقد بودم این گونه مسائل را نباید با مسائل سیاسی قاطی کرد؛ لذا با آن مخالف بودم ...**
>
> **اختیار انتخاب با دخترم بود و من حق نداشتم به او بگویم «بکن» یا «نکن». من فقط به عنوان مشاور می‌توانستم به او بگویم این جور است یا این جور نیست ... اگر این موضوع در مقطع رفتن او [= مسعود رجوی] به بغداد می‌بود، من یک حق دوم هم پیدا می‌کردم. این درست است که دختر آزاد است در انتخاب شوهر؛ اما خانواده هم آزاد است در پذیرفتن یا نپذیرفتن شخصی به عنوان داماد. در آن وقت، هنوز مسئله رفتن او (رجوی) به عراق پیش نیامده بود و او خیانتی به ایران نکرده بود.**[۱]

بنی‌صدر که می‌گوید در زمان طرح مسئله ازدواج، «هنوز رجوی خیانتی به ایران نکرده بود»، کارهایی مانند جاسوسی برای شوروی، اعلام اتحاد با گروه‌های سیاسی وابسته و عملیات تروریستی علیه مردم و مسئولان را از مقوله «خیانت» ندانسته است.

---

۱. همان: صص ۱۵۷ـ ۱۵۸.



صفحه۲ شماره ۲۳۶

جدائی خانم فیروزه بنی‌صدر از برادر مجاهد مسعود رجوی

یکشنبه‌ی گذشته بدنبال نزدیک به ۷ ماه متارکه، خانم فیروزه بنی‌صدر از برادر مجاهد مسعود رجوی بطور کامل جدا شد واعلام طلاق نمود.

این طلاق شرعا براساس وکالت تام‌الاختیاری که در شهریور ماه گذشته از سوی برادر مجاهد مسعود رجوی به منظور رضایت خاطر و تامین حقوق دمکراتیک خانم فیروزه بنی‌صدر به ایشان داده شده بود، انجام گرفته و اخیرا توسط خود ایشان به برادرمان ابلاغ گردید.

برادر مجاهد مسعود رجوی ناگزیر و در کمال تاسف این امر را که ماهها از آن امتناع می‌نمود، پذیرفت.

دفتر مجاهدین خلق ایران — پاریس
۲۳/بهمن/۱۳۶۳

جدایی فیروزه بنی‌صدر و رجوی

□ رجوی از زبان دو متّحد سابق

بنی‌صدر دربارهٔ دیدگاه **رجوی**نسبت به مردم ایران خاطره‌ای به این شرح نقل کرده است:

... وقتی که تصمیم گرفتیم به خارج بیاییم، آقای مسعود رجوی آمد به محلی که من مخفی بودم. او در آنجا گفت: «می‌خواهیم قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری[1] ـ که ۴۰ روز بعد انجام می‌شد ـ خارج شویم.» من گفتم: نه؛ اول باید ببینیم [که] مردم ایران در این انتخابات ریاست جمهوری چگونه عمل می‌کنند. اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها و رأی دادند، معنایش این است که این کودتا[2] را تأیید کردند. بنابراین من دیگر تکلیفی ندارم و از مخفیگاه بیرون خواهم آمد و یک اعلامیه خواهم داد که «مردم ایران! شما با رفتن به پای صندوق‌ها و دادن رأی خود، این کودتا را تأیید کردید. کشور مالِ شماست. من گفته بودم رأی، رأی مردم است. حال، چون انتخاب شما این طور شده است، من هم انتخاب شما را می‌پذیرم.» آقای رجوی گفت: «أکثرهم لایعقلون: قرآن می‌گه اکثر مردم عقل ندارند... شما می‌گید اگر مردم رفتند پای صندوق‌ها! خُب، می‌رن. آخوندها بهشون می‌گن بروید پای صندوق‌ها، اینها هم می‌روند پای صندوق‌ها.»[3]

مهدی خانبابا تهرانی عضو سابق حزب توده و کنفدراسیون و از فعالان و پایه‌گذاران آن، که تجربه زیادی در برخورد با جریان‌های سازمانی و حزبی دارد و در ابتدای تشکیل «شورای ملی مقاومت» نیز همراه با دوستانش در این جریان حضور داشته است، شخصیت رجوی را بدین گونه تحلیل می‌کند:

در جریان کودتای درون سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ ... رجوی همراه تعداد معدودی از کادرهای سازمان ایستاده، از خط‌مشی قبلی و ایدئولوژی سازمان مجاهدین دفاع کرد. در میان این گروه، رجوی قدیمی‌ترین کادر و تنها کسی بود که از کمیته مرکزی باقی مانده بود. او در دوران زندان شاه به لحاظ فکر و دوخت و دوز سیاسی برجسته‌ترین عنصر گروه شد. با انقلاب بهمن ماه، مجاهدین در واقع از نیروی سازمان یافته قابل ملاحظه‌ای برخوردار نبودند، اما به دلیل برخورداری از کادرهای جوان که در دوره زندان جمع کرده بودند، در پناه جوّ اسلامی انقلاب به سازماندهی مجدد پرداختند. رجوی در این جریان توانایی‌های خود را به نمایش گذارد و جلوه کرد. او نسبت به سایر کادرها و اعضای مجاهدین به لحاظ توانایی‌ها برتری قابل

---

۱. منظور دومین انتخابات ریاست جمهوری است که در مردادماه ۱۳۶۰ برگزار شد.
۲. منظور بنی‌صدر از «کودتا»، جریان قانونی بحث عدم کفایت سیاسی و عزل وی از ریاست جمهوری با رأی اکثریت مجلس است.
۳. بنی‌صدر، خاطرات...: ص ۱۴۰.

ملاحظه‌ای یافت. مثلاً در زمینه سخنوری، قدرت انتقال سریع در مسائل سیاسی و سازمانی و بیان نظری مواضع سازمان مجاهدین، که ناشی از سابقه طولانی او می‌شود. در خرداد ۱۳۶۰ بنا به مدارک انتشار یافته از سوی مجاهدین این شخص رجوی بود که تصمیم به حمله مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی می‌گیرد، و خوب و بد استراتژی نظامی به او برمی‌گردد. در واقع این کلام مسعود رجوی است که حرف آخر سازمان می‌باشد... وی شخص هوشمند و با استعدادی است اما این استعداد و ظرفیت با ظرفیت انقلابی به بزرگی و پیچیدگی انقلاب و جامعه ایران خوانایی ندارد. او بیش از اندازه لحظه‌گراست... و از دیگر نقاط ضعف، کاستی آگاهی تاریخی نسبت به روند جنبش‌های اجتماعی ایران و جهان است... و نقطه ضعف اساسی دیگر وی این است که بنابر موقعیت یکتایی که در سازمان مجاهدین دارد، کم کم امر بر او مشتبه شده است که تمامی علم و دانش را یک جا قورت داده و رهبر بلامنازع جامعه و ناجی ایران است.[۱]

□ «نماز» با عکس رجوی

یکی از اعضای هیئت اجرایی سازمان به نام **حسین ربوبی**، در سال ۶۵ به عنوان مسئول پایگاه‌های پاکستان انتخاب شد. بلافاصله پس از ورود، یک نشست انتقادی با حضور **محمود دائمی** مسئول سابق برگزار کرد و وی را «مانع تابیدن نور رهبری به پایین» عنوان نمود. این جریان را **ربوبی** چنین شرح می‌دهد:

... وقتی من به پاکستان آمدم، دیدم که در هر پایگاه فقط دو ـ سه عکس رهبری [سازمان] چسبانده شده بود. همین نشان می‌داد که چه طور محمود مانع تابیدن نور رهبری به پایین می‌شد. وقتی من آمدم، گفتم هر چه قدر عکس رهبری می‌توانند برایمان بفرستند.

دنباله ماجرا را **مجید بازگونه** و **مینو محمدی‌زاده** این گونه تعریف می‌کنند:

[ربوبی] به بچه‌ها توصیه می‌کرد که در هر اتاق عکس [رجوی] را بچسبانند. همچنین در همان نشست مطرح کرد که: اگر مجاهدی در اتاقی نماز بخواند که در آن اتاق عکس رهبری وجود نداشته باشد، نمازش باطل است. (نشست هفتگی فصلی در کویته پاکستان در زمستان سال ۶۵).[۲]

---

۱. شوکت، نگاهی از درون...: صص ۶۳۴ـ ۶۳۵.
۲. نامه دو تن...: ص ۱۷.

فصل دوم:

گذار به سوی «فرقه»

□ سانترالیسم و دموکراسی

سازمان مجاهدین خلق، در بدو تأسیس و گسترش تشکیلاتی بر اساس الگوی اقتباس شده از مارکسیست‌ها، به صورت «سانترالیسم دموکراتیک» یا مرکزیت‌گرایی مبتنی بر رأی اکثریت، اداره می‌شد و ـ به تأکید سازمانِ پس از انقلاب ـ افراد رهبری دقیقاً بر مبنای صلاحیت‌های واقعی مشخّص می‌شدند و این اصل البته به «مائو» استناد می‌شد.[1]

برخی معتقدند که در فاصلهٔ بین سال‌های ۱۳۵۰ ـ ۵۷ همان سانترالیسم بر سازمان حاکم بود؛ لیکن بین سال‌های ۱۳۴۴ ـ ۵۰، یعنی زمان حضور بنیانگذاران و کادرهای نخستین، دموکراتیک و شورایی بودن تقدم داشت و در فاصلهٔ ۱۳۵۰ ـ ۵۷ فردگرایی و دیکتاتوری مقدّم بود.[2]

دوره ۱۳۵۷ تا ۵۸ دوره انتقال محسوب شده و در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۵۸ ـ ۶۳ فردگرایی رجوی بر سازمان حاکم گردید و در سال‌های ۱۳۶۳ به بعد، «فرقه‌گرایی» در سازمان به صورت پدیده‌ای روشن و آشکار ظاهر شد.

برخلاف مارکسیست‌ها که «سانترالیسم دموکراتیک» را نوعی رابطهٔ سالم و سازنده، بر اساس وجود

---

۱. بررسی امکان انحراف مرکزیت...: ص ۲۴.

۲. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: ص ۴۰.

دموکراسی در رفتار بین مرکزیت و تودهٔ سازمانی، گزارش‌دهی رهبری به افراد سازمان و تبعیت اقلیت از اکثریت، برگزاری پلنوم‌ها و کنگره‌ها، انتخابی بودن ارگان‌های رهبری و عدم حاکمیت افراد بوروکرات تلقی می‌کردند،[۱] سازمان، رابطهٔ رهبری و اعضا را همچون «کوهنورد» و «راهنما» می‌دانست[۲] که برای دوری از لیبرالیسم و آنارشیسم تشکیلاتی، اعضا می‌بایست از مرکزیت تبعیت محض داشته باشند،[۳] زیرا در نسبت مرکزیت و دموکراسی، سازمان تصریح می‌کرد که «تقدم با مرکزیت است.» در متن آموزشی سازمان، این اصل هم به استناد «لنین» طرح شده است. اولویت و تقدم مرکزیت‌گرایی، در طول حیات سازمان ـ از بدو تشکیل تاکنون ـ کارکردها و آثار بنیادین مختلفی از جهات ایدئولوژیک، تشکیلاتی و روانی داشته است.

○ دوران کوتاه دموکراسی

زمانی که ـ در آغاز ـ مؤسسین سازمان «سانترالیسم دموکراتیک» را مطرح کردند، نوعی استفادهٔ ایدئولوژیک از مبانی تئوریک مارکسیسم مطرح بود. در ابتدا به علت تأمین حفاظت و جلوگیری از ضربات ساواک به مرکزیت و برای اینکه سازمان بتواند ضمن برخورداری از سرعت تصمیم‌گیری و اقدام تحت رهبری افرادی معدود بر اعضا کنترل نیز داشته باشد، عملاً ساختار شورایی رهبری شکل گرفت.

در خلال سال‌های ۱۳۴۶ ـ ۵۰، که عموم فعل و انفعالات تشکیلات تحت رهبری شورای سه نفره (**حنیف‌نژاد، نیک‌بین، سعید محسن** و از ۴۸ به بعد **بدیع‌زادگان**) صورت می‌گرفت، مسئولان شاخه‌ها و تیم‌ها نظرات جمع‌بندی شده دربارهٔ سازمان را از اعضا می‌گرفتند و در این شورا تصمیم‌گیری و به اعضا ابلاغ می‌کردند. **میثمی** با آنکه تأکید دارد که در ابتدای تأسیس سازمان، دیدگاه **حنیف‌نژاد** مبتنی بر جلب همکاری داوطلبانه اعضا پس از انجام کار توضیحی بود و وی بین جایگاه مرکزیت و ویژگی دموکراتیک تعادل برقرار می‌ساخت،[۴] مع‌الوصف می‌گوید:

... یک مدت صرفاً دمکراتیک بود که یک رشته عوارض داشت. [اما] قبل از دستگیری‌های

---

۱. همان.
۲. بررسی امکان انحراف مرکزیت...: صص ۱۶ ـ ۱۸ و ۲۲.
۳. همان: ص ۲۶.
۴. میثمی، از نهضت آزادی تا...: ص ۳۴۳.

شهریور سال ۱۳۵۰ سانترالیزم قوی‌تر بود، به صورت «تراکم کار در بالا ـ تراکم کادر در پایین»... عکس‌العمل آن مرکزیت قوی، هم در زندان هم در بیرون، خودجوشی و دمکراسی از پایین شد. بعد از مدتی، همین نیز عوارضی داشت، دوباره در هدف‌های عملیاتی اعمال مرکزیت کردند.[1]

○ آغاز مرکزیت‌گرایی

در بهار سال ۱۳۵۱ رهبری سه‌نفره و کادر مرکزی سازمان اعدام شدند. اتفاقات بیرون و درون زندان، در نهایت امر، به رغم وجود بعضی کادرهای دیگر، باعث شد که دو تن از اعضای سازمان یعنی **مسعود رجوی و موسی خیابانی** به تدریج و پس از مدتی، در تشکیلات داخل زندان بالا بیایند. این دو نفر، به رغم وجود بعضی اختلاف‌نظرها و تشتّت اعضا، توانستند با اعمال فشار و بعضاً جوسازی، گروهی از اعضا را گرد خود جمع کنند و مدّعی شوند که وارثان اصلی و حقیقی سازمان هستند. آنها توسط مرکزیت درون زندان، به وسیلهٔ توجیه کردن افراد، تشکیلات جدیدی را پایه‌ریزی کردند و افراد مخالف را حذف کردند. این مرکزیت، همان است که از سال ۱۳۵۷ به بعد، عنوان «سازمان مجاهدین خلق» را به خود اختصاص داد. اگر چه این جمع شامل **مسعود رجوی**، **موسی خیابانی**، **علی زرکش**، **مهدی ابریشمچی**، **محمود احمدی**، **مهدی خدایی صفت**، **محمود عطایی**، **محمدرضا سعادتی** و... می‌شود، ولی در واقع حرف اصلی را همان دو نفر نخست (**مسعود** و **موسی**) می‌زدند. افرادی مانند **لطف‌الله میثمی**، که معتقد بودند دنباله‌رو راه **حنیف‌نژاد** هستند، در این مقطع کنار زده شدند. افرادی مانند **محمّد محمّدی گرگانی** نیز، که از اعضای باسابقه بود، به خاطر برخی ایرادات و اعتراضات، بایکوت شد.[2] از این مقطع به بعد، شاهد روش‌های جدید رهبری در سازمان هستیم. این روش‌ها دقیقاً بر اساس روانشناسی فردی این دو نفر، و به قول خودشان مبتنی بر تجربیات ضربهٔ سال ۱۳۵۰ بوده است. به این ترتیب، جمع جدید ۳۰ ـ ۴۰ نفره درون زندان تشکیل شد و «مرکزیت گرایی» همچون تشکیلات بیرون، تفوق یافت. البته مرکزیت خارج از زندان سازمان در این زمان معتقد بود که «رهبری» داخل زندان است.

---

۱. میثمی، آنها که رفتند: ص ۳۷۳.

۲. گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی، مسعود حقگو. همچنین تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: ص ۴۱.

مرکزیت‌گرایی سال‌های ۱۳۵۱ ـ ۵۷، در دنیایی کوچک به نام زندان و در روابطی بسیار محدود تعمیق پیدا کرد و در فرهنگ سازمان نهادینه شد. در این دوره، مرکزیت دو نفره و چندتن دیگر از افراد نزدیک به مرکزیت، بسیار ذهنی، ایدآلیست و حسّاس شده بودند. تعهد عاطفی و روانی بر حَسَب سلسله مراتب، شدیدترین صورت خود را پیدا کرده بود و از لحاظ فکری، این جمع به اشتراک ایدئولوژیک نیز رسیده بود. از لحاظ رفتاری اغلب اعضای زندانی تحت تأثیر این دو قرار داشتند و حتی برخی واژه‌های مصطلح در جمع آنان متأثّر از ادبیات کلامی این دو نفر بود.

البته موفقیت این دو، با بایکوت و سرکوب روحی عناصر سرسخت و منتقد همراه بود. به عنوان مثال، وضعیت **لطف‌الله میثمی** در زندان نمونه‌ای قابل بررسی است: وی در سال ۱۳۵۴ با مجروحیت شدید و نابینایی در اثر انفجار، به زندان قصر آمد و با طرح انتقاداتی عمدتاً تشکیلاتی به سازمان، توانست عده‌ای از اعضای سازمان و سمپات‌ها را، که در سال‌های ۱۳۵۳ ـ ۵۴ در جریانات مربوط به دستگیری و همکاری **وحید افراخته** و **محسن خاموشی** لو رفته دستگیر شده بودند، به دور خود جمع و آنها را جذب کند و جمع مستقلی را به وجود آورد. از جمله افرادی که به **میثمی** جذب شدند، **علی خدایی صفت**، **حسین ابریشمچی**، **حسن صادق** و **جواد زنجیره‌فروش** بودند. در سال ۱۳۵۵ جریان **رجوی** در زندان، نسبت به حرکت **میثمی** سخت واکنش نشان داد و طی برنامه‌ای حساب شده، **محمدرضا سعادتی** (معروف به «سیکو») را از اوین به قصر فرستاد. وی توانست با کار توضیحی و تحکّم سازمانی اکثر افرادی را که حول **میثمی** مجتمع بودند، از دور او بپراکند و به خویش جذب کند. نتیجه این شد که مجدداً جریان **مسعود رجوی** بر زندان قصر حاکم شد و از سوی دیگر، جریان **میثمی** مورد بایکوت قرار گرفت و نهایتاً او با تعداد اندکی از دوستان و همفکرانش، که اغلب نیز سابقهٔ چندانی نداشتند، منزوی باقی ماندند.[1]

○ نقش رجوی در مرکزیت‌گرایی

در دورهٔ دوّم، تفوق «مرکزیت گرایی» بر سازماندهی تشکیلات بیش از دورهٔ اول است.

تمایلات قدرت‌طلبانهٔ اعضای جدید مرکزیت، داخل و خارج زندان کاملاً آشکار بود، صبغهٔ مذهبی نیز ضعیف‌تر و کم‌رنگ‌تر شده بود. ویژگی‌های مرکزیت داخل زندان را ـ با مقایسه نسبت به گذشته ـ می‌توان

---

۱. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: صص ۴۲ ـ ۴۳.

چنین برشمرد:

- فعال‌تر (اکتیو) (به مفهوم تشکیلاتی)
- کم‌مایه‌تر (به لحاظ ایدئولوژیک)
- پر انرژی‌تر (به لحاظ تاکتیکی)

سایر اعضای مرکزیت در برابر **رجوی** و **خیابانی**، مطیع‌تر و منعطف‌تر بودند و پیوندهای عاطفی و روابط احساسی آنان با یکدیگر و آن دو بیشتر و آشکارتر به نظر می‌رسید.

مسعود رجوی و **موسی خیابانی**، که در واقع دو فرد اصلی تشکیلات درون زندان به شمار می‌آمدند، فضای جمع را باز نمی‌گذاشتند، از این رو روز به روز، «مصرف زدگی» سیاسی و تحلیلی در میان اعضا بارزتر و زیادتر، و ارائهٔ تحلیل و «خط» نیز از سوی مسئولان بیشتر می‌شد.

مع‌ذلک در متن آموزشی «بررسی امکان انحراف مرکزیت دمکراتیک...» که در سال ۵۶ در سازمان تدوین شده بود و برای اولین بار در سال ۵۸ انتشار عمومی یافت، در مورد وجود یک «موج» مخالف مرکزیت در زندان چنین آمده است:

> **...بعد از ضربه شهریور پنجاه نیز، ما شاهد یک موج لیبرال ـ آنارشیستی در میان تعدادی از اعضا و وابستگان مجاهدین (به خصوص در داخل زندان) بودیم، که خود را در عدم اعتقاد به مرکزیت، و حتی نفی آن نشان می‌داد.**[۱]

○ دورهٔ انتقال

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هنوز، مرکزیت‌گرایی اصل بنیادین تشکیلات وانمود می‌شد. اما از بهمن ۱۳۵۷ تا دی ماه ۱۳۵۸ (زمان انتخابات ریاست جمهوری و اقدام سازمان در اعلام کاندیداتوری **رجوی**)، به تدریج، «فردگرایی» تقدّم یافته و به صورت جدّی در سازمان متبلور شد. از دی ماه ۱۳۵۸ «فردگرایی» آشکارا آغاز شده و **مسعود رجوی** به عنوان فرد شمارهٔ یک و **موسی خیابانی** به عنوان فرد شمارهٔ دو مطرح شدند. چند عامل باید مورد بررسی قرار گیرد تا روشن شود که چه فعل و انفعالاتی موجب سلطهٔ فردی **رجوی** بر سازمان شد:

۱) از اعضای باقیماندهٔ سازمان تا قبل از ضربهٔ شهریور ۱۳۵۰، جز **مهدی ابریشمچی** و **خیابانی**، فرد

---

۱. بررسی امکان انحراف مرکزیت...: ص ۱۲.

دیگری نبود که سابقهٔ ارتباط با مرکزیت دورهٔ اول را داشته باشد؛ این دو نیز در مقایسه با **رجوی**، افرادی غیرمسلّط به شمار می‌آمدند.[1] **ابریشمچی** دارای قدرت بیان مناسبی بود ولی توانایی لازم برای تسلط تشکیلاتی را فاقد بود؛ **خیابانی** نیز به دلیل خصلت‌های قلدرمآبانه و غرورآمیز از جاذبهٔ لازم برای نفوذ در بین اعضا برخوردار نبود.

۲) از دیگر عوامل دامن زدن به فردگرایی **رجوی** و تحکیم سلطهٔ وی، تحلیل مرکزیت از ماهیّت انقلاب اسلامی بود. از نظر سازمان، چون مرحلهٔ سوسیالیستی انقلاب تحقق نیافته بود، آن را نارس و ناقص قلمداد می‌کردند. در تحلیل سازمان، تحقق انقلاب واقعی و کامل در گرو تغییر رهبری بود، که تنها سازمان می‌توانست آن را تحقق بخشد و در سازمان هم تنها کسی که واجد صلاحیت لازم بود و عناصر چپ و ملّی‌گرا نیز به وی حسن نظر داشتند، شخص **مسعود رجوی** بود.

یکی از تبیین‌های تئوریکِ چنین باوری، در سلسله مقالات «مفهوم صلاحیت از دیدگاه علی(ع)» که در نشریهٔ ***مجاهد*** به چاپ می‌رسید، عنوان شد، و سپس در قالب یک کتابچه، به عنوان متن آموزشیِ اعضا و هواداران قرار گرفت. در این مقالات، متن خطبهٔ ۱۷ ***نهج‌البلاغه*** محور تحلیل بود و با حواشی و اشاراتِ بعضاً صریح، تلاش شده بود رهبری امام **خمینی**(ره) زیر سؤال برود و صلاحیت رهبری در «رهبریت سازمان» مصداق یابد.[2]

۳) از دلایل دیگری که باعث شد **رجوی**، از دیگر زندانیان سازمان متمایز شود، نقش وی در جبران احساس خودکم‌بینی شدید سازمان در مقابل چریک‌های فدایی بود. **خسرو تهرانی (قنبری)** می‌نویسد:

> **نویسنده که خود بخشی از این سال‌ها را در زندان بوده است، شاهد آن بود که به مجرّد اینکه مشکل و یا مسئله‌ای سیاسی درون زندان پیدا می‌شد، سازمان ـ بیش از همه ـ سعی بر این داشت که با چریک‌های فدایی بحث و تبادل نظر کند، و اگر احتیاج به موضعگیری مشترکی بود، با آنها هم‌موضع می‌شد و یا حتّی به‌خاطر بیماری «اسنوبیسم» و «آوانگاردیسم»[3] ... مواضع تندتری اتّخاذ می‌کرد. به عنوان مثال بر سر مواضعی مانند اعتصاب غذا و مقابله با پلیس شاه،**

---

۱. لازم به یادآوری است که در میان زنده‌ماندگان سازمان، بهمن بازرگانی از سابقون بود و رده‌ای بالاتر از رجوی داشت. اما خوانندگان توجه دارند که بهمن، چنانکه خود نیز ضمن گفت و گو با مؤلّفان این کتاب یادآور شده است، از سال ۱۳۵۱ از مرکزیت زندان کناره گرفت و پس از مارکسیست شدن نیز کلاً منزوی بود.

۲. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: صص ۴۷ ـ ۴۸.

۳. Snobbism = فخرفروشی و تظاهر به بزرگی. Avant-gardism = پیشتازی، پیشگامی، پیشتازنمایی.

همیشه تندترین مواضع، و یا حدّاقل مواضع مشترک با چریک‌های فدایی اتّخاذ می‌کرد.
در سال ۱۳۵۰، که رجوی به زندان آمد و عناصر زیادی از سازمان دستگیر شدند، چهرهٔ بارز و سرشناس و در عین حال مقاوم و تئوریک، از عناصر چپ که به مشی مسلحانه نیز معتقد بود، بیژن جزنی بود. و سازمان نیز احتیاج داشت که هرچه‌سریع‌تر رهبری داشته باشد تا بتواند جمع را هدایت کند، و رجوی کسی بود که با خصوصیاتی که از وی گفته شد این عنوان را کسب کرد.[1]

۴) خصوصیات فردی خاصی، **مسعود رجوی** را در دستیابی به موقعیت برتر تشکیلاتی، موفق می‌کرد که عمده‌ترین آنها بدین قرار بود:

- زیرکی و سیّاس بودن در برخوردهای درون تشکیلات و با دیگران.
- دارای توان بالای ابراز ژست‌های عاطفی و احساساتی.
- برخورداری از قدرت ایجاد قداست برای خویش، به عنوان تنها بازمانده از مرکزیت گذشته.
- دارای انعطاف لازم برای مهار نیروها با استفاده از اهرم‌های تشویقی و تنبیهی به ویژه بایکوت افراد مسئله‌دار و ارتقای افراد فرودستی که مطیع هستند.
- مهارت زیاد در بکارگیری مغالطه و سفسطه برای توجیه کردن بحران‌های درون سازمان.
- توان بهره‌گیری به موقع از سیاست عمل‌گرایی و سوژه‌آفرینی برای مشغول نمودن نیروهای تشکیلات.[2]

مسعود جابانی از اعضای جداشده سازمان می‌نویسد:

در سازمان مجاهدین اکثر اصول و ضوابط تشکیلاتی، شکلی و روی کاغذ است و عملاً کاربردی ندارد مانند اصل شورایی و اصول سانترالیسم دمکراتیک و اصل انتقاد پایین به بالا و... آقای مسعود رجوی به بهانه کودتاهای فردی که قرار است علیه وی و سازمان تحت تسلطش صورت‌پذیرد، جهت واکسینه کردن سازمان و در یک ضد کودتا، به تئوریزه کردن آن پرداخت که اساس و ماهیت آن کودتا، ساختن کادرهای مطیع از طریق پروسه مغزشویی بود.[3]

---

۱. همان: ص ۴۸.
۲. همان: صص ۴۴ ـ ۴۸، با تلخیص و تنظیم مجدد.
۳. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۸۷ و ۹۰.

○ **تئوریزه کردن بحران‌ها**

از دیگر ویژگی‌های رهبری سازمان - و بالاخصّ شخص **رجوی** - تئوریزه کردن مسائل درونی و بحران‌های تشکیلات است. در این زمینه برخی اعضای شورا یا پیوستگان خارج از کشور به سازمان که توانایی قلم زدن و توجیه ظاهراً علمی و عقلانی اهداف و برنامه‌های سازمان را داشته‌اند به‌کمک رهبری نوین سازمان برخاستند. به ویژه پس از آغاز انقلاب‌های ایدئولوژیک، حضور و نقش این‌گونه تئوریسین‌های سازمانی، پررنگ‌تر و مهم‌تر شد.

یکی از مدّعیان «نومسلمانی» و «نوزایی ایدئولوژیک» شخصی بود به نام **محمدحسین حبیبی خائیزی**[1] که به عنوان یکی از تئوریسین‌های حرکت‌های غیرمتعارف سازمان تلاش‌های زیادی انجام داد. وی قبلاً دربارهٔ ازدواج **مسعود رجوی** و **فیروزهٔ بنی‌صدر** نوشته بود که «اهمیت این ازدواج را باید در پیام اسلامی و ایدئولوژیک آن جست و جو کرد.» و در جریان ازدواج بعدی **رجوی**، استدلال کرد که سانترالیسم دموکراتیک واقعی همین است که توسط رهبر ارائه می‌شود. در اینجاست که کار به جایی می‌رسد که «شرک به **مسعود**» گناهی غیرقابل بخشش می‌شود؛ چراکه به قول **ابریشمچی**، «خدا تو آسمون‌هاست و **مسعود** رو زمینه»[2]

جابانی نوشته است: **«اساساً لازمه تشکیلاتی بودن در اطاعت تشکیلاتی معنی پیدا می‌کرد و تشکیلات در خانم و آقای رجوی خلاصه می‌شد. از همین رو خانم مریم رجوی می‌گفت: «رهبری فکر است و نیروها دست و پا»... از زمانی که فرد به مناسبات حرفه‌ای سازمان وارد می‌شود... با هویت سازمانی، شکل ماشینی را به خود می‌گیرد که برایش برنامه‌ریزی شده است... فرایند این مغزشویی به**

---

۱. حبیبی خائیزی فارغ‌التحصیل حقوق قضایی از دانشگاه تهران، اهل اَهرَم تنگستان (بوشهر)، و از بستگان نزدیک رسول پرویزی (معاون عَلَم، نویسنده و سناتور انتصابی) بود. یک بار در سال ۱۳٤۹ و بار دیگر در سال ۱۳۵۲، به خاطر فعّالیت‌های دانشجویی، مدتی کوتاه به زندان افتاد و هر دو بار با وساطت پرویزی آزاد شد. در نوبت دوم به ساواک تعهد همکاری سپرد و پس از تأسیس روزنامهٔ رستاخیز، همکاری نزدیکی با آن داشت. در آستانهٔ پیروزی انقلاب اسلامی و تا ماه‌ها پس از آن با حزب توده مربوط بود. از اواسط سال ۱۳۵۹ به نوعی چپ‌روی دست زد و در ماه‌های اول سال ۱۳٦۰ به آمریکا رفت. پس از چند سال حمایت مکتوب از سازمان (با مواضع یک ماتریالیست)، در سال ٦٤ از آنجا مدعی شد که «انقلاب ایدئولوژیک» ازدواج رجوی و همسر ابریشمچی، او را دوباره به دامان اسلام برگردانده است. وی در جریان عملیات فروغ (مرصاد) کشته شد. خلاصه پرونده‌ها...: حبیبی خائیزی، محمدحسین. گفت‌وگو با یکی از کارشناسان فعالیت‌های خارج از کشور سازمان.

۲. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: ص ۴۶.

طلب‌کاری از مردم و بدهکاری به رهبری سازمانی منجر می‌شود. رهبری که برای تمام سؤال‌ها جواب در آستین داشته و بر همه عالم و مسائل مرتبط با آن احاطه کامل دارد.»[1]

○ اولین پیش‌بینی دربارهٔ تبدیل «سازمان» به «فرقه»

راستگو از مسئولان سابق روابط خارجی سازمان دربارهٔ تبدیل شدن گروه به «فرقه» نوشته است:

> **تبدیل سازمان مجاهدین به یک فرقه خطرناک [شبه] مذهبی طی یک پروسه طولانی انجام پذیرفت. با این پرانتز که پتانسیل این تبدیل و تبدل‌ها در دیدگاه جزم [التقاط] اسلامی/مارکسیستی این جریان از همان آغاز هم وجود داشت. اگر این وضعیت به شدت کنونی قابل دیدن نبود. به دلیل عدم امکان ایجاد چنین روابطی در سال‌های آغازین شکل‌گیری این جریان بود و نه بری بودن کلیّت این جریان از این ایدئولوژی!**
>
> **در پروسه تأسیس این سازمان در نیمه اول دهه چهل خورشیدی، این سازمان ابتدا اصل «سانترالیسم دموکراتیک» را با تأثیر گرفتن از سازمان‌های رادیکال موجود در آن دوران، به عنوان اصل اساسی حاکم بر روابط درونی خود برگزید. در بخش پیشین این کتاب اصول حاکم بر یک تشکیلات انقلابی را به نقل از نشریات سازمانی برشمردیم. به ویژه آنجا که بر اصل «رهبری جمعی» تأکید کردیم. آگاهی زیادی در دست نیست که آیا این اصل تشکیلاتی در دوران مبارزه سازمان مجاهدین بر علیه رژیم شاه در درون سازمان واقعاً اجرا می‌شده یا نه، ولی از سرفصل تلاشی سازمان در سال ۱۳۵۴ و انشعاب این جریان به دو بخش مذهبی و مارکسیستی، چنین بر می‌آید که اصل «سانترالیسم دموکراتیک» تا این تاریخ، یعنی ده سال پس از شکل گرفتن سازمان، هیچگاه در سازمان اجرا نمی‌شده است. به گونه‌ای که حتی اعضای انگشت‌شمار آن زمان سازمان هم در جریان درگیری‌های عقیدتی درون گروهی که منجر به تغییر ایدئولوژی سازمان شد، قرار نداشتند!**[2]

فضل تقدّم در پیش‌بینی تبدیل «سازمان مجاهدین خلق ایران» به یک «فرقه»، از آن استاد مطهری است. او این نظر خود را در بخشی از نامه‌ای که به سال ۱۳۵۶ برای امام خمینی به نجف فرستاد، چنین بیان می‌کند:

> **... جریان دوم جریان به اصطلاح گروه مسمّی به «مجاهدین» است. اینها در ابتدا یک گروه**

---

۱. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۳۱، ۵۴ و ۵۵.

۲. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۳۱.

سیاسی بودند ولی تدریجاً به صورت یک انشعاب مذهبی دارند درمی‌آیند، درست مانند خوارج که در ابتدا حرکتشان یک حرکت سیاسی بود، بعد به صورت یک مذهب با یک سلسله اصول و فروع درآمدند. کوچکترین بدعت اینها این است که به قول خودشان به «خودکفایی» رسیده‌اند و هر مقام روحانی و مرجع دینی را نفی می‌کنند. از همین جا می‌توان تا آخر خواند. دیگر اینکه در عین اظهار وفاداری به اسلام، کارل مارکس لااقل در حد امام جعفر صادق علیه‌السلام نزد اینها مقدس و محترم است. البته اینها آنهایی هستند که بر مسلک سابق خود باقی هستند. آنها که اعلام [تغییر مواضع ایدئولوژیک] کردند تکلیفشان روشن است...[1]

بعدها نیز «**رضا رئیسی (رئیس طوسی)**»[2]، **حمید نوحی، حسین رفیعی**، هیئت مؤسس انجمن‌های دانشجویان مسلمان ـ اروپا و آمریکا»، مؤلفین کتاب *روند جدایی*، به این موضوع اشاره می‌کنند. اینان در این کتاب، که تاریخ نگارش آن دی ماه ۱۳۵۹ است، در بخش «ارزیابی نهایی و آینده‌نگری»، پس از مقایسه‌ای که بین مناسبات سازمان با آنچه در فرقه‌هایی چون «اسماعیلیه» و «مافیا» برقرار بوده و هست انجام می‌دهند، در انتها فرض‌هایی را برای آیندهٔ سازمان ترسیم می‌کنند که یکی از آنها تبدیل آن به «فرقه» است. این تحلیل واقع‌بینانه را مرور می‌کنیم:

... چنانچه ... رهبری، با انتقاد جدّی خود، به راه اصولی باز نگردد، هر روز بیشتر از پیش در گرداب انحراف فرو خواهد رفت. ... بر حسب آنکه «سازمان» به قدرت سیاسی برسد (زیرا نفس انحراف، مانع از کسب قدرت سیاسی نمی‌شود) و یا در انزوای کامل قرار گیرد، این انحرافات می‌تواند به یکی از صورت‌های زیر تجلّی کند:

۱ـ در صورت پیروزی سیاسی جریان‌های غرب‌گرا، سرمایه‌داران و آمریکا پسندان، دو راه بیشتر در برابر او وجود ندارد: یا سهمی در قدرت به دست آورده، به قیمت مستحیل شدن در جریان لیبرالی، آن را حفظ نماید، [که] در این صورت، عاقبتی بهتر از خود این جریان در انتظار او نیست. و یا برای پرهیز از مستحیل شدن در برابر این جریان، با آن خط کشی قاطع

---

۱. نامه تاریخی استاد...: ص ۱۶.

۲. سید محمدمهدی جعفری که خود از سال ۱۳۴۷ با سازمان ارتباط تشکیلاتی داشته است، معتقد است که: «آقای دکتر رضا رئیس‌طوسی را به یک معنا می‌توان جزو مؤسسین اصلی سازمان مجاهدین خلق ایران به شمار آورد، زیرا با [محمد] حنیف‌نژاد و سعید محسن به سربازی رفت و در پادگان به همان نتیجه‌ای رسید که دیگر سران اولیه سازمان در باب ضرورت جنگ مسلحانه رسیده بودند... در سال ۱۳۴۶ من در کوه او را دیدم که به همراه حنیف‌نژاد و دیگران بود... من می‌دیدم که سران سازمان در سال ۱۳۴۸ به منزل آقای رئیس‌طوسی رفت و آمد می‌کنند.» جعفری، سازمان مجاهدین...: صص ۱۵۰ ـ ۱۵۱.

نموده برابر این جریان قرار گرفته و بخواهد به تنهایی یا با همکاری نیروهای هم سنخ، قدرت را قبضه کند. لیکن از آنجا که قبلاً در روند هم‌آوازی با غرب‌گرایان و ضدّانقلابیون، و خصوصاً در خصومت و دشمنی با جریان‌ها و نهادهای اصیل انقلابی و رهبری انقلاب، به تدریج از توده‌های زحمتکش جدا شده، چاره‌ای جز توسّل به کودتا، توطئهٔ نظامی، پلیسی و سیاسی، و توسّل به استبداد شدید و سرکوبگرانهٔ حزبی «برگزیده‌ها» ـ و نه توده‌ها ـ ندارد. چنین شیوه‌هایی، در روند بقا و دفاع از خود، بالاخره منجر به حاکمیت نوعی استکبار (فاشیسم) می‌شود.

۲ـ در صورت شکست جریان لیبرالی و نرسیدن به قدرت سیاسی، و خصوصاً چنانچه مورد تهاجم و خشونت واقع شده کلیهٔ درها به روی آنها بسته شود، خواه‌ناخواه به خاطر جدایی و انزوای بیشتر از توده‌ها، تبدیل به فرقه‌ای می‌شود که نظایر آن را تاریخ فراوان به خود دیده است.[۱]

به نوشته جابانی: «مجموعه تحولات درونی با هدف مطیع‌سازی نیروها و تبدیل رهبری جمعی سازمان مجاهدین خلق (اعضای کادر مرکزی) به رهبری خاص‌الخاص (شخص مسعود رجوی) و سپس تبدیل این رهبری به عنصری مقدس و دست نیافتنی به منظور فرمانروایی محض و بلااشکال در امر کنترل نیرو و خط‌دهی درون و برون، همه و همه، از سازمان مجاهدین خلق، یک فرقه ایدئولوژیک نظامی ساخت.»[۲]

□ عزم رجوی بر «فرقه‌سازی»

برخی از اعضای قدیمی سازمان تأکید دارند که رجوی، علاوه بر مطالعهٔ کتب مربوط به سازماندهی (مانند نوشته‌های مائو، هوشی مین، جیاپ، چه‌گوارا و...)، در زمینهٔ نهضت‌ها و حرکات شعوبی و فرقه‌گرایانهٔ تاریخ ایران نیز مطالعاتی داشته است تا فرهنگ «مرادسازی» و «مریدپروری» را به دقت بیاموزد. علی فراستی در این باره می‌گوید:

[در سازمان] بخشی بود به نام «بخش اطلاعات انجمن‌ها»؛ که اغلب بچه‌هایی که در آن بخش بودند، زبان محل را می‌دانستند. معمولاً نخبه‌ترین و تیزترین افراد را برای آن بخش انتخاب می‌کردند. ابتدا بی‌مسئله بودن، و سپس نمرات بالای امتحانات دانشگاهی، سطح تحصیلی، و

---

۱. رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: صص ۱۶۴ و ۱/۱۶۴ و ۱۶۴/۲.
۲. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۹۰.

ضریب هوشی این افراد چک می‌شد....
از بخش اطلاعات انجمن‌ها، در حوالی مهر ماه ۱۳۶۳، خواسته بودند که در مورد فرقه‌های مذهبی در غرب تحقیقاتی بکنند، بهانه‌شان نیز این بود که «امپریالیست‌ها دارند از طریق فرقه‌های مذهبی، خط و خطوطی را پیش می‌برند که می‌خواهیم ببینیم دارند چه کار می‌کنند و کارکرد این فرقه‌ها چیست». ... من به این نتیجه رسیدم، که در آن موقع، مسعود رجوی می‌دانسته که تشکیلات دارد از هم می‌پاشد و نیاز داشته که ببیند فرقه‌های مذهبی در غرب چطور عمل می‌کنند تا آن را الگو قرار بدهد.[1]
اخیراً در اروپا مسئلهٔ فرقه‌ها و افتضاحات درون فرقه‌ها بالا گرفته است. انجمنی تشکیل شده بود تا قربانیان فرقه‌ها را کمک کنند تا بتوانند به لحاظ فکری و روحی دوباره روی پای خودشان بایستند. چند وقت پیش در یک بحث رادیویی در فرانسه شنیدم که یک خانم روانشناس کتابی در مورد فرقه‌های فرانسوی منتشر کرده بود. بعد معلوم شد این خانم ـ خودش ـ روانشناس فرقه بوده است! یعنی از اعضای یکی از فرقه‌های فرانسه بوده و مسئولیت بالایی هم داشته، خیلی از روش‌ها را خودش تدوین و بر روی اعضای فرقه اجرا می‌کرده است. وقتی در مورد کارشان و نحوهٔ کارکرد آن فرقه توضیح داد، من ـ یکدفعه ـ احساس کردم دارد در مورد مجاهدین [خلق] صحبت می‌کند. همان داستانی که او گفت، داستان ما بود![2]

چنانکه به اشاره گذشتیم، برخی از صاحب‌نظران «سابقهٔ فرقه‌ای» سازمان را قدیمی‌تر می‌دانند. چکیدهٔ این تحلیل را می‌توان در این جملات خلاصه کرد که «سازمان از بدو تبدیل شخص **رجوی** به فردی مسئولیت‌ناپذیر و بالا بردن جایگاه عاطفی او در اذهان هواداران و اعضا، به فرقه تبدیل شده است». **خسرو تهرانی** معتقد است که سازمان مجاهدین خلق، از سال ۱۳۵۸ به بعد، به فرقه تبدیل شده است و برای تأیید برداشت خود، قراین و شواهد متعددی نیز بیان می‌دارد.

وی دلایل و نشانه‌های «فرقه» شدن سازمان را این چنین بر می‌شمرد: تعطیل آموزش‌های ایدئولوژیک و جمع‌آوری کتاب‌های قدیمی سازمان، تقدیس رهبری **رجوی**، نحوهٔ برخورد با موضوع خانواده، طلاق‌های تشکیلاتی، انقلاب‌های ایدئولوژیک و نظام بسته و کنترل شدهٔ روابط درون

---

۱. مسعود جابانی در کتاب خود ضمن درج گزارش «مرکز اطلاعات فرقه‌ها» در انگلستان پیرامون ویژگی فرقه‌ها، تأکید می‌کند که: «واقعیت این است که فرقه مجاهدین، برای اولین بار توسط کارشناسان غربی شناسایی و ارائه گردید و این ناشی از شناخت آنها از چنین جریاناتی بود.» جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۱۲۷.
۲. گفت‌وگوی علی فراستی.

تشکیلاتی.[۱]

راستگو می‌نویسد:

پس از کشته شدن موسی خیابانی در بهمن ماه ۱۳۶۰... رهبری مسعود رجوی دیگر بر سازمان بلامنازع شد. از این تاریخ به بعد مسعود رجوی به سرعت دست به کار شد و طی سه سال و اندی سازمان را از یک تشکیلات سیاسی/مذهبی به یک فرقه [شبه] مذهبی/مافیایی تقلیل داد... مسعود رجوی در جایگاه خدا نشست و همه اعضای سازمان موظف شدند نسبت به این خدای جدید وفاداری و کرنششان را رسماً و علناً اعلام کنند.[۲]

مریم قجر، بارها علناً در سخنرانی‌های خود از مکتب «رجویسم» یا «مسعودیسم» نام برده است. به تعبیر **مهدی خوشحال**، عضو سابق سازمان: **«[رجوی] خود را تنها نماینده برحق خدا در روی زمین می‌داند و سازمان خود را نوک پیکان تکامل معرفی می‌کند. ... در عرصه سیاسی خود را مساوی ایران می‌داند و ایران را بدون خود هیچ می‌داند.»**[۳]

---

۱. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: صص ۴۸ ـ ۵۵.
۲. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۳۲.
۳. خوشحال، کنترل نیرو: ص ۵۱.

نامه علی فراستی

○ برخورد فرقه‌ای با خانواده و ازدواج

سازمان، از نخست، با مسئلهٔ خانواده درگیر بوده است. پیش از آغاز «فاز نظامی» در خرداد ماه ۱۳۶۰ نیز روابط ناسالم تشکیلاتی بر امر ازدواج و خانواده سیطره داشته است. در دی ماه ۱۳۵۹ نویسندگان *روند جدایی*، ضمن بیان انتقادات خود به سازمان و روابط حاکم بر آن، این‌گونه تصریح داشتند:

در این نظام، امر هدایت ... تبدیل به ساختن و پرداختن و دخالت در جزیی‌ترین امور انسان‌ها شده، و برخورد با شیء جای برخورد با انسان را گرفته ... حزب و سازمان، که ارگان عالی رهبری کننده و هماهنگ کنندهٔ حرکت اجتماعی انسان‌هایی است که به لحاظ اجتماعی و مرامی همسنخ‌اند و وظیفهٔ سازماندهی سیاسی ـ نظامی این حرکت را به عهده دارد، به صورت تنظیم کنندهٔ کوچک‌ترین و جزیی‌ترین حرکات آنها و کنترل کنندهٔ زوایای فکر و قصد و نیّت افراد و دخول کننده در خصوصی‌ترین امور آنها (نظیر امر ازدواج، آن هم به مسخره‌ترین و ناپخته‌ترین صورتش) در می‌آید.[1]

به نوشته **سبحانی**: «**روابط خانوادگی بین یک زن و شوهر و فرزندان نه تنها به صورت محتوایی، بلکه به صورت فرم‌های متعارف نیز در سازمان وجود نداشت... سازمان وجود «هسته خانواده» در درون تشکیلات را، نقطه جدایی روابط تشکیلاتی اعضا با سازمان می‌دانست**»[2]

برخورد فرقه‌ای سازمان با خانواده‌ها، پس از رفتن به عراق شدت بیشتری پیدا کرد. تشکیلات در ازدواج‌های تشکیلاتی مشکلی نداشت زیرا در این ازدواج‌ها، عشق و عاطفهٔ همسری مطرح نبود و اغلب قریب به اتّفاق ازدواج‌ها اجباری و مصلحتی بود. از این رو زن و شوهرها اعتماد چندانی به یکدیگر نداشتند. چند ساعت در هفته با هم بودند و بعد، هر کس به قسمت تشکیلاتی خود می‌رفت.

در خصوص خانواده‌های قدیمی‌تر وضع فرق می‌کرد. اینان، که در گذشته با هم ازدواج کرده و بخصوص صاحب فرزند هم بودند، پیوندهای عاطفی‌تر و قوی‌تر داشتند. پس از ورود به عراق، تشکیلات به طور جدّی به حوزهٔ خانوادگی این اعضا وارد شد (هرچند قبلاً هم ـ در نسبت‌هایی متغیّر ـ وارد شده بود) ولی این بار همهٔ مسائل خانوادگی و حتی امور زناشویی به سازمان مربوط شد. سنّت غلط و هولناک تشویق ـ یا تکلیف ـ زنان و شوهران به گزارش نویسی و جاسوسی علیه یکدیگر، که کم و بیش از دورهٔ **رضا رضایی** در سازمان وجود داشت و بخصوص در دورهٔ حاکمیت **تقی شهرام** و **بهرام آرام** اوج گرفت

---

۱. رئیسی، رفیعی، نوحی، روند جدایی: ص ۱۶۰.
۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۱.

(چنانکه پیشتر بیان شد و نمونهٔ بارزش ماجرای لو رفتن خطّ انشعاب **مجید شریف واقفی** توسط همسرش **لیلا زمرّدیان** است)، این بار در عراق شکلی افراطی به خودگرفت و ویرانی‌های مکرر و پی‌درپی روحی و شخصیتی افراد را سبب شد. اگر مرد یا زنی از سازمان جدا می‌شد، همسرش او را باید مرتدّ می‌شمرد و ـ خودبه‌خود ـ طلاق جاری بود:

زنی به نام مریم همسر محسن، چند ماهی بود که به خانه نمی‌آمد. پدر، بچه‌ها را از مدرسه تحویل می‌گرفت و کارهایشان را انجام می‌داد و صبح روز شنبه هم آنها را به مدرسه تحویل می‌داد. وقتی از همسرش سؤال می‌کرد که چرا به خانه نمی‌آیی، گفته بود که «من انقلاب کرده‌ام و نمی‌توانم به خانه بیایم»! از این نمونه‌ها زیاد بود.

معنی «انقلاب کردن» یعنی پشت پا زدن به همهٔ اصول اخلاقی و خانوادگی و ادب و نزاکت و رها کردن بچه و شوهر. برای آماده‌سازی ذهنی نیز لازم بود که سازمان، تحت عنوان مصالح انقلاب و مصالح سازمان، وارد عمل شود. کانون‌های گرم و باصفای خانواده به سردی گراییده بود و پیوندها و عاطفه‌ها سست شده بود. رقابت‌ها برای گزارش دادن و رده گرفتن گسترش یافته بود.[1]

در کتاب «کنترل نیرو»، وضعیت خانواده در شرایط فرقه‌ای سازمان این‌گونه توصیف شده است:

... سازمان توانست خانواده را جولانگاه تعصبات تشکیلاتی کرده و در معرض دید و تجسس و تفتیش عقاید قرار دهد... خانواده از ماهیت اصلی خود خارج گشت و به تشکیلات کوچکی تبدیل شد. زندگی خانوادگی، جمعی شد. افراد هم سطح را در خانه‌ها[ی مشترک] گنجاندند... رقابت و یکنواختی و فضای تشکیلاتی را در خانه حاکم کردند.... سازمان، فرهنگ نازل سیاسی ایدئولوژیک، تعصبات و نظامی‌گری را در خانه نفوذ می‌داد... زنان، مردان را به چشم حقارت و سیاهی‌لشکر می‌نگریستند و مردان نیز به زنان رشک می‌بردند چون که آنها در طی مدت کوتاهی در پست‌های کلیدی قدرت گماشته شده بودند... به دلیل نفوذ تشکیلات در خانواده، آنجا نیز تنهایی مطلق و امنیت مطلق وجود نداشت و هر زن یا مرد یا فرزند بزرگتر می‌توانستند جاسوس همدیگر باشند... سعی کردند جزئیات اخلاقی و ریز مسائل جنسی را از زوجین به ویژه از زن‌ها بگیرند و اطلاعات را به مثابه اعتراف و لودادن استفاده کنند. خانه و خانواده مستمراً در سازمان سیر افول و مرگ را می‌پیمود. بالاخره در زمستان سال ۶۹ بچه‌ها[ی خانواده‌ها] به تبعید فرستاده شدند و در بهار سال ۷۰ نیز حکم مرگ خانواده به تصویب رهبری رسید.[2]

---

۱. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۷۲.

۲. خوشحال، کنترل نیرو: صص ۱۰۸ ـ ۱۱۱.

○ جداسازی فرزندان از خانواده‌ها و اعزام به خارج

در جریان جنگ خلیج فارس (تبعات حملهٔ عراق به کویت، و حملات متحدین آمریکا به عراق) سازمان از موقعیت استفاده کرد و بچه‌ها را به خارج اعزام نمود. از عوامل مهم روابط پایدار خانوادگی، «فرزند» بود که به این ترتیب از سر راه برداشته شد.[1]

جابانی در این باره می‌نویسد:

در جنگ خلیج [فارس] وقتی که آمریکا بغداد را بمباران می‌کرد، مجاهدین کودکان را ظاهراً با رضایت والدین، که در واقع نوعی اجبار بود، از عراق خارج نمودند تا جان آنها از خطر بمباران در امان باشد. بچه‌ها را از طریق اردن نزد هواداران سازمان در اروپا و آمریکا و کانادا فرستادند... در آن زمان، صدها کودک، آواره خانه‌های هواداران شدند تا به طور موقت! سرپرستی شوند... اگرچه بعدها معلوم شد که جداسازی کودکان در ادامه سناریوی انقلاب طلاق صورت گرفته تا نیروها را به زعم خویش خالص نموده و به بهانه آزادسازی انرژی، آنها را به انقلابیون حرفه‌ای تبدیل نمایند![2]

در ادامهٔ مطلب فوق، به نقل از دکتر **مسعود بنی‌صدر** عضو سابق سازمان و شورای مقاومت که نمایندگی شورا در آمریکا را نیز برعهده داشت، خاطرهٔ دردناک زیر نقل شده است:

در مورد بچه‌هایی که به خارج فرستاده شده بودند، در نشریات ایرانی مطالبی نوشته شده بود ولی من آن را به عنوان تبلیغات دشمن رد می کردم. یک بار یکی از این بچه‌ها را ملاقات کردم. یک پسر ده ساله بود، از او در مورد والدینش پرسیدم.

پاسخ داد: کدام یکی؟

من نمی‌توانستم سؤالش را درک کنم!

گفت: خوب، پدر واقعی من در ایران کشته شد. و بعد از آن من با مادرم به عراق رفتیم. مادرم ازدواج کرد و من پدر جدیدی یافتم. بعد از مدتی مادرم کشته شد و پدر دوم من ازدواج کرد و من مادر جدیدی پیدا کردم. و سپس من هر دو را در عملیات فروغ از دست دادم. و بعد دوباره پدر و مادر جدیدی به من داده شد!![3]

---

۱. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: ص ۵۱. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ روابط خانوادگی و مشکلات زنان و بچه‌ها ← شمس حائری، ارتجاع مغلوب... . شمس حائری، بن‌بست انحراف. خوشحال، کنترل نیرو. سبحانی، روزهای تاریک بغداد.

۲. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۷۹.

۳. همان.

مسعود جابانی که سه برادرش نیز عضو سازمان بوده‌اند و در اقدامات تروریستی داخل کشور کشته شده‌اند، دربارهٔ سرنوشت بچه‌های اعزام شده به خارج توسط سازمان، چنین ادامه می‌دهد:

سردرگمی، یأس، سرخوردگی، مشکلات روحی و روانی ناشی از کمبود محبت والدین، در اروپا بچه‌ها را از پای درآورده بود، عده زیادی در اثر بی‌توجهی خانواده‌ها[ی میزبان و وابسته به سازمان] معتاد شدند و به کارهای خلاف روی آوردند. بعضی از بچه‌ها در خانواده‌هایی سرپرستی می‌شدند که خود بچه داشتند. آنها به طور طبیعی نمی‌توانستند توجه لازم را به بچه‌های مهمان داشته باشند. در نتیجه بچه‌های مهمان، دچار خود کم‌بینی نسبی و عقده حقارت و افسردگی می‌شدند و در بسیاری مواقع در خودشان فرو می‌رفتند و در چندین مورد هم اقدام به خودکشی کردند. این کودکان که پدر و مادر واقعی خودشان را از دست داده بودند، در ذهن خودشان دنیای خیالی درست می‌کردند که پس از برگشتن به عراق و نزد والدینشان دوباره [در دوران کودکی و نوجوانی] از محبت آنها سیراب می‌شوند، اما هرگز این رؤیا به واقعیت نپیوست.[1]

مهندس **علی‌اکبر راستگو** که خود از مسئولان سابق بخش خارجی سازمان در کشورهای مختلف اروپا بوده است، اعزام اجباری فرزندان خانواده‌های سازمان به خارج از عراق را، این‌گونه روایت کرده است:

زمستان ۱۳۶۹ مصادف با جنگ پر سر و صدای خلیج فارس بود... خروج نزدیک به ۹۰۰ کودک از عراق به هر قیمت در دستور کار اول سازمان قرار گرفت. ولی پدران و مادران به هیچ عنوان حاضر به دل کندن از عزیزانشان نبودند. سازمان مرحله به مرحله این خط را پیش برد... ابتدا مدرسه، امداد، پانسیون کودکان به بهانه شرایط جنگی تعطیل شدند... کودکان را... به درون سنگرها بردند... در مرحله بعد برای تحت فشار گذاشتن پدران و مادران، این بار کودکان را به مرکز ثقل بمباران‌های هوایی متفقین یعنی شهر بغداد انتقال دادند... طی چند روز اقامت بچه‌ها در شهر بغداد، چندین راکت به اطراف پایگاه مجاهدین اصابت کرد... سازمان توانست موافقت نود درصد مادران و پدران این کودکان را برای خروج آنها از عراق جلب کند... کودکانی را که سال‌ها با هم انس گرفته بودند و خاطرات تلخ و شیرینی با هم داشتند، از هم جدا کرده و گروه گروه به کشورهای مختلف اروپایی، اسکاندیناوی، استرالیا، کانادا و آمریکا فرستادند... اکثراً با پاسپورت جعلی و همراه افرادی که پاسپورت‌های واقعی یا جعلی داشتند... زندگی این کودکان و نوجوانان آواره در کشوری غریبه، به دور از پدر و مادر و بدون هیچ پشتوانه‌ای [روحی]،

---

۱. همان: صص ۷۹ ـ ۸۰.

مثنوی هفتاد من کاغذ است.[1]

راستگو نمونهٔ وضعیت نگهداری بچه‌ها در یکی از پایگاه‌های سازمان در شهر کلن آلمان را به این شرح بیان می‌کند:

در هر اتاق تعداد ۱۰ تا ۲۰ تن از آنها را با سنین تقریبی ۲ ماه تا ۱۵ سال جای داده بودند. آنان می‌بایست ضمن تحمل فشارهای عاطفی و روحی، تحت تعلیمات تشکیلاتی و ایدئولوژیک نیز قرار می‌گرفتند. در این رابطه انواع اذیت و آزار و فشارهای روانی و عاطفی و تربیتی بر این کودکان و نوجوانان روا می‌شد. کودکان به بیگاری در درون پایگاه و به کارهای جمع‌آوری پول از مردم در خیابان‌ها گمارده می‌شدند.[2]

در ادامهٔ این مطلب به نقل از **نادره افشاری** عضو سابق سازمان که مدتی به عنوان مربی کودک در این پایگاه‌ها کار کرده است و در کتابی تحت عنوان «عشق ممنوع»، مشاهدات خود را مکتوب کرده است، چنین آمده است:

در حالی که دولت آلمان هزینه نگهداری و خورد و خوراک بچه‌ها [به عنوان پناهنده] را در حد مطلوب پرداخت می‌کند، این بچه‌ها باید در فقر شدید و فقدان امکانات، روی زمین و تنگ هم عین زندان می‌خوابیدند. برای صبحگاه و شامگاه، نواری پخش می‌کردند که مارش است... باید جلوی عکس‌های بزرگ مسعود و مریم به صف بایستند و سرودهای مختلف از جمله سرود «فرمان مسعود» را بخوانند... بچه‌های بی‌گناهی که هنوز نمی‌دانند، و یا نمی‌دانستند، چه بلایی دارد بر سرشان می‌آید... برای این که بچه‌های مردم، شست و شوی مغزی شوند، به رهبری و امامت «عمو مسعود» ایمان بیاورند تا وقتی بزرگتر شدند، دوباره برگردانده شوند به عراق و نیروی خالص رجوی از کار درآیند... دستگاه رجوی... برای بالا کشیدن حقوق پناهندگی آنان نقشه کشیده بود... آن زمان که من در کردستان بودم، کردها با آن همه محرومیت و فقر طاقت‌فرسای اقتصادی، از نظر رفاهی به مراتب از این بچه‌ها که دولت آلمان با احتساب خورد و خوراک و پوشاک و حق مسکن، بابت هر کدامشان به طور متوسط هزار مارک ـ غیر از حق بیمه ـ می‌پردازد، بهتر زندگی می‌کردند. از بچه‌ها چنان بیگاری می‌کشیدند که هیچ وقتی برای درس خواندن نداشتند. از این گذشته بحران‌های عاطفی و حمل تناقض طاقت‌فرسای میان فضای پایگاه، و محیط و مدرسه و جامعه آلمان، هیچ تمرکزی برای درس خواندن برایشان باقی

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۱۴۱ ـ ۱۴۳.

۲. همان: ص ۱۴۵.

نمی‌گذاشت. اگر این بچه‌ها درس نمی‌خوانند، کودن نیستند و ضریب هوشی‌شان پایین نیست. علتش این فشارهای غیرانسانی است که در قلب اروپای مرکزی به این فرزندان ستم دیده ایران وارد می‌شود... از طریق تلقین و توضیح و تصویر و صدا، و کوشش در ایجاد هیجان‌ها و اعتمادهای کاذب، سعی می‌کردند و می‌کنند تا این بچه‌ها را پر کنند از مسعود و مریم و از آنها انسان‌هایی مطیع و جانباز و گوش به فرمان رهبری بسازند... آنان را در سخت‌ترین شرایط تربیت تشکیلاتی قرار می‌دهند.[1]

شمس حائری در مورد جداسازی فرزندان از خانواده‌ها و اعزام آنان به خارج برای زمینه‌سازی «انقلاب طلاق» در سازمان چنین می‌نویسد:

... برای انحلال خانواده باید بچه را از میان برداشت تا راه برای انقلاب ایدئولوژی و طلاق‌های معروف هموار گردد و چنین شد. سازمان که مدت‌ها در کمین نشسته بود از فرصت تاریخی جنگ عراق و آمریکا استفاده کرد و سریعاً دست به کار شد. بچه‌ها در مدت کوتاهی از عراق خارج شدند و آواره و در بدر کشورهای اروپایی گردیدند... مادران دیگر رغبت نمی‌کردند به خانه‌شان سر بزنند، خانه‌ها را خاک گرفته بود... وقتی خانه‌ها خالی شد و دیگر پدران و مادران رغبت نمی‌کردند یا ضرورتی نمی‌دیدند که به اسکان بروند، زمینه روحی برای انقلاب ایدئولوژیک طلاق‌کشی خیانت‌بار فراهم شد.[2]

محمدحسین سبحانی عضو سابق شورای مرکزی سازمان که **سارا** دختر شش ساله وی نیز یکی از کودکان اعزام شده به اروپا بود، در این باره نوشته است:

وقتی آقای «زندان ساز» [=رجوی] مرحله سوم انقلاب ایدئولوژیک را در سال ۱۳۶۸ با خواندن اطلاعیه‌ای آغاز کرد، همهٔ اعضا و مسئولین سازمان موظف شدند که همسران خود را طلاق دهند... مسعود رجوی کودکان را مانعی برای پیشبرد «طلاق‌های اجباری» می‌دانست... کودکانی که محروم‌ترین گروه اجتماعی در ایدئولوژی و تشکیلات مجاهدین محسوب می‌شوند و به راحتی عاطفه‌های آنها در زیر پای منافع تشکیلاتی رهبری سازمان نابود می‌شدند و از ابتدایی‌ترین حقوق خود که عشق و عاطفه نسبت به پدر و مادر می‌باشد، نیز محروم می‌شوند و حتی برای سال‌ها نیز صدای آنها را از پشت تلفن نمی‌توانند بشنوند و یا نامه‌ها و عکس‌های آنها را ببینند و بخوانند... سرانجام وی [=رجوی] برای حذف مزاحمین به اصطلاح انقلاب ایدئولوژیکی‌اش، حدود ۸۰۰ نفر از کودکان از جمله سارا را برخلاف میل پدرها و مادرهایشان

---

۱. همان: صص ۱۴۵ ـ ۱۴۷.

۲. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۷۴.

به خارج از عراق فرستاد. البته آقای مسعود رجوی ابتدا به تمامی اعضا و مسئولین سازمان از جمله من و افسانه[طاهریان] گفته بود که سازمان بچه‌ها را به پدر و مادر بزرگ‌هایشان یا به یکی از اعضای خانواده آنها در ترکیه یا اروپا تحویل خواهد داد. ولی متأسفانه این کار را هم انجام نداد... قرار بود پدر افسانه و پدر من به ترکیه بیایند و سارا را تحویل بگیرند. ولی متأسفانه برخلاف قول و قراری که «زندان ساز» گذاشته بود، از این کار خودداری کرد...[۱]

□ نقش انقلاب ایدئولوژیک در تثبیت فرقه

بسیاری از اعضای قدیمی سازمان معتقدند که از ابتدای دههٔ هفتاد شمسی تشکیلات، دیگر یک «سازمان» نیست؛ «فرقه»ای است در بسته، که نه‌تنها هیچ‌گونه رأی‌گیری و مشورت در آن جایی ندارد بلکه به شدت ضدّ انتخابات و نظرخواهی است؛ به تمام مسائل خصوصی و فردی اعضا نظارت دارد و در آنها دخالت می‌کند. پس از «انقلاب ایدئولوژیک» دیگر دست کسی به **مسعود رجوی**، که در رأس این فرقه قرار دارد، نمی‌رسد.

با اینکه سال‌ها بود که کار جمعی و نقش دموکراسی در سازمان از بین رفته بود، ولی با مرحله اول «انقلاب ایدئولوژیک» (ازدواج **مریم** و **مسعود**) سیستم کار شورایی ـ به طور رسمی و با اعلام علنی و آشکار ـ از بین رفت. و رهبری نوین مصون از اشتباه و بازخواست متولد شد.

دکتر **علی‌اصغر حاج سیدجوادی**، در کتابی با عنوان «آوای وحش یا مالیخولیای مهتری» چنین می‌نویسد:

... همه مشغله ذهنی و عقده روانی جامعه و گروه‌های سیاسی [مانند سازمان] در دو مسئله «براندازی» و «جانشینی» خلاصه شده است. اما جامعه‌شناسی برای افراد و گروه‌ها در این مسیر است که در براندازی همه به من کمک کنید و در جانشینی همه رهبری و اطاعت مرا بپذیرید. در اینکه من در براندازی از چه سو حرکت می‌کنم و با کدام قدرت خارجی دست همکاری می‌دهم، کسی از من چیزی نپرسد و در اینکه در جانشینی، برنامه کار و شیوه حکومت کردن من چه خواهد بود، از هم‌اکنون هیچ کس شک و تردیدی در حرف‌ها و شعارهای من نداشته باشد. اما به محض اینکه بگویی اصل شعار شما سرشار از مایه‌های فاشیستی و خودکامگی است، آن وقت فحش و ناسزا و اتهام شروع می‌شود. یعنی فشار و شدت خشم و کینه عصبی چنان شدید

---

۱. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۲۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۸ و ۳۹.

است که انسان باید چشم بسته، برتمام قبایح اعمال تنها آلترناتیو [=ادعای سازمان] صحه بگذارد و با تحسین و هلهله و حتی حیرت‌های عارفانه به ستایش آن برخیزد.[1]

با مرحله دوم «انقلاب ایدئولوژیک»، کمرنگ کردن حضور رقبا و مخالفان بالفعل یا بالقوه، بخصوص قدیمی‌ها و حذف آنها، باید به نتیجهٔ قطعی می‌رسید. **رجوی** به دنبال این بود که تقصیر شکست‌ها و ناکامی‌های سیاسی را از دوش خود بردارد و به دوش دیگران بیندازد. حذف **علی زرکش** نمونهٔ چنین بازی‌ای بود. **رجوی** ـ طبق معمول ـ این حذف را تئوریزه کرد. مسئلهٔ «استثمار رده یا مسئولیت» را مطرح نمود منظور از «استثمار رده» این بود که **زرکش** به ناحق ردهٔ «جانشین رجوی و فرماندهٔ سیاسی ـ نظامی» را اشغال کرده بود و صلاحیت ایدئولوژیک ـ سیاسی ـ تشکیلاتی نداشت. با این سفسطه‌ها و مقدمه‌چینی‌ها، مسئولیت تمام شکست‌ها به گردن **علی زرکش**، که تا آن زمان عنصر مسلّط اجرایی در سازمان بود، انداخته شد. حاکمیت مطلق فردی تثبیت شد.

مرحله سوم «انقلاب ایدئولوژیک»، برآمده از شکست عملیات «فروغ» و به منظور جلوگیری از بحران فروپاشی بود. نه‌تنها وعده‌هایی چون «تا تهران سه خیز بیشتر نداریم» محقق نشده بود، تصریحاتی چون «رژیم وضعیتی ندارد که تا عید [۱۳۶۸] دوام بیاورد» دیگر به طنز شبیه بود. بخش عمدهٔ مؤثرترین نیروها نیز در عرض چند روز نابود شدند و در نتیجه، اندک انگیزهٔ باقی مانده هم در حال از بین رفتن بود. به تعبیر بعضی از اعضای سابق سازمان، در چنین موقعیتی، **رجوی** که «بدهکار» اصلی بود ناگهان «طلبکار» شد. **شمس حائری** به تعبیر بعضی از اعضای سابق سازمان، در این مورد می‌نویسد:

انقلاب ایدئولوژیک سوّم برای جلوگیری از بحران فروپاشی بود و عمدتاً پس از شکست عملیات فروغ جاویدان و آتش‌بس صورت می‌گرفت. شکست نظامی فروغ و تلفات سنگین آن، سازمان را از کیفیت تهی نموده و آن را دچار ورشکستگی سیاسی ـ نظامی کرده بود.

همهٔ اعضا عصبانی و بهت‌زده شده بودند. صدای انتقاد و اعتراض از همه جا بلند شده بود... لبهٔ تیز حملات، متوجه رجوی بود. اما بچه‌ها جرئت اعتراض علنی و نام بردن صریح از او را نداشتند ... رجوی باید می‌آمد و دلایل شکست را اعلام می‌کرد... و سپس کناره می‌گرفت.[2]

اما او که به تعبیر اعضای سابق «فرماندهٔ شکست» نامیده شده است، طبق معمول، به تحلیل و فضاسازی پرداخت، مسئله را تئوریزه کرد و همهٔ تقصیرها را به گردن دیگران انداخت:

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۳۳. به نقل از ماهنامه دنا، شماره ۱٤: ص ۳۰.
۲. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: ص ۹۸.

عملیات فروغ بیمه‌نامه بود. اینکه نتوانستید پیروز شوید، دلیل آن این بود که شما مستعد و لایق پیروزی نبودید؛ زیرا تفکّر شما ماتریالیستی و تعادل قوایی بود. پس یک انقلاب دیگر لازم است تا بچه‌ها چند مدار بالا بیایند و لایق پیروزی شوند.[۱]

و به این ترتیب دایرهٔ «رییس بزرگ» تنگ‌تر و فشرده‌تر شد و حاکمیت مطلق‌العنان وی در برابر زمینه‌های مخالفت و اعتراض، «بیمه» گردید.

مرحلهٔ چهارم «انقلاب ایدئولوژیک»، «انقلاب طلاق» بود. پس از رحلت امام خمینی(ره) و تداوم ثبات و اقتدار نظام جمهوری اسلامی، بسیاری از رشته‌های تحلیل و پیش‌بینی سازمان پنبه شد؛ چراکه سال‌ها روی این موضوع سرمایه‌گذاری کرده بود. شکست استراتژیک دیگری نصیب سازمان شد و «انقلاب» دیگری لازم بود تا ذهن اعضا را به خود مشغول کند.

جابانی در این باره می‌نویسد:

در مکتب‌خانه آقای رجوی جایی برای عشق‌ورزی، دوست داشتن، زندگی کردن و همراهی با مردم وجود ندارد و همهٔ توجهات باید معطوف به رهبری این مکتب‌خانه باشد... [اعضا بایستی] هویت سازمانی پیدا کنند و هویت فردی‌شان محو گردد... انقلاب طلاق و جداسازی کودکان از والدینشان در واقع برای تحقق خواسته‌های فوق بود.[۲]

در منظر بسیاری از اعضای سابق، فروپاشی کامل خانواده‌ها و از بین رفتن حداقل پیوندهای فردی خارج از کنترل رهبری نوین، مرحله فرجامین فرایندی بود که با رسیدن به محو کامل هویت فردی، طرح دیرین تبدیل سازمان به «فرقه‌ای» متشکل از اعضای سرسپرده و مغزشویی شده را به انجام رساند.

○ جمع‌بندی ویژگی‌های فرقه

در یک فرقه، رهبر خودخوانده که منصوب خویشتن است، تنها مرکز قدرت و تنها تعیین کننده ارزش‌ها و اهداف است و خودمختاری وی حد و مرزی ندارد، به‌کسی پاسخگو نیست و «مذهب» خود را با اقتباس صوری از سایر ادیان و ایجاد ترکیب التقاطی، اختراع می‌کند. برخی از مهم‌ترین و رایج‌ترین روش‌های رهبری فرقه برای حفظ و گسترش سلطه خود عبارتند از: حذف فیزیکی مخالفان، بی‌اعتبارسازی و خائن نامیدن مخالفان پیش و پس از حذف، پرونده‌سازی و وارد نمودن تهمت‌های

---

۱. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: ص ۵۴.

۲. جابانی روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۱۱۵.

شرم‌آور و دشنام‌گویی به منتقدان و مخالفان وارونه‌سازی متهورانهٔ مواضع ایدئولوژیکی یا سیاسی، تلقین و باورآفرینی در افراد و ترغیب اعضا به تخریب و تحقیر شخصیت خویش از دیگر تاکتیک‌های اصلی «فرقه» در قبال ابهام، سؤال، تردید و یا اعتراض محسوب می‌شوند. فرد با تبدیل شدن به مرید به خویش تلقین می‌کند که قدرت تشخیص و تمیز مسائل را ندارد و این رهبر است که قالب‌های اندیشه و زندگی را می‌سازد.

قطب‌بندی و تعاریف خیر و شر و دوست و دشمن تابع تشخیص و تمایل رهبر فرقه است و او از پاسخگویی به مریدان مصون است و فاصله نجومی بین وی و دیگران ایجاد می‌گردد. او فردی است فراسوی انسان‌های عادی و برخوردار از توان ماورائی که همگان بایستی به او الصاق شوند.[1] و برخلاف مذاهب حقیقی که دعوت به خدا می‌کنند، رهبر فرقه و یا خود فرقه، در جایگاه خدا قرار می‌گیرد و جنبه مقدس و الوهی می‌یابد. بسیاری از فرقه‌ها سعی می‌کنند از زبان و فرهنگ تحریف شدهٔ مذاهب برای مشروعیت بخشیدن به خود استفاده کنند. از این رو ادعا می‌شود که رهبر فرقه راز خلقت جهان و جهان‌بینی و سرشت انسانی را با الهام از تعلیمات آسمانی می‌گیرد. دروغ و فریب و اغوا و چند چهره بودن در فرقه، توجیه می‌شود و ارتکاب به آنها برای حفظ فرقه توسط رهبر و اعضا مجاز دانسته می‌شود.

رهبر فرقه، جامعه تحت کنترل خود را بسته و محرمانه شکل می‌دهد و پنهان‌کاری و رازداری و طبقه‌بندی اغلب موضوعات حتی کم اهمیت را حیاتی و غیرقابل گذشت برمی‌شمرد. تأکید بر اصل پرده‌پوشی و رازآمیزی در فرقه برای ایجاد دیسیپلین شدید و نظام سلسله مراتبی مبتنی بر اطاعت محض و کورکورانه، یک ابزار مؤثر است.[2]

آن‌گونه که جمع کثیر اعضای سابق سازمان بنا بر مشاهدات عینی و تجربیات مستقیم خود می‌گویند: **مسعود رجوی** با تلاش پی‌گیر توانست ویژگی‌های مزبور را در سازمان ایجاد و یا تقویت نماید. او خوب می‌توانست مانور دهد، حرکت‌های نوسانی برود و با زرنگی، مواضع دیروز را نفی کند و تشکیلات را کاملاً وابسته و متعلق به خود سازد. بیشتر محتوای فکری و نظری وی برای رسیدن به قدرت مطلق بود و در

---

۱. از این رو تکنیک‌های کنترل فکر در فرقه که به قصد «چسباندن همه به یکی» به کار گرفته می‌شوند، از نوع «الصاق روانشناسانه» (Psychological Coercion) خوانده می‌شوند که مستلزم نفی ارادهٔ فردی و وادارسازی است.

۲. پرده‌ها: صص ۶ ـ ۸. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۱۲۷ ـ ۱۴۲؛ جزوهٔ تحقیقی «مرکز اطلاعات فرقه‌ها» در لندن.

داخل تشکیلات نیز از هر فرصتی برای برجسته کردن خویش به خوبی استفاده کرده است.

شمس حائری می‌نویسد: «**با توطئه‌هایی که رجوی از قبل تدارک دیده بود، همهٔ کتاب‌های سازمان جمع‌آوری و از دسترس مراجعه و مطالعه دیگران خارج گردید تا اعضا آنها را فراموش کنند و رجوی بتواند فرقهٔ جدید [شبه] مذهبی خود را جا بیندازد و خود را به مقام فرعونی برساند. آموزش‌ها و درس‌های نهج‌البلاغه تعطیل و کلمات قصار رجوی و تفسیرها و برداشت‌های ایدئولوژیک او جای آنها را گرفت... در دین رجوی آموزش می‌دادند که خود را به رهبری بسپارید و به او نگاه کنید و با پای او راه بروید. هیچ یک از بدی‌ها و خوبی‌ها و گناه و ثواب مال شما نیست. شما مال رهبری هستید، گناهانتان را به او واگذار کنید، او شما را می‌بخشد. کارهای خوب هم مال شما نیست، آنها را در جیب خود نریزید و برای خود سرمایه نکنید، آن هم مال رهبری است. «اگر کسی گناه یا خطایی مرتکب شود باید مجازات شود، اما اگر رجوی گناهی مرتکب شد باید پاداش بگیرد» و همچنین، فدای کلیه اعضای سازمان در «پرداخت» است و فدای رجوی در «دریافت». به عنوان مثال ابریشمچی با هدیهٔ همسرش به رجوی «فدا کرد» و رجوی در قبول این هدیه... خلوص عقیدتی زمانی ایجاد می‌شود که همهٔ ذهن را رهبری پر کند و کارها به نیت نزدیکی به او باشد...**

دین جدید [رجوی]، برعکس دین [حضرت] محمد[ص] و سایر ادیان آسمانی که سخت به خانواده توجه داشت و احکام زیادی دربارهٔ حق و حقوق خانواده و حرمت و تقدس آن وضع کرده بود، ضدخانواده بود. طلاق که مذموم‌ترین حلال‌ها در نزد پیغمبر بود، در دین جدید [رجوی] محبوب‌ترین و پسندیده‌ترین اعمال شد. ... دینی است که به جای توسعهٔ اخلاقیات و تحکیم عواطف و پیوندها، مبنایش تفرقه و جدایی است و رهبر آن کلیهٔ زنان را به شوهرانشان حرام و به خود حلال کرده است. پراکندن تخم کین و نفرت و جاسوس‌پروری که در همهٔ ادیان از گناهان بزرگ محسوب می‌شد و آن همه مذمّت شده بود، در دین رجوی تشویق و تمجید شده بود.»[1]

... اساس کار سازمان، از صدر تا ذیل بر مبنای دروغ می‌گشت. از کارهای جزئی روزانه تا وعده و وعیدهای سرخرمن برای رفتن به ایران گرفته تا تحلیل‌های سیاسی و خطی استراتژیک. نشست رهبری پر از دروغ و خیمه‌شب‌بازی بود. بدون دروغ امورات سازمان نمی‌گشت.»[2]

---

۱. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۸۵ ـ ۸۷.

۲. همان: ص ۸۸.

در گزارش وزارت امور خارجه آمریکا دربارهٔ سازمان که در آبان ۱۳۷۳ (اکتبر ۱۹۹۴) منتشر شد، به نکاتی درباره وضعیت فرقه‌ای آن نیز اذعان شده است. در این گزارش که تحت‌تأثیر شرایط منطقه‌ای، وضعیت عراق و بهبود جایگاه بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، به ناگزیر واقعیاتی دربارهٔ سازمان را بیان می‌کرد[1] چنین آمده بود:

مجاهدین در درون خویش، تشکیلات را مستبدانه اداره کرده، ناراضیان را سرکوب نموده و تحمل نظرات مخالف را ندارند. رجوی که بازوهای سیاسی و نظامی مجاهدین را رهبری می‌کند، پیرامون خود یک کیش شخصیت ایجاد نموده است... در پاریس، اعضای غیرمجاهدین شورای ملی مقاومت با شیوه خودکامانه رجوی به مقابله برخاستند... شیوه خودکامانه تصمیم‌گیری رهبری و رفتار پرستش‌گونه اعضای آن با یکدیگر ترکیب شده‌اند... سلطه‌طلبی رجوی ریشه در تاریخچه سازمانی مجاهدین در ایران دارد... مسعود رجوی رهبری سلطه‌جویانه خود را با ایجاد کیش شخصیتی که مقدمتاً پیرامون او و در مرحلهٔ بعد همسرش مریم دور می‌زند، تکمیل می‌کند. در سال ۱۹۸۸، پروفسور یرواند آبراهامیان عوامل زیربنایی این وضعیت را چنین تجزیه و تحلیل نمود: «در اواسط ۱۹۸۷، سازمان مجاهدین همه صفات یک فرقه را دارا بود. آن رهبری عالی مقام خاص خود را داشت که به طو رسمی به او عنوان «رهبر» اطلاق می‌شود و به طور غیررسمی به او «امام حاضر» عنوان می‌دهند. مجاهدین سلسله مراتب خشکی به وجود آورده‌اند که براساس آن، دستورات از بالا صادر می‌گردد و اولین وظیفهٔ هر نیروی عادی و معمولی، اطاعت بی‌چون و چرا و بدون هرگونه سؤالی می‌باشد. سازمان... ایدئولوژی مجزای مخصوص به خود را به وجود آورده...»... زبانی را که اعضای مجاهدین در میان خودشان به کار می‌برند در مقایسه با زبانی که در مورد غربیان به کار می‌برند فرق داشته و غالباً با یک زبان مکاشفه‌ای و سلسله مراتبی در میان خودشان صحبت می‌نمایند.[2]

---

۱. در ابتدای این گزارش که به بیانیه دولت آمریکا مشهور شد، همانند موارد مکرر قبل و بعد از آن، مواضع دولت آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران تکرار شده و تأکید گردیده که: «ما می‌خواهیم روشن سازیم که نتیجه‌گیری‌های ما دربارهٔ مجاهدین، به هیچ‌وجه دال بر حمایت ما از رفتار و عملکرد رژیم کنونی ایران نمی‌باشد.» بال شکسته: ص اول نامه وزارت امور خارجه آمریکا خطاب به کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان.

۲. بال شکسته: صص ۵، ۱۷، ۳۵، ۳۷، ۳۹ ـ ۴۰ و ۴۲.

فصل سوم:

کارنامه‌ای خونین

□ زندان‌های درون سازمانی

«انقلاب ایدئولوژیک» سازمان، افزایش ناراضیان و منتقدان درون سازمان را موجب گردید و موجی از اعتراض و تقاضای خروج از تشکیلات را در بین اعضا پدید آورد. **راستگو**، طیف وسیع ناراضیان و متقاضیان خروج از سازمان را به سه دسته تقسیم‌بندی می‌کند:

۱ـ افرادی که نسبت به استراتژی سازمان مسئله دارند و مثلاً دیگر مبارزه مسلحانه را قبول ندارند.

۲ـ افرادی که در رابطه با رهبری سازمان یعنی شخص مسعود رجوی مسئله‌دار هستند.

۳ـ افرادی که ایدئولوژی و نظرگاه‌های عقیدتی سازمان را قبول ندارند.[۱]

در صورتی که این افراد با روش‌های متعارف تشکیلاتی از تصمیم و اعتراض خود منصرف نمی‌شدند و همچنان ناراضی و منتقد باقی می‌ماندند، پس از تنزل رده تشکیلاتی و به کارگماری در مشاغل سخت و بیگاری، محاکمه و زندانی (و در مواردی اعدام غیرمستقیم) می‌شدند. به نوشته **راستگو** سازمان، تا سال ۸۱ دو نوع زندان برای اعضای معترض فراهم ساخته بود:

۱ـ زندان‌هایی که در درون قرارگاه‌های سازمان در عراق وجود دارد و تحت‌نظر تشکیلات مجاهدین اداره می‌شود. در این زندان‌ها کل پرسنل زندان‌ها اعم از نگهبان، بازجو، شکنجه‌گر و

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۵۹.

نظافت‌چی همه از کادرهای سازمان مجاهدین هستند.

۲ـ زندان‌هایی که تحت حاکمیت دولت عراق هستند... افرادی که خواهان جدایی از سازمان هستند پس از طی پروسه زندان در داخل قرارگاه‌ها، اگر همچنان بر جدایی اصرار داشته باشند، از قرارگاه اخراج شده، بدون پاسپورت و اوراق شناسایی، به عنوان جاسوس رژیم ایران به اداره امنیت عراق (استخبارات) تحویل داده می‌شوند. این افراد پس از شکنجه‌های فراوان به زندان‌های عادی عراق فرستاده می‌شوند و در آنجا در سلول زندانیان خطرناک جنایی، با جنایتکاران و بزهکاران عراقی به بند کشیده می‌شوند.[1]

سابقهٔ ایجاد زندان در گروه **رجوی** به اوایل استقرار سازمان در خارج از کشور می‌رسد و به حوزهٔ مسئولیت **ابراهیم ذاکری** در کردستان مربوط است. در آن اوان شایع کردند که چند نفوذی در پایگاه دستگیر شده‌اند و در واقع، این شایعات بهانه‌ای برای سرکوب نیروهای «مسئله‌دار» بود. ابراهیم ذاکری فرماندهٔ ستاد سازمان در کردستان عراق، در نشستی، از این دستگیری‌ها سخن گفت. پس از آن، زیر پوشش و با استناد به این اخبار، ساختن زندان‌های انفرادی (۲ در ۱ متر) و جمعی در «مقرّ منصوری»، واقع در شهرک «کهریز» نزدیک شهر «سلیمانیه» عراق (پادگانی متعلّق به ارتش عراق با چند ساختمان بزرگ، که در اختیار سازمان بود آغاز شد.

با اعلام «انقلاب ایدئولوژیک» در اواخر سال ۶۳، جمع کثیری از اعضای تحت مسئولیت ذاکری، در برابر اظهارات و تحکّم‌های وی، حالتی تهاجمی به خود گرفتند. دستگیری‌های گسترده از همین زمان شروع شد. شدت دستگیری‌ها در حدّی بود که کارها در کلیهٔ پایگاه‌ها به حالت تعطیل درآمد، و حفاظت نیز شدیداً افزایش پیدا کرد:

... به طور مثال به جای ۳ الی ۴ پست نگهبانی (در مقر منصوری)، آن را به ۱۵ الی ۲۰ پست نگهبانی افزایش دادند تا مبادا بچه‌ها فرار کنند. دستور تیراندازی هم داده بودند تا در صورت کوچک‌ترین حرکتی تیراندازی نمایند.[2]

دستگیری‌ها روز به روز افزایش یافت تا آنجا که کلیهٔ ساختمان‌های «مقرّ منصوری» به زندان تبدیل گردید.

---

۱. همان: ص ۲۶۱.

۲. یعقوبی و...، اپورتونیست‌های راست منحط: ص ۹.

روزی نبود [که] ۲ الی ۳ لندکروز از مقرها (از بغداد گرفته تا کرکوک، سلیمانیه [و] ... تا کلاله) بچه‌های دستگیر شده ـ حتی بچه‌های خارج از کشور که به بغداد می‌آوردند، چشم بسته هر دو یا سه نفر ـ را به زندان منصوری منتقل نکنند.

جوّ رعب و وحشت و ترس سراسر پایگاه‌ها را دربر گرفته بود. دستگیری بچه‌ها در نیمه‌های شب و یا در موقع استراحت بعد از ظهر، و به‌طور ناگهانی صورت می‌گرفت؛ البته به بهانهٔ فرستادن به مأموریت یا اینکه «برو فلان کار را انجام بده»![1]

در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۴ دستگیری‌ها به اوج خود رسید و در نتیجه، «مقرّ منصوری» ـ کلاً ـ به زندانی با ۵۰ سلّول انفرادی و بقیه به صورت سلّول‌های جمعی تبدیل شد. اطراف مقر را به تله‌های انفجاری و منوّری مجهّز کردند.

در این زندان‌ها، تعداد زیادی از بچه‌ها می‌خواستند خودکشی کنند؛ که بلافاصله زندانبانان متوجه و مانع می‌شدند.[2]

در تاریخ ۱۶ فروردین ۶۴، به خاطر پر شدن زندان و بحرانی بودن وضع و در نتیجه غیرقابل کنترل شدن زندان، زندانیان را به مقرّ «غیور» (واقع در منطقهٔ «ماووت» عراق) منتقل کردند. زندان جدید یک استادیوم سرپوشیدهٔ ورزشی بزرگ در دو طبقه بود که اطراف آن را کاملاً استتار کرده بودند تا هیچ چیز از بیرون مشهود نباشد. حمّام و دستشویی نیز در داخل سالن ساخته بودند. تعداد زندانیان این زندان جدید، بیش از ۷۵۰ نفر بود.[3]

در این زندان، لباس مخصوص برای زندانیان درست کرده بودند؛ شب و روز قابل تشخیص نبود و از هواخوری نیز خبری نبود. استفاده از دست‌بند و چشم‌بند و اِعمال خشونت ـ از شکنجهٔ روحی تا اهانت‌های لفظی و فحّاشی و ضرب و شتم ـ رایج بود و زندانیان را فقط روزانه در دو نوبت، با چشم‌بند، به توالت می‌فرستادند. از جمله موارد ممنوع در این زندان، خواندن نماز و تلاوت قرآن با صدای بلند بود.

بازجویان[4] و زندانبانان ـ همه ـ از «مسئولین» بودند. از «دفتر سیاسی» گرفته تا افراد «کمیتهٔ مرکزی». بعضی از سربازجوها عبارت بودند از:

محمّدعلی جابرزاده، محمّد حیاتی، مهدی براعی، حسن مهرابی، حسین ربوبی، ابراهیم ذاکری،

---

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان. در برخی اظهارات، این تعداد تا هزار نفر هم گفته شده است.

۴. اصل: بازجوگران.

حسین ابریشمچی، مهدی فتح‌الله‌نژاد، اسماعیل وفایغمایی، [محمد] صادق سادات دربند[ی]، مسعود عدل ...[۱]

چون در داخل تشکیلات، اقدامات مربوط به دستگیری و زندانی کردن اعضای منتقد و معترض به «انقلاب ایدئولوژیک»، «پروژه رفع ابهام» نامیده شد، زندان‌های مزبور در پایگاه‌های «منصوری» و «ماووت» نیز «زندان‌های رفع ابهام» خوانده می‌شد. **محمدحسین سبحانی** که خود در حدود هشت سال در زندان‌های مختلف انفرادی سازمان در عراق محبوس بوده است (از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۸)، و بیش از یک سال نیز در زندان اطلاعات و «ابوغریب» رژیم **صدام**، با معرفی و تحویل سازمان، زندانی بوده،[۲] می‌نویسد: «**ابراهیم ذاکری... به دستور مسعود رجوی در [اواخر] سال ۱۳۶۳ مسئول پروژه «رفع ابهام» و زندانی کردن بخش اعظم اعضای سازمان در کردستان عراق بود.**»[۳]

به نوشته **راستگو** زندان‌های عمومی «رفع ابهام» دوبار توسط سازمان برپا شده است: یک بار در سال ۱۳۶۴ که به بهانه بررسی برای یافتن افراد نفوذی جمهوری اسلامی، در حدود هشتصد نفر از اعضا به مدت یک ماه در زندان و تحت بازجویی همراه با تحقیر و خشونت بودند. اغلب این افراد با روحیات خرد شده و تسلیم‌تر از گذشته، مجدداً در داخل سازمان به کار گرفته شدند و عده کمی از آنان از سازمان خارج شدند و فرار کردند.

در سال ۱۳۷۳ دومین زندان بزرگ رفع ابهام در قرارگاه اشرف برپا شد که دلیل آن لو رفتن تعدادی از تیم‌های عملیاتی ترور که از عراق به داخل کشور ایران اعزام شده بودند، ادعا شد. «سازمان در یک واکنش تنبیهی، تمام افرادی را که درخواست شرکت در عملیات داخل کشور را می‌کنند (حدود ۵۰۰ نفر) متهم می‌کند و همگی ایشان را در زندان‌های واقع در قرارگاه اشرف [در جاده کرکوک ـ بغداد و نزدیکی شهر خالص] زندانی می‌کند. این موضوع در پاییز ۷۳ اتفاق می‌افتد. افراد بازداشت شده در طول مدت بازجویی که تا حدود شش ماه طول می‌کشد، تحت بازجویی‌های طولانی و شکنجه‌های طاقت‌فرسا قرار می‌گیرند، تا فاز رفع ابهام را بگذرانند... دو تن از این زندانیان نگون بخت به نام‌های «**پرویز احمدی**» و «**قربانعلی ترابی**» زیر شکنجه سازمان جان باختند... افرادی که رفع ابهام شده و از این زندان آزاد شده و

---

۱. یعقوبی و...، اپورتونیست‌های راست منحط: ص ۱۰.
۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۸ ـ ۹.
۳. همان: ص ۹۵.

به سر کارهای خود بازگشتند، اکثراً از سازمان بیزار شده بودند و کاملاً نسبت به سازمان بی‌اعتماد بودند، به طوری که دلجویی‌های بعدی سازمان نیز نتوانست آنها را متقاعد کند. بخش عظیمی از جداشدگان سال‌های بعد از میان همین افراد بودند.»[1]

هدف اصلی هر دو مورد زندان‌های رفع ابهام، سرکوب منتقدان و مخالفان بالفعل و بالقوهٔ دو مرحله اصلی انقلاب ایدئولوژیک و تحکیم سلطه «رهبری نوین» سازمان محسوب گردید.

شمس حائری اسامی زندان‌های سازمان در عراق را به این شرح معرفی کرده است:

۱ـ زندان «سردار» در کرکوک،... ۲ـ زندان «دبس» در اطراف شهر کرکوک، ۳ـ زندان «مهمانسرا» در پادگان اشرف، ۴ـ زندان «دانشکده»، ۵ـ زندان «مسقفات»، ۶ـ زندان‌های معروف به M1 و M2، M3 در پادگان اشرف، ۷ـ زندان اتوبان شماره یک و دو، نبش خیابان اصلی منتهی به قبرستان [در پایگاه اشرف]، ۸ـ زندان ضلع شرقی... واقع در پادگان اشرف، ۹ـ زندان نزدیک مرکز ۱۲... در پادگان اشرف، ۱۰ـ زندان H که یکی از مخوف‌ترین زندان‌های واقع در پادگان اشرف می‌باشد...[2]

شمس حائری همچنین بخشی از خاطرات زندانی بودن خود در زندان‌های پایگاه اشرف را در کتاب «مرداب» منتشره در هلند، ذکر کرده است و در خلال آن مشاهدات خود دربارهٔ مشخصات و وضعیت برخی از زندان‌های مذکور را ارائه نموده است.

راستگو نیز اسامی و مشخصات زندان‌های سازمان را در کتاب خود که در آلمان انتشار داده، توضیح داده است و از جمله دربارهٔ وجود زندان‌های موسوم به «مهمانسرا» در پایگاه‌های مختلف (علاوه بر زندان اصلی پایگاه اشرف به همین نام) نوشته است. او همچنین از وجود سه زندان دیگر در پایگاه اشرف به نام «زندان ۳۷»، «زندان پذیرش» و «زندان ۴۰۰» نیز سخن گفته و دربارهٔ زندان ۴۰۰ چنین می‌نویسد:

این زندان، محوطه‌ای است به طول ۱۰۰ و عرض ۵۰ متر که در گذشته ساختمانی عادی بوده است... دست کم ۶ تا ۸ سلول انفرادی با درب‌های کشویی در این محل قرار دارد... این زندان که در خیابان ۴۰۰ قرارگاه اشرف قرار دارد، به نام «زندان ۴۰۰» معروف شد و ویژه زندانیانی

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۲۶۷ ـ ۲۶۸.

۲. شمس حائری، مرداب (نسخه اینترنتی): ص ۸۰.

شد که قصد جدایی از سازمان را داشتند.[۱]

محمدحسین سبحانی عضو سابق شورای مرکزی سازمان و از مسئولان ستاد امنیت که کتاب خود را بر مبنای خاطرات زندان تنظیم کرده، نیمی از هشت سال حبس خود در زندان‌های سازمان را، در «زندان ۴۰۰» سپری کرده است. جلد اول این کتاب به نام «روزهای تاریک بغداد» در زمستان ۸۳ در آلمان انتشار یافت و اولین بخش آن، این عنوان را بر خود دارد: **«زندان انفرادی خیابان ۴۰۰ در قرارگاه اشرف».**[۲]

مهدی خوشحال عضو سابق سازمان که خود نیز تجربه زندان تشکیلات را از سر گذرانده، می‌نویسد:

> **ساخت و بافت زندان‌ها به شکلی است که هرگز زندانی فکر فرار از آن را در سر نمی‌پروراند. انبوه دیوارها، سیم‌های خاردار، چشم الکترونیکی، نگهبان مسلح و خاکریز مانع فرار زندانی خواهند بود. در سازمان... اساساً زندان برای مجرمین ساخته نمی‌شود بلکه فقط برای بریده‌ها در نظر گرفته می‌شود و کسانی که دوره بعد از ایزوله را سپری می‌کنند و دوره‌ای دیگر را در زندان منتظر می‌مانند تا به تبعید فرستاده شوند. از بین زندانیان کسانی هستند که باید برای همیشه زندانی باشند. سازمان در توجیه این‌گونه افراد می‌گوید که آنها دارای اطلاعات استراتژیک و خیلی سرّی هستند... ولی بهترین دلیل در این است که آن فرماندهان بالا و قدیمی می‌توانند در خارج از سازمان مخالفین را گرد خود بخوانند و آنها را تشکل دهند، و سازمان از تشکل مخالفین و بریده‌ها سخت هراسان است.**[۳]

نوروزعلی رضوانی کادر جداشدهٔ سازمان که یک سال و نیم در زندان‌های انفرادی تشکیلات، زندانی بوده می‌گوید: ارتش آزادیبخش [سازمان] در هر یگان خودش یک بازداشتگاه دارد... قرارگاه اشرف در وسعتی بین دوازده کیلومتر در ده کیلومتر بیش از ۳۵ بازداشتگاه و زندان در درونش دارد.[٤]

راستگو دربارهٔ مدیریت زندان‌های درون تشکیلات و گردانندگان آنها می‌نویسد:

> **هم‌اکنون [= سال ۸۱] در قرارگاه اشرف که بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین پایگاه مجاهدین در عراق است، بخشی به نام «قضایی» مسئولیت زندان‌های متعدد سازمان را برعهده دارد... مسئول آن فردی به نام نادر رفیعی‌نژاد است... اسامی چند تن از زندانبانان و شکنجه‌گران سازمان**

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۲۷۶.
۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۱.
۳. خوشحال، کنترل نیرو: ص ۲۶۳.
۴. اسکولاستیک نوین...: ص ۸۶.

مجاهدین... که توسط جداشدگان افشاء شده‌اند، درج می‌شود. لازم به یادآوری است که افراد جداشده‌ای که این اسامی را [در کشورهای غربی] منتشر کرده‌اند، برای شرکت در هر محکمه عادلانه‌ای در این رابطه اعلام آمادگی کرده‌اند:[۱]

ردیف	نام خانوادگی	نام	نام مستعار	رده سازمانی	مسئولیت اصلی
۱	الفت	فرهاد	منوچهر	بخش پرسنلی	بازجو
۲	امامی	علی	مصطفی	مسئول بخش	شکنجه‌گر
۳	برومند	امید	ناجی	افسر عملیات قرارگاه اشرف	سربازجو
۴	پناهی	کاظم			شکنجه‌گر
۵	جنت سرایی	بهرام	مختار	بخش قضایی	بازجو، شکنجه‌گر
۶	حائری	شهین		مسئول سابق قضایی	مسئول قضایی
۷	حسن‌زاده محصل	حسن	جلال	زندان اشرف	بازجو، شکنجه‌گر
۸	حنیف‌نژاد	احمد	یونس	بخش سیاسی	بازجو
۹	حیدری	قدرت		شکنجه‌گر	
۱۰	خدایی صفت	علی	ادیب		شکنجه‌گر
۱۱	خلخالی	علی		شکنجه‌گر	
۱۲	ذاکری	ابراهیم	کاک صالح	رییس بخش ضدامنیت	شکنجه‌گر
۱۳	رجایی	بتول		فرمانده قرارگاه اشرف	بازجو
۱۴	رضایی	ابوالقاسم	[محسن]	نماینده شورا در ایتالیا	بازجو
۱۵	رفیعی‌نژاد	نادر		بخش قضایی	بازجو، شکنجه‌گر
۱۶	سادات دربندی	محمدصادق	عادل	بخش قضایی	رییس زندان
۱۷	عالمیان	مجید		عضو بخش قضایی و نماینده شورای ملی مقاومت	بازجو، شکنجه‌گر
۱۸	عزتی	حسن	نریمان	زندانبان	بازجو، شکنجه‌گر
۱۹	غفاری	مرضیه		زندانبان	زندانبان
۲۰	کاسه‌چی	فرید	یحیی	از مسئولین خروجی ارتش (زندان موقت)	زندانبان زندان موقت
۲۱	مرزبان	محمد			
۲۲	منافی	محمدرضا	فرهاد	زندان قرارگاه کوت	بازجو
۲۳	منتظمی	جلال	کاک جعفر	بازجو	بازجو، شکنجه‌گر

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۲۷۹ ـ ۲۸۰.

□ اعترافات رسمی میزان کشتار و ترور

از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱ با استناد به کتاب **جمع‌بندی یک ساله مقاومت مسلحانه**، گزارش **مسعود رجوی**، مدعی است که سازمان تعداد دوازده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است. بیلان عملیات تخریب و انفجار با استناد به مصاحبهٔ **رجوی** با رادیو «صدای مجاهد»، میانگین هر هفته ۲۰ عملیات تخریب و انفجار تأسیسات دولتی و غیردولتی بود.

همچنین در منابع سازمان ادعا شده که از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۲ تعداد هفت هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در سطح شهرها و کردستان ترور شدند. بیلان عملیات و تخریب در سطح شهرها در این دوره، به استناد مدارک سازمان، ۱۲۰۰ مورد بود.

آمار سازمان نشان می‌دهد که از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۳ تعداد پنج هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در سطح شهرها و کردستان و منطقه نوار مرزی ایران و عراق توسط تیم‌های ترور و گروه‌های عملیاتی نظامی، ترور شدند. بیلان عملیات و تخریب نیز بنا به ادعای سازمان ۹۰۰ مورد بود.

مطابق گزارش‌های سازمان از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۴ تعداد پانزده هزار تن از نیروهای جمهوری اسلامی در نوار مرزی و کردستان و در سایر شهرهای ایران توسط نیروهای سازمان شهید شدند. تعداد عملیات و تخریب در سطح شهرها ۴۰۰ مورد ادعا گردید.

آمار عملیات و تخریب سال ۱۳۶۳، به طور محرمانه بین فرماندهان و ستاد مرکزی سازمان اعلام شده است.[1] کلیهٔ عملیات‌های مزبور، با حمایت و پشتیبانی نظامی و تدارکاتی ارتش بعث عراق انجام گردیدند.

به گزارش منابع سازمان در سال ۱۳۶۶ بعد از تأسیس ارتش سازمان، مجموعاً ۲۳ بار عملیات نظامی در منطقه نوار مرزی ایران و عراق، باکمک و پشتیبانی ارتش رژیم صدام صورت گرفت. در این مجموعه عملیات، جمعاً ۵۸۸۰ نفر از نیروهای جمهوری اسلامی شهید شدند. عملیات داخل شهرهای ایران ۲۵۰ مورد و عملیات تخریب ۲۰۰ مورد بوده است.

در سال ۱۳۶۷ سه عملیات نظامی مشترک با ارتش عراق صورت گرفته است که سازمان مدعی شد در عملیات «آفتاب» ۳۵۰۰ نفر، در عملیات «چلچراغ» ۸۰۰۰ نفر، و در عملیات «فروغ جاویدان» ۵۵۰۰۰

---

۱. برگرفته از اسناد درونی مندرج در بولتن‌های سپاه پاسداران؛ موجود در دانشکدهٔ امام باقر(ع).

نفر از رزمندگان جمهوری اسلامی را به شهادت رسانده است.[1]

نوروزعلی رضوانی از اعضای سابق سازمان در مصاحبه‌ای می‌گوید:

طبق آمار نشریه مجاهدین خلق ایران و کتاب جمع‌بندی مقاومت یک ساله مجاهدین خلق و همچنین نشریاتی که تحت عنوان انجمن دانشجویان خارج کشور که برای مجاهدین چاپ می‌شد، آماری هست که من همه اینها را جمع کردم. آمارش این هست: ۱۱۶۶۳۰ نفر از نیروهای طرفدار رژیم خمینی به دست رزمندگان صلح و آزادی آقای مسعود رجوی و سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۶۰ تا این تاریخ [۱۳۷۵] به قول خودشان اعدام انقلابی شدند. آمار عملیات تخریب و انفجار در اماکن دولتی و عمومی در سطح ایران طبق نشریه مجاهد و رسانه‌های خبری مجاهدین هست ۳۷۴۰ عملیات. عملیات انفجار از جمله دفتر حزب جمهوری، نخست‌وزیری و دادستانی و جاهای دیگر که نفراتی هم توی این عملیات‌ها کشته شدند که جزو آن آمار نیامده است.[2]

بدیهی است که با توجه به شگرد غلوّ و اغراق در کلیهٔ آمارهای ارائه شده از سوی سازمان، نمی‌توان به آمار فوق‌الذکر اعتماد نمود و به طور طبیعی بایستی حداقل آمار واقعی را یک دهم محاسبه نمود که تعداد دقیق آن طبق گزارش‌های رسمی نهادهای ذیربط جمهوری اسلامی، ذکر خواهد شد.

راستگو در کتاب خود، به طور نمونه دربارهٔ آمار تلفات عملیات «فروغ جاویدان» که در ایران «مرصاد» خوانده می‌شود، چنین نوشته است:

از تلفات رژیم [جمهوری اسلامی ایران] در این عملیات آمار رسمی‌ای در دست نیست. بسیاری از شاهدان متفقاً آمار تلفات نیروهای رژیم را حدود ۱۰۰۰ تن برآورد کرده‌اند که با توجه به موقعیت برتر آنها در این جنگ، این آمار به حقیقت نزدیک‌تر است. سازمان تلفات رژیم را ۵۵۰۰۰ نفر اعلام کرده است که شاهدان صحنه جنگ، این موضوع را قویاً رد می‌کنند. ضمن اینکه روحیه غلوّ سازمان بر هیچ کس پوشیده نیست.[3]

سازمان علاوه بر اغراق و چندین برابر کردن آمارهای مربوط به اقدامات مسلحانه تروریستی خود به منظور ترسیم یک چهره مقتدر، فراگیر و توانمند از خود، از سوی دیگر برای مظلوم‌نمایی و توجیه تبلیغات و اقدامات خود، آمار دروغینی از میزان افراد دستگیر شده و اعدامی در ایران طی ۲۴ سال گذشته، ارائه

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۹۶ و ۳۹۹ و ۴۱۴.
۲. اسکولاستیک نوین...: صص ۹ ـ ۱۰.
۳. همان ـ پیشین: ص ۴۱۴.

داده است. در نشریات سازمان و اظهارات مسئولان آن بارها تکرار شده که تاکنون بیش از صد و بیست هزار تن از اعضا و هواداران سازمان در ایران کشته شده و بیش از صد و پنجاه هزار تن نیز در زندان‌ها به سر می‌برند. دربارهٔ نمونهٔ آمار تلفات عملیات مرصاد که سازمان شهدا و مجروحان جمهوری اسلامی را ۵۵۰۰۰ تن ادعا کرده است،[۱] متقابلاً در ادعای عجیب‌تر و مشابه بدون ارائهٔ هیچ‌گونه سند و مشخصات واقعی، بارها ادعا نموده که در سال ۶۷ و در واکنش به حمله مشترک ارتش عراق و سازمان، سی هزار تن‌از زندانیان سازمان در ایران، طی چند روز اعدام شده‌اند.[۲] تکرار تبلیغات سازمان در این زمینه به حدّی بوده است که حتی بسیاری از جداشدگان سازمان، به رغم تردید و تشکیک در بسیاری ادعاهای سازمان، در این مورد تصور می‌کنند واقعاً همان‌گونه که سازمان ادعا کرده، در پاییز سال ۶۷ «قتل‌عام» زندانیان سازمان در ایران به وقوع پیوسته است. قدری بررسی و تأمل در مورد انواع آمارهای ارائه شده در تبلیغات سازمان، به وضوح بیانگر این واقعیت است که نمی‌توان این موضوع را از سایر ویژگی‌ها و صفات ذاتی تشکیلات، جداگانه و مستقل در نظر گرفت. تصور هر میزان از صحت و درستی در این‌گونه ادعاهای سازمان منوط به پذیرش وجود صداقت و درستی در سایر ادعاها و عملکرد سازمان است.

مهدی خوشحال از اعضای سابق سازمان می‌نویسد:

> **... سازمان هم از ماشین بزرگ تبلیغاتی خود اهداف زیادی را دنبال می‌کند... دو قطبی کردن... تقویت روحیه نیروها و بزرگ کردن پیروزی‌های نظامی و سیاسی، اغفال نیرو و دشمن، ... بزرگ نشان دادن کمیت و کیفیت جنگ‌افزار و نیروهای خودی... با دگماتیسم و فریب می‌خواهد افکار عمومی را اغفال کرده و راه را فقط برای دیکتاتوری باز نگاه دارد... در این تبلیغات سعی می‌شود که دشمن را هر چه بیشتر بزرگ کنند یعنی باطل مطلق تا در مقابل آن خود را حق مطلق دانسته... تبلیغات می‌تواند با سانسور گذشته و تحریف و جعل حقایق، نیروها را از دنیای خارج غافل نگاه دارد... برای نیروها، اعداد و ارقام و اکشاف از نوع گوبلزی تبلیغ می‌شود.**[۳]

---

۱. در موارد متعدد از سال ۶۷ تاکنون و از جمله نشریهٔ مجاهد، ش ۵۶۱، ۸۰/۵/۹: ص ۱۵.

۲. دفعات فراوان در نشریات سازمان و از جمله نشریهٔ مجاهد، ش ۵۹۶، ۸۱/۵/۸: ص ۱۰. سازمان دو لیست ۱۲ هزار نفره و ۲ هزار نفره از کشته شدگان ادعایی خود از ابتدای شروع شورش مسلحانه سال ۶۰ تا ۶۶ را که آکنده از اسامی مجهول و ناقص است منتشر نموده ولی دربارهٔ اعدام شدگان سال ۶۷ تاکنون چند لیست توسط سازمان و یا سایر گروه‌های ضدنظام در خارج انتشار یافته که از هزار تا ـ حداکثر ـ سه هزار نفر را شامل می‌شوند که بخش عمدهٔ اسامی آنها نیز مجهول و ناقص و غیرمستند می‌باشند.

۳. خوشحال، کنترل نیرو: صص ۱۱۶ ـ ۱۱۸.

شمس حائری در این باره نوشته است:

بزرگ‌نمایی و دروغ‌های نجومی یکی از شیوه‌های نگه‌داری نیرو درون سازمان است که سازمان را قدرتمند و کیفی و مشروع... نشان بدهند.[۱]

□ حذف‌ها و تصفیه‌های درونی

○ تصفیه علی زرکش

علی زرکش یزدی در سال ۱۳۲۸ در شهر مشهد متولد شد. در سال ۱۳۴۸ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. وی توسط **مهدی افتخاری** و **محمد مفیدی** معرفی[۲] و به عضویت سازمان پذیرفته شد.

در سال ۱۳۵۱ به علت فعالیت‌های دانشجویی و ارتباط با بعضی افراد سازمان بازداشت و به ده سال حبس محکوم شد. وی در زندان عضو کادر مرکزی سازمان و در کنار **رجوی** و **خیابانی** بود.[۳] به نوشته نشریه مجاهد، زرکش پایه‌گذار و نخستین مسئول و سردبیر نشریه مجاهد و مسئول کل انتشارات و تبلیغات، مسئول تشکیلات کل سازمان و... و کادر مرکزی غیرعلنی بود که تنها در یک مناظره تلویزیونی با شهید بهشتی به عنوان عضو سازمان معرفی شد.[۴] در خرداد ۵۹ با **مهین رضایی** ازدواج کرد. در برپایی شورش مسلحانه ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ نقش فعالی ایفا نمود. بعد از کشته شدن **موسی خیابانی** در ۱۹ بهمن ۶۰، وی به سمت قائم‌مقام مسئول اول سازمان و فرمانده سیاسی ـ نظامی آن منصوب شد[۵] و

---

۱. شمس حائری، مرداب (نسخه اینترنتی): ص ۱۹۳.

۲. سبحانی معتقد است که زرکش توسط کاظم ذوالانوار عضوگیری شد. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۵۲. در بیوگرافی رسمی سازمان پس از انقلاب نیز گفته شده که در زندان، کاظم ذوالانوار موضع سازمانی زرکش را ارتقا داد. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴.

۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۴۷: ص ۴. «از اول اردیبهشت سال ۵۴... مسئولیت رهبری تمام اعضا و هواداران سازمان در همه بندهای سیاسی زندان قصر (مرکب از ۸ بند) به عهده برادر مجاهد علی زرکش قرار گرفت.» همان.

۴. «چهره و قیافه علی زرکش برای بسیاری از اعضای سازمان ناشناخته بود و تنها، افرادی که به ستاد انزلی [ساختمان پایگاه اصلی و علنی سازمان در خیابان انزلی (منشعب از خیابان طالقانی) پس از انقلاب] در تهران تردّد داشتند چهرهٔ وی را از نزدیک دیده بودند. ضمن اینکه در «فاز سیاسی» (۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰) و همچنین بعد از شروع «مبارزه مسلحانه» عکسی از وی در نشریه‌های سازمان به چاپ نرسیده بود. البته علی زرکش در «فاز سیاسی» در یک مناظره تلویزیونی بدون اعلام موقعیت تشکیلاتی‌اش، به نمایندگی از سازمان شرکت کرد، ولی به جز آن تک مورد، اسم و تصویر او در جایی نیامد.» سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۲.

۵. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۴۷: صص ۲۱ ـ ۲۲.

مسئولیت ترورهای سازمان را تا خروج از کشور در سال ۶۴ عهده‌دار بود.

وی در سال ۱۳۶۴ به پاریس احضار و در دادگاه ویژه‌ای به مدت یک ساعت محاکمه و به اعدام محکوم می‌گردد. و سپس به بغداد انتقال داده می‌شود و در همانجا زندانی می‌شود.

در مورد محاکمه و عزل علی زرکش، هادی شمس حائری می‌نویسد:

علی زرکش در پاریس در دادگاه ویژه، که خود رجوی رئیس این دادگاه بود، محاکمه و به اعدام محکوم گردید و سپس به عراق منتقل و حدود یک سال در ساختمان بقایی که بعدها به ازهدی تغییر نام داد، در طبقه چهارم زندانی بود و حق خروج از اطاق خود را نداشت. می‌گویند که این توطئه را مریم عضدانلو برایش ترتیب داده بود. نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است این است که محاکمه و زندانی شدن علی زرکش ابتدا در فرانسه صورت گرفت و او مدتی در محل اقامت رجوی در پاریس زندانی بود و سپس به زندان عراق منتقل شد. زرکش می‌توانست هنگام انتقال به عراق از دست مأمورین بگریزد و خود را به پلیس فرانسه معرفی کند، اما وی با قبول محکومیت خود و آمادگی برای رفتن به عراق مهر تأییدی بر انحرافات سازمان نهاد. زیرا کسی که درون سیستمی پرورش یافته باشد که خود یکی از مهره‌های سازنده آن است و در تکوین انحرافات سازمان پا به پای رجوی سهیم بوده، نمی‌تواند دارای ابتکار و استقلال رأی باشد و خود نیز تبدیل به مهره‌ای بی‌اراده می‌گردد. بدین جهت او نتوانست در مقابل این انحراف بایستد. فقدان شخصیت و توان لازم برای مقابله با اتهامات وارده و نشان ندادن عکس‌العمل مناسب از جانب زرکش، زمینه استمرار این نوع محاکمات را برای آیندگان فراهم ساخت. لذا علیرغم ظالمانه بودن این محاکمه و این که علی زرکش قربانی یک توطئه گردید، در عین حال فساد تشکیلات کاملاً آشکار شد، بدین جهت برای علی زرکش باید به عنوان یکی از عوامل به انحراف کشیدن سازمان و سکوت در مقابل آن به خصوص به خاطر راه‌اندازی انقلاب ایدئولوژیک سال ۶۴ که او یکی از مهره‌های اصلی آن بود، تأسف خورد.[1]

سعید شاهسوندی در رابطه با محکومیت زرکش می‌نویسد:

ماجرای محاکمه درون تشکیلاتی علی زرکش، به خاطر انداختن گناه تمامی شکست‌ها و بن‌بست‌های استراتژیک ناشی از شروع مبارزه مسلحانه در خرداد ۶۰ به گردن وی بوده است.[2]

یکی از وابستگان سازمان در اروپا، در کتابی که آذرماه ۸۴ نوشته است و به تحلیل «انقلاب

---

۱. شمس حائری، مرداب: ص ۱۵۷.

۲. شاهسوندی، اسناد مکاتبات...: ص ۲۳.

ایدئولوژیک» از منظر مقبول سازمان اختصاص دارد، دربارهٔ ماجرای زرکش چنین می‌نویسد:

مرحلهٔ دوم انقلاب ایدئولوژیک و نشست‌های خطی متعاقب آن، سه قربانی سرشناس را نیز به همراه دارد که تا مقطع انحلال دفتر سیاسی و کمیته مرکزی سازمان مجاهدین، در شمار مقتدرترین عناصر رهبری کننده تشکیلات مجاهدین به شمار می‌روند. هر سه آنها از پی‌گیرترین مدافعان مرحله اول انقلاب ایدئولوژیک درونی مجاهدین و نزدیک‌ترین افراد به شخص مسعود رجوی بودند. «علی‌زرکش» که تا مقطع انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین و انحلال متعاقب دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مجاهدین، جانشینی مسئول اول سازمان و فرماندهی داخل مجاهدین را برعهده داشت، مسئول شکست‌های استراتژیک گذشته و انتقال نادرست خطوط رهبری به تشکیلات، قلمداد شده و خلع رده می‌شود. بعد هم بدون سر و صدا به قرارگاه بدیع‌زادگان که محل اقامت رهبری سازمان بود، منتقل می‌شود. چنین اتفاقی در هر حزب و سازمانی که رخ دهد، جدای درستی و غلطی آن، بی‌هیچ تردید راه را به چندپارگی تشکیلات مربوطه می‌برد. در میان مجاهدین، اما آب از آب تکان نمی‌خورد! انقلاب ایدئولوژیک اولین ثمرهٔ خود را در عمل به بار و بر می‌نشاند. مدت‌هاست که سازمان مجاهدین «یک چهره» بیشتر ندارد. یک سال بعد «علی» که به عنوان «رزمنده ساده» در عملیات فروغ جاویدان شرکت کرده بود، به خاک می‌افتد. یادش گرامی باد.[1]

برخی از جداشدگان سازمان که در عملیات فروغ شخصاً شرکت داشته‌اند درباره نحوهٔ مرگ **علی زرکش** که به عنوان یک سرباز صفر در عملیات شرکت داده شده بود، معتقدند که وی از پشت سر هدف قرار گرفته و به قتل رسید.

در مورد قاتل او دو قول وجود دارد.

روایت اول: **«در حین عملیات مرصاد در جریان یک تصفیه خونین به دست «فرهاد چاه بست» عضو سازمان و محافظ ابراهیم ذاکری از مسئولان رده بالای سازمان به قتل رسید.»[2]**

روایت دوم: **«علی زرکش توسط مسعود قربانی فرمانده تیم‌های ویژه عملیاتی در داخل کشور ـ که مورد اعتماد شخص مسعود رجوی قرار داشت ـ در صحنه عملیات «فروغ جاویدان» کشته شد و سپس**

---

۱. نیابتی، نگاهی دیگر...: ص ۷۵، در ادامهٔ متن فوق، نویسنده حسن مهرابی و محمد حیاتی را در کنار جایگاه علی زرکش قرار داده است که خلع رده می‌شوند و اولی کناره‌گیری می‌کند و دومی هنوز در سازمان است. روشن است که برخلاف نظر نیابتی اهمیت زرکش قابل مقایسه با دیگران نبوده و از همهٔ کادرها بالاتر و مهم‌تر بوده است.

۲. روزنامه کیهان، ۶۷/۱۰/۱: ص ۲.

مسعود قربانی نیز توسط فرد دیگری کشته شده است تا ردّی برجای نماند.»[1]

زرکش پیش از مرگ در نامه‌ای به همسرش **مهین رضایی** به افشای بعضی مسائل درون گروهی می‌پردازد و از له شدن و تصفیه خود پرده برمی‌دارد و عملیات فروغ را ناموفق پیش‌بینی می‌کند و تحلیل رجوی و مرکزیت سازمان را اشتباه دانسته است. متن این نامه که در جریان عملیات مرصاد (فروغ) به دست نیروهای ایران افتاده بود، برای نخستین بار در داخل کشور انتشار یافت. **زرکش** و همسرش هر دو در عملیات مزبور کشته شدند و وسایل شخصی آن دو نیز پس از شناسایی، مورد بازرسی قرار گرفته بودند که نامهٔ مزبور در بین آنها پیدا شد. وی در نامهٔ خود با اشاره به نادرستی تحلیل سازمان در اقدام به پدید آوردن فاجعه هفتم تیر، دربارهٔ اقدام به عملیات فروغ می‌نویسد: «**این شرایط عیناً شرایط «هفت تیر» و یادآور آن روزهاست و این بار چندم است که سازمان از همان سوراخ گزیده می‌شود و به یک اشتباه استراتژیک دیگر تن می‌دهد.**»

در قسمت دیگری از نامه مزبور در مورد دیدگاه **رجوی** نسبت به مردم چنین آمده است:

> **مسعود... در تشریح عملیات روی پارامتر مردم جایی باز نکرد و می‌خواهد با یک ضرب تنه رژیم را واژگون کرده و مردم را به صورت تماشاچی پشت رینگ نگه‌دارد. آنجا که در مقابل سؤال یکی از خواهران مبنی بر احتمال عدم حمایت مردم گفت که [:] مردم اگر با ما نیستند، بر ما هم نیستند و مردم تابع قدرتند و پس از این که کفه قدرت به نفع ما چربید، آنها هم خواهند آمد[.] و نتیجه عملی این خط یعنی حرکت جدای از توده یعنی اراده‌گرایی و... طی بحث‌هایی که با مسعود رجوی و حمید[= محمود عطایی] و شریف [= مهدی ابریشمچی] و... داشتیم بارها گفتم حرکتی که پشتوانه آن مردم نباشد با یک بند و بست و با یک تغییر فاز رژیم، مواجه با بن‌بست خواهد شد و به همین دلیل مخالف آمدن به عراق بودم و به خاطر همین اظهار عقاید متهم به خیانت شدم و در پی‌اش حکم اعدام که البته کاش رفته بودم و این طور مرا تصفیه و له نمی‌کردند.**

زرکش در همین نامه علت باقی ماندن خود در تشکیلات را اینگونه توضیح داده بود:

> **سؤال خواهی کرد [که] تو با این ذهنیت چرا در عملیات شرکت می‌کنی، نمی‌دانم شاید تحمیل شرایط باشد. شاید توسل به راهی برای رفع اتهامات. در هر صورت دلایلی که تاکنون با وجود شرایط ویژه‌ای که برایم فراهم آورده‌اند و باعث شده بمانم و بارها در مورد آن بحث کرده‌ایم،**

---

۱. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۶۳.

هنوز آنها را منتفی نمی‌دانم و معتقد به اصلاح از درون هستم. حتی اگر همه چیزم را بر سر آن بگذارم...

گروهی از هواداران سازمان در فرانسه که مخالف رجوی بودند، در تابستان ۱۳۷۷، اطلاعیه‌ای درمورد مرگ زرکش منتشر کردند. در این اطلاعیه دربارهٔ انتشار نامهٔ مذکور در ایران و واکنش سازمان در قبال آن چنین آمده است:

... پس از اینکه رژیم حاکم بر ایران نامه علی زرکش به همسرش مهین رضایی را منتشر نمود، مسئولین باند «ارتش آزادیبخش ملی ایران» علاوه بر رادیو در چندین شماره از نشریه وابسته به خود (نشریه اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج کشور، شماره‌های ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، از ۲۵ شهریور تا ۲۰ آبان سال ۱۳۶۷) با نوشتن مقالات و با کلیشه کردن چندین دستخط علی زرکش و همچنین وصیت‌نامه او و مصاحبه با چند تن از ایادیشان از جمله خواهر علی زرکش و با آوردن دلایلی، تلاش نمودند تا نامه علی زرکش به همسرش را که رژیم منتشر کرده بود، «دست‌نویس جعلی»... و «مسخره و مضحک» دانسته (البته بعد از این همه بسیج نیرو و نوشتن مقالات متعدد) اضافه می‌نماید که نامه منتشره توسط رژیم... ارزش پاسخگویی ندارد...
ولی چندین مورد از جانب مسئولین این باند همچنان لاینحل و بدون پاسخ می‌ماند:

۱ـ آیا یکی از «ارزنده‌ترین رهبران» یعنی علی زرکش به خاطر «تغییر موضع» متهم به خیانت نشده بود...

۲ـ رده و موضع سازمانی فردی که «مدارج خطیر انقلابی را یک به یک طی نموده»[1]... قبل از کشته شدنش در شکست فروغ جاویدان چه بوده است؟... وی تصفیه شده و همچنان تحت‌الحفظ بوده... دو تا سه سال کاری نداشته، از زور بیکاری و جلوگیری از «له» شدن بیشتر، حاضر می‌شود تا یکی از کادرهای حفاظتی مسعود شود...

۳ـ آیا علی زرکش با رفتن به عراق موافق بوده؟ به نظر می‌رسد جواب منفی است...

۴ـ جدای از تمام موارد بالا، اعم از درست و یا نادرست بودن «دست‌نویس جعلی»... محمد جابرزاده در نشست نیمه شب مهرماه سال ۶۵ اعلام می‌دارد: «در جلسه‌ای با حضور مسعود و مریم، اعضای دفتر سیاسی و مرکزیت، علی زرکش به خیانت متهم شده، خودش قبول کرده و حکم اعدامش هم صادر شده است» و... [رجوی در نامه‌ای به شاهسوندی]

---

۱. رجوی در حکم انتصاب زرکش به عنوان قائم‌مقام خود، در تاریخ ۳۰ فروردین ۶۱، وی را از «ارزنده‌ترین رهبران» سازمان که مدارج خطیر را طی کرده، توصیف کرده است. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۳۶، صص ۱ـ۲.

می‌نویسد: «علی زرکش هم حی و حاضر است، مدتی هم که در اینجا از دید بعضی‌ها مخفی بود، به خاطر این بود که دشمن دربارهٔ تغییر مواضع او، بر ما پیشدستی نکند...»... حال سؤال این است که اگر آنچه در «دست‌نویس جعلی» علی زرکش آمده نادرست است... «تغییر موضع» او چه بوده که مسئول ارتش آزادیبخش از ترس پیشدستی دشمن، او را محکوم به اعدام و سپس برای مدتی وی را از دیدها مخفی نگاه می‌دارند؟[1]

محمدحسین سبحانی با بررسی چگونگی خلع رده و محاکمه و سرانجام مرگ زرکش با استناد به اسناد و مدارک منتشره و معتبر، معتقد است:

اختلاف علی زرکش با مسعود رجوی پیرامون نتیجه ندادن استراتژی «مبارزه مسلحانه» برای سرنگونی رژیم بوده است... [مهدی افتخاری] می‌گفت: «علی بر سر نحوه کشاندن نیروی اجتماعی و مردم به میدان مبارزه علیه رژیم با مسعود اختلاف داشت.» جدا از این نقل قول مهدی افتخاری که عضو دفتر سیاسی وقت سازمان در زمان دستگیری علی زرکش بود، می‌توان به مضمون نامه‌های علی زرکش به همسرش مهین رضایی قبل از عملیات به اصطلاح «فروغ جاویدان» نیز اشاره کرد. البته سازمان مجاهدین مدعی است که این نامه‌ها قلابی می‌باشد و توسط رژیم جمهوری اسلامی، دست‌خط علی زرکش جعل شده است. که البته می‌توان حدس زد بر اساس همان استدلالی که علی زرکش زندانی شد (یعنی جلوگیری از سوءاستفاده رژیم) این دروغ (جعل شدن نامه‌های علی زرکش توسط رژیم) نیز بر اساس همان استدلال، در سازمان توجیه و امکان طرح پیدا می‌کند.[2]

سبحانی همچنین با ذکر واکنش‌های همراه با شگفتی اعضای سازمان بعد از اعلام خبر کشته شدن زرکش در عملیات فروغ، روشن نشدن علت اینکه وی به عنوان «سرباز صفر» در آن عملیات سازماندهی شده بود و عبارات سؤال‌برانگیز در وصیت‌نامهٔ زرکش که توسط سازمان منتشر شد و حاکی از دیدگاه‌های مخالف قبلی وی با رهبری سازمان بود، تأکید می‌کند که مطالب مندرج در نامهٔ منتشرهٔ زرکش به همسرش، صحت دارد و قابل انکار نیست.[3]

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۲۳۹ ـ ۲۴۲.
۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۲۶۷ و ۲۷۱.
۳. همان: صص ۲۷۳ ـ ۲۸۱.





علی زرکش یزدی و همسرش مهین رضایی

تصویر نامه علی زرکش یزدی به همسرش

○ تداوم انواع تصفیه‌ها

نیابتی که به سفارش سازمان، کتاب خود را برای تفسیر و توجیه انقلاب‌های ایدئولوژیک نوشته، در مورد تصفیه‌های پس از استقرار سازمان در عراق، با اشاره به مرگ زرکش در حالی که خلع رده شده و «رزمنده ساده» بود، می‌نویسد:

به دنبال او [زرکش] «حسن مهرابی» و «محمد حیاتی» نیز البته با فواصل زمانی گوناگون دراز می‌شوند. حسن مهرابی که از بالاترین عناصر ایدئولوژیک مجاهدین بود پس از چندی بدون سر و صدا کناره می‌گیرد و به پاریس بر می‌گردد. محمد حیاتی (سیاوش) نیز که در بدو تأسیس ارتش آزادیبخش هنوز فرماندهی قرارگاه حنیف را برعهده داشت، پس از افت و خیزهای بسیار، هنوز در شمار مسئولین مجاهدین قرار دارد. صف مسئولینی که خلع رده می‌شوند، همچنان ادامه دارد. احمد حنیف‌نژاد، محمود احمدی، احمد افشار، مهدی خدایی صفت و... در میان این صف طولانی، اما هیچ «چهره‌ای» نیست که مدعی سازمان مسعود باشد.[۱]

همچنین **سبحانی** چند تن از تصفیه‌شدگان سازمان که با **زرکش** همدلی داشتند را **مهدی کتیرایی**، **مجید حریری** و **حمیدرضا رابونیک** ذکر کرده و نام می‌برد.[۲] **کتیرایی** و **رابونیک** نیز مانند **زرکش** در عملیات فروغ کشته شدند، اما **حریری** خلع رده شد و تحت کنترل یک کادر پایین‌تر قرار گرفت.[۳] علاوه بر تصفیه‌هایی از نوع برخورد تشکیلاتی و یا حذف غیرمستقیم در عملیات‌های نظامی انواع دیگری از حذف‌ها و مرگ‌های مشکوک افراد مسئله‌دار و معترض در داخل سازمان، رخ داده و اخبار آن توسط جداشدگان به بیرون درز کرده که به برخی از آنها در ادامه اشاره می‌شود:

زنی به نام **ناهید** در شهر کرکوک از طبقهٔ اول ساختمان پایگاه شفایی به پایین پرت شد. وی درجا کشته شد، علت مرگ او خودکشی اعلام گردید. بنا به گفتهٔ سازمان وی بیماری روانی داشت و چون مربی کوتاهی کرده، نامبرده در خارج از دید آنها دست به خودکشی زد.

جسد زنی به نام **زهرا**، که پس از خلع ردهٔ تشکیلاتی به عنوان کارگر سادهٔ آشپزخانهٔ پایگاه سعادتی بغداد به بیگاری گماشته شده بود، پس از مدتی در یخچال فریزر پیدا شد.

در منطقهٔ سردشت کردستان فردی به نام **عباس** اهل جنوب ایران توسط فرمانده‌اش مورد هدف

---

۱. نیابتی، نگاهی دیگر...: صص ۷۵ - ۷۶.
۲. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۲۶۱ - ۲۶۳.
۳. همان: صص ۶۱ و ۱۰۳.

شلیک ناخواسته قرار گرفت و کشته شد. بنا به گفتهٔ ناظرین این صحنه، شلیک عمدی صورت گرفته بود. نامبرده از اعضای قدیمی سازمان و معترض به روابط درون سازمانی و مدت زیادی تحت برخورد بود.

فردی به نام **محمدگموش** در بند ۲۰۰ زندان «دِبس» شبانه حلق‌آویز شد و جسد وی در پشت همان بند دفن شد.

حسن محمدی، عضو قدیمی سازمان (شورای مرکزی در سال ۶۴)، در رودخانهٔ زاب نوار مرزی ایران و عراق، به نحو مشکوکی در رودخانه غرق شد. نامبرده در سال ۱۳۶۵ در دادگاه درون تشکیلاتی سازمان، مستقر در خاک عراق، محکوم به اعدام شد. وی پس از حبس در زندان در منطقهٔ کردستان عراق، به زندان مصباح در شهر سلیمانیه منتقل گردید و موفق به فرار شد، خود را به شهر بغداد رساند. برای بار دوم، در پایگاه سعادتی شهر بغداد، محاکمه شد و **عباس داوری** و **محمد حیاتی** یک بار دیگر حکم اعدام و زندانی او را ابلاغ کردند. بنا به دستور **مسعود رجوی**، با یک درجه تخفیف، به زندان با اعمال شاقه، محکوم گردید که پس از طی محکومیت به بخش نظامی سازمان منتقل شده بود. نام **حسن محمدی** متولد گرگان در ردیف ۱۶۸ لیست اسامی معاونین اجرائی مرکزیت منتشره توسط سازمان در سال ۶۴ درج شده است.[1]

بنا به اظهارات تعدادی از جداشدگان سازمان، یکی از اعضای سازمان که نامش مشخص نشد در محل زندان اسکان قرارگاه اشرف، توسط دستمالی که در دهانش گذاشتند، خفه شد که جسد نامبرده هنگام بازرسی و چک و کنترل خانه‌ها کشف شد. دو زن دیگر نیز مرگشان مشکوک بود و سازمان اعلام کرد که آنها با خوردن قرص، خودکشی کرده‌اند. در صورتی که در قرارگاه اشرف دست‌یابی به قرص و مواد سمی غیرممکن بود. این دو زن، مسئله‌دار بوده و قصد خروج از سازمان را داشته‌اند. در ضمن حاضر به پذیرفتن طلاق‌های اجباری و ایدئولوژیک نمی‌شده‌اند. فرد دیگری که مسئله‌دار بوده و قصد خروج از سازمان را داشته است، بین دو کامیون نظامی آیفا قرار گرفته و سرش له شد. سازمان اعلام کرد که راننده بر اثر تاریکی هوا و گرد و خاک بیش از حد، متوجه نبوده است.

مجتبی میرمیران (معروف به **میم بارون**)، شاعر و کاریکاتوریست، از مسئولین بخش تبلیغات و عضو شورای مرکزی سازمان بود[2]، و اشعار و مطالب زیادی از وی در نشریات سازمان به چاپ رسیده است، در

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۵۴.

۲. نام میرمیران، متولد تهران در ردیف ۲۰۰ لیست مسئولین نهادهای سازمان (بخشی از شورای مرکزی) منتشره

شهر بغداد (خیابان السّعدون، پایگاه میرزایی، طبقهٔ سوم، واحد آخر دست راست) شبانه، به‌طور مشکوکی حلق‌آویز شد. نامبرده یکی از اعضای مسئله‌دار و مخالف سرسخت **رجوی** شده بود. سازمان در داخل تشکیلات علت مرگ وی را خودکشی اعلام کرد. **محمدحسین سبحانی** که خود در تهران از نزدیک با وی همکار تشکیلاتی بوده، از دوست مشترک سازمانی به نام **عباس عباسی** شنیده است که وی در قرارگاه بدیع‌زادگان، در محل بازداشت اقدام به خودکشی کرده بود.[1]

فردی به نام **اصغر** ، از بخش رادیو «صدای مجاهد»، اهل شمال ایران، پس از درگیری‌های درون تشکیلاتی، به بخش نیرویی در پاکستان اعزام شد. سازمان پس از مدت زمان کوتاهی اعلام کرد که **اصغر** از روابط سازمان بیرون رفته و اطلاعات پایگاه‌های ارتش آزادیبخش و پایگاه استقرار رهبری سازمان را در اختیار مأموران جمهوری اسلامی قرار داده است. هنوز این مسئله برای اعضا و همسر **اصغر** جا نیفتاده بوده که سازمان اعلام کرد وی توسط جمهوری اسلامی ترور و کشته شده است. به نظر برخی از جداشدگان سازمان، **اصغر** که مدت زیادی در پایگاه بدیع‌زادگان، واقع در غرب بغداد در منطقهٔ ابوغریب، در قسمت تهیهٔ برنامه‌های رادیو مشغول به کار بود، گویا از ماجرای دست داشتن سازمان در کشتار حجاج ایرانی در مکه (۱۳۶۶ش) باخبر بوده است.

یکی دیگر از افراد سر به نیست شده دارای اطلاعات مشابه **اصغر** ، فردی بود به نام **بهرام** اهل تبریز. وی با نام مستعار **تقی** در منزل **مسعود رجوی** کار می‌کرد و از همهٔ مسائل آنجا مطلع بوده است. این فرد بعداً مسئله‌دار شده و تحت برخورد قرار گرفت و با ردهٔ پایین تشکیلاتی به عنوان کارگر ساده به کار گماشته شد. چندی بعد سازمان در بخشی محدود اعلام کرد که **بهرام** به علت بلد نبودن شنا، در استخر آب پایگاه بدیع‌زادگان به هنگام شنا در تنهایی، غرق شده است.

فرد دیگری به نام **داود احمدی** با نام مستعار **جواد** در تعمیرگاه ترابری یکی از واحدهای نظامی سازمان در عراق به دار آویخته شد که توسط تشکیلات، خودکشی اعلام گردید. سازمان در پاسخ به سؤال مادر **داود** که جویای علت خودکشی پسرش بود گفته است: «فعلاً نمی‌توانیم آن را بگوییم، و پس از پیروزی، و استقرار در ایران علّت خودکشی پسرت را خواهیم گفت.»

فردی با نام مستعار **بشیر** اهل بلوچستان در ارتش سازمان، یک روز صبح هنگام بیدارباش عمومی

توسط سازمان درج شده است. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۲: ص ۶۲.

۱. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۷۴.

در حالی که تمام اندامش سیاه و متورم بود، مرده در رختخواب پیدا شد. سازمان علت مرگ او را ناراحتی مغزی اعلام کرد. طبق گزارش‌های درونی وی بعد از عملیات فروغ مسئله‌دار بوده است و انتقاداتش خطی و استراتژیک محسوب شده بود و از نظر او سازمان به بن‌بست رسیده بود.

بعضی از اعضای سابق سازمان که مدتی در زندان‌های سازمان محبوس بوده‌اند بعد از آزادی و خروج از عراق دربارهٔ وضعیت گروهی از زنان زندانی، شهادت داده‌اند که در سال ۱۳۷۰، در قرارگاه اشرف واقع در عراق، تعدادی از زنان زندانی معترض به **رجوی**، باردار بودند. این زنان معترض، در زندان معروف اسکان که دارای مجموعه‌های هشتگانهٔ H، G، F، E، D، C، B، A بود،[1] زندانی بودند و تا آخرین لحظه‌های تولد فرزند بدون سرپرست و پوشش خانواده بودند. سازمان از این شرایط به عنوان یک حربه علیه اینان استفاده می‌کرد و از دادن حداقل غذا به این زنان خودداری می‌کرد. تا شاید به خاطر حفظ فرزند به دنیا نیامده‌شان تسلیم شوند. جیرهٔ غذایی شامل دو عدد خرما و حدود ۵۰ گرم نان بود و زنان اغلب دچار بیماری‌های ویژه می‌شدند، ولی مسئولان سازمان از بردن آنها به بیمارستان خودداری می‌کردند و می‌گفتند: «شما و کودکانتان دشمن رهبری هستید. ما آذوقه نداریم به دشمن رهبری بدهیم. همان بهتر که همراه کودک به دنیا نیامده هر دو بمیرید تا رهبری از شرّ شما خلاص شود».

یکی از زنان سازمان به نام **محترم بابایی** که در برابر انقلاب ایدئولوژیک **مسعود رجوی** اعتراض کرده بود، از سال ۶۹ بدترین فشارها و تهدیدها را متحمل شد. وی علاوه بر این، از نظر سازمان جرم دیگری نیز مرتکب شده بود، آن هم جرم بچه‌دار شدن بود.

محترم بابایی، بدون سرپرست، نوزاد خود را در زندان‌های اسکان به دنیا آورد. سازمان حتی از دادن شیرخشک به نوزاد او خودداری می‌کرد و هر بار در جواب تقاضای شیر به او گفته می‌شد: «سزای

---

۱. «هنگامی که سازمان در سال ۱۳۶۵ قرارگاه‌های اشرف و بدیع‌زادگان را از صدام حسین تحویل گرفت، اقدام به ساختن واحدهای چهارخوابه در ضلع شرقی قرارگاه اشرف کرد که به «مجموعه‌های اسکان» (مجموعهٔ A تا H) معروف شدند. این واحدهای چهارخوابه که بسیار کوچک بودند، [هر یک] اختصاص به سه زوج داشت که به هر کدام یک اتاق تعلق می‌گرفت. اتاق دیگر نیز متعلق به بچه‌های آن سه زوج بود. سازمان عمد داشت که خانه‌ها را به صورت مشترک و برای چند زوج بسازد تا هر زوج مراقب زوج دیگر باشد... بعد از شروع «طلاق‌های اجباری» در سال ۱۳۶۸، و بی‌موضوع شدن «مجموعه‌های اسکان»، تعدادی از آنها به انبارهای تدارکات و تعدادی نیز از جمله مجموعه H به زندان تبدیل شد که با افزایش موج نارضایتی بین اعضای سازمان، مجموعه‌های دیگر اسکان نیز به زندان تبدیل شدند.» سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۵.

«کوفی» و «بریده» از سازمان و رهبری همین است، برو به جان رهبری دعا کن که تو را نکشته و زنده هستی!»

پس از ۲۷ روز، سازمان حاضر شد جسم لاغر و استخوانی کودک او را به ملاقات پدرش، **کریم حقی**، عضو سابق شورای مرکزی سازمان که او هم خود در زندان «میدان تیر» زندانی بود، ببرد. قصد سازمان از این ملاقات و نشان دادن سوءتغذیهٔ کودک به پدرش این بود که **کریم حقی** را تحت فشار روحی قرار بدهد تا شاید او به خاطر زنده ماندن کودک‌اش تسلیم شود. **محترم بابایی** بیش از یک و نیم سال در بدترین شرایط ممکن در زندان‌های سازمان فرزندش را بزرگ کرد و در نهایت تاب تحمل عواقب آن دوران را نیاورد و دست به خودکشی زد. **رضوانی** در این باره می‌گوید:

[پس از آزادی، افراد جدا شده] در یک بحران بی‌هویتی به سر می‌برند، تعادل روحی ندارند... در یک خلا زندگی می‌کنند و این خلا خیلی خطرناک است. کمااینکه خوب شاهدش بوده‌ایم تا به حال چه در عراق و چه در اینجا [= اروپا]. آخرین بار [تا ۱۳۷۵] خانم محترم بابایی دست به خودکشی زد و خودش را حلق‌آویز کرد که ناشی از این بحران بی‌هویتی و فشارهای جانکاهی بود که در زندان‌های رجوی در خاک عراق متحمل شد. محترم بابایی بیش از یک و نیم سال در زندان‌های قرارگاه مجاهدین و خانه‌های امن بغداد به سر برد و بعد از گذار از این دوران [و خروج از عراق و جدایی از سازمان]، در هلند تحت درمان روانپزشک بود.[1]

یکی دیگر از زنان باردار زندان اسکان زنی با نام مستعار **پروانه**، اعزامی از فرانسه، بود که بعد از چند سال همکاری با سازمان و کشته شدن شوهر اولش در عملیات‌های نوار مرزی، با داشتن یک دختر، در روابط درون سازمانی با فردی به نام **سعید** ازدواج کرد. وی در سال ۱۳۷۱ زندانی شد و در همان زمان وضع حمل کرد. همزمان شوهر دوم او نیز در زندانی دیگر به سر می‌برد و همواره درخواست ملاقات با خانواده‌اش را می‌کرد. بالاخره **سعید** بعد از صحبت‌های مکرّر با **محسن [ابوالقاسم] رضایی**، رییس زندان‌های سازمان، موفق شد تا برای چند ساعت به ملاقات همسر و کودک خردسال و نوزادش برود.

سعید با دیدن نوزاد که از سرما و سوءتغذیه، بدحال شده بود، اقدام به روشن کردن آتش در محوطه باز محل ملاقات نمود که **محسن رضایی** با سه نفر همراه سر رسیدند و او را در مقابل چشمان همسر و فرزندانش آن‌قدر کتک زدند که سر و صورتش خون‌آلود شد. بعد از آن **سعید** و خانواده‌اش به اردوگاه

---

۱. اسکولاستیک نوین...: صص ۱۲۲ ـ ۱۲۳.

رمادی تبعید شدند. اما شبانه فرار کردند و خود را به مرز اردن رساندند. پس از معرفی خویش به نیروهای دولتی اردن، پلیس مرزی به آنها اجازه ورود نداد. **پروانه** پس از باخبر شدن از این که می‌بایست دوباره به عراق بازگردند، دست به انتحار زد و به عنوان اعتراض رگ دستش را برید. مأمورین دولت اردن در جواب آنها گفتند: «این فرمان پادشاه اردن و خواست رهبری سازمان مجاهدین خلق و دولت عراق می‌باشد که هرچه زودتر شما را برگردانیم.» پس از تحمل حبس مجدد در عراق و تلاش‌های بسیار، اینک این خانواده در کشور آلمان به‌سر می‌برند.

جداشدگان سازمان که توانسته‌اند به خارج از عراق راه پیدا کنند معتقدند رهبری سازمان سیاست اتهام‌سازی و ترور شخصیتی و تهدید و چماقداری را به مثابهٔ حلقهٔ مکمل سرکوب درون تشکیلاتی، در بیرون تشکیلات در کشورهای اروپایی و ترکیه علیه اعضای معترض و افشاکنندگان زندان‌هایش به کار گرفت.

از خرداد ماه سال ۱۳۷۰ اعضای جداشده، در خارج عراق از طرف سازمان تحت تعقیب و مراقبت و تهدید و ضرب و شتم واقع شده‌اند. برخی از این موارد که توسط خود قربانیان طرح و بعضاً در مراکز قانونی محلی و بین‌المللی ثبت گردیده، عبارتند از:

تیر ماه سال ۱۳۷۰ در شهر کلن آلمان، یکی از اعضای سابق سازمان، به نام **علیرضا پورنظری**، به همراه فرزند کوچک‌اش مورد حمله و هجوم افراد سازمان واقع شدند. اما با هوشیاری و کمک همسایگان و اطلاع به پلیس، مأموران سازمان قبل از آمدن پلیس، صحنه را ترک کردند.

در همان زمان در دانشگاه شهر کلن یکی از اعضای سابق سازمان با نام مستعار **رضا** مورد حمله و هجوم سه تن از مأموران سازمان واقع شد و مجروح گردید. طبق شناسایی‌های بعدی پلیس محلّی، این سه تن از انجمن سازمان، مستقر در کشور هلند اعزام شده بودند.

چند حمله مشابه در اسفندماه سال ۱۳۷۰ در هلند و انگستان رخ دادند.

در سوم فروردین ۱۳۷۱، خانم **شروین صمیمی‌فرد**، عضو سابق سازمان، به جرم افشای زندان‌های این سازمان در کشور عراق، در پاریس مورد حمله و ضرب و شتم واقع شد.

در سال ۱۳۷۲ در کشور هلند، **هادی شمس حائری**، یکی از اعضای سابق سازمان، مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفت و شدیداً مجروح گردید. وی طی مدتی که از این سازمان جدا شده است، از طرق مختلف تهدید شده است. در همان سال در هلند باز هم یکی دیگر از اعضای جدا شدهٔ سازمان به نام

امرالله ابراهیمی که مدت زیادی را در زندان‌های سازمان به سر برده بود، مورد هجوم مأموران سازمان قرار گرفت. او نیز بارها توسط تلفن و ... تهدید به مرگ شده است.

در سال ۱۳۷۲ در شهر کلن آلمان، زنی که با نام مستعار **شهین** عضو سابق سازمان بوده است، توسط چهار نفر از مأموران سازمان مورد حمله واقع شد.

در سال ۱۳۷۳ **علی رضوانی**، یکی از اعضای سابق سازمان، در «راین ماین هتل» شهر فرانکفورت آلمان، توسط مسئول انجمن وابسته به سازمان تهدید به مرگ شد و مرتباً افرادی ـ از جمله **علیرضا حسینی** و همسرش، به همراه **حسین** و **مهدی** ـ از بخش حفاظت رهبری سازمان، نامبرده را تحت تعقیب قرار دادند. در دو مورد نیز اموال منزلش مورد دستبرد واقع شده است و تا چند سال توسط مأموران اطلاعاتی سازمان زیرنظر قرار داشت. **علی رضوانی**، نویسندهٔ کتاب «شکنجه در زندان‌های **رجوی**»، بارها توسط سازمان، از طریق تلفن تهدید به مرگ شده است. در شهریور ماه سال ۱۳۷۴ هم، به جرم مصاحبه با «رادیوی ایرانیان مقیم آمریکا» در ساعت دوی نیمه‌شب، به منزل او حمله کردند.

در سال ۱۳۷۳ در کشور سوییس، یکی از اعضای سابق سازمان به نام **مراد** توسط سه تن از افراد سازمان در معبر عمومی مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفت که طی آن از چاقو استفاده شد.

در سال ۱۳۷۳ در کشور دانمارک، **جمشید تفرشی**، یکی از اعضای جدا شدهٔ سازمان، از طرف افراد سازمان مورد حمله و سوءقصد قرار گرفت. او ناچار از دانمارک به آلمان نقل مکان کرد.

در سال ۱۳۷۳ در شهر کلن آلمان یک عضو سابق سازمان به نام **سعید**، توسط چهار تن از مأموران سازمان مورد ضرب و شتم واقع گردید.

در سال ۱۳۷۳ در کشور ترکیه، خلبان **حسن جعفری**، یکی از اعضای جداشدهٔ سازمان، به همراه خانواده‌اش مورد حمله و تهمت واقع شد. سازمان او را جاسوس جمهوری اسلامی معرفی کرد. اما پس از بررسی پلیس معلوم شد که نامبرده نه‌تنها جاسوس نیست بلکه در خاک عراق زندانی سازمان مجاهدین بوده است. در شهر آنکارا طی سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۳ موارد مختلفی از درگیری و ضرب و شتم جداشدگان سازمان رخ داده است. و همچنین در موارد متعددی تهدید تلفنی و یا حضوری جداشدگان به مرگ در انگلستان، سوئد، آلمان و ترکیه صورت پذیرفته است.[۱]

---

۱. در تنظیم آمارها و نمونه‌ها، از گزارش علی رضوانی به سازمان ملل استفاده شده است.

در کتاب «کنترل نیرو»، عملیات ارعاب و برخورد با جداشدگان در خارج عراق «سرکوب خارجی» نامیده شده و دربارهٔ آن چنین آمده است:

در سرکوب خارجی، سازمان سعی می‌کند... قدرت‌نمایی کند و همچنین توانمندی خود را زیاد جلوه دهد و می‌خواهد به دیگران این طور القا کند که در همه جا جاسوس و نفوذی گمارده است تا هرگونه زمزمه مخالفت و اعتراض را در نطفه خفه کند.[۱]

پس از برملا شدن وجود زندان‌ها توسط زندانیان و شکنجه‌شدگان سازمان و روانه شدن سیل شکایات به صلیب سرخ و عفو بین‌الملل و کمیساریای عالی پناهندگان، و سازمان‌های نظارت بر حقوق بشر در آمریکا و اروپا، اقدامات جدی و مؤثری برای پیگیری این شکایات و گزارش‌ها صورت نپذیرفت و یکی دو مورد درخواست بازدید این مجامع از زندان‌های سازمان، با مخالفت تشکیلات و دولت عراق، بی‌نتیجه ماند. برخی از جداشدگان سازمان که خود مدت زیادی در زندان‌های سازمان به سر برده‌اند، در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود از وجود انواع شکنجه‌های روانی و جسمی در این زندان‌ها سخن گفته‌اند.[۲] هدف اصلی این شکنجه‌ها، به تسلیم کشاندن فرد معترض و یا منفعل کردن وی در صورت جدایی از سازمان عنوان شده است. **راستگو** ۱۵ نوع شکنجه مرسوم در زندان‌های سازمان را برشمرده و توضیح داده است.[۳] وی و **سبحانی** در کتاب‌های خود از دو تن از افراد معترض سازمان به نام **پرویز احمدی** و **قربانعلی ترابی** یاد کرده‌اند که در زیر شکنجه به قتل رسیده‌اند.[۴]

همچنین **راستگو** نام و مشخصات ۱۱ تن دیگر از افرادی که به طرز مشکوک در سازمان کشته شده‌اند و ۱۲ تن از افرادی که معترض بوده‌اند ولی مفقود شده‌اند و اطلاعی از آنان وجود ندارد، نیز درج کرده است.[۵]

---

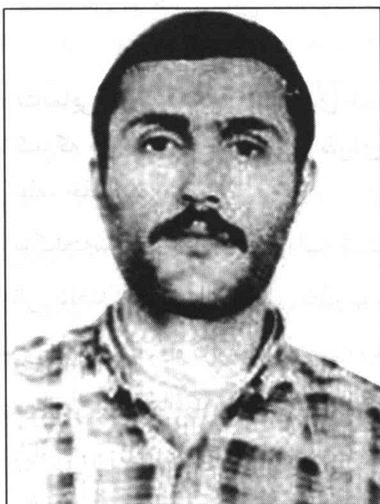
۱. خوشحال، کنترل نیرو: ص ۳۲۳.

۲. از جمله: رضوانی در کتاب‌های «شکنجه در زندان‌های رجوی» و «اسکولاستیک نوین در فرقه رجوی»، راستگو در کتاب «مجاهدین خلق در آیینه تاریخ»، سبحانی در کتاب «روزهای تاریک بغداد» و خوشحال در کتاب «کنترل نیرو». پایگاه‌های اینترنتی مختلف مربوط به جداشدگان و مصاحبه‌های آنان با نشریات و رسانه‌های محلی و بین‌المللی غربی نیز معمولاً دربردارندهٔ اطلاعات و نظراتی در این باره هستند.

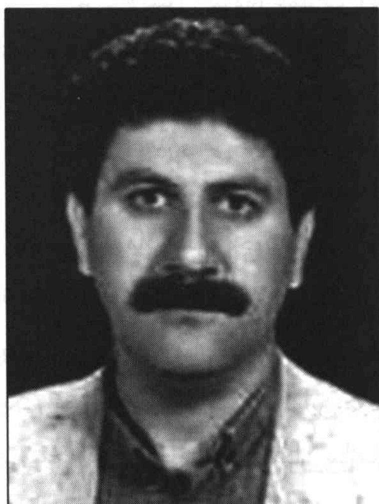
۳. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۲۸۲ ـ ۲۸۳.

۴. همان: صص ۲۸۳ و ۲۶۸. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۴۹ ـ ۵۰.

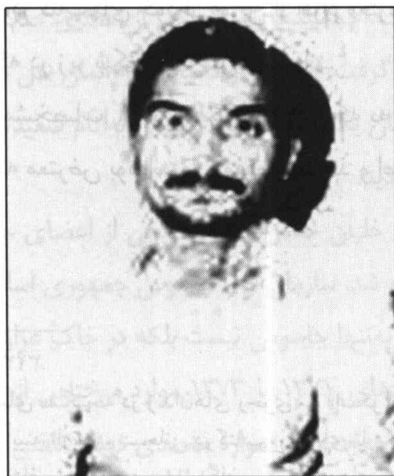
۵. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۲۸۳ ـ ۲۸۶.



قربان ترابی



نادر اوجانی



پرویز احمدی

گفتار بیست و دوم:

همکاری یا مزدوری؟
تاکتیک یا استراتژی؟

فصل اول:

سازمان و حمایت خارجی

□ تئوری‌پردازی وابستگی

چنانکه در جلد نخست ـ ضمن شرح فعالیت‌ها و بیان تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ـ بیان شد، سازمان از طریق عناصر خود در خارج از کشور یا به وسیله اعزام برخی از کادرهای شاخص خود، در فاصله سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰، به منظور تدارک سلاح و مقدمات آموزش رزمی و چریکی، با کشورهای کمونیستی یا انقلابی نیز تماس گرفت تا حمایت آنان را به دست آورد. هر چند در این مرحله چندان توفیق نیافت، لیکن ارتباط با کشورهای نزدیک به بلوک کمونیست (عراق، الجزایر، سوریه، یمن جنوبی و لیبی) را گسترش و سازمان داد.

سازمان، چه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و چه پس از آن ـ در سال‌های ۱۳۵۷ ـ ۱۳۶۰ براساس مبانی ایدئولوژیک و شیوه تحلیل سیاسی خود[1]، جهان را به دو بلوک شرق و غرب تقسیم می‌نمود که در این نگرش، اردوگاه شرق (به اضافه چین) متعلق به مستضعفان و خلق‌های مظلوم و اردوگاه غرب (متحدان آمریکا و کشورهای به اصطلاح آزاد) متعلق به مستکبران و نظام‌های ظالم تلقی می‌شد.

از آنجا که در چشم‌انداز مجاهدین، رسیدن به انقلاب دموکراتیک ضداستثماری و ضدامپریالیستی ـ

---

۱. مبنای اصلی ایدئولوژی مجاهدین خلق و محور مرزبندی با دیگران، «نفی استثمار» بود. نظریات مختلف سازمان در این خصوص، در جزوه‌های «شناخت» (از آثار گذشته) و «روش تحلیل سیاسی» (از آثار بعد از انقلاب اسلامی) انعکاس یافته است.

در چارچوب اتحاد همه گروه‌ها و جریان‌های ضدامپریالیست و ضد استثمار ـ مدنظر بود، بلوک شرق و حتی کلیه نهضت‌ها و جنبش‌ها و کشورهایی که اصطلاحاً «مترقی» شناخته می‌شدند، در این کادر جای می‌گرفتند و حمایت اینان ـ به مثابه نوک پیکان مبارزه ـ برای رسیدن مجاهدین خلق بر مسند قدرت سیاسی لازم بود.

□ بیگانه‌گرایی در رسیدن به قدرت

○ فاز نخست: اردوگاه شرق

سازمان مجاهدین خلق، بر اساس تحلیل‌های درونی سال‌های ۱۳۵۷ ـ ۱۳۶۰ و مواضع علنی پس از این تاریخ، جهت مبارزه با نظام جمهوری اسلامی، به دو جبهه قایل بود؛ جبهه داخلی و جبهه خارجی. رابطه این دو جبهه را نیز دیالکتیکی می‌دانست: الزامات سیاست داخلی به تعیین تصمیمات خارجی منجر می‌شود و نیز نیازهای سازمان در سیاست خارجی معطوف به تحلیل‌های آن در سیاست داخلی است.

سازمان در ارزیابی این دو جبهه، هر دو را مانند کفه‌های ترازو برآورد می‌کرد. از جمله مبانی تعیین سازوکارهای سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری، برقراری تعادل بین این دو جبهه (هماهنگی ارگانیک) و سرمایه‌گذاری و صرف انرژی ـ به صورت اشکال نظامی ـ به عنوان مبرم‌ترین وظایف سازمان در فاصله ۲۸ ماهه «فاز سیاسی» بودند؛ تا نظام ـ الزاماً ـ به سمت سرکوب متمایل گردد؛ و در نتیجه منزوی یا سرنگون شود.

کسب حمایت‌های بین‌المللی، تلاش در تشویق به بایکوت و تحریم جمهوری اسلامی، و تشدید فشار از سوی قدرت‌های رسمی بین‌المللی (چه کشورها و چه سازمان‌ها)، از نظر سازمان، عناصر ضروری و مکمل مبارزه داخلی به شمار می‌آمدند.

مروری بر روند پرتحرک ولی خاموشِ روابط پنهان و آشکار خارجی سازمان، در فاصله پیروزی انقلاب تا خرداد ۶۰، به رغم آنکه توجه هیچ ارگان یا شخصی را جلب نمی‌نمود، بخشی از حقایق را آشکار می‌سازد.

۱) در جریان مسافرت «یاسر عرفات» و همراهانش به ایران، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، دید و بازدیدهای برنامه‌ریزی شده‌ای با «عرفات» از سوی مجاهدین خلق صورت گرفت. از

هدایایی که در این دیدارها رد و بدل شد، اسلحه و آرم سازمان بود.[1]

۲) در انتخاب «هانی الحسن» به عنوان اولین سفیر فلسطین در ایران، آشنایی او نیز با سازمان مورد توجه بود؛ چرا که وی ـ از سال‌ها پیش ـ مسئول ارتباط یا رابطِ بین «فتح» و سازمان بود. نکته ظریف دیگر این بود که از میان رهبران فلسطینی، «هانی الحسن» بهترین روابط را با دولت بعث عراق داشته است.

۳) دیدار و گفتگو با رهبر جبهه آزادی‌بخش اریتره، در مردادماه ۱۳۵۸؛[2]

۴) مذاکرات نمایندگان سازمان با «ابوجهاد» در تهران، به تاریخ ۲۵ مهرماه ۱۳۵۸.[3]

۵) دیدار و مذاکره با فرستاده ویژه جمهوری دموکراتیک صحرا (پولیساریو) در تهران، به تاریخ ششم آذرماه ۱۳۵۸.[4]

۶) ملاقات با «یاسر عرفات» در محل اقامت وی، به تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۸.[5]

۷) ملاقات با نمایندگان جنبش‌های آزادی‌بخش آرژانتین و السالوادور، با موضوع «مسائل نهضت‌ها و شرایط به ثمر رسیدن انقلاب‌ها»، به تاریخ دی ماه ۱۳۵۸.[6]

۸) و ملاقات‌های مکرر با سفرای الجزایر، لیبی، یمن جنوبی و...

۹) مسافرت‌های مکرر و پرهزینه هیئت‌های نمایندگی سازمان به کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و...

مجموعه این اقدامات، در فضای سیاسی آن زمان، از سازمان چهره‌ای «چپ» و «مترقی» ترسیم می‌کرد. و البته همه این حرکات و مانورها به سمت و سوی «شرق» نشان داده می‌شدند.

○ فاز دوم: اردوگاه غرب

روند شرایط داخلی کشور به گونه‌ای بود که ابزار شعارهای ضدامپریالیستی نمی‌توانست در اختیار و

---

۱. روزنامه کیهان، ۵۸/۱۱/۲۵: ص ۲.
۲. نشریهٔ مجاهد ـ ش ۲، ۸ مرداد ۱۳۵۸: صص ۱ ـ ۲.
۳. همان، ش ۸، ۷ آبان ۱۳۵۸: صص ۱ و ۸.
۴. همان، ش ۱۳، ۱۲ آذر ۱۳۵۸: صص ۱ و ۳.
۵. همان، فوق‌العاده ش ۶، ۲۹ بهمن ۱۳۵۸: ص ۱.
۶. همان، فوق‌العاده ش ۷، ۵ اسفند ۱۳۵۸.

انحصار سازمان و گروه‌های چپ بماند؛ چرا که آمریکا در برخورد با جمهوری اسلامی، معاندانه‌ترین مواضع را داشت و جمهوری اسلامی ایران و رهبری انقلاب اسلامی نیز شاخص‌ترین دشمنان امپریالیسم آمریکا شناخته می‌شدند.

پس از آغاز جنگ تحمیلی (به خصوص با روابط و مناسبات مسبوق به سابقه مجاهدین خلق و دولت بعثی عراق) و به دنبال آشکارتر شدن اختلافات بنی‌صدر و دیگر مسئولان ـ که به امام و روحانیت و حزب جمهوری اسلامی نزدیک‌تر بودند ـ سازمان تضاد اصلی را، به صورت پررنگ‌تر، «ارتجاع راست» و روحانیت منسوب به رهبری انقلاب معرفی کرد. در آن شرایط، اردوگاه شرق و در رأس آن شوروی سابق، به جهت گرفتار آمدن در بحران اشغال افغانستان به تغییر حکومت و دگرگونی ارگان رهبری جمهوری اسلامی ایران فکر نمی‌کردند. به همین دلیل بود که در جریان جنگ نیز عراق نمی‌توانست صد در صد متکی به بلوک شرق ـ به خصوص شوروی ـ باشد و از این رو بود که به غرب و متحدانِ وابسته به غرب در منطقه (به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس) بیشتر اتکا کرد و حتی کار به جایی رسید که بیشترین صادرات اسلحهٔ فرانسه، به عراق بود.[1]

سازمان در اتحاد با بنی‌صدر و چرخش سریع به سوی غرب، به سمتی روی کرد که حذف حاکمیت جمهوری اسلامی را ضروری تلقی می‌نمود. عراق هم جای خود داشت و مهمترین و «آینده‌دارترین» حامی سازمان بود.

نخستین علایم و اولین جرقه‌های رویکرد سازمان به غرب، در تابستان ۱۳۵۹ توسط رجوی بروز پیدا کرد. در آن زمان، نشانه‌های تشدید تضاد بین ایران و عراق آشکارتر شده ولی هنوز جنگی درنگرفته بود. در این میان، تقویت اتحاد با بنی‌صدر و از طریق او، جلب رضایت فرانسوی‌ها ـ به خاطر سمپاتی موجود میان فرانسوی‌ها و بنی‌صدر ـ می‌توانست روند موردنظر سازمان را تسریع بخشد.

رجوی در این زمان با دو نشریه فرانسوی «اونتیا» و «لیبراسیون» مصاحبه کرد و صریحاً مواضع

---

۱. هر چند که «عراق تهاجم موشکی به تهران را در چارچوب سیاست‌های شوروی و با هدف تغییر موضع ایران در قبال افغانستان انجام داد، یک مقام رسمی وزارت خارجه آمریکا در همان زمان اعلام کرد:
«هر عکس‌العمل شوروی را باید در عملکرد فوری رژیم بعث عراق جستجو کرد.» بعدها آقای دکتر ولایتی وزیر خارجه وقت ایران در مصاحبه با روزنامه کیهان گفت: «در اوج بمباران‌های عراق به قائم‌مقام وزارت خارجه شوروی گفتم: چرا به عراقی‌ها موشک می‌دهید؟ گفت: شما دست از حمایت مجاهدین افغانی بردارید تا ما هم موشک ندهیم. معامله خوبی نیست؟» ← آغاز تا پایان، سیری در جنگ ایران و عراق: صص ۱۹۴ ـ ۱۹۵.

مخالف خود و سازمانش را با امام خمینی(ره) و «اسلام امام» علنی نمود. او «اسلام مجاهدین» را مترقی و ضدارتجاعی و «اسلام امام» را ارتجاعی بیان کرد و کوشید تا چنین بنمایاند که اسلام سازمان با لیبرالیسم و دموکراسی سازگارتر است.[۱]

در شرایط ماه‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ گونه تماسی با غرب و حتی کوتاه آمدن نسبت به مواضع ضدغربی، برای سازمان توجیه‌پذیر نمی‌نمود؛ یعنی آن قدر که ارتباط پنهان و حتی تعامل اطلاعاتی و جاسوسی با شوروی (از منظر سازمان) طبیعی به نظر می‌رسید، چنین ارتباط‌هایی ـ ولو بسیار رقیق‌تر ـ با غرب، (از منظر همگان)، غیرطبیعی و ضدارزش تلقی می‌شد. سازمان یک استثنا در کار آورده بود که هر از چند گاه از زبان یکی از سران آن بیان می‌شد و آن، ناگزیری این جریان به «اقدام غیرقانونی» یا توسل و رجوع به «وسایل غیرقانونی» در صورت لبریز شدن کاسه صبر ایشان بود.[۲] توافق پنهان با فرانسه از آن جمله بود.

○ سفر مخفیانه رجوی به فرانسه در اسفند ۵۹

در اواخر سال ۱۳۵۹، **مسعود رجوی** از مرز شرقی کشور به پاکستان رفت و در آنجا با هماهنگی سفارت فرانسه عازم پاریس شد. با توجه به قرائن موجود **ابوالحسن بنی‌صدر** و **عبدالرحمن قاسملو** در زمینه‌چینی این سفر نقش واسطه را ایفا کرده‌اند. پس از این سفر، **رجوی** اولین بار در اواسط اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ در داخل کشور دیده شد؛ که بنابراین ممکن است مدت سفر وی را ـ حدود یک ماه و اندی حدس زد.[۳] اولین نشست سران سازمان و مسئولان بخش‌ها با رجوی در نیمه دوم اردیبهشت ۶۰ برگزار شد که ضمن آن، خط «مبارزه تا سرنگونی نظام» توسط رجوی ابلاغ گردید.[۴]

---

۱. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۸۴؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

۲. علاوه بر تهدیدهایی مثل احتمال لبنان شدن ایران (که رجوی در میتینگ امجدیه در تیرماه ۵۹ عنوان کرد و در مصاحبه‌ای نیز یادآور شد) تعبیراتی از نوع توسل به «وسایل غیرقانونی» نیز توسط افرادی چون مهدی ابریشمچی مطرح می‌گشت. (نشریهٔ مجاهد ـ فوق‌العاده شماره ۲، ویژه انتخابات مجلس شورای اسلامی: ص ۵).

۳. یکی از عناصر بالای سازمان، مدت این سفر را بین بیست روز تا یک ماه تخمین زده است. (بخشی از پرونده سیروس لطیفی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی).

۴. اعلان عمومی این خبر توسط روزنامه صبح آزادگان صورت گرفت و سازمان نیز تکذیب کرد؛ لیکن بعضی از جزئیات آن همراه با کلیات نشست اردیبهشت ماه، در ماه‌های بعد توسط عناصر سازمان افشا شد. (مأخذ پیشین. نیز شرح و تحلیل مجموعه حوادث...، ج ۳: بخش آخر).

این مسافرت همزمان با تغییراتی بود که در فرانسه و آمریکا به وجود آمده بود. در فرانسه گُلیست‌ها به کنار رفتند و حزب سوسیالیست (فرانسوا میتران) روی کار آمده بود؛ در آمریکا نیز دموکرات‌ها شکست خورده و جمهوری‌خواهان (رونالد ریگان) قدرت را در دست گرفته بودند. همزمانی و هماهنگی سفر رجوی به فرانسه با حمایت علنی سازمان از قاسملو و حزب دموکرات کردستان ایران، موجب شده تا یکی از صاحب‌نظران به نقش قاسملو نیز اشاره داشته باشد.

فضای فرانسوی در زمان مسافرت رجوی خیلی صمیمی بوده است تا آنجا که فرانسوی‌ها یک «پژو» ضد گلوله ـ به منظور حفاظت از رجوی ـ به مجاهدین خلق هدیه کردند. اندکی پیش از این سفر، رجوی و قاسملو ارتباط برقرار کرده در جهت زمینه‌چینی برای اتحاد بعدی قرار گذاشته بودند.[1] قاسملو ارتباط عمیقی با افراد بالای حزب سوسیالیست فرانسه داشت و مشخصاً با میتران و زنش دوستی و رابطه داشت. زن میتران هنوز هم به عنوان فردی که روی حقوق کردها حساس است، معروفیت دارد. رجوی ـ به نظر من ـ از کانال قاسملو با فرانسوی‌ها ارتباط گرفته است...

در جریان تشکیل «شورای ملی مقاومت» نیز با وجود سختگیری بنی‌صدر (و ضدیت شدیدش با حزب دموکرات و قاسملو)، رابطه رجوی و قاسملو بود که باعث شد وی به آن شورا راه بیابد.

برای آنکه عمق رابطه رجوی با فرانسوی‌ها روشن‌تر شود، کافی است به موردی اشاره کنم که خیلی جالب است. چند سال پیش کتابی در فرانسه به چاپ رسید، با عنوان «خیانت آیة‌الله‌ها». نویسنده این کتاب فردی است به نام «ایو بونه»[2] ـ که مدت‌ها رئیس سرویس اطلاعاتی و ضدجاسوسی فرانسه (DST)[3] بوده است. در دوره ریاست همین فرد بود که مجاهدین خلق با وی و دستگاه تحت مسئولیتش رابطه برقرار کردند.

این شخص، که الآن در فرانسه نماینده پارلمان است و در کمیسیون دفاع مجلس ملی

---

۱. در نشریهٔ کردستان، ش ۱۱۴: ص ۲ تصریح شده که «در دی ماه ۱۳۵۹ در ملاقاتی میان نمایندگان سازمان مجاهدین و حزب [دموکرات] بر روی هدف‌های مشترک تشکیل جبهه توافق به عمل آمد و...»؛ سپس در همین مأخذ ـ ش ۹۳: ص ۲۲ (به تاریخ زمستان ۶۲) این تصریح آمده که «در مدت سه سال گذشته... حزب دموکرات و سازمان مجاهدین در مورد سرنگون ساختن رژیم... نظرات مشترک دارند.» بر این اساس، دست کم سازمان از دی ماه ۵۹ درصدد براندازی بوده است نه پس از ۳۰ خرداد.

۲. Yves Bonnet: رئیس سازمان ضدجاسوسی فرانسه، ۱۹۸۲ ـ ۱۹۸۵.

3. Direction de la survillance du Terriotoire (DST).

فرانسه عضویت دارد، هنوز هم با سازمان و رجوی رابطه بسیار خوبی دارد؛ و هر چند وقت یک بار نیز با عنوان نمایندگی مجلس به عراق می‌رود. تمام کتاب این شخص، همان ادعاهای سازمان است که توسط وی رله شده است. اصلاً با حرف‌های سازمان مو نمی‌زند...

تداوم ارتباط اینها نشان می‌دهد که سازمان مجاهدین خلق تا چه حد با سرویس اطلاعاتی فرانسه چفت و نزدیک بوده است که بعد از گذشت قریب ۱۷ سال هنوز رابطه «ایو بسونه» با رجوی و سازمان وی خوب است. بد نیست این را یادآوری کنم که نزدیکترین رابطه فرانسه با عراق در دورانی بوده که این شخص در رأس دستگاه ضدجاسوسی فرانسه قرار داشته است.[1]

○ اتکاء به غرب، برآیند شکست در داخل

از هنگامی که سازمان خط خشونت‌گرایی را دنبال و تشویق نمود، برای جلب حمایت‌های بین‌المللی، به محافل حقوقی و پارلمانی و شخصیت‌های سیاسی غربی روی آورد. هیچ یک از این حمایت‌ها نمودِ دولتی نداشتند؛ چراکه هنوز سازمان به تغییر شرایط در داخل و مجبور شدن بلوک شرق به تأیید ایشان امیدوار بود. پس از تحمل ضربه‌های متوالی و سهمگین و نهایتاً رسیدن به بن‌بست مطلق و شکست قطعی در عرصه‌های تروریستی داخلی، از اواخر تابستان ۶۱ ـ تلاش سازمان و شخص رجوی متوجه جاانداختن «آلترناتیو» در بین کشورهای غربی است و از این روست که دیگر زیر پا گذاردن همه اصول و ضوابط و ارزش‌های پیشین، نه تنها مذموم نیست که حتی ضروری می‌نماید.

کوشش برای «زد و بند»، «معامله» و «ارتباط‌های اطلاعاتی» با سرویس‌های غربی و تلاش در اثبات این تحریف مسلم که سازمان هیچ‌گاه ضدامریکایی نبوده و مستشاران را دیگران کشته‌اند و... همه در این راستا صورت گرفته‌اند. اما در نهایت، مهم‌ترین پایگاه و حامی سازمان، صدام حسین و دستگاه مخابرات [اطلاعات و امنیت] اوست که هم به مجاهدین اسکان داده، هم به آنها تدارکات بخشیده و هم در قبال «اجرای دستورات» و همکاری‌های دیگر، به آنها حقوق پرداخته است.

---

۱. مصاحبه با یکی از کارشناسان مرکز مطالعات استراتژیک ـ ۱۳۷۸/۹/۷ متن مصاحبه در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی موجود است.

فصل دوم:

پیشینه روابط سازمان با دولت بعثی عراق

از سال‌های دور، در ذهن و اندیشه انقلابیون ایرانی و همه ایرانیان ـ از هر طیف و گرایش ـ حکومت عراق یک رژیم توتالیتر و دیکتاتور شناخته می‌شد؛ آن هم از منحط‌ترین نوع آن. این قضاوت حتی شامل رژیم «عبدالکریم قاسم» ـ که سلطنت را ساقط کرده و ژست و نمودِ مردمی و عدالت‌خواهانه داشت و به نوعی خود را رقیب نظام حکومتی مصر در دوران «جمال عبدالناصر» می‌دانست ـ نیز می‌شد. همه حکومت‌های عراق ـ بلااستثنا ـ مشوق و محرک تجزیه‌طلبی در ایران بودند و رؤیاهای دور و درازی درباره استان خوزستان، که ایرانیان عرب‌زبان در آنجا سکونت دارند، می‌پروراندند. از این رو هیچ گاه مردم ما احساس مثبت و خوش‌بینانه‌ای نسبت به دولت عراق نداشته‌اند.

نخستین مواجهه و برخورد نیروهای سازمان با حکومت عراق، پس از فرود اجباری هواپیمای ربوده شده از دوبی در فرودگاه بغداد بود که تفصیل آن و شرح رفتار بعثی‌ها در جلد نخست این مجموعه آمده است.

□ پایگاه سازمان در عراق از سال ۱۳۵۰

همان گونه که در گفتارهای پیشین ـ ضمن توضیح ترورها و قتل‌های مشکوک توسط مرکزیت سازمان در سال‌های ۱۳۵۲ به بعد ـ گفته شد، **مرتضی هودشتیان** عضو اعزامی از ایران در یک پایگاه سازمان در بغداد زیرشکنجه از بین رفت. **محسن نجات حسینی**، از کادرهای قدیمی سازمان در خصوص

یک پایگاه اصلی سازمان در بغداد می‌نویسد:

... یک فرستنده رادیویی در اختیار ما قرار گرفت و تعدادی گذرنامه عراقی برای افرادی از سازمان که فاقد گذرنامه و کارت شناسایی معتبر بودند، صادر شد. عراق به خاطر نزدیکی به ایران و نیز به علت اختلافاتی که بین آن کشور و رژیم شاه وجود داشت، محیط مناسبی برای آموزش و فعالیت تبلیغاتی به شمار می‌رفت. «ابونضال»، که نماینده سازمان «الفتح» در بغداد بود، تمایل به همکاری با ما را از هنگام جریان هواپیما ربایی نشان داده بود. یک خانه گروهی در بغداد اجاره کرده بودیم تا افرادی که در رابطه با رادیو و یا برای آموزش به بغداد می‌رفتند، در این خانه زندگی کنند.

... حسین خوشرو و مرتضی خاموشی، که مدتی گویندگی در [بخش فارسی] رادیو [بغداد] را به عهده داشتند، بیش از دیگران در عراق به سر می‌بردند. از جمله این افراد، محسن فاضل بود که به تازگی از ایران به خارج فرستاده شده بود. ...

محمد یقینی و حسین روحانی نیز در بغداد بودند. روحانی، که در آن هنگام مسئولیت بخش خارج از کشور سازمان را به عهده داشت، امور آموزشی سازمان را نیز اداره می‌کرد.[1]

شیوهٔ اعزام افراد به عراق نیز همان گونه‌ای است که **نجات حسینی** درباره «حمید» (**مرتضی هودشتیان**) توضیح می‌دهد؛ وی می‌نویسد:

در اواسط مردادماه ۱۳۵۳ یکی از اعضای داخل، با نام مستعار «حمید»، برای گذراندن یک دوره آموزش نظامی و تکنیکی به خارج فرستاده شد. حمید با گذرنامه رسمی خود به لندن رفت و از آنجا با یک گذرنامه جعلی به بغداد رفت.[2]

□ یک «رابط» عراقی‌الاصل

در فاصله بهار و تابستان ۱۳۵۱ یکی از دانشجویان عراقی مقیم ایران،[3] به نام **فاضل البصّام**، از طریق رمزی که در عراق و لبنان دریافت کرده بود، با سازمان مجاهدین خلق در ایران تماس برقرار کرد. از آنجا که به خاطر وخامت وضع سازمان، به خصوص پس از ضربه شهریور ۵۰ و اعدام و کشته شدن

---

۱. نجات حسینی، بر فراز خلیج فارس: ص ۳۶۱.

۲. همان: صص ۳۶۱ ـ ۳۶۲.

۳. دانشجویان بعضی از کشورها، در تبادل فرهنگی با ایران، به ایران می‌آمدند و برخی از دانشجویان ایرانی نیز به آن کشورها اعزام می‌شدند. فرد مزبور در چنین ارتباطی به ایران آمده و در دانشکده فنی دانشگاه تهران به تحصیل اشتغال داشت. خلاصه پرونده‌ها...: مصلحتی (البصّام)، فاضل.

تعدادی از عناصر مرکزی آن، قرار بود **محمود شامخی** از لبنان و عراق به ایران بیاید و در کنار مرکزیت تشکیلات در آن دوران[1] قرار بگیرد تا تدبیری اندیشیده شود و سازمان از بن‌بست خارج گردد. **فاضل** به دنبال برقراری تماس با وی بود که در مسیر همین تماس، **محمد مفیدی** با وی ارتباط برقرار کرد و این رابطه تا زمان دستگیری مفیدی تداوم یافت.

پس از دستگیری و اعدام مفیدی، **فاضل البصّام** با **احمدرضا کریمی** ارتباط برقرار کرد. دوران فعال مبارزات فاضل در همین مقطع بود که چند عملیات انفجاری و غیر آن نیز در کارنامه فعالیت‌هایش قرار می‌گیرد. فاضل البصّام و احمدرضا کریمی ـ و مجموعه مرتبط با آنها ـ که یک گروه فراکسیون مانند درون سازمان بودند و نام خود را «خرداد خونین» گذارده بودند ـ در اوایل بهار ۱۳۵۲ دستگیر شدند. می‌توان گفت که فاضل البصّام در سه جریان فعالیت داشته است:

۱) «الفتح»؛ که به دلیل آسیب‌دیدگی بازوی راستش، در قسمت فرهنگی و تبلیغاتی آن کار می‌کرده است.

۲) مستقیماً یا به واسطهٔ **فائق الأسدی** یا **فائق محسن موسی** با سفارت عراق مربوط بوده است.

۳) با حفظ ارتباطش با «الفتح» و سفارت عراق، در کادر تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق نیز فعال گردید.

در سازماندهی نوین زندان در سال‌های ۵۶ ـ ۵۷، وی که دیگر به نام **فاضل مصلحتی** شناخته می‌شد، در جمع تشکیلات مخفی، سازمان داده شد. وی در پی پیروزی انقلاب اسلامی و در جریان فعالیت‌های مجدد سازمان، اولین حضور مؤثر خویش را در همراهی با **رجوی** ضمن ملاقات‌های وی با شخصیت‌های انقلابی و سیاسی عرب ـ از فلسطینی‌ها گرفته تا رهبران جبهه آزادی‌بخش صحرا (پولیساریو) ـ نشان داد که به عنوان مترجم ویژه رجوی در این ملاقات‌ها حضور می‌یافت.

در یکی از نخستین جریان‌های معطوف به «شورش اجتماعی»، که در اوایل سال ۵۸ در شیلات بندرانزلی روی داد، فاضل مصلحتی ـ که از مسئولان بخش اجتماعی سازمان بود ـ رهبری جریان را به

---

۱. محمود شامخی از کادرهای همه جانبه قبل از ضربه شهریور بود که در خارج از کشور (و بیشتر در عراق و لبنان) به سر می‌برد و یکی از اعضای مرکزیت خارج بود. وی پس از ورود به ایران، در جریان دستگیری مفیدی و لو رفتن خانه کبیری‌ها، ضمن مواجهه با پلیس، سیانور خورد و کشته شد.

عهده داشت.[۱] سرانجام در جریان ضربه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۱ به بقایای بخش تروریستی اجتماعی، وی نیز در کنار چند تن دیگر از کادرهای مؤثر این بخش در حین درگیری مسلحانه و تبادل آتش متقابل، کشته شد.[۲]

□ همسایگی دیوار به دیوار

درست در آستانه سقوط شاهنشاهی پهلوی در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷، سازمان مجاهدین خلق ایران ساختمان بزرگ و مجهزی را که متعلق به یکی از مؤسسات وابسته به دربار شاه یعنی «بنیاد پهلوی» بود، اشغال کرد و آن را به عنوان دفتر مرکزی سازمان اعلام نمود.[۳]

این ساختمان دیوار به دیوار سفارت عراق در تهران قرار داشت. این همسایگی باعث می‌شد که ارتباط بین عناصر بعثی و مجاهدین خلق هرگز لو نرود. پس از چند ماه، این ساختمان به وسیله دادگاه انقلاب اسلامی ـ پس از یکی دو ماه کشمکش و مقاومت عناصر سازمان ـ تصرف گردید. گفته می‌شد که جز قسمتی از زیرزمین ساختمان که به عنوان آشپزخانه از آن استفاده می‌شده است و نیز قسمت کوچکی از طبقه همکف که مربوط به انتظامات ستاد مجاهدین خلق بود، بقیه نقاط زیرزمین و طبقه همکف به طور کلی مسدود و ورود بدان ممنوع بود.

□ هم‌پیمان و متحد یا «همکار» و «مأمور»

دولت عراق، از ابتدا مجاهدین خلق را متحد خویش می‌شناخت. سابقه «همکاری استراتژیکی و تاکتیکی» ـ توأمان ـ بین این دو به اوایل دهه ۱۳۵۰ می‌رسید. از این رو عراق پیش از شروع جنگ تحمیلی، برنامه‌های خود را برای تبلیغ این گروه آغاز کرد. بیان سوابق گذشته سازمان مجاهدین خلق و پخش زندگینامهٔ بنیانگذاران و برخی از کادرهای سازمان که به دست رژیم شاه کشته شده بودند، از طریق

---

۱. کارنامه سیاه، ج ۱ و ۲؛ به صورت مکرر در صحبت‌های حسین شیخ‌الحکما و دیگر زندانیان، نام فاضل به صورت «جواد فاضل مصلحتی» آمده است.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۹۱: ص ۱.

۳. در بدو پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان یک نهاد را با عنوان «جنبش ملی مجاهدین» ـ به مثابه یک ارگان سراسری ـ اعلام نمود که دفتر و مرکز آن در محل «بنیاد پهلوی» قرار گرفت. در حال حاضر، ساختمان مزبور محل وزارت بازرگانی جمهوری اسلامی است.

برنامه فارسی رادیو بغداد در زمستان ۵۸ و بهار و تابستان ۵۹، از جمله این برنامه‌های تدارکاتی و روانی بود. با شروع جنگ بین دو کشور، پروژه بهره‌برداری از مجاهدین به نتیجه خود نزدیک شد.

در آستانه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و پس از آن، ارتباط برنامه‌ریزی شده و جدی بین این دو برقرار گشت. اندکی بعد، عراق به مثابه پشتیبان تغذیه کننده نیروهای سازمان عمل می‌کرد. نیروهایی که از کردستان عراق برای عملیات به داخل خاک ایران نفوذ می‌کردند. چندی بعد شرایط استقرار و نصب «رادیو مجاهد» و بهره‌برداری از راههای ارتباطی بین بغداد ـ اروپا، برای آن دسته از کادرهای مجاهدین خلق که در استتار و مخفیانه تردد می‌نمودند، فراهم گشت.

عراقی‌ها ابتدا در نظر داشتند که هر چه سریع‌تر، سازمان با آنها به صورت علنی و رسمی بر سر یک میز به گفت و گو بنشینند. عراق به فکر تلافی همکاری اعضای مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و دولت جمهوری اسلامی ایران و ایجاد نوعی توازن قوا نیز بود.

در واقع، مجاهدین خلق در دامی افتادند که خود برای عراقی‌ها تدارک دیده بودند؛ چراکه اینها مدعی بودند که یک سازمان سراسری‌اند که وظیفه حفاظت از جان رئیس جمهور عزل شده ایران را به عهده گرفته‌اند. واحدهای عملیاتی‌شان نیز در درون شهرها مشغول آماده کردن قیام مسلحانه توده‌ای می‌باشند. دولت جمهوری اسلامی نیز به زودی ـ با دست همین مجاهدین ـ سرنگون خواهد شد. عراقی‌ها چنین ادعاهایی را ـ در واقع ـ قبول نداشتند و وقعی هم بدان نمی‌نهادند. آنچه برای آنان اهمیت داشت، عَلَم کردن آنها در مقابل «مجلس اعلاء» بود.

دام اصلی را دستگاه اطلاعاتی عراق پهن کرد. این دستگاه، از طریق واسطه‌های آشنا ـ از جمله همان مسئول اطلاعاتی فرانسه ـ وارد چانه‌زنی جدیدی با سازمان شدند. موضوع این بود: اکنون که عراق در جنگ علیه ایران، مورد حمایت آمریکا و اروپاست، قرار گرفتن در کنار آن نه تنها به ضرر رجوی و گروه وی نخواهد بود بلکه پذیرش مجاهدین خلق، به عنوان آلترناتیو و جایگزین نظام جمهوری اسلامی، توسط عراق (یعنی یک دولت شناخته شده) راه را برای این پذیرش توسط متحدان اروپایی عراق و آمریکایی‌ها نیز خواهد گشود.

از جمله استدلال‌های درون تشکیلاتی مجاهدین خلق برای قبول چنین اتحادی با عراق، این بود که می‌گفتند: «اگر بتوانیم ـ در بالاترین سطح ـ از عراقی‌ها امتیاز بگیریم، از همین ابتدا توانسته‌ایم خود را به عنوان یک وزنه سنگین مطرح کنیم.»

گروه **رجوی**، با شیوه‌های تبلیغاتی و شانتاژهای خاص خود، با پیامی، به عراقی‌ها فهماندند که وقت چندانی ندارند و چه بسا ملاقات بعدی در تهران باشد و در آن موقع، مجاهدین دیگر در رأس قدرت هستند. **صدام حسین** معنای چنین پیامی را گرفت و با توجه به شرایط ویژه جنگ در آن زمان (زمستان ۶۱) ـ که عراق در موضع ضعف قرار داشت و اغلب متصرفات را هم از دست داده بود ـ هیچ مانعی در مسیر ملاقات مقامات ارشد خود با سران سازمان احساس نکرد. سرانجام قرار شد مسائل فی‌مابین در سطوح بالا حل و فصل شود. این توافق، برای **صدام**، به معنی گامی به جلو جهت کنترل و در اختیار گرفتن این گروه بود. گروهی که می‌توانست در آینده نقشه‌های عراق را در ایران بهتر محقق سازد.

البته در ابتدا تصور این بود که حمایت و به رسمیت شناخته شدن سازمان توسط دولت عراق، موجب خواهد شد که سایر دولت‌ها نیز چنان کنند... اما دیگر کشورها به چنین دامی فرو نیفتادند.[1]

---

۱. اقتباس از سایت ایران دیده‌بان، ۱۷ اسفند ماه ۱۳۸۱/هشتم مارس ۲۰۰۳.



الجمهورية
جريدة يومية سياسية
طبعة ثانية

Al-Jumhuriya



سامي مهدي

١٢ صفحة
٥٠ فلسا

■ تصدر عن دار الجماهير للصحافة ■

الخميس ١٩ شباط ١٩٨٧ م - ١٩ جمادى الاخرة ١٤٠٧ هـ - العدد ٦٣٧١ السنة ٢٠

بدعوة من الرئيس القائد: عقد اجتماع لمجلس قيادة الثورة والقيادة القطرية للحزب

العراق يوقف قصف المدن الايرانية مدة اسبوعين

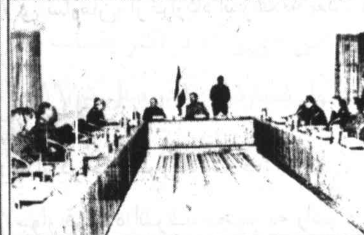
■ السيد الرئيس يستقبل مسعود رجوي ويتلقى رجاء بالتوقف عن قصف المدن الايرانية ■

■ سنعاود القصف بشدة اذا ما قصف الخمينيون مناطقنا السكنية او اذا قاموا بعدوان جديد ■

■ توقف القصف لا يشمل الاهداف العسكرية والاقتصادية وتلك المرتبطة بالمجهود الحربي العدواني ■

■ هذا التوقف مؤقت وهو مرتبط بموقف النظام الايراني من قضية السلام ■





□ حضور علنی نیروهای عراقی در پایگاه سازمان

بجز تعاملات اطلاعاتی و سیاسی و تدارکاتی و دیگر ارتباطهایی که اغلب افشا و روشن شده‌اند، رابطه سازمان و نیروهای صدام حسین پس از استقرار در عراق، در وجه دیگری نیز بروز داشته که عناصرِ حاضر در «قرارگاه اشرف» شاهد آن بوده‌اند. در ذیل، به مواردی از این نوع حضور آشکار اشاره می‌رود:

۱) حضور افسران و سربازان عراقی به منظور حفاظت و نگهبانی:

تعمیرگاه زرهی، قسمت پذیرش، هنگ آموزش، انبارهای مرکزی، زاغه‌ها و قسمتی به نام «هتل» در قرارگاه اشرف.

۲) اشتغال به برخی از امور مانند:

- مسئولیت آب‌رسانی، پمپاژ و آبیاری درختان؛
- کارهای ساختمانی (کارگران عراقی)؛
- مسئولیت‌های پزشکی و دندان‌پزشکی در بیمارستان قرارگاه اشرف؛
- بعضی امور مربوط به آشپزخانه مرکزی و انبار صنفی قرارگاه اشرف و نیز کارهای آشپزخانه پایگاه اندلس.

۳) آموزش، حراست و پدافند:

- مربی‌گری برخی از امور نظامی (حتی آموزش رانندگی با موتورسیکلت)؛
- حفاظت از خانه‌ها و قرارگاه‌های مخفی سازمان در بغداد و دیگر مناطق، با عوامل انسانی و ابزار و تجهیزات (موشک‌های مجهز به رادار، توپ‌های ضدهوایی و برج‌های مراقبت نامحسوس)؛
- اسکورت اتومبیل‌های مسئولان رده بالای سازمان، از قرارگاه اشرف به بغداد و دیگر نقاط و بالعکس؛
- تحویل تیم‌های عملیاتی سازمان و عبور آنها از مرز؛
- استقرار یک پایگاه راداری شامل چهار رادار در جوار قرارگاه اشرف؛
- استقرار یک پایگاه حفاظتی نظامی در جوار قرارگاه اشرف، مجهز به رادار و سیستم پدافند (با حدود ۱۵۰ نیروی عراقی)؛

- حراست از فضای هوایی قرارگاه اشرف با سه پست ضدهوایی شامل ۱۲ توپ و ۷ پست پدافند هوایی (هر پست دارای ۵ قبضه سلاح پدافندی) که دور تا دور قرارگاه اشرف را پوشش می‌دهند.[۱]

○ ترورها، بهای اخذ امکانات از عراق

سازمان در طول سال‌های استقرار در عراق با استناد به انجام ترورهای متعدد مدعی کشتن عناصر فعال حکومت در جریان این ترورها بوده است.

بررسی اسناد برجای مانده از رژیم صدام حاکی است که سازمان از ترورهای کور به عنوان ابـزار و تاکتیک مؤثری در ارائه قدرت خود در مبارزه با حکومت ایران استفاده مـی‌کرده‌انـد. از ایـن مـنظر، در گزارش‌های کتبی و شفاهی سازمان به رژیم عراق هر کدام از ترورها آگراندیسمان شده و با بزرگ‌نمایی شخصیت ترورشدگان، توانایی سازمان را به رخ سازمان اطلاعاتی عراق می‌کشیدند و به بهانه گسترش این عملیات، امکانات گسترده‌ای را درخواست می‌کردند.

در پاره‌ای از جلسات سرّی مجاهدین خلق و افسران ارشد اطلاعاتی عراق، بزرگ‌نمایی عملیات ترور و پیچیده نشان دادن فعالیت سازمان جهت انجام ترورها و... مشاهده مـی‌شود. **مهدی ابریشمچی** کـه مسئول تبادل اطلاعات با سرویس اطلاعاتی عراق بود، در نوار شمارهٔ ۶۴ به هنگام ملاقات با افسران ارشد اطلاعاتی عراق می‌گوید:

> **بعد از کشتن حسن کریمی در شهر لاهیجان، رژیم حفاظت شخصیت‌ها را افزایش داده است. تبادل اطلاعاتی که با شما داریم به اطلاع رژیم خمینی می‌رسد و (ایران) انرژی زیادی صرف می‌کند تا این اطلاعات را کشف کند ما از سه ماه پیش به صورت کتبی خواستیم که مشکـل مرزها را حل کنید از شما پنهان نمی‌کنیم که ما در این قضیه با مشکل مواجه شده‌ایم.**

همچنین **عباس داوری** که در اکثر جلسات تبادل اطلاعات با رژیم بعثی صدام از طرف سازمان حضور فعال داشت در نوار شمارهٔ ۳۶۸ در سال ۱۹۸۵ میلادی (۱۳۶۴ هـ ش) طی جلسه‌ای، با اشاره به یکی از

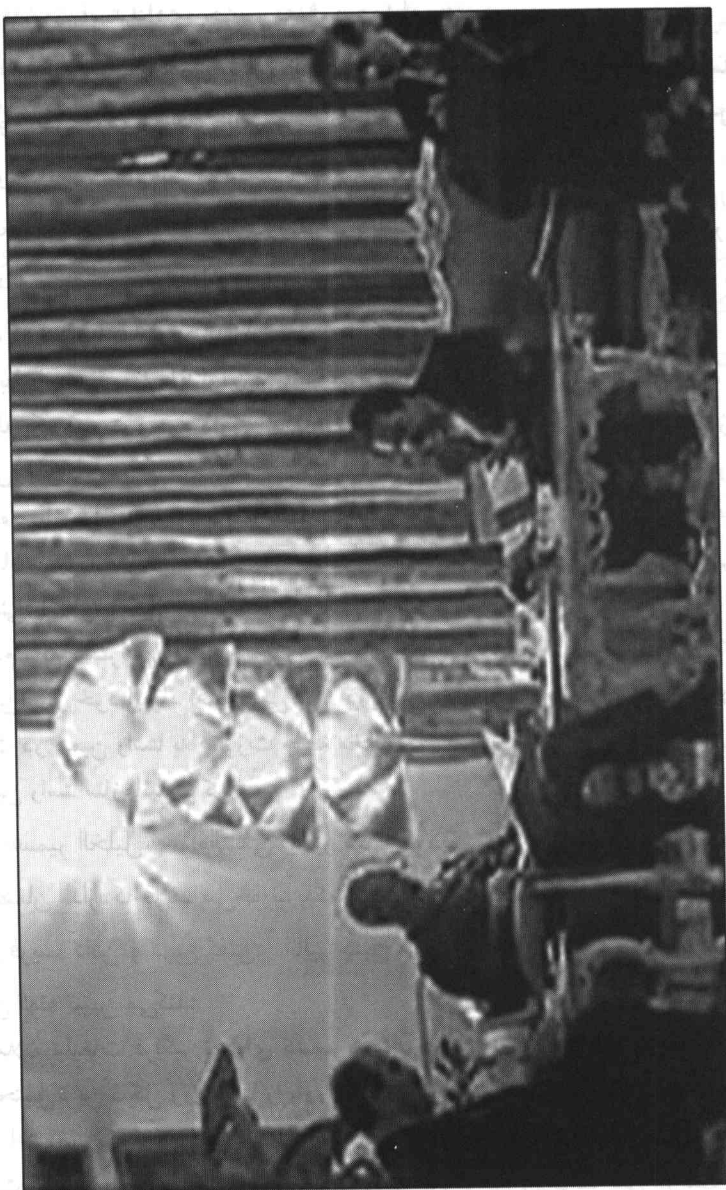
---

۱. برای آگاهی ← بیشتر اسدی، واپسگرا: صص ۷۸، ۸۲؛ عدالتیان، نفوذ ص ۲۲۰؛ و بخش‌های مختلف شـمس حائری، ارتجاع مغلوب... و راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ. بخش مهمی از اطلاعات فوق توسط یکی از جداشدگان مقیم اروپا (با نام محفوظ)، طی مصاحبه با پژوهشگران این مجموعه ارائه شده است.

ترورهای انجام شده در تهران می‌گوید:

یکی دو تا خبر هم هست می‌خواهم به شما بدهم. دیروز بچه‌های ما در تهران یکی از فرماندهان عملیاتی رژیم را کشتند او فرمانده عملیات فدائیان اسلام و از مسئولینی بود که در مورد پادگان پنجوین اطلاعات داشته است.

مشخصات این شهید با **سیدمجتبی هاشمی** از نیروهای انقلابی و مردمی تطبیق می‌کند که در مغازه لباس‌فروشی خود در خیابان وحدت اسلامی تهران توسط منافقین به شهادت رسید. این شهید در قالب نیروهای مردمی حضور فعال و ارزنده‌ای در جبهه‌های جنگ داشت و در وقت حضور در تهران نیز در فروشگاه شخصی خود به طور عادی به انجام کسب و شغل فروشندگی مشغول بود. همان‌گونه که مشخص است بسیاری از این ترورها فاقد ارزش عملیاتی بوده و صرفاً در چارچوب استراتژی ترور و ایجاد فضای رعب و فعال نمودن عناصر نفاق در داخل ایران و بهره‌برداری سیاسی نظامی سازمان در عراق معنی و مفهوم داشته است. اسناد مربوط به تبادل اطلاعاتی سازمان و رژیم بعثی صدام، ابعاد استراتژی ترور را به خوبی روشن می‌سازد.



رجوی و ابریشمچی در حین گزارش دادن به طاهر جلیل حبوش

□ تحلیل قدرت استبدادی حزب بعث و صدام حسین

سازمان، به خصوص در دوران رهبری مسعود رجوی، در عمل و کردار و نیز اِعمال سانترالیسم مطلق تشکیلاتی و سپس فردی، برجای پای حزب بعث و صدام حسین قدم نهادند. بدین لحاظ می‌توان مشابهت‌های بسیاری میان این دو متحد و همکار جست و جو کرد.

«سمیرالخلیل»، در تحلیل اقتدار غیرمتعارف و استبداد مطلق صدام حسین و رهبری حزب بعث عراق، معتقد است که چنین اقتداری حتی بر درون هر فرد نیز سیطره دارد و آن‌چنان مطلق‌العنان و فراگیر است که همه را دست می‌اندازد و تحقیر می‌کند. وی می‌افزاید:

در بطن حزب بعث، ایدئولوژی ـ به عنوان عامل اسطوره‌ساز، هم به مثابه یک جنبش و هم به منزله یک قدرت وجود دارد. هدف‌های خیالی و آرمان‌های مربوط به آینده، از نظر یک مبارز بعثی، اموری بدیهی می‌نمایند که خود اثبات کننده خویش‌اند. این هدف‌ها و آرمان‌ها در پشت پرده‌ای از مراسم و تشریفات عضویت پنهان می‌مانند. مراتب تعهد نسبت به حزب و این آرمان‌ها نیز متفاوت است. ... در محیطی این چنین مرحله‌بندی شده و مبتنی بر مراتب تقدس باطنی، اسطوره خیالی و هدف تخیلی به ندرت مورد بحث قرار می‌گیرد؛ چون وجود لایه‌های مردم مانع دسترسی به این اسطوره می‌گردد و این لایه‌های مردمی ضمن اینکه در لایه‌های پایین‌تر از خود ایجاد اعتماد می‌کنند، دریچه‌ای از واقعیت را به روی لایه بالاتر می‌گشایند. بعث در همین راستا به صورت جبهه مخالف رشد نمود و وقتی به قدرت رسید جامعه را در همین راستا سازماندهی کرد.[1]

به نظر «سمیر الخلیل» عوام‌الناسی که در دوره طولانی زیر بار تبلیغات و سازماندهی بعث عراق بوده‌اند، به همان اندازه که فریب می‌خورند بدگمان و شکاک‌اند. به تعبیر وی، سیاست در کشوری همچون عراق یعنی فریب دادن و دروغ گفتن.[2] آنالیز چنین ساختار و ساز و کار اِعمال فریب و دروغ را «هانا آرنت» بدین گونه تبیین می‌کند:

عاملان تبلیغات فراگیر توده‌ای کشف کرده بودند که مخاطبانشان در همه حال حاضرند نامحتمل‌ترین شکل رویدادها را باور کنند؛ بی‌توجه به اینکه آن مطالب چه‌قدر یاوه‌اند. به آنها هم اعتراض نکنند که فریبشان داده‌اند؛ چرا که از قبل پذیرفته‌اند که همه چیز دروغ محض است. رهبران توده‌ای اقتدارطلب، تبلیغ را بر این فرض روان‌شناختی درست بنا کردند که در

---

۱. الخلیل، جمهوری وحشت: ص ۴۸.
۲. همان: ص ۱۸۸.

چنان شرایطی می‌توان به مردم قبولانید که امروز فلان مطلب درست است و باید با اطمینان کامل آن را بپذیرند و اگر فردای آن روز دلایل مقتضی بر ابطال و رد آن بیاورند، به نحوی که مردم دچار شک و بدگمانی بشوند، این مردم به جای دست برداشتن از رهبرانی که به آنها دروغ گفته‌اند، معترضانه خواهند گفت که ما می‌دانستیم آن مطالب سراپا دروغ هستند و به همین سبب رهبرانمان را به خاطر درایت بیش از حد و تاکتیکی‌شان لایق تحسین می‌دانیم.[1]

مطالعه تحلیل استبداد و توتالیتاریسم بعثی صدامی، ما را به بررسی و تحلیل فرقه رجوی رهنمون می‌شود. ساز و کارهای مشترک اعمال سرکوب درونی و پایبندی جدی و اصولی به «حذف» و «تصفیه» مبنای تشکیلات و ابزار رهبری در هر دو «دستگاه» قدرت‌طلب است.

---

۱. تهرانی، ساخت روانی و جامعه‌شناسانه سازمان...: صص ۳۳ ـ ۳۴؛ به نقل از:
Arendt:The Origin Totalitarianism; p 382.



ملاقاتی دیگر با صدام حسین

فصل سوم:

پیوندهای
اطلاعاتی ـ امنیتی با عراق

از سال ۱۹۶۸م/۱۳۴۷ش که بعثی‌ها به طور کامل حکومت عراق را در دست گرفتند، چند دستگاه اطلاعاتی ـ امنیتی در عراق فعال بوده‌اند که مهمترین آنها عبارت‌اند از:

الف) جهاز المخابرات العامة (سازمان کل مخابرات = اطلاعات)؛

ب) مدیریة الاستخبارات العسکریه العامة (اداره کل استخبارات = اطلاعات و ضد اطلاعات نظامی)؛

ج) مدیریة الأمن الخاص (اداره امنیت ویژه).

از میان این چند دستگاه، سازمان مجاهدین خلق بیشتر با دو دستگاه نخست، یعنی «مخابرات» و «استخبارات» مرتبط هستند؛ لیکن مسئولیت سیاسی ـ نظامی ـ امنیتی و مالی سازمان از ابتدا به عهده سازمان مخابرات بوده است.

در طول دوران حضور مجاهدین خلق در عراق، مسئولان مخابرات عبارت بودند از: **سپهبد صابرالدّوری**، سرلشکر **مانع عبدالرّشید**، سرلشکر **رافع دحام مجول** و **سپهبد طاهر جلیل حبّوش**. مؤثرترین فرد در این دستگاه **قصی** پسر صدام حسین بود که انتصابات و تغییرات در آنجا ـ پس از هماهنگی با صدام ـ طبق میل و اراده وی انجام می‌گرفت.

مأموریت‌ها و وظایف «سازمان کل مخابرات» عراق، همه حوزه‌های اطلاعاتی ـ امنیتی را در بر

می‌گرفت که عمده آنها از این قرار بود: اول ـ جاسوسی در عرصه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی؛ دوم ـ ضدجاسوسی و اعزام و نفوذ عوامل اطلاعاتی به کشورهای دیگر؛ سوم ـ انجام اقدامات و عملیات تروریستی در کشورهای هدف؛[1] چهارم ـ مقابله و سرکوب حرکت‌های انقلابی و جنبش‌های قومی و مردمی؛ که سرکوب انتفاضه شیعیان جنوب عراق از آن جمله بوده است.

اسناد به دست آمده از مذاکرات محرمانه مسعود رجوی با مسئولان امنیتی عراق، به سازمان مخابرات مربوط می‌شود و دو تن از مسئولان وقت مخابرات ـ **صابرالدوری** و **طاهر جلیل حبوش** ـ طرف‌های اصلی آن مذاکراتند. بخش‌هایی از این اسناد در کتابی با نام «برای قضاوت تاریخ» آورده شده‌اند.[2]

از سوی دیگر شروع جنگ تحمیلی علیه ایران و هجوم همه جانبه نیروهای نظامی عراق به جمهوری اسلامی ایران، حدود اختیارات استخبارات را بیشتر کرد. طی سال‌های ۱۹۸۲ ـ ۸۳، چون ارتش عراق به اطلاعات وسیع نظامی از ایران و نیز مقابله با آسیب‌پذیری‌های اطلاعاتی در ارتش عراق و لزوم کنترل نظامیان نیازمند بود، استخبارات از وزارت دفاع جدا شد و مستقیماً زیرنظر شخص **صدام** قرار گرفت.

همکاری مجاهدین خلق باعث شد تا استخبارات شعبه‌های جمع‌آوری و عملیاتی نیرومندی را در ایران به راه اندازد. از این مقطع، اطلاعات بسیاری درباره تغییر و تحولات و نقل و انتقالات نیروهای جمهوری اسلامی ایران، از طریق سازمان، در اختیار استخبارات قرار گرفت.

مهم‌ترین رؤسای استخبارات در دوران همکاری سازمان با آن، عبارت بودند از: سرلشکر **وفیق السّامرایی**، سرلشکر **خالد التکریتی**، سرلشکر **معتمد دحام** و سرلشکر **عاید مخلّف**. مؤثرترین فرد در تصمیمات و اقدامات این سازمان، همچنان **قصی** فرزند صدام حسین بوده است.

مهمترین مأموریت‌های ذاتی و جنبی استخبارات از این قرار بودند: اول ـ جمع‌آوری اطلاعات نظامی از کشورهای هدف؛ دوم ـ جمع‌آوری اطلاعات جاری و نزدیک از مرزهای مشترک؛ سوم ـ تهیه نقشه‌ها و

---

۱. حرکت‌هایی چون آشوب‌های «خلق عرب» در خوزستان و بعضی از انفجارات و خرابکاری‌ها (چه در خطوط و تأسیسات نفتی و چه در مناطق پرجمعیت تهران و شهرستان‌ها) با همین بخش از وظایف مخابرات عراق ارتباط داشت.

۲. کتاب «برای قضاوت تاریخ» اخیراً توسط انجمن ایران اینترلینک در اروپا منتشر شده است و متن آن در پایگاه اینترنتی این انجمن در دسترس عموم قرار دارد.

نیز عکس‌های هوایی و ماهواره‌ای از کشورهای هدف؛ چهارم ـ اقدامات ضداطلاعاتی نیروهای حریف و تحرکات مشکوک نیروهای عراقی.[۱]

○ **اولین افشاگری رابطه اطلاعاتی بعثی‌ها و رجوی**

نشریه الحیاة در مصاحبه مفصلی که با سرلشکر **وفیق السّامرایی**، یکی از فرماندهان اطلاعات نظامی رژیم صدام به عمل آورد، برای نخستین بار به افشای رابطه جدی و مستند سازمان و سرویس‌های عراقی پرداخت. ژنرال **السّامرایی**، که خاندان سرشناسی نیز در عراق دارد، پس از شکست صدام در کویت به خارج گریخت. بسیاری از ناگفته‌های مربوط به جنگ ایران و عراق نیز در این مصاحبه فاش گردید.

«السّامرایی» نقش صدام را در آغاز حمله به ایران در جنگ معروف هشت ساله یادآور شده می‌گوید:

«جنگ را ما شروع کردیم. بعد از سقوط شاه،... دیگر آن ارتشی که ما از آن وحشت داشتیم [به آن شکل سابق] وجود نداشت و کمتر از ۲۵ درصد از قدرت رزمی و تدافعی خود را دارا بود. برعکس، ما در وضعیت فوق‌العاده‌ای قرار داشتیم؛ ذخیره ارزی ما بیش از ۳۰ میلیارد دلار و از نظر تجهیزات نظامی نیز هیچ مشکلی نداشتیم. در واقع، همه چیز به نفع ما بود.

... صدام با آگاهی از وضع آشفته ایران و وضعیت نامناسب رژیم ... در جهان، تصمیم گرفت که با حمله به ایران رژیم ... را سرنگون کرده بخشی از خاک ایران را ضمیمه عراق نماید؛ خوزستان را نیز ـ با تعیین دولتی دست نشانده در آن ـ از ایران جدا سازد...

پس از توضیحات مفصل درباره آغاز جنگ به ضعف اطلاعاتی نظام نوپای ایران و نقاط قوت رژیم صدام از این جهت می‌پردازد و می‌گوید:

صدام در دادن اعتبار برای فعالیت‌های اطلاعاتی به هیچ مرزی اعتقاد نداشت؛ به همین دلیل نیز پس از آمدن رجوی و سازمانش به عراق، ماهانه ـ علاوه بر تأمین هزینه‌ها و احتیاجات او و افرادش ـ بین ۹ تا ۱۰ میلیون دلار نقد به او پرداخت می‌کردیم.

پیش از حمله به کویت، رجوی ماهانه ۲۰ میلیون دینار عراقی از ما می‌گرفت؛ میلیون‌ها دلار دیگر نیز به او برای اداره سازمانش در خارج پرداخت می‌شد ... اگر کسی فکر کند صدام پس از

---

۱. همان منابع و سایت اینترنتی و ترجمه فارسی کتاب «دستورالعمل ثابت ولایتغیر مدیریت کل استخبارات نظامی عراق» (۱۹۹۰)، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

توافق و صلح کامل با ایران، از رجوی دست خواهد کشید و او را تسلیم ایران خواهد کرد، دچار اوهام است. صدام مخالفان دیگر کشورها را نگاه می‌دارد و از آنها به موقع استفاده می‌کند.[1]

۱. نشریهٔ پیوند، ش ۳، آبان ماه ۱۳۷۶: صص ۲۱، ۲۴ و ۲۵.

فصل چهارم:

از همکاری تا جاسوسی و مزدوری

□ «برای قضاوت تاریخ»

بعد از سقوط **صدام**، در تابستان ۱۳۸۲، توسط گروهی از اعضای سابق سازمان، کتاب و CD تصویریِ مذاکرات سرّی رجوی و سران سازمان امنیت عراق (استخبارات) در انگلستان منتشر شد. این گفتگوها را عراقی‌ها مخفیانه ضبط کرده بودند.

کتاب مزبور به نام «برای قضاوت تاریخ» در تابستان ۱۳۸۳ توسط «انجمن ایران اینترلینک» مستقر در لندن انتشار یافت. قسمت‌هایی از این مذاکرات به نقل از کتاب فوق در صفحات آتی درج می‌گردد.

بخش‌هایی از فیلم این مذاکرات توسط برخی از شبکه‌های تلویزیونی مانند «الجزیره» نیز پخش شده است.

لازم به ذکر است که **عباس داوری** و **مهدی ابریشمچی** در غالب این دیدارها با **رجوی** همراه بوده‌اند. بر اساس مفاد مذاکرات و نیز اسناد دیگری که به دست آمده است، **داوری** و **ابریشمچی** ـ به عنوان نماینده و رابط **رجوی** ـ ملاقات‌های متعدد دیگری با مقامات اطلاعاتی و امنیتی رژیم صدام حسین داشته‌اند.

□ سازمان و «حفاظت از عراق»

این متن، مشروح مذاکرات و گفت و گوهای **مسعود رجوی** با **سپهبد صابرالدوری** رئیس وقت سازمان مخابرات عراق است که بلافاصله پس از انتفاضه ۱۹۹۱ و پایان حمله آمریکا و متحدانش به عراق انجام

پذیرفته است. در این متن، نقش سازمان در سرکوب مردم عراق و میزان وابستگی و نزدیکی سازمان به رژیم **صدام** به وضوح معلوم است.

قسمتی از معماهای سیاسی همچون بازگذاردن دست صدام برای سرکوب کردها و ـ بخصوص ـ شیعیان، از فحوای این مذاکرات حل می‌شود. از جمله مسائل مهمی که در این متن روشن می‌گردد، علت و انگیزه اطلاع رسانی‌های ضد جمهوری اسلامی به آمریکا و بزرگ‌نمایی خطر ایران است که ربط وثیقی با بده بستان‌ها و تبانی‌های مجاهدین خلق و رژیم صدام نیز داشت.

سپهبد صابر الدّوری: رئیس جمهور [صدام حسین] سلام‌های گرم خود را به شما ابلاغ نموده و از اینکه فرصت نشد با هم ملاقات کنید، عذرخواهی می‌کند. به هر حال او مایل است بین شما و ایشان ملاقاتی صورت بگیرد. ...

[رئیس جمهور] از برادر مسعود و ارتش آزادی‌بخش تشکر کرد و از نقش ارزنده‌ای که این ارتش در سرکوب آشوب‌های گذشته انجام داد، قدردانی نمود. من جزئیات و نقش سازمان در این عملیات سرکوب را خدمت ایشان عرض کردم؛ گزارش لحظه به لحظه اقدامات شما را اطلاع می‌دادم.[1] گفتم سازمان با توجه به امکانات اندکی که در اختیار داشتند و ما قادر نبودیم امکانات بیشتری در اختیارشان قرار بدهیم، کاری کرد که نه در حد و اندازه خودش، بلکه فراتر از آن بود. تعجب نمی‌کنم؛ این وضعیت رزمندگان و مبارزان است که همواره فداکاری‌هایی می‌کنند که از آنها انتظار می‌رود. در آن هنگام از رئیس جمهور درخواست کردیم که نامه تشکر را برای مسعود ارسال نماید؛ ولی رئیس جمهور گفت: این کافی نیست و باید با مسعود ملاقات کنم و حضوراً تشکر کنم. من هم به نوبه خودم از آقای مسعود بابت اطلاعات ذی قیمت و ارزشمندی که برای سرویس ارسال داشتید[2] و فعالیت گسترده بین‌المللی و سیاسی که جهت

---

۱. صابر الدّوری به نقش بارز رجوی و گروه وی در سرکوب اکراد و شیعیان عراق پس از جنگ اول خلیج فارس در ۱۹۹۰ـ ۱۹۹۱ اشاره می‌کند. این نقش مورد تأکید مقامات دیپلماتیک آمریکایی نیز (در گزارش وزارت امور خارجه آمریکا به کنگره) قرار گرفت؛ لیکن سازمان و پوشش سیاسی آن یعنی «شورای ملی مقاومت» طی بیانیه‌ها و نیز در کتابی که به عنوان جواب آن گزارش منتشر گردید، آن مطلب را تکذیب کردند. آخرین بار که مجاهدین خلق همچنان اصرار بر عدم شرکتشان در سرکوب مردم عراق داشتند، هنوز صدام حسین به طور کامل سرنگون نشده بود.

۲. «اطلاعات ذی قیمت و ارزشمند» سازمان برای «سرویس عراق»، صرفاً اطلاعات مربوط به حکومت ایران نیست بلکه هر نوع اطلاعاتی است که به درد عراق بخورد. رفت و آمدهای فراوان «ایوبونه» رئیس اسبق سرویس ضدجاسوسی فرانسه به داخل خاک عراق، در راستای حمایت وی از گروه رجوی و رساندن این خط به عراقی‌ها بوده است که به اطلاعات مأخوذ از مجاهدین خلق اعتماد کنند.

رسوایی رژیم ... انجام دادید،[1] تشکر می‌کنم؛ و بار دیگر به شما خوش‌آمد می‌گویم و بابت هر کوتاهی که از طرف ما صورت گرفته، عذرخواهی می‌کنم. ...

رجوی: (سیگار روشن می‌کند) در ابتدا می‌خواهم ضرورتاً روی یک مسئله تأکید کنم. از کلمات محبت‌آمیز رئیس جمهور، همچنین از خود شما [تشکر می‌کنم و این] بیشتر مرا خجل‌مند می‌کند... چیزی جز وظیفه خودمان انجام نداده‌ایم و نیاز نبود که رئیس جمهور نامه تشکرآمیز به من بدهد.[2] شما بهتر می‌دانید که چه ماجراهایی بوده و در چه نقطه دقیقاً ما دستمان را در دست هم گذاشتیم... سرنوشت ما واحد است، خون‌های ما در هم آمیخته [است]. می‌دانید که اینها تعاریف نیست؛ من توی دل خودم احساس می‌کنم کاش مشکلات سیاسی نداشتم ـ آن مشکلات سیاسی که رئیس جمهور آن را کاملاً درک می‌کند، آن مشکلاتی که مربوط به مرگ و زندگی ماست ـ و کاش کمبودهای سیاسی نداشتیم و کاش کمبودهای نظامی نداشتیم تا می‌توانستیم وظیفه‌مان را در آنجا بهتر از این انجام می‌دادیم. فکر می‌کنم روابط بین ما و شما، بین ما و عراق ـ چه دولت و چه حزب بعث ـ و در رأس آن و سمبل آن آقای رئیس جمهور و از طریق دیگر مقاومت ایران و مجاهدین خلق و ارتش آزادی‌بخش، فقط روابط صرف سیاسی نیست. اصلاً این طوری قابل تفسیر نیست؛ فکر می‌کنم که یک برادری کامل است به نظرم برادرم هم از هیچ چیز مضایقه نمی‌کند؛ هرچیزی که علیه شماست، به طور طبیعی علیه ماست و بالعکس. امنیت ما و ضرباتی که می‌خوریم یک چیز است؛ هر دو می‌خوریم ـ کمااینکه پیشرفت‌هایمان نیز یکی است. من به خوبی شرایط شما را درک می‌کنم؛ کمبودهایتان را نیز درک می‌کنم؛ فشارهای شدیدی را هم که روی شما هست، درک می‌کنم. متقابلاً قهرمانی رهبرتان و پایداری و صبرشان را درک می‌کنم و این را می‌فهمم که اگر غیر از حزب بعث و رئیس جمهور بود، امروز عراقی روی نقشه نبود.[3] جنگی که شما کردید، هیچ کس نکرده؛

---

۱. تشکر رئیس سرویس عراق از رجوی به خاطر «فعالیت گسترده بین‌المللی و سیاسی... جهت رسوایی رژیم» نشان دهنده این واقعیت است که مجاهدین خلق فعالیت‌هایی از این دست را نیز به تأسی و در اجابت خواسته صدام صورت می‌داده‌اند؛ هدف اصلی نیز بزرگ‌نمایی خطر ایران و انحراف اذهان قدرت‌های بزرگ نسبت به عراق بوده است. در متن‌های بعدی، رجوی صریحاً به این واقعیت اعتراف می‌کند.

۲. سرکوب و قتل عام کردها و شیعیان جنوب عراق و انجام جاسوسی برای «سرویس» صدام، در بیان رجوی، «وظیفه» خوانده شده است.

۳. اشغال بخش‌های متعدد ایران در جریان جنگ تحمیلی، اشغال کویت، کشتار بی‌رحمانه میکروبی و شیمیایی مردم عراق، سرکوب و قتل‌عام صدها هزار نفر از کردها و شیعیان، از بین بردن اقتصاد عراق و... مصادیقی هستند که در بیان مزبور تبلور یافته است.

فشارهایی که روی شما هست، روی هیچ دولتی نیست. در مورد موضع خودمان فقط این جمله را می‌گویم: من در ذهن خودم و همان طور در قلب خودم، نمی‌توانم حساب مصالح و منافع خودمان را از شما جدا کنم؛ اینها دقیقاً درهم آمیخته است... واقعیت این است که منافع ما چفت در چفت و تنگاتنگ است. خواهش می‌کنم سلام مرا به آقای رئیس‌جمهور برسانید. هیچ نیاز به لطف ایشان نیست و از طرف من به ایشان بگویید: در خانهٔ تو بودیم، هستیم و خواهیم ماند ـ تا آنجایی که در توان ما هست.

صابرالدوری: ... آنچه من بیان کردم مکنونات قلبی خودم و مکنونات قلبی فرماندهی حزب بعث نسبت به موضع حقیقی برادر مسعود و سازمان و ارتش آزادی‌بخش [بود]. درست است که ما در این شرایط با خطر مشترک رو به رو هستیم و درست است که شرایط شما و ما و اصول ما باعث شد تا در کنار هم و در یک سنگر باشیم و طبق یک ضرب‌المثل عربی که می‌گوید: برادران در سختی‌ها و گرفتاری‌ها برادری خودشان را ثابت می‌کنند؛ در حقیقت برادری خودتان را برای ما ثابت کردید و با رزمندگان خودتان از خاک عراق محافظت کردید...[1] مایلم برادر مسعود بداند که ما و شما نقش بسزایی در سرکوب آشوب‌های اخیر داخلی داشتیم و در کنار یکدیگر علیه آشوبگران جنگیدیم و آشوب را ـ الحمدلله ـ با شکست رو به رو ساختیم و سرکوب نمودیم... در روزهای نخست این آشوب‌ها، تحرک سریع نیروها و یگان‌ها از جنوب به طرف مناطق آشوب‌زده و شهرهایی که آشوبگران در آن دست به آشوب زدند، ما را قادر ساخت تا شهرهای جنوب را از این عناصر پاکسازی نماییم و این امر به ما در سایر شهرها نیز کمک کرد... ما توانستیم این طرح را شکست دهیم... می‌خواهم به برادر مسعود اطمینان دهم که توطئه شکست خورده و وضعیت داخلی عراق اطمینان بخش است. .

رجوی: ... آنچه به اوضاع داخلی ایران برمی‌گردد، این است که می‌دانم چه قدر رژیم با شما ضدیت دارد... ظاهراً رژیم [امام] خمینی تمام سرمایه‌گذاریش را کرده است. آیا اکراد در این برنامه‌ریزی‌ها نقشی داشته‌اند؟

صابر: پیش از این چندین بار شنیدیم که مسئولین اکراد از آمریکایی‌ها گلایه می‌کردند که چرا به وعده خود عمل نکرده‌اند...

... شما خدماتی بالاتر از سطح امکانات موجودی که دارید ارائه داده‌اید و حتی رئیس جمهور

---

۱. عمده‌ترین نکته در میان شرح وظایف رجوی و ارتش آزادی‌بخش وی، همین است که صابرالدوری بیان می‌کند: «حفاظت از خاک عراق»! وقتی این حرکت‌ها امری مفروض و قطعی تلقی شود، کسی از جاسوسی گروه رجوی علیه ایران تعجب زده نخواهد شد.

در یکی از این دیدارها به من گفت: «به مسعود بگو ما هر چه داریم با هم تقسیم می‌کنیم.»...
رجوی:... روزی که من شنیدم آقای رئیس جمهور شما را برای ریاست سرویس انتخاب کرده‌اند، خیلی خوشحال شدم[1] و این حسن انتخاب بود. من فکر کردم که رئیس جمهور در انتخاب شما عواطف ما را در نظر گرفت؛ چون روابط و شناسایی و رفاقتی که در طی پنج سال گذشته با هم داشتیم، خیلی به تفاهم کمک می‌کند... پنج سال سابقه داریم و همین به من فرصت می‌دهد که حرفم را هر چه صمیمانه‌تر بگویم. ...
... من هفت آلبوم می‌دهم خدمتتان که مربوط به داخل و مربوط به رژیم ایران است ـ چیزهایی که علیه ما نوشته شده؛ به خاطر عملیات ماه مارس [۱۹۹۱ علیه کردها و شیعیان جنوب عراق]، در آمریکا و اروپا... ما را در یک کرنر گیر آورده بودند و می‌خواستند از نظر سیاسی خفه‌مان کنند... حرفشان این است که شما مجاهدین خلق ایرانید یا مجاهدین عراق و حزب‌البعث و آقای رئیس جمهور [صدام حسین]
... ما به هر چه داشتیم و هر کاری که در عراق کردیم و خواهیم کرد افتخار می‌کنیم؛ چون معلوم است که هدف توطئه‌ها همه تأسیس حکومت اسلامی در عراق است ـ چیزی که رژیم می‌خواهد؛ و همچنین انهدام ما. این هدف اعلام شده رژیم است. ...
صابر: در ابتدا [بگویم] که من با برادر مسعود اختلاف‌نظری ندارم. ما در یک مسئله مشترکی قرار داریم و باید همدیگر را خوب درک کنیم. این کلیدی است که ما را به آن چیزی که باید به آن برسیم می‌رساند و همانا تحقق اهداف مشترک ماست که عبارت است از شکست توطئه‌ها از یک سو و سرنگون کردن رژیم آخوندها از سوی دیگر. من کاملاً با برادر مسعود موافق هستم و قبول دارم تلاشی که بایستی سازمان و ارتش آزادی‌بخش و شورای ملی مقاومت انجام بدهند خیلی زیاد است؛ یعنی بار آن خیلی سنگین است... رزمندگان ما بخشی از ملت محسوب می‌شوند[2] و من کاملاً نسبت به آنچه شما گفتید اقناع هستم. ...
رجوی: ... دومین و مهم‌ترین مطلب من در این جلسه علایق ماست؛ منظورم سطح رابطه سیاسی فی‌مابین است که این را لا به لای موضوع تشریح می‌کنم. ما دوست شما هستیم و می‌خواستیم کاری را که از دست ما بر می‌آید، برایتان انجام بدهیم؛ منتها می‌خواستیم موازی هم باشیم؛ یعنی در حالی که مشکل شما رعایت می‌گردد، در عین حال می‌بینیم برای مشکل ما چه

---

۱. صابرالدّوری قبل از انتصابش به ریاست مخابرات، رئیس استخبارات عسکری عراق بود. سابقه آشنایی و همکاری رجوی با وی به آن دوران باز می‌گردد؛ چرا که در زمان جنگ تحمیلی، نیروهای رجوی ـ در عمل ـ مأموران استخبارات بودند.
۲. منظور مقام عراقی از «رزمندگان ما»، نیروهای سازمان است.

راه‌حلی پیدا می‌شود... بعد از آتش بس ـ خودتان هم بودید ـ آقای رئیس جمهور به من گفت: «راجع به آینده سازمان نگران نباش؛ ما شما را مثل یکی از اعضای فرماندهی حزب بعث در جریان می‌گذاریم.» این عین جمله ایشان است. خوب، شما هم ما را مثل یکی از اعضای «قیاده قطریه» [فرماندهی حزب بعث] در جریان اوضاع ایران قرار بدهید.
... وقتی که استاد طارق عزیز به من گفت که «رادیو شما نمی‌گذارد روابط ما با رژیم ... شکل بگیرد»، ما در فاصله ۲۴ ساعت کلیه رادیوهای خودمان ـ حتی ایستگاه‌ها و فرستنده‌های کوچک ـ را نیز قطع کردیم، ولو شما از ما نخواسته بودید؛ اما رادیوهای گروه‌های دیگر کار می‌کردند. دو سال است که آقای رئیس جمهور را ملاقات نکرده‌ایم... من مشکلات شما را می‌فهمیدم و می‌فهمم و باز هم خواهم فهمید... اگر آن رابطه فی مابین ما این علاقه با آقای رئیس جمهور نباشد، پس من بی‌خود در عراق هستم این رابطه من با آقای رئیس جمهور حق من است. این حق را از لحاظ سیاسی نمی‌گویم. مطلقاً؛ بلکه از لحاظ عواطف و علقه شخصی، من خانه را با صاحبخانه می‌خواهم. اگر صاحبش را نبینم، چه فایده‌ای دارد؟! پس معنایش این است که تو بیخود در این خانه هستی. این رابطه من با آقای رئیس جمهور است. منظورم خلق مشکل سیاسی برای ایشان و دیدار علنی و درخواست لیست گونه نیست؛ صاحبخانه من است!! پس حق من است. ممکن است شما بگویید که مسئولان و اعضای فرماندهی حزب بعث هم این حق را ندارند؛ حق ندارند مزاحم آقای رئیس‌جمهور بشوند. شما چون عراقی هستید، اگر هم این طوری باشد، پس چرا من را از این حق محروم می‌کنید؟![1] این ادعای اصلی من است. ... در طول یک سال گذشته می‌خواستم ایشان را ببینم ولی شما نگذاشتید. چرا؟ این حق من است.
صابر: برادر مسعود می‌خواهند همهٔ ما را چون دستورات آقای رئیس جمهور را اجرا نکردیم، به زندان بیندازند!
رجوی: ... می‌خواهید برایتان قسم بخورم که بین‌العرب و العجم لایوجد شقیق صدیق نزدیکتر از همین مجاهدین خلق! چنانچه در میان عرب و عجم بگردید، هیچ دوستی به اندازه مجاهدین خلق پیدا نخواهید کرد. این را من بعد از پنج سال دارم می‌گویم. نمی‌خواستم بگویم که چرا با دوستتان این طوری می‌کنید... من یک وقت مشخصی از شما می‌خواهم؛ به این راضی هستم؛ هفته‌ای یک ساعت از وقت شما برای من ـ یک ساعتی که نصف آن ترجمه است. بنابراین برای دو هفته، دو تا یک ساعت ولو اینکه بنشینیم برای هم قصه بگوییم؛ وگرنه مسائل ما حل

---

۱. اصرار رجوی در اثبات علاقه و ارادتش به صدام حسین آن چنان بدیع و بی‌نظیر است که شاید مشابه نداشته باشد.

نمی‌شود... اگر نه می‌روم قصر ریاست جمهوری، اعتصاب غذا می‌کنم! این تنها راه است. (خنده رجوی).[۱]

صابر: ظاهراً امروز باید از خودمان دفاع کنیم! امروز اولین باری است که احساس می‌کنم برادر مسعود تصور می‌کند ما در حقش کوتاهی کرده‌ایم... وقتی دو چیز فراهم می‌شود: یکی حسن نیت و دیگر احساس برادرانه و اعتماد قطعی که برادر مسعود بدان اشاره کرد، هیچ دوستی در میان عرب و عجم پیدا نمی‌کنیم مانند مجاهدین.

رجوی: وَاللهِ بین العرب و العجم چنین دوستی پیدا نمی‌کنید!

صابر: ... برادر مسعود وضعیت و شرایط ما را خوب می‌داند که ما از دوم آب (اوت) [۱۹۹۰] تاکنون درگیر جنگ و حمله‌ای شده‌ایم که بر سر هیچ کشوری تاکنون نیامده است. آن چیزی که بر سرمان آمد ـ از حمله‌های هوایی تا آشوب‌های داخلی که شما در سرکوب و فرونشاندن آن سهم داشتید ـ و این شرایط ایجاب می‌کرد که ما شبانه‌روز در آمادگی کامل به سر بریم و مراقب اوضاع باشیم.... وضعیت و شرایط آقای رئیس جمهور هم واضح است و وقتش پر است. البته در اینجا می‌خواهم بگویم گله‌مندی برادر مسعود بجا و درست است (خنده رجوی)؛ زیرا می‌دانم چه قدر در حق ایشان کوتاهی کرده‌ایم.

رجوی: پس با قرار هفته‌ای یک ساعت و یا دو هفته‌ای دو ساعت ملاقات با شما موافقید یا مخالفید یا بی‌طرف؟...

صابر: هرگاه از برادرانم بخواهید که با من ملاقات کنید، من فی‌الفور حضور خواهم یافت. بحث کمیته و بحث ملاقات با رئیس جمهور را مستیماً به آقای رئیس جمهور انتقال خواهم داد.

رجوی: من یک سؤال دیگر دارم؛ یادتان هست که شما نماینده سیدالرئیس و قیاده عامه (فرماندهی کل حزب بعث) در ارتباط با ما بودید؟

صابر: هنوز هم تا یک نفر دیگر برای این مسئله تعیین نشود، من نماینده فرماندهی کل و نماینده سرویس اطلاعات هستم...

رجوی: پس هفته‌ای دو ساعت با هم جلسه خواهیم داشت (خنده حضار). در رابطه با سایر مسئولین به رئیس سرویس می‌گفتم و ترتیب ملاقات داده می‌شد... منظورم مشخصاً این مسئولین هستند: وزیر تبلیغات یا خود استاد طارق [عزیز]، از نظر سیاسی، و وزیر دفاع. این

---

۱. در پی حوادث داخلی عراق و شکست سنگین و اخراج نیروهای صدام حسین از کویت، عراق در موضع ضعف قرار گرفت؛ از این رو سعی داشت که از چالش با همسایگان بپرهیزد و بخصوص در عرصه دیپلماتیک فعال‌تر باشد. از جمله این تلاش‌ها، اقدام برای بهبود روابط با جمهوری اسلامی ایران بود که دست رجوی را برای اقدامات ایذایی از خاک عراق می‌بست. یکی از علت‌های اصرار رجوی و تملق‌های وی همین امر است.

طور ملاقات‌های ضروری را چه کار کنیم؟ لذا خواهشمندیم هرگاه میسر شد و شما وقت داشتید و وقتی که حس کردید شما کمک کننده هستید... ما از شما می‌خواهیم ملاقات را فراهم نمایید یا اینکه به ما بگویید مجازید که ملاقات کنید.

صابر: ما آماده‌ایم تا هر ملاقاتی را که برادر مسعود خواهان آن باشد ترتیب بدهیم؛ ولی چنانچه تأمین درخواست‌های ملاقات از کانال ما انجام شود، آسانتر و بهتر است تا از کانال ریاست جمهوری باشد. ...

رجوی: برای اینکه به سایر مطالب برسیم، چه قدر وقت دارم؟ ما نمی‌خواستیم مزاحمتان بشویم؛ مهم این است که مطالبم را بگویم. شما تا کی وقت دارید؟

صابر: من امروز کاملاً در اختیار برادر مسعود هستم.

رجوی: تا نصف شب؛ باشد؟ (خنده حضار) می‌خواهم به مسائل نظامی بپردازم.... من این مطلب را به طور مفصل برای آقای رئیس جمهور نوشتم و خواهش کردم شما هم حتماً این نامه را بخوانید. آنجا نوشتم که دو تا نظریه وجود دارد؛ یکی اینکه صبر کنیم تا اوضاع عراق عادی شود و بعداً با رژیم آخوندها تصفیه حساب بکنیم؛ و نظریه دوم که من از آن طرفداری می‌کنم... به صورت دیالکتیکی می‌گوید که اوضاع عراق به ثبات نخواهد رسید مگر یک پشت جبهه مستحکمی داشته باشیم والا محاصره تشدید می‌شود... در آخر اوت ۱۹۸۸ من با آقای رئیس جمهور ملاقات داشتم و این حرف و اعتقادم را به آقای رئیس جمهور گفتم که باور کنید قرارداد نهایی را با ما امضا خواهید کرد. ایشان گفتند: «کمال مطلوب ما همین است.» بعداً این مطلب را به آقای [فاضل] براک، استاد طارق [عزیز] و دکتر ابراهیم حسن سبعاوی تکرار کردم و در نشستی که خودتان هم بودید ـ قبل از جنگ آمریکا ـ نیز گفتم.

... الآن هم برایم واضح است که با این توطئه‌هایی که در اطراف شما قرار دارد، شما را ول نخواهند کرد.... من فکر می‌کنم هر آدم با انصافی این را قبول دارد؛ و الآن من جداً این طور فکر می‌کنم که در آخر داستان و انتهای خط، یا مجاهدین در تهران هستند و به عنوان متحد استراتژیک شما در مقابل همه توطئه‌ها [می‌ایستند] و یا هم ما و هم شما نخواهیم بود. این واقعاً برایم واضح است. در سراسر دنیا هم داریم تلاش می‌کنیم تا برای همه (به خصوص آمریکایی‌ها) جا بیندازیم که خطر شماره یک در منطقه، بنیادگرایی و خمینیسم است؛ مقداری هم پیشرفت کرده‌ایم ـ بخصوص توی آمریکا و حول و حوش وزارت خارجه آمریکا و خود بوش... و حَلَقات وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا. حرف ما این بوده و هست که با تأسیس حکومت اسلامی در عراق، دودش به چشم شما خواهد رفت. از ما سؤال کردند که خوب نظر شما چیست؟ می‌دانید ما با خیلی از اعضای کنگره آمریکا از قدیم ارتباط داشته‌ایم و

زمانی بود که سیاست توسعه‌طلبانه رژیم ... را توسط آنان محکوم می‌کردیم. از فردای حمله به کویت تا پایان آشوب‌های داخلی بر ما سخت گرفتند؛ حرفشان این بود که چرا شما در عراق هستید... پاسخ ما هم واضح و روشن بود که سرنوشت ما از عراق می‌گذرد. می‌خواستند از ما ولو یک کلمه علیه شما دربیاورند. ...

صابر: این مسئله در چه تاریخ بود؟

رجوی: بعد از مسئله کویت؛ و در سال گذشته، وقتی که رادیوهای ما تعطیل شد و بعد از اینکه قرارداد ۱۹۹۶ را پذیرفتند، فشار طاقت فرسایی بر ما بود؛ مخصوصاً از طرف احزاب سوسیالیست که به ما می‌گفتند در مقر عراق دیگر آینده ندارید... هدف جداسازی ما از شما بود که طبعاً با شکست روبه‌رو شدند. نمی‌دانستند که ما تصمیممان را گرفته‌ایم و تا آخرش باقی می‌مانیم... وقتی که این قضایای آشوب تمام شد، بالاترین فشار را بر ما وارد کردند. بخصوص در فرانسه که شاید خفه بشویم؛ ولی اینها فایده‌ای نکرد. ما متقابلاً تهاجممان را شروع کردیم. الآن رسیده‌ایم به سطح مسئولین عالی‌رتبه در وزارت خارجه آمریکا، مثل «مورفی»... در آمریکا شروع کردند که با اشتیاق حرف‌های ما را بشنوند؛ و ما تلاش کردیم نقشه و توطئه‌های رژیم ... را برایشان برملا کنیم و ثابت کنیم که نه عراق بلکه رژیم ایران تهدید شماره یک است. با صراحت گفتیم که این خطر و تهدید برای عربستان سعودی نیز می‌باشد. [آخر] این خود شما [عراقی‌ها] بودید که ما را با عربستان سعودی ارتباط دادید... در این یک ماه که آمریکایی‌ها حرف ما را گوش می‌دادند، در مورد سازمان ما حالت ضدیت نداشتند ولی با من مخالف بودند و می‌پرسیدند شما اوضاع را در منطقه چگونه می‌بینید و سرکلاف از کجا شروع می‌شود. ما می‌گوییم که مسائل از ایران است؛ آنها هم می‌گویند که این ایده، جدید و حتی وسوسه‌انگیز است!

اگر شما ملاحظه داشتید، ما در هفته اخیر روی تأسیسات اتمی رژیم افشاگری کردیم. مخالفین ما می‌گویند که این برگه را عراق در قبال تأسیسات اتمی خودش روکرده تا مسائل هسته‌ای خودش را با مسائل هسته‌ای رژیم [ایران] متوازن کند... برای اولین بار یک مقام بالای سرویس اطلاعاتی آمریکا سر این قضیه وارد بحث شد و چنین اظهارنظر کرد که امروز تهران از نظر هسته‌ای، عراق سال ۱۹۹۰ است و می‌گویند این برای ما خیلی مهم است... این حرف را حتماً از وزارت خارجه آمریکا گرفته‌اند و با انحای مختلف به ما می‌رسانند که مخالفتی با روی کار آمدن ما در ایران ندارند؛ چون دیگر شوروی سابق در شمال ایران نیست و ما نخواهیم رفت که ایران را به شوروی تحویل دهیم. برخی از آنها به ما می‌گویند: عراقی‌ها باید خیلی شما را دوست داشته باشند. می‌پرسیم چرا؟ می‌گویند: به نظر می‌رسد که بهترین دیپلماسی این است که

حرف‌هایی که می‌خواهد بزند و ما اعتمادی به آن نخواهیم داشت، شما بزنید.[1] یعنی اگر خود عراق می‌گفت رژیم ... این طوری است و خطر شماره یک و رژیمی بنیادگراست، باور نمی‌کردیم. ...
این مطلب که شوروی قبلی دیگر نیست و اینکه دیگر کسی فکر نخواهد کرد که ما ایران را تسلیم شوروی می‌کنیم، نکته‌ای بود که سه سال پیش آقای رئیس‌جمهور به من گفته بود ولی من اهمیت آن را الآن می‌فهمم. آقای رئیس جمهور گفتند: «این مسئله برای شما و تعادل قوای جهانی خیلی مؤثر است.» به هر حال «مورفی» ـ که او را می‌شناسید ـ در جواب نماینده ما که گفت به عراق بیایید و با رهبری سازمان ملاقات کنید، گفت که «اگر خودتان فرودگاه می‌داشتید، می‌آمدم»؛... آمریکایی‌ها ما را به عنوان جایگزین و آلترناتیو می‌دانند و چیز بدی نمی‌دانند؛ و این یک فرصت تاریخی برای ما و شما و چیزی است که می‌تواند مشکلات ما را حل کند.
... چیزی که من روی آن مصرّم، این است که ما و شما باید دست به دست هم بدهیم و خودمان را تثبیت کنیم... آمادگی ما به سود هر دو ماست. من نمی‌دانم آیا شما باور می‌کنید که ما می‌توانیم این رژیم را سرنگون کنیم یا خیر؛ بلی [می‌توانیم]، به شرط آنکه تمام عیار کمکمان کنید.
نکته آخر من در این مقوله این است: تا آنجایی که به رژیم ... مربوط است، برای موجودیت خودشان هم که شده است، ولایت فقیه باید شما را سرنگون کند. این نیاز حیاتی آنها از قبل بوده و هست. از بدو حکومت ... من می‌خواهم که ما و شما فرصت را از دست ندهیم؛ همین و بس. ...
صابر: یک سری سؤال دارم که اگر برادر مسعود اجازه بدهد می‌خواهم بدانم جوابی دارد یا خیر. آیا روابط شما با عربستان سعودی هنوز برقرار است؟
رجوی: هست؛ منتها از دوم اوت به بعد. الآن که می‌دانید ولایتی آنجاست. می‌خواهم مراسم حج تمام شود و اشتغال ذهنی‌شان برود کنار؛ مسائل حج و حجاج ایرانی در آنجا تمام شود تا

---

۱. القای نفوذ در لابی‌های آمریکایی، اعلام این مطلب که آنها آلترناتیو بودن مجاهدین خلق را پذیرفته‌اند، منت گذاشتن بر سر عراقی‌ها و وجود خود در عراق را امتیاز برای بعثی‌ها دانستن، خود را سخنگوی غیرمستقیم و پوشش عراق برای آمریکایی جا زدن و دیگر بزرگ نمایی‌های خلاف واقع و بیش از توان و ظرفیت واقعی و... از جمله اهداف رجوی در بیان این مطالب است؛ ولی با این همه، هم عراقی‌ها می‌دانستند و هم رجوی و اطرافیانش داشتند باور می‌کردند که جز صدام و رژیم وی هیچ دولتی حاضر نیست در دراز مدت از آنها حمایت کند؛ و در واقع، کارکرد حمایت‌های مقطعی، فشار روی نظام جمهوری اسلامی است نه سرمایه‌گذاری سراسر ریسک روی یک جریان مطرود تروریستی.

دوباره شروع کنیم.
صابر: من تحلیل برادر مسعود را شنیدم...
رجوی: ببخشید؛ روابط ما با اردن برقرار است و خیلی خوب است. با ولی‌عهد [ملک عبدالله] و ملک حسین؛ ولی سایر اعراب ما را بایکوت کرده‌اند و ما می‌گوییم که اگر همین عراق را داشته باشیم، برای ما بس است (خنده رجوی). ...
صابر: ... این اصل که چنانچه رژیم عراق سرنگون شود کار سازمان هم تمام است، امری است که بر سر آن با هم اختلافی نداریم. پایان سازمان این نیست که عراق را ترک کند و به ترکیه یا اروپا برود. چیزی که آنها می‌خواهند، این است که سازمان را از عراق خارج کنند تا دیگر چیزی برایش باقی نماند... بایستی تلاش کنیم این طرح با شکست رو به رو شود.
... آمریکا و عربستان نمی‌خواهند دولت اسلامی وابسته به رژیم ایران در عراق تشکیل شود. این مسئله‌ای است که کاملاً روی آن توافق کرده‌اند و تمام شده است... ما باید اول خودمان را تثبیت بکنیم و این حلقه محاصره را بشکنیم؛ همزمان با آن نیروی نظامی خود را آماده کنیم تا بتوانیم در مقابل رژیم ... بایستیم و کاملاً ـ به این معنی ـ برای هر عملیات نظامی آمادگی داشته باشیم.
رجوی: شما یقین داشته باشید که ما می‌توانیم نظام [ایران] را ساقط کنیم و تمام مشکلات حل خواهد بود. این را می‌توانیم تا آخر انجام دهیم و مشکلی برای ما و شما پیش نخواهد آمد....
آیا شما اعتقاد و باور دارید که ما بتوانیم رژیم ایران را سرنگون کنیم؟ من فکر کنم که شما در این خصوص شک دارید. اگر این شک نبود، خیلی سریع پیشروی می‌کردیم و به نتیجه می‌رسیدیم. من تصادفی جلوی شما ننشسته‌ام. رسیدن مجاهدین به عراق تصادفی نبوده است؛ بلکه فلشی است که آینده را نشان می‌دهد؛ تاریخ و مشیت است؛ والا ما از بین رفته بودیم. من فکر می‌کنم که ارتش شما به این که ما پیروز نمی‌شویم اعتقاد دارد؛ سیاسی‌های شما نیز به این اعتقاد دارند؛... اگر آنها یقین داشته باشند که راه نجات در تهران و کلید آن در تهران است و ما می‌توانیم این کار را انجام دهیم. ...
صابر: من مخالف نظر شما هستم، برادر مسعود. همه نظامیان و سیاسیون و مردم عراق این نظریه را قبول ندارند. اعتقاد کامل دارم که اگر شرایط فراهم شود، بجز مجاهدین کسی نمی‌تواند حکومت ایران را تغییر دهد و نظام را در دست بگیرد... ما در خصوص راه و روش کار اختلاف‌نظر داریم. ما معتقدیم که فقط حرکت نظامی از عراق به سمت ایران درست نیست... اگر کندی از جانب ماست و در خصوص تجهیزات مشکل داریم، به این معنا نیست که اعتقادی به کار شما که بتوانید نظام ایران را سرنگون کنید، نداریم. ما به عنوان دولت و کشور

اعتقاداتی داریم و مقصر نیستیم. ...
رجوی: ببینید کدام یک از نکاتی را که می‌گویم، می‌توانید انجام دهید.
صابر: لیست‌های درخواستی شما به دست من رسید... من درخواست‌های شما را برای وزارت دفاع ارسال می‌کنم و با آنها مشترکاً روی آن کار می‌کنیم و نیاز شما را تأمین می‌کنیم.
رجوی: آیا امکان دارد که باقی مهماتی را که تصویب کردید، به ما بدهید؟... متقاضی هستیم که این مقدار که تصویب شده و مقدار زیادی از آن را داده‌اند، مابقی آن را نیز به ما بدهند.
صابر: من نمی‌دانم کدام مورد مهمات مورد بحث است؛ ولی به عنوان یک اصل باید بگویم که هر چه نزد ماست، مال شماست. ...
رجوی: من از شما خواهش می‌کنم که سپاه دوم را از طریق سلسله مراتب توجیه کنید تا در هنگام مراجعت ما همکاری نمایند. شاید فقط تلفن شما را بخواهند که تماس بگیرند تا با ما رابطه فعال نظامی و آموزشی داشته باشند. در مورد مسائل استخباراتی تا حدی باشد که با مجید در آنجا توافق نمایند و با حضور افسر مخابرات، که در آنجا هست، انجام گیرد. در حال حاضر روابط ما فعال نیست؛ خودمان نیز به سراغ آنها نرفته‌ایم تا از طریق شما به آنها معرفی شویم.
صابر: از سپاه دوم چه می‌خواهید؟ برای من مشخص نیست.
رجوی: اگر شما فقط تلفن بزنید و بگویید موافق هستیم که ارتباط نظامی و اطلاعاتی و آموزشی فعال داشته باشید، ما چیزی از آنها نمی‌خواهیم. مثلاً ما اطلاعات نظامی منطقه را داریم، که به آنها می‌دهیم و هر چه از مرزهای مقابل آنها و از داخل ایران یا از شنود به دست بیاوریم به آنها می‌دهیم. ...
صابر: خیلی خوب، من به افسر استخبارات دستور می‌دهم. ...
رجوی: صلیب سرخ آمد و اسیرهای ایرانی را که از شما گرفته بودیم همه را سریعاً از ما گرفتند و به رژیم... تحویل دادند. ۸۵۰ نفر بودند که همه چیز ما را می‌دانستند.
صابر: این اسرا در «خالص» بودند؟
رجوی: آنها همه چیز پادگان «خالص» را می‌دانند... در حال حاضر ۵۱ درصد از نیروهای ما آنجا هستند؛ بنابراین هنوز نقش اصلی و اساسی را برای ما بازی می‌کند. دو اسیری که داشتیم و «یکتی» (گروه طالبانی) آنها [را] تحویل رژیم داد، «جلولا» را می‌شناسند.
صابر: آیا اطلاع موثق دارید که این دو نفر تحویل ایران شده است؟
رجوی: اطلاعیه را خودشان (گروه طالبانی) داده‌اند؛ خبرگزاری فرانسه هم خبر را اعلام کرده است. ما حتی روی بی‌سیم‌های آنها پیام دادیم که دو تا اسیر ما را بدهید تا اسیران شما را بدهیم.
صابر : اسیران اتحادیه چند نفرند؟ ۲۰ نفر می‌شوند؟

رجوی: از ۲۰۰ نفر بیشتر بودند که ۲۰ نفر از آنها باقی مانده‌اند. پرونده آنها همه موجود است. مابقی را آزاد کردیم. خیلی از آنها را مخابرات به ما گفت که آزاد کنید؛ و ما هم آنها را در «جلولا» آزاد کردیم؛ حزب بعث دستور داده بود. فعلاً فقط ۲۰ نفر مانده‌اند. نیروهای طالبانی یا آن دو نفر اسیر مجاهد را به ما می‌دهند و یا ما این ۲۰ نفر اسیر «یکتی» را می‌کشیم و می‌گوییم که این معامله ماست.

صابر: بله؛ واقعاً با اکراد باید این گونه برخورد شود؛ ولی اسرا را بفرستید تا برای شما محصول برداشت کنند.

رجوی: می‌ترسم سرِ ما را درو کنند... به وزیر دفاع سپهبد سعدی گفتم که به جای تانک‌هایی که در عملیات از دست رفت، چند تا تانک به ما بدهید تا این رزمندگان به چشم خود ببینند. تنها عشق این مجاهدین در عراق تانک است؛ باور کنید... تنها چیزی که معنی دارد و از من می‌پرسند، دو چیز است که من از آن فرار می‌کنم؛ می‌گویند: «ببین؛ ما بمباران را تحمل کردیم، «یکتی» را تحمل کردیم، آتش‌بس را تحمل کردیم؛ و پنج سال است که در بیابان هستیم؛ قبلاً هم که ماهی یک بار یا سالی یک بار کربلا می‌رفتیم، این هم که دیگر نمی‌رویم؛ بچه‌های ما را هم گرفتی و فرستادی خارج؛ خانواده و زن هم که نداریم؛ پس به ما بگو کی از اینجا می‌رویم یا بگو که وقتی رفتی سیدالرئیس را ملاقات کردی، آیا تانک گرفتی یا خیر...»

من می‌دانم که تا شما به یقین نرسید، باید منتظر بود. حالا با این روان‌شناسی رزمندگان من - واقعاً خودم هم نمی‌دانم که آدم در این پادگان‌ها چگونه عاشق تانک می‌شود. جداً نمی‌دانم چرا...

صابر: چون چیزی نیست که عاشق آن شود، عاشق تانک می‌شود.

رجوی: تانک‌ها را دائم می‌شویند و صابون می‌زنند و می‌برند حمام؛ و هر قطعه هم که خراب می‌شود عزا می‌گیرند. آن روزی که قبل از جنگ [خلیج فارس] تانک‌ها را از ما خواستید و تعدادی را گرفتید؛ حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ و ۱۵۲ تانک گرفتید. ...

صابر: به ما تحویل دادید؟ چقدر تانک نزد شماست؟

رجوی: ۱۲۰ تانک؛ که ۱۰۷ دستگاه آن قطعه کم دارد.

صابر: به موجب اطلاعاتی که من دارم، بیش از ۴۰۰ دستگاه تانک نزد شماست...

رجوی: تعداد ۱۵۲ دستگاه از این تانک‌ها را به شما دادیم و قبل از آن نیز ۱۰۰ دستگاه دیگر تحویل داده‌ایم. ...

صابر: من حساب کرده‌ام که مجموع تانک و زره‌پوش و کلیه ادوات زرهی که در اختیار شماست، ۴۰۰ دستگاه می‌شود. از جمله تعداد ۵۰ دستگاه تانک ۶۲۶، ۵ دستگاه تانک ۵۵

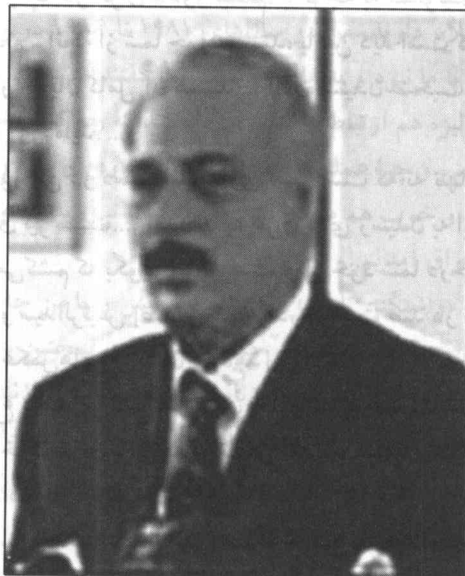
فرماندهی، ۸ دستگاه نفربر BM1، ۳۹ دستگاه نفربر زرهی MTL36 احتیاطی و ۸۰ دستگاه تانک...[1] که در مجموع ۴۰۰ دستگاه است. مشکل تانک‌ها چیزی نیست؛ ان‌شاءالله حل می‌شود.
رجوی: ببخشید؛ از شما سؤالی می‌کنم. ...
صابر: برادر مسعود الآن از عشق رزمندگان به تانک می‌گفت؛ می‌خواهد بگوید که عاشق تانک هستند؛ مانند عرب یا عجم که عاشق زن می‌شوند. البته ما عرب و عجم در تمام عمرمان عاشق یک زن می‌شویم.
رجوی: ما حاضریم که برای هر رزمنده یک تانک بگیریم؛ به شرطی که در داخل آنها تانک T72 هم باشد. ...
صابر: من از برادر مسعود سؤال دیگری دارم: چه امکاناتی در این ماه اخیر به شما داده‌ایم؟
رجوی: هیچ امکان زرهی به ما نداده‌اید؛ حتی یکی.
صابر : در لیستی که من در دست دارم، بیش از ۵۰۰ مورد است... تعداد ۵۰۰ قبضه مسلسل BKT، ۵۰ قبضه مسلسل CBKC، ۵۷ قبضه مسلسل دوشکا C12، ۴ قبضه خمپاره، ۲ دستگاه جرثقیل متحرک، ۵ دستگاه خودرو BRM2، ده قبضه ضدهوایی ۲۳ میلی متری و...
رجوی: اضافه بر آن، ۲۰۵ قبضه توپ از ما تحویل گرفتید.
صابر : ای کاش نمی‌گرفتیم؛ چون به دست آمریکایی‌ها افتاد....
رجوی: در هر حال من مطمئن هستم که چیزی را از من دریغ نمی‌کنید. از شوخی‌ها که بگذریم، من مطمئن هستم که اگر فرصتی پیش بیاید و درخواست را مطالعه کنید، راه حلی پیدا خواهید کرد ـ ان‌شاءالله.
صابر : برادر مسعود مطمئن باشد که ما رفتاری نمی‌کنیم که شما طرف دیگر باشید؛ ما یکی هستیم و این چیزی است که سیدالرئیس همیشه ما را به آن تذکر می‌دهد و یادآوری می‌کند. برادر مسعود! ناهار حاضر است.[2]

---

۱. نامفهوم.
۲. برای قضاوت تاریخ: صص ۵۲ ـ ۶۲، ۶۴ ـ ۹۲ و ۹۹ ـ ۱۰۴.



صابر الدّوری و رجوی



طاهر جلیل حبّوش

□ «دستورالعمل عراق» و عملیات سازمان

متن حاضر، مشروح مذاکرات **مسعود رجوی** با سپهبد **طاهر جلیل حبّوش** در سال ۱۹۹۹ است. این متن روشن‌ترین سند از میزان وابستگی گروه رجوی به **صدام حسین** و دستگاه‌های اطلاعاتی اوست. اشاره رجوی به مشروط بودن فعالیت‌های خاص مجاهدین خلق به اجرای سلسله عملیات ویژه‌ای که مخابرات عراق دستور می‌دهد، مشروط بودن هرگونه حرکت و فعالیت به سیاست‌های داخلی و خارجی رژیم صدام، اولین اعتراف صریح رجوی به نقش گروه وی در انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور حزب جمهوری و... از جمله اقرارهایی است که در این مذاکرات آمده است.

در ابتدا مسعود رجوی با هیئت همراه خود وارد سالن مذاکرات می‌شوند و توسط شخصی به نام «ابواحمد»[1] مورد استقبال قرار می‌گیرند. حبّوش پس از دقایقی وارد می‌شود و با رجوی وارد گفت و گو می‌شود.

رجوی: من به شما برای این امکان جدید و استقرارتان تبریک می‌گویم... در اول اجازه می‌خواهم که هدیه‌ای از صنایع دستی ایران را به شما تقدیم کنم.

حبوش: متشکرم و احسنت از هدیهٔ شما... من از مناسباتی با مجاهدین خلق در رابطه با کار امنیتی ـ چه در داخل ایران و چه در عراق ـ دور نیستم. با توجه به مسئولیتم ـ که قبلاً مسئول اداره کل امن‌العام عراق بوده‌ام ـ آنچه از شما خواهم شنید، با این دید است که در جریان کلیت کار هستم؛ کارشناسان هم در جریان کامل آن هستند.... آماده شنیدن صحبت‌های شما هستم.... شما که همهٔ کارهای خود را آورده‌اید؟...

رجوی: خودتان گفتید... کشور من در دست استعماری اسیر است که نه تنها دشمن کشور من است بلکه دشمن کشور عراق نیز هست.... آمدن ما به عراق برای رسیدن به این هدف است. به این دلیل من اصلاً خجالت می‌کشم که بگویم مبارز هستم و از خود شما درخواست داریم و از نایب‌الرئیس [عزت ابراهیم] و سیدالرئیس [صدام حسین] درخواست صد در صد دارم....

[رجوی آرشیو روزنامه‌ها و عکس‌هایی را نشان می‌دهد]

خصوصاً بر روی این موضوع تأکید می‌کنم که رسیدن به اهداف با حمایت شما انجام می‌شود و صدام نیز تأکید کرده که «از خاک عراق برای کار و تحقق اهداف استفاده شود؛ با تمام امکانات عراق و با تمام آزادی به اهداف خود برسید».

من گواهی می‌کنم که در ۱۳ سال گذشته سیدالرئیس صدام حسین به تعهدات خود عمل نموده و

---

۱. منظور «سمیر» معاون حبّوش و از افسران ارشد و از مسئولان رابط با سازمان مجاهدین در مخابرات عراق است.

یکایک کارها و درخواست‌ها را انجام داده است. ... سازمان از وقتی که با حزب بعث مرتبط شده و همکاری دارد، (همکاری‌شان جدی است) این یک اتفاق ساده و تصادفی نیست و ضرورت تاریخی است. در اولین ملاقات با سیدالرئیس گفتم که من نمی‌خواهم که گیاه پرورش دهم؛ بلکه می‌خواهم با همدیگر درخت بکاریم....

وقتی با دوستان عراقی می‌نشینیم و حرف می‌زنیم (با سید نایب و یا رفیق طاهر حبّوش به عنوان مسئول امن‌العام و یا مدیر مخابرات و در هر منصب و پست که باشد) چون باهم یک هدف واحد داریم و در یک جبهه واحد جنگ کردیم و یک سرنوشت واحد در مقابل ارتجاع و مقابل استعمار و مقابل ملایان [ایران] داریم، حداکثرِ آن را خواستاریم؛ هر چند که به من بگویید حداکثر شما این نیست....

می‌خواهم یکی از ملاقات‌های گذشته خود با سیدالرئیس را یادآوری کنم که گفت: «نزار خزرجی مسئول ستاد ارتش از شما شکایت دارد و می‌گوید که فلانی [مسعود رجوی] حریص است؛ «اَکَلَ السّلاحَ و المعسکرا» من گفتم اگر شما می‌دانید که چیز زیادی دارم، کسی را بفرستید تا تحقیق کند... سیدالرئیس خندید و گفت: «نه من جواب بهتری به خزرجی دادم... گفتم خیلی خوب است که ایشان آمده به عراق برای گرفتن پادگان و اسلحه؛ در صورتی که می‌توانست در پاریس بماند و درینک (نوشابه) بخورد!»

... همان گونه که اطلاع دارید، من در سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم. در آن سال‌ها دشمنی به این گونه با ما نبود و به ما تروریست نمی‌گفتند. هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می‌دانستند؛ با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم. می‌دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد و چه کسی و چرا عملیات علیه رئیس جمهوری و علیه رئیس‌الوزرا[ی ایران] انجام داد؛ آنها می‌دانستند و خوب هم می‌دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند....

اما از روزی که به عراق آمدیم...

مثلاً در این روزنامه «واشنگتن تایمز» عکس سیدالرئیس را با من چاپ کرده و نوشته‌اند که آنها (مجاهدین) ورق‌هایی در دست صدام حسین هستند؛ و همچنین به مسائلی که بین من و سیدالرئیس گذشته، اشاره می‌کنند. این روزنامه‌ها... یک حرف می‌زنند و آن هم [این است که] از عراق دور شوید، فاصله بگیرید از عراق. ما می‌گوییم مگر می‌شود؟! می‌خواهیم از مرز عراق کشورمان را آزاد کنیم و این، استراتژی ما و ارتش آزادی‌بخش ایران است؛ و همیشه می‌گوییم مگر کسی می‌تواند از کالیفرنیا ایران را آزاد کند. ...

به یاد می‌آورم که در سال ۱۹۸۲، وقتی که طارق عزیز به منزل ما در پاریس آمد، با همدیگر قرارداد صلح امضا کردیم و من جلو خبرنگاران گفتم که... [امام] خمینی شکست می‌خورد و این

مقاومت [یعنی سازمان] و مردم و عراق هستند که پیروزمندانه از این جنگ خارج خواهند شد. می‌دانید که این حرف در آن زمان کفر بود. هر چند که ارتباط شما با فرانسه خوب بود و با آمریکا رابطه رسمی داشتید؛ باز فضای سیاسی و اعلام شده علیه شما بود....

امیدوارم که شرایط ما را درک کنید که چرا من ماکزیمم را می‌خواهم؛ تا همچنان که سیدالرئیس گفتند و همچنان که سیدنایب‌الرئیس بیان کرد، به اهداف خودمان برسیم. (و من از طریق تلویزیون، ملاقات سیدالرئیس با کادرهای حزب بعث را مشاهده می‌کردم که یک عبارتی از سیدالرئیس خیلی به من چسبید که می‌گفتند: اول چیزی که یک بعثی باید یاد بگیرد، [این است که] باید کار را در حداقل زمان انجام دهد و وقتی بعثی زمان را از دست بدهد، یعنی وظایف خود را خوب انجام نداده است).

اگر می‌بینید که من دو روز قبل بعضی از موارد و درخواست‌ها را به سید نایب‌الرئیس مطرح کردم و از او خواستم که شما هر چه سریع‌تر این مسائل و فضاهای موجود را حل کنید، [برای این بود] تا برابر اعلام سیدالرئیس، وقت از دست نرود. من از اینکه حداکثر استفاده از زمان را نکردیم، شکایت به شما تقدیم می‌کنم.

نمی‌خواهم برایتان فاکتورهای مختلف بیاورم اما جداً باور کنید که در ۷ ماه گذشته، ما [فقط] ۴ عملیات انجام دادیم. در صورتی که در این مدت امکان انجام ۴۰ عملیات را داشتیم...

در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ مدیر جهاز مخابرات، وقتی که من را در پاریس ملاقات می‌کرد، به او گفتم:... شما بدون هیچ گونه امیدی، وقت و امکانات خود را برای دیگر گروه‌های معارض ایرانی هزینه می‌کنید... کدام یک از این گروه‌ها همراه شما هستند و کدام یک از آنها در عراق هستند؟ خودتان خوب می‌دانید [که آنها] آینده‌ای ندارند. در ده، پانزده سال اخیر چه کسی در عراق مانده است؟

حبّوش: ... شما خیلی علاقه‌مند هستید که... نقشه‌ها و برنامه‌های خود را انجام دهید. ما نیز در همین زمان در شرایط حساسی به سر می‌بریم... اگر از مردم عراق بپرسیم که آیا به کویت حمله کنیم یا خیر، هشتاد درصد مردم چنین چیزی را می‌خواهند؛ اما آیا شرایط نیز این اجازه را می‌دهد؟! خیر.

... ما مخالف آنچه شما می‌گویید نیستیم؛ و فقط می‌گوییم باید بررسی و سبک و سنگین کرد تا هم هدف را به دست آوریم و هم کمترین خسارت را بدهیم...

(خطاب به افسران مخابرات): هر عمل و عملیاتی که علیه امنیت عراق و امن‌العام و مخابرات انجام بگیرد و [این دستگاه‌ها] مطلع شوند و مرتبط با مجاهدین باشد، باید مسعود رجوی مطلع شود. الآن اگر با همدیگر به بازداشتگاه مخابرات و امن‌العام برویم و شروع به سرشماری کنیم،

می‌بینید افرادی که دستگیر شده‌اند و داخل این زندان‌ها هستند، کسانی‌اند که برای زدن مجاهدین به عراق آمده‌اند و خیلی هم زیاد هستند؛ یعنی قسمت اعظم زندانیان را این افراد تشکیل می‌دهند؛ افرادی که برای عملیات علیه مجاهدین خلق آمده‌اند. ...

بیشتر افراد دستگیر شده نزد ما کسانی هستند که برای انجام عملیات علیه مجاهدین از ایران آمده‌اند.... وقتی دشمن بلند می‌شود و می‌آید اینجا برای زدن مجاهدین خلق، دشمن مشترک شما و ماست. اگر ما اهدافی را مشخص کردیم و از مجاهدین خواستیم که آن را انجام دهند، باید این کار را انجام دهند. وقتی که من در اینجا از شما حمایت می‌کنم در نتیجه شما نیز باید این کار را انجام دهید تا من بتوانم به آن کسی که برای زدن مجاهدین به عراق می‌آید ضربه بزنم. ...

با توجه به دشمن مشترک، چه بسا در آینده‌ای نزدیک ـ با توجه به آینده و چشم‌انداز مخابرات ـ شما را برای مأموریت‌هایی خاص مکلف کنیم.

از حالا ما به عنوان یک تیم کار می‌کنیم؛ یعنی از شما کارهایی را خواهیم خواست؛ چون دشمن مشترک داریم. ...

رجوی: شما شاهد بودید که وقتی سید نایب‌الرئیس گفت که «عملیات شما متوقف شده» من تکان خوردم که چرا؟! و آیا امکان دارد به من بگویید که چرا عملیات متوقف شده است؟ زیرا می‌دانیدَ که ما در این راستا چه زیان‌هایی دیده‌ایم....

حبّوش: برای اینکه شرایط برای شما فراهم کنیم، می‌خواهیم که کار را با جدیت آغاز کنیم. روز گذشته آقای عزت ابراهیم گفتند که «عملیات شروع شود؛ هدف‌ها را آماده کنید»؛ من هم به برادران مخابرات که الآن صدای من را در این جلسه می‌شنوند می‌گویم که بروند و هدف‌های خود را در داخل ایران انتخاب کنند تا بعد بنشینیم و سوژه‌های شما را مورد بررسی و بحث و گفتگو قرار دهیم؛ و وقتی توافق کردیم؛ آن وقت برای شروع به خدا توکل کنیم. کمیتهٔ سیاسی نیز برای انجام این عملیات کمک ما خواهد بود؛ چرا که من قطعاً دلایل کافی برای انجام این عملیات خواهم داشت. ...

رجوی: این دو برگ حاوی عملیات و اهداف جدار مرز و عمق خاک ایران است.

حبّوش: ... یک سؤال دارم؛ آیا مجاهدین می‌توانند از طریق مرز پاکستان ـ مثلاً ـ عملیاتی انجام دهند؟

رجوی: ... ما حدود ۳ سال است در مرز پاکستان فعالیت می‌کنیم؛ ولی تا الآن نتوانسته‌ایم [عملیات داشته باشیم].

حبّوش: ببخشید؛ منظور من فقط پاکستان نیست؛ بلکه مرز ترکیه و افغانستان نیز مورد نظر من

است. آیا ممکن است؟
رجوی: تا الآن نتوانستیم؛ چون که برای هر عملیات امکانات لازم است... گزارشم را می‌فرستم که چه کارهایی کرده‌ایم و مشکلات در آنجا چگونه است. اگر شما بتوانید این مشکلات را حل کنید نورٌ علی نور خواهد بود.
حبّوش: ... اینکه من می‌گویم از مرز پاکستان یا ترکیه، نمی‌دانید چرا این را می‌گویم؛ چون که ملایان می‌دانند تحرک مجاهدین از مرز عراق است، از مرزهای دیگر غافل هستند. از جایی می‌آییم که انتظار ندارند و اهداف را محقق می‌کنیم. ...
رجوی: من با این کار موافقم؛ اگر بشود، فواید زیادی از جمله سیاسی ـ اطلاعاتی و امنیتی را به دنبال خواهد داشت.
حبّوش: برای اهدافی که شما مشخص می‌کنید؛ همراه با اهدافی که افسران مخابرات مشخص می‌کنند، از همین حالا اتاق جنگ مجاهدین و ما تشکیل داده می‌شود. در اتاق عملیات، با شما درباره هدف‌های مشخص روی آن بحث می‌شود و بعد روی اهداف مشترک کار می‌کنیم؛ به نحوی که بتوانیم هدف مورد توافق را به وسیله مجاهدین انجام دهیم....
رجوی: ... ما قبلاً توافق داشتیم که بعضی از افراد را برگردانیم ایران. این افراد کسانی هستند... که به آنها شک داریم و این توافقی بین ما و شماست.
حبّوش: برای برگرداندن به ایران چه مشکلی هست؟
رجوی: اصلاً مشکلی نداریم. برای بازگشتشان به ایران لیست آنها را تحویل داده‌ایم؛ اما درخواست ما این است که نمی‌خواهیم اطلاعات این افراد قبل از ورود آنها، به دستگاه اطلاعاتی رژیم ایران داده شود.
حبّوش: شما می‌خواهید این افراد را به صورت یک مرحله‌ای به ایران بفرستید یا تحویل دهید؟
رجوی: نه؛ باید به صورت تدریجی و گروه گروه افراد را به ایران بفرستیم.
حبّوش: ... این یک کار اطلاعاتی نیست که مرحله به مرحله باشد. اصلاً می‌توانید آنها را برای یک سری کار اطلاعاتی بفرستید.
رجوی: ما نیز همین کار را می‌کنیم.
حبّوش: مثلاً به آنها بگویید بروید در عمق ایران کار کنید؛ به نحوی که او فکر نکند شما او را برای شک امنیتی می‌فرستید و اخراج می‌کنید.
رجوی: همین کار را در مورد بعضی از این افراد انجام داده‌ایم. قبلاً با مخابرات برنامه‌ریزی کرده بودیم... یکی از این افراد از منابع رژیم [ایران] است.
حبّوش: (با حالت تعجب): یعنی منبع نظام است؟!

رجوی: چون به دلیل مسائل سیاسی نمی‌خواهیم این افراد را نگهداری کنیم.
حبّوش: خوب؛ آیا برای شما مشخص شده است که این فرد با رژیم ارتباط دارد؟
رجوی: بله و پیش ما اعتراف کرده است. افرادی از ایران وارد عراق شدند و خودشان را تسلیم کردند و شما آنها را به ما تحویل دادید. برای توافق فی مابین، از آنها بررسی و تحقیق می‌کنیم و سپس آنها را تحویل شما می‌دهیم. خواهشی که داریم این است که چون شما مطلع هستید، به دوستان و همکاران خود تأکید کنید که...
حبّوش: من می‌گویم وقتی که در تحقیقات ثابت شد که فردی از طرف رژیم [ایران] هدایت شده است، آن را به ما تحویل دهید تا تعیین تکلیف کنیم....
رجوی: ... این افراد قبل از اینکه به ایران بازگردند، اطلاعات و امکان تماس با هیچ کجا نداشته باشند تا نظام [جمهوری اسلامی] ایران نفهمد که این شخص به ایران باز می‌گردد.
حبّوش: خوب روشن است؛ باید این گونه باشد.
رجوی: قبلاً ما توافق کرده بودیم و می‌خواستیم شما نیز مطلع باشید؛ نمی‌خواهم UN و صلیب سرخ جهانی مطلع شوند.
افسر مخابرات: ما نیز قبلاً در همین چارچوب کار کرده‌ایم.
حبّوش: گفته‌ای که برای برادر مسعود داشتم این است که شیوه‌ها را در عملیات تغییر دهید؛ چرا که آخوندها در خصوص کارهای شما تجربه دارند. درخواست دارم که دنبال راهکارهای جدید و نامشخص باشیم. هدف‌هایی که من مشخص می‌کنم، هدف‌هایی است که ترجیح می‌دهم هر چه بیشتر در عمق ایران باشد نه در جدار مرز...؛ اولاً بیان انجام این عملیات و امکان تبلیغات روی آن بیشتر است و ثانیاً روحیه مجاهدین داخل ایران نیز بیشتر و بهتر می‌شود و باعث می‌شود جسارت بیشتری برای انجام عملیات داشته باشند این را من از شما می‌خواهم.
اگر شما با حرکات و جنبش‌ها و احزاب معارض ایرانی روابطی دارید، می‌توانید اهداف مشترکی را با آنها در نظر بگیرید و سوژه‌های مشترکی داشته باشیم.... قطعاً هر عملیاتی که شما انجام دهید، واکنش خاص خودش را دارد و ما به عنوان دولت باید این حساب‌ها را انجام دهیم و پیش‌بینی لازم به عمل آید.....
رجوی: تنها نکته‌ای که داریم، در خصوص توافقات است که باید معلوم شود انجام عملیات چگونه بر طبق آن صورت می‌گیرد...
حبّوش: ۵۰ کیلومتر در عمق ایران [از مرز ایران] و هر چه بیشتر در داخل باشد بهتر است.... اهداف عملیات‌ها نیز طی لیستی مشخص است؛ ما نیز اهداف خودمان را به شما داده‌ایم و پس

از بررسی جواب می‌دهیم.[۱]

□ «سازمان»، اولین امید رژیم صدام

این متن، مشروح مذاکرات **مسعود رجوی** و سپهبد **طاهرجلیل حبّوش** است که در حوالی عید فطر سال ۲۰۰۲ میلادی[۲] صورت گرفته است. در این متن برخی از جزئیات مربوط به وابستگی نظامی و تجهیزاتی گروه رجوی به رژیم صدام حسین، هماهنگی بین رجوی و مخابرات عراق در خصوص تدارک حملات تبلیغاتی و سیاسی علیه جمهوری اسلامی، و از همه مهمتر هماهنگی و تبانی در خصوص بشکه‌های مواد میکروبی و شیمیایی که نزد مجاهدین پنهان شده بوده و تمهید جواب‌های گروه رجوی به بازرسان سازمان ملل (در صورت افشای موضوع) ذکر شده است.

حبّوش: درخواست‌ها و مسائل و موضوعاتی که مطرح کرده بودید، همه را یادداشت کرده‌ام:

۱) «پنج زاغه مهمات»؛ موافقت آن حاصل گردید.

۲) «شبکه و کابل فیبر نوری»؛ موافقت حاصل شد و مبلغ آن یک میلیارد و نهصد هزار دینار بود که درباره آن صحبت کردم...

۳) «باز گرداندن مجدد سلاح‌های ارسالی به وزارت دفاع»؛ موافقت کردند که بخشی از آن سلاح‌ها و مهمات را بازگردانند؛ گزارش آن نیز به ستاد اداری ارسال گردید.

۴) «مجهز کردن سازمان مجاهدین به ۲۵ دستگاه تانک چیفتن»؛ ظاهراً تعدادی از تانک‌ها نقص فنی داشته و تنها ۲۵ دستگاه سالم است که تحویل شما خواهد شد.

۵) «مجهز کردن سازمان به ۱۰ دستگاه خودروِی شناسایی اسکورپین»؛ موافقت حاصل شد.

علاوه بر این یکسری درخواست درباره تعمیرات فوری برخی از تجهیزات داشته‌اید.... شاید از طرف ریاست جمهوری ابلاغ شود که هزینه‌ای دریافت نکنند. این مشکل را ما حل خواهیم کرد. ...

۶) درباره «تکذیب ادعاهای رژیم آخوندها علیه سازمان» به وزارت امور خارجه عراق دستور دادیم که به نمایندگی سیاسی عراق در لندن ابلاغ کند که یادداشت اعتراض‌آمیزی را علیه

---

۱. برای قضاوت تاریخ: صص ۱۰۵ ـ ۱۴۹.

۲. در مدخل متن کتاب قضاوت برای تاریخ ص ۱۵۱ سال ۲۰۰۰ آمده است ولی در ص ۱۶۱ تاریخ ۲۰۰۲ را مطرح می‌کند؛ اما باز در ص کتاب از ۸ دسامبر ۲۰۰۱ نیز یاد شده است. با توجه به متن مذاکرات تاریخ ۲۰۰۲ صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

ادعاهای وزیر مشاور در امور خارجی انگلستان به وزارت امور خارجه انگلستان تسلیم نماید.

۷) راجع به «خودروها و اتومبیل‌هایی که [از اروپا و...] وارد شده‌اند»، فرمولی را به عنوان یادداشت تهیه کردیم تا مالکیت آنها را به نام خودتان بزنیم.

۸) درباره «سه تن از مجاهدین که نزد گروه جلال طالبانی رفته بودند»، باید بگویم که افسر رابط ما و جلال، مجدداً اظهارات قبلی را مطرح نمود که این سه تن در حال حاضر در کمیساریای پناهندگان سازمان ملل حضور دارند که از کنترل جلال طالبانی خارج است. ... مسئله را پیگیری می‌کنم.

۹) راجع به «بازگشت اعضای بازداشت شده ایرانی ـ که علیه سازمان فعالیت می‌کردند»، منتظر عملیات تبادل اسرا و زندانیان با ایرانی‌ها هستیم و آنها را در اولویت قرار خواهیم داد.

رجوی: منظورتان آن ۶۰ نفر زندانی عضو سازمان است؟

حبّوش: راجع به افراد اعزام شده توسط ایران که به ما تحویل می‌شوند من ترجیح می‌دهم که نزد شما باشند تا تکلیف آنها در آینده مشخص شود و بعد آن‌ها را تحویل بگیریم...

رجوی: البته موارد خاص و استثنایی تحویل شما خواهند شد. ...

حبّوش: ۱۰) قضیه «عقب کشاندن سه گروهان حفاظتی از پادگان «سلف فاخر»» (غرب بغداد) را به وزارت دفاع اطلاع دادیم و آنها قول دادند که در کوتاهترین مدت، مجدداً در همین منطقه مستقر خواهند شد. نظر وزارت دفاع این است که دو گروهان را به مسعود رجوی و سازمان مجاهدین بدهیم و یک گروهان را در اختیار آقای علی قرار دهیم. مسعود رجوی چه موضع خوبی داشته که اکنون ـ در سال ۲۰۰۲ ـ باید از وی بیشتر حفاظت کنیم!... (خنده حضار)

۱۱) موضوع «بازگرداندن نیروی فراری سازمان به نام «ادهم» (مسعود طیّبی)...»

رجوی: شما خودتان ما را راهنمایی کردید که از چه روشی جهت بازگرداندن او استفاده کنیم.

حبّوش: پرونده این فرد و تحقیقات به عمل آمده، به اداره حقوقی مخابرات عراق تحویل داده شد....

[خطاب به رجوی] شما الآن اولین مجاهد و شخصیت انقلابی درجه یک هستید که به شما امید بسته شده تا ایران را به وضعیت ملی قبلی خود بازگردانید؛ ... شاید نیروهای داوطلب شما مرتکب اشتباه شوند؛ ولی شما هم سنگر و هم رزم ما هستید....

رجوی: شما تصور می‌کنید که یک جنگ سرنوشت ساز اتفاق نخواهد افتاد؟

حبوش: ما خودمان را برای یک جنگ سرنوشت ساز آماده کرده‌ایم؛ ولی هر چه غیر از آن باشد، آن را آرزو می‌کنیم. احتمال می‌دهیم که آمریکایی‌ها در مناطقی دست به عملیات هلی برد بزنند؛ از این رو حتی چوپان‌ها را مسلح به آر. پی. جی کرده‌ایم؛ و حتی برخی از عشایر را مسلح به

سلاح‌هایی کرده‌ایم که ممکن است حتی نیروی پیاده ارتش آن را نداشته باشند.... در جنگ تبلیغاتی آمریکا و همکاری برخی رسانه‌های کشورهای غربی با آنها به نظر می‌رسد که ظاهراً هیچ مشکل دیگری در دنیا جز مسئله عراق وجود ندارد! ما این شرایط را درک می‌کنیم. حتی اگر شما صدای هواپیماها و انفجار بمب‌ها را بشنوید، بدانید که پیروزی از آنِ ما خواهد بود.

رجوی: شکی نداریم. ما ـ دیگر ـ چه قدر وقت داریم؟

حبّوش: من به شما گفتم یک ساعت جلسه داریم و الآن یک ساعت تمام شد. (خنده حضار)

رجوی: قرار بعدی ما کِی خواهد بود و برای مقابله با رژیم [ایران] چه باید کرد؟... ما باید بدانیم چگونه با رژیم [ایران] مقابله کنیم.

حبّوش: این مسئله بسیار مهم است.... شما باید طرح خودتان را ارائه دهید و بعد از آن بروید سراغ ایران... شاید شگفتی‌هایی پیش بیاید و یا شما [به ایران] بروید و ما هم دنبال کار خودمان برویم (خنده حضار) رجوی همین را می‌خواهد. پریروز، در جلسه فرماندهی حزب بعث، استاد قصّی و عزت ابراهیم و برخی از مسئولین از من سؤال کردند: استاد مسعود حالش چطور است؟ کی او را ملاقات کردی؟ من گفتم هر چه دیرتر مسعود را ببینیم امتیاز بیشتری می‌گیریم و اطلاعات بیشتری دارد... وزیر دفاع گفت: تو را به خدا از آنها نخواهید که فقط یکی دو تا شهر ایران را بگیرند؛ بگذارید به سراغ تهران بروند. ...

رجوی: آیا شما ملاقات من با رئیس جمهور را به بعد از ماه مبارک رمضان موکول کردید؟ آیا زمان و ساعت ملاقات مشخص نشده است؟

حبّوش: وقت ملاقات را من تعیین نمی‌کنم؟ من فقط یک نقل کننده امانت‌دار هستم. چهار روز قبل از ماه مبارک رمضان، در جلسه شورای وزیران، با رئیس‌جمهور ملاقات کردم. ایشان پس از احوال پرسی به من گفت: خیلی وقت است که مسعود را ندیده‌ام. من گفتم مسعود به شما سلام رساند و برای شما کارت تبریک فرستاد. بعد گفتم: قربان! شما دو سال است که با مسعود ملاقات نکرده‌اید. به ایشان گفتم: مسعود شرایط را درک می‌کند. به من گفت: بعد از ماه مبارک رمضان راجع به این ملاقات به من یادآوری کن. من یک هفته تا دو هفته بعد از ماه مبارک رمضان به دفتر زنگ خواهم زد. آیا چنین پسر خوشگلی ارزش ندارد که یک زنگ برایش بزنیم. اگر خبر داغی در اختیار دارید، به من بدهید. ...

رجوی: با توجه به این که بازرسان سازمان ملل در عراق هستند، محل استقرار من کجا خواهد بود؟ «الطارق» است یا جایی دیگر؟

حبّوش: سؤال خوبی کردی.... من مکان سیدیّه را بیشتر از «الطارق» تأیید می‌کنم ولی... به دلیل اینکه بازرسان سازمان ملل در منطقه «سیدیّه» مستقر هستند، از دید ما برای شما منطقه ناامنی

است.

رجوی: ... «طارق» بهتر است و ما هم تا حالا در «طارق» بودیم. ولی با توجه به شرایط جدید، آیا تهدید هوایی برای «طارق» متصور است؟ آیا این تهدید از طرف آمریکاست یا ایران؟

حبّوش: خیر، تهدید هوایی ممکن است از سوی آمریکا باشد.... من از آقای ابواحمد می‌خواهم به همراه نیروهای امنیتی این موضوع را بررسی نمایند.... نمی‌خواهیم اگر بازرسان سازمان ملل به عراق آمدند، خانه رئیس جمهور و مسعود را ببینند. باید چند تا مکان را به عنوان جایگزین تعیین و مشخص نماییم تا در صورتی که اتفاق خاصی در یکی از اماکن افتاد، شما به مکان دیگری انتقال یابید. ... دستور رئیس جمهور عراق است که از شما کاملاً محافظت به عمل آید.

□ امنیت رژیم بعث، امنیت سازمان

این متن، مشروح مذاکراتی است که در آخرین ماه‌های سال ۲۰۰۰ میلادی بین **مسعود رجوی** و سپهبد **طاهرجلیل حبّوش** انجام شده است. دستور صریح حبّوش به اینکه مشی مبتنی بر ترور و انفجار مجاهدین خلق، در شرایط آن زمان منطقه، باید تعطیل شود و تصریح حبّوش به نارضایتی مردم عراق از مجاهدین خلق از موارد بارز این مذاکرات است. اشاره به اختصاص ماهانه دو میلیارد دینار توسط رژیم بعث به گروه رجوی، در شرایطی که این بودجه ـ طبق تصویب و نظارت سازمان ملل ـ باید صرف بهداشت و تغذیه کودکان می‌شد از موارد قابل توجه دیگر در این متن است.

مسعود رجوی: خیلی مشتاق دیدار شما بودم.

سپهبد طاهر جلیل حبّوش: من هم مشتاق دیدار شما بودم... رژه نظامی چگونه نظر شما را جلب کرد؟

رجوی: باید هزار تبریک گفت...

حبّوش: ما دلمان می‌خواست که شما هم در دیدن این رژه حضور داشته باشید؛ ولی می‌ترسیم. می‌دانید که...

رجوی: ... مجاهدین وقتی که رژه را مشاهده می‌کنند دو برابر خوشحال می‌شوند: یک بار وقتی که می‌بینند شهروندان عراقی خوشحال هستند و عزت و اقتدار عراق را می‌بینند، آن هم در این شرایط؛ یک بارهم دیدن چیزهایی که به دنبالش بوده‌اند.

حبّوش: این رژه که برادر مسعود آن را در تلویزیون مشاهد کرد، بخش کوچکی از توانمندی نظامیان است. تازه ما امکانات نظامی را در شمال، جنوب، میانه و حتی در جبهه‌ها مستقر کردیم

و منتظر دستور هستیم. ...

رجوی: (با خنده) درست است؛ نگه داشته‌اید! واقعاً چشم همه دوستانتان روشن می‌شود؛... واقعاً کارهای آقای رئیس جمهور عراق تحسین‌برانگیز است. به نظرم بهتر از این نمی‌شود سال ۲۰۰۱ را شروع کرد. ...

حبّوش: بگذریم. بشنویم که استاد مسعود چه چیزی در چنته دارد...

رجوی: (کارتابل خود را باز می‌کند): می‌دانم که خیلی گرفتار هستید... اول سؤالی را مطرح می‌کنم. رژیم خبری را مبنی بر یک تلاش جهت ترور شما منتشر کرد؛ شما خودتان شنیده‌اید؟

حبّوش: شنیده‌ام! با یک اتومبیل تله‌گذاری شده مرا ترور کردند... روزی که این خبر را پخش کردند، من در یک تئاتر مشغول تماشای نمایشنامه بودم. ...

رجوی: ان شاءالله این خبر دروغ بوده است... می‌خواهم به اختصار شما را درباره اوضاع رژیم ایران در جریان قرار بدهم. شما حتماً می‌دانید که هفتم ژوئن سال دیگر که سال ۲۰۰۱ می‌شود انتخابات ریاست جمهوری در ایران است.

حبّوش: آخرین گزارش راجع به انتخابات ایران را خواندم که روز ۷ ژوئن ۱۷/۲۰۰۱ خرداد ۱۳۸۰ نتایج انتخابات را اعلام خواهند کرد. این خبر شما درست است.

رجوی: آنها این انتخابات را جنگ انتخابات نامیده‌اند و این صد در صد بزرگترین آزمایش است.... از مردم کوچه و خیابان تا توجهات بین‌المللی و همچنین کشورهای منطقه، از ترکیه گرفته تا امارات و از روسیه تا سعودی، به صحنه نگاه می‌کنند. پس برای من سرفصلی است.

حبّوش: از نظر شما و این کشورها این انتخابات برای شما مهم و حیاتی است؛ چون در اینجا منافعی هست و برای شما سرنوشت‌ساز است.

رجوی: بهترین کلام را گفتید. این روزِ بهره داشتن از کاشته‌های گذشته است... می‌خواهیم بالاترین تأثیرگذاری سیاسی، اجتماعی و نظامی را در جامعه ایران داشته باشیم... از شما شخصاً خواهانم که تا پایان ژوئن سال آینده یک سری رهنمودهای خاصی را برای افسران نظامی و مسئولین سیاسی صادر کنید تا این مرحله را یک مرحله فوق‌العاده بدانند و تلقی کنند. به خصوص خواهان حمایت و پشتیبانی صددرصد شما هستیم... مهمترین کانال تأثیر، همین عملیات است. قطعاً شما می‌دانید که در پی عملیاتی که در گذشته انجام می‌دادیم، فضای منطقه و فضای بین‌المللی تا حدود قابل توجهی می‌چرخید و به سودمان می‌شد. ...

ما فکر می‌کنیم که خودتان به اندازه کافی در جریان فاکتورهای مرتبط با مسائل داخلی ایران هستید؛ من هم نمی‌خواهم بحث را طولانی کنم. تأکید می‌کنم که با حساسیت فوق‌العاده‌ای مواجهیم. ...

حبّوش: آیا می‌خواهید کل مسائلی را که دارید مطرح کنید یا تک تک آنها را پاسخ دهم؟ می‌خواهید بقیه مطالب و موضوع بعدی‌تان را بگویید.
رجوی: بفرمایید... این موضوع که تمام می‌شود، من می‌خواهم وارد بحث‌های عملیاتی بشوم.
حبّوش: من می‌خواهم تمام مطالبی را که دارید بیان کنید؛ سپس من پاسخ همه را خواهم داد. ...
رجوی:... این لیست رویدادهای [آتی در] ماه ژانویه [سال ۲۰۰۱] است که قبلاً به شما داده بودم؛ آیا دریافت کردید؟
حبّوش: بله، همه را دریافت کردیم و بلافاصله آن را برای آقای رئیس جمهور ارسال کردیم. تمام عملیات شما را... در حال حاضر ما مشغول تهیه گزارش سالانه سرویس اطلاعاتی خودمان هستیم که یک صفحه کامل آن مربوط به مجاهدین است؛ علاوه بر این گزارش، خودمان نیز یک آمار و بیلانی با تعداد و ارقام عملیات برای سیدالرئیس ارسال می‌داریم. ...
رجوی: ... همچون دفعه پیش که توافق کردیم اهداف داخل شهرهای مرزی ایران را قبلاً فقط به شما اطلاع بدهیم. الآن من چیز جدیدی را نمی‌خواهم اضافه کنم؛ می‌خواهم یادآوری کنم که برخی از شهرهای مرزی در موقعیتی است که به تصویب شما نیاز دارد. هفته آینده جواب می‌دهید؟
حبّوش: ظرف هفته آینده جواب خواهم داد.
رجوی: توافق ما راجع به کار در شهرها هم به قوت خودش باقی است؟
حبّوش: داخل شهرها و خارج از شهرها چیست؟
ابواحمد: قربان! منظورشان از بحث داخل شهرها شهرهایی است که در عمق خاک ایران هستند.
رجوی: مثلاً ما دو تا هدف در شهر «موسیان» داشتیم: یکی مال مزدوران ـ نیروهای بدر ـ که شما به ما مأموریت داده بودید ـ و یکی مقر نیروی انتظامی در «موسیان» است. ...
حبّوش: نام سوژه‌ای که به شما دادیم تصفیه‌اش کنید چه بود؟
رجوی: یکی از نیروهای ۹ بدر در «موسیان» بود.
حبّوش: ... اگر عملیات انفجار در داخل شهرها مانعی ندارد موافقیم ولی اگر درگیری نظامی باشد خیر؛ زیرا میان ما و ایران یک تداخل نظامی به وجود می‌آید که ما در این وضعیت نمی‌خواهیم پیش بیاید.
رجوی:... آخرین نکته‌ای که قرار بود به اطلاع شما برسانم، یک سری درخواست‌های ساده است که در لیست آمده است؛ فقط سه نکته است.
حبّوش: ۱) «اختصاص دادن دو افسر سرویس جهت هماهنگی در منطقه عملیات جنوب در شهر «بصره» به منظور انجام مأموریت‌های پشتیبانی»...

رجوی: شط برایمان خیلی مهم است؛ یکی برای شط می‌خواهیم و دیگری برای شهر بصره.
یکی از عراقی‌های شرکت کننده در جلسه: یک افسر رابط سرویس دارند که گاهی به مرخصی می‌رود.
حبّوش: این چه حرفی است. یک نفر به عنوان جایگزین قرار دهید. اینها یک ارتش هستند. وقتی آن افسر به مرخصی برود، باید یک نفر به جای او باشد. (خطاب به ابواحمد) به جای دو تا افسر رابط، چهار تا افسر رابط تعیین کنید.
۲) «تخصیص بودجه جهت تعمیرات خودروهای زرهی»؛... آقای ابواحمد! مگر ما با ارتش قرارداد تعمیراتی نداریم؟ پس چرا این مشکل به وجود آمده است؟
ابواحمد: قربان! این مشکل به دلیل تأخیر بودجه و یک سری تأخیر در پرداخت هزینه به وجود آمد. ...
حبّوش: بودجه لازم اختصاص یافت و آن را به حساب ارتش واریز کردیم. پس چرا...
رجوی: خواهش می‌کنم اگر برایتان امکان دارد این بند را کاملاً بخوانید.
حبّوش: در ماه مه سال ۲۰۰۰ آقای رئیس جمهور تصویب کرد که بودجه سازمان مجاهدین خلق یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون دینار است که برای ساختن نهادهای زیرساختاری سازمان اختصاص می‌یابد... این یک اصل حسابداری است؛ مدیرکل حسابداری را دعوت کنید و یا با او تماس تلفنی بگیرید تا من با او صحبت کنم.
حبّوش: ... ۳) «تأمین حفاظت و امنیت تردد نیروهای مجاهدین به بحرین و دوبی، با تعیین تعدادی از افسران سرویس جهت همراهی نیروهای سازمان در سفر به این کشورها و بالعکس و از مرزهای آبی و یا هوایی که سازمان هزینه مالی را تقبل خواهد کرد». این چیست؟
ابواحمد: قربان! شما قبلاً با این مسئله موافقت کرده بودید و قرار شد تعدادی از افسران سرویس در کشورهای خلیج [فارس] اعضای سازمان را هنگام ورود به عراق همراهی کنند و تسهیلات لازم را برای آنها به عمل آورند. از این رو وجود افسران ما، تردد آنها از راه خلیج [فارس] را تسهیل می‌کند.
حبّوش: ما کی با اردن مشکلی پیدا کردیم؟
ابواحمد: بیش از یک سال است که با آنها مشکل پیدا کرده‌ایم.
حبّوش: ما الآن هیچ مشکلی با اردن نداریم؛ و وضعیت را به حالت قبلی خودش باز می‌گردانیم.
ابواحمد: قربان! اردنی‌ها برای آنها (مجاهدین) مشکل ایجاد کردند.
حبّوش: من وارد گود می‌شوم و به اردنی‌ها می‌گویم که باید مشکل آنها حل گردد. بنویس! بررسی کنید که اردنی‌ها چه مشکلاتی با مجاهدین دارند و به من اطلاع بدهید. من تلفنی با سعد

خیر [رئیس سرویس اردن] تماس می‌گیرم و به او می‌گویم که این مشکلات حل شود و تمام تسهیلات فراهم شود.
ابواحمد: تمام تسهیلات؟
حبّوش: باید تمام تسهیلات را برای مجاهدین فراهم کند. اگر فراهم نکرد، من می‌دانم.
رجوی: تشکر. این مسئله برای ما خیلی مهم بود. دو سال بود که با اردنی‌ها مشکل داشتیم و از شما قدردانی می‌کنیم.
حبّوش: اگر سعد خیر تسهیلات را برای مجاهدین فراهم نکند، نفت به او نخواهم داد. این تمام شد؛ باز می‌گردیم به عملیات.
رجوی: شما همیشه خودتان لیست را تصویب می‌کردید. ...
حبّوش: ... در حزب بعث، ما تجربه‌هایی داریم. به حکم تجربه در عملیات، مبارزه مخفی را همیشه عنصر معین و کمک‌کننده می‌دانستیم نه هدف اصلی جهت تغییر رژیم. من الآن با شما برادر مسعود به عنوان میهمان و بازدید کننده صحبت نمی‌کنم و شما را به عنوان عضو فرماندهی حزب بعث عربی سوسیالیستی می‌دانم؛ از این رو هر چه دارم، برای شما مطرح خواهم کرد... شما برادر مسعود! اگر اشتباه کردم حرف مرا تصحیح کن. طوری به عملیات نگاه می‌کنیم که ظاهراً فقط این اقدام است که رژیم آخوندها را سرنگون می‌کند... وقتی وضعیت را بررسی اطلاعاتی می‌کنیم و به خصوص از زمانی که ریاست سرویس را به عهده گرفتم، احساس می‌کنم که مجاهدین خلق خیلی روی عملیات تکیه می‌کنند. البته درست است که در زمینه‌های فرهنگی و عقیدتی و ایدئولوژی نیز کار می‌کنید و فعالیت‌هایی در صحنه‌های اروپا، پاریس و...، دارید ولی احساس می‌کنم که محور کار شما عملیات است. خود جنابعالی گفتید که هفتم ژوئن روز انتخابات ریاست جمهوری در ایران است و شما می‌خواهید روی عملیات تکیه کنید تا روند انتخابات را به نفع خودتان تغییر بدهید. آیا ما باید فقط از این روش استفاده کنیم و بر آن تکیه بزنیم؟ حتماً شیوه‌های متعدد دیگری هم بایستی باشد... شما به عنوان یک مجاهد خلق در سازمان [مجاهدین خلق] و ما به عنوان سرویس اطلاعاتی عراق نباید فقط در زمینه عملیات با هم همکاری کنیم؛ بلکه برای مثال باید با هم همکاری کنیم تا یک جریان جدیدی را به وجود آوریم و یا سازمان مجاهدین خلق فکر بکند که با چه جناحی از جناح‌های ملی ائتلاف کند، یا در مرحله تاکتیکی یا در مرحله استراتژیکی؛ و این دیگر به خود شما مربوط است... آن چیزی که من می‌خواهم بگویم این است که باید روی مردم تأثیر بگذاریم. ما چیزی را از شما پنهان نمی‌کنیم برخی از عملیات‌هایی که مجاهدین خلق انجام می‌دهند (این را قبلاً هم به تو گفته بودم) باعث برانگیختن درد و شکوا و انتقاد مردم می‌شود و در برخی دیگر

خوشحالی به وجود می‌آورد و شاید بعضی‌ها از این عملیات پشتیبانی و حمایت کنند... بایستی از تمام اطراف و جنبه‌ها فشار وارد بیاوریم. عملیات یکی از عوامل فشار می‌باشد. قبل از اینکه سراغ عملیات شهری برویم، باید یک سری محاسبات را انجام بدهیم که آیا منافع و ضررهای آن را محاسبه کرده‌ایم یا خیر... برای چه مدتی در این شهر باقی خواهیم ماند؟ چه دستاوردهایی در سطح اجتماع خواهیم داشت؟ آیا تجربه عراق در اشغال شهرها را مدنظر قرار داده‌ایم؟ آیا وقتی آن شهر را اشغال می‌کنیم، تأسیسات حیاتی آن را تخریب می‌کنیم و سپس از آن خارج می‌شویم و در نتیجه یک حالت نارضایتی در مردم آن شهر به وجود می‌آوریم یا آن شهر را اشغال می‌کنیم و در آن مستقر می‌شویم؟ عملیات روی شهری که پایگاه مورداطمینان مجاهدین خلق است، آیا تأثیری روی امنیت عراق نخواهد گذاشت؟ چرا که به هر حال امنیت عراق همان امنیت مجاهدین خلق است... با توجه به اینکه در حال حاضر سلاح‌های پیشرفته‌ای در اختیار ایران است و سلاح‌های جدیدی نیز خریداری کرده است، آیا آخوندها اقدام به نابود کردن ستونی که وارد شهر شده نخواهند کرد؟ این سؤال‌هایی است که باید به آن پاسخ داده شود. تمام این جوانب را باید بررسی کنیم تا به نتیجه مطلوب برسیم. در این بحث، این مطلب را مدنظر بگیرید و بدانید که من با شما هستم... من جواب می‌خواهم آیا اقدامات دیگری موازی این عملیات انجام داده‌اید؟ آیا احزابی را که می‌توان با آنها ائتلاف کرد و قادرند روی انتخابات تأثیر بگذارند، شناسایی کرده‌اید؟ آیا فقط می‌خواهید انتخابات را به هم بزنیم یا اینکه روی انتخابات تأثیر بگذاریم؟

[رو به همراهان] مدیرکل حسابداری [عدنان] آمد؟

رأفت: بله قربان! آمد. ...

حبّوش: از بودجه سازمان مجاهدین برایم بگو؛ چه مبلغی برای آنها اختصاص داده شده است؟

عدنان: قربان! مبلغ یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون دینار بودجه ماهانه به اضافه بودجه‌های دیگر...

حبّوش: اینها یک کمبود بودجه در تأمین هزینه تعمیر خودروهای زرهی دارند. ... بابت تعمیر خودروهای زرهی آنان چه قدر به حساب ارتش واریز کرده‌ایم؟

عدنان: فقط برای تعمیرات، یک میلیارد و بیست و هشت میلیون دینار واریز کردیم. ...

حبّوش: بر می‌گردیم به بحث عملیات...

رجوی: طبعاً آنچه شما گفتید، کاملاً منطقی است؛ ولی من بیشتر از این را از شما انتظار داشتم.... اگر چند دقیقه اجازه بدهید، می‌گویم که ما استراتژی‌ای داریم که جامع جمیع وجوه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... است.

حبّوش: می‌خواهم بدانم نیروهایی که در داخل دارید، چه قدر می‌توانند بدون انجام عملیات روی انتخابات تأثیر بگذارند؟ این سؤال من است. عملیات را کنار بگذارید؛... ما می‌خواهیم بدانیم که مجاهدین چقدر می‌توانند روی روند انتخابات تأثیر بگذارند؟
رجوی: این مثل غذایی است که گوشت نداشته باشد؛ یعنی فقط سالاد داشته باشد...
حبّوش: خیر، خیر! اگر فرضاً ـ این عملیات انجام شد، آیا نیروهایی که در داخل دارید فعال خواهند شد؟
رجوی: طبیعی است.
حبّوش: ... ما در گذشته یک سری عملیات انجام دادیم؛ مثلاً عملیات سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ و یا سال ۱۹۹۸؛... آیا پس از آن عملیات، علائمی دالّ بر پیوستن مردم به مجاهدین مشاهده کرده‌اید؟
رجوی: قطعاً! بیایید به ارتش آزادی‌بخش و ببینید، برادران ـ ابواحمد و... می‌دانند ـ تعدادشان زیاد شد.
حبّوش: درصد می‌خواهم؛ آیا یک جهش کیفی داشتید؟
رجوی: آری.
حبّوش: (از ابواحمد سؤال می‌کند) چند درصد افزایش نیرو داشتند؟
ابواحمد: آمار داریم که تعدادی از نیروهایشان از داخل آمدند و در اینجا به سازمان پیوستند و ما مقایسه یا آمار راجع به افراد جدید نداریم.
حبّوش: نه خیر؛ من می‌خواهم یک مقایسه و آمار داشته باشیم که آیا وقتی عملیات انجام می‌شود، تعداد نیروی پیوستی زیاد می‌شود و وقتی عملیات کم می‌شود، به تبع آن پیوستن نیروها نیز کاهش می‌یابد.
رجوی: به شما عدد دادم؛ فقط از منطقه شمال، دستگیرشدگان فقط ۱۲۰ نفر بودند. فقط منطقه شمال؛ یعنی این ۱۲ برابر سال قبل است. ...
حبّوش: الآن باز می‌گردیم به عملیات شهری. ...
رجوی: تمام جزئیات واضح و روشن است. اگر ما می‌توانستیم ـ همان‌گونه که به آقای رئیس جمهور هم گفتم ـ چند رشته از این عملیات را قبل از انتخابات ریاست جمهوری ایران انجام بدهیم، تزلزل دشمن را نشان می‌دادیم. ...
حبّوش: این عملیات چه تأثیری روی جناح‌های رقیب و چه تأثیری در انتخابات می‌گذارد؟
رجوی: دقیقاً! اولاً...
حبّوش: بحث من به این دلیل نیست که مخالف عملیاتم؛ بلکه به این منظور است که عملیات با

موفقیت بیشتری انجام شود.
رجوی: من یک سؤال از شما دارم... آیا در استمرار و انجام عملیات ما، شما با رژیم [ایران] مشکل سیاسی دارید؟
حبّوش: ما که الآن داریم انجام می‌دهیم.
رجوی: می‌خواستم از شخص شما بشنوم. آن محدودیتی که یکی دو ماه پیش گفتید، دیگر ندارید؟
حبّوش: ... چون وزیر خارجه ایران می‌خواست بیاید عراق، یک سری اصول در سیاست هست که باید مراعات شود.
رجوی: پس آن محدودیت منتفی است.
حبّوش: ... آیا الآن تصور نمی‌کنید که یک سری تلاش‌ها و فشارهایی از طرف ایران وجود دارد که مرتباً به ما می‌گویند مسعود رجوی و مجاهدین را تحویل ما بدهید؟!
رجوی: خیلی تلاش می‌کنند...
حبّوش: ولی ما یک پاسخ کور و منفی به آنها داده‌ایم... روز ورود خرازی به عراق، دو دستگاه اتومبیل تله‌گذاری شده وارد عراق شد که یکی از آنها در استان «ذیقار» منفجر شد و دیگری را کشف و خنثی کردیم. به وزیر گفتیم: «بفرمایید آقای وزیر! این هدیه‌هایی است که با خودت به عراق آورده‌ای!»
رجوی: و روز دوم به پادگان ما حمله کردند!
حبّوش: وقتی می‌گوییم به ما حمله می‌شود، یعنی به شما نیز حمله می‌شود؛
چون امنیت ما امنیت مجاهدین است... شما باید تمام واکنش‌های دشمن خود را مدنظر قرار دهید؛ اگر احساساتی برخورد کنید، حتماً می‌بازید. درست است؟
رجوی: کاملاً درست است.
حبّوش: برای همین است که ما می‌خواهیم یک زن عراقی به تو بدهیم تا از دست ما ناراحت نشوی! (خندهٔ حضار)[1]

□ عصبانیت از عملیات بی‌حاصل سازمان

مذاکرات مندرج در این متن، در اواسط سال ۲۰۰۱ بین **مسعود رجوی** و سپهبد **طاهر حبوش** انجام

---

۱. برای قضاوت تاریخ: صص ۱۷۵ ـ ۲۱۲.

شده است. تصریح مؤکد و مکرر حبّوش به این امر که ترور شهید **صیاد شیرازی** به دستور عراق صورت گرفته، از نکات جالب این متن است. از حساس‌ترین نکات این متن، لحن تند و خشنی است که از اواسط مذاکره توسط حبّوش به کار برده می‌شود. ناهماهنگی سیاست‌های جاری و امکانات محدود عراق با خواست‌های مجاهدین و بی‌ثمر بودن حرکت‌های تروریستی مجاهدین خلق، از جمله علل عصبانیت حبوش در این نشست است.

حبّوش: ... بفرمایید بنشینید، حال شما چطور است؟

مسعود رجوی: کاردار شما (عراق) در تهران علیه ما صحبت کرده و در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه رسالت علیه ما حرف زده است.

سپهبد طاهرجلیل حبّوش: این جریان کاردار و مصاحبه آن چه بوده است؟

رجوی: ... این مصاحبه بعد از جریان صیاد شیرازی صورت گرفته است و این عملیات را تروریستی و ناجوانمردانه خوانده است. من در آن زمان با استاد طارق عزیز تماس گرفته و این مطالب را گفته‌ام و ایشان (طارق) از من عذرخواهی کردند. استاد طارق عزیز گفت: از طرف من اطلاعیه صادر کنید؛ و من هم در تاریخ ۲۰ مه ۳۰/۱۹۹۹ اردیبهشت ۱۳۷۸ این پیام را که حاصل توافقی بود که با استاد طارق عزیز داشتم و شما آن را مشاهده می‌کنید، صادر کردم. این توافق بین ما و استاد طارق عزیز با هماهنگی سیدالرئیس صدام حسین از قبل بوده است.

حبّوش: من این نامه را می‌خواهم.

رجوی: آیا نامه سیدالرئیس را مشاهده کرده‌اید؟

حبّوش: بله؛ مربوط به سال ۱۹۸۸ است.

رجوی: بله؛ و یک مرتبه دیگر در سال ۱۹۹۹ نیز روی این مطالب تأکید کرده‌اند و همچنین استاد طارق عزیز نیز تأکید کرده‌اند که دیپلمات‌های عراقی و رسانه‌های عراقی به دستور سیدالرئیس حق بیان مطالب و دخالت در کار مجاهدین را ندارند. ...

حبّوش: ... حقیقت این است که تا وقتی با ما هستید، یک نصیحت برای شما دارم... نصیحت من به برادر مسعود این است که در همان مصیبت که جمال عبدالناصر افتاد قرار نگیرد. جمال عبدالناصر دچار این مشکل شد که گوش خود را به رسانه‌ها داده بود، ... ما حامی کار مناسب و خوب هستیم. دستور از سیدالرئیس و سیدنایب [الرئیس] است که پس از خروج شما از آنجا به من داده شده. برادر مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق برای ما غریبه یا یک هم پیمان تجاری در اینجا نیستند؛ ... هیچ برخورد و کار تاکتیکی با شما نداریم؛ چون که هر چه بر سر ما بیاید بر سر شما نیز خواهد آمد؛ یعنی سیدالرئیس وقتی به طاهر [حبّوش] دستور می‌دهد و به مسعود نیز

دستور می‌دهد و استاد عزت و هر کدام از وزرا را مورد خطاب قرار می‌دهد، استاد مسعود رجوی یعنی جزء ما و مثل ما می‌باشد (نزد سیدالرئیس)... وقتی که من به شما برای انجام این عملیات [ترور صیاد شیرازی] دستور دادم، معلوم است که بیان این مطالب تاکتیکی است؛ زیرا ما نمی‌خواهیم در بیش از یک جبهه بجنگیم... من نمی‌خواهم فکر شما مشغول رسانه‌ها و اخبار این طرف و آن طرف شود.

رجوی: من شکی ندارم.

حبّوش: آیا من از شما سؤال کردم که جواب می‌دهید؟

رجوی: چون مسئولیت مخابرات و مجاهدین با شماست، باید این مطالب را به شما بگوییم که بدانید؛ زیرا کاردار شما در تهران این حرف را می‌زند نه کاردار رژیم ملایان که ما را به عنوان تروریست محکوم می‌کند و ما را در وضعیت سال ۱۹۹۹ قرار می‌دهد.

حبّوش (خطاب به اطرافیان:) کاردار را به بغداد احضار کنید و از او توضیح بخواهید.

رجوی: [رژیم ایران] در حال حاضر ما را جزء استکبار جهانی قرار می‌دهد... عملیات متوقف شده است. دیگر روی زخم نمک نزنید... ما نمی‌خواهیم کار شما را زیاد کنیم؛ چه فایده‌ای دارد که یک مسئول عراقی این مطالب را بیان کند. آمریکا هم به ما می‌گوید تروریست و... حداقل این است که شما یک اطلاعیه بدهید و این موارد را تکذیب کنید که نه، چنین چیزی نیست... همانگونه که استاد طارق [عزیز] گفتند. ...

حبّوش: آن را برای من بیاورید.

رجوی: ... عملیات قطع می‌شود؛ نفراتی هم که به شما دادیم و خودتان خواستید، آنها را به رژیم تحویل دادید تا اسرای خودتان را بگیرید؛ و اعلام (تبلیغات) ما را نیز قطع کردید. حتی دیگر یک پیام هم پخش نمی‌شود.

حبّوش: چطور تبلیغات رسانه‌های شما قطع شده است؟

یکی از افسران مخابرات: خیر قربان! منظور اینها پیام‌هایی از تحرکات و کارهای آنهاست که دیگر در رسانه‌های عراقی منعکس نمی‌شود.

رجوی: کاملاً در رسانه‌های عراقی قطع شده است.

حبّوش: رسانه‌های خودشان مشغول و فعال است؛ فقط رسانه‌های ما قطع شده و پیام‌های مجاهدین را پخش نمی‌کند، چرا پخش نمی‌شود؟ چون دستور مجلس و دولت است که پخش نشود. آن، ایستگاه رسمی خودتان است؛ این مطالب هم مربوط به دو ماه گذشته است. ...

رجوی: من روز گذشته با وزیر تبلیغات بودم و گفتم شکایت مرا پیش سیدالرئیس ببرید تا خودشان تصمیم بگیرند که چرا دستور خودشان اجرا نمی‌شود.

حبّوش: من خودم شکایت پیش سیدالرئیس خواهم برد... روش و نظریه ما برای متوقف کردن عملیات نظامی مجاهدین به دلیل خواست ما نبوده است؛ این باب جدیدی بود برای اینکه به آنها [ایرانی‌ها] فشار بیشتر بیاوریم. ...

رجوی: در هفته گذشته ـ جمعه ـ در آلمان راهپیمایی داشتیم. حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ خبر درباره این راهپیمایی پخش شده است. خیلی از سؤال‌ها یا بیش از ۵۰ درصد آنها در خصوص رابطه مجاهدین با عراق بوده است. من خودم گزارش آن را مطالعه کردم. سؤال‌هایی که از شما کردم، برای توجیه آنها در آلمان و دیگر کشورهاست و دوستان ما را خیلی توجیه می‌کند.

حبّوش: نظر شما راجع به آلمان چیست؟

رجوی: آلمان در حال حاضر ضد ما عمل می‌کند... بعد از کنفرانس بُن، یکی از شرایط آنها این بوده است که پول ما را جمع کنند؛ با این بهانه که این کمک‌ها را ـ که برای بچه‌های ایرانی است ـ مجاهدین به عراق منتقل می‌کنند و برای ارتش آزادی‌بخش می‌فرستند. به این دلیل رابطه ما با آلمان‌ها سرد شده است. مواردی که روی آن تأکید دارند، فرستادن [و حواله کردن] پول به عراق و خرید تجهیزات مانند GPS و دوربین کلاهی است؛ که با تمام قوا به آلمان فشار می‌آورند تا این موارد را به ما ندهند و اموال ما را در آلمان توقیف کنند.

حبّوش: نه؛ منظور من رابطه شما با فرانسه و ایتالیا و انگلستان است. در مقایسه اینها با آلمان؛ آیا آلمان سخت شده است؟

رجوی: بهترین رابطه ما با فرانسه است؛ سپس بلژیک و بعد ایتالیا؛ با آلمان رابطه متوسط است.

حبّوش: آیا به نظر شما آلمان در این سال بهتر بوده یا در سال گذشته و کدام سال رابطه بهتر با شما داشته است؟

رجوی: زیاد فرقی نداشته است.

حبّوش: اگر گزارش جدیدی از رابطه و وضعیت آلمان داشتید، به من ارائه کنید.

رجوی: گزارش راهپیمایی جمعه گذشته به دست من رسیده و بهترین گزارش از وضعیت آلمان است. همیشه مانع می‌شدند؛ چون همیشه وقتی می‌خواستیم تظاهرات بکنیم، مرزها را می‌بستند. در این مرحله مرزها را باز گذاشتند و ایرانیان توانستند برای تظاهرات به آلمان بروند و این کار انجام شد.

حبّوش: دلیل این کار آلمان‌ها این است که ما هم در این قضیه سهیم بودیم و کمک کردیم.... ما با سرویس اطلاعاتی آلمان ارتباط و همکاری داریم و در سه ماه گذشته در خصوص وضعیت ملایان از ما گزارش خواستند و ما نیز گزارش کامل با تحلیل و مدارک کافی دادیم و در این گزارش صحیح و صادق بودیم. همچنین گزارش تحلیلی از مجاهدین خلق نیز دادیم. اسپانیا نیز

از ما خواست که گزارش کامل در خصوص شما (مجاهدین) و آینده‌تان به صورت دقیق به آنها بدهیم؛... من تلاش‌هایی در کشورهای اروپایی و در ملاقات‌هایم با آنها کردم تا وضعیت مجاهدین و آینده آنها را برای آنها توضیح دهم و یک تصویر واقعی را از مجاهدین برای آنها ترسیم کنم.

رجوی: این زحمت‌های ماست و خیلی ممنون هستم... من درخواست دارم که با سیدالوزیر (وزیر جدید کشور) ملاقات کنم؛ چون من با وزیر جدید ملاقات نکرده‌ام و درخواست‌های ما مانده است. اگر امکان ملاقات باشد خیلی خوب است.

[حبّوش خطاب به افسران مخابرات]: ترتیب ملاقات را بدهید.

رجوی: همچنین ملاقات با وزیر دفاع برای پیگیری امور ما...

[حبّوش خطاب به افسران مخابرات]: ملاقات با وزیر دفاع را انجام دهید. [خطاب به مسعود]: امر کنید.

رجوی: واقعاً خجالتم می‌دهید.

حبّوش: اصلاً و ابداً این حرف را نزنید.

رجوی: ... برای هدیه کتاب الحکیم طاهرالموسوی الحسینی [هم تشکر می‌کنم].

حبّوش: این لقب من است و جدّ من حبّوش و ریشه و نسب من حسینی است.

رجوی: من فکر کردم که این اسم مستعار است.

حبّوش: نه؛ این نسبت من است: طاهرالموسوی الحسینی ... الحمدلله من از خانواده اهل بیت هستم.

رجوی: می‌خواستم از شما خواهش کنم که اجازه دهید این کتاب را در کتابفروشی‌های ایران عرضه کنیم و بفروشیم... گفتند که شما مایل نیستید این طور شود.

حبّوش (در تماس تلفنی با وزیر دفاع): من از شما درخواست وقت برای ملاقات با برادر مسعود رجوی کردم و می‌دانم که موقع عید است و کارهایی دارید؛ اگر بعد از عید یک وقتی برای ملاقات مشخص کنید [خوب است]... می‌دانید که وقتی برادر مسعود می‌خواهد با وزرا ملاقات کند، همان گونه که دستور صدام است، ما باید همکاری کنیم...

حقیقتاً من این [کتاب] را که نوشته‌ام، سودش را برای شهدا و امور خیریه قرار داده‌ام؛ احتیاجی به پول آن ندارم.

رجوی: من تعدادی برای انتشار در ایران خواستم و...

حبّوش: در چاپخانه موجود است؛ می‌توانید حتی ۱۰۰۰ نسخه از آن را تهیه کنید. از این بابت متشکرم...

... (خطاب به افسران مخابرات): برای انجام عملیات نسخه‌ای دارید که ملاحظه کنید؟
... افسر مخابرات: برادر مسعود رجوی لیستی را خدمت رئیس جمهور داده و در آن طی چند بند درخواست‌های خود را ارائه داده است... دفتر رئیس جمهور دستور آن را به وزیر دفاع ابلاغ کرده و رونوشت آن را به مخابرات داده است. دستور چهارگانه به صورت کلی و در یک بند داده شده، مبنی بر بررسی توانمندی و طراحی و برنامه‌ریزی برای آزادسازی شهرها. برای بررسی استراتژیک ارتش آزادی‌بخش یا چگونگی شروع در استان‌ها، در این دستور وظیفه بررسی امکانات نظامی و زرهی و... به ارتش داده شده است.
حبّوش: ... دو مسئله وجود دارد: اول اینکه چگونه می‌توانیم طرحی داشته باشیم و از پادگان‌های مجاهدین حمایت و حفاظت کنیم. چون آنها [ایرانی‌ها] دنبال فرصت هستند تا به پادگان‌ها حمله کنند... دوم اینکه اگر ما بخواهیم تحت پوشش ارتش آزادی‌بخش وارد شویم چگونه باید باشد. این دو نکته را می‌خواهیم انجام دهیم و هر کدام از این بندها مربوط به ارتش است و باید بررسی و جواب آن طرح شود؛ هنگام ملاقات با مسعود آماده گردد و مورد بحث قرار بگیرد. ...
رجوی: اگر برای دفاع از من نزد وزیر دفاع حاضر شوید، خیلی ممنون می‌شوم و به صورتی باشد که مقاتلین [نیروهای سازمان] دلخوش شوند و کار کنند.
حبّوش: من با تو هستم ای دوست من! درخواست دیگری هست که دستور داده شده باشد؟
رجوی: درخواست پنجم در خصوص نیروها و امکانات حفاظتی پادگان‌هاست؛ که این نیز باید با وزیر مطرح شود...
حبّوش: ... درخواست بعدی، محلی جهت تمرین و آموزش تانک‌ها در منطقه «کوت» یا «صویره» در نظر گرفته شود. مگر در «اشرف» ندارید؟
رجوی: ما درخواست آموزش و تمرین در «کوت» یا «صویره» را داریم که برای نیروهای منطقه «کوت» است. ...
حبّوش: ... مورد درخواست دهم تجارت است که سهمیه ۱۸ میلیون بشکه نفت برای هر ۶ ماه جهت فروش می‌باشد. برای من نامه و دستور استاد عزت ابراهیم را مشخص کنید.
رجوی: استاد طه خودش به من گفت و دستور سیدالرئیس نیز هست.
حبّوش: ما در سال چقدر برای مجاهدین نفت در نظر گرفته بودیم؟
رجوی: ۵ میلیون بشکه در سال بوده است.
حبّوش (خطاب افسران مخابرات): به سیدالرئیس نامه بنویسید، مبنی بر اینکه برادر مسعود رجوی درخواست سهمیه بیشتری دارد.

رجوی: ما برای هر بشکه ۳۰ سنت می‌گیریم که ۱۰ سنت آن هزینه جاری می‌شود و از این ۱۸ میلیون بشکه ببینید چه چیزی عاید ما می‌شود. ...
حبّوش: در نامه توضیح دهید که از فروش ۵ میلیون چه قدر عاید مجاهدین می‌شود و این گروه نیاز به فلان مبلغ دارند که اگر ۱۸ میلیون داده شود، فلان مبلغ عاید آنها خواهد شد.
رجوی: [درخواست] برای دخول به عراق از مرز پاکستان.
حبّوش: در خصوص وضعیت پاکستان باید بگویم که اگر تا ۲۰ گذرنامه عراقی در روز صادر کنیم، برای نیروهای پاکستانی سؤال برانگیز می‌شود؛ نیروهای آمریکایی در آنجا حضور دارند و مشکل درست می‌شود. [با صدای بلند و تند] مقداری کوتاه بیایید و همکاری کنید؛ متأسفانه وضعیت را درک نمی‌کنید... وضعیت در پاکستان خوب نیست و بگذارید اوضاع را مقداری آرام کنیم؛ چون نیروهای پاکستان حساس هستند و نیروهای آمریکایی نیز حضور دارند. خوب، نمی‌گویند چگونه و چه طور هر روز ۱۵ گذرنامه عراقی در پاکستان صادر می‌شود؟!...
رجوی: ما تاکنون از سفارت عراق در پاکستان فقط ۳۰ گذرنامه گرفته‌ایم؛ برای یک روز هم نبوده بلکه برای چند ماه بوده است.
حبّوش: (با عصبانیت): درخواست‌های شما، آنچه از من درخواست کرده‌اید، این را می‌گوید... درخواست دیگر دارید؟
رجوی: نه؛ برادر ابواحمد! تاکنون ما چند نفر از پاکستان وارد عراق کردیم؟
حبّوش: (با عصبانیتی که در لحن صدای وی مشخص است): من از شما سؤالی دارم؛ آیا مشکلی در امارات یا در ترکیه دارید؟ مشکلی که ما داریم، در پاکستان است.
رجوی: ما می‌گوییم در صورت ضرورت از طریق پاکستان کمک کنید.
یکی از افسران مخابرات: ما مشکلی نداریم؛ فقط اگر مقرّی در وزارت کشور پاکستان داشتیم، انجام می‌دادیم.
حبّوش: من می‌گویم فعلاً پاکستان را مطرح نکنید و مسکوت باشد، چون...
رجوی: چرا؟
حبّوش: چون که تعدادی از خانواده‌های عربی در افغانستان که عضو مجاهدین افغان بودند، می‌خواستند از طریق پاکستان خارج شوند؛ تعدادی از این خانواده‌ها توسط سفارتخانه‌های کشورهای عربی به پاکستان عبور داده شدند که ۲۰ خانوار از اینها را سرویس آمریکا با کمک سرویس پاکستان دستگیر کردند. ممکن است عبور نیروهای شما از پاکستان مثل این شود. ...
رجوی: خیلی خوب؛ من مشکلات شما را درک می‌کنم و نمی‌خواهیم مشکلات شما را زیاد کنیم ولی می‌خواهیم که برادران شما در پاکستان توجیه باشند که اگر مشکلی پیش آمد،

همکاری و مساعدت کنند تا جایی که مشکلی برای شما ایجاد نکنند.

حبّوش: خوب...

رجوی: می‌شود درخواست اول را مجدداً ملاحظه کنید؟...

حبّوش: من دستوری مبنی بر تردّد از مرز «ابراهیم خلیل» داده‌ام و ابلاغ شده؛ فرض کنید که مجاهدین از «ابراهیم خلیل» با گذرنامه عراقی وارد شوند.

افسر مخابرات: ما نیرویی در مرز «ابراهیم خلیل» نداریم؛ با اکراد هماهنگی کرده‌ایم ولی مشکل داریم.

حبّوش (خطاب به افسر مخابرات): این مورد را با عصّام خضر مطرح کنید تا با اکراد هماهنگی کند... (خطاب به رجوی): این مورد را شما کاری نداشته باشید، من این مسئله را درست می‌کنم و خیال شما راحت باشد.

رجوی: موارد ما تمام شد برادر ابواحمد و ما می‌رویم برای عراق.

حبّوش: به وزارت تبلیغات ابلاغ شود که مصوب شد رسانه‌های مجاهدین از ۲ ساعت به ۶ ساعت اضافه شود.

رجوی: متشکرم.

حبّوش: این را با وزیر تبلیغات مطرح کنید و ملاقاتی هم با وزیر تبلیغات برای مسعود ترتیب دهید. من متشکر هستم.

رجوی: من نیز متشکر هستم و از شما می‌خواهم که زمان‌بندی این برنامه‌ها را به سید نایب [عزت ابراهیم الدّوری] بدهید.

حبّوش: من با سیدنایب کاری ندارم؛ چرا باید زمان‌بندی را به ایشان بدهم؟!

رجوی: چون خود ایشان گفتند.

حبّوش: درخواست‌های شما مربوط به وزارت تبلیغات و وزارت دفاع است و من برای این کارها زمان‌بندی ندارم.

رجوی: نمی‌دانم؛ چون خود سیدنائب گفتند که به من اعلام شود.

حبّوش (خطاب به افسر مخابرات): پس از اخذ زمان‌بندی از وزارت دفاع و وزارت تبلیغات به سیدنایب اعلام شود. خیلی خوش آمدید.

رجوی: خداحافظ...[1]

---

۱. برای قضاوت تاریخ: صص ۲۱۳ ـ ۲۴۳.

گفتار بیست و سوم:

«ارتش آزادیبخش» یا لژیون خارجی عراق

فصل اول:

پیشینهٔ ارتباطات سازمان و عراق

□ مواضع علنی سازمان در قبال عراق

اولین موضع‌گیری علنی و ثبت شدهٔ سازمان در قبال عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۱۸ فروردین ۱۳۵۹ رخ داد. در پی ادعای رژیم بعث عراق در مورد جزایر سه‌گانه خلیج فارس و متهم ساختن ایران به تحریم مخالفان دولت عراق، سخنگوی سازمان «ضمن محکوم کردن شدید این نحوهٔ برخورد رژیم عراق» تأکید کرد که: «دولت بعث، زخم‌های کهنه را مجدداً سرباز نموده و علیه ایران مستمسک قرار داده است. ... دعاوی ارضی نظیر مسئله جزایر، پیوسته عامل تحریکی در دست امپریالیست‌ها بوده است... ما خواستار آن هستیم که دولت بعث هر چه سریع‌تر به این فتنه‌انگیزی خاتمه داده و بیش از این، اسباب رضایت خاطر امپریالیست‌ها و تفرقه خلق‌ها را فراهم نگرداند.»[1]

در نشریه مجاهد مورخ ۲۳ فروردین ۵۹ نیز، در ستون نگاهی به اخبار و رویدادهای دنیا، تحت عنوان «در حرف ضدامپریالیسم در عمل...» اقدام دولت بعث عراق در «طرح مسائل انحرافی چون دعاوی ارضی» «سعی در منحرف کردن اذهان مردم از دشمن اصلی یعنی آمریکا» توصیف گردید.[2]

در ۲۷ فروردین ۱۳۵۹، همزمان با اوج‌گیری تنش سیاسی و نظامی بین عراق و ایران، پس از پخش

---

۱. مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۳: ص ۱۴۱. روزنامه کیهان، ۵۹/۱/۱۹: ص ۱۲.
۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۸: ص ۸.

گفتاری در تجلیل از مجاهدین خلق و سران و بنیانگذاران آن در بخش فارسی رادیو بغداد، سخنگوی سازمان در مورد «برنامه‌های اخیر بخش فارسی رادیو عراق» چنین اظهار داشت:

مدّتی است که رادیو عراق، در برنامه‌های فارسی خود، از برخی نشریات مجاهدین استفاده کرده و دفاعیات شهدا و مواضع عقیدتی ـ سیاسی سازمان و برادران ما را مورد تجلیل قرار می‌دهد.

از آنجا که همزمان با افزایش اختلافات عراق با ایران، این نحوهٔ برخورد، حاصلی جز ضربه زدن به مجاهدین ندارد، لذا به مسئولان این رادیو هشدار می‌دهیم که:

اوّلاً ـ مجاهدین را اسباب ترفندها و معامله‌گری‌های سیاسی خود قرار ندهند؛ همان معاملات و کش و واکش‌های سیاسی که درگذشته نیز بر حسب آنها وقتی با شاه به توافق رسیدند، انقلابیون و ترقی‌خواهان ایران را از عراق اخراج نموده و رادیوشان نیز دفعتاً چنان مواضعی اتّخاذ نمود که گویی دیگر در ایران هیچ خبری نیست. وانگهی مسئولان عراقی، خود در سال ۴۹ مجاهدین را که از دوبی با هواپیمای مصادره شدهٔ ایرانی به بغداد رفته بودند به خوبی در زیر شکنجه آزموده‌اند، باید پذیرفته باشند که نه می‌توان به هیچ قیمتی مجاهدین خلق ایران را خرید و نه آنها را بازیچهٔ معاملات سیاسی قرار داد.

ثانیاً ـ اگر کسی در عراق مدّعی انقلابیگری و ترقی‌خواهی است، چه انقلاب فلسطین و چه گسترش یک دموکراسی انقلابی و مردمی در داخل کشور خود، بهترین صحنهٔ آزمایش اوست و لذا اگر رادیو بغداد داعیهٔ احترام گذاشتن به سازمان و چهره‌های انقلابی ایران را دارد، بهتر است راه نزدیک‌تر (یعنی داخل خود عراق را) بپیماید.[1]

یک روز پس از اعلام موضع مزبور، سخنگوی سازمان در ۲۸ فروردین ۵۹ دربارهٔ ملاقات مسعود رجوی با **هانی الحسن** سفیر فلسطین در ایران، اظهارات **صدام حسین** در مورد شرایط پایان درگیری با ایران را «شرایط بسیار غیرعملی و شگفت‌انگیزی» توصیف نمود و آن را متعارض با ابراز تمایل وزیر خارجه عراق به حل اختلافات از طریق مذاکره برشمرد:

پیداست که یا حرف‌های صدام حسین صرفاً مانور تبلیغاتی و طبل میان تهی است و یا آقای سعدون حمادی می‌خواهد در افکار عمومی بین‌المللی موجه جلوه کرده و ایران را مقصر معرفی کند. علی‌هذا، «مجاهدین خلق ایران» بر این عقیده‌اند که چنانچه وزیر خارجه عراق قصد گمراه کردن افکار عمومی بین‌المللی را ندارد و به راستی به احترام متقابل کشورها و عدم

---

۱. مجموعهٔ اعلامیه‌ها...، ج ۳: ص ۱۶۴. روزنامه کیهان، ۵۹/۱/۲۸: ص ۳.

مداخله در امور داخلی ایران، اعتقاد داشته و واقعاً نمی‌خواهد که توطئه جنگ‌افروزانه امپریالیستی میان ملت‌های مسلمان به نتیجه برسد، به توصیه‌های انقلابیون فلسطین و شخص برادر «یاسر عرفات» مبنی بر مأیوس کردن امپریالیسم بین‌المللی، گوش فرادهد.[۱]

همچنین در نشریه رسمی سازمان، در تاریخ ۶ اردیبهشت ۵۹ شهادت آیةالله **محمدباقر صدر** و خواهر ایشان، «مظلومانه‌ترین شهادت‌ها» و نشانه دیگری بر «خلق و خوی فاشیستی عمال بعثی عراق» توصیف شد و چنین تأکید گشت:

مجاهدین خلق ایران ضمن تسلیت این فاجعه به امام خمینی و تمامی مردم، پیروزی هر چه سریع‌تر آزادی و عدالت را برای ملت برادر عراق و همه انقلابیون راستین آن آرزومندند.[۲]

□ سازمان و جنگ تحمیلی

سازمان، در تاریخ ۲۰ شهریور ماه ۱۳۵۹، در حالی که انتشار نشریه مجاهد را از تیرماه قطع کرده بود، طی اطلاعیه‌ای که در مورد حوادث و تحرکات تجاوزکارانه ارتش بعث عراق و مزدوران آن در مرزهای غربی کشور انتشار داد، با «محکوم کردن استبداد حاکم بر عراق» چنین اعلام داشت:

سازمان مجاهدین خلق ایران، ضمن ابراز تأسّف شدید از همهٔ خسارات جانی و مالی جنگ‌های غرب کشور و تسلیت به تمامی خلق قهرمانمان، بدین وسیله اعلام آمادگی می‌کند تا چنانچه مقامات کشور مجاز نمایند، در دفاع از مرزها و شهرها و هموطنانی که تحت تهاجم استبداد بعثی حاکم بر عراق و یا مزدوران شاه خائن (امثال پالیزبان) واقع شده‌اند، شرکت کند.[۳]

در شرایطی که همزمان با اوج‌گیری برخوردهای نظامی عراق و ایران در مرزهای غربی و جنوبی کشور، در عرصهٔ داخلی، کماکان سازمان به مثابه یک عامل اصلی تشدید تنش‌ها و درگیری‌های داخلی در شهرهای مختلف کشور محسوب می‌گردید،[۴] ولی مع‌الوصف بعد از آغاز تجاوز سراسری رژیم صدام به

---

۱. مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۳: ص ۱۶۹. روزنامه کیهان، ۵۹/۱/۲۸: ص ۹.
۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۴۹: ص ۱.
۳. متن اطلاعیهٔ ۲۰ شهریور ۵۹. جنگ تحمیلی در تحلیل...: صص ۲۰ ـ ۲۱. این اطلاعیه در فوق‌العاده ۶ صفحه‌ای نشریهٔ مجاهد که بدون تاریخ در اواخر شهریور ۵۹ به عنوان پاسخ به اتهام مشارکت سازمان در کودتای نوژه، انتشار یافته بود، در ص ۵ درج گردید.
۴. در جلد دوم کتاب حاضر، مواضع و عملکرد تشنج‌آفرین سازمان و زمینه‌سازی شورش مسلحانه طی سال‌های ۵۹ و ۶۰ تشریح و تبیین شده است.

ایران در ۳۱ شهریور ۵۹، موضع تبلیغاتی قبلی مبنی بر آمادگی برای دفاع، مجدداً توسط سازمان تکرار شد:

سازمان مجاهدین خلق ایران طی اطلاعیه‌ای به تاریخ اول مهر ضمن محکوم کردن تجاوزات عراق مجدداً برای دفاع از میهن و مردم اعلام آمادگی می‌کند.[1]

اما این اطلاعیه و اطلاعیه‌های قبلی و بعدی، تا دهم آبان ماه که سازمان یک شماره فوق‌العاده مجاهد منتشر ساخت، انتشار و بازتاب چندانی نمی‌یافت. عملاً هم، دفاتر و اعضا و وابستگان سازمان درگیر خطوط تشکیلاتی «افزایش تشنج اجتماعی» بودند و موضوع تهاجم دشمن به کشور، هیچ جایگاه جدّی و مؤثری در خطمشی سازمان پیدا نکرده بود، چنانکه در آینده هم پیدا نکرد.

در مورد چگونگی انعکاس اطلاعیه‌های مذکور در مطبوعات لازم به ذکر است که روزنامه کیهان در تاریخ ۲۲ مهرماه ۵۹ متن تلگرام هواداران سازمان در اهواز به استاندار خوزستان را درج نمود که طی آن به اطلاعیه‌های ۲۰ شهریور و اول مهر اشاره و استناد گشته و مضمون آن بازگو شده بود.[2]

سازمان همچنین، در پنجم مهرماه ۱۳۵۹، طی اطلاعیه‌ای تأکید کرد:

... در شرایط حسّاس و خطیر کنونی که بر این میهن حاکم است، کلیهٔ نیروها باید متّحداً در دفاع از کشور در برابر تجاوز و تهاجم خارجی عمل کنند.[3]

در شرایطی که لزوم وحدت عام و فراگیر ـ که مجاهدین خلق نیز به آن اذعان داشتند ـ در قبال تجاوز وسیع عراق به خاک ایران بر کسی پوشیده نبود، در عرصهٔ درگیری‌های سیاسی داخل کشور، سازمان از مواضع واگرایانهٔ خود در قبال نظام و نهادهای نوپای آن دست برنداشته و همچنان بر طبل ادّعاهای خود ـ تشنج‌آفرینی و متهم کردن نهادهای نظام به اعمال غیرقانونی ـ می‌کوبید. از این رو طبعاً ادعاهای وحدت‌طلبانهٔ ایشان جدّی گرفته نمی‌شد. بدین جهت در اطلاعیهٔ بعدی نوشتند:

... در شرایط حسّاس و خطیری که بر میهن ما می‌گذرد و وحدت و یکپارچگی صفوف تمام اقشار ملّت و کلیهٔ نیروها را برای مقابله با تهاجم و تجاوز خارجی ایجاب می‌کند، ما در کمال تأسف شاهد برخی عملکردها و تبلیغات تفرقه‌افکنانه و ناقض وحدت عمل و فشار بر نیروهای

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش فوق‌العاده، ۵۹/۸/۱۰: ص ۳.
۲. روزنامهٔ کیهان، ۵۹/۷/۲۲: ص ۴.
۳. متن اطلاعیهٔ ۵ مهر ۵۹.

انقلابی هستیم.[۱]

فشارهایی که سازمان از آن سخن می‌راند (و اغلب خود نیز در ایجادش نقش اساسی داشت)، راه نداشتن ـ یا راه نیافتنِ ـ عناصر سازمان با هویت تشکیلاتی به جبهه‌ها بود. بدیهی است که اگر اعضای سازمان بنا به اقتضائات نیروهای نظامی، در قالب نیروهای تحت هدایت فرماندهان ذیربط قرار می‌گرفتند، اساساً وجهی برای تمایز و شناخته شدن آنان از دیگران نمی‌بود که منجر به تضییقات یا محدودیت‌های ادعایی گردد. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که صحنه حساس و پیچیدهٔ جبهه‌های جنگ توسط سازمان به عرصه‌ای برای مانور تشکیلاتی و تبلیغات گروهی و خودمختاری نیروهای شبه‌نظامی سازمان تبدیل می‌شد و مشکلات و تشنجات جدید در «جبهه نظامی» کشور علاوه بر «جبهه سیاسی» پدید می‌آورد. حدود دو هفته بعد از اطلاعیهٔ قبلی، اطلاعیهٔ دیگری صادر شد که ضمن آن چنین آمده بود:

> **مجاهدین خلق ایران از اینکه مراجعات و اقدامات سازمان جهت رفع این ممانعت‌ها و مساعدت به نیروهای سازمان، تاکنون بی‌نتیجه مانده و پای تصفیه حساب‌های تفرقه‌افکنانهٔ گروهی و انحصارطلبی به میدان‌های جنگ و دفاع نیز کشیده شده، بسیار متأسف بوده و از مقامات مسئول درخواست می‌کند که در این شرایط حسّاس با رفع این گونه ممانعت‌ها زمینه را برای انجام وظیفهٔ میهنی و مردمی کلیهٔ نیروها فراهم آورند.**[۲]

این مطالب درست در زمانی انتشار می‌یافت که طبق اسناد درونی سازمان، این تشکیلات تداوم جنگ را در جهت خواست خود برآورد می‌کرد، زیرا به باور آنان:

> **... به لحاظ مسائل داخلی نیز چون مسائل داخلی ایران بیشتر است، اگر جنگ درازمدّت بشود، باعث سقوط رژیم ایران خواهد شد؛ ولی عراق علی‌رغم داشتن یک سری مسائل داخلی چون قدرت سازماندهی دارد، قادر است که مسائلش را حل نماید...**[۳]

امّا آنچه که در تبلیغات علنی سازمان به عنوان ممانعت‌ها و تضییقات مشارکت نیروهای آن در جنگ ذکر می‌شدند و با استناد به آنها، عملاً بر عدم حضور مؤثر در صحنه دفاع تصریح می‌شد، چه بود؟ در متن مفصّلی تحت عنوان «گزارش به خلق قهرمان ایران، مجاهدین خلق در جبهه‌های مقاومت» چنین آمده

---

۱. متن اطلاعیهٔ ۸ مهر ۵۹.

۲. متن اطلاعیهٔ ۲۳ مهر ۵۹.

۳. جنگ تحمیلی در تحلیل...: ص ۲۰.

بود:

... مضیقه‌سازی و ایجاد محدودیت در کلیه کارهای ما [در جبهه‌های جنگ] صورت گرفته که به شرح زیر خلاصه می‌شود:

الف ـ در زمینه تسلیحاتی تقریباً در تمام مراجعات بی‌جواب ماندیم. ما در مقابل درخواست تسلیحات مناسب جهت مقاومت در برابر نیروهای متجاوز، علی‌رغم آنکه حاضر بوده و هستیم که هرگونه تضمین مورد قبول آقایان را نیز پذیرا شویم، با جواب‌های منفی روبرو گشته‌ایم. تأسف‌آورتر آن که در مواردی حتی سلاح‌های محدود خودمان نیز بارها ضبط گردیده است...

ب ـ نوع دیگر کارشکنی، فشار و تهدید و به تعطیل کشاندن مراکز آموزش نظامی ما بوده است...

ج ـ برای حفر خندق‌های ضدتانک نه تنها امکاناتی در اختیار ما نمی‌گذارند بلکه در مواردی حتی مانع شده‌اند که افراد ما... خود به این کار اقدام کنند...

د ـ فشار و محدودیت حتی جهت اقداماتی نظیر برپایی چادرهای امداد و جراحی مجروحین و یا اقدامات پشت جبهه‌ای مانند ایجاد تعاونی‌های صنفی نیز به شدت اعمال می‌شود...[1]

ملاحظه می‌شود که بنا به مفاد صریح نوشته رسمی سازمان، تشکیلات سیاسی مزبور انتظار داشته است که امکانات آموزشی، لجستیکی و تسلیحاتی یک ارتش را خود، مستقلاً دارا باشد و در کنار نهادهای رسمی نظامی مانند ارتش و سپاه، جداگانه به ایفای نقش بپردازد. واقعاً اگر قصد یک سازمان سیاسی و حتی شبه نظامی متعلق به دوران قبل از استقرار نظام، آن می‌بود که همراهی و مشارکت فعال در عرصه دفاع از سرزمین و مقابله با تجاوز را داشته باشد، تنها راه آن برخورداری از یک نیروی نظامی مستقل «شخصی و اختصاصی» بوده است؟ و در آن صورت چه هرج و مرج و اغتشاشی پدید می‌آمد. در حالی که طبیعت رفتار سیاسی یک سازمان قانونی و قانونمند ایجاب می‌کند که بدون شرط‌گذاری و مداخله مستقیم، با تبلیغات و آموزش‌های خود نیروی اجتماعی هوادار یا مخاطب خویش را به سمت سازمان‌دهی در نهادهای رسمی نظامی کشور گسیل دارد و جبهه مقاومت ملی و فراسازمانی را تقویت کند.

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش فوق‌العاده، ۵۹/۸/۱۰: ص ۳.

با وجود آشکار بودن ضعف و نادرستی داعیه و استدلال سازمان و تکرار پی در پی تبلیغات مبنی بر اینکه مسئولان نظام به دلیل انحصارطلبی و یا دشمنی با سازمان، مانع مشارکت آن در مقابله با تجاوز دشمن شده است، به نظر می‌رسید که «جنگ عراق علیه ایران» هم صرفاً یک سوژه جدید در کنار سایر سوژه‌های تبلیغاتی قبلی برای توجیه تشنج‌آفرینی و زمینه‌سازی تقابل آتی در برابر نظام، قلمداد می‌شده است.

سازمان، با تأکید بر فضای پرسش‌گری افکار عمومی نسبت به موضع آن در قبال جنگ، و اتخاذ ژست مظلومانه، پس از یک دوره ۴ ماهه سکوت نسبی تبلیغاتی، در دهم آبان ۵۹ یک شماره فوق‌العاده نشریه مجاهد در ۱۲ صفحه منتشر ساخت.

در این فوق‌العاده در کنار مطالبی مانند گزارش در مورد حضور نیروهای سازمان در جبهه‌ها و ذکر اسامی و مشخصات افرادی به عنوان «شهدای سازمان» در جبهه‌های جنگ،[۱] بیانیه تفصیلی سازمان «در رابطه با تجاوز عراق» نیز درج گردید. در این بیانیه با تأکید بر «محکوم نمودن تجاوز عراق»، «سیاست تجاوزکارانه استبداد بعثی حاکم بر عراق که به دلیل توسعه‌طلبی‌های ارتجاعی» جنگ را آغاز نموده، «شدیداً محکوم» گشته است. در قسمت‌های مختلف این بیانیه «رژیم بعث عراق»، بخشی از «جبهه کشورهای ارتجاعی منطقه»، «مانعی در مسیر مبارزات ضدامپریالیستی» که در «مسیری انحرافی به نفع امپریالیسم و صهیونیزم» امکانات و کوشش‌های خلق‌های آزادیخواه ایران و منطقه را هدر می‌دهد، و با «هدف‌های ارتجاعی توسعه‌طلبانه»، بدون «حسن نیّت» و «صداقت»، «در خط امپریالیسم آمریکا قرار گرفته» است، توصیف شده است.[۲]

در خاتمهٔ این بیانیه پس از تکرار چند بارهٔ مدعای عدم مساعدت مسئولان کشور به سازمان برای «انجام وظیفهٔ سازمان» در قبال جنگ و طرح متعدد اتهام «انحصارطلبی و تفرقه‌افکنی و ضدیت با نیروهای انقلابی» به مقامات رسمی کشور، سعی شده بود که در پوشش پیشنهاد راه‌حل‌هایی برای

---

۱. افرادی که به عنوان شهدای سازمان در جبهه‌ها در این نشریه و سایر نشریات مجاهد (از آذر ماه به بعد) معرفی می‌شدند یا از اعضای نیروهای نظامی رسمی کشور بودند که سازمان مدعی بود آنان هوادار یا عضو بوده‌اند، و یا کسانی بودند که در اثر بمباران یا تصادف در مسیر مناطق جنگی در حین مأموریت‌های سازمانی کشته شده بودند.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش فوق‌العاده، ۵۹/۸/۱۰: ص ۳.

موفقیت کشور در جنگ، مطالبات سیاسی نامشروع و زیاده‌خواهانه سازمان، تبلیغ و توجیه شوند.[۱]

همچنین در توضیح شرط «در صورت مجاز داشتن» که در اولین اطلاعیه سازمان برای مشارکت در دفاع از کشور ذکر شده بود، مقاله‌ای تحت عنوان «چرا تجویز شرکت در دفاع را خواستار شدیم؟» در ویژه‌نامه مجاهد درج شده بود که محتوای آن تکرار چندبارهٔ دعاوی و مطالبات تسلیحاتی و تشکیلاتی برای «امکان‌پذیر شدن» مشارکت سازمان در مقابله با تجاوز عراق، بود.[۲]

در این مقاله تأکید شده بود که:

... تأیید رسمی حضور نظامی ما می‌توانست به ایجاد فضای سازنده‌ای برای ما و همه منجر شود... در این میان آن که بایستی تاوان غرض‌ها و ندانم‌کاری‌ها را بپردازد، خلق ستم کشیده ماست.[۳]

در بخشی از گزارش سازمان در مورد حضور در جبهه‌ها نیز چنین اعلام شد:

حرف آخر به امثال این آقایان [= مقامات مسئول کشور] این است که شما تضییقات را از برادران حاضر ما در منطقه جنگ‌زده بردارید، آنهایی را که در آنجا با حداقل امکانات می‌جنگند تسلیح کنید، مطمئن باشید نیروهای زیاد دیگری هستند که در صورت دست برداشتن از انحصارطلبی و در صورت در اختیار قرار دادن امکانات نظامی، به جبهه اعزام خواهند شد.[۴]

ماه‌ها بعد، که ماهیت و اهداف سازمان بیشتر روشن شده بود، رجوی در جواب به رقبای «پیکار»ی، اهداف مجاهدین خلق از اتخاذ چنان مواضعی ـ که به ظاهر مردمی و در جهت دفاع از میهن وانمود می‌شده ـ در روزهای شروع جنگ را، بدین گونه سربسته قدری توضیح می‌دهد:

فکر می‌کنم احساسات سراسری توده‌های مردم در آن هنگام احتیاجی به شرح ندارد و همه می‌دانند که کمترین شبههٔ ایجاد اخلال در جنگ ویا اصلی نمودن (و یا حتی بیان) سایر دردها و مشکلات در قبال آن، از آنجا که احساسات سراسری را جریحه‌دار می‌نمود، بهترین بهانه را به دست مرتجعین می‌داد تا تحت‌الشّعاع جنگ، افکار عمومی را نسبت به انقلابیون مغشوش نموده و به آنها ضربه بزنند.[۵]

---

۱. همان: ص ۱۲.
۲. همان: صص ۱ و ۱۱.
۳. همان: ص ۱۱.
۴. همان: ص ۳.
۵. نشریهٔ مجاهد ش ۱۱۴: ص ۳۷؛ مصاحبهٔ مسعود رجوی. وی در این مصاحبه تلاش می‌کند غیرمستقیم اثبات

علت ابراز علاقهٔ سازمان برای حضور در جبهه چه بود؟! چه اهدافی را ـ جدای از بهره‌برداری تبلیغاتی ـ دنبال می‌کرد؟! هنوز چند هفته‌ای از آغاز جنگ نگذشته بود که در یک موردِ کاملاً مشخص، ارتش جمهوری اسلامی رفتار افراد سازمان در جبهه را متناقض با امنیت ملی و اهداف جنگ تشخیص داد و ناگزیر از مقابله با آن گردید.

ماجرا از این قرار بود که مجاهدین خلق، از بدو ورود به جبهه‌ها، شروع به گرفتن عکس و جمع‌آوری اطلاعات کرده بودند ـ که با اعتراض مقامات ارتشی مواجه شدند.[1] به آنها گفته می‌شود که عکس‌های خود را باید قبل از انجام هر کاری، به آنان نشان بدهند تا ببینند به لحاظ امنیتی مسئله‌ای نداشته باشد. عناصر سازمان با این مسئله مخالفت ضمنی می‌کنند و همچنان به کارهای خود ادامه می‌دهند. کار به جایی می‌کشد که ارتش مقرّ مجاهدین خلق را محاصره و همهٔ آنها را دستگیر می‌کند و مدارک موجود را، که شامل اطلاعات وسیعی دربارهٔ وضعیت استراتژیک ارتش و عکس‌های بسیاری از موقعیت جبهه‌ها و دیگر مدارک بوده است، ضبط می‌کند.[2]

در پی صدور اطلاعیه دادستانی انقلاب در تاریخ ۵۹/۸/۷ مبنی بر ممنوعیت انتشار نشریات سازمان که در آن زمان به نام‌های «بازوی انقلاب» و «فریاد گودنشین» منتشر می‌شد، به دلیل مواضع منفی آنها در مورد «جنگ تحمیلی»، و «تضعیف روحیه سپاهیان و رزمندگان»، سازمان اطلاعیه مفصلی منتشر ساخت که طی آن دربارهٔ مواضع خود در قبال جنگ و مقابله با تصمیم دادستانی، چنین اعلام نمود:

کند که از موضع نظام در مورد جنگ حمایت نمی‌کند و همراهی سازمان در ابتدا مشروط و محدود بوده و ماهیت جنگ را ناشی از تخاصم دو دولت می‌داند که هر دو از مشروعیت برخوردار نیستند. رجوی با ارائه نقل‌قول‌هایی از لنین و مائو تصریح می‌کند که اختلاف سازمان با پیکار فقط در تاکتیک برخورد با نظام جمهوری اسلامی است.

۱. در نشریه سازمان به مواردی که صرفاً جنبه بهره‌برداری تبلیغاتی آنها آشکار بود و توسط مسئولان ممانعت شده بود، تحت عنوان «فشار روزافزون مرتجعین بر سربازان و درجه‌داران آزاده» اذعان شد این موارد که به وضوح نقض نظم و انضباط نیروهای نظامی و سوءاستفاده از امکانات نظامی برای تبلیغات تشکیلاتی بود، با روحیه طلبکارانه و حق به جانب سازمان این‌گونه بیان شده است:

«در تاریخ ۱۲/۳/[۵۹] ایادی منتجم امام جمعه پایگاه وحدتی [نیروی هوایی] دزفول مانع از فروش نشریهٔ مجاهد توسط یک سرباز می‌شوند. ... ضمناً به دو سرباز دیگر که روی تانک چیفتن کار می‌کردند به دلیل گرفتن عکس یادگاری با آن همراه با آرم سازمان، اخطار کردند که در صورت تکرار اخراج خواهند شد.» نشریهٔ مجاهد، ش ۱۱۴: ص ۴۷.

۲. جنگ تحمیلی در تحلیل...: ص ۲۶.

... جنگی که از قریب یک ماه و نیم پیش در ابعاد گسترده‌ای شروع شده همچنان ادامه دارد، نیروهای متجاوز عراقی پس از اینکه برخی نواحی و شهرهای ما را اشغال کرده‌اند در این اواخر شهر آبادان را در محاصره گرفته... شرایط جنگی همچنان بر میهن ما حاکم است... مسئله‌ای که وجود دارد این است که مجاهدین از همان ابتدا در جبهه‌های مقاومت حضور داشته‌اند ولی عناصر و محافل و ارگان‌های ارتجاعی سعی می‌کردند تا مجاهدین را برکنار از این جبهه‌ها قلمداد کرده... دادستانی رسماً پا به میدان نهاده تا با سوءاستفاده از شرایط جنگ... صدای مجاهدین خلق را خاموش کند تا دیگر هیچ پیام انقلابی به گوش مردم نرسد... دادستانی نباید گمان بکند که می‌تواند صدای مجاهدین را خاموش کند... ما به دادستانی توصیه می‌کنیم که تصمیم غیرقانونی خود را لغو کند. چرا که مجاهدین خلق هرگز بدین اختناق تن نمی‌دهند.[1]

روحیه جسارت و ایستادگی در برابر نهادهای قانونی کشور که در کلیهٔ تبلیغات سازمان، دامن زده می‌شد، در مورد جنگ علاوه بر نمونه فوق در سایر مواردی که تخلفات آشکار سازمان نیز کشف می‌شد، تکرار می‌گشت. از جمله در آبان ماه ۵۹ در مورد کشف یک خانه تیمی سازمان در شهر آبادان خبری منتشر شد که طبق آن، ۳۰ قبضه سلاح و یک بیسیم مسروقه سپاه برای استراق سمع مکالمات واحدهای نظامی در آنجا به دست آمد. همچنین از این خانه تیمی «اطلاعات وسیعی راجع به ارتش جمهوری اسلامی که در اشکال مختلف تهیه شده بود، به دست آمد از جمله نقشه مقرّ سلاح‌های سنگین نیروهای مسلح رزمنده اسلام و علامت‌گذاری کلیه مناطق عملیاتی جنگی.»[2]

سازمان در واکنش به این خبر بر اساس همان روحیه قانون ستیزی، بدون آنکه توضیحی برای کار اطلاعاتی مشکوک و خودسرانهٔ خود در منطقه جنگی ارائه کند، حاشیه‌پردازی کرده و خانه تیمی مزبور را «سنگر مقاومت» در برابر تجاوز عراق توصیف کرد و کشف آن را از مصادیق اقدامات حاکمیت انحصارطلب برشمرد و با کنایه و طعنه تأکید نمود که: «خوب بود آقایان به جای پرداختن به دستگیری مجاهدین، همّ خود را صرف مبارزه با تجاوز می‌کردند.»[3]

همچنین در اطلاعیهٔ رسمی سازمان تحت عنوان «گزارش به خلق و هشدار مجاهدین خلق ایران در مورد دستگیری نیروهای جان بر کف مجاهدین خلق در جبهه‌های مقاومت»، حضور نظامی سازمان

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش فوق‌العاده، ۱۳۵۹/۸/۲۵: صص ۲ و ۷.
۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۸/۱۷: ص ۱.
۳. نشریهٔ مجاهد، ش فوق‌العاده، ۱۳۵۹/۸/۲۵: ص ۵.

بدون قرار داشتن تحت پوشش نیروهای نظامی رسمی کشور و به صورت تشکیلاتی، توجیه شده بود و از موضع یک نیروی نظامی ذیحق و مدّعی، دست بالا گرفته شده بود و نهادهای قانونی کشور، مطابق معمول تبلیغات مکرر و انبوه سازمان مورد حمله و اتهام قرار داده شد:

... اخیراً به دنبال تمام فشارهایی که در سراسر کشور بر مجاهدین خلق (به مثابه استوارترین موانع سازش و گرایش به غرب) وارد می‌آید... فشار و تهاجم بر نیروهای ما که در سنگرهای مقدم مقاومت در حال پیکار با نیروهای اشغالگر هستند فزونی گرفته است... آیا وقاحت بالاتر از این می‌توان یافت که در شهری که همه سلاح بردوش در سنگرها در حال مقاومت هستند[1] ادعای کشف خانه تیمی بشود... آیا داشتن ابزار و آلات جنگی در صحنه جنگ هم برای مجاهد جرم است... آیا این افراد که می‌گویند در میدان جنگ از ما ابزار و ادوات جنگی کشف کرده‌اند این مسئله را دلیل بر مجرم بودن ما می‌شمرند؟... آیا ما پیشاپیش برای هماهنگی بارها و بارها در زمینه‌های طرح‌های دفاعی و تهاجمی با مسئولین صحبت نکردیم؟... انتظار داریم چنانچه گوش شنوایی در مسئولین برای توجه به این سخنان وجود دارد، اقدامات لازم برای ممانعت از این رفتارها که فقط به نفع اشغالگران عراقی است به عمل آورند تا بیش از این منافع خلق، بازیچه قدرت‌طلبی گروه‌های واپس‌گرا و تفرقه‌افکن قرار نگیرد.[2]

سازمان که تنها تشکل سیاسی بود که در قامت رقیب و هم‌عرض نیروهای نظامی کشور خود را نشان می‌داد و اعلام می‌کرد که برای «هماهنگی با سایر نیروهای نظامی اقدام کرده، و در یک رفتار نادر و در نوع خود منحصر به فرد، اصرار داشت که حضور تشکیلاتی نظامی مستقل در مناطق جنگی داشته باشد، طی نامه‌ای خطاب به بنی‌صدر رییس جمهور (و رونوشت به رییس مجلس شورای اسلامی) مجدداً بر دعاوی تبلیغاتی نادرست و غیرقانونی خود پافشاری کرد:

همان طوری که طی نامه‌هایی خطاب به مقامات مسئول و همچنین طی اطلاعیه‌های رسمی اعلام کرده‌ایم، نیروهای سازمان مجاهدین خلق ایران، از اولین روزهای آغاز تجاوز عراق به میهن ما در کنار مردم و نیروهای رزمنده و در صفوف مقدم جبهه به دفاع از مرزها و مردم کشور

---

۱. نیروهای مردمی مسلح در شهرهای مناطق جنگی تحت پوشش و سازماندهی «سپاه» و «کمیته‌های انقلاب اسلامی» قرار داشتند و سازمان «بسیج» که هنوز نوپا بود نیز در حال گسترش بود و بخش‌هایی از مقاومت غیررسمی و مردمی را مدیریت می‌کرد. همچنین ستاد جنگ‌های نامنظم در جنوب کشور هم به تازگی با مسئولیت دکتر چمران نماینده امام در شورای عالی دفاع شکل گرفته بود. بنابراین هیچ محمل و ضرورتی برای حضور یک تشکل سیاسی نظامی وجود نداشت.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش فوق‌العاده، ۱۳۵۹/۸/۲۵: ص ۴.

پرداخته‌اند... این افراد که متأسفانه برخی مقامات مسئول نیز در میان آنها دیده می‌شوند... نه تنها علی‌رغم تقاضاهای مکرر ما برای دریافت سلاح‌های لازم مانع از برآورده شدن چنین خواستی شدند، بلکه به دستگیری وسیع نیروهای مجاهدین خلق، در شهرهای مناطق جنگ‌زده پرداختند... ما در آغاز جنگ تلاش کردیم تا برای شرکت در دفاع از مردم و میهن‌مان... تجویز مقامات مسئول را نیز کسب کنیم... که متأسفانه تا به حال این درخواست ما بلاجواب مانده است... مجاهدین خلق ایران به این وسیله و ضمن اطلاع این مطلب مؤکداً از جنابعالی به عنوان فرمانده کل قوا[1] خواستاریم که اقدامات لازم را در جهت توقف فشارها و رفع تضییقات از نیروهای ما در شهرها و مناطق جنگ‌زده معمول... فرمایید.[2]

به رغم تصریح و اذعان سازمان مبنی بر عدم «مجوز قانونی» برای حضور نظامی در مناطق جنگی، تا مدت‌ها، برخورد قانونی مسئولان با تخلفات و جرائم «تیم‌های نظامی» سازمان، سوژه تبلیغاتی سازمان علیه نهادهای قانونی کشور در شرایط جنگی، محسوب می‌شد.[3]

همچنین پس از ناکامی سازمان برای «رسمیت بخشیدن» به حضور تشکیلاتی نظامی خود در مناطق جنگی، حتی با توسل به بنی‌صدر رییس‌جمهور که در نیمه دوم سال ۵۹ آرام آرام به متحد استراتژیک سازمان بدل شده بود، تبلیغات سازمان در مورد جنگ به اعلام هر از چندگاه «شهادت» نیروهای نظامی که به خود منتسب می‌ساخت، محدود گردید. ضمناً مواضع سیاسی سازمان علیه رژیم بعث نیز به مرور کم‌رنگ‌تر شد و غلظت «مقصر نشان دادن نظام جمهوری اسلامی» در زمینه‌سازی جنگ، در تحلیل‌های سازمان افزایش پیدا کرد تا آنجا که در خرداد ۱۳۶۰، سه روز قبل از شورش مسلحانه سی خرداد، در موضع‌گیری نسبت به بمباران مشکوک و پیچیده تأسیسات هسته‌ای عراق توسط اسرائیل،[4] تلویحاً نظام

۱. در آن زمان رییس‌جمهور طی حکمی از سوی حضرت امام خمینی، به مسئولیت فرماندهی کل قوا منصوب شده بود که در سال ۶۰ به دلیل عدم کفایت و صلاحیت، عزل گردید.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش فوق‌العاده، ۱۳۵۹/۸/۲۵: ص ۴.

۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۹۹ و ش ۱۱۰ و ش ۱۱۴ (مورخ ۵۹/۱۲/۲۶) نمونه‌هایی از این تبلیغات در قبال برخورد با عناصر سازمان در مناطق جنگی را تا پایان سال ۵۹، دربر دارند.

۴. واقعه مزبور اساساً بازتاب سیاست منطقه‌ای رژیم صهیونیستی در جهت جلوگیری از دسترسی ملت‌های مسلمان به فناوری انرژی هسته‌ای محسوب می‌شد و یکی از علل آن احتمال پیروزی جمهوری اسلامی و یا نیروهای انقلابی در داخل عراق، در آن مقطع زمانی بود که اسرائیل در هماهنگی با آمریکا زیرساخت تأسیسات بهره‌برداری نشدهٔ هسته‌ای عراق را منهدم ساخت و ربطی به ماهیت وابسته رژیم بعث عراق نداشت. اما رژیم صدام کوشید در تبلیغات منطقه‌ای و در بین کشورهای اسلامی از این واقعه بهره‌برداری نماید و خود را دشمن

جمهوری اسلامی هم‌سو با آمریکا و رژیم صهیونیستی برشمرده شد.[۱]

به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، این تغییر موضع و آغاز همکاری‌های گستردهٔ نظامی و امنیتی سازمان با رژیم عراق که در ابتدا غیرعلنی بود و به سرعت آشکار شد، اثبات نمود که از ابتدا، موضع سازمان در مورد جنگ، ناصادقانه و فرصت‌طلبانه بوده است.

□ همکاری اولیه سازمان با ارتش عراق

از مجموعهٔ اولین اقدامات سازمان، مورد «تخلیهٔ تلفنی»، به دلیل نقش بااهمیت و جامع آن، بالاخص در خدمت به عراق، ـ نمونه‌وار ـ در اینجا می‌آید.

تخلیهٔ تلفنی یا جاسوسی تلفنی که با شیوه‌ها و تکنیک‌هایی چون زیرپا کشی، استنطاق، تهدید، تطمیع، یکدستی، تجاهل و غیره اقدام به کسب اطلاعات محرمانه می‌شود، از ابتدای پس از پیروزی انقلاب تاکنون یکی از مهم‌ترین روش‌های گردآوری اطلاعات طبقه‌بندی شده توسط سازمان محسوب می‌گردد.

نخستین شواهد در مورد تلاش سازمان در این زمینه، مربوط به سال ۵۹ است. طبق رهنمود مرکزیت به برخی از اعضای سازمان تأکید شده بود که نظام فاقد پیچیدگی لازم است و شما می‌توانید از این روش، جهت کسب اطلاعات استفاده نمایید. متن این مدرک درون گروهی که مربوط به فاز سیاسی است ولی در دورهٔ فاز نظامی بدست آمده، به شرح زیر است:

چگونه می‌توان با تلفن از مزدوران ارتجاع اطلاعات گرفت:

بعضی از مسئولین ارگان‌های مختلف ارتجاع که با مسئلهٔ حفاظت برخورد مستقیمی ندارند هنوز نسبت به مسائل حساس نشده‌اند (به قول معروف هنوز آنتن‌دار نشده‌اند) لذا از طریق تلفن می‌توان پاره‌ای اطلاعات را که بعضاً مهم نیز هست از آنها گرفت.

اطلاعاتی که از طریق زیر بدست می‌آید می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد:

۱ـ در مورد سوژه‌هایی که هیچ ردّی از آنها نداریم می‌توان از ارگان‌های مختلف در مورد سوژه

صهیونیسم معرفی کند تا بتواند افکار عمومی اعراب و مسلمانان را به نفع خود و علیه ایران جلب نماید. سازمان نیز در امتداد همین سیاست تبلیغاتی رژیم صدام، در آستانه رویارویی مسلحانه گسترده با نظام، در مورد جنگ تحلیل وارونه ارائه می‌داد.

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۲۵، ۶۰/۳/۲۷: ص ۵.

اطلاعات گرفت و با ارتباط این اطلاعات می‌توان به سرنخ‌هایی رسید.
۲ـ در مورد سوژه‌هایی که اطلاعات مختصری از آنها داریم از طریق تلفن این اطلاعات را کامل کنیم. اکنون تجربیاتی که در این زمینه وجود دارد توضیح می‌دهیم.
مهم‌ترین قسمت تلفن محمل آن است. محمل باید خیلی جاافتاده و حساب شده باشد که اصلاً به ذهن طرف نرسد که ممکن است تلفن مشکوک باشد. برای انتخاب محمل باید به پارامترهای زیر توجه نمود:
قبلاً باید روی محمل فکر کرد و برای تمام سؤال‌هایی که ممکن است حول و حوش محمل مطرح شده جواب تهیه کرد. ...

سازمان در دوران جنگ، از زمان حضور تشکیلاتی در کردستان عراق و افزایش همکاری‌های متقابل اطلاعات به دست آمده را بیشتر در زمینهٔ اطلاع‌رسانی به عراق (جهت افزایش اعتماد مقامات امنیتی و سیاسی رژیم صدام و سرویس‌دهی بیشتر و کسب امکانات مالی و نظامی) خرج می‌کرده است. در آن زمان، سازمان قبل از هر چیز در پی آن بود که:

۱ـ روند برنامه‌های جاری و طرح‌های درازمدت ارتقای توان دفاعی کشور را شناسایی نماید.
۲ـ از محتوای فرمان‌های فرماندهی کل قوا به سیاست‌گذاران و مجریان نیروهای مسلح مطلع شود.
۳ـ زمان و انگیزهٔ ورود هیئت‌های نظامی و سیاسی خارجی و نوع مذاکرات و مشخصات و اهداف مأموران اعزامی نیروهای مسلح به خارج از کشور را پی ببرد.
۴ـ با شناسایی تغییر و تحولات پایگاه‌های هوایی و پادگان‌ها، مأموریت‌ها و نقل و انتقالات فرماندهان، و تجهیزات و خطوط تولید کارخانجات نظامی، امکان ارزیابی دقیق‌تر توان دفاعی و تهاجمی را برای رژیم عراق تأمین نماید.
۵ـ از زمان و مکان و محتوای مراسم مهم نظامی و کمیسیون‌هایی که در سطح عالی ستادی تشکیل می‌شد، مطلع شود.
۶ـ مسائل و معضلات و نارسایی‌های پرسنل و مشکلات ستادی و لجستیکی نیروهای مسلح را به دست آورد.

از آنجا که تخلیهٔ تلفنی نسبت به سایر روش‌های جاسوسی به دلیل سهل‌الوصول بودن، کم هزینه بودن، کم خطر بودن، سرعت بیشتر در دسترسی و انتقال اطلاعات، امکان دستیابی به همهٔ مراکز و افراد موردنظر، عدم هوشیاری و آموزش کافی در بین بسیاری از مسئولان، و ضعف امکانات فنی در جلوگیری

از این شیوه، از امتیازات منحصر به فردی برخوردار است در سطح وسیعی مورد استفاده سازمان قرار گرفته است. رجوی، بعدها در خارج کشور در یک جمع خصوصی عنوان نموده است: «۸۰ درصد مکالمات تخلیهٔ تلفنی که با داخل کشور داشته‌ایم موفقیت‌آمیز بوده است.»[۱]

پس از اعلام رسمی حضور کامل سازمان در عراق از سال ۱۳۶۵، که مقدمات علنی آن در ملاقات **طارق عزیز** نایب نخست‌وزیر عراق با **مسعود رجوی** در دی ماه ۱۳۶۱، فراهم شد و روابط اطلاعاتی و نظامی با عراق، «رسمیت تبلیغاتی» یافته بود، بالاترین سطح خدمات رسانی ممکن به ارتش عراق در تداوم علیه ایران، از سوی سازمان انجام شده است. **مسعود جابانی** عضو سابق سازمان که خود درعملیات نظامی داخل عراق، به شدت زخمی شده است، درباره نوع روابط سازمان و عراق چنین می‌نویسد:

> **کشور عراق، زمین و تدارکات و تجهیزات نظامی و لجستیکی و هزینه ارتش آزادیبخش مجاهدین را تأمین می‌کرد و در مقابل، مجاهدین اطلاعات جبهه‌ها و تحرکات نظامی ایران و شنود بی‌سیم ارتش ایران را به دولت عراق می‌داد. ... این عراق بود که کاملاً سازمان را در خدمت خود گرفته بود.**[۲]

محمدحسین سبحانی از مسئولان اسبق اطلاعاتی و امنیتی سازمان دربارهٔ نحوه هماهنگی عراق و سازمان در زمینه کسب اطلاعات می‌نویسد:

> **... استخبارات عراق [= سازمان اطلاعات نظامی] از طریق مهدی ابریشمچی، «پرسش‌های اطلاعاتی» مورد نیاز ارتش عراق را در مورد شناسایی محل پل‌ها، تأسیسات آب و برق، کارخانه‌ها و مراکز اقتصادی و نظامی ایران را به مسعود رجوی می‌داد و سپس رهبری سازمان نیازهای اطلاعاتی «استخبارات» عراق را به «ستاد اطلاعات» سازمان ارجاع می‌داد. «ستاد اطلاعات» نیز بعد از کار اطلاعاتی بر روی سؤالات، اقدام به تهیه پاسخ‌های آن می‌کرد.**[۳]

به نوشته **سبحانی**، «مسئولیت» ستاد اطلاعات» [سازمان] را تاکنون [۱۳۸۳] **مهدی افتخاری**، **هادی روشن‌روانی**، **مهدی براعی**، **مسعود خدابنده**، **حمید باطبی**، **زهره حسنی** برعهده داشته‌اند... در «ستاد

---

۱. بررسی تخلیه تلفنی...: صص ۱۴ ـ ۲۲؛ با تلخیص.
۲. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور: ص ۶۸.
۳. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۳۰۴.

اطلاعات» جمع‌آوری اطلاعات نظامی برای عملیات‌های نظامی و تروریستی موردنظر بود.»[۱]

در این ستاد «شبکه شنود» وجود داشت که «یکی از منابع جاسوسی و کسب اطلاعات برای رژیم صدام حسین بود و شبکه‌های بی‌سیمی و مخابراتی ایران را در جبهه‌های جنگ مانیتور و شنود می‌کرد. اعضای سازمان در این بخش پیام‌های رمز فرماندهان ارتش و سپاه را به دلیل آشنایی به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، با رمزگشایی کشف می‌کردند. سپس مسئول «ستاد اطلاعات» پیام‌های کشف شده را به **مهدی ابریشمچی** و نهایتاً در اختیار ارتش **صدام حسین** قرار می‌داد. در سال ۱۳۶۶ مسئولیت این بخش با **محسن سیاه‌کلاه** از اعضای مرکزیت سازمان بود.»[۲]

مهدی خوشحال عضو سابق سازمان با استناد به اسناد و مدارکی که از همکاری‌های اطلاعاتی سازمان و عراق در اروپا منتشر شده است می‌نویسد:

> **مجاهدین خلق نه تنها به راحتی آب خوردن اطلاعات سرّی کشورشان را در اختیار عراقی‌ها قرار می‌دادند، بلکه رهبرشان برای خوش رقصی نزد افسران اطلاعاتی عراق، نه تنها ایرانی بودنش را منکر می‌شد، بلکه صریحاً وطن خود را «عراق» و خون خود را هم «عراقی» می‌خواند.**[۳]

جمشید طهماسبی یکی دیگر از جداشدگان سازمان چنین نوشته است:

> **... مجاهدین خلق تبدیل به عوامل نفوذی ارتش عراق و حزب بعث در ایران شدند. با «خلوص» و «اخلاص» به نفع ارتش عراق و رژیم صدام حسین جاسوسی کردند...**[٤]

به نوشته اعضا و مسئولان جداشدهٔ سازمان، علاوه بر روش‌های مرسوم کسب اطلاعات، سازمان از ارتباطات خانوادگی اعضا و هواداران نیز در بسیاری اوقات بدون اطلاع و موافقت آنان، بهره‌برداری نموده و اطلاعات محرمانه نظامی را از داخل کشور گردآوری کرده و به رژیم صدام انتقال می‌داد.[۵]

---

۱. همان.
۲. همان: صص ۳۰۶ ـ ۳۰۷.
۳. برای قضاوت تاریخ: ص ۱۳.
۴. همان: ص ۴۵.
۵. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: صص ۳۰۴ ـ ۳۰۷.

□ جاسوسی سازمان با امکانات صدام

در کنار پشتیبانی نظامی ـ مالی ـ اطلاعاتی و تبلیغاتی رژیم بعثی صدام از سازمان ـ که بخش قابل توجهی از اسناد به دست آمده پس از سقوط صدام حسین به جزییات این مسائل اشاره دارد ـ نظر به اهمیت تخلیه تلفنی، علیرغم مشکلات متنوع عراقی‌ها، بهترین و گسترده‌ترین امکانات با دستور شخص صدام حسین در اختیار منافقین قرار می‌گرفته است.

اسناد موجود[1] حاکی است یکی از وظایف اصلی مقرهای مختلف سازمان در مناطق همجوار با ایران، تخلیه تلفنی و جمع‌آوری اطلاعات جبهه و جنگ بوده است.

راه‌اندازی شبکه ارتباطات بین پادگان‌ها و مقرهای تاکتیکی سازمان در عراق علاوه بر نقش کاربردی در انسجام تشکیلاتی و به تعبیر خود سازمان، اعمال رهبری رجوی بر سازمان، تأثیر بسزایی در انتقال سریع اطلاعات به دست آمده از جاسوسی‌ها و تخلیه تلفنی و انتقال به موقع این اطلاعات به سرویس اطلاعاتی عراق داشته است. در نوار جلسه شماره ۴۰ ـ از اسناد افشا شده پس از سقوط صدام[2] ـ که بین عباس داوری[3] و افسران سرویس اطلاعاتی عراق برگزار شده، چنین آمده است:

عباس داوری: در رابطه با پروژه شبکه تلفنی که آخر کار رسیده فعلاً کار ارتباط بین پادگان‌ها برقرار است و در پادگان مرکزی فعال است اما گویا این تلفن‌ها خیلی ضعیف است و پارازیت دارد و من فکر می‌کنم دارند این را آزمایش می‌کنند. ولی فکر می‌کنم اگر این مجموعه مسئولین فنی ما در همان پادگان مرکزی با مهندسین هدایتی ما هماهنگی و صحبت کنند، یعنی اگر

---

۱. همانگونه که در گفتار پیشین اشاره شد، پس از فروپاشی رژیم صدام حسین اسناد منتشره ارتباط منافقین و صدام اعم از صوتی و تصویری و مکتوب در خارج کشور عرضه شده و بر روی سایت‌های اینترنتی قرار گرفت که بخشی از آنها توسط مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی جمع‌آوری و نگهداری شده است. در بخش‌های مختلف کتاب به این موارد استناد شده که از جمله بحث حاضر مبتنی بر آنها نگاشته شده است.

۲. پس از سقوط صدام ، توسط نیروهای مردمی و مبارز که به مراکز اطلاعاتی رژیم بعث حمله کرده بودند، بعضی از نوارهای ویدیویی ضبط مخفی استخبارات از جلسات فیمابین مقامات عراقی با سران سازمان (رجوی، ابریشمچی، داوری و...) افشا گردید که از طریق برخی فعالان سیاسی مخالف سازمان و جداشدگان در اروپا منتشر شد. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی نیز توانست به بخشی از این اسناد و نوارها دسترسی پیدا کند. در این کتاب قسمت‌هایی از این نوارها پس از ترجمه، برای اولین بار منتشر می‌شوند.

۳. عباس داوری که از معدود سران سازمان بود که با مقامات ارشد اطلاعاتی و امنیتی عراق مذاکره می‌کرد، خود شخصاً در مذاکرات به زبان عربی صحبت می‌کرد و در برخی ملاقات‌های سرّی مسعود رجوی با مقامات عراق یا سایر کشورهای عربی، صحبت‌های فیمابین را نیز ترجمه می‌کرد.

(مهندسین شما) بروند آنجا و هماهنگ کنند اشکالات مشخص خواهد شد و هم نتیجه بهتری خواهند گرفت. یعنی مسئله ارتباطات تلفنی مورد تأکید و موافقت شخص رییس جمهور (صدام) بوده است. حالا شما این همه زحمت کشیدید و ارتباطات برقرار شد. لازم است که اشکالات جزئی نیز برطرف شود. مخصوصاً در رابطه با فرماندهی برادر مسعود که لازم است فرماندهی خود را از این طریق برقرار کنند.

افسر اطلاعاتی عراق: یکی از نیروهای شما اخیراً حضور ما رسیده و در زمینه بعضی از موارد صحبت‌هایی با ما داشته است و قصد دارند یک سری برنامه‌ها را پیگیری نمایند.

عباس داوری: بله برادران فنی ما هستند. حالا که شما این همه زحمت کشیدید باید بتوانیم بهره‌برداری کنیم.

در ادامه که موضوع جاسوسی از طریق تخلیه تلفنی خارج، از مناطق کردنشین عراق مطرح می‌شود رابط سازمان بر اخذ امکانات بیشتر تأکید دارد:

عباس داوری: مسئله دیگر تلفن سلیمانیه به خارج است که ما الآن در آنجا خیلی در مضیقه هستیم. شما یک بار گفتید که امکانش نیست از سلیمانیه مستقیماً صحبت شود. اگر این امکان نیست ما چند تلفن دیگر به شما بدهیم تا آنها بتوانند از اپراتور شما استفاده بکنند.

افسر سرویس اطلاعاتی عراق: ارقام را می‌شود اضافه کنیم. تماس‌های خارجی و اصلی همه نزد شما است. بیش از ادارات و وزارتخانه‌های دولتی در خدمت شما است و به شما می‌دهند و باید صبر کنید.

عباس داوری: در مورد ترددهای اضطراری در شمال است و یک شماره‌ای هم در کرکوک می‌خواستیم تا صفر آن باز شود.

دربارهٔ **داوری** و نقش وی در روابط با مقامات اطلاعاتی عراق، **محمدحسین سبحانی** از مسئولان سابق اطلاعاتی سازمان چنین نوشته است:

... عباس داوری با نام تشکیلاتی رحمان اهل تبریز [متولد ۱۳۲۲] و از اعضای قدیمی سازمان می‌باشد... وی بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مسئولیت روابط خارجی سازمان را برعهده داشت... و در ردیف افراد انگشت‌شماری است که در مدت سه دهه گذشته سازمان خلع رده نشده و تحت برخورد تشکیلاتی قرار نگرفته است. وی از سال ۱۳۶۱ به بغداد رفت و ابتدا تحت مسئولیت محمد حیاتی و سپس تحت مسئولیت مهدی ابریشمچی، معاونت «ستاد روابط» با عراق را برعهده گرفت. عباس داوری از افرادی است که در ملاقات با مقامات سیاسی و امنیتی عراق به همراه رجوی و ابریشمچی حضور داشته است. اخیراً نیز فیلم این ملاقات‌های مخفی توسط

شبکه «الجزیره» قطر و شبکه انگلیسی «اسکای نیوز» پخش شده است که عباس داوری در حال دادن اطلاعات محل پل‌ها و مراکز اقتصادی و نظامی ایران به مأموران صدام حسین هنگام جنگ ایران و عراق می‌باشد.[1]

مهدی ابریشمچی در یکی از جلسات سری با یکی از افسران استخبارات عراق صمیمیت خود را این‌گونه اظهار می‌کند که در صورت عدم انجام درخواست وی، اعضای سازمان را جهت راهپیمایی به درب خانه وی خواهد برد.

مهدی ابریشمچی: اگر یک خط مستقیم برای کوت راه‌اندازی کنید خیلی خوب خواهد بود. اگر تلفن را راه نیندازی می‌گویم مجاهدین بیایند درب منزل شما و راه‌پیمایی کنند.
افسر استخبارات: در خصوص شبکه ارتباطات ما آماده همکاری هستیم مثلاً ارتباط از ایران به پاریس و... شما در استفاده از اولین بخش از شبکه ارتباطات موفق بودید.

در بخشی دیگر از ملاقات با رابط سازمان، افسر ارشد اطلاعاتی عراق می‌گوید:

در خصوص درخواست‌های قبلی از جمله درخواست ۱۰۰ دستگاه خودرو ما از نظر اداری با این درخواست شما موافقت داریم فقط پی‌گیری در خصوص کسب موافقت ادارات دیگر است که در حال پی‌گیری می‌باشد. می‌دانید که ورود خودرو نیاز به اخذ مجوز از مبادی ذیربط دارد که با توجه به ورود کالاهای خارجی اخذ مجوز ضروری است مانند معاملات سابق، ۲۸ خودرو از داخل عراق خریداری می‌شود و ۷۲ دستگاه از خارج خریداری خواهد شد.
در رابطه با تلفن‌هایی که شما ۱۲۰ خط تلفن برای بغداد درخواست کرده بودید که با ۲۴ خط آن موافقت شده که باقیمانده خطوط تلفن ۹۶ خط می‌باشد. در خصوص مسئله خانه مسکونی که شما ۷ آپارتمان و ۷ منزل ویلایی و ۵ قطعه زمین خالی در کنار این مجموعه [در بغداد] و همچنین ۳ دستگاه برای موضوع حفاظت و ۲ تا در سلیمانیه خواسته‌اید که نسبت به این امر موافقت شده است شما با برادر رضا (کارمند مخابرات) هماهنگی کنید فقط شروط سابقی که به شما اعلام کرده بودیم در خصوص مسئله اجاره‌بها و مسئله حفاظت که به عهده شما می‌باشد رعایت قوانین اداری و امنیتی لازم است. دو خط تلفن ویژه درخواست کرده بودید که در این خصوص موافقت حاصل گردید.
۲۱ دستگاه مرکزی تقسیم خطوط تلفن درخواست داشتید که با تهیه آن بر اساس وضع موجود موافقت شده است. در خصوص تأمین نیازمندی‌ها سه یا چهار روز دیگر تماس بگیرید.

---

۱. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۲۳۳.

□ طرح فریب سازمان

در نبردهای اطلاعاتی دو کشور متخاصم به ویژه در زمان جنگ، با دادن اطلاعات گمراه کننده می‌توان از افشای اسرار واقعی و اطلاعات طبقه‌بندی شده جلوگیری نمود و ضربات کاری بر دشمن وارد کرد. در این قسمت یک نمونه طرح فریب ارتش عراق از طریق سازمان، که در عملیات والفجر ۸ به اجرا گذاشته شد و ضربات مهلکی به دشمن وارد آورد، به نقل از یک مسئول عملیات ضداطلاعات زمان جنگ در زیر می‌آید:

اوایل سال ۶۴ بود. در قرارگاه جلسه‌ای تشکیل شد که فردای آن روز در جریان کِیْس [پرونده] جدید خندق ۳ قرار گرفتم. مسئولیت هدایت عملیات به عهدهٔ وزارت اطلاعات گذاشته شده بود. ... در آن زمان منافقین با جاسوسی تلفنی کمک شایانی به عراق برای آگاهی از اوضاع و احوال جبهه‌های ایران می‌نمودند و با استفاده از این حربهٔ خطرناک چند عملیات را کشف و به اطلاع نیروهای عراقی رسانده و باعث شکست عملیات شده بودند.

در جلساتی که با مسئولین منطقه‌ای سپاه داشتیم آنان از ما درخواست می‌کردند طوری منافقین را فریب دهیم که یقین کنند عملیات زمستان ۶۴ در اطراف شهر العماره و هورالعظیم است و محل استقرار نیروها و امکانات عمدتاً بستان، سوسنگرد و هویزه است. در یکی از جلسات سؤال شد که حدود منطقه عملیاتی کجاست، تا لااقل در تماس با منافقین اسمی از آن منطقه نبریم؟ مسئولین حفاظت اطلاعات سپاه پاسخ می‌دادند که خود ما نیز منطقه عملیاتی آینده را نمی‌دانیم و این طرح از مرکز رسیده و خود نیز جهت فریب جاسوسان و ستون پنجم در حال انجام یک سری کارهای تاکتیکی در منطقه هستیم.

... برای هر یگان، تیپ، لشگر و سپاه مستقر در منطقه، پرونده‌سازی جداگانه‌ای نمودیم. هر پرونده دارای اطلاعات دقیقی از وضعیت نیروها، فرماندهان و محل استقرار آن یگان بود؛ لذا برای فریب منافقین، اطلاعات غیرواقعی را آماده و در پرونده قرار می‌دادیم و در تماس با آنها، اطلاعات غیرواقعی را می‌دادیم.

ارتباطات منافقین از طریق طرح کاملاً زیرپوشش قرار گرفت و کار اصلی شروع شد. برای اینکه منافقین متوجه طرح فریب نشوند هرازچندگاهی ارتباطات آنان را قطع می‌کردند و یا اینکه در میان ارتباطات [مخابراتی] آنها رفته و هشدارهای حفاظتی را گوشزد می‌کردند. پس از چند روز... این طرح بیشتر از آنچه که انتظار می‌رفت در حال پیشرفت و بهره‌دهی بود و مطلب موردنظر به منافقین و عراق تلقین شده بود، نیروهایی که با ارتباطات سروکار داشتند نیز به نحو احسن از ارتباطات استفاده نموده و ضریب حفاظتی ارتباطات نتیجهٔ مطلوبی را بوجود آورد.

بعد از گذشت مدت زیادی از اجرای طرح، در ارتباطاتی که از منافقین داشتیم آنان سرمست از اینکه توانسته بودند اطلاعات ذی قیمتی را به دست آورند، اعلام می‌کردند که عملیات بعدی به شکست خواهد انجامید.

گاهی اوقات برادران به علت کمبود نیرو و ضرورت، با چند لهجه و زبان با منافقین صحبت می‌کردند. به عنوان مثال یکی از برادران که در کار خود استاد شده بود با پوشش سرآشپز، مسئول تدارکات، مسئول موتوری، مسئول خط، مسئول جهاد، فرمانده قرارگاه، سرباز عادی، بسیجی، رانندهٔ خط، رانندهٔ آمبولانس و... با منافقین صحبت می‌کرد و روز بعد که مکالمات را گوش می‌دادیم متوجه نمی‌شدیم که واقعاً تمام صداها مربوط به یک نفر است. زیرا هنگامی که با پوشش سرآشپز جواب منافقین را می‌داد، آن‌قدر ماهرانه جواب می‌داد و محیط اطراف را با سروصدای قابلمه، نوار نوحه و صداهای دیگر رانندگان که برای گرفتن غذای رزمندگان آمده بودند طبیعی جلوه می‌داد که تصور می‌شد واقعاً تماس عادی است...

از اطلاعاتی که ما به منافقین ارائه می‌کردیم وآنان به عنوان ستون پنجم مستقر در منطقه به عراق می‌دادند برای عراق مسجل شد که ایران قصد دارد از طریق هورالعظیم و اطراف العماره حملهٔ خود را انجام دهد، لذا یک‌سری اقدامات تحکیمی در خطوط مقدم و پشت جبههٔ خود نمود.

با توجه به رسیدن فصل زمستان و بیم عراق از حمله قریب‌الوقوع ایران، منافقین تلاش خود را دوچندان کرده بودند. بنابراین ما نیز چاره‌ای جز بالا بردن توان کاری خود نداشتیم و باید با تلاش فراوان نمی‌گذاشتیم منافقین از مطالبی که به آنان تلقین کرده بودیم منحرف شوند. در اواخر، کارها طوری پیش می‌رفت که تمامی مسئولانی که منافقین سراغ آنها را از منشی‌ها یا خانوادهٔ آنها می‌گرفتند، مخاطبین می‌گفتند به سوسنگرد، بستان یا هویزه رفته است. از سوی دیگر سپاه نیز با استقرار اردوگاهِ تاکتیکی نیرو و ادوات سیّار، منطقهٔ فریب را شلوغ کرده بود.

در تاریخ ۶۴/۱۱/۲۰ ساعت ۲۰ دقیقهٔ بامداد متوجه شدیم که یکی از دستگاه‌های فنی از کار افتاده است. در پیگیری‌هایی که انجام دادیم متوجه قطع ارتباط از طریق تهران شدیم. در تماس با حفاظت اطلاعات سپاه آنان اعلام نمودند که عملیات والفجر ۸ برای آزادسازی شهر فاو شروع شده، جایی که اصلاً فکرش را نمی‌کردیم. در بامداد روز ۶۴/۱۱/۲۰ فاو آزاد شد و رزمندگان اسلام به پیش می‌رفتند. صدام اعلام کرد که این عملیات ایذایی است و ما در جای دیگری منتظر نیروهای ایرانی هستیم، و به خیال خود قصد منصرف کردن ایران، از حمله اصلی را داشت و نمی‌دانست که حملهٔ موردنظر و اصلی ایران همان حملهٔ والفجر ۸است. عراق پس از چند روز که متوجه شد چه کلاهی بر سرش رفته است با جمع‌آوری نیروهای خود و انجام چندین پاتک، تلاش مستمری نمود تا فاو را بازپس گیرد، لیکن به حول و قوهٔ الهی و مقاومت

رزمندگان اسلام تمام تلاش‌های دشمن در آن مقطع بی‌نتیجه ماند.[۱]

□ نقش سازمان در کشتار مکه

در مراسم حجّ سال ۱۳۶۶ تهاجم خونینی به تظاهرات حجاج ایرانی رخ داد که منجر به شهادت صدها نفر شد. در آن زمان، دولت عربستان سعودی مقصّر این فاجعه را نظام جمهوری اسلامی اعلام کرد. جمهوری اسلامی نیز، علاوه بر رژیم آل سعود، «عوامل عراق و منافقین» را هم از مسبّبان حادثه معرفی کرد. به تصریح یکی از عناصر سابق «سازمان»، **رجوی** با استفاده از فرصت ایّام حجّ، «طبق یک طرح از قبل تعیین شده و با همکاری دولت عراق»، تظاهرات آرام اعلام برائت زایران ایرانی را «به خون کشید تا به اهداف خاصّ خود برسد»![۲]

سبحانی در کتاب خود عکس **رجوی** و همراهانش در لباس احرام را چاپ کرده و نوشته است:

> **تصویر بالا مربوط به سفر مسعود رجوی به عربستان سعودی همزمان با آشوب‌های مکه در سال ۱۳۶۶ می‌باشد. این عکس برای اولین بار در ۱۶ اسفند ۱۳۷۹ در نشریه مجاهد به چاپ رسید و سازمان مجاهدین بعد از ۱۳ سال اعلام کرد که وی در سال ۱۳۶۶ برای زیارت به مکه رفته است. آیا جای سؤال وجود ندارد که چرا این خبر و عکس، ۱۳ سال پنهان نگاه داشته شده است.**[۳]

افراد همراه رجوی در عکس مزبور عبارتند از: **عباس داوری، علیرضا باباخانی، محمد سیدالمحدثین، علی‌رضا صدر حاج سیدجوادی و رضا درودی**، که همگی از مسئولین روابط خارجی و اطلاعاتی و حفاظتی سازمان بودند.

در سال ۶۶، دولت عربستان سعودی در حال نزدیک شدن به ایران بود و تمایل داشت بسیاری از مشکلات و اختلافات فی‌مابین را حل نماید، و روابط خود را با ایران بهبود بخشد. نزدیکی عربستان سعودی به جمهوری اسلامی ایران، در حالی که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به اوج خود رسیده بود، هم برای صدام و هم برای **رجوی** بسیار هولناک بود؛ چرا که هر دو به کمک‌های مالی سعودی نیازمند بودند، و این در صورتی ممکن بود که آن رژیم را ـ هرچه بیشتر ـ از جمهوری اسلامی دور سازند. از این

---

۱. بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۱۳۵ ـ ۱۳۸؛ گفت و گو با یکی از مسئولان اطلاعاتی ـ عملیاتی.
۲. نشریه نگاه، سازمان مجاهدین...، بیانیه رضوانی: ص ۳۳۰.
۳. سبحانی، روزهای تاریک بغداد: ص ۹۲.

رو، می‌بایست تضادّ بین آنها را دامن بزنند تا نزدیکی آن دو را مانع شوند.

تدارک امکانات اوّلیه و مقدمات اجرای توطئه را مأموران عراقی، در پوشش مصونیت دیپلماتیک، بر عهده داشتند. اینان مواد منفجره و نیز تصاویر **امام** را با خود به فرودگاه جده آوردند، بدون آنکه بازرسی و کنترلی در کار باشد. افراد سازمان، با گذرنامه‌های عراقی، به عنوان حجّاج عراقی، وارد خاک عربستان شدند. ریاست کاروان سازمان را عنصر قدیمی مرکزیت **عباس داوری (رحمان)** به عهده داشت. نیروهای **رجوی** در این مأموریت، که از خارج کشور و منطقه جمع‌آوری و اعزام شدند و از هفته‌ها قبل ریش گذاشته بودند، با یک اتوبوس از ساختمان موسوم به «سعادتی» در بغداد حرکت کردند. این جمع، پس از ورود به عربستان، خود را به راحتی در میان زایران ایرانی جای دادند تا تحرکّات آنان، به نام ایرانیان تمام شود. **نوروزعلی رضوانی**، عضو سابق سازمان می‌نویسد:

> **اسامی بعضی از افراد کاروان را، که توانسته‌ایم به دست آوریم، عبارت‌اند از:**
> **۱ـ حاج مسیح ۲ـ حاج صادقی ۳ـ حسین مسلمی ۴ـ بهرام (تقی) ۵ـ اصغر (معروف به اصغر رادیو) ۶ـ جواد صالح تهرانی (بیژن روابط) ۷ـ کاوه روابط ۸ـ حسین فیلی (عبّاس روابط) ۹ـ حمید باطبی (رحیم روابط) ۱۰ـ جواد ۱۱ـ حسن عنایت (صادق روابط).**
> **رییس اکیپ عراقی، فردی به نام «سروان خالد» بود.**[۱]

پس از بازگشت کاروان مزبور از عربستان، عدّه‌ای از این افراد ـ به مرور زمان ـ «مسئله‌دار» شدند و احتمال جدایی آنها از سازمان افزایش یافت. به تصریح همان عضو جدا شده، «به منظور جلوگیری از انتشار خبر در بیرون، سازمان افراد مسئله‌دار را ـ یکی پس از دیگری ـ سر به نیست می‌کند»[۲] موارد مستند این امر که تعدادی از آنها در صفحات پیشین نیز ذکر شده‌اند، بدین قرار نقل شده است:

۱) «اصغر رادیو»: وی پس از مدتی از مجاهدین خلق جدا شد و سازمان او را به پاکستان اعزام کرد. بعد از چندی، اعلام نمودند که اصغر توسط مأموران جمهوری اسلامی به قتل رسیده است.

۲) «بهرام» (تقی): اهل تبریز پس از کشتار مکّه، مسئله‌دار شد و تحت برخورد قرار گرفته به ردهٔ پایین‌تر تشکیلاتی تنزّل یافت. چندی بعد، از سوی سازمان اعلام شد که نامبرده، به علت بلد نبودن شناو در حالی که جز او کسی در استخر نبوده، در استخر پایگاه بدیع‌زادگان غرق شده است.[۳]

---

۱. نشریه نگاه: سازمان مجاهدین...: بیانیه رضوانی: ص ۳۳۱.

۲. همان.

۳. همان.

۳) «جواد» (؟)؛ وی را به دار آویخته در تعمیرگاه یکی از قرارگاه‌ها یافتند. به اظهار دوستانش، نامبرده در شب حادثه وضع نامطلوب روحی نداشته است. همسر اول جواد در عملیات مرصاد کشته شد. و به هنگام قتل وی، همسر دوم او باردار بوده است. بنابه گفتهٔ افراد قرارگاهِ محل اتفاق، صحنهٔ حلق‌آویز بسیار مرتفع بوده است و برای اجرای طرح، دخالت دو نفر دیگر ـ دست کم ـ ضرورت داشته است. این نکته مسلّم است که جواد، به هنگام مرگ، مسئله‌دار بوده و قصد جدایی از سازمان را داشته است.[1]

به غیر از موارد مذکور، در همان مقطع مرگ‌های مشکوک دیگری نیز در «قرارگاه اشرف» روی داده است که حداقل ۱۸ مورد آنها تاکنون توسط برخی اعضای سابق سازمان افشا شده‌اند،[2] ولی معلوم نیست افراد مقتول یا متوفّی در واقعهٔ حجّ سال ۶۶ دخالت داشته‌اند یا خیر؛ لیکن قطعی است که همهٔ این مرگ‌ها مدتی پس از آن حادثه پیش آمده است.

اظهارات و گواهی‌های برخی از جداشدگان سازمان در اروپا مبنی بر اطلاع از نقش سازمان در کشتار حجاج ایرانی در سال ۶۶، در اسفندماه ۷۳ و بهار ۷۱ بازتاب وسیعی در نشریات فارسی زبان خارج از کشور یافت و بعد از آن نیز به تناوب در مصاحبه‌ها و نوشته‌های آنان به این موضوع اشاره شده است. همچنین سابقه اقدام سازمان برای اعزام مخفیانه افراد به حج با هویت عراقی و تلاش برای نفوذ در کاروان‌های ایرانی، در نوارهای ویدئویی مذاکرات رابط سازمان و مقامات استخبارات عراق، وجود دارد.

در بخشی از مذاکرات افشا شده عباس داوری نماینده سازمان در جلسه با افسران امنیتی عراق که بعد از سقوط صدام به دست آمده است، به موضوع حضور افراد سازمان در حج اینگونه اشاره می‌شود:

عباس داوری: ما می‌خواستیم اگر امکان داشته باشد در درون هیئت‌های عراقی اعزامی به حج حضور یابیم و به گونه‌ای که مشخص نگردد که از مجاهدین و غیرعراقی هستیم و همان روزی که ایرانی‌ها وارد می‌شوند ما هم ملحق شویم البته می‌دانید که ایرانی‌ها به صورت کاروانی به حج می‌آیند و می‌خواهیم نیروهای خود را در آنها نفوذ دهیم و ارتباط گیری کنند.

افسر امنیتی: ما چگونه برای شما ویزا بگیریم؟ این نیروهای شما کجا می‌خواهند ارتباط گیری کنند.

عباس داوری: در جده، که همه زائرین ابتدا آنجا پیاده می‌شوند. و فعلاً چند نفر مدنظر ما است

---

۱. همان: ص ۳۳۲.

۲. همان: صص ۳۳۳ ـ ۳۳۴. گفت و گوها: محمد محمدی گرگانی، درباره مرگ مشکوک برادرش حسن محمدی گرگانی.

که [هم‌اکنون] در عراق نیستند.

افسر امنیتی عراق: ما پس از موافقت می‌توانیم برای آنها گذرنامه عراقی درست کنیم و به همراه برخی از کاروان‌های حج بفرستیم. برای هر فرد گذرنامه را می‌فرستند و به دست او می‌رسانند و در موعد مقرر هم گذرنامه را بازگرداند. راه دیگری نداریم.

عباس داوری: به خاطر حساسیت موجود اگر بشود که بازگشتش به کشور دیگری باشد و از آنجا به عراق بیاید بهتر است.

افسر امنیتی عراق: چون گذرنامه‌اش با یکی از کاروان‌های ما خواهد رفت نمی‌تواند با این کاروان بازنگردد. چون عربستان از هر کاروانی لیست دارد و نفر شما می‌تواند به مجرد رسیدن به آنجا از بعثه جدا شود و دنبال کارش برود و کسی او را شناسایی نخواهد کرد و در پایان به فرد تعیین شده از سوی ما مراجعه می‌کند و گذرنامه‌اش را تحویل می‌گیرد و می‌آید.

عباس داوری: نفرات مجاهدین می‌خواهند در داخل کاروان‌های ایرانی جای بگیرند و شب و روز با آنها باشند و مشخص نگردد که از کاروان دیگری آمده‌اند.

البته جزئیات پیچیده نقش سازمان در زمینه‌سازی و سوق دادن دولت وقت عربستان به کشتار خونین حجاج ایرانی و حتی مشارکت در عملیات کشتار، هنوز کاملاً روشن نشده است. اما این واقعیت، مسلم است که سازمان با ایفای نقش دوگانه از یک سو افراد خود را به عنوان عوامل دولت ایران برای انجام اقدامات تخریبی در عربستان به داخل ایرانیان فرستاد و از سوی دیگر با ارائه اطلاعاتی گمراه‌کننده به مقامات عربستان آنان را برای اقدام پیشگیرانه و خشونت‌بار علیه حجاج ایرانی، فریب داد و تحریک نمود.

افشای نقش مجاهدین خلق در کشتار مکه (سال ۱۳۶۶) در مطبوعات و و انعکاس آن در روزنامه مجاهد

○ سفر محرمانه رجوی به عربستان

بعد از موفقیت سازمان به کمک رژیم بعث عراق در جلب اعتماد حکومت عربستان، که بعد از انتشار اطلاعیه سازمان در محکومیت فاجعه مکه و انتساب مسئولیت آن به جمهوری اسلامی به بالاترین حدّ خود رسید،[۱] روابط تشکیلات با عربستان سعودی توسعه یافت. در یک نوار ویدئویی مذاکرات مهدی ابریشمچی با افسران ارشد اطلاعاتی عراق، در آبان ۱۳۶۶، چنین آمده است:

مهدی ابریشمچی: روز پنجشنبه از سفارت سعودی بعد از اطلاعیه‌ای که ما راجع به قضیه مکه صادر کردیم تماس گرفتند و گفتند که ملک فهد برای شما پیامی فرستاده است. ما به خاطر رعایت مسائل امنیتی با شما مشورت نمودیم. سعودی‌ها خواستند که روز شنبه با ما جلسه‌ای داشته باشند و امروز موافقت کردیم ملاقات ما در روز شنبه در ساختمانی خواهد بود که می‌شناسید. اگر ملاحظه‌ای دارید بفرمایید.

افسر اطلاعاتی عراق: راجع به مطلبی که برادر مسعود [رجوی] به وزارت خارجه ارسال نموده است شما چه اطلاعاتی راجع به این موضوع دارید؟

باید هماهنگی صورت پذیرد. موضوع ملاقات با سفیر سعودی را قبلاً طرح ننموده‌اید. من نمی‌دانم، گویا مطلبی در این رابطه به وزارت خارجه فرستاده شده است. چون گمان خواهد شد که شما این رابطه و ملاقات را با هماهنگی قبلی با ما انجام داده‌اید، لذا مناسب است ما را در جریان بگذارید. ما در هر زمینه می‌خواهیم آبروی سازمان حفظ شود. من به عنوان یک فرد کارشناس و جناب دکتر [= رییس سازمان اطلاعات عراق] هم در این رابطه احساس مسئولیت می‌کنیم.

آیا به نظر نمی‌رسد که خوب بود ما را در جریان می‌گذاشتید. ما برای تحرک برادر مسعود و دیدار ایشان با سفیر سعودی محدودیتی نمی‌گذاریم.

مهدی ابریشمچی: این دعوتنامه رسمی را که ملک فهد برای ما فرستاده است ما فکر می‌کردیم در رابطه با اطلاعیه ما بوده است ولی وقتی رفتیم این دعوتنامه را به ما تحویل دادند، لذا ما جهت هماهنگی با شما مستقیماً این مسئله را بیان نمودیم تا ملاحظات و نقطه‌نظرات شما را در نظر بگیریم. به دنبال اطلاعیه‌ای که بعد از قضیه مکه دادیم که رونوشت آن به سفارت سعودی در بغداد فرستاده شده بود، آقای سفیر تماس گرفته و گفته بود که حامل پیام ملک فهد بوده و امروز به دیدار من آمد. سفیر با ابلاغ توجهات ملک فهد، هیئتی را از سازمان جهت سفر به جده

---

۱. سازمان در این اطلاعیه که در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۶۶ صادر شد، مسئولیت وقوع کشتار خونین حجاج ایرانی را برعهده دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام نمود و به تبرئه دولت عربستان پرداخت.

و ملاقات با مسئولین عربستان سعودی دعوت نموده‌اند و تاریخی مشخص کرده‌اند که روز سه‌شنبه این هفته را منتظر هیئت هستند.
مسعود گفت حدس می‌زنم این دعوت ملک فهد از هیئت ممکن است در ارتباط با توصیه‌هایی باشد که جناب رییس جمهور [صدام] گفته‌اند.

ابریشمچی در ادامه این جلسه، پیام رجوی خطاب به رییس سازمان اطلاعات عراق را قرائت می‌کند که در بخشی از آن چنین آمده است:

آن‌چنان که دکتر می‌دانند ما به دنبال متقاعد کردن سعودی به برقراری ارتباط مستحکم با عراق هستیم و همین‌طور خواستار این هستیم که خمینی را به قوی‌ترین صورت طرد کنند و جناب دکتر خوب می‌دانند که خبر این رابطه باید بین ما و شما محفوظ بماند. همچنین اگر دکتر ملاحظه‌ای دارند قبل از آنکه هیئت روز سه‌شنبه برود بیان کنند. و به اطلاع می‌رسانم که هیئت ۳ نفر است که مسئول آن سیدالمحدثین می‌باشد.
افسر اطلاعاتی عراق: شما هر موقع کار داشتید تلفنی تماس بگیرید ما در خدمتتان هستیم. اگر لازم باشد ما نیز با سفیر سعودی دیدار می‌کنیم ارتباط سازمان را با همه کشورها می‌خواهیم.

هیئت مزبور به عربستان سفر نمود و بعد از مدتی مقدمات سفر محرمانه رجوی به عربستان، در پوشش انجام مناسک عمره فراهم شد.[1] در بخشی دیگر از مذاکرات، افسر اطلاعات عراق می‌گوید:

ما برای اینکه مخفی بودن سفر را تأمین کنیم حتی برای مخفی ماندن از دید کارکنان فرودگاه، یک جدول زمان‌بندی شده داریم که به شما اطلاع می‌دهیم تا بر اساس آن عمل شود و انتظار داریم بر اساس آن عمل شود و غیر از ما سه نفر هیچ‌کس از آن اطلاع ندارد.
... الآن اطلاعات هواپیما از امور خارجه بما رسید. هواپیما g_3 و شماره پرواز ۳۸۰ می‌باشد و پرواز ساعت ۱۰ است... ما از ساعت ۸ صبح نفراتمان در فرودگاه هستند.

در جلسات دیگر بین رابط سازمان مجاهدین و سازمان اطلاعاتی عراق تأکید می‌شود که سفر مزبور در جهت جلب حمایت بیشتر عربستان از سازمان برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران بوده است.

همان گونه که قبلاً اشاره شد، سازمان خبر این مسافرت را ۱۳ سال مخفی نگاه داشت و اولین بار در

---

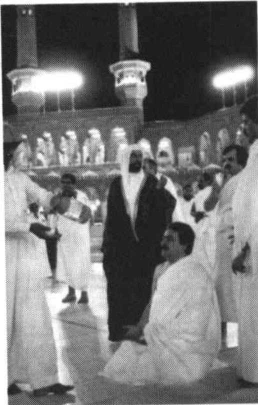
۱. به نظر کارشناسان مسائل سازمان و برخی اعضای سابق، سفر شخص رجوی به عربستان، نشانه‌ای از عمق روابط و همکاری‌های اطلاعاتی و امنیتی مشترک عراق و عربستان و سازمان در آن مقطع زمانی بوده است و نمی‌توان آن را صرفاً یک تشکر ساده عربستان به خاطر صدور یک اطلاعیه محسوب نمود. زیرا اگر مسئله فقط دعوت رجوی برای انجام مناسک عمره به میزبانی دولت عربستان می‌بود، نیازی به اعزام یک هیئت مقدماتی و دخالت سازمان اطلاعات عراق نبود.

سال ۱۳۷۹، ظاهراً به دلیل استفاده تبلیغاتی از چاپ عکس **رجوی** در لباس احرام حج، آن را علنی نمود. البته همواره سازمان موضوع نقش خود در کشتار حجاج در سال ۱۳۶۶ را تکذیب نموده و مانند سایر موارد افشا شده از سوی جداشدگان، ماجرا را از اساس منکر گردیده است.

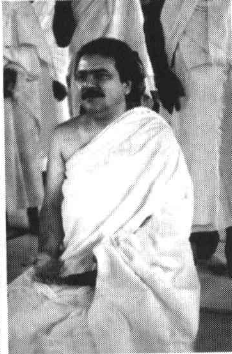


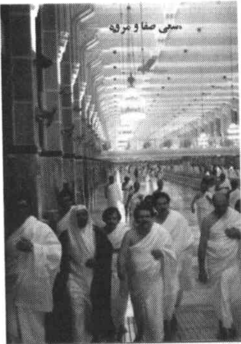
شمارهٔ ۵۳۸- سه‌شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۷۹ صفحهٔ ۱۹

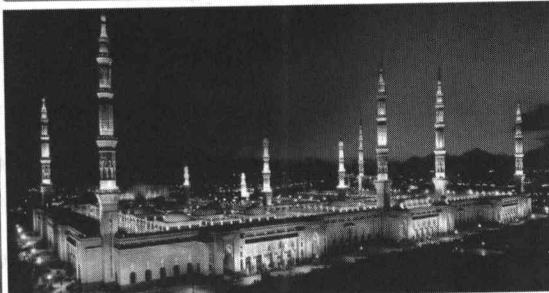
زیارت خانهٔ خدا و حرم پیامبر اکرم در سال ۱۳۶۶



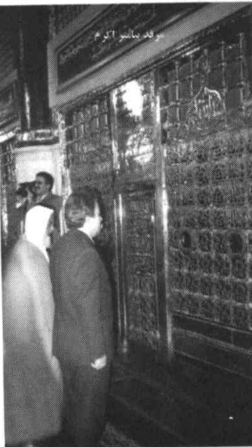
















سیزده سال تأخیر انتشار خبر سفر محرمانه رجوی به مکه (سال ۱۳۶۶) در روزنامه
مجاهد شماره ۵۳۸ - ۱۶ اسفند ۱۳۷۹ صفحه ۱۹

فصل دوم:

ارتش «سازمان»
در استراتژی عراق

□ استراتژی جنگ جبهه‌ای سازمان

رهبری سازمان با این تصور که سرنوشت جمهوری اسلامی به نتیجهٔ جنگ عراق علیه ایران گره خورده است و با توجه به اینکه ابرقدرت‌ها مایل نبودند ایران در جنگ پیروز شود و بنابراین رژیم صدام در نهایت بازنده نخواهد بود، در چارچوب طرح آمریکا و متحدانش برای براندازی نظام جمهوری اسلامی، رسماً و علناً در کنار عراق قرار گرفت. از این رو رجوی در پی امضای معاهده‌ای در فرانسه با «طارق عزیز» ـ معاون نخست‌وزیر وقت عراق ـ و به بهانهٔ تحت فشار قرار گرفتن از سوی دولت فرانسه، در ۱۷ خرداد سال ۶۵ وارد بغداد گردید. پس از ورود وی به عراق، نیروهای نظامی سازمان که از سال ۶۱ به تدریج در کردستان عراق مستقر شده بودند و سایر نیروهای گردآوری شده از داخل ایران و ترکیه و پاکستان، در داخل قرارگاه‌های تشکیلاتی سازماندهی شدند و سلسله عملیات متعددی را در طول نوار مرزی ایران با حمایت و پشتیبانی ارتش عراق علیه نیروهای ایران در مناطقی مانند سردشت، دهلران، مریوان، سرپل ذهاب، جنوب بانه، ارتفاعات کرمانشاه به انجام رساندند.[1] در این عملیات‌ها تلفات جانی و تسلیحاتی قابل توجهی به برخی یگان‌ها و پایگاه‌های پراکنده نیروهای نظامی ایران وارد گردید.

---

۱. برگرفته از بولتن نظامی ـ تحلیلی سپاه پاسداران، قرارگاه غرب ـ سال ۱۳۶۷.

بر اساس آمار، این عملیات‌ها از یک طرف برای سازمان یک موفقیت محسوب می‌شد و از طرف دیگر با طراحی و خواست ارتش عراق و در قالب برنامه‌های جنگی رژیم صدام سیر صعودی داشت. با توجه به این نکته و ضربهٔ وارده به سازمان در پاکستان در آن زمان و ضربات وارده به تیم‌های ترور سازمان در داخل کشور، تشکیلات عملاً با قبول شکست استراتژی جنگ چریک شهری، که از ابتدای تشکیل سازمان مدعی آن بود، به استراتژی «جنگ جبهه‌ای» یا به تعبیر خود «جنگ آزادیبخش» روی آورد.

جابانی در این باره می‌نویسد:

مبارزه مسلحانه چریکی وقتی در داخل کشور به علل مختلف تدارکاتی و تاکتیکی و نظامی و از همه مهم‌تر [شکست در] جلب حمایت و همراهی توده‌ها نتواند به حیات خود ادامه دهد، باید از نقطه‌ای خارج از مرزها و با حمایت خارجی راهی برای ادامه حیات خود بیابد. سازمان مجاهدین به خاطر کسب سریع قدرت از طریق عملیات نظامی جبهه‌ای... همه نیروهای خود را بسیج و به عراق اعزام نمود تا از نعمت جنگ ایران و عراق برای بسط قدرت نظامی خود بهره جوید.[1]

رجوی در نشست‌های خصوصی، این تغییر استراتژی را چنین توجیه کرد:

جنگ چریک شهری با هدف زدن سرانگشتان رژیم در شهرها (پاسدارکشی و شکستن طلسم اختناق) اگرچه نسبت به جنگ منطقه‌ای در فاز مترقی‌تری قرار دارد ـ زیرا که با نیازها و ملزومات فرماسیون بورژوازی وابسته انطباق بیشتری داشته و منبع نیرو و مکان عملش را در شهر جست و جو می‌کند ـ اما از آنجا که زمان بر است و در تور پلیس نظامی و در احاطهٔ کامل دشمن عمل می‌کند، میکرو و در کوتاه‌مدت بلاجواب است.

وقتی کسی پاسدارکُشی را در دستگاه ذهنی خود می‌کند، رژیم را به اثبات می‌انگارد و می‌پندارد که این رژیم پوسیده حالاحالاها هست. در این دستگاه تا قبل از تشکیل ارتش آزادیبخش تعادل قوا بین ما و دشمن به وضوح مبیّن آن بود که سقوط شتابان یا سرنگونی ضربه‌ای و سریع جواب نداشت.

در پاسدارکشی عملاً روی آزادی کار می‌کردیم و نه روی جنگ؛ در حالی که این با شعارمان «صلح صلح تا آزادی» نمی‌خواند. تنها [تیم‌های ترور] به داخل می‌رفتند و عملیات قهرمانانه انجام می‌دادند و ما روی پایهٔ اساسی رژیم یعنی جنگ کار نکردیم.

---

۱. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: ص ۶۷.

جنگ آزادیبخش تجربهٔ کاملاً جدیدی در تاریخ معاصر جهان و در مداری چپ‌تر و کیفی‌تر و تکاملی‌تر از همهٔ استراتژی‌های نظامی قرار دارد. با هدف طلسم‌شکنی در کوتاه مدت و با توسل به اصل طلایی حدّاکثر تهاجم در جنگ تمام عیار و تحرک مطلق، خود را در جنگ انقلابی تجلی می‌کند.

مهمترین مختصات جنگ آزادیبخش نوین عبارت‌اند از:

الف: این افق در مقابل جنگ آزادیبخش گسترده است که چند بار دستگاه نظامی رژیم را می‌لرزانیم و می‌رویم و برمی‌گردیم و یک بار هم می‌زنیم و می‌رویم که می‌رویم. بنابراین ـ چشم‌انداز سرنگونی وجود دارد.

ب: در مرحلهٔ نهایی جنگ آزادیبخش نوین از توقف و سکون و استقرار در بین راه خبری نیست. خیز اول برای تسخیر تهران خیز آخر هم هست. در این راه یا رژیم کمر ما را می‌شکند و یا ما کمر رژیم را.

ج: تفاوت طلسم‌شکنی در جنگ شهری و جنگ آزادیبخش نوین این است که اولی فقط به اختناق می‌زند و دومی هم به اختناق می‌زند و هم به سرپوش اختناق [یعنی جنگ]. تزریق نکردن عنصر جنگ در رگ و ریشهٔ خطوطمان پیوند ما و توده‌ها را آنچنان که باید برقرار نمی‌کرد. استراتژی مجاهدین در گذشته اساساً از بی‌توجهی یا کم‌توجهی به عنصر جنگ رنج می‌برد و عمق دیالکتیک جنگ و اختناق را در نمی‌یافته، در جوهر جنگ آزادیبخش نوین، ما درست حلقه‌ای را چنگ زده‌ایم که قبلاً از دست در رفته بود و آن جنگ ایران و عراق است و دیگر اینکه در دستگاه چریک شهری ما باید دنبال پاسدارها می‌گشتیم اما در جنگ آزادیبخش نوین این رژیم است که خودش با پای خودش به مرز آمده و ما باید کمرش را پای مرز بشکنیم.[1]

به نوشته **مسعود جابانی** عضو سابق سازمان: «جایگزینی جنگ جبهه‌ای به جای جنگ چریک شهری، به دلیل شکست جنگ چریک شهری در داخل ایران، ضرورت وابستگی به دولت عراق را که در حال جنگ با ایران بود می‌طلبید... پذیرش جنگ جبهه‌ای آن هم از مرزی که دشمن متجاوز، آن را شروع کرده و بمب‌ها و موشک‌های آن هر روز بر سر مردم کوچه و بازار فرود می‌آمد و خانه‌های مردم را خراب می‌کرد و مردم را به عزا می‌نشاند، بسیار ضدملی و نامشروع‌تر از جنگ چریک شهری بود... سال ۱۳۶۵ رسماً و علناً پایان جنگ بی‌نتیجه شهری اعلام [شد] و آقای رجوی در نشستی اعلام داشت

---

۱. بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۲۲ ـ ۲۳؛ برگرفته از متن نوار ویدئویی سخنرانی رجوی.

که من‌بعد جنگ میکروشهری جای خود را به جنگ ماکروی مرزی می‌دهد. و این سرآغاز ادای دین به رژیم بعثی بود و سازمان مجاهدین را در مناسبات رژیم صدام به سمت حل شدگی سوق داد.»[1]

مهندس **علی‌اکبر راستگو** از مسئولان سابق روابط خارجی سازمان که مدتی هم در بخش نظامی داخل عراق فعالیت داشته است، چگونگی تغییر استراتژی سازمان را این‌گونه توضیح می‌دهد:

در اوایل سال ۱۳۶۵ و در اوج دوران آشفتگی‌های سیاسی - استراتژیک سازمان، دست غیبی به یاری مسعود رجوی آمد. دولت ژاک شیراک، رجوی را به دلیل عدم توجه به قوانین داخلی و امنیتی کشور فرانسه از این کشور اخراج کرد. شورای ملی مقاومت در نشست ۲۳ اردیبهشت ماه ۶۵ خود طی بیانیه‌ای اعلام کرد که «برای خنثی کردن توطئه‌های دشمن از یک سو و پاسخ‌گویی به الزام‌های مرحله جدید تدارک قیام از سوی دیگر، محل اقامت آقای مسعود رجوی مسئول شورا از اروپا به کشور عراق منتقل می‌شود. شورای ملی مقاومت این انتقال را برای گسترش و سازماندهی نیروهای مسلح انقلاب از نزدیک، امری لازم و آخرین گام برای عبور به خاک میهن می‌داند. «... به دنبال عزیمت مسعود رجوی از پاریس به بغداد، در همه امور سازمان تغییراتی ایجاد شد. این تغییرات در شیوه سازماندهی نیروها و جنگ برای سرنگون کردن حکومت اسلامی در نظر گرفته شده بود. در همین راستا، شیوه جنگ‌ها که پیش از آن پارتیزانی در کردستان و جنگ چریک شهری در شهرهای ایران بود، به شکل جنگ‌های گردانی در مناطق مرزی با ارتش و سپاه پاسداران ایران سازماندهی شد. ضمن اینکه این دوران مصادف بود با شدت گرفتن جنگ هشت ساله بین ایران و عراق.

با آغاز عملیات گردانی که تکامل جنگ‌های چریکی و پارتیزانی نامگذاری شد، استراتژی جنگ آزادیبخش در آذرماه ۱۳۶۵ پاگرفت. در این راستا چون این استراتژی در نهایت به سود طرف عراقی تمام می‌شد، سیل آموزش‌های نظامی، کمک‌های مادی، تسلیحاتی، پشتیبانی، لجستیکی، اطلاعاتی و سلاح‌های عراقی به سمت سازمان مجاهدین خلق سرازیر شد.[2]

هادی شمس‌حائری عضو سابق شورای مرکزی سازمان که خود تا سال ۱۳۷۰ در عراق با تشکیلات همکاری می‌کرد، درباره حضور **مسعود رجوی** در عراق و تغییر استراتژی سازمان چنین نوشته است:

در سال ۱۳۶۵ به دلیل پاره‌ای مسائل که بر ما معلوم نیست، و آن طور که مجاهدین می‌گویند در

---

۱. جابانی، روانشناسی خشونت و ترور...: صص ۶۸ - ۶۹.

۲. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۹۲ - ۳۶۹۳.

یک معامله پنهانی بین فرانسه و رژیم جمهوری اسلامی، رجوی از فرانسه اخراج و به عراق عزیمت می‌کند. رجوی در درون روابط ادعا کرد که از مدت‌ها قبل قصد داشته که به عراق بیاید. (رجوی چند روز پس از ورودش به عراق از محل اقامتش در بغداد طی یک مکالمه تلفنی به نگارنده گفت که من مدت‌ها پیش می‌خواستم به عراق بیایم اما شرایط اجازه نمی‌داد.) اما در روابط بیرونی چنین وانمود می‌کرد که دولت فرانسه در اثر زد و بندهای امپریالیستی و توطئه چریک‌های فدایی خلق، او را اخراج نموده و ناگزیر گشته به عراق بیاید. با آمدن رجوی به عراق که از روی ناچاری و اجبار بود، بار دیگر ماشین تحلیل سازمان به کار افتاد و طی نشست‌های متعدد این پرواز را پرواز سرنوشت‌ساز و نقطه عطف پرخیر و برکت برای «مقاومت» ایران برآورد کردند و گفتند: «با آمدن رهبری به عراق ما اکنون در فاز سرنگونی [جمهوری اسلامی] قرار گرفته‌ایم»... پس از چند ماه گفتند که «سازمان به این نتیجه رسیده که جنگ چریک شهری و فرماندهی از پشت خط تلفن، راست روی بوده و جوابگوی به میدان کشیدن عنصر اجتماعی و سرنگونی نیست و به منزله عبور از سوراخ سوزن است و حالت میکرو دارد... با آمدن «برادر» به عراق اوضاع دگرگون شده و ما در آستانه حاکمیت قرار گرفته‌ایم و لذا عملیات نظامی هم باید متناسب با این مرحله، یعنی ماکرو باشد. از طرف دیگر ما تا به حال از فرصت جنگ ایران و عراق، آنچنان که باید و شاید استفاده نکرده‌ایم و به آن بهای کافی نداده‌ایم. در صورتی که چنین موهبتی در کنار ما وجود دارد و ما می‌توانیم جنگ جبهه‌ای را با رژیم شروع کنیم...»... در اثبات و درستی خط تشکیل ارتش و اندر مزایا و برکات و تردیدناپذیری آن، چنان با شور و شوق و خوش‌باوری سخن می‌گفتند که گویا این آدم‌های آنها نبودند که در مورد خط و خطوط قبلی هم با همین اصرار و پافشاری، آنها را درست‌ترین می‌خواندند.[1]

در گزارش وزارت امور خارجه آمریکا درباره سازمان که در سال ۱۹۹۴ (۱۳۷۳) انتشار یافت، ماجرای رفتن **رجوی** به عراق برای همکاری نظامی مستقیم با ارتش **صدام**، این‌گونه تشریح شد:

در ژوئن سال ۱۹۸۶ [خرداد ۱۳۶۵]، فرانسه رجوی را طبق آنچه رسانه‌ها حدس می‌زدند معامله‌ای با دولت ایران باشد، مجبور به ترک آن کشور ساخت. طبق این گزارشات، سفر رجوی، بهایی بود که فرانسه برای آزادی گروگان‌های فرانسوی در لبنان پرداخت. سازمان مجاهدین خلق این اخراج را به عنوان «پرواز تاریخ‌ساز رجوی برای صلح و آزادی» جلوه

۱. شمس حائری، مرداب (نسخه اینترنتی): صص ۵۵ - ۵۶.

دادند. وکیل سابق رجوی، که یک حقوقدان ایرانی مقیم فرانسه بود،[1] این حرکت را چنین بیان می‌دارد: «وقتی رجوی به فرانسه آمد، او و هوادارانش به سرعت با کمبود پول مواجه شدند. دولت عراق به وی پیشنهاد حمایت داد و آنان پذیرفتند. در درازمدت، آنان به عوامل رژیم عراق مبدل گشتند و بیشتر اعتبار خود را در ایران از دست دادند.»

پژوهشگر نظامی «آنتونی کوردزمن» تجزیه و تحلیل دیگری را ارائه داد: «نتیجه نهایی اقدام فرانسه، در هر حال، دادن امکان دسترسی بسیار بیشتر رجوی به تسلیحات، امکانات آموزش در نزدیکی مرز، و منابع مالی بیشتری بود.»

طبق گزارشات مطبوعات، بیش از هزار عضو مجاهدین در اسقرار رجوی در بغداد به وی پیوستند. عراقی‌ها نیز برای دهن‌کجی به دولت ایران، از او در مراسمی که معمولاً در مورد رهبر یک دولت صورت می‌گرفت، استقبال نمودند...

برای انجام عملیات نظامی که میزان تهدید آن برای ایران به طرز مضحکی با «پشه» مقایسه شده است، مجاهدین اتحاد جانبدارانه‌ای با عراق تحت حاکمیت صدام حسین به پیش برده، ارتش آزادیبخش ملی مجاهدین که به لحاظ پول، تسلیحات، پایگاه (تقریباً ۵ پایگاه و اجازه وارد آوردن ضربه) به صدام متکی بود، به ابزاری در جنگ عراق با ایران مبدل گشت.[2]

سازمان هم در پاسخ به بیانیه وزارت خارجه آمریکا با تأکید بر ناگزیر بودن انتقال تشکیلات به عراق، تشکیل ارتش در ادامه «سیاست صلح» را «موجب شکوفایی» خواند «و آلت دست بودن» آن توسط رژیم صدام را «ادعای کذب» توصیف نمود،[3] و هم‌سویی سازمان با دول غربی در همکاری با عراق به دلیل روابط حسنه آمریکا و اروپا و رژیم صدام در آن مقطع (۶۵) را یادآوری کرد:

تهیه کنندگان گزارش وزارت خارجه عمداً از یاد می‌برند که مجاهدین زمانی به عراق رفتند که،

---

۱. منظور عبدالکریم لاهیجی است که در سال ۵۸ و ۵۹ وکیل محمدرضا سعادتی عضو مرکزیت سازمان در ماجرای رابطه اطلاعاتی با کشور شوروی، بود. وی تا مدت‌ها از سازمان حمایت می‌کرد و در خارج کشور نیز از حامیان و وابستگان سازمان محسوب می‌شد امّا از سال ۶۲ به بعد به تدریج روابط او با سازمان تیره شد و در زمره مخالفان سازمان درآمد. لاهیجی کاندیدای سازمان برای مجلس بررسی قانون ساسی در سال ۵۸ بود و در انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی، هم خود عضو اصلی شورای معرفی نمایندگان ترقی‌خواه در کنار رجوی و خیابانی بود و هم به عنوان کاندیدای سازمان معرفی گردید. در پاریس نیز ارتباطات و امکانات لاهیجی در خدمت تثبیت موقعیت سازمان و شورای مقاومت قرار گرفت. نشریهٔ مجاهد، ش ۱ و ش ۲ و ش فوق‌العاده ۵ و ش ۲۷ و ش ۵۸.

۲. بال شکسته: صص ۱۸ و ۲۰.

۳. دموکراسی خیانت شده: صص ۱۴۸ ـ ۱۵۳.

قبل و بعد از آن، عالی‌ترین روابط بین آمریکا و اروپا با عراق برقرار بود و عالی‌رتبه‌ترین سناتورهای آمریکایی یا مقام‌های وزارت خارجه به عراق رفت و آمد داشته و مقام‌های عراقی توسط رییس‌جمهور آمریکا، پذیرفته می‌شدند.[۱]

در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۶۶، یک سال پس از استقرار کامل تشکیلات سازمان در عراق، پیام رجوی در آستانه ۳۰ خرداد مبنی بر اعلام تأسیس «ارتش آزادیبخش ملی» منتشر شد.[۲] بعدها روز ۳۰ خرداد به عنوان زمان تأسیس ارتش سازمان تثبیت شد و سازمان با پیوند دادن این موضوع به آغاز شورش مسلحانه علنی سازمان در سال ۶۰ تأکید داشت که استراتژی جدید در ادامهٔ همان استراتژی خرداد ۶۰ شکل گرفته است.

در اطلاعیهٔ تأسیس ارتش سازمان، رجوی چنین اعلام کرد:

تأسیس ارتش آزادیبخش ملی به مثابهٔ بازوی استقرار و پراقتدار خلق از دیرباز در صدر آرزوهای عموم وطن‌دوستان و آزادیخواهان این مرز و بوم و همهٔ مشتاقان استقلال بود و کمبود آن یکی از مهمترین حلقه‌های مفقود در تاریخ جنبش‌های رهایی‌بخش مردم ایران در دوران معاصر است.[۳]

دو هفته پس از تشکیل ارتش سازمان، خبر یک ملاقات دیگر مسعود رجوی و صدام حسین انتشار یافت:

در این دیدار، رییس جمهور عراق تأسیس ارتش آزادیبخش ملی ایران را به رهبر مقاومت ایران تبریک گفت، و آن را ارتشی که برای صلح مبارزه می‌کند نامید. متقابلاً برادر مجاهد مسعود رجوی از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی، روز ملی عراق و جشن‌های سی ژوئیه را به رییس‌جمهور عراق تهنیت گفت.[۴]

---

۱. همان: ص ۱۵۷.

۲. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۹۸: ص ۱.

۳. بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: ص ۲۳. نیز متن اصلی اطلاعیهٔ ۲۹ خرداد رجوی مندرج در نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۹۸، ۶۶/۳/۲۹: ص ۱.

۴. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۱۰۱: ص ۱.



ملاقات صدام با مسعود رجوی

□ عملیات‌های سال ۱۳۶۶

با اعلام تشکیل ارتش آزادیبخش که با تبلیغات زیاد و اغراق‌آمیز در رسانه‌های گروهی منطقه و غرب مطرح شد، سازمان با کمک ارتش عراق، کمیت و کیفیت عملیات‌های خود را شدت بخشید.

شمس حائری که خود در آن زمان در داخل تشکیلات و به عنوان عضو شورای مرکزی از نزدیک ناظر وقایع بوده است، می‌نویسد:

ارتش آزادیبخش آخرین استراتژی از نوع مسلحانه بود که به گل نشسته بود. تعداد نفرات این ارتش هرگز از دو هزار نفر (جز در مقطع عملیات فروغ جاویدان که از تمامی اروپا و آمریکا نیرو بسیج کرده بودند و عده زیادی اسرای جنگی را نیز [با تهدید و تطمیع] در آن وارد نمودند و رقم نفرات را به شش هزار نفر رساندند)، تجاوز نکرد. سربازان مسعود و مریم (اصطلاحی که به رزمندگان داده بودند) طی چند عملیات توانستند ضرباتی به رژیم بزنند و تعدادی از پاسداران و سربازان ایرانی را به اسارت بگیرند. در تمامی این عملیات، دیده‌بانی و توپخانه ارتش عراق به کمک ارتش آزادیبخش می‌آمدند و آنها تعیین می‌کردند که از کدام نقطه باید حمله شود و اساساً بدون حمایت عراق عملیات غیرممکن بود. این حملات اما از خاک دشمن و در بحبوحهٔ جنگ ایران و عراق قبل از اینکه نتایج و دستاوردهای مثبت سیاسی داشته باشد، تأثیر منفی روی مردم گذاشت و به ضد خود تبدیل شد، و به علت نامشروع بودن نتوانست نیروهای نظامی و مردم ایران را به سوی خود جلب کند. این حملات اگرچه پیروزی‌های مقطعی و ناچیز نظامی دربر داشت، اما بهره‌های تبلیغاتی و سیاسی آن به جیب رژیم جمهوری اسلامی ریخته می‌شد.[1]

آنچه که به نام ارتش آزادیبخش سازمان، در عرصه تبلیغات ارائه می‌شد، در واقع چیزی نبود جز بخشی از ارتش عراق، با این تفاوت که نفرات آن دارای ملیت عراقی نبودند و به زبان فارسی سخن می‌گفتند ولی در کنار نیروهای صدام علیه کشور سابق خود می‌جنگیدند. در طول جنگ هشت ساله، به دلایل مختلفی از جمله تحولات استراتژی و تاکتیک دو کشور و نوسانات وضعیت سیاسی و نظامی، مناطقی از خاک ایران و عراق مدتی توسط دیگری تصرف می‌شد و دست به دست می‌گشت. البته از ابتدا تا پایان جنگ، ارتش متجاوز رژیم بعث عراق که با حمایت ابرقدرت‌ها و سایر متحدان منطقه‌ای و غربی به سرزمین ایران تجاوز کرده بود، همواره قسمت‌هایی از خاک ایران را در تصرف خود داشته است.

---

۱. شمس حائری، مرداب (نسخه اینترنتی): ص ۵۷.

در سال ۶۶ و در واکنش به پیروزی‌های قبلی نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران، عـراق بـا افزایش پشتیبانی علنی شوروی، آمریکا و اروپای غربی، استراتژی نظامی خود را تغییر داد و سازمان رزم ارتش خود را متناسب با استراتژی جدید گسترش بخشید. انبوه سلاح‌های کشتار جمعی و تجهیزات مدرن نظامی نیز به سوی عراق سرازیر شد، تا آنجا که شتاب برنامه‌های تسلیحاتی عراق در آن سال، «انقلاب در تأسیسات و نهاد نظامی» این کشور خوانده شد.[۱] تشکیل ارتش سازمان در متن اسـتراتـژی جـدید «تهاجمی» ارتش صدام و در جهت اهداف و منافع نظامی و سیاسی رژیم بعث عراق صورت پذیرفت.

عراق که در سال ۱۳۵۹ با ۱۲ لشکر به ایران حمله کرده بود، در سال ۱۳۶۶، ۵۰ لشکـر مـجهز و آموزش دیده به مصاف نیروهای جمهوری اسلامی ایران آورد که ارتش کـوچک سـازمان در دل ایـن مجموعه بزرگ وظیفهٔ مشارکت در برخی عملیات ایذایی و صدمه زدن به واحدهای کـوچک پـراکـنده نظامی ایران در مناطق مرزی را برعهده داشت. و چون نیروهای سازمان با پوشیدن لباس شبیه نیروهای ایرانی و سخن گفتن به زبان فارسی می‌توانستند عملیات فریب را در موارد زیادی اجرا کـنند و تـخلیه اطلاعاتی سریع اسرا را به انجام برسانند، به یگان ویژه‌ای با توانایی‌ها و کارکردهای اختصاصی در ارتش عراق، تبدیل شدند. به نوشته کتاب منتشره از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، مثلاً در مـناطق جنوبی «بیشترین تلاش منافقین در خطوط پدافندی ارتش ایـران و بـا هـدف گـرفتن اسـیر و تـخلیه اطلاعاتی آنجا انجام می‌شد.»[۲]

از سوی دیگر نیروهای مبارز عراقی با حمایت جمهوری اسلامی ایران، تشکل نظامی یافته بودند و عملیات آنها در داخل خاک عراق و مناطق جنگی علیه ارتش صدام روند رو به افزایشی یافته بود. به گونه‌ای که می‌توان، تشکیل ارتش سازمان را از این زوایه، واکنش و حرکت انفعالی رژیم بعث در مقابل شکل‌گیری تیپ‌ها و لشکرهای مبارزان عراقی تحت‌نظر مجلس اعـلای انـقلاب اسـلامی عـراق، نـیز محسوب نمود. البته کمیت و کیفیت عملیات‌های نیروهای مبارز عراقی به مراتب بسیار بیشتر و مؤثرتر از اقدامات سازمان بود. به طور نمونه در طول دو ماهه مرداد و شهریور ۱۳۶۶، این نیروها «بیش از ۱۲۰ مورد عملیات تهاجمی و تدافعی و کمین در شمال عراق» انجام دادند.[۳]

---

۱. پایان جنگ...: صص ۲۰ ـ ۳۳.
۲. همان: ص ۵۱.
۳. روزشمار جنگ...، ج ۵۰: ص ۱۴.

ارتش عراق نیز برای بهره‌برداری‌های اطلاعاتی و جنگ روانی، در بعضی حملات پراکنده، نیروهای سازمان را به کار می‌گرفت و گاه گروه‌هایی از آنها را در برخی مناطق متصرفی خود مستقر می‌کرد و تعدادی از ضربات معمول و متداول دوران جنگ را به نام سازمان ثبت می‌نمود. در مواردی هم نیروهای سازمان در عملیات‌های ایذایی علیه واحدهای کوچک و پراکنده مناطق جنگی، خود به تنهایی اقدام می‌کردند، که در این موارد هم، پشتیبانی لازم اطلاعاتی و لجستیکی ارتش عراق کماکان وجود داشت. در چند مورد نیز بخشی از غنائم جنگی متصرفی ارتش عراق و اسرای ایرانی در اختیار سازمان قرار می‌گرفت تا در تبلیغات رسانه‌ای، به نمایش گذاشته شوند و برای ارتش آزادیبخش سازمان هویت و عظمت و ابهت فراهم سازند.

در تبلیغات سازمان مانند سایر موارد، تصویر به شدت اغراق شده و خلاف واقعی از عملیات‌های نظامی ارتش آزادیبخش ارائه می‌گردید که بر اساس آن، این ارتش کوچک توانسته بود، ده‌ها هزار تن از نیروهای مسلح ایران را کشته و هزاران تن را اسیر کند.

پس از تصویب قطع‌نامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل دربارهٔ جنگ ایران و عراق در ۲۹ تیر ۱۳۶۶، و عدم پذیرش فوری آن توسط ایران، ارتش عراق و سازمان، حملات نظامی خود را به شکل وسیعی افزایش دادند.

در اول مرداد ۶۶ تعداد زیادی از نیروهای ارتش سازمان در نیمه شب به یک پایگاه کوچک نظامی در منطقه مرزی چنگوله در نزدیکی شهر مهران، حمله کردند که طی آن ۱۶ تن از افراد مستقر در آن به اسارت درآمدند.[۱] اما نشریه سازمان اعلام کرد که در عملیات مزبور ۳ پایگاه سپاه منهدم گردید و ۷۸ نفر از نیروهای آن‌ها کشته و مجروح شدند و ۱۶ تن به اسارت درآمدند.[۲]

در ادامهٔ عملیات نظامی ارتش عراق در منطقه میمک و سومار، در نیمه شب ۳ مرداد، نیروهای ارتش سازمان «به همراه نیروهای «فرسان» [نیروهای محلی سازمان‌دهی شده در ارتش عراق] و با پشتیبانی آتش تهیه ارتش عراق به یکی از پایگاه‌های لشکر ۸۱ زرهی باختران در منطقه عمومی سرپل ذهاب هجوم آوردند.» در این شبیخون با استفاده از عملیات فریب، از ۲۴ نفر نیروی ایرانی موجود، ۲۰

---

۱. همان: ص ۵۹.

۲. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۱۰۳: صص ۱ ـ ۳.

نفر اسیر شدند و یک نفر زخمی شد.[1] نشریه سازمان در مورد نتایج این عملیات اعلام نمود که ۸ پایگاه ارتش را منهدم ساخته و تلفات نیروهای ایران، ۲۱ اسیر و ۶۷ کشته و مجروح بوده است.[2]

به گزارش سازمان، در عملیات مورخ ۹ مرداد به ۹ پایگاه سپاه در منطقه گیلانغرب تهاجم شد که طی آن ۷۶ نفر از نیروهای ایران کشته و ۷۵ تن مجروح شدند و ۳ نفر هم به اسارت درآمدند.[3] در حالی که بنا به گزارش محرمانه حفاظت اطلاعات سپاه در همان زمان، «این حمله که در موقعیت تیپ ۵۹ مسلم‌بن عقیل سپاه انجام گرفت، با مقاومت شدید نیروهای خودی رو به رو شد. در این حمله، ۱۲ تن از نیروهای خودی شهید و ۲۰ تن دیگر مجروح شدند.»[4]

در تاریخ ۲۶ مرداد تعدادی از نیروهای ارتش سازمان «با کمین در سر راه نیروهای ارتش در نوار مرزی «سورن» از توابع شهر بانه، چهار تن از نیروهای ایران را شهید و سه تن را زخمی کردند و سیزده تن را نیز به اسارت درآوردند.»[5] اما نشریهٔ سازمان این اقدام را «نبرد پیروزمند گلوگاه استراتژیک سورن» نامید و تلفات نیروهای ایران را ۱۴ نفر اسیر و ۱۴۰ نفر کشته و مجروح، برشمرد.[6]

در تاریخ ۳۱ مرداد، ارتش سازمان «به دو پایگاه ارتش [جمهوری اسلامی ایران] در منطقه سردشت حمله کرد... در این حمله، سه تن شهید و چهار تن زخمی شدند و ده تن به اسارت درآمدند.»[7] آمار اعلام شده سازمان دربارهٔ تلفات ایران در این تهاجم، ۱۱۰ نفر کشته و مجروح و ۱۱ تن اسیر، بود.[8]

به گزارش سازمان در عملیات تهاجمی علیه ۳ پایگاه ایران در منطقه موسیان و دهلران در تاریخ ۱۱ شهریور، ۱۱۳ نفر از نیروهای ایران کشته و ۱۶ تن اسیر شدند.[9] گزارش محرمانه نظامی ایران در آن زمان نشان می‌دهد که «نزدیک به ۳۰۰ تن از افراد سازمان مجاهدین خلق از حدود ساعت ۲۲ با پشتیبانی آتش توپخانه عراق، پایگاه گردان ۲۰۵ ژاندارمری را در منطقه [از توابع دهلران] در شرق

---

۱. روزشمار جنگ...، ج ۵۰: صص ۸۸ ـ ۸۹.
۲. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۱۰۳: صص ۱ و ۴ ـ ۵.
۳. همان، ش ۱۰۴: صص ۱ و ۴ ـ ۵.
۴. روزشمار جنگ...، ج ۵۰: صص ۱۵۸ ـ ۱۵۹.
۵. همان: ص ۳۴۰.
۶. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۱۰۶: صص ۱ ـ ۴.
۷. روزشمار جنگ...، ج ۵۰: ص ۴۰۱.
۸. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۱۰۷: صص ۱ و ۱۲ ـ ۱۴.
۹. همان: صص ۱ و ۱۰ ـ ۱۱.

مهران مورد حمله قرار دادند [۶ تن] از نیروهای پایگاه به شهادت رسیدند و ۱۶ تن اسیر شدند... [و در روز ۱۲ شهریور] به یک پایگاه نظامی در سقز حمله کردند که این حمله... دفع شد و مهاجمان با دادن پنج کشته مجبور به عقب‌نشینی شدند.»[۱]

در نیمه شب ۳۱ شهریور «یکی از پایگاه‌های مرزی سپاه پاسداران در منطقه مهران هدف حمله غافلگیرانه اعضای سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت... هشت تن از نیروهای خودی شهید، تعدادی زخمی و ۱۸ تن نیز اسیر شدند. قرارگاه نیروی زمینی جنوب در گزارشی، عامل غافلگیر شدن نیروهای خودی را وجود یک فرد نفوذی اعلام کرد که قبلاً به عنوان پاسدار وظیفه مسئولیت سنگر کمین را به عهده داشت.»[۲] سازمان این عملیات را «پیروزی درخشان» نامید و تلفات وارده بر نیروهای ایران را ۱۸ اسیر و ۵۰ کشته و زخمی اعلام نمود.[۳]

مرداد ۶۶، **مسعود رجوی**، در مصاحبه‌ای کارنامهٔ ارتش سازمان را این‌گونه اعلام کرد:

> **ارتش آزادیبخش، چنانکه اعلام شده، تا به حال [مرداد ۱۳۶۶] ده‌ها رشته عمل بزرگ و بسیار موفق داشته است. آمار تلفاتی که به دشمن وارد کرده حدود ۲۵۰۰ نفر است و حدود یکصد و سی نفر را هم اسیر گرفته است. در مقابل، شهدا و مجروحین جدی خودمان، در مجموع این عملیات که نگاه کنیم، بیش از سه درصد نبوده است.**[۴]

وی با توصیف‌های اغراق شده از توان و جایگاه نظامی ارتش سازمان، تأکید نمود که:

> **... ارتش آزادیبخش در مسیر پیشرفت‌هایش پیوسته به درگیری‌ها و به رودررویی‌هایی نزدیک می‌شود که کمر دشمن را هدف قرار داده است و کمرش را خواهد شکست.**[۵]

رجوی همچنین در توضیح نوع رابطه سازمان و ارتش آن با رژیم عراق، به سخنان **صدام** استشهاد کرد و چنین گفت:

> **عراق اصلاً کاری به این کارهای ما ندارد. یادتان هست که در اولین دیدار من با رییس‌جمهور عراق، آنچه که در ابتدا در اعلامیه رسمی روی آن تأکید شد، به رسمیت شناختن استقلال کامل ما در جمیع جهات و به رسمیت شناختن و احترام گذاشتن به آزادی عمل کامل ما تا رسیدن به**

---

۱. روزشمار جنگ...، ج ۵۰: صص ۵۳۲ و ۵۴۰.
۲. همان: ص ۷۴۰.
۳. نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۱۰۹: صص ۱ و ۴ - ۵.
۴. همان، ش ۱۰۸: ص ۶.
۵. همان: ص ۳۴.

اهدافمان بود... هر کس هم شک دارد ما دعوت می‌کنیم، می‌تواند بیاید و از نزدیک ببیند.[۱]

به همین ترتیب، ظاهراً برای کسانی که در آمار و ارقام شگفت عملیات‌های نظامی ارتش سازمان، شک و تردید داشتند نیز، جز قبول دعوت سازمان و رفتن به عراق و مشاهدهٔ از نزدیک، راه دیگری وجود نداشت.

در تبلیغات سازمان، اخبار وقوع عملیات‌های نظامی متعددی توسط ارتش آزادیبخش اعلام می‌گردید، که هرگز رخ نداده بود و هیچ‌گاه در هیچ یک از گزارش‌های نیروهای ایران به ثبت نرسیده است. در پایان سال ۶۶، سازمان بیلان کار ارتش خود را به این شرح اعلام نمود: ۹۹ رشته عملیات، و وارد ساختن ۹۳۰۰ تن تلفات به نیروهای ایران و گرفتن ۸۶۰ تن اسیر.[۲]

مجموع گزارش‌های نیروهای نظامی در سال ۶۶ نشان می‌دهد که از تیر تا دی ماه ۶۶، ارتش سازمان کمتر از ۴۰ مورد عملیات انجام داده بود و تلفات وارده به نیروهای ایران نیز کمتر از یک صدم آمار اعلامی سازمان، بوده است.[۳]

پس از عملیات سازمان در منطقهٔ جنوب، سه‌ماههٔ زمستان ۱۳۶۶ دورهٔ توقف عملیات‌های ارتش سازمان است. در این مدت، سازمان به شناسایی، جمع‌آوری، آموزش، تبلیغ و برنامه‌ریزی پرداخت و گاهی برای شناسایی در جدار مرز به درگیری پراکنده می‌پرداخت. شواهد و قراین نشان می‌دهد که در این دورهٔ توقف، در چارچوب آماده‌سازی و طراحی عملیات بازپس‌گیری فاو توسط ارتش عراق، برای بهار ۱۳۶۷، سازمان قصد آموزش نظامی کافی و سازماندهی و نقل و انتقال نیرو و ارتقای توان نظامی خویش را داشته است. همچنین در این راستا باید توجه داشت:

ـ تبلیغات سازمان در این دوره کاملاً فعال و حول محور براندازی مسلحانهٔ نظامی ادامه داشت.

---

۱. همان. یک عضو سابق سازمان دربارهٔ پیوند صدام و رجوی چنین نوشته است: «معمای بزرگ اینکه چگونه صدام ضدایرانی و دیکتاتور، با تعدادی ایرانی مدعی انسان‌دوستی و آزادی‌خواهی تا بدین حد از انطباق می‌رسند، را باید در وحدت ایدئولوژیک آنها یافت. صدام حسین بعضی از بهترین دوستان و بعضی از اقوام خود را با تیغ کینه خود آشنا کرد، ولی همواره حامی بی‌چون و چرای مجاهدین بود.» جابانی، روانشناسی خشونت و ترور: صص ۶۹ ـ ۷۰.

۲. همان، ش ۱۳۱: ص ۵۴.

۳. مجموعه گزارش‌های حفاظت اطلاعات ستاد نیروهای مسلح غرب کشور از تاریخ ۱۳۶۶/۱/۲۱ تا ۱۳۶۶/۹/۱۸.

هواداران سازمان در خارج از کشور چندین تظاهرات نیز انجام دادند و حضور تبلیغاتی سازمان در رسانه‌های غربی را تأمین می‌کردند.

- آموزش سازمان در این دوره کاملاً فعال بود.
- خروج باقیماندهٔ هواداران از کشور برای پیوستن به ارتش سازمان، به صورت گسترده دنبال می‌شد.
- خطّ عملیات شهری متوقف شده و در این دوره عملیات تروریستی در شهرها به حال تعلیق درآمده بود.
- خطّ جاسوسی تلفنی (تخلیهٔ تلفنی) کماکان از طریق تلفن ادامه داشت.

□ عملیات‌های بهار ۶۷

سیر عملیات‌های نظامی و تبلیغات گسترده روی آنها و افزایش حمایت حامیان عراق از سازمان، موجب شد که سازمان به حرکت جهشی (ماکرو) روی آورد و خواستار سهم و نقش بیشتری در استراتژی نظامی رژیم بعث عراق گردد. نتیجه آن پس از چند ماه توقف، تغییر و تقویت سازماندهی ارتش سازمان بود که اولین نمود آن اقدام به عملیات موسوم به «آفتاب» در آستانهٔ حملهٔ گستردهٔ عراق برای بازپس‌گیری فاو، در منطقهٔ فکّه بود.

شرایط نظامی و سیاسی ایران در بهار ۶۷ در حال تغییراتی بود که یادآوری آن، شناخت بهتر زمینه اقدامات گسترده‌تر نظامی سازمان را امکان‌پذیر می‌سازد. به نوشته کتاب «پایان جنگ»:

در فروردین سال ۱۳۶۷ به دلیل تحولاتی که به تدریج در حال وقوع بود، ساختار الگوهای موجود از کنش و واکنش‌های حاکم بر جنگ دستخوش تغییر شد... صرف‌نظر از ملاحظات سیاسی و نظامی که به طور آشکاری به سود عراق در حال تغییر بود، اوضاع داخلی ایران نیز به دلیل افزایش اختلاف‌نظرات سیاسی و مناقشات جناحی در آستانه فرارسیدن انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی در نیمه دوم فروردین، از حساسیت خاصی برخوردار بود. فضای داخلی کشور عمیقاً درگیر انتخابات مجلس و فارغ از روند حساس و نگران‌کنندهٔ روند جنگ بود، چرا که پیروزی در عملیات والفجر ۱۰ [در ۶۶/۱۲/۲۳]، نوعی احساس آرامش نسبت به جبهه‌ها ایجاد کرده بود.[1]

---

۱. پایان جنگ...: ص ۶۲.

از سوی دیگر در شرایطی که از نیمه اسفند ۶۶ حملات موشکی عراق به شهر تهران آغاز شده بود و در سال نو (۶۷) نیز ادامه داشت، برخی عملیات‌های نظامی عراق برای زمینه‌سازی و تمهید اجرای طرح عملیات بزرگ در جنوب که در اواخر فروردین برای تسخیر فاو برنامه‌ریزی شده بود، صورت می‌گرفت. سازمان هم در این زمینه «کمکی» برای ارتش عراق بود.

در ساعات اولیهٔ بامداد هشتم فروردین ماه ۱۳۶۷ (حدود ساعت ۱۲ و ۳۰ دقیقهٔ نیمه‌شب) در منطقهٔ مرزی فکّه، از سوی ارتش عراق و ارتش سازمان، عملیاتی صورت گرفت که به گفتهٔ سازمان با شرکت ۱۵ تیپ رزمی[1] (دو تیپ رزمی زنان و یک تیپ زرهی جدیدالتأسیس نیز در زمرهٔ این تیپ‌ها بودند) و در منطقهٔ وسیعی شروع شد.

در این عملیات که از سوی سازمان «آفتاب» نام گرفته بود با هدف انهدام لشکر ۷۷ خراسان (مستقر در غرب منطقه شوش) صورت گرفت، چند تیپ مکانیزه ارتش عراق نقش اصلی را ایفا می‌کردند. آنها با استفاده از اصل غافلگیری و فریب، نیروهای خط پدافندی را دور زده خود را به گروهان تانک مستقر در منطقه رسانده و پس از بی‌اثر کردن این گروهان به سمت بقیهٔ خطوط پدافندی حرکت کردند.

نیروهای ارتش سازمان پس از تصرف خط پدافندی ارتش جمهوری اسلامی توسط ارتش عـراق، تمامی سنگرها و استحکامات موجود را به آتش کشیدند و سپس به برافراشتن پرچم‌های سازمان بر روی خاکریزها و پخش اعلامیه اقدام نمودند.

عراقی‌ها و نیروهای سازمان تا حدود ظهر روز تهاجم، تمامی امکانات و تجهیزات به غنیمت گرفته شده را به پشت خط و به درون خاک عراق منتقل کردند و نیز کلیهٔ اسرا را انتقال داده و در حدود ساعت ۱۳ از خاک ایران تا پشت خط پدافندی رژیم بعث عراق عقب‌نشینی کردند. براساس گزارش منابع نظامی ایران، تلفات سنگینی به مهاجمان وارد آمد و آنان مجبور به عقب‌نشینی از خاک ایران شدند.

دربارهٔ دستاورد سازمان از این عملیات، **راستگو** با استناد به منابع سازمان می‌نویسد:

تلفات وارده به لشگر ۷۷ خراسان ۳۵۰۰ تن کشته و مجروح و ۵۰۸ اسیر، از طرف سازمان اعلام شد... سازمان مجاهدین (ارتش آزادیبخش) توانست با همراهی و همکاری ارتش کشور دشمن

---

۱. در منابع داخلی سازمان هر تیپ دارای ۲۵۰ نفر نیرو اعلام می‌شد. تعدادی از اسرای ایرانی از اردوگاه‌های اسرا در سراسر عراق با تطمیع و فریب و وعده شرایط بهتر زیستی، نیز گردآوری شده و در این تیپ‌ها سازماندهی شده بودند.

(عراق) کاری را که آن ارتش نتوانسته بود بر علیه کشور ایران عملی سازد، انجام دهد و یکی از لشگرهای زبده رژیم ایران را به نفع طرف عراقی از کار بیاندازد... رجوی در نشستی در همین رابطه گفت که «این سربازان مانع ورود ما به خاک ایران برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی هستند و باید از سر راه کنار زده شوند.[۱]

پس از چند عملیات نظامی انحرافی ارتش عراق در نیمه دوم فروردین ۶۷، «... آمریکایی‌ها در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۲۸ به دو سکوی نفتی ایران در خلیج فارس حمله کردند و همزمان با آن، عراقی‌ها غافلگیرانه و پس از حملهٔ گستردهٔ شیمیایی به خطوط پدافندی خودی در فاو، با سپاهی مجهز به فاو یورش آوردند... سقوط فاو در عرض ۳۶ ساعت ـ پس از آنکه دو سال و ۳ ماه در اختیار ایران بود ـ و در حالی که عراق از حضور عمدهٔ قوای ایران در منطقه غرب اطلاع داشت، با به کارگیری سلاح‌های شیمیایی، و با استفاده از گاز خردل و سیانور، انجام گرفت.»[۲]

بعدها روشن شد که اطلاعات گردآوری شده توسط سازمان از وضعیت جبهه‌ها و نیروهای نظامی ایران، در به ثمر رسیدن عملیات مزبور نقش داشت.[۳] ضمن آنکه ارتش سازمان با عملیات «آفتاب» و سایر اقدامات ایذایی، در مقدمات آن سهیم بود.

عملیات آفتاب و دستاوردهای تبلیغاتی آن سازمان را در مسیر جدیدی از عملیات‌های گسترده‌تر قرار داد و در آستانهٔ اولین سالگرد تأسیس ارتش سازمان، در ۲۸ خرداد ۶۷ عملیات ارتش عراق و سازمان، در منطقهٔ مهران انجام شد. در سالنمای تحلیلی جنگ ایران و عراق دربارهٔ این عملیات چنین آمده است:

در روزهای پایانی خرداد ۱۳۶۷، منافقین به کمک ارتش عراق به مهران و دهلران ـ که در کنترل پدافندی ارتش قرار داشت ـ حمله کردند... در بهار همین سال بعد از نشست محرمانه رجوی و صدام، تجهیزات سنگین شامل تانک تی ۵۵ و نفربرهای پی ام پی در اختیار منافقین قرار گرفت و افسران عراقی آموزش فشرده‌ای را برای آنها برگزار کردند. رجوی قبل از عملیات تهران طی نشستی برای تحریک و تشویق نیروهایش جهت حمله به خطوط ارتش می‌گوید: «توان یک یگان ما با ۳ یا ۴ یگان ارتش ایران برابر است. یک گردان برای درهم شکستن چند گردان

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۹۶ ـ ۳۹۸.

۲. آغاز تا پایان...: صص ۱۹۷ ـ ۱۹۸، این کتاب توسط مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ و مبتنی بر اسناد نیروهای نظامی تهیه شده است.

۳. پایان جنگ...: ص ۷۷.

کلاسیک ارتش.» منافقین پس از حمله به مهران شعار «امروز مهران فردا تهران» را سر دادند.[1]

سازمان با دعوت از خبرگزاری‌های خارجی پس از ورود به مهران، اقدام بـه راه‌انـدازی یک بـرنامهٔ بزرگ تبلیغاتی نمود. پس از این عملیات رهبری تشکیلات مدعی شد کـه «وقـتی مـی‌توانـیم در یک عملیات، شهری را آزاد نماییم پس دسترسی به تهران چندان مشکل نخواهد بود.»[2]

عملیات مزبور که از سوی سازمان «چلچراغ» نام گرفته بود، توسط تیپ‌های زرهی عـراق و پـیاده سازمان انجام شد و در چهار محور به طول ۵۰ کیلومتر و عمق ۲۰ کیلومتر نیروهای جمهوری اسلامی انجام گردید.

قبل از شروع عملیات، از ابتدای شب تمام محورهای منطقه توسط توپخانهٔ ارتش عراق زیر آتش قرار گرفت و با شروع عملیات، تبدیل به آتش تهیهٔ پیشروی مقدماتی شد.

به گزارش **راستگو** از این عملیات، مطابق منافع سازمان:

... از چهار محور به شهر مرزی مهران واقع در جنوب غربی استان ایلام حمله بردند و آن شهر را تسخیر کردند. شهر مهران در طول جنگ ایران و عراق چندبار بین طرفین دست به دست شده و در آن تاریخ، خالی از سکنه بود. در این شهر به علت شدت آتش توپخانه عراقی‌ها، حتی یک ساختمان سالم نیز بر جای نمانده بود. به گفته سازمان، در «عملیات چلچراغ» لشگر ۱۶ زرهی قزوین، لشگر ۱۱ سپاه پاسداران و گردان‌های مختلف توپخانه و کاتیوشای حکومت اسلامی به طور کامل در هم کوبیده شد و ۸ هزار تن از نیروهای حکومت اسلامی کشته و زخمی شدند. ۱۵۰۰ نفر نیز در داخل این عملیات اسیر شدند.[3]

در عصر روز تهاجم، نیروهای ارتش سازمان، کلیهٔ امکاناتی را که قابل انتقال بـوده بـه پشت خـطّ عملیاتی منتقل و سنگرها و مقرهای خط عقب و اکثر سنگرها و سوله‌ها و مقرهای خطوط و پایگاه‌های بعدی را منهدم کرده، به آتش کشیدند.

روز دوم تهاجم تعداد دیگری از نیروهای سازمان منطقه را ترک و به داخل عراق عقب‌نشینی کردند و روز سوم، کل منطقه را تخلیه کردند.

بخشی از امکانات و کمک‌های ارتش عراق در این تهاجم به شرح ذیل بود:

---

۱. آغاز تا پایان...: ص ۲۰۲.
۲. برگرفته از اصل نوار سخنرانی رجوی، پس از عملیات تصرف مهران ـ تیرماه ۱۳۶۷.
۳. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۹۸ ـ ۳۹۹.

۱ـ در اختیار گذاشتن معابر و امکانات لازم در طول مدت شناسایی منطقه
۲ـ باز کردن میدان مین و معبر
۳ـ تأمین عمدهٔ تانک‌ها و نفربرهای عملیاتی سازمان
۴ـ تأمین توپخانه و ادوات دیگر به همراه مهمّات مربوطه
۵ـ آتش پشتیبانی و آتش تهیه، قبل و حین عملیات
۶ـ پشتیبانی هوایی و بمباران شدید منطقه در طول عملیات
۷ـ پشتیبانی ترابری جهت انتقال امکانات به خط حمله و تخلیهٔ غنایم به پشت خط
۸ـ جابه‌جایی نیروهای سازمان و اسرا به پشت خط به صورت جداگانه
۹ـ تکذیب انجام عملیات از سوی عراق و نسبت دادن انجام کامل آن به سازمان و ارتش آزادی‌بخش.[۱]

□ اسنادی از روابط نظامی سازمان با عراق

در ابتدای استقرار نظامی سازمان در کردستان عراق، گزارش عملیات نظامی پراکنده و کوچک سازمان در مناطق مرزی علیه جمهوری اسلامی ایران که با مجوز قبلی ارتش عراق انجام می‌گرفت، تماماً می‌بایست از سوی سازمان به صورت کتبی به سرویس اطلاعاتی عراق تحویل می‌گشت. همچنین جلسات کارشناسی بین فرماندهان نظامی عراق با مسئولان سازمان برگزار می‌شد و موضوعات مختلفی نظیر نتایج عملیات، اقدامات نظامی ایران، تلفات و غنایم و... مورد بحث و گفتگو قرار می‌گرفت.

در یکی از جلسات اولیه[۲] عراقی‌ها از کشف اطلاعات همکاری نظامی خود با سازمان نگرانی دارند و افسر عالیرتبه عراقی تأکید می‌کند: «این جلسه بازجویی نمی‌باشد بلکه می‌خواهیم نسبت به این مسئله به نتیجه برسیم که آیا دشمن [ایران] اطلاعاتی دال بر همکاری سازمان و ارتش عراق در انجام عملیات

---

۱. بولتن ویژهٔ ارتش آزادی‌بخش؛ موجود در دانشکده امام باقر(ع): صص ۱۵۶ ـ ۱۵۷.
۲. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، پس از سقوط صدام، اسناد و مدارک محرمانه سازمان‌های امنیتی عراق به دست مردم افتاد و برخی از آنها در داخل عراق یا در اروپا انتشار یافت. بخشی از این اسناد که تاکنون انتشار نیافته، در اروپا توسط مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی تهیه گردیده که صورت‌جلسه‌ها و فیلم‌های ویدئویی برخی جلسات مسئولان نظامی سازمان با فرماندهان ارتش عراق، از آن جمله می‌باشند.

نظامی داشته است یا خیر؟»

در این جلسه که با توجه به مطالب مطروحه در تیرماه ۱۳۶۲ برگزار شده، علاوه بر **مهدی ابریشمچی** و **عباس داوری**، **ابراهیم ذاکری** که در آن زمان مسئولیت فرماندهی نظامی سازمان در کردستان را برعهده داشت، حضور داشته است. قسمتی از این مذاکرات که به جزئیات همکاری‌های نظامی اشاره می‌شود به شرح زیر می‌باشد:

افسر سازمان اطلاعات نظامی عراق خطاب به نظامیان عراقی حاضر در جلسه:
این آقایان در خصوص موضوعی که با هم صحبت کرده‌ایم به اینجا آمده‌اند و این یک تحقیق و یا بازجویی نیست بلکه می‌خواهیم به یک نتیجه برسیم در خصوص بعد از عملیات انجام شده، از برادر ابراهیم [ذاکری] من سؤال کرده بودم که آیا دشمن اطلاعاتی دارد دال بر اینکه سازمان اقدام به انجام عملیات با همکاری نیروهای نظامی ما بر علیه نیروهای ایران می‌کند؟ این سؤال اول است که می‌خواهیم در این جلسه به بررسی آن بپردازیم و سؤال دوم این است که در اثنای عملیات آیا نیروهایی از نظامیان دشمن به طرف نیروهای ما آمده‌اند؟ می‌خواهیم که برادر ابراهیم نسبت به این موضوع توضیح دهد.
یکی از نظامیان عراقی شرکت کننده در جلسه که از استخبارات ارتش عراق است می‌افزاید:
بنا به اظهارات ابراهیم نیروهای رژیم از این مسئله اطلاع داشتند که ارتش عراق با همکاری نیروهای مجاهدین اقدام به انجام عملیات در منطقه «گرمی گردکوی» کرده‌اند که این مسئله را من از ابوعمر و یک افسر عالی‌رتبه دیگر شنیده‌ام و همان‌گونه که ابوعمر گفته‌اند ما می‌خواهیم در رابطه با اوضاع و شرایط که به نیروهای ما بر می‌گردد رسیدگی کنیم.
ابراهیم ذاکری: ضربه‌ای که به دشمن زدیم در این منطقه بسیار سهمگین و با همکاری با هم بوده که طبعاً اگر همکاری شما نبود ما نمی‌توانستیم این ضربه را بزنیم و اشتباهاتی هم بود که تذکر هم دادیم و تأکید داشتیم که انتقادات ما اجر کار را کاهش ندهد. این مطلب را من در همان روز به فرماندهان تذکر دادم. اما در رابطه با موضوعی که من در جریان صرف غذا اظهار داشتم، یک سری اطلاعات اولیه به دست آمده از طریق اسرا بود و مطالبی که من گفتم نزدیک به مطالب اصلی می‌باشد و مقصود از نزدیک، ظرافت کلام است. در مورد سؤال اول گفتم که ما سندی [از ایران] به دست آوردیم که ارتش عراق می‌خواهد با همکاری مجاهدین عملیاتی را انجام دهند، بدون [ذکر] تاریخ معینی. و مطلب دیگری هم گفتم که رژیم از تجمع ما در منطقه «رواندوز» قبل از یک هفته مطلع بود. که در آن تاریخ، رژیم یک آماده‌باشی داده بود در رابطه با تحرکات ارتش عراق.

افسر عراقی: من این‌گونه فهمیدم که نیروهای شما قبل از عملیات به منطقه گودی کوران منتقل شدند. من این‌طور فهمیدم که شما در جریان نهار اظهار داشتید که بنده یک مدرک و سندی به دست آوردم که [ایران مطلع شده بود] عراقی‌ها می‌خواهند با هماهنگی و همکاری مجاهدین حمله‌ای را به ایران انجام دهند و مجاهدین یک شب قبل از عملیات به منطقه منتقل شدند. و نیروهای رژیم با توجه به آگاهی از این موضوع یک سری موانع برای هرگونه حمله قرار دادند.
ابراهیم ذاکری: دو خبر بود: یکی در مورد «رواندوز» و خبر دوم در خصوص اطلاع ایران از نیت حمله عراق و همکاری با مجاهدین، دو خبر جداگانه بودند. که یکی از طریق مدرک و سند می‌باشد و دیگری از طریق کسب اخبار از اسرا می‌باشد. آماده‌باش اینها در منطقه گرده‌کوه، بر اساس اخبار ما از طریق نیروهای استراق سمع ما و اسرای دستگیر شده، این به واسطه تحرکات امکانات شما بود. با توجه به دقت شما در این خصوص، بنده می‌خواهم با دقت و ظرافت کامل مطلب را بازگو کنم. مقصود من از این موارد که اظهار داشتم این را می‌خواستم بگویم که رژیم از قصد ما اطلاعی نداشته و اطلاعاتش کلی بوده از یک هفته قبل و ما نیروهای خود را از «رواندوز» برگرداندیم تا رژیم اطلاعاتی در دست نداشته باشد و بنا به اظهارات اسرا و شنود، ایران اطلاعی در مورد نقل و انتقال نیروهایمان نداشته.
افسر ارتش عراق درخواست سند سازمان را می‌کند که نمایندگان سازمان حاضر در جلسه سند را در اختیار عراقی‌ها قرار می‌دهند.
سپس افسر ارتش عراق متن سند را می‌خواند و می‌گوید:
در این سند که به صورت تلفنگرام می‌باشد نوشته شده: «از تیپ دوم رکن دو.
موضوع: تک احتمالی دشمن.
بر اساس اخبار واصله دشمن بعثی با همکاری گروه‌های منافق و دمکرات و کومله قصد دارند اقداماتی در روزهای آینده علیه یگان‌های لشکر انجام دهند. اخبار فوق با آتش توپخانه دشمن در منطقه کونشین احتمال تک دشمن علیه یگان‌های تیپ به خصوص احتمال هلی‌برد در جناحین و عقب یگان‌ها و همکاری گروه‌ها متصور است»، تا آخر.
سند شما حاکی از این است که از نظر آنان، دشمن بعثی قصد دارد امشب و یا شب آینده با همکاری نیروهای مجاهدین و یا کومله عملیاتی را در منطقه کونشین انجام دهد، آیا این طور نیست؟
ابراهیم ذاکری: بله.
افسر ارتش عراق: نکته دیگر، آیا شما از پشت خط به دشمن حمله کرده بودید؟
ابراهیم ذاکری: بله.

افسر ارتش عراق: آیا مشاهده کردید که نیروهایی که شما به آنها ضربه از پشت وارد کرده بودید و به آنها فشار وارد کردید، به طرف قسمت‌هایی در یگان‌های ما حمله‌ور شوند؟
ابراهیم ذاکری: اول من یک کروکی از منطقه عملیاتی را برای شما توضیح می‌دهم. اولاً طرح رژیم را برای شما توضیح می‌دهم. عملیات در ساعت ۴ شروع شده، پیشروی آنها ساعت ۳/۳۰ انجام شده بود.
افسر عراقی: اطلاعیه نظامی دشمن اعلان می‌داد که عملیات فجر ۲ را در منطقه حاج عمران انجام داده،[1] در ساعت ۴/۳۰ دقیقه صبح، البته این برای ما مهم نیست.
ابراهیم ذاکری: ولی به این دلیل که می‌گویم برای ما مهم است.
عملیات در چهار نقطه در حالت پیشروی بودند یکی از حرانه، یکی از [ارتفاع] تخته‌سنگی، یکی از [ارتفاع] ۱۸۸۵ و یکی به طرف [ارتفاعات] گردمند و هدف آنها این بود که از گردمند تا دربند تا چومان بروند ولی ما در سه نقطه آتش‌باری داشتیم ـ یکی مرانه ـ یکی تخته‌سنگی و سوم گردمند.
به همین دلیل نیروهای آنها در این سه نقطه چون خارج از سنگر بودند متوقف شدند، ولی نیروهایی که ابتدا از ۱۸۸۵ شروع به پیشروی کرده بودند به علت عدم قرار گرفتن در اهداف ما توانستند خودشان را به گردمند برسانند.
حالا من جواب شما را می‌دهم در رابطه با تخته‌سنگی به من گفته‌اند نیروهای ایران از تخته‌سنگی پایین آمده بودند که این مطلب برایم منطقی نبود و من به برادران ارتش شما گفتم اگر اینها از تخته‌سنگی پایین آمده باشند فرار کرده‌اند چون پایین آمدن امکان نداشت. به عبارت دیگر حرف من تأیید آمدن آنها نبود و من در ردّ تهاجم گفتم نه در تأیید کلام. و من می‌خواهم یک توضیح دهم، از تخته‌سنگی امکان آمدن نیرو وجود ندارد بلکه راهی وجود دارد اینها به طرف محل گردان سرازیر شدند.
افسر عراقی: در اینجا همه چیز برایمان واضح و روشن شد و دیگر نیازی به بحث نمی‌باشد.
ابراهیم ذاکری: برادر مسعود [رجوی] همواره ذهن ما را برای هرگونه اتفاق آماده می‌کرد و می‌گفت اگر نیروهای شما در عملیات از دست بروند حتی یک گردان، نگران نباشید و ما خودمان را به این وضع عادت دادیم و ما از نیروهای شما متشکریم و آنها را از خودمان بهتر می‌دانیم.

---

۱. «... عملیات والفجر ۲ در غرب پیرانشهر، در حدفاصل ارتفاعات قمطره و تمرچین در ۲۹ تیر ۱۳۶۲ اجرا و منطقه حاج عمران به وسعت ۳۰ کیلومتر مربع آزاد شد.» آغاز تا پایان...: ص ۷۹.

بچه‌های درگیر در صحنه اطلاعاتی بوده‌اند و حتی از سربازان کارت می‌خواستند. کارت‌های سپاه در اختیار داشتند و حجم این نیروها را ما نمی‌دانیم و ابعاد آنها را نمی‌دانیم.

افسر عراقی: اینها نیروهای جنگاور تیپ سوم لشکر ۶۴ هستند و ارتشی می‌باشند و قطعاً سپاهی در میان آنها نیست.

ابراهیم ذاکری: ما گفتیم اینها نیروهایی از سپاه دارند و ما ریز سازماندهی آنها را به شما دادیم و آنها بعداً قصد دارند که تیپ جنگاوران را تشکیل دهند. ما از ده گردان اسیر داریم البته تکاور هم وجود دارند و اینها غیر از آنها هستند.

افسر عراقی: لشکر ۶۴ که دفاع می‌کند از منطقه محصوره گرمین و سیرآباد شمال شرقی که منطقه گستردگی حاج عمران است، از ۱۲ گردان بیشتر ندارد و همه پیاده هستند و در اختیار آنها گردان ۲۰۹ تانک است و نیروهای مهندسی، ولی امکانات تهاجمی ندارند. گردان ۲۰۹ گردان تانک است که ما دو دستگاه تانک آن را از بین بردیم. منطقه کوهستانی محلی برای مانور تانک ندارد.

همان گونه که گفتند نیروهای پیاده و تانک از راه و طریق مشخص تا رواندوز می‌توانند مستقر شوند. ولی از [سال] ۸۲ [میلادی] به بعد از تانک استفاده نشده. در مجموع به نظر می‌رسد با توجه به وجود نیروهای پشتیبانی در منطقه به گستردگی حاج عمران، شما از زدن نیروهای پشتیبانی از عمق عمل کردید و تا رسیدید به نیروهای عملیاتی.

ابراهیم ذاکری: بله درسته.

افسر ارتش عراق: شما نیروهای ایران را بشمارید.

ابراهیم ذاکری: گردان ۱۰۹ تیپ سوم ۷۷۷ تیپ دوم که دو گروهان از آن مانده‌اند. گردان ۱۱۷ تیپ دو یک تعدادی را برای پدافند به ۱۰۹ اعزام کرده ولی در محل استقرار آنها در [ارتفاعات] رایات زیر ضربه رفتند. گردان ۲۰۹ مستقل تانک، گروهان در گرده‌کوه و دشت رایات داشته و گردمند، ولی ۳۰۰ نفر در این عملیات شرکت داشتند.

افسر عراقی: هر گروهان چند تانک دارد؟

ابراهیم ذاکری: نمی‌دانم.

افسر عراقی: هر گروهان، ۷ تانک.

ابراهیم ذاکری: تعداد آنها را ما زیاد بالا زدیم. ۱۰ تا تانک بیشتر، را بچه‌ها زدند در گرده‌کوه و پنجوین و تخته سنگی زدند.

افسر عراقی: در نظام جنگی در زمان شاه، گردان ۲۸ تا ۳۰ تانک داشت و یا ۲۰ تانک، و این هم اشکالی ندارد، گردان در جنگ با تمام امکانات حاضر نمی‌شود. در هیچ درگیری در هیچ

جنگی، نیروهای جنگی از داخل تانک خارج نمی‌شوند و به صورت پیاده‌روی وارد جنگ شوند. و هم در زمان به اسارت درآوردن سربازان و افسران که آدم‌های کم‌سوادی هستند و می‌گویند ما ۳۰۰ نفر هستیم، در صورتی اگر حساب کنیم ۲۰ تانک و هر تانکی هم ۴ نفر می‌شوند ۸۰ نفر می‌شوند، پس چگونه شما ۳۰۰ نفر حساب کردید؟ یعنی آیا امکان دارد که گردان همه‌اش در عملیات شرکت کنند، من شخصاً، رفیق ابراهیم، ابداً قبول نمی‌کنم که این ۳۰۰ نفر حمله کردند، شاید در منطقه بودند ولی همه در عملیات شرکت نکردند.

ابراهیم ذاکری: من کی گفتم اینها پیاده آمده‌اند؟

افسر عراقی: من اینگونه فهمیدم.

ابراهیم ذاکری: اگر من عربی بلد بودم برای شما توضیح می‌دادم.

افسر عراقی: خداوند مترجم را کمک کند...

ابراهیم ذاکری: در رابطه با روابط فی‌مابین اعم از سیاسی و نظامی، به مرور روحیات بهتر به دست می‌آید. البته در رابطه با امور نظامی به نظر می‌رسد ترجمه باید کارشناسانه انجام شود ولی در مسائل سیاسی شاید این طور نباشد. مثلاً ما حالا با ابوخلود [افسر اطلاعاتی] دیگر مشکلی نداریم.

افسر اطلاعاتی عراق: کاملاً درست است.

ابراهیم ذاکری: گردان‌ها و نیروهایی که در تهاجم شرکت داشتند عبارتند از: گردان ۱۰۳ تکاوران، گردان مستقل ۷۹۵ که همه شرکت کرده بودند. گردان جنگاوران، گردان ۱۹۸، این گردان به طور کامل بودند از جمله تعدادی از آنها نیز به گردان ۱۰۹ مأمور بودند، گردان مهندسی ۴۰۷ نیز هم به خاطر حمله آمده بودند.

افسر ارتش عراق: من می‌خواستم حقیقت روشن شود. در جریان جنگ گردان تکاور، جنگاوران و گردان ۱۰۳ شرکت داشتند. و من این را اضافه می‌کنم که اطلاعات به دست آمده حاکی است از این که نیروهای نظام ایران از هماهنگی فی‌مابین ارتش عراق و مجاهدین کاملاً اطلاع داشتند که همراه مجاهدین معارضه کردی ـ دمکراتیک و کومله نیز بودند، و هفت روز قبل از عملیات، نظام [ایران] نسبت به موضوع اطلاع داشت. بدین وسیله نیروهای نظام، نیت‌های نیروهای عراق را به دست آورده بود و از طرفی نظام فهمیده بود که نیروهای مجاهدین یک شب قبل از عملیات به نقطه ۱۸۸۵ نقل مکان کرده بودند. و این اطلاعات حاکی است که به منظور مقابله با این تهاجم، نظام اقدام به ایجاد خاک‌ریز و موانع نموده است.[۱]

---

۱. متن پیاده شدهٔ نوار مذاکرات فرماندهان نظامی عراق و نمایندگان سازمان، سند ۱۳۳.

همان گونه که مشاهده می‌شود در جلسه مزبور که با حضور مسئولان استخبارات ارتش عراق و نمایندگان سازمان تشکیل شده، پیرامون جزیی‌ترین مسائل جبهه به بحث و بررسی می‌پردازند و در مواردی که نیروهای ایران توانسته‌اند عراقی‌ها را غافلگیر کنند، سازمان و رژیم بعث عراق در جستجوی کشف نقاط ضعف کار خود شده‌اند.

در جلسه دیگری در فروردین ۶۷ که عملیات نظامی سازمان در منطقه فکه مورد بررسی قرار گرفته است، **مهدی ابریشمچی** با اشاره به جزئیات عملیات سازمان از افسر اطلاعاتی ارتش عراق درخواست می‌کند یک گروه از سازمان اطلاعات بیایند و غنایم موجود در دست سازمان را ببینند. او می‌گوید:

همان طور که می‌دانید دشمن اعلام نموده نیروهای عراقی حملاتی کرده‌اند و این عملیات را به عراقی‌ها نسبت داده است. آنان در منطقه فکه تیپ کماندو لشکر ۴ و تیپ یک مکانیزه را آورده‌اند که دو گردان آنها را حمایت می‌کردند.

افسر اطلاعاتی عراق: قبل از اینکه به جلسه بیایم با وزیر تبلیغات ملاقات داشتم که به توافقاتی رسیدیم. ایشان سلام رساندند. وزیر تبلیغات دستور دادند که تکذیبیه صادر شود و در رادیو [بغداد، بخش] فارسی منعکس و انتشار یابد و به تمامی خبرگزاری‌های خارجی و مطبوعات و روزنامه‌های خارجی داده خواهد شد. مضمون این تکذیبیه این است که این عملیات را ارتش آزادیبخش ایران و در داخل خاک ایران انجام داده و رژیم بر آن سرپوش می‌گذارد.

مهدی ابریشمچی: از این مساعدت‌های سیاسی شما و دیگر مساعدت‌های شما متشکرم که روش و دستورات برادر مسعود تشکر از این مساعدت‌های شما است. مساعدت‌های غیرسیاسی شما خیلی زیاد است. ولی ببینید مساعدت سیاسی شما چقدر مؤثر است.

افسر سرویس عراق: من خلاصه بیانیه را نوشتم. اگر مطلب جدید بود ملاقات فوری و اضطراری تشکیل می‌دهیم. عملیات تشریح شود اگر نواقصی باشد تکمیل کنیم. در آینده بتوانیم از نقاط منفی کم کنیم.

مهدی ابریشمچی: همانطور که در جمع‌بندی عملیات، برادر مسعود [رجوی] در مقابل رییس جمهور [صدام حسین] بیان کرد و از نتایج این عملیات گفت ما هنگامی موفق شدیم که توانستیم نسبت به عملیات گذشته، نیروهای خود را به هفت برابر افزایش دهیم، یعنی ۳۵۰۰ جنگجو و رزمنده.

بدیهی است که بدون توجیهات [= رهنمودهای] سیدالرییس [صدام] اجرای چنین عملیاتی امکان‌پذیر نبود.

در جمع‌بندی کامل این عملیات و درس‌های اخذ شده می‌توان به این موارد اشاره کرد:

ـ هماهنگی قبلی با نیروهای مسلح [عراق]
ـ پیش‌بینی‌های مربوط به آتش‌باری و توپخانه
ـ حل نمودن مشکل ارتباطات
ـ تعیین کردن پیشاپیش موقعیت فرماندهی برای عملیات‌های آینده.

مخصوصاً ما به این نتیجه رسیدیم که از این پس ما بایستی مورد به مورد نیازمندی‌های خود را از قبل مشخص کنیم. ما برای ۳ ماه آینده در بهار نیازمندی‌های خود را ارائه خواهیم داد.

در این زمینه‌ها نیاز به آموزش از جانب ارتش عراق داریم:
ـ تانک
ـ تکرار دوره‌های مشابه قبلی برای نفربرهای زرهی
ـ آموزش ماشین‌های فرماندهی
ـ آموزش توپ ۱۰۶
ـ آموزش کاتیوشا و مینی کاتیوشا
ـ آموزش توپ ۱۲۲
ـ آموزش شناسایی.

ما هنوز هدف عملیات آینده را انتخاب نکرده‌ایم چون احتیاج به بررسی داریم و هنوز نمی‌دانیم در کدام سپاه [عراق] مستقر خواهیم شد.

لذا سؤال داریم اگر عملیات در منطقه بصره بخواهد انجام شود جواب شما چیست؟

افسر عراقی: شما منطقه را مشخص کرده‌اید؟

مهدی ابریشمچی: این منطقه یکی از مناطق پیشنهادی است ما می‌خواهیم ببینیم آیا باز هم دست ما، باز است؟

افسر عراقی: امکان انتخاب برای شما فراهم است. در منطقه جنوبی نیاز به بررسی و شناسایی است. در خصوص مشکلاتی که اشاره کردید هر عملیاتی برای خود روش‌هایی اعم از مثبت و منفی دارد ولی هر اندازه که روی مشکلات واقعی انگشت بگذاریم در عملیات‌های بعدی موفق خواهیم بود. خوشحال خواهیم شد اگر مشکلات چه کوچک و چه بزرگ مشخص شود. و ما به عنوان شکایت تلقی نخواهیم کرد بلکه به نفع طرفین خواهد بود و روش دمکراتیک همین است. برخی از امور کوچک است ولی در چارچوب عملیات نظامی مسئله بزرگی است مثل ایجاد ارتباطات.

در خصوص دوره آموزش، مورد نظر ما نیز بود و من خود پیگیری کرده‌ام و شما این موارد را آماده کنید: شما تعداد شرکت‌کنندگان در هر آموزش را مشخص کنید. در رابطه با سلاح و

مهمات ماه‌های آینده هم مشکلی نخواهیم داشت. در خصوص زمین مانور هم ظرف این هفته به شما جواب می‌دهیم.[۱]

○ دستور ویژه صدام در تأمین نیازهای سازمان

در جلسه دیگری از مذاکرات با سازمان اطلاعاتی عراق در سال ۶۷، **مهدی ابریشمچی** تأکید می‌کند امکانات ویژه‌ای که عراق بنا به دستور صدام، در اختیار سازمان قرار می‌دهد باعث شده تا با ضربه زدن سازمان، جمهوری اسلامی ایران در جنگ علیه عراق موفق نباشد.

وی تصریح می‌کند:

اینها توجهات ناشی از دستورات سیدالرییس [صدام] است. تمام امکانات شما در حالت جنگ که مورد نیاز خودتان هست در اختیار ما گذاشته‌اید، این نشانه آن است که شما با احساس مسئولیت این اهتمام را دارید. در برابر این خدمت شما، نیرو به داخل ایران می‌فرستیم و ضربه می‌زنیم تا در جنگ علیه شما موفق نباشند.[۲]

در کتاب منتشره از سوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، با استناد به اسناد نظامی چنین آمده است:

در بهار همین سال [=۱۳۶۷] بعد از نشست محرمانه رجوی و صدام، تجهیزات سنگین شامل تانک تی ۵۵ و نفربرهای پی‌ام‌پی در اختیار منافقین قرار گرفت و افسران عراقی آموزش فشرده‌ای را برای آنها برگزار کردند.[۳]

در جلسه دیگری برای بررسی نقاط ضعف عملیات و انسجام بیشتر بین سازمان و ارتش عراق، که در تیرماه ۶۶ برگزار شده **ابریشمچی** می‌گوید:

من در تأیید ضرورت نشست‌ها نکته‌ای را بگویم. برادر مسعود همیشه به فرماندهان نظامی می‌گوید که: «درست است که مسئولین عراقی تسهیلات زیادی مانند راه، پادگان و سلاح در اختیار شما می‌گذارند که به جای خودش خیلی مهم است، ولی از همه اینها مهمتر عبارت است از اشکالاتی که مسئولین عراقی از کار نظامی شما می‌گیرند به خصوص در موارد منفی کارهایتان. درست است که شما عجله زیادی برای کشتن پاسداران دارید و بیشتر به طرف شهرهای ایرانی و پیوسته می‌خواهید با خون جاده را باز کنید و می‌خواهید زمان و تاریخ را با

---

۱. متن پیاده شده نوارهای مذاکرات نمایندگان سازمان و مسئولان اطلاعات نظامی ارتش عراق.

۲. همان.

۳. آغاز تا پایان...: ص ۲۰۲.

خون کوتاه کنید، ولی هیچ کس بدون تجربه و دانش پیروز نمی‌شود.
بنابراین بهترین هدیه‌ای که فرماندهان عراقی به شما می‌دهند شناخت نقاط منفی کار است.»
بنابراین من مطمئن هستم که حتی در عملیات موفقی مانند عملیات دهلران،[۱] به تجربیات فرماندهان شما نیازمندیم... ولی به هر حال ما با آموزش‌های مسعود و تجربیات شما می‌توانیم موفق باشیم و من عین این نکات [گفته شده توسط فرماندهان عراقی] را به فرماندهان [ارتش سازمان] خواهم گفت و شما به آقای دکتر[۲] بگویید مهدی این کار را خواهد کرد.[۳]

---

۱. منظور، عملیات حمله به پایگاه ژاندارمری در منطقه مرزی دهلران بوده است که در اول تیرماه ۱۳۶۶ صورت گرفت و طی آن ۵ تن از سربازان ایران به شهادت رسیدند و ۷ تن مجروح شدند ولی سازمان آمار داد که ۱۳۸ تن از نیروهای ایران را کشته و زخمی کرده است، نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های...، ش ۱۰۰: صص ۱ ـ ۳.
۲. منظور، دکتر فاضل برّاک است که در آن زمان رییس سازمان کل اطلاعات عراق (مخابرات) بود.
۳. متن پیاده شده نوار مذاکرات.

فصل سوم:

از «فروغ جاویدان» تا «مرصاد»

○ «فروغ جاویدان»: چند گام به تهران

صدام رییس‌جمهور عراق و حامی تمام عیار سازمان، در هشتم تیرماه ۱۳۶۷ طی یک سخنرانی دربارهٔ جنگ عراق و ایران، ضمن تکرار ادعای صلح‌طلبی خود و محکوم نمودن ایران به دلیل تداوم مقاومت برای تحقق هدف محکومیت و مجازات متجاوز، در شرایطی که با مداخلهٔ علنی آمریکا و متحدانش در جنگ به نفع رژیم بعث عراق، احساس پیروزی می‌کرد، دربارهٔ سازمان رسماً اینگونه اظهارنظر نمود:

عراق به سطحی از آگاهی رسیده است که اگر روزی حس کند نابودی دشمن در سرزمینش خدمت به صلح است به آن دست خواهد زد... اگر ایران به هیچ یک از این مسائلی که من اشاره کردم توجه نکند مردم خودشان آنها را مجبور خواهند کرد که به صلح تن در دهند و این چیزی است که به آن ایمان راسخ دارم و قهرمانی‌های مجاهدین خلق در مهران مؤید این سخن می‌باشد. بالاخره روزی خواهد رسید که برای جنگیدن کسی به کمک آنها نخواهد آمد و بعد از مدتی خواهید دید که چگونه مجاهدین خلق به اعماق خاک خودشان نفوذ خواهند کرد و همین‌طور پیوستن مردم ایران را به صفوف آنها خواهند دید.[1]

---

۱. بولتن خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۶۷/۴/۸.

در تیر ماه ۱۳۶۷ جمهوری اسلامی ایران رسماً قطعنامهٔ ۵۹۸ را پذیرفت. در حالی که از بدو تصویب این قطعنامه در ۳۰ تیر ۱۳۶۶، ایران آن را «رد» نکرده بود و برای تأمین اهداف خود، از طریق مذاکره با دبیرکل سازمان ملل، برای پذیرش قطعنامه شروطی را طرح نموده بود و در واقع عملاً آن را به صورت «مشروط» پذیرفته بود. اما به دلیل کارشکنی آمریکا، انگلیس و فرانسه در طول مذاکرات و ورود مستقیم آمریکا به جنگ با ایران، پس از مشورت و تصمیم مسئولان عالی‌رتبه، با موافقت امام خمینی، در ۲۷ تیرماه سال ۶۷ ایران اعلام کرد قطعنامه ۵۹۸ را بدون قید و شرط پذیرفته است.[1] اما ارتش صدام در تاریخ ۳۱ تیرماه به خاک ایران حمله کرد و از منطقه جنوب به سمت خرمشهر و اهواز پیشروی نمود. پس از ضدحملات موفق ایران، ارتش عراق در جبهه‌های میانی و غرب کشور نیز به عملیات نظامی مبادرت کرد که آنها هم با بسیج مجدد نیروهای مردمی و نظامی جمهوری اسلامی، ناموفق شدند.[2] در نتیجه نیروهای عراقی عقب‌نشینی کردند و رژیم عراق در اول و سوم مردادماه رسماً عقب‌نشینی خود را از جبهه‌های جنوب و میانی و غرب کشور اعلام نمود. اما همزمان عملیات مشترک عراق و سازمان آغاز گردید. نکاتی چند در علل و زمینه‌های شکل‌گیری این عملیات قابل توجه و بررسی هستند:

پس از عملیات مهران، در جمع‌بندی رهبری سازمان، هدف عملیات بعدی، تهران منظور شد و برای رسیدن به حدّاکثر توان برای انجام این عملیات یک مقطع ۳ ماهه در نظر گرفته شد و بلافاصله اعزام اعضا و مرتبطان سازمان از ایران و خارج کشور به عراق، به طور وسیعی آغاز شد. همچنین سازمان در این مقطع به منظور جذب اسرا و استفاده از آنها در عملیات نهایی فعالتر شده بود. افراد تازه‌وارد و نیروهای ارتش سازمان تحت آموزش و مانورهای فشرده قرار گرفته بودند و در آموزش‌های جدید، آموزش سلاح‌های ضدهوایی هم منظور شده بود.[3]

«پیش ازاین منافقین در تحلیل درون‌گروهی خود، امکان موافقت ایران با قطعنامه را غیرممکن دانسته و به صراحت اعلام می‌کردند: تنها در صورتی جمهوری اسلامی قطعنامه را خواهد پذیرفت که به لحاظ سیاسی ـ نظامی و اقتصادی به بن‌بست کامل برسد. به عقیده آنان، این اقدام به منزله فروپاشی

---

۱. پایان جنگ...: صص ۱۴۷ ـ ۱۶۳.
۲. همان: صص ۱۷۵ ـ ۱۸۰.
۳. بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ...: صص ۴۸ ـ ۴۹.

نظام خواهد بود...»[۱]

تحلیل **رجوی** در مورد نتیجهٔ جنگ این بود که ایران به دلیل بسته بودن تمامی راه‌های بازگشت به صلح با عراق، ناچار به ادامهٔ جنگ خواهد بود. هر قدر هم جنگ به طول بینجامد، از یک طرف توان نظامی و اقتصادی ایران بیشتر تحلیل می‌رود و از طرف دیگر بازگشت به سمت آتش‌بس و صلح غیرممکن‌تر می‌شود و این جنگ تا شکست ایران ادامه خواهد یافت.

با اعلام خبر پذیرش قطعنامه از سوی ایران، نقشه‌ها و طرح‌های قبلی سازمان با بن‌بست مواجه شد. در آن شرایط، سازمان در کنار امیدواری به داشتن پشتوانهٔ خرده عملیات‌های مرزی، حمایت نمایندگان کنگره و سنای آمریکا را نیز یدک می‌کشید. در ۳۰ خرداد ۶۷، ۱۳۸ نمایندهٔ کنگره و ۱۴ سناتور آمریکایی طیّ نامه‌ای به «جرج شولتز» وزیر خارجهٔ وقت آمریکا، از وی خواسته بودند که به جنبش‌های مقاومت داخلی در ایران توجه کند، و در همین راستا حمایت از سازمان ـ مستقر در عراق ـ را اکیداً توصیه کرده بودند. «مروین دایملی» نمایندهٔ کنگرهٔ آمریکا در روز دوشنبه ۶ تیر ماه ۶۷ در تظاهرات سازمان در واشنگتن شرکت کرده و طی سخنانی که از یکی از شبکه‌های تلویزیونی آمریکا هم پخش شد اظهار داشت: «نباید دست از تلاش کشید، مطمئن باشید که با کمی صبر و تلاش بیشتر به زودی از مهران به تهران رژه خواهید رفت.»[۲] سازمان نوار ویدئویی سخنرانی مزبور را برای کلیهٔ کادرهای سازمان پخش کرد.

اولین واکنش سازمان در مورد پذیرش قطعنامه از سوی ایران، برگزاری نشست **رجوی** با اعضا بود. شرح نشست عمومی با نیروهای سازمان در کتاب منتشره سازمان، چنین آمده است:

عصر روز جمعه ۶۷/۴/۳۱، حدود ساعت ۶ بعدازظهر به قسمت‌های مختلف مستقر در قرارگاه اشرف و اردوگاه‌های دیگر ابلاغ شد که همه برای سخنرانی **رجوی** رأس ساعت ۸ در سالن عمومی حضور داشته باشند...

ساعت در حدود ۱۱/۳۰ شب بود که **مسعود** و **مریم** وارد سالن شدند... **رجوی** شروع به سخنرانی کرد. حدود نیم ساعت از شروع صحبتش گذشته بود که ناگهان آن را قطع کرد و گفت:

کارهای بزرگ در پیش داریم. مگر ما نگفته بودیم که «اول مهران، بعداً تهران»؟ [دست زدن

---

۱. همان: ص ۱۸۴.

۲. ترجمه از اصل نوار «مروین دایملی» به تاریخ ۲۷ ژوئن ۱۹۸۸/ ۶ تیر ۱۳۶۷.

حضار همراه با شعار «امروز مهران، فردا تهران»]

در همین زمان دو نفر نقشهٔ بزرگی از ایران را آوردند و در سمت چپ او، در کنار نقشهٔ دیگری که قبلاً وجود داشت، نصب کردند و رفتند. پس از ساکت شدن جمعیت، رجوی به جلوی نقشه رفت و جلسه بدین گونه ادامه یافت:

رجوی: دیگر وقت آن رسیده است که به ایران برویم. طرح عملیات بزرگی را کشیده‌ایم که در نهایت منجر به فتح تهران و سقوط رژیم می‌شود. (هورای جمعیت) البته این دفعه احتیاج به ماکت و کالک منطقه‌ای نداشتیم چون این بار قرار است به تهران برویم. [دست زدن حضار و شعار «امروز مهران، فردا تهران»] البته نام آن را با عنایت به نام پیامبر اسلام «فروغ جاویدان»[1] نام گذارده‌ایم. (صلوات حضار) و عملیات را به اسم امام حسین(ع) آغاز خواهیم کرد. چون این بار احتیاج به ماکت نداشتیم گفتیم چه ضرورتی دارد؟ خود نقشهٔ ایران را بیاورید! (با چوب‌دستی از سمت چپ نقشه قصر شیرین، باختران و تهران را نشان می‌دهد) همانند شهاب باید به تهران برویم. از لحظه‌ها ـ حتی کوچکترین لحظه‌ها ـ باید استفاده کرده، نباید هیچ لحظه‌ای را از دست بدهیم زیرا در این عملیات لحظه‌ها تعیین کننده و سرنوشت‌سازند. این عملیات باید در عرض ۲ یا ۳ روز انجام شود چون فقط اگر عملیات با این سرعت انجام شود رژیم فرصت بسیج نیرو پیدا نخواهد کرد؛ چون اصلاً به فکرش هم نمی‌رسد که ما بتوانیم در عرض این مدت به تهران برسیم و احتمالاً نمی‌تواند هیچ عکس‌العمل مؤثری انجام بدهد. البته در عملیات چلچراغ از شما خواستم که سرعتتان در آن حد باشد. پس از جریان عملیات چلچراغ با فرماندهان نشستیم و به جمع‌بندی و بررسی پرداختیم که عملیات بعدی چه باشد؟ پس از بحث و بررسی‌های زیاد دیدیم در عملیات قبلی که مهران بوده است و از مشکلترین عملیات‌های مرزی بود، بعد از گرفتن ستاد لشگر می‌توانستیم جلوتر برویم و هیچ نیرویی هم بر سر راهمان نبود. با توجه به اینکه همیشه در عملیات‌ها به صورت تصاعدی عمل کرده‌اید، یعنی وسعت هر عملیاتتان از قبلی بیشتر بوده است ـ آفتاب از پیرانشهر وسیعتر و مهران از آفتاب ـ حالا باید این عملیات هم نسبت به چلچراغ تفاوت کیفی داشته باشد. بنابراین فکر کردیم که در عملیات بعدی ـ هرچه که باید باشد ـ حداقل این است که باید یک مرکز استان را بگیریم. در این

۱. تعبیر «فروغ جاویدان» در سطح تبلیغات وسیع پیش از این توسط رژیم شاه در مهرماه سال ۱۳۵۱ در عنوان رپرتاژ تصویری جشن‌های سلطنتی ۲۵۰۰ ساله، به کار رفته بود. «فیلم بزرگ رخداد جشن‌های تاریخی قرن ما» با نام «فروغ جاویدان» که توسط ۳۲ فیلمبردار تهیه شده بود، در اواخر مهر ۵۱ به طور هم‌زمان، در ۳۰ سینمای تهران و ۴۰ سینمای شهرستان‌ها نمایش داده شد.

صورت مگر ما دیوانه‌ایم که پس از گرفتن مرکز استان آن را ول کنیم و برگردیم؟! خوب، یا همان‌جا می‌مانیم، یا به طرف تهران حرکت می‌کنیم. ولی باز در مقایسه با کار قبلی دیدیم استان خیلی کم و کوچک است. (با لحن طنزآلود:) آخر شما دیگر بچه نیستید که بروید یک شهر را بگیرید! اگر بخواهید وسیعتر از عملیات‌های قبلی عمل کنید هیچ راهی غیر از فتح تهران ندارید (دست زدن حضار و ابراز احساسات.) البته یک سری می‌گفتند برویم اهواز را بگیریم و یک سری می‌گفتند برویم کرمانشاه را بگیریم. ما نشستیم و فکر کردیم و دیدیم باید از طریق کرمانشاه برویم زیرا اولاً تا حدودی وضع و شرایط مسیری که انتخاب کرده‌ایم نسبت به قبل مناسب‌تر و بهتر است، چون عراق تا قصرشیرین و سرپل ذهاب پیش رفته است و این بار نیاز به خط‌شکنی نداریم و به راحتی می‌توانیم تا کرمانشاه برویم. ثانیاً نزدیکترین نقطهٔ مرزی برای رسیدن به تهران کرمانشاه است. از آن به بعد بر اساس تقسیمات انجام شده ۴۸ ساعته به تهران خواهیم رسید. البته روی لشگر ۸۴ و ۸۸ شناسایی انجام داده‌ایم اگر موقعیت سیاسی مثل قبول قطعنامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت از طرف ایران پیش نمی‌آمد شاید فقط در همان‌جا (کرمانشاه) عمل می‌کردیم ولی حالا ایران خیلی ضعیف شده است و ما یکراست می‌رویم و تهران را می‌گیریم.[1]
باید بدانید که ما از قبل تصمیم انجام این عملیات بزرگ را داشتیم و می‌خواستیم آن را دیرتر انجام دهیم اما پذیرش قطعنامه کار ما را تسریع کرد؛ یعنی به دلیل شرایط سیاسی جدید مجبوریم یکی دو ماه آن را زودتر انجام دهیم. تصمیمی که ما گرفتیم تصمیم بسیار حساس و مشکلی بود و ما چاره‌ای جز عمل نداریم و اگر الآن اقدام نکنیم فرصت از دست خواهد رفت زیرا بعد از اینکه بین ایران و عراق صلح شود ما در اینجا قفل می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم و از لحاظ سیاسی تبدیل به فسیل می‌شویم. پس بایستی آخرین تلاش خودمان را هم بکنیم و یک بار دیگر کلّ سازمان را به صحنه بفرستیم و مطمئن هستیم که پیروزیم و از هم‌اکنون من این پیروزی را به شما و خلق قهرمان ایران تبریک می‌گویم.
اگر ما به تحلیل‌هایی که در مورد رژیم داشته‌ایم معتقد هستیم زمان مناسبی برای ما به وجود آمده است. ما در تحلیل از جنگ گفتیم که رژیم در منتهای ضعف حاضر به توقف جنگ می‌شود و دلیل قبول قطعنامه از طرف آنها هم همین است. ما نباید این فرصت تاریخی را از دست بدهیم. باید حمله کنیم و کارش را یکسره کنیم. رژیم دیگر نیروی جنگی لازم را ندارد و

---

۱. از همین رو تعدادی از کارشناسان سیاسی نظامی، عملیات فروغ را به عملیات «کرگدن‌وار» تشبیه می‌کنند. چون کرگدن با گردنی کوتاه و چاق عملاً توان دیدن اطراف را ندارد و صرفاً جلوی خود را دیده و به شاخص روبروی خود امیدوار است.

نمی‌تواند نیروی جبهه را تأمین کند؛ مثلاً عراق در همین چند عملیاتی که کرده است به راحتی توانسته مناطقی را پس بگیرد و هرچه خواسته جلو رفته است. «فاو» را گرفته و جزایر مجنون و چند نقطهٔ دیگر را با چند ساعت جنگ باز پس گرفته است. ملت دیگر از جنگ خسته شده‌اند و همه مخالف جنگ هستند و کسی به جبهه نمی‌آید. کسانی که در جبهه هستند افرادی هستند که آنها را به زور از شهرها و روستاها دستگیر کرده‌اند و به جبهه فرستاده‌اند و میلی به جنگیدن ندارند. تمام لشگرها و نیروهای رژیم در حملات عراق ضربهٔ کاری خورده و پراکنده هستند و یارای مقابله با ما را ندارند. پس هم از لحاظ نظامی تعادل خود را از دست داده است و هم از لحاظ سیاسی در انزوای بین‌المللی قرار دارد. البته در عملیات چلچراغ یک نفر به کمک شما آمد و آن حضرت علی(ع) بود که به شما کمک کرد و این بار هم حضرت محمد(ص) و امام حسین(ع) به کمک شما می‌آیند و شما باید به اندازهٔ چندین نفر کار کنید و سختی را تحمل کنید. البته در این چند روز که اعلام آماده باش بود شما خیلی کار کردید و کار یکی یا دو ماه را در ۳ روز کرده‌اید. از حالا باید همگی آماده باشید که هر وقت گفتیم حرکت می‌کنیم آماده باشید. شاید سازمان ۲۵ سال پیش به وجود آمد تا در چنین روزی به چنین کاری دست بزنند.

ما از طرف قصرشیرین می‌رویم. در آنجا لشگر ۸۱ با عراق درگیر است، لشگر ۵۸ و لشگر ۸۸ در سومار درگیر هستند، لشگر ۶۴ در پیرانشهر است و تنها امکان دارد لشگر ۲۸ در راه به استقبال ما بیاید. [در اینجا رجوی فردی را از میان جمعیت صدا می‌زند و می‌پرسد:] اگر لشکر سنندج بیاید چه کار می‌کنی؟

[آن فرد جواب داد]: نمی‌آید.

رجوی: نگو نمی‌آید؛ بگو اگر آمد داغانش می‌کنیم. [بلند می‌شود و روی نقشه به دنبال شهرها می‌گردد.] کاری که ما می‌خواهیم انجام دهیم در حدّ توان و اِشل یک ابرقدرت است؛ چون فقط یک ابرقدرت می‌تواند کشوری را ظرف این مدت تسخیر کند؛ به طور مثال بغداد تا مرز ایران ۱۸۰ کیلومتر فاصله دارد و در طول ۸ سال جنگ ایران ادعای گرفتن آن را نکرده است؛ و همین‌طور عراق هم ادعای گرفتن تهران را نکرده است اما ما می‌خواهیم برویم تهران را بگیریم. (با طنز:) خوب، چه میشه کرد دیگه! بعضی وقت‌ها این طور پیش میاد دیگه! [دوباره به نقشه اشاره می‌کند.] ما به ترتیب به قصرشیرین، سرپل ذهاب، اسلام‌آباد و بعد کرمانشاه می‌رویم. بعد از آن همدان، قزوین، تاکستان، کرج، و بالاخره تهران. (کف زدن حضار) ابتدا از محور قصرشیرین که در دست عراق است وارد می‌شویم و تا سرپل ذهاب می‌رویم؛ البته از طریق

جادهٔ آسفالته. بعد کرند و اسلام‌آباد را توسط یک لشگر که فرماندهٔ آن احمد واقف[1] است. پس از فتح اسلام‌آباد یک تیپ در کرند و ۲ تیپ در اسلام‌آباد مستقر می‌شوند، که در ضمن راه ورودی شهر را نیز تحت کنترل می‌گیرند. اسم عملیات این محور را به نام «حنیف» نامگذاری کرده‌ایم. بعد از اسلام‌آباد به سمت کرمانشاه حرکت می‌کنیم، که اسم این عملیات «سعید محسن» است و دو لشگر به مسئولیت صالح[2] در کرمانشاه عمل می‌کنند. صالح، آماده‌ای؟

صالح: بله.

رجوی: مسئولین همه آماده‌اند؟

صالح: بله.

رجوی: شما قرار شد به کجا بروید؟

صالح: کرمانشاه. تقسیم‌بندی هم شده است که تیپ‌ها باید در کدام نقاط متمرکز شوند. تیپ ... به سراغ صداوسیما می‌رود، تیپ ... به سراغ زندان دیزل‌آباد می‌رود و زندانیان را آزاد می‌کند و آنهایی را که می‌خواهند مسلح می‌کند، و تیپ ... سپاه بعثت و قرارگاه نجف را می‌گیرد و به همین ترتیب جعفر راه ورودی کرمانشاه، تیپ افسانه پادگان نزدیک آن، و تیپ جلیل[3] دروازهٔ خروجی کرمانشاه را به اضافهٔ هوانیروز دارند. البته مردم را می‌فرستیم که زندانیان دیزل‌آباد را آزاد کنند.

رجوی: اول شهر را بگیرید، بعد زندان را؛ چون تصرف شهر مهمتر است. ما در کرمانشاه اعلام جمهوری دموکراتیک اسلامی می‌کنیم. این تیپ‌ها در کرمانشاه مستقر می‌شوند و ۲ تیپ به سنندج و بقیه به سمت همدان حرکت می‌کنند. نام عملیات محور همدان را به نام «بدیع‌زادگان» گذاشته‌ایم. محمود قائم‌شهر[4]، آماده‌ای؟

محمود: بله.

رجوی: می‌دانی باید به کجا بروید و چه هدف‌هایی را در شهر در دست بگیرید؟

محمود: بله، همدان.

رجوی: بعد از آنکه به همدان رسیدید و مستقر شدید یکی از تیپ‌های زیرنظر خودت را برای کمک به تهران بده. وقتی همدان و صداوسیمای آن را گرفتید صدای مجاهد را پخش کنید و به مردم اعلام کنید که ما داریم می‌آییم.

---

۱. مهدی براعی؛ که گویا در جلسه حاضر نبوده است.

۲. ابراهیم ذاکری.

۳. مهدی مددی.

٤. محمود مهدوی.

محمود: باشد.

رجوی: رادار همدان باید منهدم شود تا هواپیماها نتوانند درست کار کنند. از پایگاه نوژه هم ترسی نداشته باشید؛ هر سه ساعت به سه ساعت دستور می‌دهم هواپیماهای عراقی بیایند و آنجا را بمباران کنند. پایگاه هوایی تبریز را هم با هواپیما هر سه ساعت به سه ساعت مورد هدف قرار خواهیم داد.

نادر[1]، از لحاظ پوشش هوایی چطوری؟

نادر: در دست ماست و می‌توانیم کنترل کنیم.

رجوی: اگر هواپیمایی بخواهد از نوژه بلند شود چه‌کار می‌کنید؟

نادر: می‌زنیم. اگر چیزی بخواهد پرواز کند کلّاً فرودگاه را می‌زنیم.

رجوی: کاملاً مطمئن هستید؟

نادر: بله، می‌توانیم.

رجوی: علاوه بر آن ضدّهوایی و موشک سام ۷ هم که داریم؟

نادر: بله، داریم.

رجوی: فتح‌الله[2]، تو می‌روی قزوین و تاکستان را می‌گیری. یکی از هدف‌ها علاوه بر مراکز سپاه لشگر ۱۶ قزوین است. پس از خلع سلاح تمام نیروهای نظامی و انتظامی در آنجا مستقر می‌شوی و وقتی مستقر شدی یکی از تیپ‌های خود را به کمک تهران بفرست چون در آنجا نیاز هست. پس از آن ۲ تیپ راهی تاکستان شده و در آنجا مستقر می‌شود و پشت سر آن منوچهر[3] با یک لشگر راهی کرج می‌شود و آنجا را تصرف می‌کند. البته نام عملیات محورهای قزوین و تاکستان را به نام «سردار» نام گذارده‌ایم. پس از آن ۴ لشگر و ۲ تیپ تحت نام کلی «سیمرغ» و تحت فرماندهی محمود عطایی راهی تهران می‌شوند، که مهدی ابریشمچی هم معاون او در این عملیات است. [محمود عطایی و مهدی ابریشمچی دست یکدیگر را می‌فشارند.] ضمناً اگر یادتان باشد در انقلاب ایدئولوژیک گفتم که یک سیمرغ بود که به کوه قاف رسید و آن روز هم گفتم که سیمرغ «مریم» بود. علت اینکه این اسم «سیمرغ» را انتخاب کردم حرف همان روز است. (کف زدن حضار)

مریم: (با اطوار:) چرا این اسم را گذاشتی؟

---

۱. حسن نظام‌الملکی.
۲. مهدی افتخاری.
۳. فرهاد الفت.

رجوی: می‌بخشید که بدون مشورت جناب‌عالی این اسم را گذاشتم.
در آنجا تیپ لیلا فرودگاه مهرآباد، تیپ ... سلطنت‌آباد، تیپ فرهاد صداوسیما، تیپ فرشید زندان اوین،[۱] تیپ ... مراکز سپاه، تیپ ... نخست‌وزیری، تیپ ... مجلس شورا، تیپ ... ستاد ارتش و تیپ کاظم[۲] در جماران عمل می‌کند. (هورا و کف زدن حضار.) هوانیروز عراق تا سرپل ذهاب به همراه ستون‌ها خواهد بود. از نظر هوایی ناراحت نباشید چون هواپیماهای عراقی پشتیبان ما هستند و تمام ماشین‌ها به صورت ستون حرکت می‌کنند.
البته این عملیات را دو عامل درجه یک تهدید می‌کند؛ یکی اینکه از طرف رژیم خمینی از طریق هواپیما مورد حمله و بمباران قرار بگیریم چون روی جاده همه به یک ستون حرکت می‌کنیم؛ ثانیاً چون صف ماشین‌ها خیلی طولانی است اگر ماشین‌هایی خراب شوند و یا از دور خارج شوند نباید به خاطر آن همهٔ ستون متوقف شوند و بایستی آن را به سرعت از دور خارج کرد و از ماشین زاپاس استفاده کرد و یا کلاً آن را از دور خارج کرد و معطل آن نشد. در ضمن هیچ ماشینی حق سبقت گرفتن از جلویی را ندارد و همین‌طور حق عقب افتادن را هم ندارد. هرجا که رسیدید سر راه جاده‌ها را باز کنید. تیپ‌های مأمور در شهر مأمور تأمین جاده‌های آن شهر می‌باشند و هر تیپ با رسیدن به آن شهر وارد آن شده و بقیهٔ ستون بلافاصله به حرکت خود ادامه می‌دهند. ضمناً اگر اسیر شدید راجع به خط سیر عملیات که از کدام جاده و از کدام شهرهاست، چیزی نگویید و بگویید که عملیات قرار بود تا همین‌جا باشد. (رو به محمود قائم‌شهر:) محمود، خوب فهمیدی که باید به کجا بروی؟ یکدفعه به قائم‌شهر نروی! تو اول به همدان برو، کار و مسئولیت خودت را انجام بده، بعداً که به تهران آمدی مازندران را به تو می‌دهم. (رو به قاسم[۳]:) حیف که مردم اصفهان بی‌بخارند و الّا یک تیپ را هم به تو می‌دادم که به اصفهان برویم. [محمود عطایی فرماندهٔ محور تهران را صدا می‌کند و او پای میکروفون می‌آید از او پرسید:] وضعیت چطور است؟
عطایی: خوب است. با نیروی هوایی و هوانیروز عراق هماهنگ شده است. ماشین‌ها آماده است، مهمات بارگیری شده، و تیپ‌ها تا حدودی توجیه شده‌اند و تا رسیدن به شهرها بهداری هم آمادگی لازم را دارد و هیچ‌گونه نگرانی وجود ندارد. در لابه‌لای ستون تعمیرکار سیّار و

---

۱. سازمان به تشکیلات درون زندان‌ها اطلاع داده بود که به زودی نظام جمهوری اسلامی سرنگون خواهد شد. بنابراین، از آمادگی برای پیوستن به سازمان و کمک به آزادسازی شهرها برخوردار باشند. ر.ک: دفتر سیاسی حوزه نمایندگی ولی فقیه در سپاه، بولتن «رویدادها و تحلیل»، ش ۴۶، ۱۳۶۷/۵/۲۹: ص ۲۲.
۲. حسین ابریشمچی.
۳. محمدعلی جابرزاده.

فیلمبردار سیّار هم در حال حرکت هستند.

رجوی: در این عملیات مردم به حمایت از ما بر می‌خیزند. کسانی که حاضرند با ما بیایند را از پادگان‌ها و مراکز سپاه مسلح کنید و هرچه خواستند تا تهران بیایند آنها را با خودتان ببرید. در این عملیات نیروهای زیادی به ما کمک خواهند کرد. از طرفی درب زندان‌ها که باز شود آنها هم با ما هستند و با ما خواهند آمد. نیروهای زندان بالقوّه با ما هستند.[1] البته هرجا رفتید اگر مردم آن‌جا تسلیم شدند که کاری با آنها ندارید و اگر جنگیدند با آنها بجنگید، و هرجا رسیدید از مردم کمک بگیرید و کارها را به خود مردم بدهید و از این نترسید که مردم اسلحه‌دار می‌شوند و چه خواهد شد. محمود، وقتی که تهران را گرفتی در خیابان طالقانی به ساختمان بنیاد علوی می‌روی. در طبقهٔ پنجم آنجا اتاقی است که روزی اتاق من و اشرف و موسی بوده است. سلام من را به ساکنین آنجا می‌رسانی و اگر مردم آنجا بودند جای دیگری را به آنها بده چون ما را بعد از انقلاب به زور از آنجا بیرون کردند. آن اتاق را برای من نگه‌دار تا وقتی که به تهران آمدم در آنجا مستقر شوم. [رو به فرید[2]:] خوب، فرید، شما چه‌کار می‌کنید؟ در اولین روزی که نیروها به مقصد رسیدند شما باید ۲۴ ساعته برنامه داشته باشید و مسئله را به گوش همهٔ ملت ایران برسانید. کار و بارتان جفت و جور هست؟ برنامه‌تان تنظیم شده است؟

---

۱. هواداران مجاهدین که در آن زمان در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌برند به زعم و تحلیل مسعود رجوی به سه گروه تقسیم می‌شدند:

۱ـ خائنین ـ کسانی که همراهی خود با جنبش مجاهدین را یک اشتباه اعتقادی و تاریخی می‌دانستند و آن را یک حرکت ضدخلقی قلمداد و مترصد جبران بدهی خود به مردم بودند.

۲ـ خرده بورژوازها ـ شامل آن دسته از کسانی که بنا به شرایط سخت زندان، خود را نادم و پشیمان جلوه داده تا از حداکثر تسهیلات زندان بهره برده و با عبور محافظه‌کارانه از پروسه سیاسی و مبارزاتی در پی آینده‌سازی برای خود و خانواده‌هایشان می‌باشند.

۳ـ اسرای مجاهد خلق ـ دسته سوم به آن دسته از افرادی اطلاق می‌شد که یا علناً بر سر مواضع سازمانی مانده بودند و یا کاملاً تاکتیکی برخورد می‌کردند تا شرایط موسوم به X (وضعیتی غیرقابل پیش‌بینی) فراهم آید ـ تشکیلات نیم‌بندی که از طریق این افراد در تعدادی از زندان‌های کشور به وجود آمده بود و خبر آن از طریق خانواده‌هایشان به سازمان در اروپا منتقل گردیده بود، مجاهدین را بر آن داشت که روی این نیروها به عنوان ذخیره‌ای برای عملیات فروغ حساب ویژه‌ای باز کنند ـ مسعود رجوی باور داشت که رهایی هر یک از آنها در جریان فتح نظامی شهرها؛ می‌تواند به مثابه اضافه شدن صد نیروی با انگیزه به رزمندگان ارتش آزادیبخش باشد. پس از شکست عملیات فروغ؛ از اسناد به دست آمده و اعترافات عناصر دستگیر شده، مشخص گردید تعدادی از زندانیان منافق، برای همراهی با فاتحین جنگ اعلام آمادگی و حتی شورش کرده بودند، به همین دلیل تجدید محاکمه گردیدند.

۲. محمدعلی توحیدی.

فرید: ما ۲۴ ساعته برنامه خواهیم داشت.

رجوی: برای ثبت در تاریخ می‌خواهم هر کس با این طرح موافق است دست بلند کند. [همه دست‌ها را بلند کردند. رجوی تک‌تک به همه نگاه کرد. رو به فیلمبردارها و انتظامات:] شما چرا دستتان را بلند نمی‌کنید؟ [آنها هم دستشان را بلند کردند. رو به حضار:] آیا ما دیوانه نیستیم که می‌خواهیم چنین کاری بکنیم؟ آیا به نظر شما چنین کاری شدنی است و آیا احمقانه نیست؟ اگر کسی مخالفتی دارد بیاید و صحبت کند و کسی هم حق ندارد با او مخالفت کند.

رجوی نشست و یک سیگار روشن کرد. در همین حین زنی از میان جمعیت بلند شد و دست خود را بلند کرد. همهٔ حضار با تعجب به او نگاه می‌کردند.

رجوی: پشت میکروفون بیا و حرف‌های خودت را بگو.

زن: من مخالف نیستم، اما اینکه می‌گویید مردم با ما هستند فکر نمی‌کنم چنین باشد. من و شوهرم چند شب قبل از خارج آمده‌ایم و خود من ۴ ماه است که از ایران آمده‌ام.[1] مردمی که من دیده‌ام با آنچه که شما می‌گویید تفاوت دارند. فکر نمی‌کنم آنها به ما کمک کنند. هیچ‌گونه جوّ سیاسی نظیر آنچه شما به آن اشاره می‌کنید در ایران به وجود نیامده است، چون خیلی‌ها در ایران هستند که حتی رادیو مجاهد را گوش نمی‌دهند و از مجاهدین هم به کلی بی‌خبرند. شما چطور انتظار دارید با اختناق شدیدی که وجود دارد چنین کسانی در تهران بلند شوند و از ما حمایت کنند؟

رجوی: درست می‌گویی و درست صحبت کردی ولی من الآن تو را قانع می‌کنم. این نظر تو به ۴ ماه پیش برمی‌گردد و الآن ایران خیلی فرق کرده است. از آن گذشته تا ما شهری را آزاد نکنیم مردم با ما نخواهند شد. ما روی نیروی خودمان حساب می‌کنیم. مردم در وهلهٔ اول نخواهند آمد و حتی ممکن است از ما بترسند و همانطور که گفتی بروند و درهایشان را ببندند؛ ولی وقتی که رفتیم و در کرمانشاه مستقر شدیم و مردم دیدند که تعادل قوا به سمت ما می‌چرخد[2] یک قدم

---

۱. «روند حوادث نظامی این باور را در منافقین تقویت کرده بود که نیروهای نظامی ایران بر اثر حملات عراق متلاشی شده‌اند و... بر پایه این تصور، از چند ماه قبل، خروج منافقین از داخل کشور برای سازماندهی در بیرون، شتاب بیشتری به خود گرفت، در این مرحله (طی مردادماه و پاییز ۱۳۶۶) نیروهای سازمان به عراق منتقل شدند.». ر.ک: رویدادها و تحلیل»، ش ۴۶، ۱۳۶۷/۵/۲۹: ص ۲۲.

۲. رجوی متأثر از جامعه‌شناسی قدرت از منظر عراقی‌ها، بر این باور بود که «الحقُّ لمن غلب» «حق با کسی است که غلبه دارد».

رجوی با حضور طولانی خود در عراق و فاصله‌ای که با مردم ایران و خواسته‌های آنها پیدا کرده بود، عموماً تحلیل‌هایش متناسب با فضای عراق و مردم آن کشور تنظیم شده بود.

بیرون می‌گذارند و ما در شهر می‌گردیم و اعلام می‌کنیم که هستیم و آن وقت مردم جرئت می‌کنند درها را باز کنند و بعد جلو آمده از ما حمایت می‌کنند و ما هم کارها را به دست مردم می‌دهیم، ولی در ابتدا آنچه تو گفتی درست است. در آن موقع که شما در ایران بودید چقدر از مردم مخالف خمینی بودند؟

زن: ۹۰ درصد.

رجوی: این ۹۰ درصد اگر بفهمند که مجاهدین به شهرشان آمده‌اند حتماً از آنها حمایت می‌کنند و مردم وقتی که دیدند سپاه و کمیته دیگر نیست حتماً نمی‌ترسند و وقتی که اسلحه گرفتند خودشان همه‌کاره می‌شوند و شما فقط آنها را راهنمایی می‌کنید. البته اگر در این عملیات شکست هم بخوریم تأثیرش آن‌قدر هست که باعث برپایی قیام توسط مردم شود، چون رژیم وضعیتی ندارد که تا عید دوام بیاورد. ولی ما در وضعیتی مثل ۳۰ خرداد قرار داریم و باید به این کار تن بدهیم. البته برای من تصمیم‌گیری در این مورد مشکل بود چون بهترین نیروها و نفراتی را که در سال‌های زندان با هم بودیم به داخل صحنه می‌فرستیم. ما در این عملیات می‌خواهیم تمام سازمان و تمام ارتش آزادیبخش را به میدان جنگ ببریم. این، خودش ریسک بالایی دارد، چون جنگ دو وجه دارد؛ یا شکست یا پیروزی. در صورتی که شکست باشد موجودیت سازمان به خطر می‌افتد. [یک نفر از ته سالن: خون اشرف می‌جوشد، مسعود می‌خروشد.] ما در قدیم ۳ یا ۴ نفر را در ایران داشتیم که آن عملیات‌ها را می‌کردند که سپاه و کمیته‌ها هیچ کاری نمی‌توانستند بکنند. این ساسان[1] کجاست؟ (رو به ساسان:) شما در سال ۶۰ در عملیات‌های تهران چه کار می‌کردید؟

ساسان: بالطّبع با این نیرویی که داریم می‌رویم و حتماً برایمان موفقیت‌آمیز خواهد بود زیرا در سال ۶۰ و ۶۱ در تهران فقط ۸ تا ۱۰ تیم نظامی در سراسر تهران داشتیم که نیروهای کمیته و پاسداران از دست ما در امان نبودند. مثلاً یک تیم ۳ نفرهٔ ما این طرف میدان مصدق می‌ایستاد، یک تیم آن طرف و سراسر مسیر را به راحتی می‌بستند و نیروهای پاسدار و کمیته هم کاری نمی‌توانستند بکنند و از ما می‌خوردند.

مریم: (رو به زن:) شما خیالتان راحت باشد. همه چیز آماده است و طرح‌ها دقیق می‌باشد. شما ناراحت نباشید. ما نباید مردم را زیاد هم دست کم بگیریم؛ چراکه در میان خود ما هم عدهٔ زیادی از اسرا وجود دارند که به ما پیوسته‌اند و این نشان دهندهٔ حمایت زیادی است که در شهرها از ما خواهد شد. اسرا دستشان را بلند کنند! [حدود ۴۰۰ ـ ۵۰۰ نفر دست بلند می‌کنند.]

---

۱. مهدی کتیرایی.

ما در ۳۰ خرداد از روی استیصال و ضعف با رژیم برخورد کردیم ولی امروز از موضع قدرت با او برخورد خواهیم کرد. البته دلیل اینکه ما می‌خواهیم این قدر زود دست به این عملیات بزنیم این است که رژیم در حال حاضر هم دچار بحران نیرویی شده و هم روحیهٔ نیروهایش به دلیل شکست‌های پیاپی ضعیف شده است. برای همین هم می‌خواهد صلح صوری کند تا وقت پیدا کند و بسیج نیرو کند. به همین دلیل ما باید تا دیر نشده از این فرصت استفاده کنیم و این عملیات را انجام دهیم ولی قبلاً بین هر عملیات یکی دو ماه برای کارهای مقدماتی، از جمله شناسایی و آماده کردن خودروها و دیگر وسایل و مانور وقت لازم داشتیم، که در حال حاضر موفق شدیم همهٔ کارها را در عرض همین مدت کوتاه بعد از عملیات چلچراغ انجام دهیم که کار بسیار شاقّی بود ولی با روحیهٔ بالای افراد ما و عنصر مجاهد بودن که در همه بوده است این کار در این مدت کوتاه عملی شد و خیلی‌ها در این مدت کوتاه، آموزش‌های پیچیده‌ای نظیر کار با تانک را هم یاد گرفتند و آمادهٔ عملیات شدند. عده‌ای هم راجع به وضعیت بچه‌های کوچک سؤال کردند که ما بچه‌ها را بعد از آنکه تهران فتح شد سوار اتوبوس می‌کنیم و به تهران می‌آوریم.

رجوی: از هر کس می‌پرسم بلند شود و جواب بدهد. طاهره[1]، چه کار کردی؟ کارها روبه‌راه است؟ دیگر فشنگ کم نمی‌آورید؟ کنسرو و آب میوه به اندازهٔ کافی داریم؟

طاهره: نه، این دفعه خیلی زیاد داریم و تقسیمات وسایل هم انجام شده است. مهمات به اندازهٔ کافی و حتی بیشتر از آنچه مورد نیاز است برداشته‌اند. هزار تفنگ اضافی رسیده است و تانک‌ها و خودروها هم اکثراً رسیده و بقیه هم تا فردا ظهر می‌رسد. کنسرو هم به تعداد کافی تهیه شده که حتی ممکن است زیاد هم بیاید.

رجوی: محمود[2]، وضعیت به لحاظ امکانات چطور است؟ کم و کسری ندارید؟ همهٔ خودروهای موردنیاز رسیده است؟

محمود: بله، فقط مقدار کمی مانده، که تا فردا ظهر تمام می‌شود.

رجوی: فاطمه[3]، وضعیت درمانی به لحاظ دارو و پزشک و آمبولانس همه آماده هستند یا نه؟

فاطمه: بله، آماده است.

رجوی: قرار بود برای حمل مجروحین هلی‌کوپتر بگیرید و داشته باشید. گرفته‌اید؟

---

۱. ثریّا شهری، ناظر تقسیم مهمات و ابزار جنگی.

۲. محمود عضدانلو، مسئول ترابری.

۳. مسئول امداد.

فاطمه: مسئلهٔ آن هم تا فردا حل خواهد شد.
رجوی: دکتر حمید[1] را هم ببرید. کاظم[2] هم آمده است. مسئلهٔ درمانی اینجا مسئولیتش با کاظم باشد که در این زمینه چیزی کم نیاورید.
ما در این راه عاشوراگونه می‌رویم اما این بار با زمانی که در ۳۰ خرداد ۶۰ شروع کردیم فرق می‌کند، چون در آن موقع چشم‌انداز پیروزی نداشتیم و عاشوراگونه شروع کردیم ولی این بار چشم‌انداز پیروزی داریم که خیلی ملموس است. البته همهٔ افراد باید بدانند که می‌خواهند چه کار کنند. ما کاری می‌خواهیم بکنیم که همهٔ دنیا تعجب کنند و یکدفعه بفهمند که ما در تهران هستیم و خمینی دیگر وجود ندارد.
مریم: درست است که ما به خاطر وظیفه‌ای که داریم عاشوراگونه وارد می‌شویم ولی در اینکه ما حتماً پیروز می‌شویم هیچ شکی نداریم. الآن جبهه‌ها خالی شده و وقتی که از جبهه آن طرف‌تر برویم کسی نیست که جلو ما را بگیرد و ما آن قدر می‌خواهیم با سرعت پیش برویم که هر کس که مجروح شد باید خودش مسئله‌اش را حل کند که باعث کندی ستون نشود.
رجوی: اگر کس دیگری حرفی دارد باید بگذارد در میدان آزادی تهران بگوید و جمع‌بندی عملیات هم در همان‌جا خواهد شد. طی چند روزی که ما در اردوگاه قدم زده‌ایم شاهد بوده‌ایم که بچه‌ها چقدر کار کرده‌اند. دیدم جیپی را نفربر کرده‌اند و تویوتایی را زرهی کرده‌اند، که اینها همه نشان دهندهٔ آمادگی ماست [با خنده:] روی جیپ‌های رزمی آرم ایران را زده‌اند که ما خیلی خوشحال هستیم که کشورمان سازنده شده است.[3] [رو به یکی از فرماندهان:] کمرشکن‌ها را خالی کرده‌ایم؟ تانک‌های ۶ چرخ آماده‌اند؟
فرمانده: بله.
رجوی: تانک‌های ۶ چرخ سرعتشان زیاد است و هر سه تا از آنها که وارد یک شهر شود همان رژه‌اش جو وحشت را حاکم می‌کند. ما برای همین از این تانک‌ها استفاده می‌کنیم.
مریم: در پایان مطلبی بود که می‌خواستم بگویم و آن اینکه از فرماندهان تیپ‌ها می‌خواهم که بعد از نشست ساعتی به شما فرصت بدهند تا بچه‌ها همدیگر را ببینند و از هم خداحافظی کنند.
در اینجا نشست تمام شد و همه دست زدند و شعار دادند و نهایتاً سرودی پخش شد و افراد شروع به

---

۱. حسن جزایری.
۲. کاظم رجوی.
۳. تمامی سلاح‌های به کار گرفته شده از سوی منافقین توسط دولت بعثی تدارک شده بود. ر.ک: «پایان جنگ» سیری در جنگ ایران و عراق، ج ۵: ص ۱۸۵، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

بیرون رفتن از سالن کردند. ساعت ۲/۳۰ بود که سخنرانی پایان پذیرفت و افراد تا ۳/۳۰ بعد از نیمه‌شب از یکدیگر خداحافظی می‌کردند.[۱]

در روزهای شنبه و یکشنبه کارها جنبهٔ آماده‌سازی داشت و اسرایی که قرار بود در عملیات شرکت کنند سازماندهی شدند و طی یک نشست در روز شنبه فرماندهٔ گردان‌ها، سرگروه‌ها و فرماندهان دسته در رابطه با آرایش ستون و مکانیزم عملیات توجیه شدند. در این نشست‌ها به افراد گفته می‌شد که تا باختران درگیری نخواهیم داشت و ستون تحت هیچ شرایطی نباید توقف داشته باشد.

در روز یکشنبه قرار شد کلیهٔ قسمت‌ها حدّاکثر تا ساعت ۱۴ همهٔ کارها را انجام داده و استراحت کنند، که غالب آنها موفق نشدند و بعضاً تا نیمه‌شب کار آماده‌سازی ادامه داشت. تانک‌ها نیز از چندین روز قبل تحویل تیپ‌ها شده بود. مادرها قرار شد در روز یکشنبه فرزندانشان را ببینند و خداحافظی کنند. طی همین ۲ روز افراد پایگاه بدیع به مرور آزاد شده و به قرارگاه اشرف رفته و در سازمان تیپ‌ها قرار می‌گرفتند. همچنین در روز یکشنبه کلیهٔ تیپ‌ها در قرارگاه اشرف مانور داشتند. در این مانور آرایش ستون تمرین داده می‌شد و بعدازظهر همین روز بعضی از تیپ‌ها که توانسته بودند نشست توجیهی را در روز شنبه بگذرانند در جلسهٔ توجیهی شرکت کردند. در این نشست‌ها به افراد گفته می‌شد روی جاده حرکت کنند و سرعت ۷۰ کیلومتر در ساعت در پیشروی الزامی است و از هر طرف که به شما شلیک شد به همان سمت شلیک کنید. در همین نشست‌ها برگه‌هایی جهت پر کردن به افراد داده می‌شد که برگ شناسایی محسوب می‌شد.

همهٔ ماشین‌ها شماره‌گذاری شده و تیپ‌ها کدبندی و نامگذاری شده و به همه ابلاغ شده بود که مدارک عراقی را بگذارند و مقداری پول ایرانی بین افراد تقسیم شده بود و با برنامه و امکانات و سازماندهی، در انتظار دوشنبه و شروع عملیات بودند.

تحلیل سازمان که موجب تصمیم‌گیری آن در آن مقطع بود به شرح زیر است:

۱ـ با پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸ چشم‌انداز آیندهٔ نظامی سازمان در جدار مرز مبهم خواهد بود و رجوی در پیشبرد خطّ فعلی با مشکل روبه‌رو خواهد شد. (بن‌بست در عملیات نظامی)

۲ـ ظاهراً عراق به سازمان فشار می‌آورده است و از قول افراد رده‌بالای سازمان نقل می‌شده است

---

۱. بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ: صص ۵۳ ـ ۶۴، نقل از فروغ بی‌دروغ.

که: «صاحبخانه (عراق) به ما فشار می‌آورد» یا به عبارت دیگر: «صاحبخانه ما را جواب کرده است.»

۳ـ براساس تحلیل سازمان، جمهوری اسلامی از دو عامل ثبات و پایداری، یعنی «جنگ» و «اختناق داخلی» برخوردار است، که با پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸ خودبه‌خود عامل جنگ را از دست داده و صرفاً اختناق باقی مانده است. در پی این برداشت، سازمان به این استدلال رسیده بود که: «اولاً جمهوری اسلامی از حیث نظامی در حدّاقل توان خویش و از حیث روحیه و توان عملیاتی و تدافعی بسیار ضعیف است، ثانیاً از حیث کمک‌های مردم حدّاکثر نارضایتی وجود دارد و نظام در مقابل سؤال مردم بی‌پاسخ مانده است.[1]

نیروهای متشکلهٔ حاضر در عملیات «فروغ» به سه گروه عمده در سازمان تقسیم می‌شوند:

۱ـ نیروهایی که از قبل در مجموعهٔ ارتش آزادیبخش متشکل بودند و در عملیات‌های مختلف شرکت داشتند و تجربیات خوبی از آن عملیات‌ها کسب کرده بودند. اینها از توانایی خوبی برخوردار بوده، آموزش دیده، و از تابعیت تشکیلاتی و توانایی برخوردار بودند، تا آخرین لحظه می‌جنگیدند و هنگامی که مهمّاتشان تمام می‌شد با نارنجک خودکشی می‌کردند و حاضر به تسلیم نبودند.

۲ـ نیروهایی که بنا به ضرورت طیّ یک فراخوان عمومی از اعضا و هواداران سازمان در کشورهای مختلف، بخصوص اروپا بسیج شده و به عراق روانه شده بودند. این دسته از نیروها با توجه به مدت محدود آموزش نظامی از کیفیت پایینی در عملیات برخوردار بودند. این تیپ‌ها روحیهٔ جنگی نداشتند، آموزش دیده نبودند و حتی لوازم آرایش خود را به همراه آورده بوده‌اند و با اقوامشان در ایران قرار ملاقات گذاشته بودند. تعدادی نیز مدارک تحصیلی خود را آورده بودند تا پس از فتح ایران، سهمی در قدرت بگیرند! به عبارت دیگر این گروه جهت سیاهی لشگر فراخوانی شده بودند.

۳ـ اسرایی که در عملیات‌های قبلی به اسارت سازمان درآمده بودند و با اقدامات توجیهی سازمان به آن جذب شده بودند و پس از آموزش‌های لازم در تیپ‌ها سازماندهی شده بودند. این عده حدود ۸۰۰ نفر برآورد شده‌اند که با وعدهٔ آزادی آمده بودند و انگیزهٔ بسیار پایینی داشتند و توانایی

---

۱. همان: صص ۳۷ ـ ۳۸ متخذ از بولتن «مرصاد» متعلق به حفاظت اطلاعات سپاه پاسداران، قرارگاه غرب ـ ۱۳۶۷.

نظامی مطلوبی نیز نداشتند و طبعاً در عملیات تلفات زیادی داشتند. البته عدهٔ کثیری از آنان از ابتدای درگیری‌های اسلام‌آباد فرار کرده از کوهستان‌های مجاور خود را به استان‌های دیگر رسانده بودند.[۱]

قابل توجه است که عمدتاً فرماندهان عملیاتی سازمان در عملیات «فروغ» از رده‌های بالای تشکیلاتی بوده‌اند که نظامی نبوده‌اند و بعضاً اصول اولیهٔ فرماندهی یک عملیات نظامی را نمی‌دانستند. کلیهٔ نیروهای سازمان، اعم از کادر و عضو و هوادار، به استثنای تعدادی که هدایت و پشتیبانی را به عهده داشتند، که در این عملیات شرکت کردند، مجموعاً در حدود ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر برآورد شده‌اند، که در حدود ۲۵ درصد از آنان را زنان و دختران تشکیل می‌دادند.[۲]

ستاد کل، تحت فرماندهی **مسعود** و **مریم رجوی** و مرکب از ۴ نفر ستادی و ۵ فرمانده محور به شرح زیر بود:[۳]

الف ـ ستادها

۱ ـ ستاد تبلیغات، به فرماندهی محمدعلی جابرزاده

۲ ـ ستاد سیاسی، به فرماندهی محمد سیّدالمحدّثین

۳ ـ دفتر فرماندهی: به مسئولیت شهرزاد حاج سید جوادی

۴ ـ تدارکات کلی، به مسئولیت ثریا شهری

ب ـ محورها

۱ـ محور کرند و اسلام‌آباد غرب، به فرماندهی مهدی براعی

۲ـ محور باختران، به فرماندهی ابراهیم ذاکری

۳ـ محور همدان، به فرماندهی محمود مهدوی

۴ـ محور قزوین، به فرماندهی مهدی افتخاری

۵ـ محور تهران، به فرماندهی محمود عطایی وبه معاونت مهدی ابریشمچی

ستاد نظامی تحت فرماندهی مستقیم **رجوی**، مرکب از ۷ فرماندهٔ ستاد نظامی و ۲۵ فرماندهٔ تیپ

---

۱. همان: ص ۴۱، متخذ از اسناد بازجویی‌های به دست آمده از اسرا.

۲. همان: صص ۴۱ ـ ۴۲؛ آمار منتشره از سوی قرارگاه غرب سپاه پاسداران ـ ۱۳۶۷.

۳. همان: ص ۴۲؛ متخذ از اسناد مذکور در پی‌نوشت ۴۷.

رزمی به شرح زیر بوده است:

۱ـ اردوگاه اسرا، به مسئولیت صادق سادات دربندی

۲ـ هوانیروز، به مسئولیت حسن نظام‌الملکی

۳ـ ترابری، به مسئولیت محمود قجرعضدانلو

۴ـ دفتر ستاد نظامی، به مسئولیت سهیلا صادق

۵ـ تسلیحات، به مسئولیت یوسف

۶ـ امداد، به مسئولیت افسانهٔ زهری

۷ـ مخابرات، به مسئولیت حشمت

به اضافهٔ ۲۵ فرماندهٔ تیپ، که علاوه بر آنان، ۴ نفر در ردهٔ فرماندهٔ تیپ در محور تهران سازماندهی شده بودند.

هر تیپ شامل ۱۶۰ تا ۱۸۰ نیرو مرکب از دو گردان پیاده، یک گردان تانک، یک گردان ادوات، یک گردان ارکان، یک گروهان پشتیبانی رزمی و یک دفتر بوده است. هر گردان پیاده شامل ۵ نفر که در ۵ دستهٔ ۱۰ نفره سازماندهی شده بودند، می‌شد.[1]

تجهیزات هر تیپ عبارت بود از ۴ تانک، ۶ دستگاه هینو حامل تیربار سبک، ۴ دستگاه جیپ حامل تیربار، ۲ دستگاه جیپ حامل دوشکا، ۲ دستگاه جیپ حامل توپ ۱۰۶، ۲ دستگاه جیپ حامل تیربار دولول، یک دستگاه ایفا حامل ضدهوایی چهارلول، یک دستگاه ماشین دو پداله و یک دستگاه وانت دوکابینه حامل تیربار با یک دستگاه جیپ، ۲ دستگاه لندکروز، یک دستگاه وانت دو کابینه برای فرماندهی، ۴ دستگاه ایفا حامل نیرو، یک دستگاه کامیون، ۲ تانکر سوخت و یک دستگاه آمبولانس. ضمناً در هر تیپ دو گروه فیلمبردار جهت ثبت کلیهٔ وقایع سازماندهی شده بود.[2]

پس از فراهم آمدن مقدمات، ستون ارتش آزادیبخش متشکل از ۲۵ تیپ رزمی، رأس ساعت ۶ صبح روز دوشنبه ۶۷/۵/۳ پس از اجرای مراسم صبحگاهی از قرارگاه خود در عمق خاک عراق به حرکت درآمده و پس از طیّ مسیر تعیین شده در ساعت ۴ بعدازظهر از مرز خسروی عبور کرده و طبق پیش‌بینی، ستون ساعت ۵ بعدازظهر از قصرشیرین و ۶ بعدازظهر از سرپل ذهاب عبور کردند. از این پس

---

۱. همان: ص ۴۳.

۲. همان: صص ۴۳ ـ ۴۴.

وظیفهٔ فرماندهی محورها و تیپ‌های تحت امر به قرار زیر آغاز شد:

۱ـ محور اول به فرماندهی مهدی براعی، ۳ تیپ تحت امر، وظیفهٔ تصرف شهرهای کرند (تا ساعت ۸ شب) و اسلام‌آباد (تا ساعت ۱۰ شب) را به عهده داشته است.

۲ـ محور دوم به فرماندهی ابراهیم ذاکری با ۵ تیپ تحت امر، وظیفهٔ تصرف کرمانشاه را تا ساعت ۱۲ شب به عهده داشته است. در کرمانشاه قرار بوده است مراکز مهمی چون صدا و سیما، هوانیروز، مراکز قرارگاه‌های سپاه و... به تصرف درآید و تعدادی از تیپ‌ها مستقر و بقیه جهت کمک، محورهای بعدی را همراهی کنند. به منظور پاکسازی کرمانشاه یک ساعت توقف تا ساعت ۱ بامداد در نظر گرفته شد.

۳ـ محور سوم به فرماندهی محمود مهدوی با ۲ تیپ تحت امر، وظیفهٔ تصرف همدان را تا ساعت ۷/۳۰ صبح روز سه‌شنبه ۶۷/۵/۴ به عهده داشته است. تصرف پایگاه هوایی نوژه نیز به عهدهٔ این محور بوده است. یکی از تیپ‌ها در همدان مستقر و تیپ دوم ستون را همراهی می‌کرده است. تصرف همدان و پایگاه نوژه تا ۹/۳۰ صبح به طول می‌انجامیده است.

۴ـ محور چهارم به فرماندهی مهدی افتخاری با ۲ تیپ تحت امر، وظیفهٔ تسخیر و پاکسازی قزوین را به عهده داشته است. یک تیپ جهت نگهداری در قزوین مستقر و تیپ دیگر ستون را همراه می‌کرده است.

۵ـ محور پنجم به فرماندهی محمود عطایی، که ریاست ستاد فرماندهی کل را نیز بر عهده داشت، و با معاونت مهدی ابریشمچی با ۱۳ تیپ تحت امر، مسئولیت اجرای مرحلهٔ نهایی عملیات یعنی تصرف تهران را داشته است. مراکز حساس تهران از قبل شناسایی و بین یگان‌های رزمی تقسیم مسئولیت شده بود. زمان پیش‌بینی شده برای عملیات در تهران ۴ بعدازظهر روز سه‌شنبه ۶۷/۵/۴ در نظر گرفته شده بود. نیروهای این محور از جمله زبده‌ترین نیروهای سازمان بودند.[1]

سازمان در مورخ ۶۷/۵/۳ ساعت ۳ بعدازظهر عملیات خود را موسوم به «فروغ جاویدان» آغاز کرد. در لحظهٔ حرکت تیپ‌ها رهبری سازمان برای بدرقه در محل حاضر شده و اظهارات مختصری برای نیروها ایراد کرد.

۱. همان: صص ۴۵ ـ ۴۶.

عراق پیشاپیش حملات گسترده‌ای را در جبههٔ غرب و جنوب آغاز کرده بود و یک عملیات هوایی برای ایجاد جوّ رعب و وحشت علیه مردم غرب کشور انجام داد. تقریباً همزمان با شروع عملیات «فروغ جاویدان» ارتش عراق با حجم وسیعی اقدام به حملهٔ گسترده‌ای در منطقهٔ جنوب، با تظاهر به قصد تصرف خرمشهر انجام داد، که هدف آن در حقیقت زمین‌گیر کردن قویترین لشگرها و تیپ‌های رزمی جمهوری اسلامی بود. برای تکمیل شدن رفع موانع، نیروی هوایی عراق روزهای قبل از آغاز عملیات سازمان، به دفعات مناطق تجمع نیرو در اطراف کرند و اسلام‌آباد را نیز بمباران کرد.[1]

نیروهای سازمان پس از شروع عملیات در ساعت ۴ بعدازظهر از مرزهای بین‌المللی عبور کرده وارد خاک جمهوری اسلامی شدند. از آنجا که رژیم عراق تجاوز خود را تا شهرهای قصرشیرین و سرپل ذهاب گسترش داده بود، نیروهای سازمان بدون درگیری و عبور از خط وارد شهرهای قصرشیرین و سرپل ذهاب شده و پس از عبور از کرند به سمت اسلام‌آباد پیشروی کردند و حدود ساعت ۹/۳۰ شب به اسلام‌آباد رسیدند و شهر را تصرف کردند.

در این شرایط عراق با توپ گردنهٔ پاطاق را می‌زد. از طرفی هواپیماهای عراقی منطقهٔ شمال گردنه موسوم به «ریجاب» و چند روستای پرجمعیت آن حوالی را بمباران شیمیایی نمود، که عدهٔ زیادی کشته و مصدوم بر جای گذاشت. هواپیماهای عراق اقدام به پخش حجم زیادی اعلامیه بر فراز شهرهای مرزی، از جمله کرند غرب نمودند مبنی بر اینکه عراق در حال انجام عملیات گسترده است و از نیروهای نظامی خواسته شده بود که با در دست داشتن آن اطلاعیه خود را تسلیم نمایند و نیز از مردم منطقه تقاضای ترک منطقه شده بود. در واقع سازمان تا بالای گردنهٔ پاطاق هیچ نیروی بازدارنده‌ای جلو روی خود نداشت و تا زمانی که بلندگوی سازمان در اسلام‌آباد غرب اعلام ننمود کسی باور نمی‌کرد که سازمان دست به چنین عملیاتی زده است و همه گمان می‌کردند نیروهای عراق عاملان این عملیات‌اند.[2]

منافقین در قالب تیپ‌های ۲۰۰ نفره، با تانک‌های برزیلی بسیار پیشرفته با ۸۰ آمبولانس و صدها خودروی سبک، دو کامیون اسلحه، آزمایشگاه و بیمارستان‌های صحرایی و به طور کلی بسیار مجهز وارد ایران شده بودند. آنان در سر راه خود بسیاری از مردم بی‌دفاع را به شهادت

---

۱. همان: صص ۳۹ ـ ۴۰، متن بازجویی از اسرای عملیات مرصاد ـ ۱۳۶۷.

۲. همان: صص ۴۷ ـ ۴۸ از متن مصاحبه با یکی از کارشناسان اطلاعاتی ـ عملیاتی منطقه غرب کشور، در سال ۱۳۷۶.

رساندند. در شهر اسلام‌آباد اوج این فجایع رخ داد. منافقین در بیمارستان اسلام‌آباد تمام نیروهای پاسدار و بسیجی که در بیمارستان بستری بودند را سربریدند و ۱۳ نفر از بچه‌های جهاد سازندگی را هم تیرباران و اعدام کردند. منافقین بعد از اسلام‌آباد راهی کرمانشاه شده بودند که در ۳۰ کیلومتری کرمانشاه در گردنه چارزبر که بعدها به تنگه مرصاد معروف شد با مقاومت رزمندگان مواجه شده و متوقف شدند. شهید صیاد شیرازی آن موقع فرماندهی هوانیروز را به عهده گرفت و با بمباران ماشین‌های آنها، موقتاً آنها را متوقف کرد و ستون‌های آنها را به آتش کشید. در درگیری تنگه مرصاد منافقین با دادن ۱۵۰۰ کشته زمین‌گیر شدند و از همان جا تصمیم به فرار گرفتند. مشکلی که رزمندگان با آن مواجه بودند تعقیب منافقین بود. آنان با قرار دادن نیروهای انتحاری در گردنه‌های مختلف، مقاومت جدی از خود نشان می‌دادند تا سایر نیروها موفق به فرار به خاک عراق شوند. این جنگ و گریز تا پل ماهی در نزدیکی سرپل ذهاب ادامه یافت ولی منافقین با انفجار پل ماهی مانع ادامه تعقیبشان شدند.

هواپیماهای عراقی هم در این موقع عملاً وارد کار شدند و با بمباران وسیع رزمندگان، تعداد زیادی از نیروهای ما را به شهادت رساندند.[1]

در ساعت ۱۱/۳۰ شب یکی از تیپ‌های باختران راه را اشتباه رفته همین امر باعث شده بود که ترافیک سنگینی در شهر [اسلام‌آباد] و در خارج شهر به وجود بیاید. همچنین به علت فرار وسیع مردم از شهر ستون سازمان کاملاً متوقف شد.[2]

پس از خروج ستون نیروهای سازمان از اسلام‌آباد پس از یکی دو درگیری کوچک، در ساعت ۲ نیمه‌شب ۶۷/۵/۴ در منطقهٔ حسن‌آباد، یکی از تیپ‌های سازمان گرفتار درگیری سنگینی شد و با اینکه اولین تیپ گردنهٔ حسن‌آباد را پشت‌سر می‌گذارد اما بعد از آن هم درگیر نبرد سنگینی در منطقه می‌شود.[3]

پس از کمک‌رسانی گردان‌های متعدد از تیپ‌های مختلف به نیروهای درگیر، در نزدیکی‌های صبح مجدداً ستون سازمان به حرکت درآمد اما باز در گردنهٔ چهار زبر، درگیر شد و دنبالهٔ ستون متوقف گردید. بر اثر نبرد سنگین در چهارزبر مرتباً تعداد زخمی‌ها زیاد شد و تعداد لاشه‌های کامیون‌ها و کشته‌ها و... افزایش پیدا کرد و تعدادی از فرماندهان گردان درگیر هم کشته شدند. در این وقت حملهٔ دیگری از سوی سه‌راهی ملاوی به نیروهای سازمان صورت گرفت. در این میان اسرای حاضر در عملیات غالباً فرار

---

۱. روزنامه همشهری، تاریخ ۸٤/۵/٤ به نقل از سردار رضوان مدنی.
۲. فروغ بی‌دروغ...: ص ۱۶.
۳. همان: صص ۱۶ ـ ۱۷.

کردند و بی‌نظمی شدیدی بر نیروهای سازمان حاکم شد.

بلافاصله پس از آزادسازی شهر اسلام‌آباد، یگان‌های سپاه پیش‌روی را ب سوی کرند آغاز کردند. قبل از رسیدن نیروهای خودی به این شهر در ساعت سه نیمه شب، ۳ فروند هلی‌کوپتر ترابری در کرند به زمین نشستند و تعدادی از کادرهای منافقین و رهبری سازمان [برابر اطلاعات موجود رجوی و همسرش طی مدت اشغال، در شهر کرند به سر می‌بردند.] را از شهر خارج کردند.[۱]

از ساعت ۷ حملات هواپیماها و سپس حملات هوانیروز باختران بر روی ستون سازمان شروع شد. همین امر موجب شد که نفرات، که پیش از آن در ماشین‌های خودشان بودند، از ماشین‌ها خارج شده و در اطراف جاده لای شیارها و پناهگاه‌های طبیعی، کنار جاده، و زیر پل‌ها سنگر بگیرند و ستون کاملاً متوقف شود. در ضمن، همزمان، در اطراف کارخانهٔ قند درگیری سنگینی درگرفت. در هر سه جبههٔ درگیری، نیروهای جمهوری اسلامی برفراز ارتفاعات، بر نیروهای سازمان اشراف کامل داشتند و ضمناً با حملات هوایی نیروهای سازمان را به شدت سرکوب کردند. در این میان تعدادی از نیروهای ارتش آزادیبخش ناگزیر از فرار و عقب‌نشینی شدند. این در حالی بود که تعدادی از بی‌سیم‌های آنها از کار افتاده بود و آمبولانس‌ها مرتباً زخمی‌های سازمان را به عقب بر می‌گرداندند.[۲]

ظهر روز سه‌شنبه ۶۷/۵/۴، توسط نیروهای جمهوری اسلامی، جبههٔ دیگری از پشت پادگان الله‌اکبر، به قصد قطع ارتباط میان نیروهای ارتش آزادیبخش در اسلام‌آباد و کرند، باز شد که حملات و سرکوبی نیروهای سازمان تا نیمه‌های شب ادامه داشت.[۳]

صبح روز چهارشنبه ۶۷/۵/۵ نیروهای جمهوری اسلامی از دو جبهه، از طرف پادگان الله‌اکبر و از منطقهٔ جنوب اسلام‌آباد، به سمت اسلام‌آباد هجوم آوردند و مناطق غربی و جنوبی شهر را کلاً زیر فشار قرار دادند، به طوری که حتی در جنوب شهر پیشروی داشتند. در ساعات آغازین روز چهارشنبه نیروهای ارتش آزادیبخش با امیدواری به پیشروی به سمت باختران، برای گرفتن تنگهٔ چهارزبر به آن منطقه هجوم آوردند که تلاششان ناکام ماند.

جریان حمله به این ترتیب بود که افراد سازمان تا صبح چهارشنبه در لابه‌لای شیارهای کوهستان به

---

۱. پایان جنگ...، ج ۵: ص ۱۹۰.

۲. همان: ص ۱۷.

۳. همان: ص ۱۸.

طور مستتر استراحت می‌کردند، تا اینکه در اولین ساعات بامداد هلی‌کوپترهای عراقی جهت باز کردن تنگه به‌کمک ارتش آزادیبخش آمدند و با آمدن آنها دستور تهاجم و حرکت به نیروهای سازمان داده شد. درگیری شدیدی برای گرفتن تنگه آغاز شد و با شکست اولین تهاجمات ارتش آزادیبخش، فرار نیروهای سازمان شروع شد. نیروهای جدید با این تصور که راه باز شده است به سمت جلو در حرکت بودند و در همین حال با نیروهایی روبه‌رو می‌شدند که در حال فرار بودند و علت عقب‌نشینی را هم توضیح نمی‌دادند. نیروهای تازه وارد نیز با رفتن به صحنهٔ درگیری و حرکت به سمت عقب متوقف شدند.[1]

حملات هوایی مکرر و هجوم هلی‌کوپتر و کاتیوشا به منطقه، از سوی جمهوری اسلامی، امکان سازماندهی را از آنان گرفت و نیروهای سازمان به تعجیل در ماشین‌های انباشته از نفرات، در حالی که بعضی افراد به جاهای مختلف ماشین آویزان بودند عقب‌نشینی می‌کردند.[2]

غروب روز چهارشنبه درگیری تنگهٔ چهارزبر با عقب‌نشینی نیروهای ارتش آزادیبخش به پایان رسید و از شب پنجشنبه عقب‌نشینی کامل آغاز شد. چهارشنبه شب در ساعت ۷ بعدازظهر شدت حملات ارتش جمهوری اسلامی حتی فرصت عقب‌نشینی را هم از نیروهای سازمان گرفته بود. از صبح روز پنجشنبه ۶۷/۵/۶ نیروهای در حال فرار آنها، در حوالی اسلام‌آباد مورد چند حمله مختصر قرار گرفتند. مجروحین یا خود را می‌کشتند یا امیدوارِ بازگشت نیروهای تازه‌نفس می‌ماندند. تعداد زیادی از افراد نیز در کوه و دشت و روستاهای اطراف پراکنده شدند و آخرین خودروهای سازمان با حدّاکثر ظرفیت و در حالی که افرادی به اطراف آن آویزان بودند به داخل خاک عراق بازگشتند.[3]

یکی از فرماندهان سپاه پاسداران در تشریح عملیات می‌گوید:

۱۱ روز قبل از حمله منافقین به داخل کشور، باخبر شدیم که تغییرات جدیدی در آرایش ناوگان‌های مستقر در خلیج فارس و دریای عمان به وجود آمده است. به طور مثال ناو هواپیمابر وینسنس به طرف دهانهٔ تنگه هرمز آمده بود و ناوهای انگلیسی حرکات مشکوکی را انجام می‌دادند. در همین موقع ۵۳ نفر از نمایندگان کنگرهٔ آمریکا (به نقل از رادیو منافق) طی نامه‌ای از وزارت امور خارجه خواسته بودند که دولت ریگان در جهت تقویت سازمان منافقین به عنوان آلترناتیو آینده حکومت ایران برنامه‌ریزی بکند. دو روز بعد از این قضایا یعنی ۹ روز قبل

---

۱. همان: ص ۱۹.
۲. همان: ص ۲۰.
۳. همان: ص ۲۱.

از حمله آنها و درست بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸ از طرف ایران اسلامی، عراق در دو جبههٔ غرب و جنوب دست به تحرکات وسیعی زد. در جنوب خود را تا جادهٔ خرمشهر ـ اهواز رساند و به طرف جادهٔ اهواز حرکت کرد و قصد داشت خرمشهر را دور بزند و در غرب از محور ازگله ـ قصر شیرین ـ سر پل ذهاب ـ گیلانغرب ـ سومار ـ نفت شهر و میمک به عمق ۳۰ کیلومتر به داخل کشور تعرض کرد. به لطف خداوند، در جنوب بچه‌ها با آمادگی که داشتند و همچنین با حضور وسیع و به موقع مردم ضربه مهلکی را به دشمن وارد آوردند و او را تا مرزهای بین‌المللی عقب راندند. اما درغرب دشمن تجاوزش را گسترش می‌داد. در این مدت سعی کرد که از محور سومار خودش را به سه‌راهی استراتژیک اسلام آباد ـ ایلام ـ ایوان غرب و همچنین در منطقه گیلانغرب هم می‌خواست خودش را به سه راهی دیگری برساند. اما خوشبختانه همان‌طور که از رادیو شنیدید مردم ایوان دلاورانه مقاومت کرده و تعدادی از تانک‌هایشان را منهدم کردند و سه دستگاه از آنها را هم به غنیمت گرفتند و تعدادی هم اسیر گرفتند. و دشمن بعثی ناچار شد که ۱۱ کیلومتر از آن سه راهی مهّم عقب‌نشینی کند. رزمندگان یکی از تیپ‌ها نیز ۱۱ تانک دشمن را منهدم کردند و دشمن به ناچار عقب‌نشینی کرد.

قرار بود وقتی منافقین به تهران رسیدند، با پخش یک اعلامیه شدیداللحن از کشورهای دیگر درخواست حمایت کنند و آنها نیز منافقین را حمایت نمایند.[1]

عملیات فروغ جاویدان پیامدهای زیادی ـ عمدتاً به زیان سازمان ـ برای سازمان داشته است که، به‌طور گذرا به آنها اشاره می‌کنیم.

یکی از پیامدهای این عملیات، زیر سؤال رفتن خط استراتژی سازمان، به تبع آن زیرسؤال رفتن رهبری بود. سازمان استراتژی و برنامه‌های مختلفی را از ابتدای تأسیس و خصوصاً پس از پیروزی انقلاب مورد آزمایش قرار داده بود که با ورود به فاز جدید و تشکیل ارتش آزادیبخش، همهٔ آنها را به نوعی مردود و بی‌جواب قلمداد کرده بود و تنها راه مبارزه و براندازی نظام را نبرد مسلحانه و جنگ نوین ارتش آزادیبخش دانسته بود. با مطرح کردن این مسئله که «صلح طناب دار رژیم است» و «هیچ گاه رژیم صلح نمی‌کند»، اقدام به عملیات‌های جدار مرز و نهایتاً چلچراغ و فروغ نمود و چون در عملیات فروغ جاویدان با شکست مواجه شد و صلح و آتش‌بس نیز میان ایران و عراق برقرار شد، لذا برای جبران این مسئله، رجوی علت شکست و ناکامی را در خود پرسنل سازمان و بی‌ایمانی و ضعف آنها عنوان کرده و

---

۱. مجله پیام انقلاب، شماره ۲۲۰: صص ۱۸ الی ۲۱، شهریور ۱۳۶۷، به نقل از سردار شعبانی، از فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

گفت: «اگر ایراد و مشکلی هست در خود شماست؛ خط‌مشی ما مشکلی نداشته است.»[۱] این خط در وادار کردن نیروها به اعتراف به خسّت و کم‌کاری و بی‌ایمانی و عدم باور به توانایی‌های خویش که در جلسات عمومی انجام شد، نمود پیدا کرد. به‌رغم این کار، شکسته شدن رجوی در ذهن تعداد زیادی از نیروها باعث ریزش نیرو گردیده، تعداد کثیری از اعضا و هواداران سازمان جدا شدند. همچنین در این راستا شعار محوری سازمان هم که «صلح و آزادی» بود زیر سؤال رفت. در راستای همین بحث است که **رجوی** همیشه در سخنرانی‌هایش پس از عملیات فروغ، تأکید می‌نماید که «ما زاییدهٔ جنگ نبودیم که با صلح از بین برویم» و دایم بر این موضوع توقف و تأکید خاصی داشت زیرا در ذهن افراد این سؤال مطرح شد که «ما برای تحقق صلح مبارزه می‌کردیم. اکنون که صلح محقق شده چرا باید مبارزه کرد؟» پس از این نیز رجوی استراتژی «جرقه و جنگ» را دنبال می‌کرد (جرقه از سازمان، جنگ از دو رژیم ایران و عراق)[۲]

---

۱. سازمان همواره با فرافکنی و برخوردهای ایدئولوژیک مترصد توجیه عملکرد خود می‌باشد، پس از شکست در عملیات فروغ، رجوی در یک نشست طولانی در عراق، علت شکست را به نیروها و ضعف ایدئولوژیک آنان معطوف داشت تا سرپوشی بر محاسبات غلط (اطلاعاتی و تحلیلی) خود بگذارد.

رجوی آخرین نقطه پیشروی (تنگه چهارزبر) نیروهایش را بهانه کرد و اعلام داشت: «شما در تنگه چهارزبر گیر نکردید بلکه در تنگهٔ توحید، زمین‌گیر شدید» و اضافه کرد «ضعف ایدئولوژیک شما باعث گردید تا در تنگه آرزوها و خصلت‌ها و خواسته‌هایتان درجا بزنید» ـ سپس با یک برنامه‌ریزی قبلی تعدادی از نفرات را صدا زد و از آنان سؤال کرد: «وقتی به تهران می‌رسیدی چه کاری برایت اولویت داشت؟» و سؤال شونده بی‌درنگ پاسخ می‌داد: «قصد داشتم پیش پدر و مادرم بروم و این پیروزی را به آنها تبریک بگویم»، رجوی خطاب به بقیه نیروهای حاضر، از این روحیه به مثابه ماده شدن خصلت‌های بورژوازی یاد نمود و آن را در تضاد با ایدئولوژی مجاهدین خواند و گفت: «خب، معلوم است با این تفکر، بایستی هم در چارزبر گیر می‌افتادیم، وقتی دیدار با فامیل بهانه‌ای برای رسیدن به هدف می‌شود، بالتبع از جوهر و تقدس هدف غائی می‌کاهد.»

۲. استراتژی جرقه و جنگ: قبول قطعنامه ۵۹۸ از طرف نظام و شکست عملیات فروغ، استراتژی جنگ مسلحانه سازمان را به بن‌بست کشاند و یا حداقل این نگرانی را به دنبال داشت که پس از آتش‌بس میان تهران و بغداد، تکلیف سازمان ـ ارتش آزادیبخش و مشی مسلحانه چه خواهد شد؟

رجوی در یک نشست اختصاصی با اعضا به این مهم پرداخت و با رسم یک مثلث روی تابلو عنوان داشت: «یک ضلع این مثلث صحیح است، یک وجه‌اش جنگ است و ضلع سوم نه جنگ و نه صلح است. ـ ضلع سوم شرایط فعلی است که ما را قفل کرده و اگر این حالت به سمت صلح برود، بی‌شک مجاهدین در خاک عراق به پایان خواهند رسید، لذا وظیفه ما این است که زمان را جلو بکشیم...»

«جامعه‌شناسی و روان‌شناسی طرف عراقی و رژیم، مبیّن آن است که هیچ‌کدام در پی صلح دائم نیستند و قطعاً روزی جنگِ دومی آغاز خواهد شد، وظیفه ما این است که ضلع فعلی این مثلث (نه جنگ و نه صلح) را به سمت ضلع دوم یعنی جنگ دوم سوق دهیم». این استراتژی بعدها تحت نام «جرقه و جنگ» ـ جرقه از مجاهدین، جنگ

شکست در استراتژی و شعار محوری و همچنین تحولات منطقه‌ای همچون جنگ عراق علیه کویت و لشگرکشی نیروهای چندملیتی بر علیه عراق و به تبع آن نزدیکی هرچه بیشتر عراق به ایران و سعی جدّی عراق بر حلّ ریشه‌ای مشکلات و معضلات موجود بر سر راه تعمیق روابط دو کشور، همهٔ این مسائل موجب ریزش شدید نیرو گردید. بنا به گزارشات موثق حدد ۲۰۰۰ نفر نیروی بریده از سازمان در اروپا حضور دارند که از عملیات فروغ به بعد شروع به انفصال نموده‌اند.

دیگر پیامد عملیات، محکومیت سازمان و عملیات فروغ از جانب گروه‌های اپوزیسیون بوده است. عمدهٔ گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی، نظیر حزب دمکرات کردستان، چپی‌ها و سلطنت‌طلبان، عملیات فروغ را نتیجهٔ توهّمات و خیال‌پردازی‌های **رجوی** دانسته و حتی بعضی‌ها سازمان را عامل ایجاد وحدت در جمهوری اسلامی عنوان کرده‌اند. پیامد دیگر عملیات فروغ جاویدان تلفات آن عملیات است. سازمان ۱۳۰۴ نفر کشته را خود رسماً تأیید و با عکس و زندگی‌نامه منتشر کرده است. تعداد مجروحین نیز بالغ بر ۱۵۰۰ نفر برآورد شد که ۷۰۰ نفر آنان معالجهٔ سرپایی و سطحی داشته‌اند و ۸۰۰ نفر بستری و بعضاً جان سپرده‌اند. بر اساس اعترافات دستگیرشدگان و عکس‌هایی که از بعضی اجساد شناسایی شده تهیه گردیده است از مجموع ۵۱ نفر هیئت اجرایی سازمان (مرکزیت) حدّاقل ۳۳ نفر از آنها در صحنهٔ عملیات حضور داشته‌اند که ۱۶ نفر آنان کشته شده‌اند. لذا حجم ضربه به بدنهٔ سازمان ۵۰ تا ۶۰ درصد بوده و به کادر مرکزی سازمان حدود ۳۰ درصد ضربه وارد شده است که این تعداد علاوه بر تعداد مجروحین و از کار افتادگانی است که به عقب انتقال داده شده‌اند. **رضا پورآگل، مهدی افتخاری و مهدی کتیرایی** از جمله کشته‌شدگان مرکزیت در این عملیات می‌باشند.

تجهیزات منهدم شدهٔ سازمان در مجموع نبردهای عملیات فروغ جاویدان ۶۱۲ خودرو از انواع

از آنها ـ معروف شد و همه نیروها روی این استراتژی کوک شدند تا با ایجاد فتنه روابط و مذاکرات دو طرف را مخدوش کنند.

رجوی معتقد بود که استخبارات و مخابرات رژیم عراق زمینه مناسب‌تری نسبت به سیستم سیاسی و اجتماعی عراق دارند تا او بتواند با تحریک آنان استراتژی خود را جلو ببرد. از همین رو بخش عارفی (رابطه با دو سرویس عراقی) بسیار فعال شد تا دائماً برای پیشبرد سیاست خود، فضاسازی نمایند.

اگرچه عمر رژیم صدام به آنجایی نرسید که خواسته سازمان (جنگ دوم) تحقق یابد؛ ولیکن فضا به اندازه‌ای باز شد که آنها توانستند در راستای عینی کردن مشی مسلحانه خود و ارتقاء روحیه نفرات پاسیو شده، مسیر جنگ شهری را مجدداً باز کنند و با خمپاره و ترور، تاکتیک قدیمی خود را دنبال کنند.

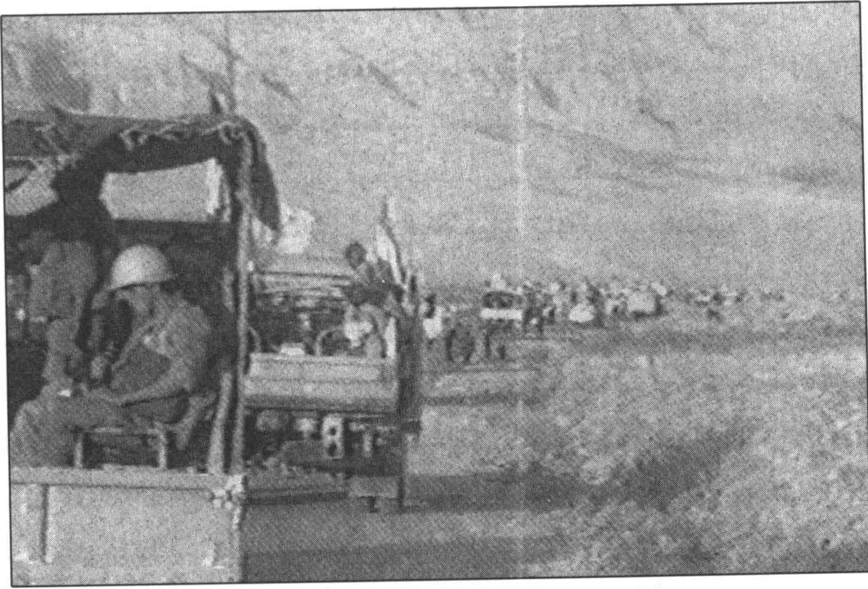
مختلف، ۷۲ تانک و زره‌پوش، ۲۱ توپ ۱۲۲ میلی‌متری و ۵۱ تفنگ ۱۰۶ میلی‌متری که عمدتاً بدون خودرو حمل کننده بودند برآورد گردیده است. آمار غنایم نیز حدود ۵۰۰ دستگاه انواع خودرو مقادیر زیادی تجهیزات انفرادی و جمعی بوده است. تنها پیامد مثبت این عملیات برای سازمان از بُعد تبلیغاتی بوده است. یکی از محورهای اساسی در مانور تبلیغاتی و ژست تشکیلاتی آنان پیشروی نیروهای سازمان تا حوالی کرمانشاه است و همیشه روی این مطلب مانور تبلیغاتی می‌داده‌اند.

از زمان عملیات فروغ تاکتیک‌های سازمان تغییرات فاحش داشته است اما استراتژی سازمان کاملاً حفظ شده است. سازمان معتقد است که در عملیات فروغ چون سازمان فقط به ارتش متکی بوده است عملیات به شکست منجر شده است. در توجیه شکست عملیات، رجوی گفت: تمامی اتکاء ما به ارتش و ایدئولوژیمان بود و روی عنصر سیاسی کار جدی صورت نداده‌ایم و آن را با قیام کربلا قیاس نمود که امام حسین(ع) نیز تمامی اتکاء را بر دو عنصر شمشیر و ایدئولوژی خود نهاد و از معادله‌های سیاسی چشم‌پوشی کرد!! و همین باعث شکست گردید! از آن پس و با همین توجیه و در پی بن‌بست نظامی تحمیل شده، خط کار سیاسی در اولویت قرار گرفت ولی هیچ‌گاه دنباله‌روی از مشی مسلحانه به عنوان تنها راه مقابله با جمهوری اسلامی ایران، به کناری گذاشته نشد.[1]

---

۱. نشست عاشورا: پس از مدتی که از عملیات فروغ گذشت، رجوی در نشست عاشورا زمینه لازم را برای انتقال بخشی از سازمان به اروپا و شروع به کار سیاسی را فراهم نمود. در مرتبه قبل که رجوی همراه با کلیه عناصر سازمانی از فرانسه به عراق منتقل شدند، مهدی ابریشمچی عنوان داشته بود که منبعد هر که در اروپا بماند خواهد سوخت و ماندن هیچ نیرویی نه مشروعیت دارد و نه کاری از پیش خواهد برد و اساساً خط قرمز ما روی همین ماندن یا نماندن تعیین شده است.

رجوی در نشست موسوم به عاشورا، با یک مقدمه طولانی از قیام کربلا، نتیجه گرفت که شکست نظامی امام حسین (ع) نه به خاطر بحث نیرویی او بود (۷۲ نفر در مقابل ۳۰۰۰ نفر) بلکه این شکست بدان معطوف می‌گردد که امام حسین (ع) تمامی انرژی خود را روی شمشیر و ایدئولوژی خود گذاشت و از نقش عنصر خارجی غافل گردید. ما که او را رهبر عقیدتی خودمان می‌دانیم و معتقدیم که باید از قیام کربلا درس بگیریم، ضمن اعتقاد کامل به شمشیر و ایدئولوژی مجاهدین باید از تجربه مولایمان بهره برده و در پی کسب مشروعیت آلترناتیوی خود در عرصه بین‌المللی باشیم... منبعد مجاهدین و ارتش آزادیبخش در عراق تحت مسئولیت مسعود رجوی به راهبردی کردن استراتژی جرقه و جنگ مشغول شدند و با مطرح کردن مریم رجوی به عنوان رئیس جمهور برگزیده و انتقال او و بسیاری از نیروهای قدیمی به فرانسه و فعال کردن شورای ملی مقاومت، عملاً مبحث حمایت‌های سیاسی؛ جذب نیرو و مالی سازمان را در اروپا و آمریکا سازماندهی نمودند.



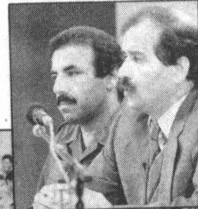
عملیات مرصاد

نوین ایران درباره‌ی آزادی اسرا و ایدئولوژی سراسر رحمت و عطوفت مجاهدین سخن گفت. وی در آغاز سخنرانی خود عملیات بزرگ فروغ جاویدان را به حضار تبریک گفت و افزود:

زنده باد صلح و آزادی

ستاد فرماندهی ارتش آزادیبخش ملی ایران

۱۸/مرداد/۱۳۶۷

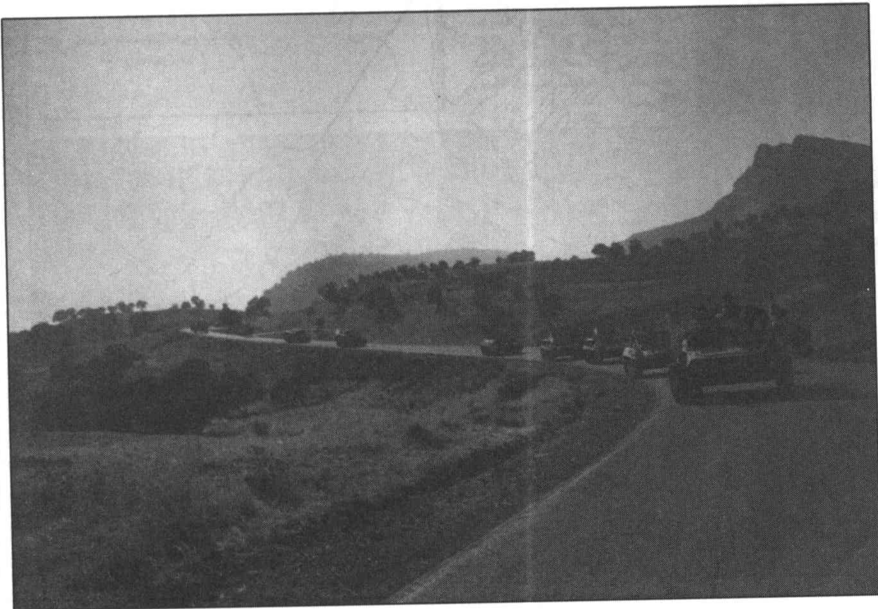




عملیات مرصاد



عملیات مرصاد



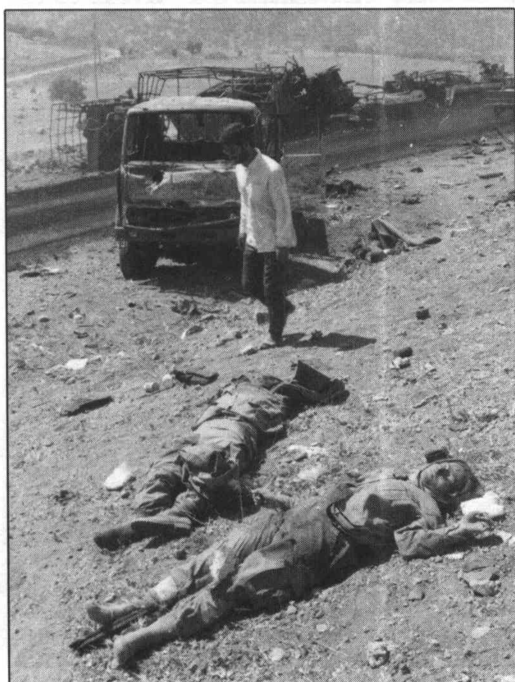


عملیات مرصاد





عملیات مرصاد



DRIVING LICENCE
PERMIS DE CONDUIRE
KÖRKORT 2
S SVERIGE
1. Efternamn ZAKI
2. Förnamn GHULAM-REZA
3. Född-nr 570502-2159
4. Adress ref TSV. S-701/88 ÖREBRO
Innehavarens namnteckning
GHulam REZA ZAKI
5.6. Utf. av TRAFIKSÄKERHETSVERKET
7. Gäller till 1996-02-14
8. Klass * B* ** **
Villkor

عملیات مرصاد

RESIDENT ALIEN
U.S. Department of Justice-Immigration and Naturalization Service
BANDARABAD, AMIR FAKHREDDIN
NAME
022256
DOB
A27047522
ALIEN NUMBER
SNA IR6
POE CLASS

2

Description of bearer - *Signalement du titulaire*
Descripción del titular - Приметы владельца
أوصاف حامل الجواز - *Beschreibung des Inhabers*
Aspekto de la posedanto

Height / *Taille* / Statura / Рост / الطول / *Grösse* / Staturo: 1.65 m

Eyes / *Yeux* / Ojos / Глаза / العينان / *Augen* / Okuloj: Brown

Special marks / *Signes particuliers* / Signos particulares / Особые приметы / العلامات المميزة / *Besondere Merkmale* / Specialoj signoj: None

The bearer is accompanied by ______ minor children
Le titulaire est accompagné de ______ enfants mineurs
El portador esta acompañado por su ______ hijos menores
Несовершеннолетние дети ______ Сопровождающие лица
يرافق حامل الجواز عدد ______ أولاد قصر
Der Inhaber wird begleitet von ______ minderjährigen Kindern
La posedanton akompanas ______ neplenaĝaj geknaboj

3

Photograph of bearer
Photographie du titulaire
Fotografia del titular
Фотография владельца
الصورة الشمسية لحامل الجواز
Foto des Inhabers
Foto de la posedanto

Signature of bearer - *Signature du titulaire*
Firma del titular - Подпись владельца
توقيع حامل الجواز - *Unterschrift des Inhabers* - Subskribo de la posedanto

عملیات مرصاد

TEXAS SENIOR HIGH SCHOOL
2112 KENNEDY LANE, TEXARKANA, TEXAS
1975 - 1976
STUDENT ID ISSUED TO
Becky Eason
NAME
Soph.
CLASS
SIGNED Becky Eason
Carry card at all times. Report loss to office at once. Lending card or failing to present it when requested by an official is violation of school regulations & subjects holder to disciplinary action. Card is void on termination of enrollment or if punched.
Dan Haskins, Principal
2001

فصل چهارم:

سازمان و کردهای عراق

□ ماهیّت عملیات موسوم به «مروارید»

مجاهدین خلق محافظان مرزهای ایران و عراق، و همانند ارتش عراق‌اند؛ از آنها حرف‌شنوی داشته باشید.
«صدّام حسین»[1]

در جریان جنگ خلیج فارس، کردهای عراق با استفاده از ضعف حکومت مرکزی، فرصت را غنیمت شمرده مناطق کردنشین را به دست گرفتند. رجوی به خواست مستقیم ارتش عراق، جهت حفظ حکومت صدام و با بهانهٔ حملهٔ نیروهای جمهوری اسلامی به پایگاه‌های مجاهدین خلق، نیروهای خود را به سمت مناطق کردنشین حرکت داد و اقدام به سرکوب اکراد عراقی نمود تا لشگریان صدّام از جنوب برسند.[2]

در ابتدای اشغال کویت توسط عراق، مجاهدین خلق در منطقه‌ای به نام «نوژول» (واقع در شمال عراق) مستقر شده بودند[3]. در این منطقه، پیش از حضور عوامل رجوی، کردهای عراقی زندگی می‌کردند؛ لیکن به هنگام واگذاری آن به مجاهدین خلق، کاملاً تخلیه شده بود! بدین معنی که ارتش صدّام شهرک‌ها و روستاهای این منطقه را مورد حمله قرار داده و مردم آن را کشته یا به کشورهای ایران و

---

۱. شمس حائری، مرداب: ص ۲۷. نویسنده توضیح داده است که «این پیام را از رادیو عراق در زندان دانشکده» [= از جمله زندان‌های مجاهدین در عراق] در پادگان اشرف، به اتفاق سایر زندانیان شنیدم».
۲. متن اصلی و ترجمه شدهٔ گزارش وزارت خارجه آمریکا؛ مستند به مصاحبه جلال طالبانی و گزارش ۴ اکتبر ۹۴ وال‌استریت ژورنال که در پی‌نوشت‌های بعدی خواهد آمد. نیز متن ترجمه شدهٔ گزارش تحقیقی حزب سبز آلمان.
۳. این منطقه در حدّفاصل شهر «کرکوک» عراق و شهرهای کردنشین «کفری» و «طوز» قرار دارد.

ترکیه متواری کرده بود. چند ماه پس از عملیات «فروغ» (مرصاد)، صدام حفاظت و نگهبانی «نوژول» را به عوامل رجوی سپرد؛ که در آنجا ـ برای پر شدن وقت‌شان ـ گندم و جو کاشته بودند. با شروع جنگ خلیج فارس، نیروهای رجوی از پادگان موسوم به اشرف به منطقهٔ «نوژول» رفتند.

در جریان حملات هوایی متحدین به مناطق نظامی و استراتژیک عراق، پناهگاه‌های مجاهدین خلق ـ با نوعی توافق ـ از آسیب در امان ماند؛ به عنوان مثال، در قرارگاه‌های اشرف و نوژول دو پرچم بزرگ ایران همراه با عکس مسعود و مریم نصب شده بود که برای هواپیماها به خوبی قابل رؤیت بود.[۱]

صدّام، که با شکست مواجه شده بود کلیهٔ نیروهای باقیماندهٔ خود را نیز به مرز کویت برد؛ در نتیجه مناطق شمالی از نیروهای بعثی تخلیه شد. در این حال فرصت مناسبی ایجاد شده بود تا گروه‌های کرد عراقی به این مناطق یورش برند و دوباره در شهرهای کردنشین ساکن شوند.

کردها، در قسمت شمالی، شهرهای بزرگ و اصلی «موصل» و «سلیمانیه» را اشغال نمودند و سپس به سوی شهرهایی مثل «طوز»، «کفری» و «جلولا» پیشروی کردند. با اشغال این شهرها، کافی بود که کردها از سه‌راهی «سلیمان بیگ» عبور کرده به جادهٔ اصلی برسند و مستقیم به طرف شهرهای «خالص» و «بغداد» پیشروی کنند. در چنین موقعیتی، هیچ نیرویی نمی‌توانست مانع آنها شود.[۲]

برخورد کردها و نیروهای رجوی و سرکوب کردها در همین مرحله پیش آمده است. ما در اینجا سه روایت از این ماجرا را نقل می‌کنیم. روایت نخست مطالبی است که در بخشی از گزارش وزارت خارجهٔ آمریکا به کنگرهٔ آن کشور آمده است:

در ماه مارس ۱۹۹۱، به دنبال عملیات «توفان صحرا» بر طبق گزارش‌ها، ارتش آزادی‌بخش ملی [= معدود نیروهای رجوی] با پاسداران انقلاب ایران، در نزدیکی شهر مرزی قصرشیرین به نبرد پرداخت. تحلیل‌گران چنین می‌پندارند که صدّام به ارتش آزادی‌بخش ملی اجازه داد تا در این زمان به داخل ایران نفوذ کند؛ تا بدین وسیله نشان دهد که حمایت ایران از قیام شیعیان در جنوب عراق را تحمل نخواهد کرد.[۳] در آن زمان، کردهای عراقی نیز ادّعا کردند که مجاهدین در سرکوب کردها به ارتش عراق کمک کرده‌اند؛ ادعایی که از سوی پناهندگانی که به نزدیکی

---

۱. اسدی، واپسگرا: صص ۸۶ ـ ۹۳.

۲. همان.

۳. گزارش «مایکل تودولو» در روزنامه تایمز لندن/ دوم آوریل ۱۹۹۲؛ و گزارش «آلن کوول» در روزنامه نیویورک تایمز/ ۵ ژوئن ۱۹۹۱.

مرز ایران گریخته بودند، مورد تأیید قرار گرفت.[۱] جلال طالبانی، رهبر اتحادیهٔ میهنی کردستان، به خبرنگاران گفت: «... مجاهدین در نبرد کرکوک به نیروهای صدّام پیوستند.»[۲]

گزارش اخیر وال استریت ژورنال می‌گوید: «تنها تهاجم عمدهٔ ارتش آزادی‌بخش ملی، طی شش سال گذشته، در سال ۱۹۹۱ و درست پس از جنگ خلیج [فارس] صورت گرفت؛ و این زمانی بود که صدّام حسین به رجوی دستور داد برای فرو نشاندن شورش کردها در شمال عراق به کمک بیاید؛ و این را شرکت‌کنندگان در آن عملیات بیان می‌دارند.»[۳]

یک عضو سابق سازمان مجاهدین خلق که در عراق بوده، گفت که اختلاف او با رهبری مجاهدین زمانی آغاز شد که او عملیات سازمان علیه کردها را زیر سؤال برد.[٤]

روایت دوم از شخص حائری، عضو قدیمی و جدا شدهٔ سازمان است که ضمن شرح وقایع، زمینه‌هایی نیز به دست می‌دهد که نشانگر برنامه‌ریزی قبلی در مورد نقش سرکوبگر مجاهدین خلق علیه کردهاست؛ چنانکه در ابتدای این بخش نیز اشاره کردیم، مناطقی از عراق که کردنشین بود، توسط صدّام ـ به طور موقت ـ به رجوی «حاتم‌بخششی» شده بود. حائری می‌نویسد:

طبق شهادت بسیاری از اعضای مجاهدین خلق ـ که در محل حاضر بودند و من قبل از رفتن به زندان، [چه] در مهمانسرا و چه در زندان با همهٔ آنها گفت و گو کردم ـ سازمان مجاهدین قسمت بزرگی از مناطق کردنشین شامل شهرهای «طوز»، «خرماتو»، «کفری»، «سلیمان بگ» و «خانقین» را قبل از اینکه کردها به این مناطق بیایند، به اشغال خود درآوردند.

در شهر سلیمان بگ، اولین عملیات مجاهدین خلق علیه کردها، در محدودهٔ ساختمان راه‌آهن، با وارد شدن یک مینی‌بوس به شهر آغاز شد. این مینی‌بوس پر از پیشمرگ بود که قصد داشتند شهر را آزاد کنند. یک تیپ از ارتش آزادی‌بخش، به فرماندهی حسن، و تیپ دیگر، به فرماندهی اَحَد، در دو جبهه به این مینی‌بوس حمله کردند. در اولین لحظات، مینی‌بوس آتش گرفت و سرنشینان مینی‌بوس، که قبلاً پیاد شده بودند، به سرعت پراکنده شدند و به سمت «کفری» عقب‌نشینی کردند.

سلاح این پیشمرگ‌ها کلاشینکف و قناسه بود [ولی] مجاهدین خلق آنها را با B.M.P و تانک‌های A55 و سایر سلاح‌های سنگین مورد حمله قرار دادند. چند نفر از این عدّه [کردها]

---

۱. گزارش «آسوشیتدپرس» / ۱۰ مه ۱۹۹۱.

۲. گزارش مذکور در تایمز لندن.

۳. گزارش «پیتر والدمن» در وال‌استریت ژورنال/ ۴ اکتبر ۱۹۹۴.

۴. همان.

زیر پل راه‌آهن مخفی شدند و مجاهدین خلق، بدون اینکه قصد دستگیری و اسارت آنـها را داشته باشند، با توپ پل را منهدم کردند و روز بعد آنها را در همان نزدیکی پل دفن کـردند. پیشمرگ‌ها مجموعاً شانزده نفر بودند که اکثر آنها کفش‌های لاستیکی و لباس‌های ژنده به تن داشتند.

در سه‌راهی «طوز ـ سلیمان بگ ـ کفری»، مجاهدین خلق یک کامیون بنز قرمز رنگ را، که حامل ده تُن مهمّات برای کردها بود، متوقف کردند. راننده و نفر همراه و دو کودک را از کامیون پیاده کردند؛ و آنها به حالت تسلیم ایستادند. مجاهدین خلق، با توپ ۲۳ میلی‌متری، آن دو را به گلوله بستند؛ یکی از آنها مغزش متلاشی و دیگری مجروح گردید. یکی از کودکان روی جسدی که مغزش متلاشی شده بود، افتاد و گریه و شیون سر داد؛ به نظر می‌رسید که رانندهٔ مقتول، پدر کودک بود... از سرنوشت آن مجروح و دو کودک خبری در دست نیست.

بسیاری از سربازهای کرد عراقی، که از جبهه فرار کرده و قصد رفتن به نزد خانواده‌های خود را داشتند و از ترس ارتش عراق و ناامن بودن جاده‌ها از کوه‌ها عبور می‌کردند، در بین راه مورد تهاجم و حملهٔ مجاهدین خلق قرار می‌گرفتند و کشته می‌شدند.

در حین جنگ، یکی از فرماندهان [مجاهدین خلق]، به نام رضا کرمعلی... پس از صدور دستور تیراندازی به سوی خانه اکراد در شهر «طوز»، توسط مدافعین کرد کشته شد؛ و بعد جسد او را به عنوان شهید در پادگان اشرف به خاک سپردند. علاوه بر رضا کرمعلی، ده‌ها نفر از اعضا نیز ـ که بعضاً مخالف جنگ با کردها بودند امّا به علت اطلاعات غلطی که مجاهدین خلق به آنها داده بودند فکر می‌کردند که با... [مأموران] رژیم که لباس کُردی به تن کرده‌اند می‌جنگند ـ ناخواسته در مناطق کردنشین کشته شدند.

مجاهدین خلق، برای سرپوش گذاشتن روی کُردکشی و دخالت در امور داخلی کردها، جنگ با کردها را «عملیات مروارید» نامگذاری کردند، و مدّعی شدند که نیروهای رژیم به قرارگاه آنها حمله و آنها این حمله را دفع کرده‌اند؛ در صورتی که تنها در «خانقین»، یعنی ناحیهٔ مرزی ایران و عراق، بخشی از نیروهای مجاهدین خلق که در محلی به نام «محور سوسن» مستقر بودند، مورد حملهٔ نیروهای رژیم [جمهوری اسلامی] قرار گرفتند؛ امّا در بقیهٔ نقاط، مانند «طـوز» و «جلولا» و «سلیمان بگ» و «کفری»، هیچ خبری از پاسداران [جمهوری اسلامی] نبود. در این عملیات، چهار نوجوان زیر بیست سال را دستگیر کردند و به عنوان «پاسدار» جـلو دوربـین تلویزیون [عراق] آوردند تا ثابت کنند که کردهای عراقی ـ همه ـ کرد نبوده بلکه عوامل رژیم [جمهوری اسلامی] نیز بین آنها بوده‌اند.

اگر طبق ادعای رجوی، رژیم به مجاهدین خلق حمله کرده بود، می‌بایست درگیری در اطراف

پادگان اشرف صورت می‌گرفت؛ نه کیلومترها دورتر از محل استقرار مجاهدین خلق، و در شهرهای کردنشین عراق! از طرفی مجاهدین خلق، در این جنگ، گوسفند و مرغ و خروس زیادی از مناطق کردنشین ـ همراه خود ـ به پادگان اشرف آورده بودند؛ آیا این گوسفند[ها] و مرغ و خروس‌ها را هم رژیم [جمهوری اسلامی] به عراق آورده بود؟!

این نشان می‌دهد که مجاهدین خلق از پایگاه‌های خود، همراه با توپ و تانک، خارج شده و در نقاطی بسیار دورتر از پادگان با کردها درگیر شدند. اگر بپذیریم [که] رژیم ایران به علت ضعف ارتش صدّام قصد حمله به عراق را داشته، با شرایطی که آن روز حاکم بود، ایران می‌توانست تا بغداد ـ بدون هیچ مانعی ـ پیشروی کند... این ادعا کاملاً دروغ است....

رجوی می‌گوید: «قوای ما با نیروهای سپاه پاسداران درگیر شدند»؛ این دروغ وقتی بیشتر آشکار می‌شود که یکی از نفرات ردهٔ بالای سازمان، به نام نادر افشار، همراه با دو نفر دیگر که یکی از آنها مترجم و به زبان عربی کاملاً مسلّط بود، در مناطق شیعه‌نشین جنوب عراق بـه وسیله «شمشیر» کشته می‌شوند. این سه نفر برای جاسوسی به جنوب رفته بودند؛ و اجساد آنها رابه پادگان اشرف می‌آورند و برایشان سنگ یادبود بنا می‌کنند.[1]

جزئیات دقیق‌تری از برخوردهای نیروهای رجوی و کردهای عراقی در خاطرات و نوشته‌های یک خلبان و افسر فنّی نیروی هوایی (که در جریان فرار بنی‌صدر و رجوی، از کادرهای پرواز بوده و سال‌ها در سازمان به سر برده، و اکنون چند سالی است که از آنها جدا شده است) آمده؛ که به عنوان روایت سوم، عیناً ـ با اندک تصرف ویرایشی ـ نقل می‌کنیم.

[نیروهای رجوی]، با تجهیزات کامل، در حال برگشت به سر راه سلیمان بیگ و در حال استقرار در اطراف شهرهای «طوز» و «کفری» بودند. آن گروهی که در حال عبور از شهر «طوز» بودند، بنا به دستور فرمانده، سرِ لوله‌های توپ‌ها و مسلسل‌ها را به طرف شهر «طوز» هدف‌گیری کرده بودند. مردم شهر در جلو مغازه‌ها، جهت تماشا، گرد آمده در ضمن به کسب و کار خود مشغول بودند.

یکی از فرماندهان کُرد پیش آمد و خواست با فرماندهٔ مجاهدین خلق، به نام رضا کـرمعلی، صحبت کند؛ آن فرد کرد گفت:

ـ ما که با شما قصد جنگ و دعوا نداریم؛ هدف ما آزادی مناطق‌مان از دست صدّام حسین است و شما در این صورت، در این کشور هیچ مشکلی نخواهید داشت. آیا بهتر نیست که لوله‌های

---

۱. شمس حائری، مرداب: صص ۱۲۷ ـ ۱۳۰.

توپتان را به جهت ما نشانه‌گیری نکنید؟!
رضا کرمعلی گفت:
ـ شما مزدور رژیم خمینی هستید و همیشه دشمن ما بوده و خواهید بود؛ و قبلاً هم نفرات ما را کشته و یا به جمهوری اسلامی تحویل داده‌اید...
در این موقع بود که یک گلوله از محلّ نامشخّصی شلّیک و رضـا را نـقش بـر زمـین کـرد... مجاهدین خلق شروع به تیراندازی ـ بدون هدف مشخّص ـ به طرف شهر نموده و با گلولهٔ توپ، بسیاری از اماکن و مغازه‌ها را خراب کردند...
مجاهدین خلق به صدّام قول داده بودند که تا رسیدن نیروهای عراقی، جلو کردها بایستند و راه را بر آنها ببندند؛ لذا اقدام به بستن راه‌ها و جاده‌های اصلی ورودی و خروجیِ شهرهای «کفری» و «جلولا» و «طوز» کردند. ابتدا، حدوداً دو روز، گروه‌های کرد سعی در جلوگیری از درگـیر شدن با مجاهدین خلق را می‌نمودند. این بدان معنی نبود که آنها توان این کار را نداشتند؛ بلکه نمی‌خواستند خود را در دو جبهه ـ جنگ با مجاهدین خلق [از یک طرف] و صدّام [از طرف دیگر] ـ مشغول کنند. مجاهدین خلق نیروها و اعضای خود را این‌طور توجیه کرد که اینها ـ در واقع ـ کُرد نیستند؛ بلکه نیروها و سربازان رژیم جمهوری اسلامی هستند که به لباس کـردها درآمده‌اند!
کردها به تلاش در راه مذاکره با مجاهدین خلق ادامه دادند؛ تا اینکه یک گروه از مجاهدین خلق به داخل شهر «کفری» حمله بردند. آنها با تانک و نفربر وارد شهر شدند. درگیری در داخل شهر شروع شد و این گروه یازده نفرهٔ مجاهدین خلق ـ تماماً ـ کشته شدند... پس از آن، تلاش برای مذاکره بین کردها و مجاهدین خلق از بین رفت و طرفین به یکدیگر حمله کردند؛ و بخصوص مجاهدین خلق سعی در کشتن و دستگیر کردن بسیاری از کردها داشتند تا آنها را به دولت عراق تحویل دهند.
این عمل مجاهدین خلق و بستن راه کردها باعث شد تا صدّام تعدادی از نیروهای باقیمانده‌اش را به این مناطق بیاورد و با استفاده از هلیکوپترهای توپدار و توپخانه، کردها را به عقب بنشاند؛ و شهرهای «جلولا» و «طوز» و «کفری» را مجدّداً به تسلّط خود درآورد.[1]

---

۱. اسدی، واپسگرا: صص ۹۱ ـ ۹۳.



کُرد کُشی توسط مجاهدین خلق (۱۳۷۱)



فصل پنجم:

سراب
ارتش آزادیبخش

□ نمونه‌ای از نقدهای درونی در مورد ارتش آزادی‌بخش

از جمله مواردی که «ارتش» رجوی - از درون - مورد نقد قرار گرفته، اشاراتی است که در *نامهٔ دو تن از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق به مسعود رجوی* (مینو محمدی‌زاده - مجید بازگونه) آمده است. البته این نکته را باید در نظر گرفت که تاریخ این نامه پنجم تیرماه ۱۳۶۷ است و از این رو مشخص است که پیش از عملیات فروغ (مرصاد) نوشته شد. به عبارتی دیگر، زمانی ارتش آزادی‌بخش سازمان مورد نقد و بازنگری این دو عضو جداشده یا «سابق» قرار گرفته که شکست بزرگ این «ارتش» هنوز رخ نداده بود!

در رابطه با ارتش آزادی‌بخش، که هم‌اکنون تبدیل به یکی دیگر از حماسه‌های سازمان شده، لازم است توضیح دهیم [که] چیزی که امروز از آن به عنوان مهم‌ترین دستاورد نظامی سازمان بعد از انقلاب ایدئولوژیک نام برده می‌شود، نیز ضعف‌های برشمرده[1] را در درون خود دارد. در رابطه با ارتش آزادی‌بخش و استقرار نیروهای رزمنده در قرارگاه‌های اطراف شهرهای عراق، تذکر این نکات را لازم می‌دانیم:

---

۱. «استقرار در خارج از کشور - آن هم در خاک عراق، و بدون ارتباط با مردم، و در یک محیط بسته و کنترل شده»؛ این عناوین در صفحات قبل متن موردنظر آمده است.

۱ـ با توجه به استقرار ارتش آزادی‌بخش در خاک عراق، که هیچ‌گونه ارتباطی با مردم ندارد، عملاً پاسخ به مسئلهٔ جذب نیرو و گسترش آن حل ناشده باقی مانده است. تو [= مسعود رجوی] در سخنرانی روز عید فطر سال گذشته (۶۶) گفتی که ما نیروهایمان را از آگاه‌ترین و فداکارترین نیروهای جامعه می‌گیریم؛ ولی چطور؟! معلوم نیست!
خودت خوب می‌دانی که اعزام از طریق مرزها به مینیمم رسیده و از طریق مرز عراق هم کسی به آن صورت نمی‌آید که بتواند تنها جای تلفات مختلفی را که ارتش آزادی‌بخش طی فعالیتش می‌دهد، پر کند.
اعزام از خارج از کشور هم مشخص است؛ اولاً مقدارش محدود است؛ و ثانیاً ـ به قول خودت ـ به آن صورت رزمنده نیستند، و تازه پس از مدتی می‌خواهند برگردند.
از نیروهای دیگر هم، که حاضر باشند به ارتش آزادی‌بخش بپیوندند، خبری نیست؛ حتی گروه «مهدی سامع»[1]، که تعدادشان از مجموع انگشتان دست و پا تجاوز نمی‌کند، اعلام پیوستگی نکردند!
یادمان می‌آید که در بهار سال ۶۵، که از کمبود نیرو رنج می‌بردیم و گروهان‌های ما ۱۸ و ۲۵ نفره بودند، برای رفع این کمبود مجبور شدیم که با نیروهای بومی منطقه در کردستان برخورد کنیم و با پرداخت پول از آنان بخواهیم که در عملیات‌های ما شرکت کنند! این خط که در نشست بخش ما مطرح شد، یکی از بچه‌ها در جواب گفت: «یعنی می‌گویی که ما هم مزدور اجیر کنیم؟!» در جواب او مسئول بخش گفت: «چون ما مسئلهٔ رهبری را حل کرده‌ایم(!) و از طرف دیگر، تمامی فرماندهان از نفرات خودمان هستند؛ و چون ما سازماندهی می‌کنیم و از آنها فقط برای عملیات استفاده می‌شود، لذا این کار با اجیر کردن مزدور فرق می‌کند(؟!).
بله، مسعود! وقتی در میان خلق نباشیم و نتوانیم از دریای خلق بنوشیم و سیراب شویم،

---

۱. مهدی سامع (بیژن) عضو مرکزیت اسبق چریک‌های فدایی خلق ایران (اقلیت)، پس از کنگرهٔ اول اقلیت، طی نشست خرداد ماه ۱۳۶۲، از آن تشکیلات اخراج شد. وی در نامه‌ای خطاب به رجوی به تاریخ پنجم مرداد ماه ۱۳۶۲ تبعیت از او و شورایش را اعلام داشت و مدعی رهبری سازمانی با نام «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» (پیرو برنامهٔ هویت) شد. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۶۲: صص ۲۰ ـ ۲۶. نامبرده، از لحظهٔ اخراج از اقلیت تاکنون، «از مخارج خانه گرفته تا خرج سفر و زندگی و چاپ نشریهٔ (نبرد خلق)» توسط مجاهدین خلق تأمین شده است. محمدی‌زاده ـ بازگونه، نامه دو تن:... ص ۳۱. «در بیرون سازمان کمتر کسی است که برای گروه سامع هویت سیاسی مستقلی قایل باشد؛ بلکه بیشتر آن را به عنوان سازمان چریک‌های فدایی خلق ـ بخش مارکسیستی سازمان مجاهدین [خلق] می‌نامند» در طی این سال‌ها، «سامع نتوانست هیچ موفقیتی در این زمینه به دست بیاورد و نفرات وی از مجموع انگشتان دست و پا تجاوز نمی‌کند؛ بنابراین، این گروه هیچ وقت نیروهای مارکسیستی ایران را نمایندگی نکرده و نمی‌کند.» همان.

مجبوریم با پرداخت پول، نفر نظامی بخریم! این همان مشکل جدّی است که سازمان مجبور می‌شود در «صدای مجاهد» به نقل از روزنامهٔ جمهوریت ترکیه، حدود چند ماه قبل [چند ماه قبل از تاریخ نامه که ۵ تیر ۶۷ است] اعلام کند که ۱۲ هزار نفر از سربازان و ارتشیان... فرار کرده و به ارتش آزادی‌بخش پیوسته‌اند! در حالی که خودت می‌دانی طی مدت یک سال تعداد این افراد به ۸۰ نفر هم نمی‌رسید.

چرا سازمان مجبور می‌شود در ارگان رسمی‌اش، این‌گونه اخبار جعلی را پخش کند؟! حتماً می‌گویید که «منبع خبر، ما نبودیم؛ ما تنها از روزنامهٔ جمهوریت نقل قول کرده‌ایم»! چرا باید اخبار دروغ از صدای مجاهد پخش شود؟ چرا؟!

۲ـ فعّالیت‌های نظامی ما با فعّالیت‌های جنگی عراق (به لحاظ مکان و زمان) درهم آمیخته؛ و لذا خصوصیت ویژه جنگ آزادی‌بخش را تحت‌الشّعاع قرار داده است. واقعیت این است که... [نظام جمهوری اسلامی] نیروهای خود را نه برای مقابله با نیروهای ارتش آزادی‌بخش، بلکه دقیقاً برای جنگ با عراق به مرزها بسیج می‌کند؛ و این همان عامل مهمی است که در جنگ‌های داخلی و آزادی‌بخش تعیین کننده است.

... برای سرباز ایرانی، که نه فالانژ است و نه عامل سرکوب، تمیز دادن جنگ داخلی از جنگ خارجی مشکل شده است. اگر شما به جای آنها بودید، آیا می‌توانستید حملهٔ ارتش عراق را از حملهٔ ارتش آزادی‌بخش تشخیص دهید؟! این درهم آمیختگی حتی به عملیات هم کشیده شده است. به طوری که خودت می‌دانی، قبل و بعد از عملیات، توپخانهٔ عراق به عنوان پشتیبانی از نیروهای ما بایستی به سمت پایگاه‌های رژیم ... شلّیک کند تا بچه‌ها بتوانند عقب‌نشینی نمایند؛ و یا اینکه فرماندهان ما در رصدخانه‌های آنان مستقر می‌شوند تا بتوانند عملیات را فرماندهی نمایند.

۳ـ فعالیت‌های نظامی ما تحت‌الشّعاع سیاست‌های جنگی عراق قرار داشته و از تحرّک کافی برخوردار نمی‌باشد. درست است که عراق در سراسر مرز ایران و عراق به ما اجازه می‌دهد که عملیات نظامی انجام دهیم ولی خودت می‌دانی که در تعیین مکان و زمان عملیات، دستمان باز نیست.

یادم می‌آید که با یکی از فرماندهان قرارگاه اشرف که در رابطه با اُفت عملیات سازمان در آن منطقه صحبت می‌کردیم، وی گفت که در این منطقه، در بسیاری از نقاط، عراق به ما اجازه نمی‌دهد که عملیات کنیم؛ زیرا پس از حملهٔ ما، رژیم ایران حسّاس شده و ممکن است حمله نماید؛ و چون ارتش عراق برای پاسخ به تهاجمات احتمالی ایران نیرو به اندازهٔ کافی در آنجا ندارد، لذا ترجیح می‌دهد که در آن منطقه جنگ فعّال نشود.

...خودت بهتر می‌دانی که قبل از هر عملیات، چه انرژی زیادی باید برای هماهنگی با نیروهای عراقی، جهت تعیین محل و زمان عملیات، مصرف می‌شد؛ به ویژه آنکه قرارگاه‌های سازمان، در اطراف شهرهای عراق می‌باشد ـ برخلاف «حزب» [دموکرات] و «کومولە» که در مناطق محروم و نوار مرزی مستقر هستند؛ حتی اعزام نیرو از این قرارگاه‌ها به نوار مرزی هم باید با ضوابط خاص و تحت کنترل عراق انجام شود... حتی ماشین تدارکات ما هم نمی‌توانست بدون مأمور عراقی وارد شهر شده و خرید نماید. این محذورات مسلماً جلو تحرّک ارتش آزادی‌بخش را می‌گیرد و آن را تحت‌الشّعاع سیاست‌های جنگی عراق قرار می‌دهد.[1]

□ نمایشی بودن ارتش آزادی‌بخش

از جمله مواردی که گاه توسط بعضی از عناصر گذشتهٔ سازمان فاش گردیده، روشن ساختن واقعیت نمایش‌ها و مانورهای نظامی گروه رجوی است؛ که صریحاً به مثابهٔ بازوی نظامی شورای ملّی مقاومت ـ بارها ـ مطرح شده است. در سال ۱۳۷۱ رژهٔ مفصّلی در پادگان موسوم به اشرف، از سوی رجوی، تدارک شد تا خبرنگاران و ناظران خارجی هم بتوانند آن را، طبق دلخواه رجوی، ببینند و گزارش نمایند. هادی شمس حائری، که خود ناظر صحنه بوده است، می‌نویسد:

...کامیون‌های متعددی افراد را از محل رژه، مجدّداً به ابتدای نقطهٔ شروع می‌آوردند تا افراد مزبور مجدّداً با وسیلهٔ نقلیهٔ دیگری از جلو جایگاه خبرنگاران رژه بروند. این عمل پنج بار برای هر نفر تکرار می‌گردید. در نتیجه ناظران خارجی ارتش رجوی را پنج برابر بزرگ‌تر می‌دیدند.
در فیلمبرداری‌ها نیز سروته رژه و ستون وسایل نقلیه را به هم مونتاژ می‌کنند تا آن را طولانی نشان دهند. خبرنگاری که آنجا ایستاده بود، می‌دید که چهار ساعت می‌آیند! مگر اینها چند هزار نفرند؟! سی هزار نفر، پنجاه هزار نفر؟! دیگر خبر نداشتند که از آن پشت، آنها را سوار آیفا می‌کنند و دوباره با تانک می‌آیند! در همهٔ این صحنه‌سازی‌ها خبرنگاران فکر می‌کردند که اینها خیلی زیاد هستند؛ در صورتی که همان موقع از ۱۵۰۰ نفر بیشتر نبودند.[2]

به نظر می‌رسد جز در مقطع عملیات فروغ (مرصاد) که سازمان اغلب نیروهای هوادار را از اروپا و آمریکا و دیگر نقاط مثل پاکستان احضار و بسیج کرده بود، تعداد افراد ارتش آزادی‌بخش هیچ‌گاه از دو هزار تن تجاوز نکرده است. موارد معدودی پیش آمد که نفرات این تشکیلات نمایشی عملیاتی انجام

---

۱. همان: صص ۲۸ ـ ۲۹.
۲. نشست فرانکفورت: ص ۴۶.

می‌دادند و احیاناً عدّه‌ای از پاسداران و سربازان جمهوری اسلامی را به اسارت می‌گرفتند. همهٔ این فعل و انفعالات می‌باید در چارچوب «اوامر» صدام و حزب بعث صورت می‌گرفت تا آنان نیز سرویس لازم را ارائه دهند.

در تمامی این عملیات‌ها، دیده‌بانی و توپخانهٔ ارتش عراق به کمک ارتش آزادی‌بخش می‌آمدند؛ و آنها تعیین می‌کردند که از کدام نقطه باید حمله انجام شود؛ و اساساً بدون حمایت عراق، عملیات غیرممکن بود. این حملات، از خاک دشمن و در بحبوحهٔ جنگ ایران و عراق، قبل از اینکه نتایج و دستاوردهای مثبت سیاسی داشته باشد، تأثیر منفی روی مردم گذاشت و به ضدّ خود تبدیل شد؛ و به علت نامشروع بودن نتوانست نیروهای نظامی و مردم ایران را به سوی خود جلب کند.[۱]

آنچه اکنون از سازمان مانده است، «جریانی است حرفه‌ای همانند ارتش مزدور در کنار مرزهای کشور؛ که با امکانات مالی و تکنیکی بیگانه، یک سری سرباز چشم و گوش بسته تربیت می‌کند و سرنوشت او وابسته به مناسبات ایران و عراق است» و بدین ترتیب، افراد فرقهٔ رجوی «هرچه بیشتر این راه را طی کنند، به پایان عمر خود نزدیک‌تر می‌شوند».[۲]

○ ماجرای مرضیه

در اوایل تابستان ۱۳۷۳ ناگهان در نشریات فارسی زبان خارج از کشور اعلام شد که خانم «**اشرف السادات مرتضایی**» معروف به «**مرضیه**»، خوانندهٔ معروف ایرانی، از ایران خارج شده و برای همیشه قصد اقامت در فرنگ کرده است. مرضیه که از یک بیماری مزمن رنج می‌برده، ابتدا به آمریکا می‌رود و پس از دیدار و توقف در این کشور و انجام معاینات پزشکی، به پاریس برده شد تا در آنجا با **مریم رجوی** ملاقات کند.[۳] اخبار مزبور حکایت از این داشت که «مرضیه» در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۸/۷۳ اوت ۱۹۹۴ با مریم رجوی رئیس جمهور انتصابی «شورای ملی مقاومت» ملاقات کرده و «حمایت» خود را از سازمان و شورا و «مخالفت» خود را با نظام جمهوری اسلامی ایران ابراز داشته است. اخباری که انتشار یافت،

---

۱. شمس حائری، مرداب: ص ۱۰۵.
۲. نشریهٔ پیام امروز، ش ۳۰: ص ۸۱، نقل از خانبابا تهرانی.
۳. نشریه نگاه: سازمان مجاهدین...: ذیل مرضیه: ص ۳۷۰؛ خبر مخابره شده از «رویتر». نقل از ایران تایمز / ۲۶ آگوست ۱۹۹۴.

حاوی نکاتی بود؛ از جمله:

- دفتر مرکزی «شورای ملی مقاومت» وابسته به «سازمان مجاهدین خلق»، که در پاریس قرار دارد، روز جمعه ۲۸ مرداد (۱۹ آگوست) با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد: مرضیه خوانندهٔ معروف روز پنجشنبه ۲۷ مرداد ماه (۱۸ آگوست) در پاریس با **مریم رجوی** «دیدار» کرد و ضمن اعلام «پیوستن» خود به مخالفان حکومت جمهوری اسلامی، «حمایت» خود را از «شورای ملی مقاومت» اعلام کرد.[۱]

- «شورای ملی مقاومت» در بیانهٔ خود اعلام کرد که از «حمایت» مرضیه، «ستارهٔ تابناک موسیقی ایران» خشنود است.

- مرضیه در «مقالات» خود با مریم رجوی گفت که «مطمئن» است مقاومت ایران رژیم جمهوری اسلامی را «سرنگون» خواهد ساخت.[۲] رویتر، خبرگزاری فرانسه و آژانس‌های نزدیک به «اورسواواز» (اقامتگاه مریم رجوی) از بهره‌برداری وسیع سازمان مجاهدین خلق، طی چند روز، از دیدار مرضیه و مریم رجوی گزارش کردند. نوار ویدئویی مربوط به این ملاقات نیز چندین بار در برنامهٔ تلویزیونی سازمان به نمایش گذاشته شد. در همین حال گفته می‌شد که هنگام اقامت مرضیه در آمریکا، از سوی نمایندگان سازمان، به وی وعده داده شد که ـ علاوه بر امکانات مالی گسترده ـ خانه‌ای مجلّل برایش خریداری خواهد شد و در اختیارش قرار خواهد گرفت.[۳] چند ماه بعد اعلام شد که مرضیه اولین کنسرت خود ـ پس از خروج از ایران ـ را برای نیروهای نظامی مجاهدین خلق در عراق اجرا کرد. «شورای ملی مقاومت»، طی یک اطلاعیه، اعلام نمود که مرضیه، در طول سفر ۱۰ روزهٔ خود به عراق، از چندین واحد ارتش آزادی‌بخش بازدید به عمل آورد. در این اطلاعیه آمده بود که مرضیه، در حالی که صدها تانک و هزاران نفر از افراد ارتش آزادی‌بخش دور او را محاصره کرده بودند، به بالای یکی از تانک‌ها رفت و اولین کنسرت خود را اجرا کرد! اطلاعیهٔ شورا تأکید داشت که تقاضای عضویت خانم مرضیه مورد تصویب شورای مقاومت قرار گرفته و شورا این خوانندهٔ ۶۹ ساله را به سمت مشاور هنری مریم رجوی منصوب کرده است![۴]

---

۱. نشریهٔ ایران زمین، ش ۱۳: صص ۱ و ۳. ایران تایمز ـ همان؛ به نقل از «فرانس پرس» و «رویتر».
۲. نشریهٔ ایران زمین ـ پیشین: ص ۳.
۳. نشریه نگاه ـ پیشین: همان صفحه.
۴. همان: ص ۳۷۱؛ نقل از «رویتر».





شورای ملی مقاومت ایران

مسئول شورا

عضویت افتخاری خانم مرضیه

با تجلیل از همهٔ هنرمندان آزاده و مقاوم میهنمان که در برابر رژیم‌های دیکتاتوری شاه و شیخ تسلیم نشدند،

با توجّه اکید به رنج‌ها و محرومیتها و انواع فشارهای وارده بر این هنرمندان در سیاهترین دوران تاریخ ایران یعنی دوران حاکمیت رژیم ضدانسانی خمینی،

و با بزرگداشت حمایت این عزیزان از مقاومت عادلانهٔ مردم ایران و پاسخ شایستهٔ آنان به ندای همبستگی ملّی رئیس‌جمهور برگزیدهٔ مقاومت؛

نظر به شخصیت والای انسانی و ۵۰ سال سابقهٔ درخشان هنری بانوی بزرگ عرصهٔ هنر ایران "خانم مرضیه"،

به پیشنهاد مسئول شورا و با تائید و موافقت همهٔ اعضای شورای ملّی مقاومت ایران، عضویت افتخاری شورا به ایشان تقدیم می‌شود.

از این طریق، مقاومت خونبار و آزادی‌ستان با صف بی‌انتهای شهیدانش و
...قدیر و احترام خود را نسبت به بانوی
...گانی که "گنجینهٔ سرشار زیبائیها و ارزشهای
... ابراز می‌دارد.

مسئول شورای ملی مقاومت

...وی



۱۴ شهریور ۱۳۷[illegible]



عضویت مرضیه

□ روایتی آمریکایی و دست اول از مجاهدین خلق

در ماه اکتبر ۱۹۹۴/مهر ماه ۱۳۷۳ روزنامهٔ آمریکایی *وال استریت ژورنال* گزارش و مصاحبه‌هایی را در مورد سازمان به صورت مقاله‌ای ـ نسبتاً ـ جامع به چاپ رساند.[۱] این روزنامه، برای تهیهٔ مقالهٔ خود با مسعود رجوی رهبر سازمان، محمد سیدالمحدثین رییس کمیتهٔ روابط خارجی «شورای ملی مقاومت»، مقامات کنگره و وزارت امور خارجهٔ آمریکا و نیز با چندین نفر از اعضای سابق سازمان مصاحبه به عمل آورد. اهمیت درج این مقاله از آنجاست که در آستانهٔ انتشار گزارش وزارت خارجهٔ آمریکا به کنگرهٔ آن کشور دربارهٔ مجاهدین خلق صورت گرفته است.[۲]

***وال استریت ژورنال*، در این گزارش، زعم خود را چنین نوشت که «مخارج» سازمان مزبور از طریق «دشمنان عرب ایران» پرداخت می‌شود؛ اما مسعود رجوی، در گفت‌وگو با خبرنگار روزنامهٔ آمریکایی، مدعی شد که هزینهٔ آن سازمان از محل کمک‌های «ایرانیان مقیم خارج از کشور» تأمین می‌شود؛ وی خاطرنشان ساخت که در سال ۱۹۹۴ مبلغ ۴۵ میلیون دلار از این طریق به دست آورده است[۳]! هر چند**

---

۱. متن ترجمهٔ گزارش وال‌استریت ژورنال/ چهارم اکتبر ۱۹۹۴.

۲. گزارش وزارت خارجه آمریکا نیز در اکتبر ۱۹۹۴ منتشر شد.

۳. در نشریهٔ ایران تایمز، که خبر مقالهٔ روزنامهٔ وال استریت ژورنال را در شمارهٔ مورخ ۱۵ مهر ۱۳۷۳ درج کرده بود، نامه‌ای به چاپ رسید که یک ایرانی مقیم کالیفرنیا آن را ارسال داشته بود. این نامه ـ کلّاً ـ ادّعای رجوی مبنی بر دریافت کمک از «ایرانیان مقیم خارج از کشور» را نقد می‌کرد که اهم آن بدین قرار است:

«... در ایران تایمز خواندم که رهبر سازمان مجاهدین خلق اعلام کرده بود [که] بودجهٔ سالانهٔ این سازمان ٤٥ میلیون دلار است که توسط ایرانیان مقیم خارج از کشور تأمین می‌شود... پرداخت چنین مبلغی از طرف ایرانیان خارج از کشور که آقای مسعود رجوی مدعی آن شده بود، بعید به نظر می‌رسد؛ به ویژه اینکه در مقالهٔ مذکور نوشته بود: «امروز محبوبیّت سازمان مجاهدین خلق در بین ایرانیان داخل و خارج از کشور، از جمهوری اسلامی کمتر است».

... ما چقدر مهاجر ایرانی در خارج از کشور داریم و چه تعداد از این افراد امکان کمک مالی دارند؛ و نهایتاً چه تعداد از این افراد که امکان کمک مالی دارند، موافق و هوادار سازمان مجاهدین خلق هستند که به این سازمان کمک کنند؟! آن هم به سازمانی که به نظر من بیشترین سهم را در آواره کردن ایرانیان داشته است.

اکثریت ایرانیان ثروتمند خارج از کشور، که بیشتر ساکن آمریکا و اروپا هستند، سلطنت‌طلب بوده یا هستند و اتّحاد با این سازمان و گروه‌های چپ را ـ اصولاً ـ قبول ندارند، چه برسد به اینکه کمک مالی هم به این سازمان بکنند! بقیهٔ ایرانیان هم که از یک طبقهٔ زحمتکش هستند که شب و روز می‌دوند تا خرج زندگی خودشان را درآورند... هموطنانِ به اجبار ساکن ترکیه، پاکستان و... هم که نمی‌توانند کمکی به آقای مسعود رجوی بکنند. با توجه به این مطالب، چند نفر ایرانی می‌ماند که هوادار این سازمان باشند؟ و اینها چقدر درآمد دارند که بتوانند

پیش از آن هفته‌نامه فرانسوی «لوپوئن» در سال ۶۶ مدعی شد که: «حکومت بغداد هر ساله مبلغ ۵۰۰ میلیون فرانک به سازمان مجاهدین و رجوی کمک مالی می‌کند و ۸۶ میلیون فرانک از این مبلغ به هزار عضو مقیم فرانسه اختصاص دارد. هر یک از آنها ماهانه ۶ هزار فرانک دریافت می‌دارند[1] و با بدست آمدن اسناد و مدارک تازه از حزب بعث بعد از فروپاشی حکومت صدام فیلم‌های حمل و تحویل پول‌های صدام به فرقه رجوی حیرت جهانیان را برانگیخت.

***وال استریت ژورنال*، با اشاره به اینکه کنگرهٔ آمریکا از وزارت امور خارجهٔ این کشور گزارش جامعی را دربارهٔ سازمان مجاهدین خلق طلب کرده است، یادآور شد که سازمان مزبور امیدوار است که گزارش وزارت امور خارجهٔ آمریکا مقدمه‌ای برای تغییر طرز تلقی رسمی آمریکا نسبت به این سازمان باشد و «راه را برای دریافت کمک از آمریکا هموار سازد». روزنامهٔ مزبور نوشت که مسعود رجوی می‌گوید: «این**

سالانه ٤٥ میلیون دلار کمک مالی بکنند؟!

پس یا بودجهٔ سالانهٔ ٤٥ میلیون دلاری دروغ است و یا کمک از جایی دیگر دریافت می‌کنند! شاید از صدام حسین، در مقابل حمله و تخریب تأسیسات نفتی ایران به همراه کشتن سربازان ایرانی که وظیفهٔ نگهداری و حفاظت مرزهای کشور را به عهده دارند؛ چراکه گزارش این‌گونه حملات را هرچند مدّت، با افتخار، در نشریات خود اعلام می‌کنند! و یا اینکه داشتن یک ارتش ٤٠ هزار نفری حقیقت ندارد؛ خصوصاً که منابع غربی، نفرات... را حدود چند هزار نفر تخمین می‌زنند؛ و به گفتهٔ یک عضو سابق به روزنامهٔ وال استریت ژورنال، حدود ۷۰۰ نفر با چند عدد تانک و مقداری اسلحهٔ ساخت روسیه، این ارتش [!] را تشکیل می‌دهند.

حالا با این مقدار کم اسلحه و مهمّات (بدون نیروی هوایی و دریایی) می‌خواهند ارتش و سپاه پاسداران را ظرف چند هفته نابود کنند! گویا آقای مسعود رجوی فراموش کرده است که صدام حسین، با ارتش یک میلیون نفری خود، کمک‌های مالی از کشورهای عربی، و اسلحهٔ بدون حساب و کتاب که از شرق و غرب به او می‌رسید، نتوانست در عرض هشت سال کاری از پیش ببرد.

باید گفت که رهبر سازمان مجاهدین خلق، در خواب، رؤیاهای شیرینی می‌بینند؛ و در آخرین سخنرانی خود، از آمریکا ـ که قبلاً خود را دشمن قسم‌خوردهٔ امپریالیسم آن می‌دانست ـ تقاضای کمک مالی کرده است!

باید به آقای مسعود رجوی گفت: «ما را به خیر تو امّید نیست، شر مرسان»! اگر واقعاً مردم سالانه ٤٥ میلیون دلار هزینهٔ سازمان او را در این ۱۵ ساله داده‌اند، بهتر است چند مورد از خدمات مهم و کارهایی را که سازمان مجاهدین خلق در این سال‌ها انجام داده است، مشخص کند. البته تخریب تأسیسات نفتی و انفجار چاه‌های نفت ایران را نباید جزء خدمات مجاهدین خلق به شمار آورد؛ چون آن وقت توضیح این نکته ضروری است که فرق مجاهدین خلق با صدام حسین، که دشمن ایران و ایرانی است و در جنگ ۸ ساله تأسیسات نفتی و پالایشگاه [آبادان] را به آتش کشید، چیست؟!» نشریه نگاه: سازمان مجاهدین...: منابع رجوی: صص ۲۵۲ و ۲۵٤؛ نقل از ایران تایمز / ٤ نوامبر ۱۹۹٤ (۱۳ آبان ۱۳۷۳).

۱. روزنامه همشهری ۱۳۸٤/۵/٤.

مقدمهٔ امیدوارکننده‌ای برای کمک‌های آمریکا به سازمان مجاهدین خلق است»!

به گفتهٔ خبرنگار *وال استریت ژورنال*، مسعود رجوی در حالی به پرسش‌های وی پاسخ می‌داد که در یک مراسم تمرین (مانور) نظامی نیروهایش در خاک عراق شرکت کرده بود. رجوی از فاش کردن تعداد افراد مسلّح تحت فرماندهی خویش خودداری کرد و آن را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، «کافی» توصیف نمود. *وال استریت ژورنال*، به نقل از یک عضو سابق ارتش آزادی‌بخش رجوی، تعداد افراد آن را حداکثر ۷۰۰ نفر گزارش داد.

به گزارش روزنامهٔ آمریکایی، جمعی از اعضای سابق سازمان، مقامات آن را متهم ساختند که با مخالفان خود در درون تشکیلات با شدت برخورد می‌کند، اعضای ناراضی را ماه‌ها در بازداشت‌های انفرادی محبوس می‌سازد و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. این افراد، که اینک به طور پراکنده به عنوان پناهندهٔ سیاسی در اروپا زندگی می‌کنند، همچنین اظهار داشتند که سازمان مجاهدین خلق با اعضایی که بخواهند از عراق خارج شوند، بدرفتاری کرده، پس از مدت‌ها شکنجه و بازداشت، آنها را به یک اردوگاه آوارگان سازمان ملل در نزدیک بغداد تحویل می‌دهد تا توسط آنها به کشورهای اروپایی انتقال یابند. به گزارش *وال استریت ژورنال*، محلّ زندگی مسعود رجوی در عراق «کاخ کوته» است. خبرنگار این روزنامه به وفور چندین نوع خوراک و میوه سرِ میز رجوی اشاره می‌کند و می‌افزاید که این در حالی است که عراق، با توجه به تحریم اقتصادی، از نظر مواد غذایی و سایر مایحتاج، در مضیقه و تنگنا به سر می‌برد. روزنامهٔ مذکور می‌نویسد: در حالی که سازمان مجاهدین خلق می‌کوشد از طریق نامه‌نگاری و تماس با مقامات کنگرهٔ آمریکا، خود را «تنها آلترناتیو دموکراتیک» رژیم جمهوری اسلامی قلمداد کند، برخی از ایرانیان [مخالف جمهوری اسلامی] می‌گویند: «این سازمان تنها سازمان سیاسی است که محبوبیت آن از خود رژیم اسلامی کمتر است»!

وال استریت ژورنال، به نقل از عبدالکریم لاهیجی که در دو سال اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی وکیل مدافع سازمان مزبور بوده است، می‌نویسد که مسعود رجوی، «پل پوت»[۱] ایران است.[۲]

---

۱. رهبر «خِمِرهای سرخ»، که طی سال‌ها حکومت خودکامه بر کامبوج، میلیون‌ها نفر از هموطنان خود را کشت و در گورهای جمعیِ چندهزار نفری مدفون نمود.

۲. همان، پیشین: صص ۲۰۲ ـ ۲۰۵؛ نقل از وال‌استریت ژورنال/ ۱۴ اکتبر ۱۹۹۴، مندرج در ایران تایمز/ ۱۷ اکتبر ۹۴ (۱۵مهر ۱۳۷۳).

گفتار بیست و چهارم:

در سراشیب

فصل اول:

آخرین چرخش‌ها و دگردیسی‌ها

□ تلاش برای تثبیت الگوی «رهبری ـ ریاست جمهوری»

در یک چرخش غیرمنتظره و عجیب، از اوایل سال ۷۲، سازمان و شورای ملی مقاومت و به عبارت دقیق‌تر **مسعود رجوی** و همسرش، نمادهای سوسیالیستی و شبه مارکسیستی همچون داس و سندان (به جای چکش) و شعارها و فریادهای صرفاً ایدئولوژیک را به کناری نهادند و نمادهای ملی و وطنی ـ آن هم از نوع شبه سلطنتی آن ـ را مطرح ساختند. یکی دو ماه بعد از این چرخش، **مریم رجوی** به عنوان رئیس جمهور منتخب شورای ملی مقاومت، اعلام و از عراق به فرانسه اعزام شد. این دگرگونی پاسخی دیگر به بحران‌های مکرر در داخل تشکیلات بود و از قضا وجود اختلاف ارزشی و بنیادین میان این دگرگونی با آنچه در گذشته عنوان می‌شد، نشانگر این واقعیت بود که بحران مبتلابه سازمان فوق‌العاده حاد و ریشه‌ای بوده است. مراحل این چرخش ـ فهرست‌وار ـ بدین قرار است:

۱) طرح و تأکید روی «پرچم سه رنگ» ایران همراه با «شیر و خورشید» با توجیه فراگیر شدن وحدت مبارزاتی حتی میان اپوزیسیون سلطنت‌طلب؛

۲) پخش مکرر و رسمیت بخشیدن به سرود «ای ایران» باز در جهت نشان دادن عِرق ملی و ایران دوستی، به جای انترناسیونالیسم نهفته در ایدئولوژی مجاهدین خلق؛

۳) برگزاری کنسرت‌های موسیقی توسط خوانندگان معروف زمان شاه، به منظور زدودن انتساب

دگماتیسم و سختگیری مذهبی از ساحت مجاهدین خلق؛

۴) و مهم‌تر از همه، «انتخاب» و «اعلام» ریاست جمهوری همسر رجوی، در جهت اثبات نقش مهم زن در سازمان و نیز جمهوری‌خواه بودن تشکیلات تحت فرماندهی ایشان.

تقارن برخی از اتفاقات و رویدادها با اعلام ریاست جمهوری مریم رجوی، از نکاتی است که نباید پوشیده بماند. در زمانی که خانم **چیلر** اولین نخست‌وزیر زن در ترکیه به حکومت رسید، **بی‌نظیر بوتو** نیز نخست‌وزیر پاکستان بود. با توجه به جوّ جهانی گرایش زنان ـ و حتی مردان ـ به فمینیسم و طرح مشکلات قضایی زنان ایران در مجامع مختلف داخلی و خارجی، نشریه‌ای ایرانی و فارسی زبان موسوم به «عصر امروز» متعلق به سلطنت‌طلبان، **فرح پهلوی** همسر محمدرضا پهلوی را برای رهبری مبارزات علیه جمهوری اسلامی برگزید و اعلام نمود که این گزینه یک «انتخاب برتر» است. دو هفته پس از این اتفاق رسانهٔ سازمان مجاهدین خلق، **مریم رجوی** را ـ دقیقاً با همان عنوان «انتخاب برتر» ـ به عنوان رئیس جمهور ایران برگزید! شاید نخستین بار بود که فردی، بدون آنکه انتخاباتی ـ حتی در میان یک جمع محدود ـ در کار باشد، رئیس جمهور «انتخاباتی» خوانده می‌شد.

نکته‌ای که توجه بسیاری از اهل نظر را به خود جلب می‌کرد، «الگوی حکومتی مجاهدین خلق بود که همواره به نظام جمهوری اسلامی نگریسته و آن را سرمشق قرار داده‌اند. ماجراهای بهار ۱۳۶۴ و انقلاب ایدئولوژیک، تمرینی بود برای جا انداختن **رجوی** به مثابه یک رهبر مقدس و فرّهی. **رجوی** و سازمان متبوع وی بر این گمان بودند که چنانچه نوع رهبری **امام**(ره) را تقلید کنند، هواداران و اعضا بیش از گذشته مطیع و منقاد خواهند بود، از این رو پله به پله رجوی را بالا بردند. در ماجرای اعلام ریاست جمهوری «انتخابی» **مریم رجوی** نیز الگوی جمهوری اسلامی مدنظر بوده است: ترکیب حاکمیت از «رهبر» و «رئیس جمهور». یکی از شخصیت‌های نسبتاً معتدل اپوزیسیون خارج از کشور، با توجه به پارادوکس حضور این دو عنصر در یک جریان ضدجمهوری اسلامی نوشت:

مجاهدین مدعی حکومت‌اند و این خواسته برای آنها بسیار جدی است. باید این سؤال را نیز برای آنان جدی کرد که آنان چه حکومتی را برای ایران طلب می‌کنند. ...مسعود رجوی [در این میان] کیست؟

«واقعیت این است که مسعود گنجینه عظیم، گوهر گران‌بها، دریای ژرف، کوه سر به فلک کشیده، آسمان لایتناهی و آتشفشان خاموشی است که شما تاکنون فقط بخش بسیار ناچیز و جزئی از آن را که در حیطه نظرتان بوده دیده‌اید و قسمت اعظم آن ناپیداست.»

توصیف فوق پاسخ خانم مریم رجوی، همسر مسعود رجوی و رئیس جمهور منتخب مجاهدین به سؤال ماست که در آستانه انتقال به فرانسه اعلام کرده است. ...
با تغییر و تحولاتی که مجاهدین اخیراً پشت‌سر گذاشته‌اند، ظاهراً اکنون تکلیف تمام ساختار حکومتی موردنظر این سازمان، از رئیس جمهور گرفته تا هیئت دولت و کابینه و مجلس و کمیسیون روشن شده است و فقط متأسفانه هنوز روشن نیست که جایگاه حقوقی و قانونی رهبر اصلی آن، در این ساختار کجاست؟!
در سازمان مجاهدین از پی انقلاب ایدئولوژیک، وحدت مسعود و مریم اعلام شد و ارائه آرایش تازه در بافت و ساختار نظام حکومتی در دستور قرار گرفت و در فرجام کار، با شور و شوق بسیار، همان فرمول «رهبری ـ ریاست جمهوری» با تبریک به ملت ایران اعلام شد. ...
[با توجه به گفته مریم رجوی] وقتی از خودِ مجاهدین خواسته می‌شود که رابطه دو سر محور «رهبری ـ ریاست جمهوری» را رابطه کوه و کاه تصور کنند، تکلیف ما ملت ایران از قبل... نیک روشن است:... به ما حق خواهند داد که کاهی را به ریاست جمهوری برگزینیم که سجده‌گر کوهی سر به فلک کشیده است! کوهی که حق انتخاب وی، حتی تکان دادن وی از جایگاهی که برگزیده است، از مردم ایران سلب شده است!...
اگر مسعود رجوی رهبری را می‌خواهد، اما نه به رأی مردم، پس جمهوری‌خواه نیست. اگر او رهبری را می‌خواهد، اما به رأی مردم، پس چرا از ریاست جمهوری و نخست‌وزیری کناره می‌گیرد و اگر اصلاً ترک رهبری کرده است، پس این شعار «رجوی ایران» دیگر به چه معناست.؟![1]

□ رفت و برگشت مریم رجوی

○ بازی‌های رهایی از بحران

... علاقه مجاهدین به قدرت دولتی، زمینی نیست؛ یک شیفتگی نیمه مذهبی ـ نیمه کودکانه است...
قدرت دولتی برای مجاهد یک رؤیای مجذوب کننده است. کلمات رئیس جمهور، رهبر، نخست‌وزیر، کابینه، وزیر، فرمانده و امثالهم، طنین عجیبی در میان اینها دارد و درست مانند کودکانی که عروسک‌هایشان را گرد می‌چینند و رؤیاهاشان را بازی می‌کنند. اینها هم غالباً مشغول «دولت بازی» هستند: «حالا من رئیس جمهور»، «حالا تو نخست‌وزیر». پایان این بازی

---

۱. فرخ نگهدار، دمکراسی برای ایران: صص ۶۶ـ ۱۶۳؛ با تلخیص.

معلوم نیست. این دور اخیر، که قرار شده در آن «حالا مریم رئیس جمهور» شود و با تعدادی از عروسک‌ها ـ در شکل هنرمند و شاعر و نویسنده و ورزشکار ـ در اروپا مهمان بازی کند، قطعاً بازی آخر نیست. با سجده‌ای که اینها بر نام فامیل خود می‌کنند، آخرِ این ماجرا ـ چه در تهران و چه در واحه‌ای در جنوب عربستان ـ به احتمال قوی، اعلام سلطنت و برگزاری خصوصی مراسم تاجگذاری خواهد بود.[۱]

در هفتم شهریور ماه ۱۳۷۲ ناگهان اعلام شد که شورای ملی مقاومت، طی اجلاسی که در عراق برگزار شد، **مریم رجوی** را به عنوان «رئیس جمهور» برگزیده است. اندکی بعد اعلام گردید که در همان اجلاس، تعداد اعضای شورا از ۱۰۹ نفر به ۲۳۵ نفر، افزایش پیدا کرد. فهرست اسامی جدید نشان می‌داد که **رجوی** اعضای سازمان را عضو شورا کرده است! در اواخر سال ۱۹۹۳/پاییز ۱۳۷۲ مسعود رجوی از یک «انتخاب تاریخی» و از یک پرواز توسط «سیمرغ رهایی» سخن راند. وی تصریح کرد که:

... شورا گسترش یافته و کمیسیون‌های آن، که پایه‌ریزی بنای دولت شورایی و ائتلافی آینده است، به ۱۸ کمیسیون رسیده؛ رئیس جمهور و آرم رسمی نیز معین شده و با قطعیت و یقین می‌توان گفت که آلترناتیو سیاسی ما به اوج بلوغ و کمال خود رسیده است!

هیچ تنگه‌ای، هیچ کوه و دشت و دریایی ـ ولو به هفت دریای دیگر خون نیاز باشد ـ نبایستی مانع رسیدن «سیمرغ» به مقصدش گردد!

[...] در سیِ مهر، پرواز [سیمرغ رهایی] مردم ایران بر همه شما مبارک باد.[۲]

مریم رجوی نیز در پیام تودیع خود تأکید کرد که عزیمت وی به فرانسه، بنا به خواسته شورای ملی مقاومت و مسئول شورا و شورای رهبری مجاهدین خلق، در چارچوب «مأموریت به خاطر آزادی و حاکمیت ملی و مردمی و در راستای آزادی خلق و میهن»[۳] انجام می‌گیرد.

پیش از آن خود تصریح کرده بود:

ما پیوسته سعی داشته‌ایم قبل از اینکه چیزی را اعلام کنیم و یا به مردممان ارائه بدهیم، یک دوره تست و آزمایش در درون خودمان داشته باشیم تا پایه‌های آن محکم و استوار شود.[۴]

واقعیت این بود که به زعم **رجوی**، مقاومت دو بال داشت: بال سیاسی و بال نظامی. بال نظامی هم

---

۱. حکمت، مجموعه آثار، ج ۸: ص ۱۸۷.
۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۱۹: صص ۲ و ۳.
۳. همان: ص ۲.
۴. همان، ش ۳۱۸: ص ۳.

محدودیت کمی و کیفی ـ به عنوان ارتش آزادی‌بخش ـ داشت و هم در تنگنای معیارها و خط و ربطهای دیپلماتیک و آنچه بین ایران و عراق می‌گذشت، فاقد اختیار بود و از این رو سرمایه‌گذاری اصلی رجوی و شورا و سازمان ـ که در واقع همه یکی است ـ روی حرکت‌های سیاسی انجام گرفت. سه ماه قبل از حرکت مریم رجوی به فرانسه. رجوی وی را «به نمایندگی از طرف اکثریت قاطع مردم ایران» به ریاست جمهوری منصوب کرده و نام مستعار و نمادین «مهر تابان» بر او نهاده بود.

افشاگری‌های وسیع نیروهای جدا شده از سازمان، در گوشه و کنار جهان، باعث شده بود که اندک اعتماد بعضی از محافل و دستگاه‌های سیاسی غرب نسبت به مجاهدین خلق نیز زایل شود؛ بر تروریستی بودن این تشکیلات تأکید کرده و حتی محافل حقوق بشری نیز روی اعمال و کارهایی که به سازمان نسبت داده می‌شد، به خصوص شکایات برخی از جداشدگانی که در زندان‌های سازمان مورد ایذاء و شکنجه قرار گرفته یا از همسر و فرزندانشان دور افتاده بودند، حساس شده بازرسی و پی‌گیری شکایات علیه سازمان و رجوی را در دستور کار قرار دهند. یکی از همکاران سابق شورای ملی مقاومت بر این باور است که مریم رجوی برای بازگرداندن وجههٔ از دست رفته سازمان بود که از عراق به اروپا رفت:

> **... آمده بود تا به مرمت روحیه آسیب‌پذیر هواداران اندک بپردازد و برای گرفتن حمایت از محافل بورژوای جهان، کنگره آمریکا و پارلمان‌های اروپایی، به تکاپویی جدی برخیزد.**[۱]

یکی از اهداف دیگر، که به مثابهٔ نقشی واسطه‌ای تلقی می‌شد، جذب ایرانیان مقیم خارج از طریق مانورهای تبلیغاتی و برنامه‌های فرهنگی ـ هنری بود. در کنار این برنامه‌ها، برای حذف رسانه‌های مخالف مجاهدین خلق، نظیر: رادیوهای فارسی زبان، کانال‌های ماهواره‌ای لوس آنجلسی، مطبوعاتی مثل «نیمروز» و... نیز باید تدابیری اندیشیده می‌شد.

در مجموع، این اقدامات به منظور رسیدن به اهداف برنامه‌ریزی شدهٔ رجوی باید انجام می‌شد و به تحقق می‌پیوست:

۱) برگزاری میهمانی‌های مجلل در پاریس و تمهید «زیارت» و دست‌بوسی «رئیس جمهور برگزیده»، در جهت بالا بردن مایه‌های عاطفی ـ هیجانی، احساسی هواداران. رجوی می‌خواست تمایلات عاطفی و شور غریزی اندک هواداران باقی مانده را از این طریق دامن زند تا هواداران تحت‌تأثیر فرم و مضمون ملاقات (یا زیارت) شبه مذهبی با مریم رجوی قرار گیرند. در صورت توفیق در

---

۱. نشریهٔ پژواک آرا، فوریه ۱۹۹۷: ص ۱۰.

این امر، بار هیجانی این هواداران بالا می‌رفت و این افراد دیگر آماده بودند تا به عنوان وسایل جذب نیرو در اروپا و آمریکا پراکنده شوند.

۲) مضمون جلساتی که نمایندگان رجوی در نقاط مختلف برگزار می‌کردند، بر این محور دور می‌زد که بخشی از پناهندگان سازمان و شخص رجوی شوند. از رجوی نقل می‌شد که گفته است: «با آوردن آن نیروها، بال سیاسی را معالجه (یا تکمیل) کنید؛ چرا که من آخرین دارایی خود ـ یعنی مریم ـ را برای شما فرستاده‌ام.»[1]

۳) فعالیت‌های دیپلماتیک ـ که زمانی آن را «دیپلماسی انقلابی» نام داده بودند ـ باید تشدید می‌شد و مجدداً مانورهای تبلیغاتی درباره حمایت نمایندگان پارلمان‌های دنیا از شورا و سازمان را از سر می‌گرفتند.

۴) به رغم آنکه در گذشته شنیدن صدای خوانندگان را ـ از هر جنس و طیف ـ «مبتذل» و «ممنوع» و «حرام» اعلام کرده بودند، می‌بایست در این مرحلهٔ جدید ـ در جهت جذب ایرانیان تبعیدی ـ برگزاری کنسرت برخی از خوانندگان در دستور کار قرار می‌گرفت. هدف چنین مانوری تلطیف چهره خشک و ایدئولوژیک سازمان و تألیف قلوب و افکار عمومی فرنگی‌ها بود تا به آنان بباورانند که آن سازمان استالینیست و دگم که مبنای وجودی‌اش یک سانترالیسم فرقه‌ای بوده است، هنرپرور و فرهنگ دوست شده است.

۵) حمله و تهاجم رسانه‌ای وسیع به دیگر شخصیت‌ها، سازمان‌ها، جمعیت‌ها و احزاب اپوزیسیون ـ با وسعتی فراتر از سال‌های گذشته ـ باید تشدید می‌یافت. «برای جذب یک میلیون از سه میلیون، سایر نیروهای سیاسی و شخصیت‌هایی که بنا به تعبیر رجوی «نیم سوز» شده بودند، باید به کلی می‌سوختند تا حریفی باقی نمی‌ماند. برای دستیابی به این هدف، باید بازار تهمت، افترا و دشنام را داغ‌تر می‌کردند و چنین وانمود می‌کردند که کسی جز ایشان (مجاهدین) در میان نیست و اگر هست، با رژیم است و اگر با رژیم درگیر است، مصلحتی است.»[2]

---

۱. همان، اقتباس از مقالهٔ «شکستی دیگر، درسی دیگر»: ص ۹.
۲. همان: ص ۱۱.

○ **رسوایی‌ها و ناکامی‌ها**

تدارک پرهزینه سیاست‌های جدید **رجوی**، در همه مواردی که برشمردیم، بی‌نتیجه ماند و اغلب نتایج معکوس به بار آورد. در ذیل مروری بر این نتایج خواهد آمد و تحلیل برخی از ناکامی‌ها نیز ـ با رعایت ایجاز و اجمال ـ ارائه خواهد شد.

۱ـ با وجود برقراری ارتباط گسترده و تدارک وسیع، حضور مریم رجوی با عنوان «رئیس جمهور منتخب شورا»، نتوانست کلید گشایشی برای بن‌بست‌ها و بحران‌های پیاپی باشد. مدت زیادی از اقامت همسر رجوی در پاریس نگذشته بود که سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه به وی اخطار کرد که تا زمانی که به عنوان پناهنده در خاک آن کشور به سر می‌برد، حق اظهارنظرهای سیاسی و شرکت در مصاحبه‌ها را ندارد. **ریشاردوک** سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه، هنگام گفت و گوی روزانه خود با خبرنگاران رسانه‌های جمعی، اظهار داشت: «خانم رجوی مجبور است که در انطباق با موقعیت خود، به عنوان پناهنده، از برخی اظهارنظرها خودداری کند. ما این موضوع را در گذشته نیز به وی یادآوری کرده‌ایم.»[1]

مدتی بعد، دولت آلمان رسماً از سخنرانی **مریم رجوی** در شهر دورتموند جلوگیری کرد. دولت آلمان در توضیح این ممنوعیت، «مصالح عالی کشور» را مطرح نمود. منابع رسمی آلمانی اعلام کردند: «از آنجا که خانم رجوی دارای گذرنامه پناهندگی فرانسوی است، ورودش به آلمان بلامانع است؛ ولی نمی‌تواند به عنوان رهبر سازمان مجاهدین، به ویژه در یک مقام رسمی ـ هر چند که خود این عنوان را به خودش داده باشد ـ در میتینگ سخنرانی کند؛ زیرا این اقدام، مخالف پروتکل‌های دیپلماتیک رایج است.»[2]

شایعات شنیده شده از منابع نزدیک به مجاهدین خلق، گویای این مطلب بوده که سازمان حدود ۴۰ میلیون دلار برای برگزاری این مراسم خرج کرده بود و با آنکه اعلام شده بود که قریب ۲۰ هزار نفر شرکت خواهند کرد، حدود ۷ ـ ۸ هزار نفر بیشتر حضور نیافتند. این جمعیت مجبور شدند تا سخنرانی **مریم رجوی** را از طریق یک کانال ماهواره‌ای مشاهده و استماع کنند.[3]

از سوی دیگر، بنا به گزارش خبرگزاری‌های فرانسه و رویتر، اهالی شهرک «اور ـ سور ـ اوآز» در حومه

---

۱. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، بولتن خبری، اکتبر ۱۹۹۴/مهرماه ۱۳۷۳.
۲. همان، ژوئن ۱۹۹۵/خرداد ۱۳۷۴.
۳. همان.

پاریس ـ که منزل **صالح رجوی** برادر **مسعود رجوی** در آنجا واقع است و مریم رجوی نیز در مدت اقامتش در پاریس در آنجا ساکن بوده است ـ در روز ۱۷ آوریل ۲۹/۱۹۹۵ اردیبهشت ۱۳۷۴ از دولت فرانسه درخواست کردند که مقر مجاهدین را از این شهرک به جای دیگری منتقل کند. شورای منطقه‌ای شهر «وال دو آز» طی قطعنامه‌ای از وزیر کشور فرانسه «شارل پاسکوا»، درخواست کرد که هر چه زودتر به وضعیت ناامن شهرک مزبور خاتمه داده، آرامشی را که حق مسلم ساکنان آن است، بدان بازگرداند.

یکی از ساکنان محل در گفت و گویی با رادیو «فرانس انفو» اظهار داشت: «من برای این مالیات نمی‌دهم که در معرض مخاطره قرار گیرم. بگذارید آنها به جای دیگر بروند. من میل دارم که در شهرک محل اقامتم، آزاد زندگی کنم...این طور که از آنها (مجاهدین) مثل ساکنان یک دژ محافظت می‌کنند، به این معنی است که خطر بزرگی در اطراف آنها وجود دارد.» به گفته همسایگان، گاهی اوقات اوراق هویت آنها ده بار در روز توسط مأموران بازدید شده است. به گفته یکی از ساکنان، «در غالب مواقع، نیروهای امنیتی مهمانان ما را می‌رانند. آنها از این که خودشان و اتومبیل‌هایشان مدام تفتیش شوند، به ستوه آمده‌اند و به همین جهت در انزوای کامل قرار گرفته‌ایم.»[1]

۲ـ اغلب کسانی که از طریق انجمن‌ها و کانون‌های واسطه، سازماندهی شده به ملاقات **مریم رجوی** رفته بودند، با پی بردن به تناقضات مکرر در ادعاها و تکرار مستمر گزاف‌های پیشین درباره شکست قریب‌الوقوع جمهوری اسلامی ایران، خود را از این مجموعه کنار کشیدند و پیش‌بینی **رجوی** و نزدیکانش دایر بر جذب صدها هزار ایرانی را به شکستی سخت بدل نمودند. در این میان، نکته عبرت‌آموز این بود: **رجوی** که حتی در جلب و جذب جدی‌تر هواداران سمپاتیک خود نیز شکست خورده بود، چگونه می‌توانست انتظار داشته باشد که حمایت کسان دیگری را که این فرقه را یا اصلاً نمی‌شناختند و یا تصویری ناخوشایند و منفی از آن داشتند، جلب نماید؟!

پس از این که در اکتبر ۱۹۹۴ وزارت امور خارجه آمریکا در گزارشی مفصل به درخواست کنگره، ضمن بیان تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران، بر تروریست بودن این جریان و وابستگی آن به رژیم **صدام حسین** تأکید نمود، سازمان با مشکلات متعددی مواجه شد. مشابه چنین گزارش‌هایی در کشورهای اروپایی نیز انتشار یافت و سازمان نیز ـ طبق معمول ـ در تکذیب مطالب آنها تلاش فراوانی کرد.

---

۱. همان، آوریل ۱۹۹۵. نیز تلکس «ایران خبر» از واشنگتن، ۲۱ آوریل ۱۹۹۵.

مهمترین تلاش، چنانکه پیش‌تر نیز آمده است، انتشار کتاب قطوری با عنوان «دموکراسی خیانت شده» بود که همزمان به دو زبان انگلیسی و فارسی، ظاهراً توسط شورای ملی مقاومت تدوین و منتشر شد.

برکنار از این رویه‌ها و تکذیب‌ها، رسوایی دیگری نیز پدید آمد که بسیاری را نسبت به ماهیت خشونت‌بار سازمان و شورای رجوی مطمئن نمود. گروهی از ایرانیان که نامشان در پایان گزارش وزارت امور خارجه آمریکا آمده بود، از سوی اعضای سازمان مورد بازخواست و تهدید قرار گرفتند. سازمان مجاهدین خلق در پی آن گزارش گفته است که ایرانی‌های مذکور، آنها را به دولت ایران فروخته‌اند. نشریه «ایران پرس دایجست» که به زبان انگلیسی منتشر می‌شود، در این باره نوشت:

سازمان مجاهدین، به دنبال انتشار گزارش وزارت امور خارجه آمریکا علیه سازمان، آن دسته از ایرانیان مقیم آمریکا را که نظراتشان در تنظیم گزارش نقش داشته است، با تلفن تهدید کرده است... برخی از ایرانیان یاد شده، با توجه به حجم زیاد تهدیدات تلفنی، خواهان کنترل و استماع مستقیم تلفن خود توسط اف. بی. آی شده‌اند.[۱]

□ در فضای انتظارات و رؤیاها

به رغم آنکه سفرهای مریم رجوی به اروپا ـ و عمدتاً مانورهای تبلیغاتی وی در فرانسه ـ نتوانست دستاورد مثبتی برای فرقه رجوی داشته باشد، باز رجوی چشم‌اندازی را در رؤیاهای خویش تصور می‌کرد که تنها پتانسیل و امید مستور و نهانی آن، نسل جدید جوان ایران بود. اما نسل جوان ایران نه از «فاز سیاسی» مسعود رجوی خبر داشت و نه از «فاز نظامی» او سر در می‌آورد. کلمه «منافق» و شعار «مرگ بر منافقین»، برای اکثریت قاطع آنان تنها یادآور ماهیت یک جریان سیاسی ـ نظامی و تروریستی بود و بس.

به دنبال شکست رویکردهای تبلیغاتی و واریته‌ای مجاهدین خلق برای جا انداختن یک رئیس جمهور زن، مریم رجوی به عراق بازگشت و سازمان مجاهدین خلق این بازگشت را نزدیکتر شدن «سیمرغ رهایی» به مرزهای ایران وانمود کرد. مریم رجوی در مصاحبه‌ای، هنگام عزیمت از فرانسه، تأکید نمود که عزیمتش به عراق نیز بنا به خواسته «شورای ملی مقاومت» و مسئول شورا و شورای رهبری مجاهدین خلق، در چارچوب مأموریت به خاطر آزادی، و حاکمیت ملی و مردمی و در راستای

---

۱. نشریهٔ نیمروز، ش ۳۱۰، ۲۵ فروردین ۱۳۷۴؛ به نقل از نشریه نگاه، ش ۵، اکتبر ۱۹۹۶: ص ۱۰۶.

«آزادی خلق و میهن» صورت می‌گیرد.[1]

به دنبال بازگشت **مریم رجوی** به عراق، طرح‌ریزی سلسله عملیات نوینی توسط رجوی عنوان گردید و نشریه وابسته به سازمان این تیتر را به چاپ رساند: «مسئول شورای ملی مقاومت و فرمانده کل ارتش آزادی‌بخش ملی، ورود مقاومت به مرحله جدید را اعلام کرد.»[2]

«رادیو مجاهد» هم برای کمک به این اوهام هر روز اخباری از آمادگی و استعداد نیروهای ارتش سازمان را در بوق و کرنا می‌کرد.

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۱۹.

۲. نشریهٔ ایران زمین، ش ۱۳۲، ۲۶ آذر ۷۵.

فصل دوم:

دوم خرداد و آثار آن

□ سردرگمی و بحران استراتژیک اپوزیسیون[1]

اپوزیسیون نه از سطح شعور و مبارزه مردم باخبر است و نه شرایط را درک کرده است. از جمله خود نگارنده. برای نمونه، اکثر سازمان‌های اپوزیسیون نه تنها انتخابات را تحریم کردند بلکه از مردم نیز خواستند تا در انتخابات شرکت نکنند. اما مردم هیچ اعتنایی به این گونه فراخوان‌ها نکردند. حالا باید دید کدام یک از جریاناتی که فراخوان تحریم داده بودند، تا به این حد نرمش و واقع‌بینی سیاسی دارند که در ارزیابی‌های پیشین خود تجدیدنظر کنند و تحلیل کم و بیش درستی از آنچه رخ داده ارائه کنند.[2]

انتخابات دوم خرداد بسیاری را متحیر کرد. اپوزیسیون خارج از کشور، که فلسفه وجودی خود را از ادعای غیردمکراتیک بودن جمهوری اسلامی استنتاج می‌کند، در دوم خرداد ظرفیت‌هایی را برای مردم‌سالاری در ایران مشاهده کرد که در مخیله‌اش نمی‌گنجید. از این رو ناچار شد در قبال شرایط جدید، تعیین وضعیت کند و تفاسیر جدیدی برای علت مخالفت خود با نظام جمهوری اسلامی ارائه دهد.

---

۱. کلمه Opposition متخذ از زبان فرانسه و به معنی «مخالفت» و «مخالفان» است. در معنای مصطلح علوم سیاسی، اپوزیسیون صرفاً به جریانی گفته می‌شود که در چارچوب قانون و غالباً در فعالیت‌های پارلمانی یا در فعل و انفعالات انتخاباتی حضور دارد. (برای آگاهی بیشتر درباره مفهوم آکادمیک و اخص اپوزیسیون ← آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی: صص ۸ ـ ۹).

۲. حجاریان، جمهوریت؛...: صص ۴۴۸ ـ ۴۴۹؛ به نقل از «علی کشتگر» (علی محمد فرخنده جهرمی)، یکی از رهبران اسبق سازمان چریک‌های فدایی خلق.

اجزای این اپوزیسیون ـ که طیف متنوعی را از نیروهای سلطنت‌طلب، جمهوری‌خواه، مارکسیست، سوسیال دموکرات، مشروطه‌خواه و نمونه خاص مجاهدین خلق تشکیل می‌دهد ـ هر یک به تناسب شرایط و وضعیت سیاسی خود، در قبال هفتمین انتخابات ریاست جمهوری، موضعی گرفتند. عموم جریان‌های مخالف نظام (به جز چند جریان کوچک سیاسی که مشارکت در انتخابات را ـ آن هم اغلب در جهت دادن رأی سفید و اعتراضی ـ به هواداران خود توصیه کردند) سیاست تحریم انتخابات را در پیش گرفتند و با این ادعا که نظام در کلیتش نامشروع است و یا مکانیسم انتخابات غیرمنصفانه است، همگان را به عدم شرکت فراخواندند. اما ... هنگامی که با استقبال عظیم حدود سی میلیون نفر از ایرانیان مواجه شدند که رکورد مشارکت را ـ حتی در میان پیشرفته‌ترین دموکراسی‌های جهان ـ شکست و به فراخوان تحریم نیز وقعی ننهاد، در میان بهت و ناباوری، ناچار شدند به تحلیل این رخداد بنشینند و ـ اغلب ـ در مواضع خود تجدیدنظر اساسی کنند.

در این میان، سازمان ـ که هرگونه «استحاله‌طلبی»، مذاکره‌جویی و دل بستن به انتخاباتی آزاد را منتفی می‌دانست و با نیروهایی که از شکست «مرصاد» باقی مانده بودند، امیدوار بود که «در جوار خاک میهن» و به اتکای حمایت دولت و ارتش عراق و کمک‌های مالی پراکنده، نظام جمهوری اسلامی را ساقط کند و به عنوان «تنها آلترناتیو دموکراتیک» بر مسند قدرت بنشیند، انتخابات را تحریم کرد و در مواجهه با پدیده دوم خرداد ادعا نمود که مردم به فراخوان سازمان پاسخ مثبت داده و جز معدودی، در انتخابات شرکت نکرده‌اند.

«شورای ملی مقاومت» ـ پوشش سیاسی سازمان ـ نیز ادعا نمود که «اطلاعات دقیق گردآوری شده در داخل ایران، از طرف ستادهای مقاومت در ۲۵۰۰ حوزه رأی‌گیری و در بیش از یکصد شهر، مبین آن است که حداکثر ۵، ۶ میلیون نفر به پای صندوق‌های رأی رفته‌اند»![1]

□ دستپاچگی و بحران

شوک وارد شده بر سازمان و شورای رجوی پس از اعلام نتایج هفتمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، موجب شد تا مواضع رسمی و عریان شورای ملی مقاومت ـ قبل و بعد از اعلام آرا ـ

---

۱. شورای ملی مقاومت، اطلاعیه ۳ خرداد ۱۳۷۶.

سرشار از تناقضات فاحش و گزاره‌های ناهمخوان باشد. در این قسمت، این مواضع مرور می‌شود.

○ **پیش از اعلام آرای انتخابات هفتم**

شورای مزبور در اول اردیبهشت ۱۳۷۶، تحت عنوان «مسئول شورای ملی مقاومت تحریم نمایش انتخابات ریاست جمهوری رژیم را اعلام کرد»، مواضع و نظرات رسمی خود را در نشریه ایران زمین انتشار داد که اهم مطالب آن به قرار زیر است:

حکومت ... از انتخابات آزاد ریاست جمهوری دم می‌زند، غافل از اینکه به صحنه آوردن بازیگرانی مانند وزیر پیشین ارشاد ـ که سال‌ها در رأس دستگاه دروغ‌پردازی و سانسور رژیم قرار داشته است... با مطرح کردن پاسداران سیاسی رژیم از قبیل ابراهیم یزدی، پیمان و عزت سحابی و مأمورین جیره‌خوار وزارت اطلاعات در داخل و خارج کشور، هرگز نمی‌تواند به انتخابات رونق و اعتبار بدهد.

... بدیهی است مردم ایران این بار هم نمایش انتخابات ریاست جمهوری حکومت آخوندی را به طور کامل تحریم می‌کنند و به این مناسبت باز هم برای تمام دنیا تأکید و تکرار می‌کنیم که راه‌حل همانا تنها جایگزین مردمی و دموکراتیک، یعنی شورای ملی مقاومت ایران و کلید پیروزی همانا ارتش آزادی بخش ملی است. ... تحریم نمایش انتخاباتی رژیم ... یک وظیفه ملی و میهنی است. مرعوب صحنه‌سازی‌ها و تهدیدهای رژیم ... نشوید. آخوندها و پاسداران سیاسی و نظامی‌شان در برابر عکس‌العمل عمومی ناتوان و زبون‌اند. به افشای توطئه‌های دشمن برخیزید. پیام مقاومت برای تحریم خیمه شب‌بازی انتخاباتی را در سراسر کشور به آگاهی عموم برسانید.[1]

پس از اعلام تأیید صلاحیت آقایان **محمدی ری‌شهری، خاتمی، ناطق نوری و زواره‌ای** (کاندیداهای هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری)، توسط شورای نگهبان، **رجوی** چنین اظهار داشت:

این تصمیم شورای نگهبان بار دیگر همه کسانی را که به تغییراتی در درون رژیم چشم دوخته بودند، کور نمود و ثابت کرد [که] هرگونه دل بستن به تغییرات، سرابی بیش نیست؛ و تنها راه‌حل، سرنگونی رژیم توسط ارتش آزادی‌بخش ملی و جایگزینی رئیس جمهور مریم رجوی است. شورا در گذشته نیز با آمدن مریم رجوی در کنار مرزهای جمهوری اسلامی اعلام داشته بود که بر اساس نظر سنجی‌های مشخص در داخل کشور، رئیس جمهور مقاومت اکثریت مطلق

---

۱. نشریهٔ ایران زمین، ش ۱۳۶، ۷۶/۲/۱: صص ۳ و ۱۰.

آرا را [به دست] خواهد آورد.[۱]

○ پس از اعلام آرای انتخابات

به دنبال اعلام مجموعه آرای شرکت کنندگان، به رغم تأیید همراه با ابراز شگفتی همه جریان‌های اپوزیسیون، اظهارنظرها و اعلام مواضع شورا و سازمان، مصداق کامل «مخالف خوان» بود؛ چرا که در نخستین واکنش‌ها، ابتدا چنین نوشتند:

در خاتمه نمایش انتخابات ریاست جمهوری رژیم آخوندی، حقایق مسلم و بسیار مهمی درباره وخامت اوضاع رژیم ... و بر هم خوردن تعادل درونی آن برملا می‌شود که مبیّن تغییر دوران و فرا رسیدن مرحله تعیین سرنوشت و عبور حاکمیت از یک نقطه عطف سیاسی است.[۲]

□ ادامهٔ بحران؛ گسست‌های جدید

○ خروج متین دفتری از شورا

مبارزه مسلحانه یک گروه معدود، در جامعه ایران که مردم و جوانان مسائل‌شان را به روشنی بیان می‌کنند، جایی ندارد. مردم از خونریزی و ترور خسته شده‌اند. راه مجاهدین خلق عملاً به نوعی تروریسم کور ختم شده است. بمبی را که پس از انتخابات در دادسرای انقلاب منفجر کردند به کشته شدن سه نفر بی‌گناه و یک کودک منجر شد. این حرکات نه مبارزه است و نه مبارزه مسلحانه؛ بلکه تروریسم عریان است. به این جهت است که کسی مثل متین دفتری دیگر نمی‌تواند در چارچوب چنین نهادی کار کند. مجاهدین با نقض حقوق بشر در چارچوب سازمانشان و زندان و آزار افراد جدا شده از سازمان، روی شخصیت متین دفتری سایه انداخته بودند. این چارچوب تنگ برای افراد قابل ادامه نیست.

رویداد دوم خرداد صحنه را آشکار و روشن ساخته است. مجاهدین خلق در گفت و گوی سیاسی درون ایران شرکت ندارند. سازمانی که در خاک عراق و بدون حضور و رأی مردم، رئیس جمهور انتخاب کند، بزرگترین توهین را به اراده ملت کرده است. مردم نشان داده‌اند که حاضرند. می‌بینیم که ابعاد تحولات اخیر از تمام حرکت‌های سیاسی صدساله اخیر وسیع‌تر و گسترده‌تر بوده است.

---

۱. رجوی، تحلیل وضعیت رژیم...: ص ۱۰.

۲. شورای ملی مقاومت، متن اطلاعیه سوم خرداد (جزوه ـ رقعی).

خروج متین دفتری هم با چاپ مقاله‌ای در نشریه آزادی شروع شد. او در این مقاله نوشته بود: «آن کس که با ما نیست، الزاماً دشمن ما هم نیست.» این به تعبیری، نوعی دگراندیشی است؛ در حالی که رجوی عقیده دارد: «هر کس با ما نیست، دشمن ماست!»[1]

دوم خرداد ۱۳۷۶ بخش‌های وسیعی از اپوزیسیون خارج از کشور را منفعل کرد و به واکنشی تأمل‌برانگیز واداشت. در این میان، عده‌ای از وابستگان نهاد پوششی سازمان ـ یعنی «شورای ملی مقاومت» ـ نیز واکنشی قابل پیش‌بینی نشان دادند. **هدایت‌الله متین دفتری**، یکی از وفادارترین یاران شورای مزبور و رجوی، از جمله افرادی بود که عکس‌العمل دیرهنگام وی بالاخره به جدایی و تعبیر درست‌تر «اخراج» از شورا منجر شد.

جدایی **متین دفتری** از شورای مقاومت، حتی به زعم همفکران سابقش نیز بسیار دیر اتفاق افتاد. هر چند برخی از منفردان و یا وابستگان به جریان‌های اپوزیسیون خارج از کشور، به هر حال، از این امر استقبال کردند، لیکن برای عده‌ای دیگر این پرسش مطرح شد که چرا او نیز در کنار افرادی چون **بهمن نیرومند، ناصر پاکدامن، مهدی خانبابا تهرانی، حسن ماسالی، عبدالکریم لاهیجی، عبدالرحمن قاسملو و ابوالحسن بنی‌صدر** «شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آن‌چنان به درازا کشاند که سرانجام رجوی با سیاست فرار به جلو، بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد»؟[2]

متین دفتری، در جریان انتشار مجدد نشریه آزادی ـ که به نوشته خودش، انتشار آن هشت سال در محاق تأخیر بوده است ـ در نخستین شماره، زیر عنوان «چند کلامی به عنوان سرسخن» و با امضای «جبهه دموکراتیک ملی ایران ـ هدایت متین دفتری»، در ضمن استناد به بند نهم قطعنامه مهرماه ۱۳۷۶ شورای ملی مقاومت با تأکید بر ضرورت دموکراسی و «ساختن زمینه برای قبول و رعایت پلورالیسم در جامعه از «اعتلای فرهنگ و آرمان‌های دموکراتیک» سخن راند و با صراحت اعتراف کرد که شورا در جهت «فعال کردن عنصر اجتماعی» ناکام بوده و «این نیرو» نه «به سویی که باید و شاید» هدایت شده و «نه رهبری اجتماعی خود را یافته است». در همان جا **متین دفتری** با تعریضی به ماده هفتم قطعنامه مذکور، در کارآیی ارتش آزادی‌بخش تردید و سپس و تأکید می‌کند که این ـ به اصطلاح ـ ارتش، «بدون

---

۱. چهره‌ها و گفته‌ها، گفتگوی حسین مهری با مهدی خانبابا تهرانی:: صص ۱۲۷ ـ ۱۲۸.
۲. نشریهٔ پیوند، (ویژه‌نامه)، سال دوم، ش ۳، شهریورماه ۱۳۷۷: ص ۱۳.

پشتیبانی کافی و وافی عنصر اجتماعی، با شرایط مشکل‌تری رو به رو خواهد شد.»[1]

طرح چنین مسائلی، مقدمه مطالب دیگری بود که گره اتصال **متین دفتری** و شورا را باز کرد. **متین دفتری**، در شماره بعدی نشریه آزادی و این بار تنها با امضای «هدایت متین دفتری، پاریس - ۲۱ ژوئن ۱۹۹۸» که می‌شد آن را به مثابه پذیرش پیامدها و تبعات چنان نوشته‌ای تلقی کرد، به چون و چرای بیشتر پرداخت. وی در «سرسخن» شماره ۱۳ نشریه خویش با نوعی انتقاد از خود، حقایقی را آشکار کرد که طی یک سال (و نیز تاکنون) تلاش زیادی شده بود تا مکتوم بماند. متین دفتری، از همان نخست، با نقل فرازی از بند سوم همان قطعنامه درباره انتخابات ریاست جمهوری و انتخاب دوم خرداد که در آن آمده است:

... به رقم سازی شیادانه‌ای دست زدند و مدعی شرکت ۲۹ میلیون نفر رأی دهنده در این انتخابات شدند. حقیقت این است که با وجود بالا گرفتن تضاد آشکار بین دو جناح و تلاش بی‌سابقه هر کدام برای کشاندن مردم به پای صندوق‌ها به نفع خود، تنها کمتر از بیست درصد از صاحبان حق رأی در این انتخابات شرکت کردند...[2]

به سوی نفی آن موضع گرفت و نوشت:

نارسایی و عدم انطباق این بند با ارقام واقعی آرا[ی] انتخابات و نقش مردم پس از وقوف بیشتر به شرایط و اطلاعات جدید، انتقادی را بر ما ایجاب می‌کرد که آن را در نامهٔ شاهدی عینی و تحلیل‌گری خبره که از ایران رسید، دیدیم و نکوهش‌هایش را پذیرفتیم.[3]

متین دفتری سپس با نقل دو صفحه‌ای نامهٔ آن «شاهد عینی» و «تحلیل‌گر خبره»، که از قبل عنوان کرده که آن را پذیرفته است، موضعی جدید در قبال مسائل داخلی ایران اتخاذ کرد. در نامه مزبور می‌خوانیم که:

... در روزهای آخر قبل از رأی‌گیری، جوانانی که در رژیم گذشته نبودند و یا کودکانی خردسال بودند، پدر و مادرها و بزرگترها را تشویق و وادار کردند که پای صندوق‌ها بروند و به خاتمی رأی بدهند. نتیجه آن شد که لابد شنیده‌اید. ... موضع‌گیری شما [= شورای ملی مقاومت] در مورد صحنه‌سازی رژیم و تعداد اندک شرکت‌کنندگان، خلاف واقع بود ... وجود خاتمی را مردم غنیمت می‌شمارند و این وضع را امکانی می‌دانند که می‌توانند در آن شرکت کنند. ... روزنامه‌ها

---

۱. نشریهٔ آزادی، دوره دوم، ش ۱۲، پاییز - زمستان ۱۳۷۶: صص ۴-۶.
۲. همان، ش ۱۳، بهار ۱۳۷۷: صص ۳ - ۴.
۳. همان: ص ۴.

و مجلات، تا اندازه‌ای، از یکنواختی بیرون آمده‌اند و مردم با وجود قیمت‌های گران و درآمدهای کم می‌خرند و می‌خوانند. مردم تشنه اطلاعات و آگاهی هستند و از شعارها و گفته‌های یکطرفه (مونولوگ) و خود بزرگ‌بینی گویندگان خسته و متنفرند.[۱]

در آخرین بندهای مقاله، **متین دفتری** از ارزش‌ها و مقولاتی سخن می‌گوید که نزدیک به ۱۸ سال با حمایت خود از مجاهدین خلق، آنها را نفی کرده بود:

... تحمل یکدیگر توأم با اتحاد نیروهای اجتماعی، در غیاب انحصارطلبی سیاسی و قبول این اصل که هر کس بر ما نیست با آنکه عقیده و روشی دیگر را دنبال می‌کند ـ با ماست، عنصر اجتماعی را فعال‌تر کرده و مانع بروز انفعال می‌شود. ...

امروز دیگر برخلاف تجربیات یکصدساله اخیر، داده‌های اجتماعی ... نشان می‌دهد که آزادی ضرورتی ملموس شده ... و می‌تواند توأم با رشد مطبوعات، ارتباط‌های فردی و گروهی و رسانه‌ای، نسل امروز را ... واکسینه کند.[۲]

آنچه در مجموع از مقاله **متین دفتری** مستفاد می‌شد، این بود که وی واقعیت حضور مردم در انتخابات و رأی ۲۰ میلیونی آقای خاتمی را پذیرفته است و این پذیرش، به معنی قبول شکست استراتژی و بی‌بنیاد بودن تحلیل‌های مجاهدین خلق ـ به خصوص شخص رجوی ـ و عدم مقبولیت آنان در میان مردم است.

اولین واکنش سازمان به مقاله مزبور در نشریه مجاهد شماره ۳۹۷ انعکاس یافت. در گوشه پایین صفحه ۲ و با عنوان «اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت»، در این نشریه از قول دبیر ارشد شورای ملی مقاومت، **متین دفتری** و جریان منتسب به وی تهدید به اخراج شده بودند:

تاکنون بسیاری از اعضای شورا این وضع را نقض مرزبندی‌های سیاسی با رژیم، و نقض الزامات شورایی دانسته‌اند. همچنین اعتراض‌های کتبی خطاب به مسئول شورا به دبیرخانه واصل شده که در آنها رسیدگی به موارد نقض التزام و اخراج از شورا درخواست شده است.[۳]

متین دفتری در واکنش به اخطار فوق، به تاریخ ۲۴ تیر ۱۵/۱۳۷۷ ژوئیه ۱۹۹۸ اطلاعیه‌ای صادر و منتشر کرد که اهم مطالب آن چنین بود:

---

۱. همان: صص ۴ و ۵.
۲. همان: ص ۸.
۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۹۷، ۲۲ تیر ۱۳۷۷: ص ۲.

جبهه دموکراتیک ملی ایران، با ابراز تأسف از صدور اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران به تاریخ ۱۹ تیرماه و مندرج در نشریه مجاهد ۳۹۷ (۲۲ تیرماه ۱۳۷۷) کلیه تعابیر و تفاسیر مندرج در آن را قویاً مردود شناخته و صدور چنین اطلاعیه‌ای را با چنین روشی برخلاف آیین‌نامه شورا می‌داند...[1]

به دنبال این اطلاعیه، در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۷۷، یعنی سه روز پس از اطلاعیه متین دفتری، جلسه میان دوره‌ای شورا را برگزار کردند و نتیجه آن را زیر عنوان «اطلاعیه شورای ملی مقاومت» (که مدعی شده بودند به عنوان مصوبه شورا به اتفاق آرا[2] تصویب شده است) در اولین شمارهٔ در دست انتشار مجاهد به چاپ رساندند. اطلاعیه مزبور در صفحهٔ «گزارش» ـ همراه با نقل قول‌های ناقصی از رادیوها و نشریات در واکنش به حرکت متین دفتری و نامه‌ای مفصل از **محمدرضا روحانی**، عضو اسبق جبهه دموکراتیک، خطاب به **هزارخانی** ـ چاپ شد.

مقدمه مفصل چهاربندی اطلاعیه شورا حول تأیید و تأکید مواضع قبلی، در مورد دوم خرداد و لزوم التزام اعضا به مفاد آن، دور می‌زد؛ آنگاه به اصل موضوع پرداخته و طی دو بند احکام محکومیت و اخراج **متین دفتری** ـ به عبارتی، جبهه دموکراتیک ملی ـ صادر شده است:

بر اساس موارد یاد شده در بالا و عطف به اطلاعیه ۱۹ تیرماه دبیرخانه شورا، پس از بحث و بررسی‌های لازم:

۱ـ مواضع سیاسی اخیر آقای هدایت متین دفتری نماینده جبهه دموکراتیک ملی ایران را زیر پا گذاشتن التزام‌های شورایی و نقض آشکار و شک‌برانگیز التزام‌های مربوط به بندهای ۳ و ۵ و ۶ و ۸ قطعنامه مهر ۱۳۷۶ می‌شناسد و آن را به شدت محکوم می‌کند.

۲ـ بر اساس ماده ۹ آیین‌نامه داخلی که نقض مرزبندی سیاسی با رژیم ... و عدم رعایت تصمیمات شورا و فعالیت مستمر علیه مبانی وحدت و انسجام شورا [را] موجب اخراج می‌داند، اخراج جبهه دموکراتیک ملی از سوی شورای ملی مقاومت را اعلام می‌کند.[3]

آنچه ماهیت و ساز و کار سرکوب مخالف توسط سازمان را در این اطلاعیه روشن می‌کند، استفاده از حرفهٔ تهمت و تصریح به «ارتباطات آلوده و وجود دست‌های پشت پرده» در بند ۳ آن است:

---

۱. نشریهٔ پیوند (ویژه‌نامه)، سال دوم، ش ۳، شهریورماه ۱۳۷۷: ص ۵.

۲. همان‌طور که پیشتر نیز بیان شد، اکثر اعضای شورا همان عضوها و کادرهای سازمان‌اند که نام بعضی از آنها، به عنوان نیروهای منفرد و مستقل، در فهرست شورا آمده و می‌آید.

۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۹۸، ۲۹ تیر ۱۳۷۷: ص ۳.

۳ـ یادآور می‌شود که خوشامدگویی‌های محافل و ارگان‌های ارتجاعی و استعماری، به ویژه نقل قول روزنامه نیمروز نشریه وابسته به وزارت اطلاعات رژیم ... در خارج کشور از مکالمه تلفنی مسئول شورا با آقای متین دفتری را حاکی از ارتباطات آلوده وجود دست‌های پشت پرده می‌داند.[1]

این بار متین دفتری با تفصیلی بیشتر، در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۷۷ اطلاعیه جوابیه‌ای صادر و منتشر نمود که در آن، با تأکید بر مواضع ضدجمهوری اسلامی «جبهه دموکراتیک ملی ایران» و تصریح به اهداف مشترک نیروها و عناصر ضدانقلاب اسلامی، آورده بود:

۴ـ انتخاب بهترین ابزار برای دستیابی به این اهداف، همان گونه که در بیانیه اخیر این جبهه به مناسبت ۳۰ تیر آمده[2] منتج از تحلیل مشخص از شرایط مشخص، به دور از فرقه‌گرایی، دگم‌های ایدئولوژیک و تصفیه حساب‌های سیاسی است. از این رو هرگونه انحصارطلبی را مردود می‌شماریم.

۵ـ تا زمانی که در عملکرد مستمر با هر فرد و یا جریان، این اصول ظاهر نگردد و به محک آزمایش گذاشته نشود، تنها در قالب شعارهای دلفریب و عامه‌پسند باقی می‌ماند! و عدم رعایت آن به پایانی غم‌انگیز منجر می‌شود؛ که ملت ما متأسفانه بارها و به بهایی گزاف آن را تجربه کرده است. ...

۶ـ در جلسه میان دوره‌ای شورای ملی مقاومت شرکت نکردیم؛ زیرا به هیچ روی حاضر نیستیم که مسائل نظری تحت هر عنوان و بهانه‌هایی از جمله «نقض التزام» ممیزی شده؛ چرا که به آزادی اندیشه، بیان و انتقاد عمیقاً باور داریم! و بیان و باور هیچ فرد یا جریانی را موضوع محاکمه نمی‌دانیم.

۷ـ جدایی تأسف‌انگیز است؛ اما اگر قیمت ادامه وحدت، چشم‌پوشی از اصول و اهداف پایه‌ای باشد، نبود آن وحدت بهتر از بودنش است.

۸ـ جای تأسف است که هم پیمانان دیروز ما، در شورای ملی مقاومت ایران، در آزمایش انتقادپذیری، بردباری سیاسی و تحمل‌گرایی ناموفق بوده‌اند و خط بطلانی بر محوری‌ترین پایه دموکراسی، یعنی آزادی بیان کشیده‌اند.

۹ـ جبهه هرگونه شایعه‌پراکنی و نیز برچسب زنی، افترا و هتک حرمت ـ از قبیل موارد مذکور در بند

---

۱. همان.

۲. ارجاع به بیانیه‌ای در سابق، نوعی تأکید به این امر است که مواضع اخیر متین دفتری به طور خلق‌الساعه پدیدار نشده، بلکه مسبوق به سابقه است.

۳ اطلاعیه شورا ـ را قویاً محکوم می‌کند و اصرار می‌ورزد که هر کس، اعم از شورای ملی مقاومت و یا هر شخص دیگر ـ حقیقی یا حقوقی ـ که از «ارتباطات آلوده» و «وجود دست‌های پشت پرده»ی مذکور در بند فوق سند و مدرکی در دست دارد، مدارک خود را فوراً برای قضاوت ملت ایران منتشر کند.[1]

در تبیین این واقعیت که چرا **متین دفتری** دیرتر از دیگران از شورا بیرون آمد، بسیار گفته‌اند ولی اغلب این گفته‌ها به یک علامت تعجب و تکرار «چراها» می‌رسد. مسئله این است که ـ به تعبیر برخی صاحبنظران مخالف سازمان ـ «مسخ شدگان»، «فریب خوردگان»، «فرصت طلبان» و «نوکرصفتان» قادر به تغییر مواضع خویش نیستند؛ چرا که اراده‌ای ندارند. دیگری به جای آنها می‌اندیشد، اختیار می‌کند و تصمیم می‌گیرد. در این فاصله ۱۷ ساله (۷۷ ـ ۱۳۶۰) آیا متین دفتری «عمیقاً» به «آزادی اندیشه، بیان و انتقاد» باور داشته است؟! آیا پیش از حرکت اخیر و جریان اخراج یا خروج، مجاهدین و شخص رجوی هرگز «بر محوری‌ترین پایه دموکراسی یعنی آزادی بیان» خط بطلان نکشیده بودند و در «آزمایش انتقادپذیری، بردباری سیاسی و تحمل‌گرایی» توفیق داشتند؟! به گفته یکی از چهره‌های معروف اپوزیسیون، که از قضا در ضدیت با جمهوری اسلامی نیز کارنامه پر و پیمانی دارد، این که چرا **متین دفتری** در کنار افرادی چون **بنی‌صدر** و **نیرومند** و **پاکدامن** و **خانبابا تهرانی** و **قاسملو** و **ماسالی**، «شانه از زیر بار رهبری رجوی خالی نکرد و اقامت خود را در دستگاه رجوی آن چنان به درازا کشاند که سرانجام **رجوی** با سیاست فرار به جلو بر او سبقت گرفت و حکم اخراج او را صادر کرد.»، سؤالی است که پرسش‌های مقدر دیگری را نیز به همراه می‌آورد:

آیا در آن سال‌ها، متین دفتری شیوه‌های عمل رجوی را در داخل «شورای ملی مقاومت» و سازمان مجاهدین تأیید می‌کرد؟[2] آیا اصولاً متین دفتری شیوه تفکر و مایه فرهنگی و عقلی و روحی و کردار و عملکرد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی رجوی را با مقولات مربوط به آزادی، دموکراسی، تسامح و حرمت و حیثیت شئون انسانی هماهنگ می‌دانست؟ آیا متین دفتری تصور می‌کرد که ذهن و شعور او در قضاوت نسبت به اعمال رجوی در شورا و در سازمان، نسبت به ذهن و شعور کسانی که عضویت در شورا

---

۱. نشریهٔ پیوند، همان: صص ۶ و ۷.

۲. نظیر ازدواج ایدئولوژیک، تئوری سه طلاق، جدایی کودکان از خانواده‌ها، همکاری تنگاتنگ با عراق، گسیل جوانان عضو سازمان برای درگیری با پاسداران در مرزها و کشتارهای جمعی آنان، تلاش برای ایجاد رابطه با آمریکا، منابع درآمدها و مخارج سازمان، شورا و... .

را همزمان با او پذیرفتند اما پس از مدتی، یکی پس از دیگری، فرار را برقرار ترجیح دادند و از گردن نهادن به مسئولیت و رهبری رجوی سر برتافتند، هشیارتر و عقلانی‌تر و منطقی‌تر است؟ آیا متین دفتری، به عنوان عضو «شورای ملی مقاومت»، از نظر اخلاقی و انسانی و عقلانی، بر این همه سیلاب فحش و ناسزا و تهمت و هتک حرمتی که رجوی و دستگاه تبلیغاتی او علیه منتقدان خود در این سال‌ها سرازیر کرد، صحه می‌گذاشت و رجوی را ـ چه در رهبری سازمانی و چه در مسئولیت شورا ـ در تمسک به این گونه شیوه‌های خودکامگی و در تحویل و تبدیل سازمان و شورا به صورت یک فرقه متعصب مذهبی و جدا از مردم محق می‌دانست؟ و...[1]

یکی دیگر از شخصیت‌های سیاسی اپوزیسیون، یکی از ابعاد نقش و شخصیت متین دفتری[2] در طول حضورش در کنار رجوی را بدین گونه تبیین می‌کند:

... یکی از موارد غم‌انگیز این نقش آقای متین دفتری زمانی بود که «سازمان نگهبان حقوق بشر» رهبری مجاهدین را متهم کرده بود که اعضای جداشده خود را زندانی کرده است و تقاضا داشت که از بازداشتگاه‌های مجاهدین در عراق دیدن کند. آقای متین دفتری با نوشتن نامه‌ای به «سازمان نگهبان حقوق بشر» رفتار خصمانه مجاهدین را با اعضای ناراضی و دگراندیش تکذیب کرد و مدعی شد که اتهامات وارده به سازمان مجاهدین بی‌اساس است. این امر که چرا آقای متین دفتری هیجده سال وقت می‌خواست تا قانع شده که «شورای ملی مقاومت» نقشی خارج از اراده رهبری مجاهدین ندارد، سؤالی است که فقط شخص ایشان می‌تواند بدان پاسخ گوید.[3]

واقعیت این است که عکس‌العمل آقای هدایت‌الله متین دفتری و جبهه دموکراتیک ملی، در مقابل عملکرد رجوی سکوت محض بوده است. اینها در واقع «دکوری در تجمع شورای ملی مقاومت بودند که ۱۶ سال آزگار به صورت ابزاری در خدمت سیاست‌های به غایت ارتجاعی و ضدملی آن تشکیلات قرار داشتند.» گوینده این اظهارات، سنگ محکی نیز برای تشخیص صداقت متین دفتری و جبران گذشته‌ها به میان می‌اندازد و می‌گوید:

---

۱. همان ـ پیشین؛ اقتباس از متن گفتگوی دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی: ص ۱۳. نیز فراز و فرود...: صص ۶۷ـ ۶۹.

۲. منظور استفاده از وجهه متین دفتری به عنوان نوه دکتر مصدق است.

۳. همان، ش ۴، دی ماه ۱۳۷۷، گفتگوی دکتر منصور فرهنگ: ص ۴۵. نیز فراز و فرود...: صص ۱۶۸ ـ ۱۶۹.

اگر آقای متین دفتری علاقه دارد که گفتار ایشان در رابطه با «دفاع از آزادی بیان و کثرت‌گرایی و مخالفت با هرگونه شایعه‌پراکنی، برچسب زنی، افترا و هتک حرمت» جدی تلقی شود، قبل از هر چیز ضروری است تا مواضع خود را در رابطه با سیاست و عملکرد شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین خلق و مسعود رجوی، در مدت ۱۶ سال همکاری، روشن نماید و از روابط پشت پرده با صدام حسین و حزب بعث عراق، سازمان‌های جاسوسی کشورهای غرب و کشورهای عربی و سناتورهای استعمارگر آمریکا پرده بردارد و در رابطه با حبس و شکنجه آن عده از مجاهدین، که به خاطر مخالفت با سیاست‌ها و عملکردهای شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق در زندان‌های دولتِ ـ به اصطلاح ـ مقاومت مریم خانم قجر عضدانلو در عراق گرفتارند، سکوت را بشکنند.»[1]

شاید گویاترین تمثیلی که می‌تواند خروج یا اخراج متین دفتری را از شورا تبیین کند، مطلبی است که یکی از هم‌جبهه‌ای‌های سابق وی بیان کرده است:

در زبان آلمانی ضرب‌المثلی است مبنی بر اینکه «موش‌ها از کشتی‌ای که دارد غرق می‌شود، می‌گریزند»، جدایی متین دفتری از «شورای ملی مقاومت» نیز جز این نیست. استعفای ایشان شبیه به کار آدمی است که پس از سوار شدن در اتوبوس و به ایستگاه آخر رسیدن و پیاده شدن اتوبوس باز هم به راه خود ادامه خواهد داد؛ اما پس از مدتی انتظار، پی می‌برد که به آخر خط رسیده است و باید از آن پیاده شود![2]

---

۱. همان، پیشین، اقتباس از گفتگو با دکتر منصور بیات‌زاده: ص ۱۲؛ با تلخیص.
۲. همان، گفتگو با مهندس منوچهر صالحی: ص ۴۳. نیز فراز و فرود...: ص ۱۶۳.



حسین نقدی، احمد فروغی، هدایت‌الله متین‌دفتری در جلسه کنگره حزب سوسیال دمکرات ایتالیا

□ جدایی معترضانه شهره بدیعی

در پی «اخراج» دکتر **متین دفتری** و جبهه دموکراتیک از شورای ملی مقاومت، **شهره بدیعی** از دیگر عناصر غیرمجاهد شورا (همسر نوری دهکردی یکی از مقتولان رستوران میکونوس) که در میان اپوزیسیون خارج از کشور شهرت و اعتبار ویژه‌ای داشت، با انتشار متنی با عنوان «استعفانامه» کناره‌گیری خود را از شورای ملی مقاومت ـ با دستاویز اعتراض به اهانت به متین دفتری در اطلاعیه شورا ـ اعلام نمود. در پی انتشار این متن، نشریه سازمان ـ به تفصیل ـ وی را تخطئه کرد. ادبیات حمله به شهره بدیعی، کماکان همان گفتمان انگ‌زنی و وصل مخالفان رجوی به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است. در قسمتی از پاسخگویی مجاهدین خلق آمده است:

۱ـ استعفانامه وی به رادیو ۲۴ که ارگان مورد استفاده وزارت اطلاعات است، میکس گردیده است.
۲ـ این امر توسط پاسداران سیاسی و نظامی دامن زده می‌شود.[۱]
۳ـ وی از سه سال پیش به عضویت شورا پذیرفته شده بود و از مهرماه ۷۶ عضویتش در شورا در حالت تعلیق و موکول به تصمیم‌گیری در اجلاس آتی شورا بوده است ...[۲]

---

۱. اشاره و تصریح به افرادی همچون مهدی خانبابا تهرانی است که سازمان به آنها لقب «پاسداران سیاسی نظام» داده است. تهرانی در پاسخ حسین مهری مصاحبه‌گر رادیو ۲۴ ساعته که نظر وی را درباره استعفای شهره بدیعی استفسار می‌کند و وی را «همسر یکی از رهبران حزب دموکرات کردستان» معرفی می‌نماید، اظهار می‌دارد:
«... این گونه برخورد سیاسی ـ یعنی هتاکی ـ کار روزمره مجاهدین است. آقایی به نام دکتر راستین این فحاشی‌ها را جمع‌آوری و منتشر کرده است. سهم من هم در این فحاشی‌ها کم نیست. مثل بنی‌صدر و [حاج] سیدجوادی و دیگران! ... خانم شهره بدیعی نه کرد است و نه عضو حزب دموکرات کردستان! شوهر ایشان هم آقای نوری دهکردی است که نه کرد بوده و نه عضو حزب دموکرات کردستان. نوری دهکردی عضو سازمان ما یعنی شورای متحد چپ بود. ... شهره بدیعی همسر نوری دهکردی دوست نازنین من بود. خود شهره بدیعی هم دوست همسر من است. آنها با هم از ایران فرار کرده‌اند. خانم بدیعی پس از جریان دادگاه میکونوس عضو شورای ملی مقاومت شده.» (چهره‌ها و گفته‌ها...: ص ۱۲۵؛ گفتگوی ۱۱ اوت ۱۹۹۸).
۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۴۰۲، ۱۳۷۷/۵/۲۹.

فصل سوم:

بن‌بست استراتژیک و بحران موجودیت

□ زمینه بازگشت به تروریسم شهری

سازمان مدت‌ها بود که از یک سو حرکت‌های تروریستی و ورود تیم‌های نظامی به داخل کشور را متوقف کرده بود و از سوی دیگر با ایجاد ارتباطاهای گسترده‌تر با محافل و احزاب و مجالس غرب سعی داشت که خود را به عنوان «آلترناتیو» دموکراتیک جمهوری اسلامی مطرح سازد تا اقبال بین‌المللی را نسبت به خود کسب نماید. این سازمان تا بدانجا بر این امر ـ که یک جریان «سالم» معتقد به دموکراسی است ـ اصرار داشت که با صرف هزینه‌های هنگفت، به برگزاری کنسرت‌های موسیقی و راه انداختن ضیافت‌های مجلل برای سیاسیون و نمایندگان مجالس کشورهای اروپایی و آمریکایی دست زد و حتی انتساب ترور آمریکایی‌ها را در ایران از خود سلب کرد و آن را به جریان مارکسیست شده ـ و به تعبیر خودشان اپورتونیستی ـ نسبت داد. همه این تلاش‌ها برای این بود که خود را از اتهام تروریسم و خشونت‌طلبی تبرئه کند.

مجاهدین خلق در سال ۱۳۶۴ آخرین تیم‌های عملیاتی اعزامی را ـ نه از مرز عراق که ضربه‌پذیر بود بلکه ـ از مرزهای شرقی کشور به داخل فرستاد و عده‌ای از آنها پس از انجام یک عملیات و بقیه قبل از هر عملیاتی ضربه خوردند.

ورود رجوی به عراق و زمینه‌سازی برای تأسیس ارتش آزادی‌بخش، تاکتیک‌ها را نیز دگرگون کرد؛ بدین معنا که از آن پس حمله به پاسگاه‌های مرزی را در غرب کشور آغاز نمود و در حادترین مرحله،

توانست ـ باکمک نیروهای عراق ـ ۳ روز شهر مرزی «مهران» را به تصرف درآورد. بعد از آن نیز عملیات «فروغ جاویدان» (مرصاد) را تدارک و اجرا کرد که به رغم حمایت و همکاری همه جانبه عراق، شکست سنگینی خورد.

پس از شکست «مرصاد»، رجوی بحران‌های درونی سازمان را با ترتیب دادن نشست‌های پی در پی و انداختن تقصیرها و قصورها به گردن افراد و اعضا، آرام کرد؛ و مجدداً نگاه خود را به سمت حمایت‌گیری از قدرت‌های جهانی و به خصوص آمریکا معطوف نمود. زیگزاگ‌ها و چرخش‌های مختلف، از تکیه به مصدق و شیر و خورشید گرفته تا برگزاری مجالس طرب، همه در راستای همین نگاه بود. ولی... نتیجه انتخابات دوم خرداد ۷۶ او را در جایی گیر انداخت که به هیچ‌وجه تصور آن را نداشت. یکی از کارشناسان در این باره می‌گوید:

پس از برگشت مریم قجر به بغداد، اعلام نتایج دادگاه میکونوس و بالاخره انتخابات ریاست جمهوری، مسعود رجوی خود را در تنگنایی دید که پیش از آن سابقه نداشت.

از گذشته، سازمان دو شعار محوری داشته است که پیوسته روی آنها مانور می‌داد:

۱ـ صلح در مقابل جنگ؛

۲ـ آزادی در مقابل اختناق.

زمانی که ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و ما به سمت صلح رفتیم، این شعار از رجوی گرفته شد. از این رو پیوسته تلاش می‌کرد که جنگی دیگر را بین ایران و عراق دامن بزند. او یک لوزی ترسیم کرده بود که در رأس بالای آن جمهوری اسلامی قرار داشت و یک سوی آن «جنگ» و یک سوی آن «صلح» بود؛ رأس پایین لوزی سقوط جمهوری اسلامی بود که رجوی ادعا می‌کرد «جمهوری اسلامی از هر ضلع (جنگ یا صلح) پایین بیاید به فروپاشی و براندازی منتهی خواهد شد.»

هنگام ترسیم این تابلو، رجوی می‌گوید: «ایران و عراق در شرایط نه جنگ و نه صلح‌اند. ما باید کاری کنیم که اینها به سمت جنگ بروند. جنگ دوم اجتناب‌ناپذیر است ولی فقط ما باید زمان آن را جلو بکشیم.»

در راستای همین تحلیل، در سه بُعد کار را شروع کرد: با استخبارات عراق، با ارتش عراق و با دولتمردان عراق. این شیوه موفق بود تا زمانی که عراقی‌ها گفتگو با ما را شروع کردند و سازمان به بن‌بست رسید. در همان زمان هم در تلاش بودند که ما را در عملیات مرزی درگیر کنند. به رغم همه کارشکنی‌ها و مانورها، روند صلح بین ایران و عراق تقویت شد و شعار «صلح در

مقابل جنگ» از رجوی گرفته شد.
یک شعار دیگر مانده بود و آن «آزادی در مقابل اختناق» بود. در جریان انتخابات دوم خرداد، می‌دید که همه حرف‌هایی که می‌خواست بزند، در جامعه شیوع دارد و رئیس جمهور منتخب خیلی داغ‌تر از اپوزیسیون درباره «آزادی» سخن می‌گوید. در اینجا بود که گفت: «وظیفه من این است که این نقاب را از صورت خاتمی بردارم.»
از طرف دیگر سازمان و به خصوص رجوی روی پتانسیل نسل دوم حساب باز کرده بودند. در واقع، رجوی روی جوان‌هایی که انقلاب و جریان‌های دهه ۶۰ را مستقیماً تجربه نکرده بودند و لوح صاف بودند، حساب می‌کرد. حال می‌دید که نسل دوم انقلاب هم با رئیس جمهور چفت شده است! این واقعیت و فضای به وجود آمده جدید، خیلی برای سازمان و رجوی گران تمام شد.
رجوی در یک نشست صریحاً می‌گوید: «باید مملکت را به هم بریزیم و نسل دوم را خودمان بگیریم؛ باید نقاب را از صورت خاتمی بردارم و اثبات کنم که این فیگورهای دمکرات منشانه‌ای که خاتمی می‌گیرد، همه‌اش شعر است.»
بر همین اساس است که با همه خسارات سنگینی که به سازمان تحمیل می‌شود، ناچار دست به ریسک صدور خشونت می‌زند تا جامعه را به خشونت بکشاند. او بمب منفجر می‌کند و خمپاره می‌اندازد تا نیروهای نظام را به واکنش خشونت‌بار و پلیسی کردن کشور وادار نماید و شعار «آزادی» را از آنها بگیرد.

واقعیت این است که بستر وجودی مجاهدین خلق، انسداد سیاسی و شرایط بسته پلیسی است. سازمان نمی‌تواند بدون اتکا به سلاح و خشونت به زندگی خود ادامه دهد. رشد و حیات سازمان مجاهدین خلق تنها در فضای بسته، غیرشفاف و خفقان‌آلود ممکن خواهد بود. شرایط جدید پس از دوم خرداد، چنان که پیشتر گفته شد، اپوزیسیون را به رویکرد مسالمت و رفرم راند؛ لیکن برای مجاهدین خلق خارج شدن از مدار مبارزه قهرآمیز و جنگ مسلحانه «آزادی‌بخش» به معنی مرگ و نیستی بود. رجوی، که جز قدرت‌طلبی و تمامیت‌خواهی، انگیزه دیگری نداشت، راه گریز از وضعیت جدید در ایران را دست یازیدن به اقدامات تروریستی تشخیص داد تا فضای، موجود کشور را خشونت‌آمیز کرده مسئولان را به اقدامات متقابل وادارد. واکنش خشونت‌بار نظام، دو گزینه را پیش روی می‌آورد:

۱ـ جنگ و گریز بین معدود نیروهای سازمان یا آشوب‌طلبان و نیروهای نظامی و انتظامی که نهایتاً کنترل شدید امنیتی و فضای بسته پلیسی را به همراه داشت. در چنین صورتی، شعارهای آقای

خاتمی و وعده ایجاد جامعه مدنی و برقراری آزادی رنگ می‌باخت و نظام به هر دو بحران مشروعیت و مشارکت دچار می‌شد.

۲ـ واکنش عجولانه نیروهای مسلح و مسئولان جمهوری اسلامی در حمله به قرارگاه‌های سازمان در عراق که طبق تحلیل آنها همراه با هجوم به مرزها و ایجاد برخورد و درگیری بین نیروهای ایرانی و عراقی بود و نهایتاً آتش جنگی دوباره میان دو کشور زبانه می‌کشید.

به دنبال آن شکست‌ها و بر اساس این تحلیل‌ها، سازمان از روز ۱۲ خرداد ماه ۱۳۷۷ دست به سلسله عملیاتی زد که در عین تنوع و پراکندگی در اهداف حملات و نیز معروفیت چهره‌هایی که ترور شدند، نه تأثیری بر جامعه و شرایط عمومی کشور گذاشت و نه توانست وضعیت نامساعد و بحرانی سازمان را بهبود بخشد.

□ فاز جدید تخریب و ترور

روز سه‌شنبه ۱۲ خردادماه ۱۳۷۷، یعنی ده روز پس از سالگرد دوم خرداد ۷۶، سازمان یک سری عملیات تخریبی جدید را از طریق بمب‌گذاری و خمپاره‌اندازی در سه نقطه تهران با عنوان «سرآغاز مقاومت مسلحانه انقلابی»[1] صورت داد که عبارت بودند از:

۱ـ انفجار بمبی در راهرو ورودی دادگاه انقلاب اسلامی واقع در خیابان دکتر شریعتی، چهارراه شهید قدوسی، در ساعت ۲ بعد از ظهر. بمب در یک کیف دستی جای گرفته بود و انفجار آن باعث کشته شدن سه نفر و زخمی شدن چندین نفر گردید. دو تن از کشته‌شدگان کودک بودند.[2] سازمان مدعی شد که ده‌ها تن از بازپرسان و قضات دادگاه انقلاب کشته و زخمی شده‌اند و ساختمان دادگاه به کلی ویران شده است![3] اینان اقدام به این عمل تخریبی را «حق مسلم و مشروع» خود عنوان نمودند[4] و ضمناً مدعی شدند که در جریان بمب‌گذاری مزبور، هیچ غیرنظامی کشته یا زخمی نشده و مردم از این اقدام «استقبال

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۹۲، ۱۳۷۷/۳/۱۹: ص ۱.
۲. روزنامه‌ها، ۱۳ خرداد ۱۳۷۷.
۳. نقل از اطلاعیه دفتر مطبوعاتی مجاهدین خلق، در واشنگتن د. سی، دوم ژوئن ۱۹۹۸/دوازدهم خرداد ۱۳۷۷. نیز: نشریهٔ مجاهد ـ پیشین: ص ۳؛ اطلاعیه سازمان تحت عنوان «عملیات مجاهد شهید هادی همایون» به تاریخ ۱۳۷۷/۳/۱۲.
۴. رادیو مجاهد، ۷۷/۳/۱۷.

زیادی» به عمل آوردند![1]

۲ـ شلیک دو خمپاره به مقرّ ستاد مشترک سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دوشان‌تپه، در ساعت ۸:۳۰ بعد از ظهر. این انفجارها تلفاتی نداشت و خسارات آن نیز اندک بود. عاملین با یک شتابزدگی آشکار، دستگاه خمپاره‌انداز و چند گلوله خمپاره را به جا گذاشتند و گریختند.[2] سازمان در اطلاعیه خود مدعی شد که «چندین مجموعه بزرگ ساختمانی از دوایر مختلف فرماندهی» مورد اصابت قرار گرفت و «شمار قابل توجهی از پاسداران» از پای درآمدند.[3] این ادعا توسط هیچ منبع مستقل رسمی تأیید نشد.

۳ـ شلیک سه خمپاره به ساختمان «خلیج» در چهارراه پاسداران ـ در فاصله چند صد متری مهمات‌سازی صنایع دفاع، در ساعت ۹:۳۰ بعد از ظهر. خمپاره‌ها به مکان غیرمؤثر و نسبتاً متروکه‌ای اصابت کرد و هیچ تلفاتی نداشت.[4] سازمان در اطلاعیه خود مدعی شد که «انبار مهمات مرکزی منفجر گردید.»[5] این ادعا نیز مورد تأیید هیچ یک از منابع خبری قرار نگرفت.

---

۱. نشریهٔ مجاهد ـ پیشین: همان صفحه.

۲. روزنامه‌ها، ۱۳ و ۱۴ خرداد ۷۷. رادیو مجاهد، ۱۲ و ۷۷/۳/۱۳.

۳. نشریهٔ مجاهد: پیشین، همان صفحه؛ اطلاعیه سازمان تحت عنوان «عملیات مجاهد شهید وحید لشکری پور»، به تاریخ ۷۷/۳/۱۲.

۴. روزنامه‌ها، ۱۳ و ۱۴ خرداد.

۵. نشریهٔ مجاهد ـ پیشین، همان صفحه؛ اطلاعیه سازمان با عنوان «عملیات مجاهد شهید فرشته اسفندیاری» به تاریخ ۷۷/۳/۱۳.



خمپاره‌اندازی در تهران



○ بازتاب‌ها و واکنش‌های رسمی سیاسی

در پی این رخدادهای تخریبی، سیل محکومیت آن از سوی دولت‌ها و مجامع بین‌المللی و داخلی به راه افتاد. در وهله نخست، وزارت امور خارجه آمریکا طی بیانیه‌ای انفجارهایی که مسئولیت آن را سازمان به عهده گرفت، محکوم کرد. در این بیانیه آمده است:

... دولت ایالات متحده اقدامات تروریستی را در تهران شدیداً محکوم می‌کند و به بازماندگان این حادثه تسلیت می‌گوید. دولت آمریکا هرگونه اقدام تروریستی ـ در هر نقطه از جهان ـ را محکوم می‌کند و یادآور می‌شود که سازمان مجاهدین خلق در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی قرار دارد...[۱]

از سوی دیگر، یک سخنگوی وزارت امور خارجه بریتانیا طی اظهاراتی این عملکرد را محکوم کرد. ناگفته نماند که وزارت خارجه این کشور اطلاعیه‌ای رسمی در این مورد در اختیار رسانه‌ها قرار نداد. سخنگوی وزارت خارجه بریتانیا از جمله اظهار داشت:

... بریتانیا خبر غم‌انگیز این انفجار را با تأسف شنید و ضمن ابراز همدردی با مردم ایران در حادثهٔ اخیر، تسلیت خود را به خانواده‌های قربانیان این حادثه تقدیم کرده است... ما حرکات تروریستی را ـ در هر کجا که انجام گیرد و با هر انگیزه‌ای که باشد ـ محکوم می‌کنیم... بریتانیا به عنوان ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا به تشویق راه‌های مؤثر علیه تروریسم ادامه می‌دهد.[۲]

کلاوس کینکل وزیر امور خارجه آلمان نیز چند روز پس از حادثه انفجار در تهران، طی اعلامیه‌ای این حرکت را که تعدادی بی‌گناه در آن کشته و مجروح شدند، شدیداً محکوم کرد. در این اطلاعیه همچنین ـ ضمن ابراز همدردی با قربانیان این سوءقصد ـ آمده است:

... تروریسم ابزار برخورد سیاسی نیست و آلمان فدرال با هر نوع پدیده تروریسم مخالفت می‌ورزد و بر تصمیم خود برای مبارزه جدی با آن ـ در هر کجا که پدید آید ـ تأکید می‌نماید...[۳]

دولت استرالیا نیز با انتشار بیانیه‌ای رسمی، مجموعه عملیات خشونت‌آمیز سازمان مجاهدین خلق را به شدت محکوم نمود و عاملان انفجارهای تهران را تروریست نامید. الکساندر داونر وزیر امور خارجه استرالیا، در این بیانیه، بمب‌گذاری را که منجر به کشته شدن سه تن و زخمی شدن تعدادی دیگر شد،

---

۱. بخش فارسی رادیو B.B.C، ۷۷/۳/۱۲.
۲. همان.
۳. روزنامه‌ها، ۷۷/۳/۱۶.

محکوم کرده با خانواده قربانیان بی‌گناه این حوادث ابراز همدردی نمود. وزیر امور خارجه استرالیا، با توجه به پذیرش مسئولیت این اقدامات توسط مجاهدین خلق، تصریح کرده است که «استرالیا این گروه را تروریست قلمداد کرده و اقدامات آنها را محکوم می‌کند».[1]

علاوه بر واکنش‌های سیاسی از سوی دولت‌ها، مجامع رسمی و غیررسمی نیز نسبت به عملیات خشونت‌بار این گروه موضع‌گیری کردند. اظهارات خانم **الهه هیکس** سخنگوی «سازمان نظارت بر حقوق بشر» از جمله این موضع‌گیری‌ها بود. وی اعلام داشت: «سازمان نظارت بر حقوق بشر، کشته شدن سه نفر و زخمی شدن عده‌ای را که بر اثر انفجار یک بمب در محل دادگاه انقلاب اسلامی تهران اتفاق افتاده است، به شدت محکوم می‌کند.»[2]

○ نمونه‌ای از تحلیل‌های رسانه‌ای

از میان واکنش‌ها و تحلیل‌های خبرگزاری‌ها و رسانه‌های معروف، گزارش تحلیل‌گونه بری می‌گزارشگر خبرگزاری رویتر قابل توجه است؛[3] که اهم مطالب آن ذیلاً نقل می‌شود.

سازمان مجاهدین خلق که می‌گوید هفته گذشته سه حمله مسلحانه در تهران انجام داده است، از سال‌ها پیش به این سو با حکومت جمهوری اسلامی در نبرد است. این سازمان در عراق و در نزدیکی مرزهای ایران، چند پایگاه نظامی دارد و نیز دفاتری در جهان غرب دایر نموده است. این گروه تاکنون مسئولیت حمله به بسیاری از هدف‌های نظامی، اقتصادی و دولتی ایران را به عهده گرفته است...

از سوی ایران، سازمان مجاهدین خلق مسئول بمب‌گذاری‌های متعددی است که در نخستین سال‌های بعد از انقلاب باعث کشته شدن یک رئیس جمهور، یک نخست‌وزیر و بیش از دویست نفر از مقامات حکومتی، پارلمانی و روحانی گردید...

مجاهدین بعداً در طرف مقابل ایران، در جنگ هشت ساله با عراق، قرار گرفتند و شبکه‌ای از تبلیغات بین‌المللی را در پایتخت‌های اروپایی به وجود آوردند و حتی دفتری در واشنگتن گشودند که فاصله چندانی با کاخ سفید ندارد. این سازمان بازوی سیاسی خود را «شورای ملی مقاومت» می‌خواند و آن را پارلمانی در غرب می‌داند که ۵۷۰ عضو دارد. در طول جنگ، که از

---

۱. نشریهٔ ایران آینده (ویژه نامه)، خردادماه ۱۳۷۷/ژوئن ۱۹۹۸، [چاپ و پخش در] هلند ـ فرانسه: ص ۲۰.
۲. بخش فارسی رادیو B.B.C ـ پیشین.
۳. تاریخ مخابره این گزارش دهم ژوئن ۱۹۹۸ است.

۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ به درازا انجامید، مجاهدین خلق با نیروهای صدام حسین رئیس جمهوری عراق همکاری کردند و این اقدام ـ طبق نظر تحلیل‌گران ـ باعث کاهش محبوبیت آنها در داخل ایران شد.

در این میان، پایگاه‌های مجاهدین در داخل عراق بارها هدف حملات هوایی و موشکی قرار گرفته که بیشترین حملات در سپتامبر گذشته (۱۹۹۶) انجام شد.

دور تا دور دفتر مجاهدین در پایتخت عراق، دیواری از کانکریت کشیده شده که در برابر حملات با خمپاره و بمب مقاوم است.

مریم رجوی، همسر مسعود رجوی رهبر مجاهدین، که از سوی این گروه به عنوان رئیس جمهوری در تبعید ایران معرفی شده، گفته است که رژیم روحانیون در ایران تا قبل از پایان قرن بیستم واژگون خواهد شد.

... تصمیم واشنگتن در تروریست خواندن مجاهدین باعث شد تا روادید سفر به آمریکا به اعضای آن داده نشود و در عین حال، هرگونه کمک مالی به این گروه نیز ممنوع اعلام گردد. این تصمیم در تهران مورد استقبال قرار گرفت و ایران آن را نخستین نشانه مثبت از حسن‌نیت آمریکا در قبال دولت میانه‌رو خاتمی قلمداد کرد. تحلیلگران می‌گویند: امیدهای پدید آمده از طریق اصلاحاتی که خاتمی به آن دست زد، باعث شده که مجاهدین برای کسب مجدد محبوبیت در میان مردم ایران شانسی نداشته باشند.[1]

○ تحلیل‌ها و مواضع نیروهای سیاسی

همزمان با سیل جریان محکومیت سازمان از سوی دولت‌ها و مجامع بین‌المللی، شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی داخل و خارج نیز ـ چه در طیف اپوزیسیون و چه برخی از جریان‌های نزدیک به حاکمیت در جمهوری اسلامی ـ طی اطلاعیه‌ها و تحلیل‌هایی که انتشار دادند، این حرکت‌های سازمان را محکوم کردند.[2]

موضع روشنفکران لائیک مقیم ایران، که پیوسته مرزبندی مشخصی را با «حکومت دینی» اعلام داشته‌اند و اصولاً حضور نهاد دین را در چرخه‌های اصلی اداره سیاسی کشور برنمی‌تابند، لابه‌لای سلسله

---

۱. همان: ص ۲۴؛ با اندکی تلخیص.

۲. از جمله نهضت آزادی در اطلاعیه به تاریخ ۷۷/۳/۱۵؛ و جنبش مسلمانان مبارز نیز در برخی از مطبوعات ۱۵ و ۱۶ خرداد ۱۳۷۷.

مقالاتی در یکی از نشریات بینابینی انعکاس یافت. نوشته‌ای که بخشی از آن ذیلاً نقل می‌شود، چند روز قبل از عملیات مبتنی بر رویکرد مجدد مجاهدین خلق به تروریسم فاحش به نگارش درآمده است؛ از این رو، فاز جدید بن‌بست این گروه در آن منعکس نشده لیکن مواضع نویسنده را نسبت به سازمان روشن می‌سازد:

... این گروه هیچ وجهه‌ای در جامعه ایران ندارد. مجاهدین خلق، به سرعت و پس از خروج از ایران، تبدیل شد به یک جریان وابسته به سیاست‌های خارجی. همین امر موجب شد که این گروه، سیاست‌های خود را بنا به تمایل سیاست‌های خارجی تنظیم کند نه از سر تأمل یا بازاندیشی. رهبری این گروه در میان نظام‌های ارزشی گوناگون سرگردان گشت و هر روز با تشبث به وسیله‌ای تازه کوشید تا اعضا و هواداران خود را سرگرم کند.

مجاهدین خلق ـ در اساس ـ به صورت گروهی بسته، مافیایی و فرومانده و مأیوس، به فعالیت می‌پردازد. قدرت جذب ندارد و تنها با به کارگیری روش‌های ترور و وحشت، به حیات زوال یابنده‌اش تداوم می‌بخشد. آنچه از مجاهدین خلق به جای مانده، چیزی نیست جز یک سیرک نظامی. شماری افراد سرخورده، مجهز به تسلیحات نظامی شده‌اند، بی‌آنکه در میدان رزم قرار داشته باشند. در نتیجه با برپایی مجالس تفریحی و سرگرم کننده، هر چند تهوع‌آور، از سلاحی که قرار می‌بود در پیکار با دشمن به کار افتد، در فعالیت‌های نمایش بهره می‌گیرند. سلاح رزم وسیله‌ای است برای بزم.[۱]

ابتذال اندیشه [و] تعهد بی چون و چرا به یک رهبری مضحک و چندش‌آور، سازمان مجاهدین خلق را فاقد کارآیی و اثربخشی کرده است.

حضور این گروه دلقک مآب ـ در واقع ـ وسیله‌ای است مناسب، از سویی در دست گروه‌هایی از حکومتگران برای آنکه خشونت‌های بی‌حساب خود را موجه جلوه‌گر سازند و از سوی دیگر در دست خارجیان برای آنکه فشارهای سیاسی خود را بر ایران، با توسل به این مترسک، جلوه‌ای عینی بدهند.[۲]

پس از فاز جدید تروریستی سازمان، موضع بخشی از فعالان فرهنگی سیاسی منتسب به «جبهه دوم خرداد» نیز در نشریه‌ای که مطالب پیشین در آن درج شده بود انتشار یافت که در بخشی از آن آمده است:

---

۱. اشاره به کنسرت مرضیه روی یک تانک روسی است.

۲. نشریهٔ راه‌نو، ش ۶، ۹ خرداد ۱۳۷۷: ص ۶؛ قسمتی از سلسله مقالاتی تحت عنوان اصلی «دوم خرداد ۱۳۷۶ و بحران گذار» و عنوان فرعی «بررسی وضعیت گروه‌های اپوزیسیون»، نوشته دکتر چنگیز پهلوان.

... این اقدامات در واقع عکس‌العمل یک گروه تروریستی به بن‌بست رسیده در مقابل فرایندی است که به نفی کامل هستی و هویتش منجر می‌شود. گروه تروریستی رجوی از سه لحاظ به بن‌بست رسیده است: از نظر ایدئولوژی، از لحاظ راهبرد (استراتژی) و از لحاظ سازماندهی، ایدئولوژی گروه رجوی نوعی از تمامیت‌خواهی (توتالیتاریسم) است. راهبرد این گروه، خشونت و اقدام قهرآمیز و تلاش برای براندازی است و سازماندهی آن متکی است بر تشکیلاتی منزوی، بسته، مطلق‌گرا، آمرانه و مبتنی بر کیش شخصیت.

حرکتی که در دوم خرداد رخ داد، در واقع اقدامی عمومی برای نفی تمامی ارکان سه‌گانه حیات و اهمیت این گروه بود. در واقع فرایند دوم خرداد، در مسیر خویش، جایی برای تداوم حیات و حضور گروه‌های وابسته به بیگانه (که در جنگ ملی ـ میهنی ایران و عراق، به عنوان ستون پنجم و پیاده نظام عراق عمل کردند) در عرصه سیاست ایران باقی نمی‌گذارد.

گروه رجوی می‌کوشد با ایجاد فضای خشونت و رعب، جامعه را با محدودیت‌های انتظامی و امنیت مواجه ساخته و گردهم‌آیی‌ها و تماس‌های میان مسئولان و مردم را با مشکل رو به رو سازد. کیست که نداند چنین حرکتی از پیش محکوم به شکست است. در مقابل اراده خردمندانه یک ملت چه کسی می‌تواند بایستد؟![۱]

تحلیل‌هایی که در مطبوعات کشور انتشار می‌یافت، بیشتر مبتنی بر این نگرش بودند که از عمده‌ترین علل اقدامات جدید تروریستی مجاهدین خلق، «فلاکت» و «بن‌بست در مشی» است.

بر اساس دیدگاه منافقین، اختلاف در بین سران حکومت به وجود آمده و این اختلاف درونی، رژیم را به سمت «میرایی» می‌برد. در این تحلیل، دو چیز به عنوان علل قدرت نظام فرض شده است و تأکید گردیده که اگر این دو علل به نحوی تضعیف [شوند] یا از بین بروند، نظام با مشکلات جدی رو به رو خواهد شد:

اولین عامل از نظر منافقین، محوریت رهبری است که معتقدند خاصیت این رهبری باید از بین برود؛ چرا که در این صورت از هم پاشیدگی شتاب می‌گیرد. دومین علل از نظر آنها (که به عنوان «اتفاق ناگوار» روی آن تأکید گردیده و بر اساس آن، این جریان منحط از مردم نیز ناامید شده است) گرد آمدن جوانان و مردم، حول محور «خاتمی» به عنوان مانعی بزرگ می‌باشد. این گروهک بر این باور است که اگر مردم از «خاتمی» برگردند و به نوعی ناامید شوند، برنده نهایی سازمان خواهد بود!

منافقین در تحلیل خود با تعابیر بسیار بد از «خاتمی» نام می‌برند و معتقدند که باید به نوعی عمل

---

۱. همان، ش ۸، ۲۳ خرداد ۱۳۷۷: ص ۲؛ نویسنده این مقاله عباس عبدی است.

کرد که رئیس جمهور از ادامه برنامه‌های خود ناتوان شود. نکته مهمتر اینکه این گروه به این باور رسیده که اگر جامعه در فضای فعلی دولت خاتمی به جلو برود، هیچ گونه گرایش به جریان مخالف نظام رشد نخواهد کرد و لذا باید فضا پلیسی شده و با عدم احساس آزادی از سوی مردم، نیّات شوم این گروهک به ثمر برسد. از سوی دیگر و بر اساس دیدگاه سازمان، حضور مردم در انتخابات و حمایت از دولت خاتمی موجب گردیده که انگیزه مخالفت با نظام کمتر شده و مجموعه شعارهایی که علیه نظام مطرح می‌شود، کم‌رنگ‌تر نشان داده شود. در این راستا لازم به یادآوری است که شواهد امر، بریدگی گسترده طرفداران محدود منافقین را نشان می‌دهد.

نکته دیگر این که در منظر تمامی اپوزیسیون، مشی مبارزه مسلحانه علیه نظام کاملاً رنگ باخته [است] و چون این گروهک تنها با ابزار فوق علیه نظام و ملت مبارزه می‌کند، لذا طبیعی است که عمده‌ترین ضربات را نیز از این ناحیه متحمل شده باشد. این در حالی است که شنیده‌های ما حکایت از این دارد که در شورای ـ به اصطلاح ـ مقاومت، به شدت در مشی مسلحانه تردید حاصل شده؛ و به این ترتیب به نظر می‌رسد که افراطی‌گری در آینده ایران راهی نخواهد داشت و هر روز ـ بیش از پیش ـ تنفر از خشونت بیشتر می‌شود و اتفاقاً رمز عملیات چند روز گذشته نیز همین نکته اساسی است و برای همین است که بسیاری از ناظران از ـ به اصطلاح ـ عملیات هفته گذشته منافقین اظهار تعجب کرده‌اند.[1]

□ ترور لاجوردی[2]

روز دوشنبه اول شهریور ماه ۱۳۷۷، **«سید اسدالله لاجوردی»** ـ رئیس سابق سازمان زندان‌های کشور و دادستان اسبق دادگاه‌های انقلاب اسلامی تهران ـ در حجرهٔ خود در بازار تهران توسط دو تروریست به

---

۱. روزنامهٔ کار و کارگر، ۱۶ خرداد ۱۳۷۷: ص ۲.

۲. اسدالله لاجوردی در سال ۱۳۱٤ هـ‌ق در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات دروس رسمی و حوزوی را همزمان آغاز کرد و بعدها برای کسب معاش در بازار تهران مشغول به کار شد. لاجوردی در اوایل دهه چهل به عضویت شورای مرکزی جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی درآمد و در سال ۱۳٤۳ بدلیل مرتبط بودن با اعدام حسنعلی منصور دستگیر شد و دو سال به زندان افتاد. وی در سال ۱۳٤۸ بار دیگر دستگیر شد و شکنجه‌های فراوانی دید. او از عوامل اصلی انفجار دفتر هواپیمایی اِل عال اسرائیل بود. آخرین بار در سال ۱۳۵۳ دستگیر و به ۱۸ سال زندان محکوم شد. با پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد. اولین سمت لاجوردی، دادستانی انقلاب اسلامی تهران بود. او سال‌ها ریاست سازمان زندان‌های کشور را بر عهده داشت. لاجوردی در تاریخ اول شهریور ماه سال ۱۳۷۷ هنگام عزیمت با دوچرخه به مغازهٔ محل کارش در بازار تهران توسط منافقین به شهادت رسید.

شهادت رسید. این ترور زمانی صورت گرفت که آقای لاجوردی از ریاست سازمان زندان‌ها استعفا داده به حرفه اصلی خود در بازار بازگشته بود و هیچ محافظتی از وی به عمل نمی‌آمد. از این رو می‌توان گفت این ترور فاقد هرگونه ارزش سیاسی و نظامی بود. در همان روز، سازمان طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد که این ترور توسط یکی از تیم‌های عملیاتی آنان صورت گرفته است.[۱]

واکنش‌های مختلف نیروهای سیاسی داخل و خارج، برخلاف تصورات و گمان‌های رهبری سازمان، در این موردِ به خصوص نیز سمت و سوی محکومیتِ این اقدام را داشت. کسانی که ـ حتی ـ خود زمانی در جرگه مجاهدین خلق بودند نیز واکنشی محکوم‌کننده داشتند. یکی از جداشدگان سازمان، این عمل را «نه یک ترور سیاسی بلکه یک انتقام‌گیری» برآورد نمود و نوشت:

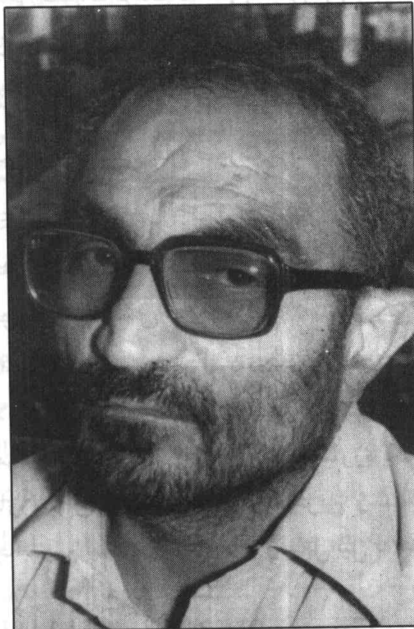
... جنایتکاران و دشمنان مردم که خود باید در یک دادگاه خلقی محاکمه شوند، حق ندارند به وکالت از جانب مردم، نقش قاضی را بازی کنند... مبارزه یک امر اجتماعی و در نتیجه منطقی و عقلایی است. مبارزه برای ارضای حس انتقام‌جویی و تسکین احساسات فردی و شور و نشورهای نوعِ مجاهدینی نیست؛ و ابزارها و وسایل نیل به هدف باید از جنس هدف باشد و نه در تضاد با آنَ.

... مجاهدین با تحلیلی مشابه تحلیل عملیات «فروغ جاویدان»، که به قول خودشان جلو تحولات اجتماعی پس از آتش‌بس را گرفتند، دوباره می‌خواهند فضایِ به وجود آمده که مردم وارد صحنه مبارزات شده‌اند را خراب کنند و ـ به اصطلاح ـ این بارهم «میز لیبرال‌ها» را به هم بزنند؛ اما این موجودات منزوی و مطرود آن قدر در خواب و خیال‌های خرگوشی خود فرو رفته‌اند که فکر می‌کنند اوضاع همان اوضاع ده سال پیش است.[۲]

---

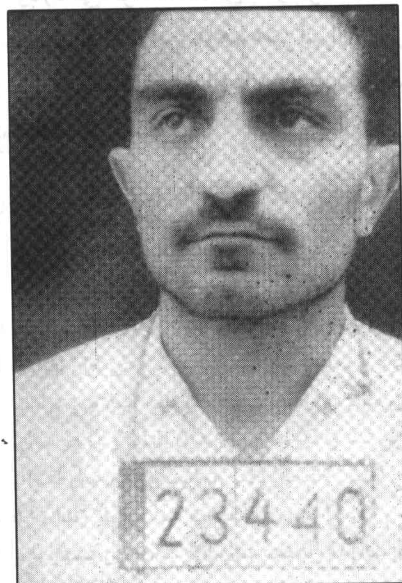
۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۴۰۳: ص ۱.

۲. نشریهٔ پیوند، ش ۳، شهریور ماه ۱۳۷۷: ص ۹؛ مقاله هادی شمس حائری.



سید اسدالله لاجوردی





○ شرح حادثه توسط تروریست

«علی‌اصغر غضنفرنژاد جلودار»، یکی از دو تروریستی که مرحوم لاجوردی را به شهادت رساند، ماوقع را بدین نحو بیان کرده است که هنگام خروج از عراق برای این عملیات، سازمان به وی دو قرص سیانور، دو نارنجک و دو کلت «برتا» و «برونینگ» (با شش خشاب) و یک «کلاشینکوف» (با خشاب‌های اضافی) داد. این دو پس از خروج از بصره و ورود به مرز ایران، ابتدا به آبادان رفتند و از آنجا روانهٔ اهواز شدند. مسیرهای بعدی آنها ایذه، بروجن، اصفهان، گلپایگان، اراک و تهران بوده است.

تروریست‌ها صبحگاه دوشنبه اول شهریور، با راهنمایی کروکی ویژه‌ای که حفظ کرده بودند، از مسجد به سمت بازار رفتند؛ ولی به دلیل خلوت بودن محل منصرف شدند و عمل را به تأخیر انداختند:

فکر می‌کردیم داریم شهید می‌شویم و به بهشت می‌رویم. ... ما می‌خواستیم کارمان خارق‌العاده و خیلی بهتر از تیم‌های قبلی باشد. رفتیم و از مغازه بغلی‌اش آینه خریدیم. چک کردیم و دیدیم [که شهید لاجوردی در محل موردنظر] هست.

تروریست‌ها به خیابان ۱۵ خرداد باز می‌گردند و پس از یک ساعت توقف در یک مسافرخانه دوباره به بازار می‌روند:

داخل بازار رفتیم و چند بار دور زدیم. از او [= شهید لاجوردی] پرسیدیم: «مغازه معافی و رحمانی کجاست؟» به ما گفت که این آدم‌ها آدم‌های سرشناسی هستند. بعد، از مغازه رو به رویش روسری خریدیم. شهید لاجوردی با دو سه نفر دیگر نشسته بود. سمت چپ شهید لاجوردی به ما بود. وقتی روسری را می‌خریدیم، شکم‌بند رضا مشکل پیدا کرد و آن را داخل ساکش گذاشت. کلاشینکوف رضا مسلح بود و دستش روی ماشه بود.

روسری خریدیم و برگشتیم. من به رضا گفتم: «اول تو رگبار ببند.» به هر جهت کلت را درآوردم. فاصله نزدیک بود. تیر اول را من زدم. دو تا تیر زدم که به سرش خورد. چون صدا خفه کن داشت، متوجه نشدم [بعداً] چند تیر زدم. بعد از من رضا رگبار گرفت.

بعدش من می‌دویدم و تیرهوایی شلیک می‌کردم که مردم کنار بروند؛ چون فکر می‌کردیم این کار را برای مردم می‌کنیم، نمی‌خواستیم مردم را بزنیم. به ما گفته بودند: «اگر کسی خواست شما را بگیرد، تیر بزنید.» من پشت سر هم صدای تیراندازی و رگبار می‌شنیدم... بعداً شنیدم که [بجز شهید لاجوردی] یک نفر دیگر در آنجا تیرخورده و شهید شده...[1]

---

۱. گفتگوی علی‌اصغر غضنفرنژاد جلودار، پاییز ۱۳۷۷.

□ حمله خمپاره‌ای به یکی از مراکز بسیج

در دوم فروردین ماه ۱۳۷۸، سازمان طی اطلاعیه‌ای اعلام نمود که مرکز مخابرات ستاد فرماندهی بسیج سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را با خمپاره مورد حمله قرار داده است و با لحنی تبلیغی، وانمود کرد که این خمپاره‌زنی را به مردم کردستان - در پاسخ به عملکرد جمهوری اسلامی - «تقدیم» نموده است![1] سازمان در راستای سیاست تشنج‌آفرین خود می‌پنداشت با چنین اظهاراتی، موفق به تحریک احساسات قومی مردم کردستان بر ضد جمهوری اسلامی خواهد شد، اما در این زمینه هم پاسخ مثبتی دریافت نکرد.

□ ترور سرلشکر صیاد شیرازی[2]

شهید صیاد شیرازی از فرماندهانی بود که نظامیان عراقی کینه و عداوتی خاص نسبت به وی داشتند و به خصوص صلابت و شجاعت او را در جریان جنگ تحمیلی و دفاع مقدس از یاد نمی‌بردند؛ از این رو برنامه شهادت این قهرمان را ضمن «امریّه»ها و «فرمان»های ویژه خود از گروه رجوی خواستار شدند. سرانجام سرلشکر بسیجی صیاد شیرازی در صبحگاه ۲۱ فروردین ماه ۱۳۷۸، طی عملیاتی که مجاهدین خلق نام آن را «طلوع» نهادند، توسط این گروه به شهادت رسید. گروه رجوی طی اطلاعیهٔ مخصوص

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۴۳۴: ص ۲.

۲. امیر سپهبد علی صیاد شیرازی در سال ۱۳۲۳ شمسی در شهرستان درگز در استان خراسان به دنیا آمد و پس از تحصیلات دبیرستان، وارد دانشگاه افسری شد. وی در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ درجه کارشناسی از دانشگاه افسری گردید و پس از طی دوره تخصصی توپخانه، به عنوان استاد در مرکز آموزش توپخانه اصفهان مشغول به تدریس شد. او از مخالفان رژیم شاه بود تا جایی که توسط عوامل آن رژیم دستگیر و زندانی شد.
شهید صیاد شیرازی نقش حساسی در عدم توفیق تجزیه‌طلبان در کردستان و آزادسازی خرمشهر ایفا نمود و حضور او در هشت سال دفاع مقدس، پیروزی‌های متعددی را برای کشور اسلامی به همراه داشت. وی در تیرماه ۱۳۶۵ به فرمان امام به عضویت شورای عالی دفاع منصوب شد و در اردیبهشت ۱۳۶۶ به درجه سرتیپی ارتقاء یافت. سپهبد صیاد شیرازی در سال ۱۳۶۸ به سمت معاونت بازرسی ستاد ارتش، در شهریور ۱۳۷۲ به سمت جانشین رئیس ستاد کل ارتش و در فروردین ۱۳۷۸ از طرف مقام معظم رهبری به درجه سرلشکری نائل آمد که این درجه با افتخار شهادت به سپهبدی ارتقاء یافت. سرانجام امیر سپهبد صیاد شیرازی، جانشین ستاد کل نیروهای مسلح در بامداد بیست و یکم فروردین ۱۳۷۸ به دست عوامل گروهک تروریستی مجاهدین خلق در تهران به شهادت رسید و در تشییعی باشکوه، با حضور رهبر معظم انقلاب اسلامی و انبوه مردم در بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد.

این عملیات مدعی شده بود که این اقدام در منطقه‌ای «به شدت حفاظت شده» در شمال شهر تهران صورت گرفته است.[۱] و در حالی این ادعا مطرح شد که مرحوم صیاد شیرازی نیز ـ همچون مرحوم شهید لاجوردی ـ حتی یک محافظ و گارد شخصی نداشت.

واکنش سراسریِ داخلی و خارجی نسبت به این اقدام شدیداً محکوم کننده بود و انزجار و نفرت عمومی را بازتاب می‌داد؛ و از آنجا که **صیاد شیرازی** یک نظامی وطن دوست و پای‌بند به آرمان‌ها و ارزش‌های دینی و ملی شناخته می‌شد و قهرمانی‌های وی هرگز رنگ و بوی خاص سیاسی و گروهی نداشت، شهادتش به دست تروریست‌های شناخته شده تأثر و همدردی کم‌نظیری را در میان مردم کشور و همه اقشار و طیف‌های اجتماعی به دنبال داشت. به گونه‌ای که حتی کاردار عراق در ایران نیز این عمل را تروریستی و ناجوانمردانه خواند و محکوم کرد. در پی مصاحبه کاردار عراق **مسعود رجوی** به ملاقات رئیس سرویس اطلاعات عراق ژنرال **طاهر حبوش** شتافت و نسبت به انجام این مصاحبه اعتراض کرد.

رجوی در ملاقات قبل خود با حبوش در مورد ترورها و عملیات خود گزارشی ارائه می‌کند:

«ژنرال حبوش: اگر اهدافی را ما مشخص کردیم و از مجاهدین خواستیم آن را انجام دهند باید این کار را انجام دهند چون من از شما در اینجا (عراق) حمایت می‌کنم و در این وقت باید شما نیز این کار را انجام دهید تا من بتوانم آن کسی را که به عراق برای زدن مجاهدین می‌آید ضربه بزنم. و آنچه که من فهمیدم این است که بعضی اهداف را شما مایل نیستید روی آن عمل کنید و مخالف آن هستید... ـ برادر مسعود به تو می‌گویم که ما سر هر مسئله که به توافق برسیم با شما خواهیم بود در اجرای آن.

اما اگر به شما گفتیم ایست (عملیات متوقف شود) باید شما علت آن را بدانید تا برای شما ابهامی پیش نیاید و نباید به شما بگوییم ایست و علت آن را ندانید و در ابهام باشید. با توجه به دشمن مشترک چه بسا در آینده نزدیک با توجه به ایده و چشم‌انداز مخابرات، شما را برای مأموریت‌هایی مکلف کنیم. من‌بعد ما به عنوان یک تیم کار می‌کنیم یعنی از شما کارهایی را خواهیم خواست.

ـ مسعود رجوی: اینکه شما شنیدید که ما بعضی از اهداف و عملیات‌ها را قبول نکردیم هر چند که شما خیلی مختصر به عدم انجام عملیات موردنظر اشاره کردید ولی تصویر واضح و جامع این نیست.

---

۱. همان، ش فوق‌العاده، ۱۳۷۸/۱/۲۱: صص ۱ و ۸.

ـ آنچه در خصوص عملیات که گفته می‌شود و عدم انجام آن از طرف مجاهدین، باید بگویم بعد از جریان عملیات صیاد شیرازی و تصفیه[1] و زدن او، برادران مخابرات تعدادی اهداف و درخواست‌های عملیاتی به ما دادند که ما آنها را قبول کردیم و تمام آن را انجام دادیم. در کرمانشاه و دزفول برادران مجید و مهدی و رحیم در این ملاقات‌ها بودند و من شنیدم این مطالب را و رفتیم با استاد طارق (عزیز) و ایشان نیز همان را که گفتید و من نیز به صورت مفصل توضیح دادم و آن را در دو نکته بیان می‌کنم و یقیناً شما آن را تأیید می‌کنید.
بحث این نیست که ما با عملیات مخالفیم چنانچه که خود شما الآن گفتید در صحبت‌های خود شما قضاوت کنید گفتید مثلاً شما با چند عملیات موافقید ولی احتراز دارید و می‌خواهید موازنه کنید بین این احترازهایی که دارید. ما چه می‌خواهیم؟ می‌خواهیم طوری نباشد که دشمن ما را با این عملیات تضعیف کند و بگوید آنها در دست دشمن ما (عراق) هستند و مجاهدین جزئی از گارد جمهوری شده‌اند و به نیروهای آمریکایی ارائه کنند و به سازمان عفو بین‌الملل ارائه نمایند و نیز شورای امنیت.
ما فقط این را می‌گوییم اما می‌توانیم برای آن راه‌حل پیدا کنیم کمااینکه کردیم.
ژنرال حبوش: ما اختلافی روی این مسئله نداریم.
ـ مسعود رجوی: مثلاً ۱۰ عملیات را انجام می‌دهیم تا بگوئیم که طرف ما مستقیماً آخوندها هستند تا مشروعیت داخلی و بین‌المللی داشته باشیم در کنار آن هدف موردنظر شما را انجام می‌دهیم که مورد بحث و دستور شما باشد.
ـ عملیاتی که شما می‌خواهید ما انجام دهیم یعنی می‌خواهید که ما و شما جلو برویم و نمی‌خواهید برای برادرتان سم باشد و من مطمئن هستم که شما این را نمی‌خواهید چیزی که با آن دست افکار عمومی ایران بر سر ما بخورد این است و مسئله سیاسی که مشروعیت را حل کند.
ژنرال حبوش: «اختلافی نداریم، باشد».[2]

در ملاقات سال ۲۰۰۱ مسعود رجوی اعتراض خود به اظهارات کاردار عراق در تهران را این‌گونه بیان می‌کند:

کاردار شما در تهران علیه ما صحبت کرده، در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه رسالت علیه ما

---

۱. (واژهٔ تصفیه در فرهنگ اطلاعاتی و نظامی عربی به کشتن و ترور اطلاق می‌شد که رجوی این واژه را در خصوص صیاد شیرازی بکار می‌برد).
۲. برای قضاوت تاریخ: صص ۱۰۵ ـ ۱۳۶ (با تلخیص) سال (۱۹۹۱).

حرف زده است. [رجوی بلند شده و روزنامه را به ژنرال حبوش نشان می‌دهد]
ژنرال حبوش: این جریان کاردار و مصاحبه آن چه بوده است؟
مسعود رجوی: مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه رسالت است. من فقط دنبال این مطلب هستم که این مصاحبه بعد از جریان صیاد شیرازی شده است و این عملیات را تروریستی و ناجوانمردانه علیه صیاد شیرازی خوانده که در این عملیات صیاد شیرازی کشته شده است و آن را محکوم کرده است و من در آن زمان با استاد طارق تماس گرفته و این مطلب را گفته‌ام و ایشان از من عذرخواهی کردند. استاد طارق گفت از طرف من اطلاعیه صادر کنید و من در تاریخ ۱۹۹۹/۵/۲۰ (۷۸/۲/۳۰ شمسی) این پیام را صادر کردم و این توافقی بود که با استاد طارق داشتم که شما آن را مشاهده می‌کنید (متن توافق) و این توافق بین ما و استاد طارق با هماهنگی سیدالرئیس (صدام) از قبل بوده و قرار بر این بوده است.
ژنرال حبوش: من این نامه را می‌خواهم [رجوی بلند شده و نامه را به ژنرال حبوش نشان می‌دهد]
مسعود رجوی: آیا نامه سیدالرئیس را مشاهده کردید؟
ژنرال حبوش: بله مربوط به سال ۱۹۸۸ است.
مسعود رجوی: بله و یک مرتبه دیگر در سال ۱۹۹۹ نیز تأکید روی این مطلب کرده‌اند (صدام حسین) و همچنین استاد طارق نیز تأکید کرده‌اند که دیپلمات‌های عراقی و رسانه‌های عراقی بدستور سیدالرئیس حق بیان مطلب و دخالت در کار مجاهدین را ندارد.
و این امر به کار و دستور مخابرات است و به دستور سیدالرئیس می‌باشد.
ژنرال حبوش: من می‌خواهم با جناب صحبت کنم بعنوان یک رهبر تاریخی.
حقیقت این است که تا وقتی که ما با هستید من یک نصیحت برای تو دارم که به دو دلیل است:
الف ـ منزلت سیاسی که شما دارید.
ب ـ به عنوان یک دوست عزیز که برای من هستید.
نصیحت من به برادر مسعود این است که در همان مصیبت که جمال عبدالناصر افتاد قرار نگیرید. جمال عبدالناصر دچار این مشکل شده که گوش خود را به رسانه‌ها داده بود. بیشتر باید حواست جمع مسائل سیاسی و استراتژیکی باشد. لابی صهیونیست دوستان و نیروهای خود را توجیه و بسیج کرد برای تحریک کردن جمال عبدالناصر به سمت شعار دادن بیشتر و بیان مطالب خود بدون بینش سیاسی و این در تاریخ موجود است و می‌خواهم به شما یادآوری کنم ـ ما کار مناسب و خوب را پشت آن هستیم و دستور از سیدالرئیس و سید نائب است که پس از خروج شما از آنجا به من داده شده - برادر مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق غریبه برای من

نیستند و یا یک هم‌پیمان تجاری در اینجا و یا حضور ایشان در عراق به عنوان پیمان‌کار نفتی نیست بلکه به عنوان رهبر مجاهدین خلق برای آزادسازی و رسیدن به آرمان‌های خود در این کشور هستند و ما به این اعتقاد داریم یعنی ما قبول داریم که ما هیچ برخورد و کار تاکتیکی با تو نداریم. چونکه هر چه سر سر ما بیاید بر سر شما نیز خواهد آمد یعنی سیدالرئیس وقتی به طاهر (حبوش) دستور می‌دهد و به مسعود (رجوی) نیز دستور می‌دهد.

استاد عزت [ابراهیم] و هر کدام از وزرا را مورد خطاب قرار می‌دهد. استاد مسعود رجوی یعنی جزء ما و مثل ما می‌باشد (نزد سیدالرئیس) شما داستان ما را می‌دانید ما احتیاج به چیزی در عراق نداریم فقط بهاء نظارت و اهداف خودمان را می‌پردازیم و اگر با یک کمی (به اندازه یک کشمش) با طرف‌های دشمن کوتاه بیائیم، وضعیت به صورت دیگری می‌شد و اما وقتی که من به تو برای انجام این عملیات دستور دادم بیان این مطالب تاکتیکی است زیرا ما نمی‌خواهیم بیش از یک جبهه بجنگیم و پیام سیدالرئیس را شنیدم که گفت هر دشمنی علیه ایران از جانب آمریکا (هر حرکتی علیه ایران) به عنوان دشمنی و حمله علیه عراق محسوب می‌شود و فقط تهدید را کردیم و این را برای جناب تو گفتم و بعد از جلسه مطلبی که فقط به تو می‌گوییم. تا به تو یک تصویر کاملی بدهد از آنچه سیدالرئیس گفته است. این مطلب بعد از بازگشت وزیر خارجه از ایران گفته شد و نظرات ایشان را بیان می‌کند، من نمی‌خواهم فکر تو مشغول رسانه‌ها و اخبار این طرف و آن طرف شود چون آنچه ثابت (قطعی و استوار) است بین ما بوده و هست.

مسعود رجوی: من شکی ندارم.

ژنرال حبوش: آیا من از تو سؤال کردم که جواب می‌دهید نه؟

مسعود رجوی: چون مسئولیت مخابرات و مجاهدین با شما است باید این مطالب را به شما بگویم که بدانید زیرا که کاردار شما در تهران این حرف را می‌زند نه کاردار رژیم آخوندی که ما را به عنوان تروریست محکوم می‌کند و ما را در چنین وضعیتی قرار می‌دهد در سال ۱۹۹۹.

[ژنرال حبوش خطاب حبوش به نیروهای امنیتی حاضر در جلسه] خوب کاردار را احضار کنید و از او توضیح بخواهید در بغداد.

مسعود رجوی: و در حال حاضر ما را جزء استکبار جهانی قرار می‌دهد. آقای سلطانیان بهش گفته است هر کاری می‌کنیم لذا عملیات متوقف شده است دیگر روی زخم نمک نزنید و این مطلبی که در بغداد و رسانه‌ها گفته شد و ملاقاتی با وزیر تبلیغات داشته‌ام و شماها بهتر می‌دانید در این خصوص و ما نمی‌خواهیم کار شما را زیاد کنیم، چه فایده‌ای دارد که یک مسئول عراقی این مطالب را بیان کند. آمریکا هم به ما می‌گوید تروریست و...

ژنرال حبوش: من مطالب شما را تکمیل کنم آیا یک مسئول ایرانی تاکنون حاضر شده در

خصوص سپاه ۹ بدر صحبت کند همانطور که در خصوص مجاهدین صحبت شده است. من پس از این جلسه می‌روم و سفیر (کاردار) عراق در تهران را خواهم دید و به او می‌گویم آیا تاکنون در ایران کسی به سپاه بدر توهین کرده است که تو این کار را می‌کنی (توهین به منافقین).

مسعود رجوی: در جلسه قبلی تصویب شد که موقعیت ما همینطور باشد و نه اینکه علیه ما مصاحبه شود و حداقل این است که شما یک اطلاعیه بدهید و این موارد را تکذیب کنید از طرف وزارت خارجه و وزارت تبلیغات که نه چنین چیزی نیست همانگونه که استاد طارق گفتند یک جمله گفته شود این مطلب را تکذیب می‌کنیم.

ژنرال حبوش: آن را برای من بیاورید.

مسعود رجوی: ما موشک‌ها را می‌خوریم و عملیات قطع می‌شود و نفراتی که به شما دادیم و خودتان خواستید و آنها را به رژیم تحویل دادید تا اسراء خودتان را بگیرید و اعلام و تبلیغات ما را نیز قطع کردید حتی یک پیام دیگر پخش نمی‌شود.

ژنرال حبوش: چطور تبلیغات رسانه‌های شما قطع شده است؟

یکی از افراد مخابرات: خیر قربان منظور اینها پیام‌هایی است از تحرکات و کارهای آنها که در رسانه‌های عراقی دیگر منعکس نمی‌شود.

مسعود رجوی: کاملاً قطع شده است در رسانه‌های عراقی.

ژنرال حبوش: رسانه‌های خودشان مشغول و فعال است فقط رسانه‌های ما قطع شده و پیام‌های (مجاهدین) را پخش نمی‌کند. چرا پخش نمی‌شود مگر دستور مجلس و دولت نیست این ایستگاه رسمی خودشان است و این مطلب مربوط به ۲ ماه گذشته است خوب فعلاً برنامه تبلیغات را کنار بگذارید.

مسعود رجوی: من روز گذشته با وزیر (تبلیغات) بودم و گفتم شکایت مرا پیش سیدالرئیس ببرید تا خودشان تصمیم بگیرند که چرا دستور خودشان اجرا نمی‌شود.

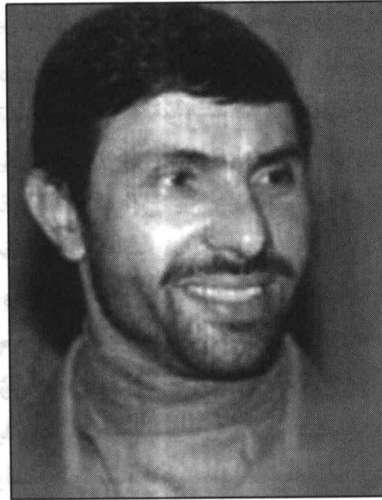
ژنرال حبوش: من خودم شکایت پیش سیدالرئیس خواهم برد.

مسعود رجوی: و بگوئید همانطور که خود شما (سیدالرئیس) در سال ۱۹۹۹ آن را مورد تأکید قرار دادید و نوشته‌ام پیش شما موجود است.

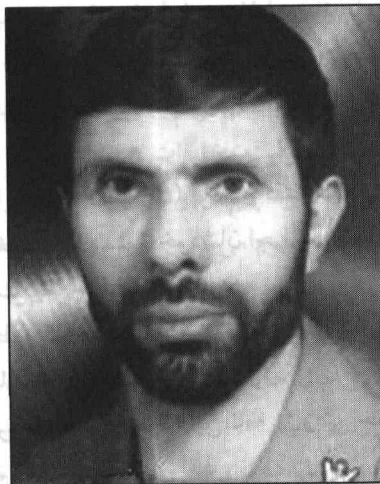
ژنرال حبوش: [نامه سیدالرئیس خوانده می‌شود] این نامه را وقتی خواستم بروم می‌خواهم تا خدمت رئیس جمهور ارائه کنم.[1]

---

۱. همان: صص ۲۱۵ ـ ۲۴۳، همراه با گزینش.



امیر سپهبد علی صیادشیرازی



□ آخرین موارد از خمپاره‌زنی‌های زنجیره‌ای

بنا به اطلاعیه‌هایی که مجاهدین خلق، به صورت فوق‌العاده و در «ویژه‌نامه»‌های خود درج و منتشر نمودند، در دی ماه و بهمن ماه ۱۳۷۸ در سلسله عملیاتی که تحت عنوان «سهراب» و «بهمن بزرگ» از آنها یاد کردند، در ایلام و محل استقرار یگان‌های رزمی ارتش جمهوری اسلامی ایران در جدار مرزی، با خمپاره‌های ۸۲ و ۱۲۰ اقدام به حمله کرده ـ مقارن آن در تهران ـ ضمن حمله خمپاره‌ای به یک پارکینگ در حوالی بزرگراه رسالت (با هدف اعلام شده تهاجم به «وزارت اطلاعات» و یک شهرک مسکونی در شمال غرب تهران (با هدف اعلام شده حمله به «قرارگاه ثارالله») تعدادی از مردم و خانواده‌ها را شهید و مجروح کردند.

□ تحلیل نهایی بازگشت سازمان به تروریسم

به دنبال شکست‌های مکرر سیاسی و نوسان‌های تاکتیکی در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به خصوص، با گره زدن سرنوشت بنی‌صدر و سازمان به هم، **مسعود رجوی** در چارچوب «شورای ملی مقاومت»، براندازی نظام جمهوری اسلامی را هدف اصلی خود اعلام نمود. در ابتدا و حتی قبل از تشکیل شورا، با گزینش شیوه‌های جنگ چریکی شهری، سلسله عملیات خشونت‌بار و خونینی (همچون انفجار حزب جمهوری اسلامی، انفجار نخست‌وزیری، انفجار دادستانی انقلاب اسلامی و بمب‌گذاری‌ها و انفجارها و ترورهای پی در پی دیگر) انجام شد که طی آن، سازمان سعی می‌کرد تا با محروم ساختن جمهوری اسلامی از چهره‌های مؤثر و زمینه‌سازی‌های پس از آن، سرنگونی نظام را حتمی سازد.

پایداری نیروهای مردمی، تدبیر مسئولان و ناکامیِ ذاتیِ چنین شیوه‌هایی موجب شد تا سازمان شکست بخورد؛ افراد خود را از کشور فراری دهد و با تغییر گرایش (از شرق به غرب)، با نیروهای خود در کشورهای بلوک سرمایه‌داری مستقر گردند تا این بار با حمایت آنان به اهداف خود دست یازند؛ اما چنین نشد و ناچار به عراق گریختند و این بار به تشکیل چیزی به نام «ارتش آزادی‌بخش» دست زدند تا با حمایت ارتش بعث عراق، بخش‌هایی از مناطق مرزی را اشغال کنند؛ در آنجا دولت موقت تشکیل دهند و ـ باز امیدوار به حمایت مجدد غرب ـ به کمک صدام حسین راه تهران را در پیش گیرند و جایگزین نظام اسلامی شوند. چنین نشد و باز ـ پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران ـ مقاومت رزمندگان و مردم در

عملیات «مرصاد»، شکستِ سیاسی ـ نظامی سختی را بر مجاهدین خلق تحمیل کرد؛ به حدّی که آنان با بحران‌های درونی لاینحلی مواجه شدند.

ناگزیر روش مبارزاتی رجوی و مریدانش تغییر کرد تا آنجا که در صدد برآمدند تا تبعات منفی اقدامات و فعالیت‌های گذشته خویش را ـ به نوعی ـ بزدایند. نتیجه، روی آوری مجاهدین خلق به راست‌رویِ افراط‌گونه و تمسک‌شان به ابتذال و استفاده از ابزار فرهنگ «لذت» و «خوشباشی» بود! اینان می‌خواستند به غرب ـ که نزد آنها معنای همهٔ جهان را دربر دارد ـ ثابت کنند که «قابل اصلاح و تغییر» و حتی آماده تأمین خواسته‌های فرهنگی و اجتماعی آنها نیز هستند. در این «فاز» نیز به بن‌بست خوردند؛ چرا که نتیجه هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در ایران، همه مؤلفه‌ها و علل «موجده» و «مُبْقیه»ی مجاهدین خلق را به یکباره به چالش کشید.

آنچه باعث شد تا رجوی و کمیتِ ناچیز همراه با وی، بار دیگر رویکرد فاحشِ قهرآمیز و مسلحانه را برگزینند، به ماهیت رجوی و سازمان برمی‌گردد. اینان در پوشش «شورا» سه پایه آمادگی را برای موفقیت آتی و فرضی خود عنوان می‌نمودند:

اول ـ عنصر بین‌المللی؛

دوم ـ آمادگی عوامل داخلی؛

سوم ـ آمادگی ارتش آزادی‌بخش...

و هر چند گاه یکی از این عوامل را در موقعیت برتری نسبت به دو عامل دیگر تصور می‌کردند! حقیقت این است که «سازمان» و «شورا» و هر فرد یا تشکلی که به رجوی منسوب باشد، نمی‌توانست و نمی‌تواند بدون اتکا به سلاح و ابزار خشونت زنده بماند و به حیاتِ خود ادامه دهد. از این رو دو راه بیشتر در پیش رویشان نبود: نخست، پذیرفتن واقعیت و دیگر نفی آن! وجه نخست، به منزله اقرار به بیهوده بودن اقدامات گذشته و به مفهوم قبول مشروعیت نظام جمهوری اسلامی و در حقیقت، به معنی نفیِ خود بود؛ چرا که مبارزه با نظام مفهوم خود را از دست می‌داد و این بدان معنا بود که «آن جریان دیگر نباید وجود داشته باشد» و به عبارت دیگر، فروپاشی سازمان و شورا و نابودی سیاسی رجوی و طیف همراه وی جای شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را می‌گرفت.

جریان سازمان و شورا و به تعبیر دقیق‌تر شخص رجوی، ناگزیر شد تا راه دوم (نفی واقعیت) را برگزینند... که البته هزینه‌های گزافی را تحمیل می‌کرد؛ از جمله پدیداری انشقاق در صفوف سازمان و

شورا، عدم توانایی در جذب نیرو، محدودیت‌های بیشتر بین‌المللی، تعطیلی نشریه پوششی «ایران زمین» و تبعات سنگین و خسارت‌بار فعالیت‌های تروریستی. خارج شدن از مدار مبارزه مسلحانه و مشی خشونت‌بار، برای جریانی که جز قدرت‌طلبی و تمامیت‌خواهی انگیزه و هدف دیگری ندارد، ممکن نبوده و نیست. تنها راه گریز از وضعیتِ بحرانیِ پدیدار شده، دست زدن به اقدامات تروریستی بود تا خشونت در فضای موجود تسرّی یابد و مسئولان جمهوری اسلامی نیز به اقدامات متقابل بپردازند و فضا را پلیسی سازند.

اما این بار نیز این فتنه با تدبیر نظام و خاصه هوشمندی نیروهای امنیتی و به ویژه وزارت اطلاعات خاموش شد.

□ «عقب‌نشینی تاکتیکی»: طرح جبهه همبستگی

بن‌بست‌های مکرر و بحران‌های زنجیره‌ای از یک سو و شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای از سوی دیگر، رجوی و نزدیکانش را در جریان پوشش «شورای ملی مقاومت» به نوعی «عقب نشینی تاکتیکی» واداشت. البته ناگفته نماند که این «عقب‌نشینی» را از یک بُعد نمی‌توان «تاکتیکی» فرض کرد؛ چرا که عدول از همه آن شعارها و فریادهایی بود که بیش از ۲۰ سال سرداده بودند.

ماجرا از این قرار بود که مسعود رجوی، به عنوان مسئول «شورای ملی مقاومت» در ۱۳ آبان ماه ۱۳۸۱ طرحی را رسماً اعلام نمود که طبق تصریح وی، در سه ماده و یک تبصره به تصویب جملگی اعضای شورای مزبور رسیده بود و عنوان آن چنین بود: «طرح جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی».

در ماده یک مصوبه جدید، «شورای ملی مقاومت» ـ ضمن تأکید بر التزام اعضای خود در قبال برنامه شورا و دولت موقت و طرح‌ها و مصوبات و ساختار سیاسی شورا[1] ـ آمادگی خود را برای همکاری با «دیگر نیروهای سیاسی» در چارچوب «جبهه همبستگی ملی...» اعلام می‌نمود. ماده دو مشتمل بر بیان شرایط عضویت در جبهه مزبور بود؛ یعنی:

---

۱. همان‌طور که روشن است، «برنامه شورا و دولت موقت» از جمله بر لزوم حتمی «مبارزه مسلحانه» و تشکیل «دولت دموکراتیک اسلامی» مبتنی است؛ دیگر طرح‌ها و مصوبات و... نیز مغایرت اساسی با ادعاهای مصوبه مزبور دارد!

- جمهوری‌خواه بودن؛
- التزام به نفی کامل نظام ولایت فقیه (با همه جناح‌ها و دسته‌بندی‌های درونی آن)؛
- اعتقاد به استقرار یک نظام سیاسی دموکراتیک، مستقل و مبتنی بر جدایی دین از دولت؛

در بیانیه شورا که امضای مسعود رجوی پای آن به چشم می‌آمد، دو خط قرمز نیز ترسیم شده و آن را «محک تشخیص دوست و دشمن و معیار تنظیم رابطه با کلیه افراد و جریانات» بیان نموده بودند؛ خطوط قرمز اینهاست:

- تبلیغ به سود حکومت ... و هر یک از جناح‌های آن؛
- مذاکره و برقرار کردن رابطه با آنها؛

در انتهای مصوبه، ضمن تبصره‌ای، آمده بود که «دبیرخانه شورای ملی مقاومت، تدارک برگزاری اولین گردهمایی جبهه را برعهده دارد.»[1]

این «تغییر موضع» یا «عقب‌نشینی تاکتیکی»، ظاهراً بازتابی بود در قبال بحران‌ها و بن‌بست‌های مکرری که رجوی و گروه وی با آن مواجه بودند. علاوه بر وجود آینده‌ای نامعلوم در عراق و تشکیک از وابستگان و هواداران سازمان نسبت به وعده‌های سرنگونی، به دنبال تحلیل‌های مختلف گروه‌های اپوزیسیون در خصوص آینده اصلاح‌طلبی در ایران، اغلب این گروه‌ها ادعاهایی درباره لزوم وحدت نیروهای مخالف جمهوری اسلامی عنوان نمودند. در این میان، رجوی و گروه وی که ایزوله شده بودند، به فکر چاره افتادند. چاره‌ای که با موجودیت و حیات آنها در تضاد است!

---

۱. متن بیانیه منتشر شده توسط شورا. نیز هفته‌نامه پیوند (کانادا)، ش ۴۵۷.

گفتار بیست و پنجم:

دیپلماسی سازمان؛ منفعل فعال

فصل اول:

مانورهای اولیه

□ سیاهی لشکر تبلیغاتی و نمایشیِ خارجی

در نخستین سال‌های پس از فرار رهبری سازمان به فرانسه و پیش از تشکیل نهاد مستقرّی برای ارتباطات خارجی و ـ به اصطلاح ـ دیپلماتیک، اعضا و هواداران، خطّی را برای پیاده کردن در سطح اروپا و دیگر نقاط جهان (و عمدتاً متشکل در انجمن‌های دانشجویان مسلمان) از رهبری دریافت و به اجرا گذارد که صرفاً کاربرد نمایشی داشت. در نشریهٔ *اتحادیهٔ انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور* اعلام حمایت‌هایی درج می‌شد که نقل بخشی از آنها روشن می‌سازد که تیغ سازمان، در آن زمان، تا چه حدی بُرش داشته است.

اغلب شخصیت‌های حقیقی و حقوقی، که نام‌شان در این نشریه آمده است، افراد و نهادها و انجمن‌های معمولی و بی‌اهمیتی‌اند که شاید صرف امضا گرفتن از اغلب آنها (برای هر امری ـ چه رسد به ظاهرسازی‌های مبتنی بر انسان‌دوستی و حقوق‌بشر) مطلوب‌شان بوده است؛ چراکه ـ به هر حال ـ از این طریق مطرح می‌شدند. دوره گشتن چند هوادار در شهرها و محلّه‌های ایتالیا و انگلستان، و هر شورا و انجمن و اتحادیه‌ای را به دادن امضا در جهت حمایت از «حقوق انسان‌ها» وادار یا تشویق کردن، آسان‌ترین کار ممکنه در آن روزها بوده است ـ آن هم با ضدّتبلیغات و فضاسازی‌ای که از پیش علیه جمهوری اسلامی و مردم انقلابی آن در غرب صورت می‌گرفت.

فهرست منتشر شده در شماره‌های مختلف نشریه اتحادیه دانشجویان در حالیکه، صرفاً دو کشور را

شامل می‌شود، گویای این واقعیت است که وقتی سازمان و تشکیلاتی جدای از مردم زیست کند و رودرروی آنها بایستد، سرانجامی جز این نخواهد داشت که به سراغ شهروندها و نهادهای کوچک و بزرگ سرزمین‌های بیگانه برود و برای جلب حمایت آنها گدایی بکند؛ فرایندی که از این فهرست آغاز شد و در آخر سر از کنگرهٔ آمریکا و کاخ سفید درآورد.[۱]

□ جلب حمایت شخصیت‌ها و نهادهای غربی

در بیان سازوکار جلب حمایت از شخصیت‌ها و نهادهای غربی و نیز نحوهٔ جمع‌آوری کمک‌های مالی، مطالب روشنگری از اعضای کیفی جداشده از سازمان نقل شده است. این اظهارات و دیگر شواهد و نقل قول‌ها گویای این حقیقت است که سازمان از «هر وسیله»ای - حتی غیراخلاقی - برای رسیدن به اهداف خود بهره گرفته است.

از مسائلی که سازمان در خارج از کشور با آن درگیر شد، موضوع ارتباط با دولت‌ها و شخصیت‌های خارجی بود.[۲] سازمان می‌خواست پشت جبههٔ مناسبی برای بهانهٔ نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی بیابد؛ چراکه سازمان از این طریق گذران می‌کرد و به توجیه حضور می‌پرداخت. از سوی دیگر، مسئلهٔ جاانداختن آلترناتیو بودن سازمان نیز مطرح بود. چنین بود که بعد از ماجرای «انقلاب ایدئولوژیک» در آغاز سال ۱۳۶۴، بخشی به نام «نهاد روابط خارجی و دیپلماتیک» به‌وجودآمد و مشی سازمان، به لحاظ سیاسی - دیپلماتیک، ترسیم «خط بی‌آیندگی رژیم و آلترناتیوی شورا» شد.

بدنهٔ سازمان چنین باور داشتند که یک جریان چریکی چپ‌اند و دیگر نیروهای شورا همگی جناح راست آن محسوب می‌شوند؛ و در برابرشان «امپریالیسم» و طیف‌های گوناگونش قرار دارد. در این میان، یکی از مشکلات آنها این بود که آیا با احزاب راست ارتجاعی هم می‌توان صحبت کرد و از آنها در مورد خواست‌های سازمان استمداد نمود؟!

---

۱. برای آگاهی بیشتر از این فهرست نشریه اتحادیه انجمن‌های...، شماره‌های ۲۷ (بهمن ۶۰)، ۳۷ (اردیبهشت ۶۱)، ۵۰ (شهریور ۶۱)، ۵۶، ۵۸ و ۵۹ (مهر ۶۱)، ۶۰ و ۶۱ (آبان ۶۱) که در آنها نام ۴۸ فدراسیون، اتحادیه، مجتمع، شورا، گروه و کنفدراسیون از دو کشور ایتالیا و انگلستان ذکر شده است.

۲. آنچه در اینجا مطرح می‌شود ورای ارتباط با سازمان‌های جاسوسی و آژانس‌های اطلاعاتی کشورهای مختلف و به ویژه جاسوسی برای صدام است؛ که تجربهٔ ناموفق ارتباط محمدرضا سعادتی با «فیسینکو»، افسر سازمان اطلاعاتی K.G.B از آن جمله است. در این خصوص ← جلد دوم کتاب حاضر، گفتار سیزدهم، فصل دوم.

... خط آمد که «از آنجا که ما دولتیم و دولت‌ها باید روابط دیپلماتیک با دیگر کشورها داشته باشند، پس به هیچ عنوان اشکال ندارد که با احزاب راست هم تماس برقرار کنیم»![1]

باید ترتیبی داده می‌شد که از نمایندگان مجالس و یا وزرا و دیگر شخصیت‌های سیاسی ـ به هر نحوی ـ امضا گرفته شود. خط کسب حمایت از این افراد، در ابتدا، به عنوان «محکومیت نقض حقوق بشر در ایران» مطرح می‌شد و در نهایت، روی حمایت از سازمان و شورا و شخص رجوی متمرکز می‌گردید.

دست ایادی سازمان برای بیان دروغ باز بود، از جمله اینکه افراد مذکور وابسته به سازمان بودند ولی خود را نمایندهٔ شورا معرفی می‌کردند؛ چراکه این نحو معرفی دست‌شان را برای انکار خیلی از واقعیت‌ها باز می‌گذاشت:

مستشاران آمریکایی را که ما نکشته بودیم؛ آن، یک شاخهٔ افراطی در درون سازمان بود که سرِخود این کار را کردند و الآن هم دیگر نیستند! شعار «مرگ بر امپریالیسم» [را] ما نمی‌دهیم؛ قبلاً می‌دادند برای مصرف داخلی!

آیا در شورا «لیبرال» دارید؟ بله، داریم! آیا «سوسیال دموکرات» دارید؟ بله، داریم! «دموکرات»؟ بفرما! «محیط زیستی»؟ بفرما! «کرد»؟ بفرما! «کمونیست» دارید؟ بفرما! «لائیک» دارید؟ بفرما! «حتی «ملّا»»؟ بفرما!

شورا خوشبختانه به همه چیز می‌خورد و می‌شد راحت آن را خرج کرد.[2]

پس از انقلاب ایدئولوژیک، دیگر مسئلهٔ زنان هم حل شد: وابستگی‌هایشان، از طریق طلاق‌های پی‌درپی، به خانواده از بین می‌رفت و نیروی‌شان هم «آزاد» می‌شد. تردیدی نبود که در «نهاد دیپلماسی» ـ که پیش از این «مذکر» بود ـ زنان نیز باید وارد می‌شدند و شایستگی خود را ثابت می‌کردند... «روسری» مشکل عمده‌ای بود؛ نمایندگان و شخصیت‌های غربی در این مورد کوتاه نمی‌آمدند و قطعاً روسری‌دارها را به کنگره‌هایشان دعوت نمی‌کردند. مشکل دیگر «دست دادن» بود که ـ تا آن زمان ـ هیچ «خواهر مجاهد»ی بدان مجاز نبود؛ و در سطح سازمان، فقط «خواهر مریم» اجازه داشت در ملاقات‌های دیپلماتیک دست بدهد.

با الهام از روح کبیر لنین، که به نماینده‌اش در آلمان ـ که ابا داشت کراوات بزند ـ گفته بود اگر

---

۱. نشریه پژواک، ش ۳: ص ۴۳.

۲. همان: ص ۴۸.

لازم باشد دامن [هم] باید بپوشد و به ملاقات فاشیست‌های حاکم در آلمان برود،[۱] مقرر شد که برای بعضی از ملاقات‌های حساسیت‌برانگیز اشکال «حجاب» برداشته شود و خواهران اجازه داشته باشند [که] حجاب را بردارند! منوط بر اینکه مواظب باشند نه در سالن بلکه در اتاق‌های محل ملاقات این کار صورت بگیرد و طبعاً عکسی یا فیلمی [هم] در این رابطه گرفته نشود؛ مهم این است که خط پیش برود.

از جمله [دیگر] مسائلی که سازمان در سطوح دیپلماتیک با آن روبه‌رو بود، مسئلهٔ «مشروبات الکلی» ...برای ما که به عنوان یک نیروی دموکرات ـ و نه اسلامی ـ در آن جلسات [کوکتل پارتی‌های دیپلمات‌ها و یا جلسات احزاب] شرکت می‌کردیم، وقتی همه بالا می‌رفتند، ما نمی‌دانستیم چه کار بکنیم! لیوان در دست به همدیگر نگاه می‌کردیم که البته صورت خوشی نداشت تا اینکه این مسئله به یمن وجود رهبری حل شد و گفته شد: «اگر آب در دسترس نیست می‌شود آن [مشروب] را بالا انداخت و یا جرعه جرعه [نوشید]؛ تا در حدّ همان یک گیلاس بماند![۲]

شیوهٔ متداول گرفتن امضا و حمایت بدین ترتیب بود که ـ مثلاً ـ به سکرتر نمایندهٔ مجلس تلفن می‌زدند و قرار ملاقاتی با او می‌گذاشتند. در ابتدا از امضا و حمایت سخنی به میان نمی‌آمد و ظاهر امر چنین بود که نمایندهٔ «شورا»یِ آلترناتیو جمهوری اسلامی می‌خواهد با آن نماینده سخن بگوید و او را در جریان آخرین رویدادها قرار دهد. نمایندهٔ مزبور اگر ـ مثلاً ـ عضو کمیسیون کشاورزی پارلمان بود، موضوع را به کمیسیون امور خارجی احاله می‌داد.

... برای هر سؤالی جواب آماده داشتیم و آن‌قدر سر طرف را می‌خوردیم تا طرف مجبور به دادن امضا می‌شد. با خیلی از نماینده‌ها حتی [از نظر] خانوادگی دوست شده بودیم؛ تاریخ تولد همهٔ آنها (۶۵۰ نمایندهٔ مجلس) و افراد خانوادهٔ آنها را در آورده بودیم و برایشان کارت تبریک می‌فرستادیم حتی محلّ تعطیلات آنها را هم درآورده بودیم و اگر لازم بود به آنها زنگ می‌زدیم.[۳]

وضع به گونه‌ای درآمد که با شروع هر «آکسیون»ی که مجاهدین خلق بدان دست می‌زدند، به‌طور

---

۱. سفارش «لنین» به «لئو تروتسکی» بود که به عنوان نمایندهٔ دولت جدید شوروی در مذاکره با ارتش آلمان اعزام شده بود.
۲. همان.
۳. همان: ص ۴۹.

اتوماتیک، نماینده‌هایی که زودتر اطلاع پیدا می‌کردند دست به کار صدور بخشنامه‌ای داخلی در حزب خود می‌گشتند؛ و چون می‌دانستند که ایادی سازمان به زودی یقهٔ همهٔ مقامات (وزیر و وکیل و...) را می‌گیرند، تعداد امضاها را که ـ بسته به موقعیت ـ تغییر می‌کرد و نیز مشخصات آن مقامات را معیّن می‌کردند. از قضا مأموران سازمان به این بخشنامه‌ها دست می‌یافتند و بدین ترتیب از قبل می‌دانستند که چه‌قدر امضا و از چه کسانی اعلام حمایت خواهند گرفت.

یکی از نکات جالب این نوع فعالیت‌ها این بود که هرگاه یکی از شخصیت‌های غربی می‌خواست به ایران برود و یا جمهوری اسلامی در صدد انجام خرید بزرگی بود ـ یکباره ـ الطاف این شخصیت‌ها به سازمان روبه فزونی می‌گذاشت:

اکثریت قریب به اتفاق [آنها] متون پیشنهادی ما را امضا می‌کردند؛ مرتب به کنگره‌ها و یا حتی میهمانی‌ها دعوت می‌شدیم؛ [و آنها با] دست و دل باز[ی] با ما عکس می‌انداختند؛ و حتی بعضی از آنها در میتینگ‌هایی مثل ۳۰ خرداد و یا ۱۹ بهمن شرکت می‌کردند.
این موضوع را ما بارها گزارش کردیم که [آیا] این امضاها هیچ فایده دارد؟ بله برای آنها این فایده را دارد که به رژیم بفهمانند اگر با آنها راه نیاید برایش آلترناتیو می‌تراشند. سازمان همهٔ اینها را به حساب بالندگی مقاومت و شناساندن آن به عنوان آلترناتیو می‌دانست.[1]

«گِنشِر»، وزیر امور خارجهٔ وقت آلمان، اولین وزیر اروپایی بود که بعد از حوادث بهار و تابستان ۱۳۶۰، در نیمهٔ دوم سال ۱۳۶۲، به همراه یک هیئت بزرگ اقتصادی به ایران آمد. وی ـ طبق معمول ـ از نقض حقوق بشر در ایران اظهار نگرانی کرد؛ و در عین حال، قراردادهای کلان اقتصادی را امضا کرد و برگشت. یک هفته پیش از این دیدار، **مهدی ابریشمچی** با «گنشر» ملاقات نموده او را از این سفر بازداشته بود. عکس و گزارش این ملاقات، در همان زمان منتشر شد ولی ثمری به همراه نداشت. وزیر امور خارجهٔ آلمان، در یکی از ملاقات‌های بعدی با ایادی سازمان، در پاسخ به اعتراض آنها اظهار داشت: «آلمان همیشه در جهت منافع ملی خودش حرکت می‌کند...».

در تمام این مدت، هیچ یک از [کشورهای] بلوک شرق آن زمان و کشورهای به اصطلاح انقلابی نظیر کوبا، نیکاراگوئه و... حاضر به حمایت از سازمان نشدند! نمایندگان شوروی، آلمان شرقی، چین و غیره در کنگره‌های بین‌المللی هنگامی که ما را می‌دیدند، انگار جن دیده‌اند ما

---

۱. همان: ص ۵۰.

نمی‌توانستیم با آنها [حتی] دو کلمه حرف بزنیم.[۱]

در همین ارتباطها (و شاید اندکی پیش از آن) تدارک «کمک‌های مالی» سازمان، در چارچوب جدیدی، قرار گرفت؛ بخصوص از سال ۱۳۶۳ نیازهای سازمان به منابع جدید مالی آشکارتر شد. آن سال، سال بدی برای سازمان بود: «دم و دستگاه» به راه انداخته شده در پاریس، هزینه‌های سرسام‌آور جدید ـ از جمله ـ تهیهٔ جیره و تدارک سور و سات متحدان غیرمجاهد و پناهنده‌های فریفته شده توسط وعده‌ها، و دیگر مخارج غیرقابل پیش‌بینی، نیاز شدید به پول بیشتر را فراروی رهبری سازمان قرار داده بود. کمک‌های متداول کشورهای میزبان نمی‌توانست کفاف این مخارج را بدهد؛ «برادر صدام» هم که ـ فعلاً ـ در چشم‌انداز نبود شرایط بدین نحو بود که رهبری سازمان «تصمیم مهم»ی اتخاذ کرد:

تحلیل این بود که «چون امپریالیست‌ها از نفت ما بهره می‌برند، همه‌چیزشان ـ در اصل ـ مال ماست» به عنوان یک خط تشکیلاتی دستور داده شد که دیگر برای مواد ضروری انجمن‌های دانشجویان مسلمان (وابسته به سازمان) مانند مواد غذایی، پوشاک و... نباید هیچ مبلغی هزینه شود؛ همهٔ اعضای انجمن‌ها باید در «مصادرهٔ انقلابی» (بخوانید سرقت از سوپرها و مغازه‌ها) شرکت کنند. نتیجه روشن بود:

> **... دستگیر شدنِ ـ تقریباً ـ همهٔ بچه‌های انجمن؛ که با پرونده‌های قطوری از دزدی، آن هم چند بار، دیگر امکان زندگی عادی را هم از دست می‌دادند. بگذریم از زدوخوردهای ناهارخوری دانشجویی، سفارت‌گیری و غیره ـ که آنها نیز باعث دستگیری خیلی از بچه‌ها و قطورتر شدن پروندهٔ آنها شده بود. من ـ شخصاً ـ یکی را می‌شناسم که بعد از ۲۱ سال تازه پرداخت قسط‌هایش تمام شده است.**[۲]

سازمان بجز تیم‌های عملیاتی مزبور، که در کوچه و بازار کشورهای غربی جولان می‌دادند، سازمان‌ها و مؤسسات پوشش خیریه ـ با نام‌های مختلف ـ نیز داشت که زیر عنوان «کمک به آوارگان ایرانی» یا «کمک به کودکان آوارهٔ ایرانی»، از شهروندان غربی تکدّی می‌کردند. به این مقوله، به‌طور مستقل و با ذکر شواهد و اقوال متعدد، خواهیم پرداخت.

---

۱. همان.

۲. همان: ص ۵۱.

فصل دوم:

شورای مقاومت، وابستگی و هژمونی

□ دوره‌های فعالیت خارجی

بعد از اعلام فاز نظامی و حرکت مسلحانهٔ ناکام مجاهدین خلق، مهمترین اقدام سازمان، خارج کردن **ابوالحسن بنی‌صدر** و **مسعود رجوی** از کشور بود. سازمان در این حرکت سه هدف اساسی را دنبال می‌کرد:

۱ـ هماهنگی مستقیم و نزدیک با غرب در جهت مقابله با نظام جمهوری اسلامی؛

۲ـ حفاظت از مرکزیت سازمان و فرار از تیررس و تعقیب مأمورین امنیتی نظام؛

۳ـ تبلیغ و جا انداختن خود در خارج از کشور.

پس از تشکیل شورای ملی مقاومت، در خارج از کشور، سه هدف مشخص در ارتباطات با دولت‌ها و محافل غربی و تبلیغ در خارج، پی‌گیری می‌شد:

الف) آلترناتیو معرفی شدن شورا؛

ب) جلب کمک‌های تبلیغاتی و مالی کشورها و نیروهای خارجی؛

ج) تضعیف اعتبار و تخریب چهره جمهوری اسلامی در صحنهٔ بین‌الملل.

برای رسیدن به این اهداف، شورا و در رأس آن سازمان با آشکار شدن و افزایش پیوندها با قدرت‌های غربی می‌بایست به توجیه اعمال خود می‌پرداخت. از این رو، در برابر سؤالات پدید آمده

نسبت به چرخش علنی و عدول از شعارهای ضدامپریالیستی سازمان در سال‌های قبل و بعد از پیروزی انقلاب، تلاش می‌گردید تا با طرح توهم تبدیل شدن سازمان به یک تشکیلات فراگیر و سراسری که ناگزیر در روابط بین‌المللی قرار می‌گیرد و قصد دگرگونی در این سطح را دارد،[۱] از سازمان و شورا دفاع شود:

همچنین در جهت مشروعیت بخشیدن به ارتباطات وابسته‌گرایانه با قدرت‌های غربی، تبلیغات سازمان و شورا، موضوع را در قالب روابط و معادلات «دیپلماتیک» گنجانده و با تکرار اصطلاحات و مفاهیم مربوط به روابط خارجی «دولت‌ها» با یکدیگر، سازمان در چهره یک «شبه دولت» که تا کسب قدرت فاصله چندانی نداشت، تصویر می‌گشت: ... شورای ملی مقاومت با تکیه بر پتانسیل انقلابی مردم و پایبندی به مصالح میهنی از طریق استحکام بخشیدن به پایهٔ اجتماعی و قدرت رزمندگی در معادلات پیچیده دیپلماتیک وارد می‌شود.[۲]

بدین ترتیب سازمان با دوری جستن از سابقه شعاردهی در باب اهداف ضدامپریالیستی می‌کوشید حمایت کامل اردوگاه امپریالیسم را حاصل کند. هرچند سازمان این کار را از ابتدا، یعنی حتی قبل از شروع فاز نظامی به صورت غیر آشکار انجام می‌داده در قالب شورا این مسئله به این صورت توجیه گردید:

... استفاده از امکانات و فضای مساعد بین‌المللی به هیچ‌وجه نامشروع و غیرمجاز نیست و اصولاً هیچ انقلابی بدون بهره‌گیری از شرایط متناسب بین‌الملل به نتیجه مطلوب دست نیافته است.[۳]

ارتباطات آشکار خارجی سازمان چه در هویت شورا و چه به عنوان سازمان را می‌توان در چهار دوره بررسی نمود:

○ دورهٔ اول (۶۴-۱۳۶۰)

با حضور بیشتر نیروهای سازمان در خارج از کشور و شکست‌های پی در پی در داخل، فعالیت سیاسی بین‌المللی برای سازمان عمده شد. در آن شرایط چون جمهوری اسلامی نوپای ایران به دلیل تکیه بر اسلام و پافشاری بر استقلال و نفی امپریالیسم، با واکنش خصمانه قدرت‌های غربی مواجه بود، همّ و غم

---

۱. نشریه شورا، ش ٢٤: ص ٥٥.
۲. همان: صص ٥٦ ـ ٥٧.
۳. همان: ص ٥٨.

سرویس‌های اطلاعاتی غرب، سرنگونی نظام انقلابی ایران بود.

در این دوره، از طرفی به دلیل قرار گرفتن جمهوری اسلامی ایران در محاصره سیاسی غرب و از طرف دیگر عدم توانایی گروه‌های سلطنت‌طلب در به‌دست آوردن قدرت، و افزایش شانس شورای ملی مقاومت که عملاً در سیاست براندازی تروریستی شکست‌خورده بود فعالیت تبلیغاتی و شبه دیپلماتیک در معادلات جهانی، محوریت یافت. مهم‌ترین حرکت‌های سازمان در این دوره، دیدار با **ملک حسین** پادشاه اردن، **طارق عزیز** نایب نخست‌وزیر عراق و **کلود شیسون** وزیر خارجه فرانسه بودند.[۱]

اهداف اعلام شده سازمان در این مرحله، حول این محورها بود:

۱ـ طرح اتهام نقض حقوق بشر در ایران؛

۲ـ معرفی سازمان به عنوان تنها آلترناتیو؛

۳ـ جلب حمایت‌های بین‌المللی.[۲]

از فعالیت‌های تبلیغاتی سازمان، در باب ترتیب دادن مصاحبه‌ها و ارسال پیام بـه مـراکـز مـختلف می‌توان به این موارد اشاره کرد:

ـ ماهنامهٔ «هرالد»، چاپ پاکستان؛

ـ روزنامهٔ «تانئا»، چاپ یونان؛

ـ روزنامهٔ «آستودنت»، چاپ یوگسلاوی؛

ـ مجلهٔ «گرافیا»، چاپ سوئد؛

ـ مجلهٔ «الدستور»، چاپ کویت؛

ـ روزنامهٔ «لس‌آنجلس هرالد اگزمینر»؛[۳]

ـ پیام به سومین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران؛

ـ تلگرام **مسعود رجوی** به سران جبههٔ پایداری؛

ـ نامهٔ مسئول شورای ملی مقاومت به رییس اجلاس کمیسیون حقوق‌بشر ملل متحد؛

ـ تلگرام مسئول شورا به خانم **گاندی**، رییس هفتمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد؛

---

۱. گزارش سمینار...، دفتر اول: ص ۱۰.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۵۹: صص ۲ ـ ۳.

۳. همان، ش ۱٤۰، ۱٤۱، ۱٤۵، ۱۵۰، ۱۵۲ و ۱۷۲.

ـ نامهٔ **مسعود رجوی** به شصت و نهمین کنفرانس سازمان بین‌المللی کار در ژنو؛
ـ تلگرام مسئول شورا به دبیرکل سازمان ملل متحد.[۱]

در این دوره به علت افزایش اختلافات درونی شورای ملی مقاومت از یک طرف و پیروزی‌های نظامی ایران در جبهه‌های جنگ و تثبیت نظام جمهوری اسلامی از طرف دیگر، برخلاف محاسبات و برنامه‌ریزی‌های قدرت‌های غربی شرایطی پدید آمد که حتی بسیاری از محافل سیاسی غرب نتوانستند استقبال خوبی از شورا به نمایش بگذارند.

○ **دورهٔ دوم: (۶۶ـ۱۳۶۴)**

در این دوره با تحول سیاست فرانسه که در پی اوج‌گیری اعتبار و نفوذ بین‌المللی و تحرکات دیپلماتیک جمهوری اسلامی ایران صورت می‌گیرد، فعالیت ارتباطی ـ تبلیغی سازمان در اروپا رو به افول می‌گذارد، تا آنجا که به اخراج **رجوی** و سایر کادرها از فرانسه می‌انجامد.

در این مقطع، شورا با خروج مهم‌ترین اعضای غیروابسته به سازمان، از هم گسسته می‌شود. به دلیل همین اختلاف‌ها و تشدید دیکتاتوری و خودمحوری **مسعود رجوی** فعالیت‌های شورا در این دوره به مسائل داخلی و توجیه عملکردهای خود در خروج افراد و گروه‌های تشکیل دهندهٔ شورا معطوف می‌شود.

در این مقطع، شورا که عملاً به چهره دیگر سازمان تبدیل شده بود، در طرح آمریکا برای محکومیت جمهوری اسلامی ایران ـ به دلیل نقض حقوق بشر ـ در مجمع عمومی سازمان ملل مشارکت فعال داشت.

در انگلستان که از ابتدا یک پایگاه اصلی حمایت از سازمان محسوب می‌شد، در همین مقطع چند اقدام تبلیغاتی و سیاسی برای تقویت شورای رو به زوال صورت پذیرفت که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از:

اعلام حمایت از طرح صلح شورا از سوی کنگرهٔ سالانهٔ حزب لیبرال و حزب کارگر انگلستان.[۲]

در این دوران طرح صلح شورا که با همکاری رژیم بعثی **صدام** به عنوان یک اهرم فشار تبلیغاتی ارائه

---

۱. رویدادها و تحلیل، ش ٤٠. نشریهٔ مجاهد، ش ١٣٧: ص ١٥٦. همان، ش ١٤٣: ص ١٦٩.
۲. نشریهٔ مجاهد، ش ٢٤، ٢٥، ٢٦ و ٢٧.

می‌شد، از طرف تعدادی از فعالان سیاسی کشورهای مختلف مورد حمایت قرار می‌گیرد.[1]

در حالی که اغلب آنان یا به دلیل الزامات حزبی و متأثر از نوع روابط دولت‌های متبوع خود با ایران، و یا بدون اطلاع از ماهیت تروریستی سازمان و شورا، صرفاً به عنوان اقدامی در جهت ایجاد صلح در جنگ ایران و عراق، به درخواست حمایت از این طرح تبلیغاتی و غیررسمی پاسخ مثبت داده بودند.

○ دورهٔ سوم (۶۸ـ۱۳۶۶)

فعالیت تبلیغات خارجی سازمان در این دوره زیاد می‌شود؛ چرا که با حمایت عراق و برخی کشورهای غربی در بعضی از جبهه‌ها توانست دو عملیات ایذایی موسوم به آفتاب و چلچراغ را در مناطق مهران و فکه به انجام برساند.

در این مرحله، در طی ۳ روز اشغال شهر مرزی مهران که در طول جنگ چند بار توسط ارتش متجاوز **صدام** اشغال و مجدداً آزاد شده و در آن تاریخ خالی از سکنه بود و همواره زیر آتش شدید توپخانه عراق قرار داشت، سازمان با دعوت از خبرنگاران غربی تبلیغات زیادی مبنی بر آلترناتیو بودن سازمان راه انداخت که در نهایت به سخنرانی و اعلام حمایت «**مروین دایملی**» عضو کنگرهٔ آمریکا منجر شد.

شورا، با توجه به تغییر شرایط جنگ به زیان ایران در آن زمان و افزایش حمایت‌های علنی برخی از سیاستمداران غربی از آلترناتیوی سازمان، فعالیت‌های سیاسی خود را در زمینه ارسال پیام به مقامات طراز اول سیاسی بین‌المللی گسترش داد.

در دو سال ۶۶ و ۶۷ بیش از ۷ نامه و تلگرام به دبیرکل سازمان ملل و چند نامه به رؤسای سازمان‌های بین‌المللی مانند صلیب سرخ و نامه‌هایی به سران فرانسه، پاکستان، کویت، ترکیه و سازمان آزادی‌بخش فلسطین از سوی شورا ارسال گردید.[2]

این تماس‌ها در دو محور انجام می‌شد: یکی اینکه شورا اوضاع سیاسی دنیا را با توجه به ضعف موقت موقعیت نظامی و بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، کاملاً مساعد برای افزایش حملات به نظام ایران می‌دید و از طرف دیگر، این فرصتی بود برای سازمان و شورا تا با جلب حمایت بیشتر کشورهای غربی و مجامع بین‌المللی و همراهی آنان برای سرنگونی نظام، به اهداف خود برسد. اما استحکام نظام

---

۱. همان، ش ۲۲، ۲۶، ۲۷ و ۲۸.

۲. همان، ش ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳ و ۴۶.

جمهوری اسلامی و پشتوانه مردمی آن به گونه‌ای بود که به سرعت شرایط سیاسی و نظامی و موقعیت جهانی ایران بهبود یافت و به افزایش اقتدار داخلی و خارجی آن انجامید، تا آنجا که حتی برخی از سازمان‌ها و مقامات غربی که دشمنی و عداوتی دیرینه با انقلاب اسلامی داشتند، به میزان اندک و محدودی و با احتیاط و گاه چند پهلو به حمایت از شورا پرداختند.

پس از پذیرش قطعنامه توسط ایران و بن‌بست استراتژی سازمان مبتنی بر عدم امکان پایان جنگ، با پشتیبانی و هدایت ارتش بعثی **صدام**، سازمان دست به انجام عملیات موسوم به «فروغ جاویدان» زد که با شکستی فجیع روبرو شد. یأس و سرخوردگی و از هم پاشیدگی ناشی از این شکست، سازمان را کاملاً وارد شرایط متفاوتی ساخت که به تبع آن شورا را نیز دربر می‌گرفت.

○ پیشینه همکاری با ایادی روس‌ها در افغانستان

در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۶ دفتر فرماندهی منطقه ۸ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی طی گزارشی مستند به دفتر فرماندهی کل سپاه اعلام نمود که سازمان مجاهدین خلق در صدد ایجاد پایگاهی در استان «فراه» افغانستان است تا از این منطقه اقداماتی را علیه جمهوری اسلامی ایران آغاز کند. بر اساس این گزارش، «نجیب‌الله» رئیس جمهور وقت افغانستان و دست نشانده شوروی سابق، قول همکاری به این گروه داده بود. «نجیب‌الله» در دیدار ماه ژوئن ۱۹۸۷ از عراق، با وساطت طرف عراقی، قراردادی را با مجاهدین خلق منعقد نمود که در جهت این همکاری تنظیم شده بود.[۱]

○ دورهٔ چهارم (از ۱۳۶۸ به بعد)

بعد از شکست عملیات فروغ (مرصاد)، سازمان نه به لحاظ نظامی و نه به لحاظ سیاسی توان انجام عملیات دیگری را نداشت. از این رو رحلت **حضرت امام** (ره) را به عنوان شرط اصلی برای انجام هرگونه عملیات مطرح می‌کرد. بعد از ارتحال امام نیز از نظر سازمان هفت شرط دیگر وجود داشت که با تحقق آنها شرایط عملیات در مرز فراهم می‌گردید. از جملهٔ این شرایط، اوضاع مساعد بین‌المللی عنوان گردید، که دیگر هیچ‌گاه فراهم نشد.

---

۱. روزشمار جنگ، ج ۵۰: ص ۶۹۰؛ به نقل از سند شماره ۶۰۱۰۰ مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

بعد از ارتحال **امام**، قدرت‌های غربی با جمع‌بندی طرح‌های ناکام قبلی، چشم امید به تحولات تدریجی در آینده دوختند و این سیاست با طرح براندازی نظامی مشترک رژیم **صدام** و سازمان، کاملاً متفاوت بود. از این رو، فعالیت در جهت جلب توجه افکار عمومی و ایفای نقش متناسب با سیاست قدرت‌های غربی، در اولویت سازمان قرار گرفت.

در این مقطع که در واقع سازمان و شورا صرفاً به یک گروه فشار تبلیغاتی در دست قدرت‌های غربی و به ویژه آمریکا تبدیل شد، کماکان این‌گونه اعلام و تظاهر می‌شد که سازمان این مقاصد را دنبال می‌کند:

۱ـ متقاعد کردن افکار عمومی جهان مبنی بر آلترناتیو بودن سازمان؛

۲ـ سلب مشروعیت از جمهوری اسلامی ایران؛

۳ـ تلاش در جهت نفی نظریهٔ رفرم‌پذیری نظام که مبنی بر میانه‌رو شدن جمهوری اسلامی در دیدگاه رسانه‌های غربی بود؛

۴ـ جلب حمایت‌های بین‌المللی برای برخورد قهرآمیز با جمهوری اسلامی ایران.[1] اما در چارچوب مواجهه آمریکا و غرب با ایران، اقدامات سازمان فقط در حدّ نمایش تهدید و به قصد اعمال فشار برای وادار کردن جمهوری اسلامی به عقب‌نشینی، مفهوم و کاربرد می‌یافت. شورا و سازمان در این دوران رسماً و کاملاً به زائده تبلیغاتی و عامل جنگ روانی در موارد مورد نیاز آمریکا تبدیل شده بودند که دیگر حتی در مطبوعات غربی نیز کسی داعیه آلترناتیوی آنها را جدی نمی‌گرفت.

اعلام حمایت‌های «غیردولتی» و یا فاقد تأثیر عملی در دولت‌ها از شورا یا سازمان، توسط اعضای پارلمان‌های اروپایی و آمریکا صورت می‌پذیرفت و عمدتاً کارکرد تبلیغی داشتند. که از جملهٔ آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

ـ اعلام حمایت ده‌ها تن از اعضای کنگره ده‌ها تن از اعضای پارلمان اروپا؛

ـ اعلام حمایت چندین تن از اعضای کنگره آمریکا؛

ـ اعلام حمایت تعداد زیادی از نمایندگان پارلمان ایتالیا؛

ـ نامهٔ نمایندگان چند کشور به دبیرکل سازمان ملل متحد، جهت محکوم کردن جمهوری اسلامی و

---

۱. همان (فوق‌العاده)، گزارش سمینار... ـ پیشین: ص ۱۱.

حمایت از شورای ملی مقاومت؛

- درخواست اخراج جمهوری اسلامی ایران از سازمان ملل متحد، توسط **نیل کیناک**، رهبر حزب کار انگلستان؛

- درخواست ۱۱۴ تن از نمایندگان پارلمان ۶۲۶ نفری اروپا، برای اخراج جمهوری اسلامی ایران از سازمان ملل متحد و به رسمیت شناختن شورای ملی مقاومت؛

- درخواست ۷ تن از نمایندگان مجلس عوام انگلستان برای به رسمیت شناختن شورای ملی مقاومت.[۱]

روند فعالیت سیاسی این دوره، حول جا انداختن شورا در سطح بین‌المللی دور می‌زد که این جریان پس از ارتحال امام **خمینی**(ره) به امید ایجاد بحران در ایران ـ از دید سیاستمداران غربی ـ به اوج رسید. حوادثی که پس از خرداد ۱۳۶۸، در پهنهٔ سیاسی ـ اجتماعی جامعهٔ ایران رخ داد، ناکامی سازمان ـ و پوشش سیاسی آن، «شورا» ـ را به دنبال داشت.

جنگ خلیج فارس و شرایط و عوارض همراه با آن، عامل مؤثر مهمی در فعالیت‌های سیاسی شورا بود. بحرانی بودن منطقه، فعالیت‌های سازمان و شورا را کاملاً محدود می‌نمود؛ بنابراین وجود این وضع و مواضع ضد و نقیض جریان **رجوی** (سازمان یا شورا)، حمایت‌های راست و دروغ شخصیت‌های سیاسی غرب را از شورا و سازمان تنزل داد. پس از خاموش شدن جنگ خلیج‌فارس و ویرانی عراق، شورا، نزدیکی به آمریکا، و حمایت علنی آمریکا از سازمان و شورا را تنها راه ادامهٔ حیات و حفظ امید به آینده برآورد کرد. تبریک **رجوی** به **بیل کلینتون** و پاسخ محبت‌آمیز رییس‌جمهور آمریکا، نشانهٔ تحقق این خواست بود:

آقای بیل کلینتون رییس‌جمهور منتخب آمریکا

با خوشوقتی بسیار از سوی مقاومت عادلانهٔ مردم ایران برای صلح و آزادی که علیه دیکتاتوری تروریستی ـ مذهبی حاکم بر ایران مبارزه می‌کند، پیروزی شما را که برحسب آرمان‌ها و اهداف اعلام شده‌تان یک پیروزی برای دموکراسی و حقوق بشر در دنیای امروز به شمار می‌رود، تبریک می‌گویم. از آنجا که طی مبارزات انتخاباتی مستمرّاً بر روی دموکراسی و حقوق‌بشر در نقاط مختلف دنیا تأکید نموده‌اید، بسیار طبیعی است که امروز تمام نیروهای دموکراتیک و

---

۱. همان: ص ۱۲. نشریهٔ شورا، ش ۴۹: صص ۵۰ ـ ۵۱.

مدافعان و مبارزان حقوق بشر از پیروزی شما خرسند شده و در آن احساس اشتراک کنند.

با بهترین آرزوها و با ایمان به آزادی میهن اسیرم

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۱۳ آبان ۱۳۷۱[۱]

پاسخ رییس جمهور آمریکا

مسعود رجوی **۲ / دسامبر / ۱۹۹۲**

شورای ملی مقاومت

مسعود عزیزا

سیاست خارجی ایالات متحده نمی‌تواند از اصول اخلاقی مورد اشتراک اکثر مردم آمریکا جدا باشد. ما نمی‌توانیم نحوهٔ رفتار سایر دولت‌ها با مردم خودشان را نادیده بگیریم. دموکراسی‌ها طرف حساب‌های قابل اتکاتری در قیاس با دیکتاتورها هستند. آنها به حفاظت از محیط‌زیست و تبعیت از حقوق بین‌الملل علاقه‌مندتر هستند. ما باید به اختصاص کمک بیشتر برای یاری دموکراتیک، به عنوان بخش مشروعی از بودجهٔ امنیت ملی خود بنگریم. من به عنوان رییس‌جمهور به مردم امپراتوری شوروی سابق کمک خواهم کرد تا از نظامی‌گرایی خارج شده و نهادهای آزاد سیاسی و اقتصادی بنا کنند. نهایتاً من از تشکیل یک سپاه دموکراسی برای اعزام هزاران داوطلب بااستعداد آمریکایی به کشورهایی که نیاز به تخصص‌های حقوقی، مادی و سیاسی داشته باشند، حمایت می‌نمایم. از علاقهٔ شما نسبت به طرح‌هایم برای اولویت دادن به مردم و به جلو راندن کشورمان قدردانی می‌کنم. در حالی که من و آل‌گور برای رویارو شدن با چالش‌هایی که پیش روی داریم اقدام می‌نماییم، از نظریات شما استقبال می‌کنیم. از نامهٔ تبریک شما تشکر می‌کنم.

ارادتمند

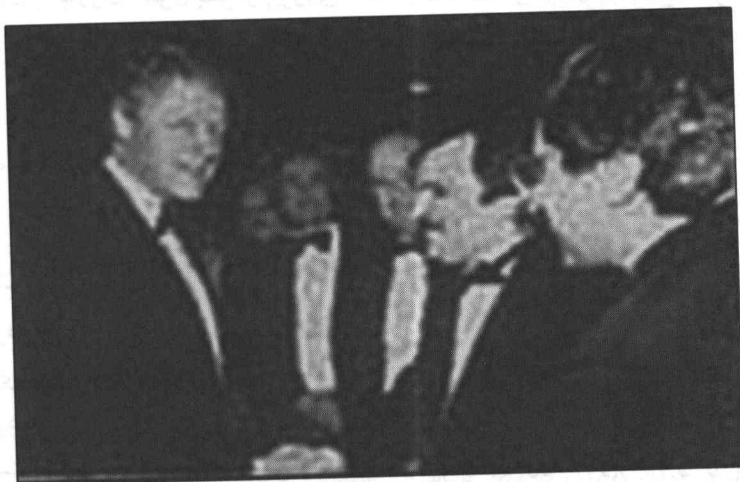
بیل کلینتون[۲]

سازمان و شورا در رؤیای این چشم‌انداز به سر می‌بردند که با حمایت آمریکا توسط سایر دولت‌ها و افکار عمومی جهان به رسمیت شناخته شوند.

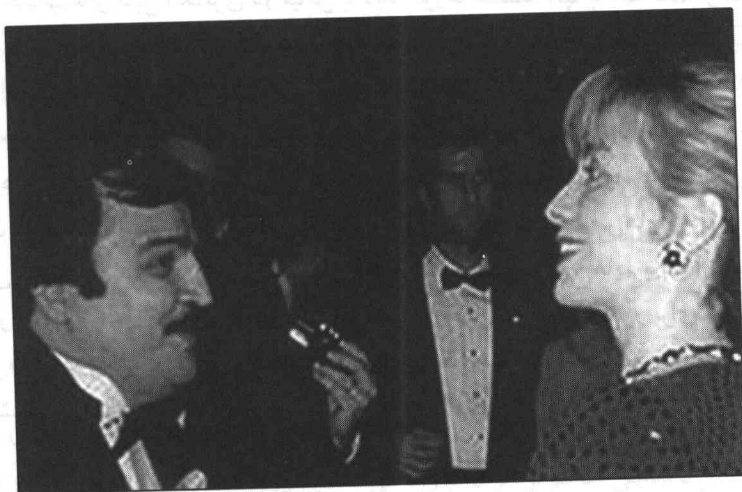
---

۱. تاریخ نامه و مناسبت تاریخی آن قابل توجه به نظر می‌رسد.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۹٤.



مسعود بنی‌صدر، محمد سیدالمحدثین، بیل کلینتون



هیلاری کلینتون، محمد سیدالمحدثین

○ توافق‌نامه طالبان و رجوی

در تاریخ هفتم ژوئن ۱۷/۱۹۹۸ خرداد ۱۳۷۷ روزنامه عرب زبان الحیات خبر داد که عده‌ای از عناصر سازمان مجاهدین خلق، که برای انجام عملیات خرابکارانه به ایران اعزام گشته‌اند، از طریق مرز عراق و جمعی نیز از طریق مرز افغانستان وارد ایران شده‌اند. بنا به نوشته این روزنامه، طالبان و مجاهدین خلق، یک سال پیش از عملیات خرابکارانه تهران، توافق نامه‌ای برای هماهنگی و همکاری مادی و لجستیکی براساس خصومت‌ورزی با نظام جمهوری اسلامی امضا کردند. بر اساس این توافق‌نامه، طالبان به مجاهدین خلق اجازه می‌دهد که با سلاح‌های خود، از طریق مرز افغانستان، به درون ایران نفوذ کنند.[1]

□ سیطره رجوی بر «شورا» و جدایی‌ها

شورای ملی مقاومت، که آلترناتیو بودن خویش را ـ در مراحل اولیه ـ مستلزم وحدت صوری و نزدیک شدن به دیگر گروه‌ها می‌دانست، پس از علامت‌هایی که از قدرت‌های غربی دریافت کرد، دیگر نیازی به این نزدیکی و هماوایی ـ حتی صوری ـ نمی‌دید.

حسن ماسالی عضو جدا شده شورا می‌گوید:

مجاهدین که پایه‌های تشکیلاتی خود را در داخل کشور از دست داده بودند و در شکل‌گیری اتحاد ملی [با سایر گروه‌ها] نیز ناکام شده بودند، به قدرت‌های خارجی روی آوردند تا از این طریق به قدرت برسند. تماس آنها با قدرت‌های بزرگ این توهم را در آنها تقویت کرد «که دیگر کار تمام شده است و نیازی به متحدین ایرانی ندارند.» اما آمریکا و فرانسه ابتدا از آنها به عنوان عامل فشار علیه جمهوری اسلامی استفاده کردند و...[2]

منصور فرهنگ نماینده سابق شورا در آمریکا چنین گفته است:

حقیقت امر این است که شورای ملی مقاومت از بدو تأسیس حربه‌ای در اختیار مجاهدین بود و هیچ هویت مستقلی نداشت... سازمان مجاهدین خلق تشکیلاتی لنینیستی (هر فرد را تابع بی‌چون و چرای مافوق قرار دادن) است... همان طوری که لنین خدای حزب کمونیست شوروی بود و انتقاد از او گناه کبیره و غیرقابل برگشت محسوب می‌شد، مسعود رجوی نیز

---

۱. الحیات، ژوئن ۱۹۹۸؛ نقل از ویژه‌نامه ایران آینده، خرداد ۷۷، ژوئن ۹۸: ص ۱۶.

۲. فراز و فرود شورای...: ص ۱۸۰.

خدای سازمان مجاهدین خلق است...[1]

هدف سازمان از آوردن گروه‌ها و افراد به داخل شورا، تفوق تشکیلاتی سازمان و شخص رجوی، و مطرح شدن «آلترناتیوی» سازمان بود. به تعبیر **خانبابا تهرانی**:

آنها از روز نخست، شورا یا جبهه متحد را به مفهوم اخص کلمه نمی‌خواستند، بلکه در پی تشکیلاتی به عنوان دنبالچهٔ سازمان خود بودند؛ یعنی شرکت کنندگان در شورا نقش میهمان و اجاره‌نشین را داشتند، که این تصور و برداشت دقیقاً کپی‌برداری از الگوی سازمان الفتح فلسطین است، منتها به صورت کاریکاتور.[2]

علی‌اصغر حاج سیدجوادی از متحدان و حامیان سابق سازمان و شورا می‌گوید:

شورای ملی مقاومت ساخته و پرداخته آقای رجوی، عملی بر اساس شکست سیاسی و نظامی سازمان مجاهدین در مبارزه با آخوندها بود نه محصول احساس ضرورت در تداوم مبارزه و مقاومت در چارچوب نظام شورایی... رجوی و رفقای او در تشکیل شورای ملی مقاومت... نه تنها سهم بیشتر را در مدیریت و مسئولیت شورا نصیب خود کردند، بلکه در نیت و قصد نهایی خود هدفی جز تبدیل شورای ملی مقاومت به صورت ابزار و وسیله‌ای در خدمت سازمان مجاهدین خلق (بخوانید در انحصار قدرت رجوی) نداشتند.[3]

○ خروج بنی‌صدر

تبدیل شدن شورای ملی مقاومت به عنوان آلت دست سازمان از یک طرف، رفتار دیکتاتورمآبانهٔ **رجوی** از طرف دیگر، موجب افزایش اختلاف‌های داخلی شورا و در نتیجه کناره‌گیری بعضی گروه‌ها و اعضای اصلی از قبیل **بنی‌صدر** و اطرافیانش، حزب دمکرات کردستان، و دیگر گروه‌ها شد. عمده دلایل این تشتّت و انشعاب‌ها، عبارت‌اند از:

الف) ملاقات **رجوی** با **طارق عزیز** و عزیمت سازمان و شورا به داخل خاک عراق؛

ب) مذاکرات حزب دمکرات کردستان با جمهوری اسلامی ایران؛

ج) انقلاب ایدئولوژیک در سازمان (ازدواج **مسعود رجوی** و **مریم ابریشمچی**)؛

---

۱. همان: صص ١٦٦ ـ ١٦٧.

۲. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ٥٢٨ ـ ٥٢٩.

۳. فراز و فرود شورای...: صص ٦٢ و ٦٤.

د) ایجاد دیکتاتوری رسمی و آشکار توسط **رجوی** در شورا.

موارد، دلایل و مستندات مربوط به اختلافات به‌وجود آمده در شورای ملی مقاومت را ـ به اجمال ـ بررسی می‌کنیم.

یکی از مسائل اصلی در اختلافاتی که مابین **بنی‌صدر** و **رجوی** پیش آمد، انتقال پایگاه سازمان و شورای ملی مقاومت به خاک عراق بود. البته از دیدگاه **بنی‌صدر**، بی‌نتیجه بودن جلب حمایت عراق و بدنامی ناشی از همکاری علنی با رژیم صدام دلایل اصلی این مخالفت بود. همان‌گونه که بعدها در نامه‌اش به سازمان چنین تصریح کرد:

... مسئله همکاری با عراق برای سرنگون کردن رژیم... از این راه رژیم [امام] خمینی سرنگون نمی‌شود، با کمال تأسف تثبیت می‌شود.[1]

نحوه ملاقات **رجوی** با طارق عزیز و زمینه‌سازی انتقال به عراق از مهم‌ترین مواردی بود که باعث بروز اختلاف در شورا گردید، این ملاقات در ۱۹ دی ۱۳۶۱، با اینکه از قبل در شورا هماهنگی‌هایی روی آن انجام گرفته بود، مخالفت‌هایی را از طرف بعضی اعضای شورا از جمله **بنی‌صدر** برانگیخت. از موضع‌گیری‌های اعضای شورا در قبال این رویداد برمی‌آید که **رجوی** به جز شخص بنی‌صدر، آنان را از ملاقاتی قریب‌الوقوع با یکی از مقامات عراقی قبلاً مطلع نساخته بود. **مسعود رجوی** طی جلسه‌ای که پس از این ماجرا توسط شورا جهت پاسخگویی برپا می‌شود، توجیهاتی عرضه می‌کند.

به ادعای رجوی یکی از دیپلمات‌های وزارت امور خارجهٔ فرانسه به او تلفن کرده و گفته بود «طارق عزیز برای دیداری دیپلماتیک با مقامات فرانسوی به فرانسه آمده و علاقمند است با شما ملاقات کند و من به همراه ایشان برای ملاقات شما به اوور خواهم آمد و به این ترتیب ما را در مقابل عمل انجام شده قرار دادند.»[2]

خانبابا تهرانی اعتقاد دارد که **رجوی** تلاش کرد تا نشان دهد که شورا برای اولین بار از سوی وزیر خارجه کشوری، به‌طور رسمی مورد شناسایی قرار گرفته و این یک گام بزرگ دیپلماتیک به شمار می‌آید:

رجوی توضیح داد، برای رفع نقیصه‌ای که پیش آمده است، اعضای شورا می‌توانند تمام گفتگوی میان او و هیئت نمایندگی دولت عراق را که ضبط شده است، گوش کنند. سپس رو به مهدی ابریشمچی کرد و گفت: «نوارها را بیاورید و پخش کنید» متن نوارهایی که ما به آن گوش

---

۱. همان: صص ۱۱ ـ ۱۲. نشریه انقلاب اسلامی (چ پاریس)، ش ۸۲، مورخ ۳۱ شهریور ۶۳.

۲. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۵۰.

دادیم چیز عجیب و غریبی نبود. مقداری همهمهٔ خبرنگاران و سپس سخنرانی کوتاه طارق عزیز را در پست ریاست جمهوری یا نخست‌وزیری ایران ملاقات کنم». اعلام این نکته بسیار آگاهانه و دیپلماتیک انجام گرفته بود. آقای طارق عزیز درست در زمانی که بنی‌صدر خود را رییس‌جمهور منتخب مردم دانسته و در اتاق بغلی به عنوان رییس‌جمهور نشسته بود، این حرف را می‌زد. معنی این حرف این بود که رجوی را منهای بنی‌صدر هم قبول دارند، و این سنگ بنای یک دیپلماسی جدیدی بود که از این طریق در شورا، توسط دیپلمات‌های بزرگ‌تر از رجوی گذاشته شده و سیم برق اتصال آن را با شورا وصل کردند. به خاطر دارم وقتی این جمله از نوار پخش می‌شد، رجوی چندین بار به مهدی ابریشمچی گفت: «این قسمت از نوار روشن نیست. لطفاً دوباره آن را پخش کن» و این قسمت از نوار سه بار تکرار شد.[۱]

با توجه به روانشناسی بنی‌صدر و کیش شخصیت او و اینکه شورا در ابتدا با محوریت وی و بهره‌برداری از ارتباطات قبلی او با غربی‌ها و عنوان رییس جمهور سابق ایران شکل گرفت و شناخته شد، به نظر می‌رسد یکی از علل مخالفت بعدی بنی‌صدر با ارتباط شخصی و علنی رجوی و عراقی‌ها، بیشتر از این موضوع نیز ناشی می‌شد که عملاً این امر به مفهوم کنار زدن بنی‌صدر و زمینه‌سازی سلطه مطلق رجوی بر شورا محسوب می‌گردید.

مسعود رجوی بعدها در مورد نظر بنی‌صدر درباره ملاقات با طارق عزیز چنین گفت:

او [بنی‌صدر] صد در صد با این دیدار موافق بود. چند روز قبل از ملاقات، از او (بنی‌صدر) خواستم که اگر چنین دیداری محقق شود خود او هم شرکت کند ولی او به تأکید گفت که شما بروید از طرف من هم صحبت کنید... دو شب قبل از ملاقات، بنی‌صدر به من اطلاع داد که از او نیز تقاضای ملاقات شده اما او باز هم به من احاله داده است... بنی‌صدر در گفتگوی فیمابین مشخصاً به من اظهار کرد که اگر اصل بر مذاکره کردن است، اصرار بیش از حد بر علنی بودن ملاقات و اینکه حتماً در محل اقامت ما باشد، چندان ضروری نیست...[۲]

بنی‌صدر به رغم موافقت پشت پرده و حمایت تبلیغاتی آشکار از روابط شورا و عراق و طرح صلح مصوب آن، به گونه‌ای پیچیده با موضع‌گیری‌های متناقض و رفتارهای دوگانه تلاش می‌کرد از آسیب‌های تبلیغاتی این موضوع، حتی‌الامکان خود را برکنار نگاه دارد و امکان مانور و توجیه را برای خویش فراهم سازد.

---

۱. همان: ص ۵۵۱.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲۷: ص ۲۰.

در همان هنگام و بعد از جدایی از شورا، **ابوالحسن بنی‌صدر** در مخالفت با این دیدار و طرح صلح، به ویژه در سال ۶۳ مواردی را در مصاحبه‌ها و روزنامهٔ خود مطرح کرد.

نشریه انقلاب اسلامی چاپ پاریس متعلق به **بنی‌صدر** پس از ملاقات **رجوی** و **طارق عزیز**، گزارش آن را بدون اظهارنظر خاصی در انتقاد از آن به چاپ رساند[1] ولی در همان شماره برای دور ماندن از ننگ آشکار همکاری با رژیم متجاوز بعث، طی مقاله‌ای مواضع خود را در مورد متجاوز بودن عراق و تأکید بر ضرورت خاتمه جنگ در آن شرایط نابرابر و صلح با رژیم صدام اعلام کرد که البته همین اعلام‌نظر و مواضع دوگانه بعدی بنی‌صدر موجب برانگیختن واکنش سازمان در جلسه خصوصی با وی گردید.

بنی‌صدر در شرایطی که تلاش می‌کرد در این ماجرا نقش خود را نشان دهد و از **رجوی** عقب نیفتد، در یک ژست تبلیغاتی موافقت خود را با این ملاقات مشروط می‌کند به اینکه طارق عزیز به متجاوز بودن عراق در جنگ اعتراف نماید:

ابوالحسن بنی‌صدر، رییس‌جمهور معزول ایران اعلام کرد که وی با دیدار طارق عزیز نایب نخست‌وزیر عراق و مسعود رجوی رهبر سازمان اپوزیسیون مجاهدین موافقت نمی‌کند، مگر اینکه عزیز اعتراف کند که عراق تجاوزگر است و در جنگ شکست خواهد خورد. بنی‌صدر در بیانیهٔ صادره در پاریس توضیح داد که تجاوز عراق به ایران به منظور تجاوز به آزادی‌ها محسوب می‌گردد...[2]

پس از پخش گزارش و تفسیر مواضع **بنی‌صدر** در تاریخ ۶۱/۱۱/۳۰ از رادیو بی. بی. سی و واکنش سازمان در این مورد، اطلاعیه‌ای از طرف **بنی‌صدر** در تکذیب خبر بی. بی. سی منتشر شد. در این تکذیب‌نامه چنین آمده بود:

بخش فارسی بی بی سی در برنامه پنج‌شنبه ۳۰ دی ماه [۶۱] تفسیری درباره آمدن آقای طارق عزیز به دیدار آقای مسعود رجوی، منتشر کرده و در آن مطالبی از قول آقای بنی‌صدر را عنوان نموده است که نادرست بوده...[3]

مسعود رجوی ماجرای جلسه با بنی‌صدر و ارائه تکذیب‌نامه مزبور را بعدها چنین تشریح نمود:

آقای بنی‌صدر کمی پس از وقوف بر آنچه بی بی سی بر روی دایره ریخته بود با من تماس

---

۱. نشریهٔ انقلاب اسلامی (چ پاریس)، ش ٤٤، ٦١/١٠/٢١.

۲. روزنامه الخلیج، ١٦ ژانویه ١٩٨٣، به نقل از مجاهد، ش ٢٢٧: ص ٢٤.

۳. نشریهٔ انقلاب اسلامی (چ پاریس)، ش ٤٦، ٦١/١٢/١٩.

گرفت و ضمن ابراز تأسف و ناراحتی، از تفتین مربوطه به شدت انتقاد کرد و به من اطمینان داد که همین الآن به آنها (بی بی سی) تلفن خواهد زد و تفرقه‌اندازی و اکاذیبشان را به باد انتقاد خواهد گرفت.

فردا صبح با برادران مجاهد مهدی ابریشمچی و محمدعلی جابرزاده برای یک سره کردن کارمان با بنی‌صدر و اطرافیانش به سراغ او رفتیم. لدی‌الورود نوار صحبت تلفنی خود با بی بی سی را برایمان گذاشت. تکذیبیه کتبی را هم که با امضای دفتر رییس‌جمهور آماده نموده [بود]... به ما نشان داد... کوتاه آمدیم و نسخه‌ای از تکذیبیهٔ او را گرفتیم و رفتیم... به توصیه خود بنی‌صدر یکی از نوارهای مصاحبه‌اش با خبرنگاران عرب را... به ما دادند تا ابعاد کدورت ما افزایش پیدا نکند... آقای بنی‌صدر... تصریح می‌نمود که گرچه نفس ملاقات بلامانع است اما به او مربوط نیست و او تقاضای ملاقات آقای طارق عزیز را نپذیرفته و به نظرش «استقلال اولویت اولویت‌هاست و ماهیت رژیم‌ها مسئله‌ای ثانویست. بنی‌صدر می‌افزود که با توجه به موضعش... و با توجه به [سابقه] موضعگیری‌هایش در قبال عراق نمی‌توانسته است نایب نخست‌وزیر عراق را بپذیرد.[1]

از فحوای آنچه که نقل شد برمی‌آید که سازمان نیز در ابتدا نوعی تقسیم نقش و تفاوت موضع‌گیری توسط بنی‌صدر را پذیرفته بوده و اظهارات کنترل شده وی در «پذیرش مشروط ملاقات» و تظاهر به تأکید بر «استقلال خواهی» را عاملی در کاهش آثار منفی ارتباط با رژیم عراق محسوب می‌کرده است؛ زیرا موضع‌گیری‌های بنی‌صدر با عناوین خودخوانده «رییس‌جمهور منتخب ملت ایران» و یا رییس‌جمهور شورای ملی مقاومت صورت می‌گرفت و در واقع در نقش مکمل اقدامات و مواضع رجوی و سازمان عمل می‌کرد. اعتراض خصوصی سازمان به وی هم غالباً در خصوص بهره‌برداری تبلیغاتی برخی از رسانه‌ها در تضعیف موقعیت شورا و یا زیاده‌روی در نحوه بیان مواضع دوگانه بوده است. یک دلیل آشکار این امر، تداوم همکاری بنی‌صدر با شورا و سازمان به مدت بیش از یک سال پس از ملاقات مزبور است.

حمایت از طرح صلح شورا در ادامه ارتباط با دولت عراق و در پی ملاقات با طارق عزیز نیز شاهد دیگری بر همراهی و همکاری بنی‌صدر با سازمان بود. رجوی، خود در سال ۶۳ با ارائه اسناد و مدارک در این باره چنین گفت:

... در اواخر سال ۶۱، طرح صلح شورا به اتفاق آرا به تصویب و امضا رسید. صرف‌نظر از بگو

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲۷: ص ۲۵.

مگوهای جزئی که در همین رابطه با آقای بنی‌صدر پیش آمد، با چند تصحیح جزئی (به پیشنهاد آقای بنی‌صدر) آن را امضا و در نشریه‌اش نیز منتشر نمود. بدین وسیله او بر پای ملاقات و بیانیه مشترک (که در مقدمه طرح از آن نام برده شده بود) نیز رسماً صحه می‌گذاشت و سوءتفاهمات فیمابین به خیر و خوشی پایان می‌یافت... اول فروردین ۱۳۶۲ دولت عراق که طرح صلح شورا را دریافت کرده بود، رسماً به موضع‌گیری پرداخت و از طرح صلح شورا به عنوان مبنای قابل قبولی برای آغاز مذاکرات صلح استقبال نمود.[1]

همچنین نشریه سازمان تصویر دستخط بنی‌صدر مبنی بر تصویب طرح مزبور در پی‌نوشت نامه رجوی را بعدها منتشر ساخت. بنابراین در شرایطی که ملاقات رجوی با طارق عزیز با موافقت پنهانی بنی‌صدر در همان مکانی صورت گرفت که محل اقامت وی نیز بود و گزارش این ملاقات و آثار و ابعاد سیاسی و خبری آن و طرح صلح مبتنی بر این ملاقات و مصوب خود وی در نشریه انقلاب اسلامی هم به چاپ می‌رسید، سایر مواضع و انتقادات ملایم او در آن زمان را می‌توان این گونه نیز تفسیر نمود که بنی‌صدر با فاصله‌گیری اندک از موضوع، در انتظار نتایج آن بوده است و در صورت موفقیت از ثمرات آن بهره‌مند می‌گشت ولی با شکست سیاسی و تبلیغاتی این پروژه، به تدریج مدعی مخالفت اساسی و قبلی گردید تا آن که به جدایی وی از شورا در زمستان ۶۲ و بهار ۶۳ انجامید.

پشت صحنه تأکید بعدی بنی‌صدر بر مسئله عراق و هژمونی سازمان در شورا به عنوان علل اصلی جدایی وی، با واکنش‌های رجوی بیشتر آشکار گردید. به ویژه آن که در ۴ فروردین ۱۳۶۳ پس از دو سال و نه ماه پیوند رسمی، ابتدا این جدایی از سوی شورای ملی مقاومت، رسماً اعلام گردید[2] و بنی‌صدر در این مورد نه تنها پیش‌دستی نکرد بلکه به نظر می‌رسید که در صورت امکانِ تداومِ موضع‌گیری‌های چندگانه، کماکان مایل بود که از منافع سیاسی و تبلیغاتی همراهی با شورا بهره‌مند شود و همزمان از تبعات منفی مواضع و اقدامات آن خود را دور نگاه دارد. به قول رجوی:

البته آقای بنی‌صدر همچنان که در مندرجات اخیر روزنامه‌اش نیز آمده است [= ۳۱ شهریور ۱۳۶۳] به غایت خواستار آن بود که در عین تعهدناپذیری خودش و برخورداری از آزادی

---

۱. همان: صص ۲۵ـ۲۶.

۲. این اطلاعیه علاوه بر درج در نشریه سازمان، در نشریه انقلاب اسلامی (چ پاریس) متعلق به بنی‌صدر، مورخ ۱۵ فروردین ۶۳ نیز انتشار یافت.

کامل... همچنان رییس جمهور همین شورای ناشورا! و همین مجاهدین کذا و کذا باشد.»[۱]

«... مشکل اصلی بنی‌صدر این نبود که شورا آلت دست مجاهدین است والّا فعالانه در مباحث آن و در حل مسائل آن شرکت می‌کرد و نمی‌گذاشت آلت دست مجاهدین شود... درد اصلی بنی‌صدر این بود که مجاهدین آلت دست و نردبان قدرت او نمی‌شدند.[۲]

بنی‌صدر هم همان‌گونه که اشاره شد تأکید داشت:

آقای رجوی... هر سه اصل میثاق [= آزادی و استقلال و عدم هژمونی] را نقض کرد... امروز دیگر هیچ ارزش و حق جهان‌شمولی نمانده است که زیرپا نگذاشته و نقض نکرده باشد...[۳]

همچنین هم بنی‌صدر و هم رجوی در دعاوی متقابل، یکدیگر را به دروغ‌گویی متهم ساختند و کوشیدند تا تبیین دقیق و درست ماجرا را برای سایرین دشوار سازند. بنی‌صدر در نشریه خود رهبری مجاهدین را «معتاد قدرت‌پرستی» و «دچار انحطاطی که حد نمی‌شناسد» و «در دروغ‌پردازی گوی سبقت ربوده» توصیف کرده و شخص رجوی را بسیار گستاخ، دروغگو، زورمدار و دارای اخلاق منحط سیاسی خواند.[٤] رجوی نیز بنی‌صدر را «فاقد شهامت»، «پریشان‌حال و درمانده»، «داعیه‌دار کذب و تناقض»، «گوینده اباطیل»، «بسیار بی‌انصاف و گزافه‌گو» که «در سپاس‌مندی از خودش حد و مرز نمی‌شناسد و در جعل آشکار و در تفسیر کج و معوج از روشن‌ترین و ساده‌ترین قضایا، بسا دستِ باز دارد. فی‌الواقع پدیده غریبی است که از این جوانب در ردیف نوادر است.»[٥]، «خائن»، «کاسه لیس»، «لاف زن»، «دارای ماهیت لیبرال ـ ارتجاعی» و دارای صفاتی از این دست[٦]، برشمرد. رجوی که از حیث تنوع و تعدد فحاشی، بر بنی‌صدر برتری محسوسی داشت در مورد رابطه با عراق تأکید کرد:

... دعاوی بنی‌صدر درباره مواضع خودش در قبال مسئله عراق و در قبال مذاکرات و پیشنهادات داخلی شورا و آنچه را مدعی است به خود من و به اجلاس شورا در این رابطه گفته، کاملاً ناصادقانه و آکنده از دروغ است.[۷]

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲۸: ص ۳۲.
۲. همان، ش ۲۲۳: ص ۳۹.
۳. فراز و فرود شورای...: ص ۳۲.
٤. نشریهٔ انقلاب اسلامی (چ پاریس)، مورخ ۳۱ شهریور ٦۳.
٥. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲۳: ص ۹.
٦. همان: ش ۲۲۳ و ۲۲٤ و ۲۲۸، گزارش رجوی درباره جدایی از بنی‌صدر.
۷. همان، ش ۲۲۳: ص ٦.

خانبابا تهرانی که در آن زمان هنوز عضو شورا بود به دو تن دیگر از اعضا چنین گفت:

مسئله به این سادگی‌ها نیست و هر دو طرف اصل و حقیقت مطلب را آشکارا به ما نمی‌گویند.[۱]

از سوی دیگر، **مجید شریف** که در آن زمان در پاریس به سر می‌برد و از وابستگان سازمان و شورا بود، طی مقاله‌ای در نشریه سازمان با تمجید و دفاع بسیار از **رجوی** به تحلیل و ردّ مواضع **بنی‌صدر** اقدام نمود و چنین نوشت:

نیروهای واپسگرا یا عقب‌مانده، زمانی که خود را با نیرویی پیشرو روبرو دیده‌اند که... جای را ظاهراً بر آنان تنگ نموده است... پای مسائلی از قبیل «انحصارطلبی»، «وابستگی به خارج» و... رابه میان کشیده‌اند که اتفاقاً در مورد خودشان بیشتر صدق می‌کرده است... و امروز نیز نوبت مجاهدین است... آقای بنی‌صدر نیز... به گونه‌ای دیگر از «توتالیتاریسم» مجاهدین سخن می‌گویند... افراد و نیروهایی که حد و جایگاه خویش را فراموش کنند و خود را در موقعیتی برتر از آنچه هستند تصور نمایند و حقی بیش از آنچه شایستگی دارند طلب کنند، هر مقدار عقب بودن را از آنچه برای خویش آرزو تصور می‌کنند به حساب «بداخلاقی»، «انحصارطلبی»، «توتالیتاریسم» و... نیروی پیشتاز می‌گذارند... نمونه آقای بنی‌صدر باید درس عبرت و هشداری باشد برای همه ما...[۲]

رجوی هم در این زمینه با اشاره به توهم **بنی‌صدر** درباره آنچه که مشروعیت سازمان می‌نامید، و در واقع خود آن هم جز توهم چیزی نبود، چنین نوشت:

... آقای بنی‌صدر و اطرافیان (به رغم التزامات و امضاهای مکرر پیشین در پای برنامه دولت موقت [شورا] و برخی اسناد دیگر و در پای التزام‌نامه اطرافیانش به برنامه دولت موقت به هنگام اعلام پیوستگی به شورا) بر این عقیده بودند که گوئیا مجاهدین مشروعیت خود را از ایشان گرفته‌اند. در ثانی، در دنیای توهم، آقای بنی‌صدر و اطرافیان بر آن بودند که گوئیا زمینه‌ها و قوای ذخیره بسیار در داخل کشور دارند و حالا شورا و علی‌الخصوص مجاهدین می‌خواهند نامردی بکنند و زیر چتر سیاسی آقای بنی‌صدر، قدرت را برای خودشان قبضه نمایند.[۳]

مهم‌ترین موردی که **بنی‌صدر** فرصت یافت تا امکان گریز از ماجرا پیدا کند، موضوع انتقال سازمان و شورا به داخل خاک عراق تحت کنترل رژیم صدام بود. **پرویز یعقوبی** از اعضای پیشین کادر مرکزی

---

۱. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۹٤.
۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲٤: صص ۲۱ و ۲۲ و ۲٤.
۳. همان، ش ۲۲۵: ص ۵۳.

سازمان در این باره چنین گفته است:

... سازمان در اثر یورش‌ها و تهاجمات رژیم و در آخر با اشغال منطقهٔ آزاد شدهٔ «آلان» در کردستان تقریباً تمامی پایگاه‌های خود را در داخل از دست داده بود، لذا مرکزیت به خاطر خروج از بن‌بستی که بدان دچار شده بود رفتن به عراق و تغییر کیفی در استفاده از امکانات آن را به عنوان تنها راه نجات و حفظ موقعیت خود و رسیدن به حاکمیت تشخیص داد. تصمیم می‌گیرد و به اجرا درمی‌آورد و برای اینکه در این ماجرا تنها نباشد تصمیم می‌گیرد که برای شریک کردن شورا در این جریان مسئله را در شورا مطرح و تأییدیهٔ آن را کسب نماید که بعد از طرح مسئله با مخالفت بنی‌صدر مواجه می‌شود.[1]

البته رجوی گزارش دیگری از نظر بنی‌صدر در مورد رفتن شورا و سازمان به داخل عراق داده است:

در جلسه ۱۲ و ۱۳ دی ماه [۶۲] نیز با حضور خود بنی‌صدر مفصل بحث کردیم و با توافق خود او قرار شد مجاهدین بروند و در مورد این ایده و شرایط ملازم با آن تحقیق کنند و حتی طرح بیاورند. خلاصه کلام، جوهر و پیام نظر او اگر چه آن را با چاشنی به اصطلاح استقلال‌طلبی قاطی می‌نمود، این بود که اگر طرح موفق باشد و به سرنگونی [امام] خمینی منجر شود «مشروع» است و هیچ‌کس «برنده» و «پیروز» را به زیر علامت سؤال نخواهد کشید که چطور پیروز شد. اما در عین حال عمیقاً حواسش جمع بود که خود هیچ ریسکی نپذیرد و مسئولیتی نداشته باشد و همه ریسک‌ها و مسئولیت‌ها برعهده مجاهدین و شخص من باشد... هدف او از این نحوه برخورد دوگانه این بود که راه اما و اگر کردن و راه محکوم نمودن احتمالی ما را برای استفاده‌های ضروری! در آینده نبندد و باز نگهدارد و در عین حال منافع احتمالی را نیز از دست ندهد... در مشروع بودن ایده و طرح [رفتن به عراق] نیز حرفی و مخالفتی نداشت... در آغاز، عمده نگرانی‌های بنی‌صدر درباره ایده جدید، نه بر سر مشروعیت یا عدم مشروعیت آن و مسئله استقلال یا عدم استقلال ما (مجاهدین و شورا)، بلکه اکیداً بر سر خطرات اجرایی و عملی آن بود... [بنی‌صدر] روی تضمین‌های سیاسی و امنیتی تأکید می‌کرد...گاه می‌گفت خیلی خطرناک است، مثل خودکشی است، ممکن است شما را بسوزاند...[2]

بنی‌صدر بعدها در سال ۱۳۷۷، همچون گذشته، یکی از دلایل متلاشی شدن شورا را رفتن سازمان در سال ۶۵ به داخل خاک عراق تحت حکومت صدام برشمرد و این واقعیت را برای بهره‌برداری خویش این گونه اذعان نمود:

---

۱. یعقوبی، جمع‌بندی دو ساله...: ص ۱۱.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲۳: ص ۴۰.

نقض اصل استقلال با رفتن به عراق و به خدمت جنایت‌کارترین و فاسدترین رژیم‌ها [= رژیم صدام] درآمدن، در جامعه ایران، این گروه [= سازمان مجاهدین] را ضدایرانیت، ضدانسانیت، ضدعاطفه ملی گردانده و محکوم به انزوا کرده است.[1]

اما **مسعود رجوی** در یک دیدار محرمانه با رییس سازمان اطلاعات رژیم صدام در سال ۱۹۹۹، در مورد اهمیت پیوند سازمان و عراق چنین گفته بود:

... این روزنامه واشنگتن تایمز عکس سیدالرئیس [صدام] را با من چاپ کرده و نوشته‌اند که آنها [مجاهدین] ورق‌هایی در دست صدام حسین هستند... این روزنامه‌های ارتجاع و استعمار حرف روشنی دارند، یک حرف می‌زنند و آن هم این است که از عراق دور شوید، فاصله بگیرید از عراق. ما می‌گوییم مگر می‌شود؟ می‌خواهیم از مرز عراق کشورمان را آزاد کنیم... ما انتخابمان مرز عراق است. به یاد می‌آوریم که در سال ۱۹۸۲ وقتی که طارق عزیز به منزل ما در پاریس آمد، با همدیگر قرارداد صلح امضا کردیم و من جلوی خبرنگاران گفتم... که [امام] خمینی شکست می‌خورد و این مقاومت [= سازمان] و مردم و عراق هستند که پیروزمندانه از این جنگ خارج خواهند شد...[2]

سازمان با تأکید بر اهمیت مسئلهٔ رفتن به عراق شکاف بین خود و **بنی‌صدر** را تا به آنجا گسترش داد که نهایتاً به بیرون راندن **بنی‌صدر** از شورا انجامید. اما در قبال جریان اختلاف و جدایی **بنی‌صدر** و **رجوی** تحلیل‌های موجود را می‌توان به این صورت دسته‌بندی و ذکر کرد:

الف) اختلافات بنی‌صدر و شورا از دید هواداران بنی‌صدر.

برای آگاهی از موضع و دیدگاه هواداران **بنی‌صدر** نسبت به این جریان بهتر است اشاره‌ای شود به مطلبی از نشریهٔ ***انقلاب اسلامی*** (چاپ پاریس) که تحت عنوان «چرایی جدایی مجاهدین از **بنی‌صدر**» منتشر شد:

۱ـ تنها مجاهدین بودند که از بنی‌صدر جدا شدند و اعضای شورا هنوز هم‌پیمان با بنی‌صدر می‌باشند.

۲ـ شورا وجود خارجی ندارد، و اگر چیزی به این نام وجود داشته باشد، آلت دست سازمان است.[3]

---

۱. فراز و فرود شورای...: ص ۳۲.
۲. برای قضاوت تاریخ: صص ۱۱۴ ـ ۱۱۵.
۳. نشریه انقلاب اسلامی (چ پاریس)، ش ۸۲، ۶۳/۶/۳۱: ص ۲.

با این تحلیل و موضع‌گیریِ هوادارانِ بنی‌صدر، آشکار بود که وی هنوز گوشه‌چشمی به شورا داشت و در صورتی که امکان‌پذیر می‌بود، در قالب همان شورا یا ائتلافی دیگر مایل بود که سایر اعضاء را بر محور رهبری خود گرد آورد. همچنین به نظر می‌رسید که **بنی‌صدر** این موضع را از روی ناچاری و به دلیل ضعف در رقابت با سازمان بیان کرده است. چراکه این امر کاملاً روشن بود که **بنی‌صدر** نه مخالف ماهوی شورا بود و نه مخالف واقعی استراتژی سازمان مجاهدین.

ب) اختلاف میان بنی‌صدر و شورا از دید سازمان

همچنین سازمان تحلیل‌ها و دلایلی را در خصوص نهایی شدن جدایی از **بنی‌صدر** ذکر می‌کند که اهمّ آنها را از نظر می‌گذرانیم:

... گام کیفی جدیدی که روزنامهٔ ناشر افکار آقای بنی‌صدر علیه مجاهدین برداشته... و بالمآل بویی جز یک گام به سوی خداحافظی با ما و شورای ملی مقاومت نمی‌داد...

... آقای بنی‌صدر در بهمن ماه سال گذشته [سال ۶۲] در مصاحبه‌اش با ارگان حزب سوسیالیست فرانسه ضمن مخالفت با قیام عمومی که به زعم بنی‌صدر، حیات مملکت را به خطر می‌افکند، در قبال رژیم... از راه‌حل «هضم کردن» سخن گفته بود. در همین حوالی به مناسبت سالگرد انقلاب ضدسلطنتی در یک مصاحبه با روزنامهٔ «کوتیدین دوپاری» عنوان نموده بود که «چریک‌ها در ایران انقلاب نخواهند کرد» که معلوم بود منظورش عمدتاً مجاهدین هستند. ... چند هفته پس از قطع موقت (یک هفته‌ای) بمباران شهرها [اسفند ۶۲]... توسط دولت عراق که به درخواست مسئول شورا صورت گرفته بود، روزنامهٔ ناشر افکار بنی‌صدر به بهانه «دروغ‌های طارق عزیز»، به ناگهان قدم جدیدی برداشت و آقای بنی‌صدر بدان وسیله با شورا و بالاخص با مجاهدین، فصل نوینی باز گشود... هدف بنی‌صدر و روزنامهٔ ناشر افکارش قبل از هر چیز، مشخصاً خالی کردن زیر پای مجاهدین و شخص مسئول شورا بود... [بنی‌صدر] ۴ ماه بعد، کتباً از [امام] خمینی تقاضای تشکیل یک دولت لایق و نجات اسلام و ایران را نمود. پس ما، به عکس، می‌باید خودمان را... نجات می‌دادیم و دیگر در آن نقطه عذر آقای بنی‌صدر را هرچه زودتر می‌خواستیم.[1]

رجوی در گزارش خود از جریان پیوند و جدایی **بنی‌صدر** چند بار تأکید می‌کند که سازمان از ائتلاف و اتحاد سیاسی با وی متأسف و پشیمان نیست:

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲۸: صص ۲۳ ـ ۲۴.

... ما به هیچ وجه از ائتلاف با بنی‌صدر پشیمان نیستیم. یعنی اگر بتوان نوار زمان را تکرار نمود، ما باز هم با همان «بنی‌صدر فردای ۳۰ خرداد» مؤتلف و متحد می‌شویم. منتها با هوشیاری و محکم‌کاری بیشتر... اگر چه باید تأکید نمود که... برای خود او فوق‌العاده متأسفیم.[۱]

«... ما از اتحاد سیاسی با بنی‌صدر در چارچوب شورای ملی مقاومت به هیچ‌وجه متأسف و پشیمان نیستیم... مادر شرایط مشخص داخلی و بین‌المللی... به تأسیس شورا و ائتلاف با آقای بنی‌صدر همت گماشتیم و ۲ سال و ۹ ماه نیز در رابطه با بنی‌صدر با سعه‌صدر کامل آزمایش پس دادیم...[۲]

رجوی همچنین یادآوری می‌کند که:

... وقتی بنی‌صدر به تازگی رییس‌جمهور شده بود با برادر مجاهدمان عباس داوری به دیدارش رفتیم و تبریک گفتیم... بنی‌صدر در پاسخ گفت می‌دانم که شما [= سازمان] نیروی آینده‌اید...[۳]

ج) اختلاف میان بنی‌صدر و رجوی از دید یک عضو شورا

خانبابا تهرانی، نمایندهٔ شورای متحد چپ در شورا، دربارهٔ اختلافات بنی‌صدر و رجوی مطالبی را بیان کرده است که در اینجا بخشی از آن را می‌آوریم:

[...] پس از رفتن به «اوور سور اوواز» و تشکیل جلسه، رجوی شروع به صحبت کرد و گفت: «رفقا و برادران، سازمان مجاهدین خلق به تصمیم جدیدی رسیده است... ما دیگر نمی‌توانیم به همکاری با آقای بنی‌صدر ادامه بدهیم، و این امر را دیشب، آخر وقت، طی یک نامه به ایشان ابلاغ کرده‌ایم. اکنون این متن نامهٔ ما به آقای بنی‌صدر و این هم جوابیهٔ ایشان به نامهٔ ما...

... در نامهٔ مجاهدین دلایلی مبنی بر عدم امکان همکاری با بنی‌صدر آمده بود. بنی‌صدر هم در پاسخ، نامهٔ کوتاهی به عنوان جوابیه نوشته بود که در آن آمده بود: «من با شما در یک منزل و در زیر یک سقف زندگی می‌کنم، اما از اموری که در اینجا می‌گذرد، کمتر از مردم کوچه و بازار اطلاع دارم. چندماه پیش، از ایران به من اطلاع رسید که در تهران شایع است مجاهدین بزودی رابطه‌شان را با بنی‌صدر قطع خواهند کرد، چون قصد وحدت با فدایی‌ها را دارند.» بنی‌صدر سپس اضافه کرده بود: «من می‌دانم تمامی موارد دیگری را که برای عدم همکاری با من ذکر کرده‌اید بهانه پوچی بیش نیست. دلیل اصلی این است که شما قصد دارید به عراق نزدیک شوید و من با این موضوع مخالف هستم و به چنین رابطه‌ای تن نمی‌دهم.»...

---

۱. همان: ص ۳۵.
۲. همان، ش ۲۲۳: ص ٤٤.
۳. همان: ص ٤٢.

...مسئله به این سادگی‌ها نیست، و هر دو طرف اصل و حقیقت مطلب را آشکارا به ما نمی‌گویند، آنچه را هم که می‌گویند حرف‌ها و ادعاهایی است که ظاهر جریان است. اختلاف بر سر یک اصل اساسی است. به عقیدهٔ من داماد آقای بنی‌صدر می‌خواهد از این باغ بیرون برود و سید [= بنی‌صدر] مچ پای او را گرفته و می‌گوید: «نمی‌گذارم دَدَر بروی»... به باور من رجوی سفر دوری را در پیش دارد. بزودی در عراق کنفرانس وزرای خارجهٔ کشورهای اسلامی برگزار می‌شود و مجاهدین قصد دارند به عنوان یک مانور دیپلماتیک در این کنفرانس شرکت کنند. عراقی‌ها هم می‌خواهند با دعوت رجوی به این کنفرانس و استقبال نمایشی از او در بغداد به عنوان نمایندهٔ مشروع مردم ایران و رییس دولت موقت از یک سو راه کشاندنش به عراق را هموار کرده و از سوی دیگر با این مانور دیپلماتیک در عرصه جهانی... ضربه‌ای وارد کنند.[1]

برآیند کل مباحثی که دربارهٔ جدایی بنی‌صدر و سازمان مجاهدین طرح شده است می‌تواند ما را به این سمت سوق دهد که اختلاف بین این دو عمدتاً از جهت قدرت‌طلبی طرفین بوده و دلیل اخراج شدن بنی‌صدر از شورا می‌تواند این باشد که او رقیبی در مقابل سازمان بود و از طرفی هم او دیگر برای شورا بهره‌دهی لازم را نداشت. و بالاخره شورا طی بیانیه‌ای علناً جدایی بنی‌صدر را اعلام کرد:

... از آنجا که در شرایط کنونی عملاً همکاری میان آقای بنی‌صدر و شورای ملی مقاومت در چارچوب این شورا نامیسر می‌نماید. مصلحت بر این قرار گرفت که به ائتلاف سیاسی فی‌مابین در شکل کنونی خاتمه داده شود. آقای ابوالحسن بنی‌صدر و شورای ملی مقاومت امیدوارند همچنانکه همکاری و اتحاد آنها طی دو سال و هشت ماه گذشته سنت نیکویی... بوده است، پایان محترمانه و دوستانهٔ آن نیز سنت حسنهٔ دیگری در تاریخ ائتلاف‌های سیاسی میهن ما باشد. بدیهی است آقای بنی‌صدر و شورای ملی مقاومت ضمن قدرشناسی متقابل از اقدامات و مبارزات گذشتهٔ یکدیگر... دستاوردهای مشترک فعالیت ائتلافی گذشتهٔ خود... را مورد تأیید قرار داده و آنها را بسیار ثمربخش می‌دانند. شورای ملی مقاومت ـ ۴ / فروردین / ۱۳۶۳[2]

اما این لحن محترمانه جز اندک مدتی دوام نیاورد و در بیانیه‌های بعدی و اظهارات متقابل رجوی و بنی‌صدر که آکنده از انواع زشت‌گویی و خشونت کلامی بود، سال‌ها تداوم داشت و هیچ نشانی از سنت حسنه ادعایی بیانیه، جز همین چند سطر تعارف گذرا، مصداق واقعی دیگری نیافت.

---

۱. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ۵۹۱ و ۵۹۵؛ ضمناً آن کنفرانس برگزار نشد و چنان طرحی نیز اجرا نگردید.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۹۶: ص ۱. نیز نشریه انقلاب اسلامی (چ پاریس)، ش ۷۰، ۶۳/۱/۱۵.



بنی‌صدر و رجوی و بیانیه مشترک طارق‌عزیز و رجوی

○ خروج حزب دموکرات

با اینکه **رجوی** ائتلاف مجاهدین با **بنی‌صدر** و حزب دمکرات را ائتلافی بی‌سابقه در طول تاریخ خوانده بود و به آیندهٔ اقدامات این شورا امیدوار بود، عمر این ائتلاف دیری نپایید؛ چراکه با رفتن **بنی‌صدر**، تزلزل شورا شدت گرفت و روند اختلافات به اینجا ختم نشد. چند ماه بعد زمزمهٔ دیگری از درون شورا شنیده شد و آن جدایی حزب دمکرات کردستان بود. شورا پس از **بنی‌صدر** با از دست دادن حزب دمکرات، «یکی دیگر از سه پایهٔ مهم آن ائتلاف» عملاً تک پایه شد و حتی ظاهر شورایی خود را از دست داد.

اولین واکنش‌های مخالفت سازمان با حزب دمکرات، پس از اعلام رسمی حزب دمکرات در شهریور ۶۳ مبنی بر وجود تماس‌هایی با مقامات دولت ایران و آمادگی برای مذاکره درباره خودمختاری، آغاز می‌شود:

> ... [سازمان] **هیچ‌گاه هیچ مذاکره و گفتگوی سیاسی با این رژیم را روا نداشته و با آن مخالفت ورزیده و خواهیم ورزید... تا هر زمان که آتش سلاح‌های حزب دمکرات کردستان ایران... برقرار و پابرجاست، ما (مجاهدین) در چارچوب شورای ملی مقاومت بر التزامات مشترک... استوار خواهیم ماند و به اتحاد خود با حزب هم‌پیمانمان ادامه خواهیم داد.**[۱]

می‌توان اهمّ تحلیل‌هایی راکه بر ماجرای مذاکرهٔ حزب دمکرات کردستان با نظام جمهوری اسلامی شده است، در دو بخش، به صورت زیر بررسی نمود:

۱ـ با توجه به شرایط ثبات سیاسی نظام در آن دوران و موفقیت‌های مکرر در جبهه‌های دفاع در برابر تجاوز عراق، نظام توانایی ایجاد تفرقه و شکاف در شورا را داشت.

۲ـ شرایط شکست‌ها و تضعیف مستمر حزب دمکرات کردستان پس از درگیری مسلّحانه با نظام از سال ۵۸ به بعد، موجب بریدن رو به تزاید افراد از حزب و پیوستن به جمهوری اسلامی شده بود. علاوه بر این، مسائلی از قبیل قدرت‌طلبی **رجوی**، عدم کارایی حزب و ایجاد تفرقه بین حزب و سایر گروهای چپ، چون کومله و فداییان به دلیل پیوستن حزب دمکرات به شورای ملی مقاومت، شرایطی را پدید آوردند که آمادگی حزب دمکرات کردستان را برای مذاکره با جمهوری اسلامی ایران به قصد تقویت موقعیت و کسب امتیاز فراهم می‌نمود.

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۲۷: ص ٤٤.

قاسملو، رهبر حزب، در باب مذاکره با مقامات جمهوری اسلامی چنین اعلام کرده بود:

... تاکنون، چند بار از سوی مقامات رژیم تماس‌هایی گرفته شده و تقاضای مذاکره و گفتگو شده است. رفقای حزبی در منطقهٔ مهاباد، ابتدا چند نمایندهٔ رژیم را ملاقات نمودند، سپس در اوایل سال ۶۳ از طرف دفتر حزب، هیئتی برای مذاکره اعزام شد... اگر دولت رسماً اعلام کند که حاضر به مذاکره به منظور اعطای خودمختاری است حزب نمی‌تواند آن را رد کند.[1]

قاسملو با بیان این مطالب از سویی قصد تحکیم موقعیت خویش را داشت، و از سویی برای رهایی از اعتراضات سازمان و اعضای شورا و توجیه مشکلات به‌وجود آمده در خود حزب، ناچار بود که چنین موضعی را اختیار کند.

به گفته رجوی، در پاییز و زمستان ۶۳ «شورا» پس از سه جلسه بحث، در جلسه مورخ ۱۷ دی ۶۳ به استثنای خود حزب، «مذاکره سیاسی با رژیم [امام] خمینی را محکوم و آن را خلاف التزامات امضا شده شورایی» اعلام کرد.[2]

خانبابا تهرانی ماجرای شورا را این گونه گزارش کرده است:

در آن روزها حزب دمکرات پیشنهادی مبنی بر گسترش شورا ارائه داده بود. موضوع گرفتن فرستنده رادیویی از عراق نیز در میان بود... مجاهدین موضوع گسترش شورا و رادیو را از دستور جلسه خارج کرده و مسئله ملاقات هیئت نمایندگی حزب دمکرات کردستان با جمهوری اسلامی را پیش کشیدند و اعلام کردند «شورا» می‌بایست در این مورد به بحث پرداخته و موضع بگیرد... قاسملو می‌گفت: «... ما چنین حقی را به هیچ کس تفویض نمی‌کنیم و به شورا هم نخواهیم داد. همان‌گونه که حق مذاکره برای سازمان شما [= مجاهدین خلق] وجود دارد و با عراق به مذاکره پرداخته‌اید، ما نیز حق مذاکره داریم...» مجاهدین معتقد بودند که تنها مرجع تعیین کننده حق مذاکره، شورای ملی مقاومت است و حزب دمکرات یا هر سازمان دیگری دارای چنین حق جداگانه‌ای نیست و باید متعهد شود که از آن پس مذاکره‌ای نخواهد کرد. در غیر این صورت می‌بایست تکلیف خود را با شورا، روشن کند.[3]

در ۵ بهمن ۶۳ دفتر سیاسی حزب دمکرات طی یک نامه رسمی به امضای قاسملو در پاسخ به

---

۱. نشریهٔ کردستان، ش ۹۹: ص ٦.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ٢٣٦: ص ٥٥.

۳. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ٦١٠ـ٦١٢.

مصوبه شورا، بر «حفظ حق مذاکره» تأکید کرد و از پذیرش درخواست سازمان و شورا خودداری نمود.[1]

همچنین **قاسملو** در پاسخ‌گویی خود چنین نیز اظهار داشت:

... حزب دمکرات کردستان حق دارد در هر مذاکره‌ای که مایل باشد شرکت کند و این به هدف حزب برمی‌گردد و آقای رجوی باید بداند که در حالی که هدف سازمان مجاهدین سرنگون کردن رژیم کنونی است، هدف حزب، خودمختاری در خاک ایران است.[2]

با مطرح شدن این مباحث زمینه خروج حزب دمکرات از شورا قوّت گرفت. **رجوی** از مسئلهٔ مذاکرهٔ حزب با جمهوری اسلامی به عنوان تنها دلیل خروج حزب از شورا یاد می‌کرد، اما حزب دمکرات علاوه بر آن به دلایل دیگری نیز اشاره داشت:

قاسملو بیان می‌دارد که موضوع اختلاف او با شورای ملی مقاومت و مجاهدین، دمکراتیک نبودن روابط درونی شورا است.[3]

قاسملو، پس از خروج از شورا، عامل اصلی درگیری با سازمان و **مسعود رجوی** را چنین مطرح کرد:

[...] ما متوجه شدیم که در آن شورا، مجاهدین سعی می‌کنند که به هر قیمتی سایر نیروها را تحت هژمونی خود درآورند و زمانی که متقاعد شدیم که دیگر شورا در بعد دمکراتیک قابل ترمیم نیست از آن خارج شدیم... رجوی... اعلام می‌کند که برای اعمال خود تنها در برابر خدا مسئولیت دارد، ما نمی‌توانستیم چنین چیزهایی را قبول کنیم و از این رو از شورا جدا شدیم.[4]

قاسملو با طرح مسئلهٔ اعمال دیکتاتوری سازمان و دمکراتیک نبودن روابط درونی شورا، تأکید داشت که دلایل **رجوی** برای القای جدا شدن حزب دمکرات از شورا، بهانه هستند و بلکه عامل اصلی جدایی، نظریات حزب دمکرات بوده است مبنی بر اینکه می‌بایست درهای شورای ملی مقاومت به روی دیگر اشخاص و گروه‌های اپوزیسیون باز باشد تا از حالت آلت دست بودن سازمان مجاهدین خارج شود.

خانبابا تهرانی هم معتقد است که ماجرای مذاکره یا بهانه‌گیری سازمان علیه حزب دمکرات بود:

به باور من این مسئله نوعی بهانه‌جویی از طرف مجاهدین بود... پس از بیرون رفتن بنی‌صدر دیگر نوبت به حزب دمکرات رسیده بود که می‌بایست یا به مجاهدین تمکین می‌کرد و یا به سرنوشت بنی‌صدر دچار می‌شد... اعتراض آنها به ماجرای مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی،

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۳۶: ص ۵۵.

۲. ورشکستگی قاسملو: ص ۵۵.

۳. همان: ص ۱۶.

۴. همان: ص ۱۳۷. نیز متن ترجمه شدهٔ ملخّص قاسملو با روزنامهٔ ایتالیایی پاییزه سرا و نشریهٔ اسپانیایی YA.

در واقع بهانه مجاهدین برای دامن زدن به اختلاف با حزب دمکرات جهت تثبیت هژمونی و اتوریته مطلق در شورا بود.[1]

رجوی، در بیانیه بهمن ۶۳ در مقابل ادعاهای حزب دمکرات کردستان چنین اعلام کرد:

... مجاهدین پیوسته با متحدین سیاسی خود در منتهای احترام و انعطاف برخورد نموده... اما از ماه‌ها پیش ما مشخصاً اعلام کردیم که دست یازیدن به مذاکره با این رژیم... خلاف اصول مبارزاتی و انقلابی و التزامات شورایی بوده و برای ما مطلقاً قابل قبول نیست و هریک از متحدین‌مان نیز که چنین خطی داشته باشد، ناگزیر آن را به مثابه خداحافظی از اتحاد فی‌مابین تلقی می‌کنیم.[2]

مسعود رجوی، با ردّ ادعای حزب دمکرات مبنی بر رفتار دیکتاتوری سازمان در شورا، بر دمکراتیک بودن عمل شورای ملی مقاومت تأکید می‌کند؛ اما در عین حال با عنوان کردن مضامینی چون «مذاکره با رژیم» آزادی اعضای شورا را زیر سؤال می‌برد:

... یا ماندن در شورا، و یا مذاکره سیاسی با رژیم... هر سازمان و حزبی که به مذاکره با رژیم دست یازد، خودبخود از چارچوب وحدت با ما خارج شده است.[3]

سرانجام، شورا طی یک مصوبه بدون حضور نماینده حزب دمکرات و چند عضو دیگر، در تاریخ ۶۴/۱/۲۰، حزب دموکرات را در مقام انتخاب قرار داد تا اینکه یا مذاکره با جمهوری اسلامی را انتخاب کند یا از شورای ملی مقاومت کنار بکشد. حزب نیز در ۲۸ فروردین با صدور اطلاعیه‌ای این قطعنامه را رد نمود و خواستار تشکیل شورا گردید. اما با بی‌اعتنایی رجوی و اوج‌گیری تبلیغات سازمان علیه حزب، در دهم اردیبهشت ۶۴ حزب دمکرات با صدور اطلاعیه‌ای رسماً خروج خود را از شورا اعلام کرد و به همکاری با سازمان و شورای آلت دست آن پایان داد.[4]

□ تأثیر «انقلاب ایدئولوژیک» بر «شورا»

در خرداد ۱۳۶۴، ماجرای طلاق اجباری همسر ابریشمچی و ازدواج، غیرشرعی رجوی با وی و

---

۱. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: صص ٦١٢-٦١٣.

۲. ورشکستگی قاسملو: صص ۱۵ ـ ۲۰. نیز نشریهٔ مجاهد، ش ٢٣٦: ص ٥٥.

۳. همان، ش ٢٤٠: ص ٢.

٤. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ٣٤٣-٣٤٦.

بهره‌برداری او از آن برای سرکوب مخالفان و تغییر در مرکزیت و ساختار سازمان و جار و جنجال‌های بی‌سابقه حول و حوش این موضوع، در ادبیات سازمانی «انقلاب ایدئولوژیک»[1] نام گرفت و سرپوش شکست‌های قبلی و استراتژی وابستگی آشکار به عراق، شد. **رجوی** در مراحل اولیهٔ انقلاب ایدئولوژیک، آن را به صورت یک حرکت سمبلیک معرفی می‌کرد و با بزرگ‌نمایی در قالب ادبیات خاص سازمان، هدف آن را برداشتن قدم اول برای «بستن بار ده سال آینده»ی سازمان بیان می‌کرد.

> **... می‌خواهیم بار ده سال آینده را ببندیم، اگر توانستیم پیروزیم، در آن حالت حلقات مفقودهٔ عقیدتی پیدا و مجاهدین، مجاهدین می‌شوند. در قدم اول هم‌ردیفی مریم، آزاد شدن زن‌ها مدّنظر بود، اما بدون اینکه قصد و غرضی از پیش در کار باشد به تارک ایدئولوژیکی جدیدی رهنمود گشت.**[2]

رجوی با ترفندهای تبلیغاتی، تشکیلاتی و جنجال‌آفرینی مبتذل، سعی کرد این حرکت را به عنوان یک «تحول» و «راه عبور از جهل» و «رسیدن به تابش نور عقیدتی»، وانمود سازد. ولی آثار منفی این حادثه در داخل و خارج از سازمان گسترش وسیعی یافت.

همان گونه که دو تن از اعضای اولیه سازمان و دوستان قبلی رجوی نوشتند: مسئلهٔ انقلاب ایدئولوژیک از آن جهت اهمیت دارد که بیانگر عمق فجایع فکری و نظری در سازمان مجاهدین است. و نمود اصلی این انحطاط در درک نظری سازمان از مفاهیمی که خودشان در بیانیه‌ها روی آنها تأکید بسیاری کرده‌اند مشهود است؛ مفاهیمی چون:

- رهبری و رهبری نوین
- انقلاب دمکراتیک نوین خلق‌های قهرمان ایران
- رهایی و اعادهٔ حقوق زن
- جهش عظیم ایدئولوژیک و انقلاب ایدئولوژیک.[3]

این ماجرای شبه رمانتیک موسوم به انقلاب ایدئولوژیک، رسوایی بزرگی را برای سازمان به بار آورد. به‌طوری که حتی بسیاری از گروه‌های ضدنظام جمهوری اسلامی از طیف چپ و راست در خارج کشور

---

۱. در فصول بعد، این موضوع به تفصیل شرح داده خواهد شد.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲٤۱: ص ۱۳.

۳. بن‌بست رجوی: ص ۱۵؛ متن اعلامیه مشترک پوران بازرگان و تراب حق‌شناس.

نیز نسبت به این حرکت اعتراض کردند؛ اما تنها جوابی که **رجوی** به آنها داد این بود:

> **... حالا اگر توانستید بفهمید، وگرنه صبر کنید، نمی‌دانم یک سال یا پنج سال دیگر خواهید فهمید.**[۱]

برخوردهای بعدی سایر اعضای مرکزیت سازمان با این موضوع و فشار متراکم تبلیغات تشکیلاتی نیز نشان می‌داد که او می‌خواست به نحوی مسئله را ختم کند تا دیگر کسی از اعضای شورا، کادرها و هواداران سؤالی را در این مورد مطرح نکنند.

ابریشمچی که همسرش را برای تحقق این انقلاب ایدئولوژیک صمیمانه تقدیم دوست و رهبر خود کرده بود «در یکی از سخنرانی‌هایش در رابطه با انقلاب [ایدئولوژیک] سال ۶۴ می‌گفت بعد از دست یافتن به این رهبری، مسئولیت همه ما با **مسعود** [**رجوی**] است «و مسئول **مسعود** فقط خداست.» یعنی **مسعود** از ما حسابرسی می‌کند و حساب **مسعود** با خداست.»[۲]

آخرالامر این «حرکت انقلابی» سازمان به گسترش شکاف و اختلاف در شورا و حتی خود سازمان منتهی شد؛ پیش و پس از کنار زدن **بنی‌صدر** و حزب دمکرات کردستان از شورا، گروه‌هایی چون جنبش دمکراتیک زحمتکشان، حزب کار، جنبش متحد چپ و چند عضو انفرادی از سوی دیگر، با خروج خود موجبات اضمحلال عملی شورای ملی مقاومت را فراهم کردند.

از مراحل اولیهٔ تشکیل شورا، **رجوی** سعی بر تثبیت دیکتاتوری خودش بر شورا داشت، به‌طوری که برای به کرسی نشاندن حرف خود، گاهی حتی به قهر کردن از شورا و تعطیل نمودن چند ماهه آن متوسل می‌شد. رفته رفته برای تمامی اعضای شورا این موضوع جا افتاده بود که مسائل طرح شده از سوی **رجوی** می‌بایست که مورد قبول همهٔ افراد واقع شود.

خانبابا تهرانی در این باره چنین می‌گوید:

> **این هم یکی از خصوصیات جالب شورا بود که هویت مستقل نداشت و وقتی مجاهدین نمی‌خواستند تعطیل می‌شد؛ چرا که میهماندار و صاحب‌خانه آنها بودند و همه‌چیز در اختیارشان بود... اساساً سیستم شورا را به حضور شخص یک نفر، یعنی مسعود رجوی بند کرده بودند. این نشانه وضعیت واقعی شورا بود.**[۳]

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲٤۱: ص ۱۲.
۲. چه باید کرد؟: ص ۱٦۸؛ نقل از کتاب سخنرانی مهدی ابریشمچی.
۳. شوکت، نگاهی از درون...، ج ۲: ص ۵۸۹.

رجوی با ایجاد دیکتاتوری و قدرت بی‌چون و چرا سعی در پوشاندن ضعف‌های سازمان و ناتوانی شورا در هرگونه اقدام عملی و مؤثر در داخل کشور را داشت تا در راه جلب حمایت قدرت‌های غربی موفق شود، از این رو، هرگونه انتقاد به این شیوه را به مثابه مانعی در رسیدن به هدف خود که همانا آلترناتیوی شورا بود، می‌دانست. **مهدی خانبابا تهرانی** در این باره چنین می‌گوید:

... شورایی که خود را آلترناتیو آینده کشور می‌دانست، تحمل یک نشریهٔ ۱۲۰۰ نسخه‌ای ایرانشهر یا فردی که عمری را در اپوزیسیون سپری کرده و مثلاً حرفش این بود که «شورا آلترناتیو نیست» را نداشت.[۱]

بدین ترتیب مهره‌هایی که از نظر **رجوی**، دیگر فایده‌ای برای اهداف شورا نداشتند، کنار گذاشته شدند. در دلایل مطرح شده از سوی هر یک از اعضا و گروه‌های جدا شده از شورا، برای جدا شدن، مشترکاً بر غیردمکراتیک بودن شورا تأکید بسیار شده است. این در حالی است که هریک از آنان، در بدو تأسیس، با امید رسیدن به حاکمیت در ایران، اقدام به شرکت در شورا کرده بودند؛ امّا حالا در مقابل رویهٔ **رجوی** عرصه را برای خویش تنگ می‌دیدند و از رسیدن به اهداف خویش در شورا مأیوس می‌شدند.

خانبابا تهرانی در مورد سرنوشت شورا این گونه سخن گفته است:

واقعیت این بود که با خروج بنی‌صدر از شورا و در پی آن شورای متحد چپ و حزب دمکرات کردستان و برخی از شخصیت‌های عضو و ماجرای انقلاب ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین به مناسبت ازدواج رجوی با مریم عضدانلو، چراغ حیات واقعی شورا... خاموش شد.[۲]

آنها زمانی که درگیر تضادهای درون سازمان خود و شورا بودند، ناگهان تحت عنوان «انقلاب ایدئولوژیک» و برگزیدگی مسعود و مریم به عنوان رهبری نوین انقلاب ایران، خود را رهبر بلامنازع انقلاب ایران معرفی کرده و با چنین روشی هر نوع تفکر سیاسی را به ریشخند گرفتند... آنها در ادامه چنین روشی، با استقرار در خاک عراق تیرخلاص را به شانس تاریخی خود شلیک کردند. البته هنوز اینجا و آنجا به نام شورای ملی مقاومت سخن می‌گویند؛ اما همه می‌دانند که چنین پدیده‌ای وجود مستقل و واقعی نداشته و از میان رفته است.[۳]

در مقابل تمامی این مسائل، **رجوی** همچنان بر ادعای وجود شورا و تحکیم موضع و موقعیت خودش و سازمان در آن اصرار می‌ورزید:

---

۱. همان.
۲. همان: ص ۵۲۹.
۳. همان: ص ٦١٨.

این ما بودیم که بنی‌صدر را از دست رژیم رهانیدیم، شورا را برپا کردیم و به آن قوام بخشیدیم، در بُعد دیپلماسی آن را شکوفا نمودیم؛ پس چه کسی جز ما بر رهبری آن شایسته است؟ و آیا این درست است که چنین محصول رسیده‌ای را در اختیار هر رهگذری قرار بدهیم؟[۱]

حال آنکه به نوشته کتاب «مجاهدین خلق در آئینه تاریخ»:

از سال ۱۳۶۵ یعنی سال ورود رجوی به خاک عراق تا ۲۴ مهرماه ۱۳۷۰ شورا عملاً هیچ‌گونه وجود خارجی نداشت... سازمان که شورا را کنار گذاشته بود... بعد از شکست... و ناامید شدن از سرنگونی رژیم، دوباره به شورا روی آورد... گسترش شورا از درون روابط سازمان و از میان اعضای سازمان آغاز شد... در تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۷۰، شورا در پاریس اعلام کرد که با عضویت ۱۱ عضو جدید موافقت کرده است... یعنی در حقیقت هواداران و اعضای سازمان به عضویت شورا درآمدند.[۲]

و به این ترتیب به طور رسمی و ظاهری هم از آن پس شورا به عنوان یک بخش کاملاً وابسته «سازمان» موجودیت جدید تبلیغاتی یافت. «در شرایط کنونی و در کشورهای غربی سازمان مجاهدین خلق، عمده فعالیت‌های سیاسی، دیپلماتیک، مالی و تبلیغی خود را تحت پوشش شورای ملی مقاومت انجام می‌دهد. شورایی که وجود خارجی ندارد.[۳]

□ تحلیل عناصر چپ از «شورا»

سه تن از افراد چپ که در شکل‌گیری جبهه دمکراتیک ملی نقش داشتند و یک تن آنان عضو اصلی «شورا» بود، طی یک مصاحبه رادیویی تحلیل خود را درباره شورا و سازمان ارائه دادند که بخش‌هایی از آنها ذیلاً می‌آید.

مهدی خانبابا تهرانی، نماینده شورای متحد چپ در شورا، در جمع‌بندی نهایی خود نسبت به سازمان و شورا، چنین اظهار می‌دارد:

ما مجاهدین خلق را یک نیروی ضدملی می‌دانیم و آنها را جزو اپوزیسیون ملی دمکراتیک ایران به حساب نمی‌آوریم. آنها در سخت‌ترین شرایطِ کشورمان، در کنار دشمن مردم ایران

---

۱. متخذ از رونوشت سندی از تحلیل درون گروهی؛ موجود در مرکز مطالعات کاربردی.

۲. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۳۵۵ـ۳۵۶.

۳. فراز و فرود شورای...: ص ۲۰.

قرار گرفتند و برای سازمان‌های اطلاعاتی جهان تبدیل به یک دستمال شدند و از این طریق به منافعی هم دست یافتند که امروزه [از آنها] برای بنگاه‌های شادمانی خود استفاده می‌کنند.
برای اثبات مسئلهٔ ارتزاق سازمان از خارجی‌ها، [هیچ] سند و مدرکی از این مهم‌تر نمی‌باشد که آنها به عنوان نیروی کمکی در کنار ارتش عراق، به عنوان بلد، مواضع نظامی ایران را نشان می‌دادند و [البته این کار] برای خودش مزد دارد. [مجاهدین خلق] در سرکوب کردها و شیعیان عراق شرکت کرده‌اند، دلیلی هم که می‌آورند این است که «چون ما مخالف جمهوری اسلامی هستیم، هر کاری بکنیم مجاز هستیم.

محمود راسخ عضو سابق جبهه دمکراتیک ملی در نسبت رابطه «رجوی و صدام» چنین می‌گوید:

هشت سال است که به قول «برادر مسعود» سازمان ایشان در عراق است. اول اینکه صدام به چه دلیل به آنها اجازه داده است که بیایند عراق؟ صدام به این دلیل به آنها اجازه داد که از آنها به عنوان وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف خودش علیه ایران استفاده کند.
رژیم ایران، اگر بدترین رژیم [هم] باشد، هیچ بخشی از اپوزیسیون حق ندارد با دشمنان ایران، آن هم یک رژیم درجه سوم و یک دولت مستبد آدم‌خوار، [همکاری کند و] برود زیر دست او، و نان و نمک آن را بخورد و جاهای حساس ایران را به آنها نشان بدهد؛ چرا؟ چون با رژیم مخالف است!... هیچ دلیلی و توجیهی وجود ندارد که با دشمنان ایران همگام شود... هرکس با دشمن مردم ایران دوست می‌شود، دشمن مردم ایران است.

منوچهر صالحی عضو سابق جبهه دمکراتیک ملی در خصوص پاپوش دوزی سازمان در اروپا علیه مخالفانش اظهار می‌دارد:

فردی که از سازمان جدا شده و در فرانسه زندگی می‌کند، برای اینکه پاسپورت پناهندگی خود را تمدید کند به پلیس مراجعه می‌کند. اما وی را دستگیر می‌کنند و به او می‌گویند که شما عضو سازمان امنیت رژیم تهران هستید. بعد از مدتی معلوم می‌شود که سازمان لیستی از افراد در اختیار دولت فرانسه گذاشته است. این افراد کسانی هستند که از سازمان جدا شده‌اند و یا مخالفان سیاسی سازمان بوده‌اند. این یک نمونهٔ کوچک از همکاری اطلاعاتی سازمان با سرویس‌های غربی است. در آلمان و دیگر کشورها هم این کار را کرده‌اند، و این مشت نشانهٔ خروار است...
سازمان مجاهدین خلق همیشه مصالح و منافع خود را ورای مصالح ملی، استقلال و تمامیت ارضی ایران قرار داده است و چون این‌طور فکر می‌کند، رفته است و با عراق همکاری می‌کند. تلاشی که این سازمان می‌کند، نشان می‌دهد که سازمان خودش را محور کرده نه جامعهٔ ایران

را، و استقلال و تمامیت ارضی ایران را، بلکه مسألهٔ بلاواسطه فقط خودش است. وقتی چنین باشد به راحتی در دام صدام خواهیم افتاد و هم فریب پول‌های دیگران را خواهیم خورد و تا آنجا نزول خواهیم کرد که با سرویس‌های غربی و آمریکا و حتی اسراییل همکاری اطلاعاتی کنیم (تا آنجا که بنده اطلاع دارم).

این نوع کارها که با هدف ضربه [زدن] به نظام جمهوری اسلامی توجیه می‌شود، تماماً منافع ملی و تمامیت ارضی ایران را مورد تهدید قرار می‌دهد.

در ادامهٔ بحث، **خانبابا تهرانی** در جواب سؤال یکی از شنوندگان درباره تبلیغات رسانه‌ای سازمان و همکاری با عراق گفت:

من چون عضو شورا بودم، در آنجا شاهد بودم که افرادی اطلاعات می‌بردند و به خبرگزاری‌ها می‌دادند...

مجاهدین الآن به عنوان نیرویی دست و دل باز که پول فراوان و عوامل متعددی دارد که در اطراف خبرگزاری‌ها و رسانه‌های جمعی، اخبار خودش را منعکس می‌کند، به نظر من این نمی‌تواند راه‌گشای مجاهدین باشد.

آنها باید به این سؤال مردم ایران پاسخ بدهند که چرا در دوران طولانی‌ترین جنگ، آنها در کنار متجاوزین بوده‌اند؟ که هیچ نیرویی در تاریخ ایران این کار را نکرده است.

سازمان در استراتژی خودش که فکر می‌کرد کوتاه‌مدت است شکست خورد ولی قادر نبود که اعلام کند و کسب تجربه کند و به یک جمع‌بندی برسد.

این شکست در سال ۱۳۶۳ بود. تمامی نیروهایشان را از داخل ایران خارج کرده بودند و پشت‌سر حزب دمکرات ایران پناه گرفته بودند.

در آن سال به خاطر این شکست، بحث بین اعضای خود سازمان بالا گرفت. در نتیجه با یک تاکتیک و جهش ایدئولوژیک و وصلت مریم قجر [عضدانلو] با مسعود رجوی، مقدمهٔ حضور در کشور عراق فراهم شد...

این که رجوی امروز این حرف را می‌زند و فردا آن حرف را می‌زند، اهل فیل هوا کردن است. به قول خود ابریشمچی که می‌گفت: «اگر لازم باشد، ما شلیته می‌پوشیم و جلوی پادشاه افغانستان دولّا می‌شویم تا به حکومت برسیم». اینها برخاسته از تفکرات ماکیاولیستی آنها، در جهت رسیدن به قدرت است...

این که آرم «شیر و خورشید» زدند، مثل آن رسیدن به طاق نصرت ایدئولوژیک ازدواج مریم بود...

این حرف‌هایی هم که می‌زنند تاکتیکی است و می‌گویند که بقیه هم باید به دنبال آنها بروند. شیر و خورشید را هم که [رجوی] قبول کرده است، یک تاکتیک است؛ چون راه دیگری برای آمدن به اروپا نداشت یک فیل دیگر باید هوا می‌کرد.

... شورا در سال ۶۴ شکست خورد و از هم پاشید. خود رجوی از من پرسید: «حالا که شورایی در کار نیست آیا تو با مجاهدین تا آخر هستی؟»...

شورا برابر با اصل سازمان مجاهدین است. خودشان گفته‌اند که این [شورا] را لازم داریم برای کارهای بیرون و محافل بین‌المللی. حتی اینها به نام شورا و با امضای آنها رفتند رادیو گرفتند و بردند عراق و ۱۰ ساعت برنامه با آن پخش می‌کنند.

پرسشگر مصاحبه در خصوص مقاله‌ای با عنوان «سوته‌دلان بر گِرد هم» مندرج در یکی از شماره‌های نشریهٔ **رجوی** [مجاهد شمارهٔ ۴۳۹]، که علیه سه نفر حاضر در جلسه مصاحبه چاپ شده است، از **منوچهر صالحی** سؤال می‌کند. وی در جواب می‌گوید:

من این شماره را خوانده‌ام. این نشان می‌دهد مصاحبه‌ای که [قبلاً] ما کرده‌ایم، باید تأثیر زیادی روی مجاهدین خلق گذاشته باشد و باید بسیار آنها را ناراحت کرده باشد که این چنین عکس‌العمل نشان داده‌اند. یک سازمان سیاسی سالم نباید احتیاجی به چنین برخوردهایی داشته باشد. سازمانی که با هزاران رشتهٔ مرئی و نامرئی به عراق و عربستان سعودی و انگلستان و آمریکا و اسرائیل وصل است، این حرف‌ها را می‌زند ولی از طرف کسی جدی گرفته نمی‌شود. جهت [بیان] وابستگی این سازمان باید بگویم که چند شب پیش سازمان در شهر هامبورگ یک مراسم جشن اجرا کرد. این جشن در سالن «موتزارت» که متعلق به فراماسونری آلمان است برگزار شد. باید گفت پیوند سازمان و فراماسیون هم مبارک بادا!

در ادامهٔ بحث، **تهرانی** به ویژگی‌های استبدادی مجاهدین خلق می‌پردازد و تمایز مهم آنها را با دیگر دیکتاتورها چنین بیان می‌کند:

مجاهدین نسبت به بقیهٔ دیکتاتورها یک برجستگی دارند و آن این است که از اول [شرایطشان را] با آدم طی می‌کنند و می‌گویند. مجاهدین [با اینکه] هنوز به جایی نرسیده‌اند این‌طور برخورد می‌کنند که هر کس دشمن آنهاست هرزه است، فاسد است، ولگرد سیاسی است و هرچه از دهانشان بیرون می‌آید، به آنها می‌گویند.

عده‌ای می‌گویند مجاهدین خلق اهمیت ندارند که درباره‌شان بحث کنید؛ اما من می‌گویم که بحث مجاهدین خلق اهمیت دارد. خودشان شانسی ندارند. در ایران اگر جنازه ملت هم افتاده باشد، اینها نمی‌توانند به قدرت برسند. قبل از عملیات فروغ هم گفتم اگر ارتش ایران هم خواب

باشد، همان گیوه دوزهای کرمانشاه با گزنک تکه‌پاره‌تان می‌کنند؛ چون با ارتش عراق می‌خواهید ایران را بگیرید. این برای من روشن است، ولی مجاهدین مروج فرهنگ فساد هستند.[۱]

بابک امیر خسروی از عناصر چپ که در ابتدا از حامیان شورا بود درباره شکست شورا می‌گوید:

... هژمونی سازمان مجاهدین خلق در دل شورای ملی مقاومت، از همان آغاز نهفته بود. منتهی معایب و خصوصیات منفی و مخرب آقای رجوی آن را تا حد ابتذال تشدید می‌کرد و غیرقابل تحمل می‌نمود. اشکال اصلی چندان در هژمون بودن یا نبودن این یا آن سازمان نیست. اشکال در آن بود که سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت از ابتدا ارزیابی درستی از جمهوری اسلامی و محبوبیت و اقتدار آیةالله خمینی و خط امامی‌ها نداشتند. به باور من، نبود یک ارزیابی درست از حاکمیت جمهوری اسلامی و فقدان یک سیاست واقع‌بینانه در قبال آن، معضل اصلی شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق به طور اخص در تمام طول فعالیت آن بود.[۲]

کامبیز روستا از عناصر سابق چپ «شورا» چنین گفته است:

سازمانی که این گونه عمل می‌کند لنینیست است... لنینیست در برداشت استالینیستی آن هیچ راهی جز سرکوب ندارد... مسعود رجوی یک مهره کوچک است از یک مکانیزم، از یک روند بسیار پیچیده سازمانی که بر اصل سرکوب و اتوریتاریسم [= اقتدارگرایی] بنا شده است... رجوی هم خودش اسیر آن مکانیزم است. خودش به عنوان یک عنصر، سازنده آن سیستم است و خودش هم اسیر آن سیستم است. فکر نکنید که او خیلی عنصر درخشانی است، همان‌طور که استالین عنصر درخشانی نبود.[۳]

حسن ماسالی عضو سابق چپگرای شورا به گونه‌ای دیگر نیز از شکست «شورا» می‌گوید:

... عدم موفقیت شورای ملی مقاومت، فقط متوجه مجاهدین نیست. همه ما که در شورای ملی مقاومت بودیم (از جمله خودم) اشکالات بینشی داشتیم. ما درک درستی از دموکراسی نداشتیم. اگر واقعاً دمکرات می‌بودیم، می‌باید در جریان انقلاب از دکتر شاهپور بختیار حمایت

---

۱. تلخیصی از متن مصاحبهٔ حسین مهری با مهدی خانبابا تهرانی، محمود راسخ و منوچهر صالحی در رادیو ۲۴ ساعته در آمریکا، در تاریخ ۱۹۹٤/۸/۲٤م. - ۷۳/٦/۲.

۲. فراز و فرود شورای...: صص ۲۵-۲٦.

۳. همان: صص ۱۳۹-۱٤۱.

می‌کردیم. در واقع ما باید به جای اتحاد با مجاهدین و بنی‌صدر، با بختیار پیمان می‌بستیم.[1]

بهمن نیرومند دیگر عضو سابق چپگرای شورا، پیوند سازمان با عراق را عامل اصلی متلاشی شدن «شورا» می‌خواند:

[سازش با عراق] یک ننگ بود که به نظر من تا ابد بر پیشانی مجاهدین باقی خواهد ماند. سازش مجاهدین با حکومت صدام در عین حال حاکی از این تفکر حاکم بر این سازمان بود که هدف هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند. مجاهدین شیفته قدرت بودند و برای دستیابی به آن به هر ننگی تن می‌دادند و می‌دهند... چه کسی می‌توانست تصور کند که مجاهدین... روزی به این سرنوشت رقت‌بار دچار شوند... افسوس برای همه آن جوانی‌هایی که به عبث در این راه تلف شد[ند].[2]

○ تحلیلی دیگر از شکست «شورا»

نگاهی دیگر به ناکامی و شکست «شورای ملی مقاومت»، تحلیلی است که «یرواند آبراهامیان» نویسنده چپگرای مقیم آمریکا ارائه می‌دهد. خلاصه‌ای از تحلیل مزبور در پی می‌آید. وی در پژوهش مستقل خود درباره سازمان، این شکست را به چهار عامل اصلیِ مرتبط به هم، نسبت می‌دهد:

اول ـ بسیاری از افراد و گروه‌هایی که برای پیوستن به شورا، در پاییز ۱۹۸۱ / ۱۳۶۰، شتاب ورزیدند، در لحظه‌ای این کار را انجام دادند که به سقوط فوری رژیم تهران خوش‌بین بودند. با روشن شدن این امر که سقوط وعده داده شده در دسترس نیست، بسیاری از پیوستگان به شورا اتحاد خود را بازنگری کردند و در این بازنگری، به اختلافات بنیادین خود با مجاهدین خلق توجّه بیشتری نشان دادند.

دوم ـ نیروهای پیوسته به این اتّحاد، به زودی دریافتند که شیوهٔ رأی‌گیری در شورا به گونه‌ای است که کنترل کامل بر تصمیمات مهم را تنها مجاهدین خلق و نیروها و افرادی که به هژمونی‌طلبی **رجوی** تمکین کرده‌اند، در اختیار دارند. آنها بودند که مشخص می‌کردند چه کسانی می‌توانند به شورا بپیوندند؛ چه کسی ارزش داشتن حقّ کامل رأی به عنوان «شخصیت سرشناس ملّی» را دارد؛ و چه کسانی می‌توانند نمایندگی شورا را در جلسات بین‌المللی بر عهده گیرند. **رجوی**، به عنوان مسئول شورا، نقش سخنگوی

---

۱. همان: ص ۱۸۱.

۲. همان: صص ۲۰۲ و ۲۰۶.

اصلی آن را نیز به عهده داشت.

سوّم ـ تمایل جسورانهٔ سازمان در همسویی علنی با رژیم عراق، در جنگ علیه ایران، برخی از متّحدان آنها را ناراضی کرد. این موضوع در ژانویهٔ ۱۹۸۲ / دی ماه ۱۳۶۱، در بحبوحهٔ نبردهای شدید در جبههٔ جنگ، پس از ملاقات پر سروصدای **رجوی** و **طارق عزیز** ـ معاون نخست‌وزیر عراق ـ علنی شد. اعتقاد بسیاری از ناظران این بود که مخارج سرسام‌آور برنامه‌های سازمان توسط دلارهای عراق تأمین می‌شود: نیروهای در حال جنگ، پایگاه‌ها، ایستگاه رادیویی در مرز عراق، شبکهٔ زیرزمینی ارتباطی سازمان که از ایران به ترکیه و تا اروپا امتداد داشت و نیز دفاتر سازمان در پاریس، بغداد، کراچی، لندن، برلین و واشنگتن؛ منازل وسیع و بزرگ مخصوص آنها در دهلی، کراچی و بیشتر پایتخت‌های اروپایی؛ هیئت‌های اعزامی آنها به کنفرانس‌های بین‌المللی در اروپا، آمریکای شمالی و آسیا؛ نشریهٔ فارسی آنها ـ ***مجاهد*** ـ که مرتّب بیرون داده می‌شد و در بعضی موارد بیش از ۷۰ صفحه حجم داشت؛ هفته‌نامهٔ انگلیسی زبانشان به نام ***ایران لیبراسیون*** که آن هم مرتب انتشار می‌یافت؛ نشر کتاب‌هایی به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی (و گاه عربی) دربارهٔ جنگ مسلحانه با جمهوری اسلامی و انعکاس حمایت‌های بین‌المللی از سازمان و شورا، همه در ظاهری مناسب. آری، برای برخی از منتقدان مجاهدین خلق، مسلّم بود که مخارج این برنامه‌های گسترده توسط آن کشور خارجی تأمین می‌شود که بخش‌های وسیعی از خاک ایران را مورد تجاوز قرار داده و تخریب کرده است.

چهارم ـ یعنی آخرین ـ و چه‌بسا مهم‌ترین ـ عامل عدم موفقیت «شورای ملّی مقاومت»، تغییراتی بود که در درون خود سازمان مجاهدین خلق رخ داده بود.

طی دو سال اول تشکیل شورا، سازمان با فرض قریب الوقوع بودن «انقلاب نوین» علیه جمهوری اسلامی، موضوعات کلّی و مورد اتفاقی مثل صلح و دموکراسی سیاسی و آزادی‌های فردی را زمینهٔ یک ائتلاف فراگیر در شورا قرار داد.

پس از اینکه سازمان دریافت که انقلاب مورد نظرش در دسترس نیست، این جهت‌گیری متوقف شد؛ و جنگجویی و مبارزه‌طلبی سازمانی بر مصلحت سیاسی مقدّم گشت.

از اینجا بود که سازمان با اغلب متّحدین خود، به مثابه نیروهای بالقوّه دشمن برخورد کرد. نقطه‌نظر برجستهٔ این مرحله، مخالف دیدن آنهایی بود که به صورت تمام عیار از مجاهدین خلق حمایت و تبعیت نمی‌کردند.

سازمان برای تحمیل هژمونی ایدئولوژیک خود بر دیگران، حتی از سمبل‌های مشخص نیز بهره جست. به عنوان مثال، الزام کرد که تصویر بزرگ **مسعود رجوی** در محلّ جلسات علنی شورا به نمایش گذارده شود تا شرکت‌کنندگان حضور ایدئولوژیک «مسئول کبیر» را ـ آگاهانه ـ احساس کنند. این‌گونه رفتار، بی‌تردید می‌توانست متحّدان و طرفداران مدعی و تسلیم نشده را از شورا و سازمان بیگانه و دور سازد.

این تغییرات، زندگی روزمره اعضا را نیز تحت‌تأثیر قرار داده بود. بیشتر اعضای سازمان، به صورت «کمونی» در خانه‌هایی که «پایگاه» خوانده می‌شد، زندگی می‌کردند. این افراد موظّف بودند گزارش‌های کاملی از فعالیت‌های روزانهٔ خود و دیگران را به مسئولانشان بدهند. حقّ تماس و ارتباطی بیرون از چارچوب تشکیلاتی را نداشتند. از خواندن کتاب‌ها، نشریات و آثاری که بیرون از سازمان منتشر شود، ممنوع بودند.

مجاهدین خلق از یک جنبش توده‌ای ـ که می‌خواستند بدان برسند ـ به یک «فرقهٔ» درونگرا که در بسیاری از جنبه‌ها مشابه گروه‌های شبه مذهبی موجود در سراسر جهان است، تبدیل شد.[1]

1. Radical Islam: PP 247 - 256.

فصل سوم:

تغییرات مواضع در قبال آمریکا

□ مواضع متلوّن

در آذر و دی ماه ۱۳۵۸، مطبوعات و خبرگزاری‌ها از نامهٔ «سناتور ادوارد کندی» به امام خمینی(ره) خبر دادند که در جهت تلاش برای آزادی گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران ارسال شده بود. مجاهدین خلق با تیتر طنزآلود «کندی حامی اسلام می‌شود!!»، طی مقاله‌ای در نشریهٔ رسمی خویش، وی را مورد حمله قرار دادند. سوتیتر مندرج در صدر این مقاله چنین بود: «در پشت پردهٔ همهٔ توطئه‌های علیه ایران، دست سرمایه‌داران و کارتل‌ها، تراکت‌ها، و کورپریشن‌های عظیم امپریالیستی نهفته است.»

در این مقاله، پس از اشاره به فرازهایی از نامهٔ مزبور «ادوارد کندی» که ضمن آن نوشته بود: «ما صددرصد حامی جمهوری اسلامی هستیم. من خون خود را به خاطر شما خواهم داد. من هم مانند شما و به راه شما می‌اندیشم...»، ضمن نامگذاری حرکت کندی تحت عنوان «سیاست مزوّرانه»، آمده است:

... آیا تعجّب‌آور و حتّی مضحک نیست که یک سناتور امپریالیست خود را حامی جمهوری اسلامی قلمداد کند؟... زمانی «ماهیت» اقدامات انسان دوستانهٔ آقای کندی روشن می‌شود که وقتی تیرش به سنگ خورد، به یکباره منکر حتّی تقاضای ملاقات و نوشتن نامه به امام خمینی می‌گردد.[1]

همین نشریه در اردیبهشت ماه ۱۳۷۲، از پیام «سناتور ادوارد کندی» به راهپیمایی و تظاهرات

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۶: ص ۹.

شورای مقاومت رجوی خبر می‌دهد و از جمله می‌نویسد: سناتور کندی در پیام خود خطاب به جامعهٔ ایرانیان مقیم ماساچوست، با ستایش از تلاش‌های آنان برای تحوّل دموکراتیک در ایران، از اینکه در روز تظاهرات به علت کار نخواهد توانست «برای اعتراض علیه نقض حقوق بشر در ایران» حاضر شود، اظهار تأسف نموده و در قسمتی از پیام خود می‌نویسد:

امروز رژیم ایران یکی از بزرگترین تهدیدها علیه صلح و امنیت خاورمیانه به شمار می‌رود. در ماه جاری وزارت خارجه [ی آمریکا] حکومت ایران را «خطرناک‌ترین دولت حامی تروریسم در جهان» توصیف کرد. این رژیم، مخالفان تبعیدی خود را مورد سوءقصد قرار می‌دهد و این چیزی است که در قتل تأسف‌انگیز کسانی همچون «کاظم رجوی» و «علی‌اکبر قربانی» دیده می‌شود...[1]

○ تکذیب مواضع و عملکردهای ضدآمریکایی

سازمان و پوشش سیاسی آن، «شورای ملی مقاومت»، در جواب شتابزده و عجولانه‌ای که به گزارش وزارت خارجهٔ آمریکا داده است، ادّعا و اصرار دارد که این سازمان در دوران فعالیت خویش ـ بخصوص دوران ۲۸ ماههٔ فاز سیاسی از بهمن ۱۳۵۸ تا خرداد ۱۳۶۰ ـ نه‌تنها در جبههٔ ضدّآمریکا قرار نداشته که حتی در تقابل با جریان‌های ضدّآمریکایی بوده است!

از سال ۱۹۷۹، سیاست ایران به دو جریان اصلی تقسیم شد که اهداف و شعارهای آنها مغایر یکدیگر بود.

در یک طرف [امام] خمینی و متّحدانش قرار داشتند که شامل «حزب توده» و طرفداران شوروی و «فداییان» (سازمان مارکسیستی طرفدار شوروی) می‌شد. به نظر آنها مسئلهٔ اصلی ایران، مبارزه با آمریکا بود و بزرگ‌ترین تهدید داخلی نیز لیبرالیسم محسوب می‌شد. این خط، در نهایت، منجر به تصرّف سفارت آمریکا و حذف رقبای داخلی آخوندها، مثل «بازرگان» یعنی اوّلین نخست‌وزیر رژیم مزبور، شد.

در طرف دیگر، «مجاهدین»، «آیة‌الله طالقانی» (یک روحانی مهم ضد [امام] خمینی و هوادار مجاهدین) و متّحدان آنها قرار گرفته بودند. این جناح اصرار داشت که مسئلهٔ اصلی در ایران، آزادی‌های سیاسی است...[2]

---

۱. همان، ش ۲۹۶: ص ۴۱.

۲. بال شکسته: ص ۸۵. همین مضمون با تفصیل و بسط بیشتر در کتاب دموکراسی خیانت شده: صص ۱۲۳ ـ ۱۲۴

تلاش گروه رجوی در زدودن «اتّهام ضدآمریکایی» از سازمان، به حدّی منفعلانه و از موضع ضعف صورت گرفته است که بی‌شک همهٔ کسانی راکه در سال‌های پیش شاهد «سوپر رادیکالیسم» سازمان در برخورد با مقولهٔ امپریالیسم بوده‌اند، به حیرت می‌اندازد.

در تیر ماه ۱۳۵۸ «برادران عسکری»، از هواداران فعال مجاهدین در استان فارس، به اتّهام فعالیت به نفع امپریالیسم، به دستور حاکم شرع ... دستگیر و بعداً اعدام شدند. درست به دلیل همین پافشاری بر آزادی‌های سیاسی بود که رهبران «حزب توده» همواره مجاهدین را «پایگاه لیبرالیسم و امپریالیسم معرفی می‌کردند ... بی‌جهت نبود که توطئه شمارِ «حزب توده» اقدام‌های مجاهدین را در آن سال‌ها، یکی بعد از دیگری، توطئهٔ آمریکایی معرفی می‌کرد. همه می‌دانند که زمانی هم که مجاهدین گروه گروه اعدام می‌شدند، اتّهام آنها «عوامل آمریکا» بود و آنها را در پرچم آمریکا دفن می‌کردند.[1]

در این مخاطبه سازمان کوشیده است با تشبث به جریان مرده‌ای مثل «حزب توده»، آن را به نحوی که خوشایند آمریکاییان باشد، خرج کند. به زعم رجوی و گروهش، وابستگی «حزب توده» به شوروی سابق در حافظهٔ سیاسی دولتمردان آمریکایی نقش بسته است و ـ لابد ـ هر جریانی که (به هر علّتی) با آن حزب در چالش بوده، می‌تواند در خطّ موافقت با آمریکا قلمداد شود.

با توجه به سوابق سازمان و با استناد به منابع مکتوب و رسمی آن، دو فرض را می‌توان در نظر گرفت: نخست آنکه مواضع مجاهدین خلق در سال‌های ۱۳۵۸ ـ ۵۹ همان بوده است که رسماً اعلام می‌شده؛ و آنچه اکنون در تلاش برای نفی آن، به طور شتابزده، عنوان می‌کنند، «واقعاً» و «جدّاً» وجود داشت؛ دوم اینکه اظهارات فعلی سازمان، «عین حقیقت» است و گروه مزبور هیچ‌گاه «واقعاً» و «جدّاً» ضدآمریکایی نبوده است.

نتیجه‌ای که از صحّت فرض نخست حاصل می‌شود، جز این نیست که سازمان، در روند رو به رشد جدایی از مردم و فرو رفتن در لاک فرقه‌ای، به دگردیسی دچار آمده و از یک «نیروی ضدامپریالیستی» به متکدّی حمایت کاخ سفید و کنگرهٔ آمریکا بدل شده است. صحّت فرض دوم، دلیلی دیگر بر مجموعه دلایل نفاق سازمان افزوده و روشن‌تر می‌سازد که مردم ما در اطلاق عنوان «منافق» به سازمان مجاهدین خلق، به خطا نرفته‌اند و این صفت، برازندهٔ چنین تشکیلاتی است.

آمده است.

۱. همان: صص ۸۵ ـ ۸۶.

مدارکی که پس از این خواهد آمد، ادّعاهای فعلی گروه رجوی را نقض میکند. در تبیین جایگاه و علل مواضع مستندی که از سازمان نقل می‌شود، باید گفت که این جریان، در آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، در جهت بهره‌برداری از خشم ملت نسبت به آمریکا و **جذب نیروهای جوان انقلاب، خود را** «ضدّآمریکایی‌ترین» نیروی سیاسی جامعه قلمداد می‌نمود. سازمان، در تداوم این جهتگیری و به منظور بالا بردن مدّ رادیکالیسم و در نتیجه میدان‌دار شدن در عرصهٔ چالش‌های سیاسی، همواره به امام خمینی(ره) تأسّی می‌جست و از آمریکا با عناوین «دشمن اصلی» و «شیطان بزرگ» نام می‌برد؛ ***تاکتیکی مقطعی و پراگماتیستی، و نه موضعی جدّی و راهبردی.***

مواردی که نقل می‌شود (و تنها مشتی از خروار است) مربوط به سال‌های خیلی دور نیست و در حافظهٔ بسیاری از مردم ما نقش بسته است. نمونه‌هایی همچون تلگراف‌های متعدّد به امام خمینی(ره) و نیز اعلام حمایت «سیاسی ـ نظامی» از دانشجویان پیرو خط امام ـ که در گزارش وزارت خارجهٔ آمریکا نیز از آنها یاد شده ـ در اینجا نیامده است؛ و اغلب به مواردی همانند دستورالعمل‌های اجرایی داخلیِ (درون گروهی) سازمان به هواداران و اعضا استشهاد شده که قاعدتاً هیچ‌گونه شایبهٔ «بازی» و «نمایش» در آنها نیست. مضمون همهٔ این اسناد، «مبارزهٔ اصلی ایران: مبارزه با آمریکا» و «بزرگ‌ترین تهدید داخلی: لیبرالیسم» است؛ یعنی همان مضامینی که گروه رجوی بعدها به طرف مقابل نسبت داده و سازمان را از آن بری دانسته است. برای نمونه:

۱) رهنمود سازمان به دانشگاهیان و دانشجویان؛ اصل ندانستن مبارزه با آمریکا انحراف است:

> **هر نوع موضعگیری سیاسی ـ فقط و فقط ـ آن‌گاه بُعدِ واقعگرایانه خواهد داشت... که در آن به ماهیّت مبارزهٔ ضدامپریالیستی... توجه شده باشد؛ والّا بناگاه متوجه خواهیم شد که با اصل کردن مبارزه با ارتجاع... نه‌تنها خدمتی به انقلاب نکرده‌ایم، بلکه آن را از مسیر اصولی به انحراف کشانده‌ایم.**[۱]

۲) رهنمود به دانش‌آموزان هوادار؛ آمریکا دشمن خونخوار تمامی خلق‌ها و مدافع دروغین حقوق بشر:

> **... امّا رهنمودهای عملی:**
>
> **۱ـ در شرایط فعلی که اصلی‌ترین مسئله و بالطّبع اصلی‌ترین وظیفهٔ هر فرد یا نیروی انقلابی، مبارزهٔ ضدّامپریالیستی ـ ضدّآمریکایی است... با استفاده از تاکتیک‌های مختلف، تمامی انرژی**

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۸: ص ۲.

و توان خود را در جهت این نبرد ضدّامپریالیستی قرار دهید...

۲ـ با توجه به لزوم حمایت هرچه بیشتر از برادران و خواهرانی که در داخل سفارت هستند[1]... لازم است که هرچه بیشتر با راهپیمایی یا به‌طور انفرادی، در مقابل سفارت جمع شده و در حفظ جوّانقلابی و مترقّی آنجا بکوشید...

۳ـ برای هرچه بیشتر عینی‌تر شدن خودتان نسبت به جنایات آمریکا، این دشمن خونخوار تمامی خلق‌های تحت ستم جهان... به مطالعهٔ کتاب‌هایی در این زمینه بپردازید. برای این منظور، کتاب‌هایی که... جنایات این به اصطلاح مدافعین حقوق بشر را در قرن بیستم نشان می‌دهد، بسیار مناسب است.

۴ـ مدرسهٔ خود را تبدیل به کانون ضدّامپریالیستی نمایید... با نوشتن نشریه‌های دیواری، با مضمون و محتوای ضدّآمریکایی...، خواندن سرودها و شعرهای ضدّامپریالیستی ـ ضدّآمریکایی در سر کلاس و...

۵ـ... بر شماست که هرچه بیشتر در افشاگری توطئه‌های آمریکا بکوشید؛ و بایستی تلاش نمایید تا با تراکت‌ها، اعلامیه‌ها، پوسترها و پخش آنها در سطح شهر، نوشتن شعارهای ضدّامپریالیستی (با محتوای افشاگرانه) در محلّات مختلف شهر، به آتش این پیکار انقلابی دامن بزنید.

۶ـ... در آگاه کردن مردم بکوشید. تلاش کنید با صبوری و متانت خاص خودتان، مردم پیرامون خود را هرچه بیشتر در این زمینه بسیج کنید. در این راه می‌توانید از خانواده ـ پدر، مادر، خواهران و برادرانتان ـ شروع کنید و آنها را در فعّال شدن در این مبارزه یاری کنید.

۷ـ... یک سخن با معلّمین، دبیران، آموزگاران و مدیران انقلابی:... علاوه بر روشنگری، افشاگری و... امکانات و تسهیلات لازم را در جهت شرکت و فعالیت هرچه بیشتر محصّلین در مبارزهٔ ضدّآمریکایی نیز فراهم نمایید...[2]

۳) رهنمود به ارتشی‌ها؛ «شوراهای آماده‌باش»:

... ما با تأکید بر اینکه، حسب فرمان امام خمینی، تمام دستگاه‌ها و سازمان‌های ما بایستی اساساً علیه دشمن اصلی (امپریالیزم آمریکا) سازمان یابند، پیشنهاد می‌کنیم که:

۱ـ کلیهٔ پایگاه‌ها و دستگاه‌های اطّلاعاتی و رادار، به ویژه پایگاه هوایی دزفول، از جهت رسوخ امپریالیست قوّیاً بررسی و علیه خود آنها به‌گونه‌ای انقلابی تجدید سازمان شوند.

۲ـ کلیهٔ مدارک و اسناد ننگین جاسوسی و وابستگی در این مراکز، به هر قیمت حفظ و در

---

۱. منظور «دانشجویان مسلمان پیرو خطّ امام» است که در لانهٔ جاسوسی مستقر بوده‌اند.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۱۱: صص ۲ ـ ۳.

معرض افکار تمام ملّت ایران قرار گیرد.[۱]

۳ـ به منظور خنثی کردن هر توطئهٔ امپریالیستی ـ آمریکایی، «شوراهای آماده‌باش» در کلیهٔ پایگاه‌ها و پادگان‌های ارتش و مخصوصاً نیروی هوایی، زیرنظر پرسنل انقلابی... ایجاد گردد.[۲]

۴) چه باید کرد؟! درمان همهٔ دردها:

... علاج همهٔ دردهای بی‌درمان امروز، در ادامه دادن و هرچه عمیق‌تر کردن مبارزهٔ ضدّامپریالیستی ـ آمریکایی نهفته است.

پیام مجاهدین خلق به تمام مردم و نیروهای انقلابی و مردمی: پیش به سوی ریشه‌کن کردن نفوذ آمریکا، عمده‌ترین داروی کنونی دردها.[۳]

۵) سؤال مجاهدین خلق از شورای انقلاب، در خصوص تأخیر در قطع رابطه با آمریکا؛ در اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۳ آبان ۵۸ ـ آمریکا؛ امپریالیست اصلاح‌ناپذیر:

... دلایل تأخیر در قطع رابطه با آمریکا و الغای قانونی و رسمی همهٔ وابستگی‌ها و قراردادهای ننگین در چیست؟ تأخیری که چه‌بسا با اقدامات و توطئه‌چینی‌های مزدوران آمریکا منجر به

---

۱. در تأیید به «فرصت‌طلبی» و ماکیاولیسم پراگماتیستی سازمان، در اینجا به سندی آمریکایی در مورد سرهنگ معزّی استناد می‌کنیم که تحت شمارهٔ ۱۹۹ در چاپ جدید اسناد لانهٔ جاسوسی، درج شده است. در توضیح سند آمده است: «...این سند لوحهٔ قدردانی است که از طرف مستشاری نظامی آمریکا در ایران و به مناسبت پنجاهمین سالگرد سلسلهٔ منفور پهلوی، به بهزاد معزّی داده شده بود. معزّی در یکی از مانورها... بهترین کیفیت کار را ارائه داده است. با اوج گرفتن انقلاب اسلامی ملت ایران، به رهبری امام خمینی، معزّی به عنوان خلبان مخصوص شاه جنایتکار، وظیفه‌شناسی خود را ثابت کرد و او را از چنگ این ملت شریف به دامان ارباب طغیانگرش فراری داد. معزّی پس از انقلاب نیز با فراری دادن دو نفر دیگر... [بنی‌صدر و رجوی] وظیفه‌شناسی خود را به طور کامل به ثبوت رساند. به هر جهت این سند گویای سوابق مبارزاتی این مجاهد خلق است!»
تردیدی نیست که انتخاب معزّی، به عنوان خلبان مورد اعتماد شاه، بدون شناسایی دقیق نبوده است و حتماً عوامل اطلاعاتی خارجی وی را کاملاً تأیید کرده‌اند. در سال‌های ۵۹ ـ ۱۳۵۸ سرهنگ معزّی فرماندهٔ پایگاه هفتم ترابری مستقرّ در شیراز بود که با همت پرسنل مسلمان پاکسازی شد. یک بار هم در سال ۵۹ توسط بنی‌صدر به کار بازگردانده شد ولی بر اثر فشار مردمی مجدّداً اخراج شد. در زمان فرار بنی‌صدر و رجوی، بهزاد معزّی در نیروی هوایی معلّق بود ولی همچنان نفوذ و ارتباط داشت. وی در نمایش‌های «ارتش آزادی‌بخش» بارها به درد سازمان خورده است؛ ولی قراین حکایت از آن دارد که او نیز در حال «بریدن» است. برای تفصیل و آگاهی بیشتر ← اسدی، واپسگرا.

۲. نشریهٔ مجاهد، فوق‌العاده ش ۲ (۶ آذر ۵۸): صص ۱ ـ ۲. زمینهٔ صفحه نخست این فوق‌العاده تصویری بزرگ از امام خمینی(ره) است و مناسبت آن «شکرگزاری مجاهدین خلق ایران به مناسبت فرمان بسیج سیاسی ـ نظامی امام خمینی» ذکر شده است.

۳. همان.

لوث شدن و منحرف شدن حرکت شکوهمند ضدّامپریالیستی در انظار جهانیان گردد... آیا انتظار می‌رود که آمریکا توبه کرده و به صراط مستقیم بازگردد؟[1]

۶) آیا رابطه با آمریکا می‌تواند بر اساس مودّت و دوستی یا عدم مداخله باشد؟ مجاهدین خلق در کار تئوریزه کردن قطع دائمی رابطه با آمریکا:

... آیا می‌توانیم به آمریکا بگوییم که اگر قول بدهی که توطئه نکنی، ما هم با تو روابط حسنه خواهیم داشت؟... این رابطه دو وجه بیشتر ندارد؛ یا اسارت‌آمیز است و یا قهرآمیز. به عبارت دیگر، اگر ما بر علیه امپریالیسم و سردمدارشان، امپریالیسم آمریکا، در یک پیکار گسترده و عمیق نباشیم، الزاماً و بدون شک، سرانجام در چنگال‌های خونین‌شان اسیر خواهیم بود.

... آمریکا در حقیقت نمی‌تواند توطئه نکند، و ما نمی‌توانیم از او بخواهیم که توطئه نکند؛ چراکه اساساً رابطهٔ ما با امپریالیسم ـ به قول امام ـ رابطهٔ ظالم و مظلوم است.

... آیا وقت آن نیست که شعار قطع کلیهٔ روابط اقتصادی ـ سیاسی ـ نظامی با امپریالیسم آمریکا، این جهانخوار جنایتکار ـ و به قول امام، این شیطان بزرگ، این طاغوت زمان ـ را برای همیشه بدهیم؟![2]

۷) انتقاد شدید به دولت موقّت و ابراز تأسف مجاهدین خلق از قطع نشدن رابطه با آمریکا و حمایت قاطع از «دانشجویان قهرمان پیرو خطّ امام»؛ مرگ بر امپریالیسم آمریکا:

سازمان مجاهدین خلق ایران تأسف عمیق خود را از اینکه تا این ساعت وابستگی‌ها و قراردادهای ننگین استعماری با امپریالیسم آمریکا ملغی نشده است، اعلام می‌دارد.

... خلق قهرمان ایران، از همان بدو قیام، انتظار داشت تا دولت موقت انقلاب که کاملاً مورد تأیید شخص امام بود، زنجیرهای خفّت‌بار استعماری را قاطعانه بگسلاند؛ لکن متأسفانه آن‌قدر این مهم را به باد فراموشی سپردند که حتی آمریکا امکان یافت تا در قلب پایتخت ما جاسوسخانه‌اش را گسترش داده و برعلیه انقلاب ایران توطئه‌چینی کند...

تا آنکه، پس از ماه‌ها انتظار، دانشجویان قهرمان پیرو خطّ امام بار دیگر شور ضدّامپریالیستی مردم را وسیعاً برانگیختند و طی آن مردم ما یکپارچه خروشیدند و الغای وابستگی‌های ننگین را خواستار شدند... اما افسوس که هنوز مقامات مسئول، این ارادهٔ مردمی را اجابت ننموده و حتی موضع صریح و روشنی نیز در قبال الغای قراردادها و مصادرهٔ سرمایه‌ها اتّخاذ ننموده‌اند؛ به حدّی که امپریالیسم آمریکا برای تحت فشار قرار دادن ما پیشقدم شده و یک روز واردات

---

۱. همان، ش ۱۱: ص ۷. مجموعه اعلامیه‌ها...، ج ۲: صص ۱۳۲ ـ ۱۳۳.
۲. همان، ش ۱۱ و ۱۲: ص ۶ (در هر دو شماره).

نفتی‌اش را قطع می‌کند، و روز دیگر میلیاردها دلار پول مردم ستمزدهٔ ما را توقیف می‌نماید... مرگ بر امپریالیسم آمریکا. نابود باد همهٔ وابستگی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی.[۱]

□ نمونه تکذیب «افتخارات»

○ عرض توبه و عذر تقصیر

چه در گزارش‌های بلند و کوتاه وزارت خارجهٔ آمریکا و چه در اظهارنظرها و موضعگیری‌های گاه و بیگاه برخی از شخصیت‌ها، نمایندگان کنگره، مطبوعات و دیگر مواردی که آمریکایی‌ها و غربی‌ها اظهار کرده‌اند، اقدام سازمان به ترور مستشاران آمریکا در ایران، جای مشخص و غیرقابل انکاری دارد. با این همه، در ۱۳ سپتامبر ۲۳/۱۹۹۳ شهریور ۱۳۷۲ محمد سیدالمحدثین در نامه‌ای به دو تن از نمایندگان کنگرهٔ ایالات متحد آمریکا[۲] با صراحت اعلام داشت:

بایستی تأکید کرد که سازمان مجاهدین خلق ایران به هیچ وجه مسئول قتل هیچ آمریکایی نیست؛ و این امر در مواقع متعددی توسط نمایندگان شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق تصریح شده است.[۳]

نامبرده سپس زمینهٔ رفع این «اتّهام» بدین‌گونه تمهید می‌کند که سازمان در دوران غیبت رجوی از صحنهٔ مبارزه،[٤] «دچار یک کودتا شد که توسط برخی افراد انجام گرفت».

این افراد، از دستگیری و یا اعدام رهبران مجاهدین در سال‌های ۷۲ ـ ۱۳۷۱ [=۵۱ـ۱۳۵۰هـ. ش] بیشترین استفاده را برای نفوذ در صفوف سازمان کردند. این عناصر، که بعدها خود را مارکسیست اعلام کردند، ایدئولوژی اسلامی و دموکراتیک سازمان را کنار گذاشته آیهٔ قرآن را از آرم سازمان حذف کردند... و برای مدّت چند سال از اسم مجاهدین [خلق] سوءاستفاده نمودند. کشتن اتباع آمریکایی در زمانی صورت گرفت که مجاهدین خلق در واقع هیچ‌گونه

---

۱. همان، ش ۱۲: ص ۶. مجموعه اعلامیه‌ها... ـ پیشین: صص ۱۳۴ ـ ۱۳۵.
۲. «رونالد ردافرو» و «دَن برتون». نامهٔ مزبور چنین آغاز می‌شود: «آقایان: با عنایت به توجهات شناخته شدهٔ شما به مسائل حقوق بشر و دموکراسی در ایران، فکر می‌کنم به خوبی آگاه هستید که افراد خاصی در میز ایران و خلیج فارس، در وزارت امور خارجه، متأسفانه به سؤالات اعضای کنگره طی نامه‌ها و بیاناتی، پاسخی حاوی یک سری اتهامات بی‌اساس بر علیه شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلق ایران ارائه نموده‌اند...»، بال شکسته: ص ٦٧.
۳. همان: ص ۸۷.
٤. منظور سال‌های زندان رجوی (۵۷ ـ ۱۳۵۰) است. م

حضور سازمان‌یافتهٔ خارج از زندان نداشت؛ و در عوض، یک گروه مارکسیستی از عنوان مجاهدین [خلق] سوءاستفاده می‌کرد.
آقای رجوی، از درون زندان ـ از همان آغاز، سوءاستفاده از عنوان مجاهدین [خلق] را توسّط این عناصر محکوم کرد و بین سازمان مجاهدین [خلق] و این گروه خاص، قایل به تفکیک کامل شده و بر ایدئولوژی اسلامی مجاهدین [خلق] تأکید می‌کرد.[1]

در مرحلهٔ بعد، پوشش سیاسی سازمان مجاهدین خلق (شورای ملی مقاومت) کتابی با عنوان ***دموکراسی خیانت شده***[2] در دفاع از خود در برابر «اتهام»های وزارت خارجهٔ آمریکا تألیف کرد. در کتاب مذکور نیز همین تلاش، منتها مبسوط‌تر و ـ به تصوّر سازمان ـ مستدل‌تر، صورت گرفته بود تا این «اتّهام» از دامان سازمان پاک شود! در این کتاب، تنها به متن اعلامیه‌های ترور مستشاران در بهار ۵۴ و تابستان ۵۵ است.[3] یعنی ترورهایی که توسط باند مرکزیت تقی شهرام و بهرام آرام صورت گرفته، استناد شده و بنابراین به ترور «ژنرال پرایس» و «سرهنگ هاوکینز» اشاره‌ای نشده است. در این «ردیّه» یا جوابیّه، مواردی هم در خصوص وحید افراخته مورد یادآوری قرار گرفته که صحیح و غلط آن ـ به عمد ـ در هم آمیخته شده‌اند![4] لابد فکر می‌کرده‌اند که حوصلهٔ آمریکاییان کمتر از آن است که بروند تحقیق کنند

---

۱. همان: صص ۸۷ ـ ۸۸.

۲. نسخهٔ فارسی کتاب در ۲۸۸ صفحه و نسخهٔ انگلیسی آن در ۳۸٤ صفحه، به چاپ رسید؛ عنوان نسخهٔ انگلیسی کتاب این است: DEMOCRACY BETRAYED. تاریخ نسخهٔ فارسی اردیبهشت ۱۳۷٤ و تاریخ نسخهٔ انگلیسی ۱۹۹۵ میلادی درج شده است. عنوان ناشر نیز چنین است: «کمیسیون خارجی شورای ملی مقاومت ایران».

۳. دموکراسی خیانت شده: صص ۳۴ ـ ۴۰.

٤. برای نمونه: به اسم «رحمان وحید افراخته» ـ که به همین شکل در گزارش آمده ـ اشاره کرده و چنین نوشته‌اند: «فردی به نام «رحمان وحید افراخته» وجود خارجی ندارد. در واقع این اسم اختراع شده، اسامی دو برابر است؛ یکی «وحید افراخته» و دیگری «رحمان افراخته که هیچ وقت درگیر فعالیّت‌های سیاسی جدّی نبوده است.» همان: ص ۳۳.

جالب است! نویسندهٔ «ردیّه» علاوه بر دروغ‌پردازی، به جعل در «انساب و رجال» هم دست زده است! در مجموعهٔ پرونده‌های ساواک و روزنامه‌های رژیم شاه، اسم افراخته بدین‌گونه ثبت شده است: «رحمان (وحید) افراخته» یا «رحمان (مشهور به وحید) افراخته»؛ و نام برادران وی نیز «حمید» و «مجید» و «فرید» ثبت شده است. در واقع «رحمان» اسم شناسنامه‌ای «وحید» بوده است! خلاصه‌ها: افراخته، رحمان (وحید). مطبوعات و کتاب‌های متعدد نیز همواره به همین شکل از افراخته یاد کرده‌اند.

در جای دیگری از متن مزبور، سازمان وحید را قاتل محمد یقینی نیز معرفی کرده می‌نویسد: «وی در ترور چند تن از مجاهدین از جمله مجید شریف واقفی و محمد یقینی در سال ٥٤ دست داشت. وی در بهار ٥٤ توسط ساواک

و حقیقت مسئله را به دست آورند.

این درست است که بخشی از ترورها در دوران حاکمیت مارکسیست‌شدگان، به رهبری تقی شهرام، سامان داده شد. لیکن آنچه رخ داد، در ادامهٔ روندی بود که توسط مرکزیت اسبق، به رهبری رضا رضایی، پایه‌ریزی شده بود. از قضا جریان مارکسیست سازمان، در فرایند ثنویت‌زدایی و رهایی از دوالیسم فکری و التقاط حاکم بر ایدئولوژی و آثار اولیهٔ سازمان، سرانجام عملیات‌هایی از این دست را رها کرد؛ تا آنجا که - به کلّی - مشی مسلحانه را نفی نمود و به کناری نهاد.

نکتهٔ حایز اهمیت این است که سازمان، از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا آخر خرداد ماه ۱۳۶۰، در دوران حضور علنی خود در صحنهٔ سیاسی ایران، ترورهای مزبور را به کرّات و با تأکید فراوان به خود نسبت می‌داد؛ و تمسک به این «افتخارات» را وسیله‌ای مؤثر برای جذب نیروهای هوادار تشخیص داده بود. در اینجا، از میان موارد فراوان، - به اجمال - چند مورد را برای نمونه نقل می‌کنیم:

۱- «استقبال مجاهدین از نیکسون جنایتکار با بمب و سلاح: عملیات مجاهدین خلق در خرداد ۵۱»؛ همراه با نقل بخش‌هایی از اطلاعیهٔ نظامی شمارهٔ ۳:

... و این مجاهدین خلق بودند که ژنرال‌های آمریکایی را مورد حملهٔ مسلّحانه قرار داده و لانه‌های جاسوسی آنها (از جمله ادارهٔ اطلاعات آمریکا) را منفجر می‌کردند...

[بند اول اطلاعیهٔ نظامی شمارهٔ ۳- خرداد ماه ۱۳۵۱:] صبحگاه امروز در ساعت ۷/۵ اتومبیل مستشاری شمارهٔ ۲ حامل ژنرال هوایی هارولد پرایس سرمستشار هوایی آمریکا در ایران و همراهانش در خیابان قیطریّه، در حالی که به وسیلهٔ اتومبیل دیگری از مأمورین امنیتی آمریکا محافظت می‌شد، مورد حملهٔ مجاهدین قرار گرفت و به کلّی منهدم شد. اتومبیل بعد از انهدام کامل آتش گرفت و شعله‌های آن تا مدتی از آن زبانه می‌کشید...[1]

۲- در مورد افتخارات ضدامپریالیستی و سابقهٔ کشتن آمریکایی‌ها توسط مجاهدین خلق:

... پنج فرزند مجاهد خلق نیز در روز چهارم خرداد [۱۳۵۱] مقارن با ورود نیکسون جنایتکار، بعد از قریب ۸ ماه شکنجه و آزار، به جوخه‌های آتش سپرده شدند. دشمن که با اعدام این مجاهدین قهرمان قصد مرعوب ساختن خلق را داشت، بلافاصله با انتقام خونین مجاهدین

دستگیر و در اواخر ۵٤ اعدام شد.» دموکراسی خیانت شده: همان صفحه. با اینکه سازمان اذعان دارد که وحید افراخته در بهار ۵٤ دستگیر شد، ولی قتل یقینی را که در نیمه دوم سال ۵٤ - یعنی در دوران زندانی بودن افراخته - رخ داده، به او نسبت می‌دهد!

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۷۷: صص ۱ - ۲ و ۵.

مواجه شد: ژنرال پرایس آمریکایی، با انفجار بمب تکّه‌تکّه شد. این کمترین پاسخی بود که دشمن شنید.[1]

۳ـ قسمتی از اظهارات محسن [= ابوالقاسم] رضایی (عضو فعلی مرکزیت سازمان در عراق)، در سالگرد شهادت برادرش احمد رضایی ـ خطاب به او:

... پس از تو، مبارزهٔ قهرآمیز و مسلّحانه بر علیه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه اوج گرفت و لرزه بر اندام دشمنان خلق افکند. ژنرال‌های آمریکایی، جاسوسان امپریالیسم، لحظه‌ای از بیم مسلسل و بمب مجاهدین خلق آسوده‌خاطر نبودند.[2]

۴ـ «سنّت انقلابی اعدام ژنرال‌های آمریکایی»:

... مردم که از جریان مبارزهٔ فرزندان مجاهدشان، سنّت انقلابی اعدام ژنرال‌های آمریکایی و سگ‌های دست‌آموزشان را به خوبی آموخته‌اند ... در طول حرکت‌شان، مواضع ضدامپریالیستی را فراموش نمی‌کنند.[3]

۵ـ «در شرایط خفقان و دیکتاتوری، رگبار مسلسل چه کسانی سینهٔ مزدوران و مستشاران آمریکا را می‌شکافت؟»:

... مواضع ضدامپریالیستی سازمان حدّاقل برای خودِ جنایتکاران آمریکایی جای هیچ شک و شبهه‌ای ندارد؛ زیرا آنها از اوّلین سال‌های عملیات مسلحانهٔ سازمان (سال ۵۱ به بعد)[4] با آتش مسلسل‌های مجاهدین خلق، که سینهٔ مستشاران و مزدوران‌شان را می‌شکافت، روبه‌رو بوده‌اند.[5]

۶ـ قسمتی از سخنرانی موسی خیابانی در دانشگاه تهران ـ ۲۰ دی ماه ۱۳۵۸:

... ما، در ورای مبارزه با رژیم شاه، به طور اساسی‌تر و اصولی‌تر، مبارزه با امپریالیزم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا را دنبال می‌کردیم؛ و البته هر زمان که مقدور می‌شد، ضرباتی

---

۱. همان، فوق‌العاده، ش ۲ (۶ آذر ۵۸): ص ۴.

۲. همان، فوق‌العاده، ش ۴ (۱۱ بهمن ۵۸): ص ۲.

۳. همان، فوق‌العاده، ش ۵ (۲۱ بهمن ۵۸): ص ۴ ـ ۵.

٤. «سال ۵۱ به بعد» یعنی همان سال‌هایی که ـ به تأکید سیدالمحدثین در نامه‌اش و کتاب پس از آن ـ رجوی در زندان به سر می‌برده است. افتخار به عملیات آن سال‌ها را با آنچه گروه رجوی در نفی کارنامه همان سال‌ها مطرح می‌کند، مقایسه کنید.

۵. همان، ش ۱۸: ص ۷.

مستقیم بر پیکر این شیطان بزرگ وارد می‌نمودیم.[۱]

۷ـ نقل قسمتی از «اطلاعیهٔ سیاسی ـ نظامی شمارهٔ ۱۶»[۲]:

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران/اعدام مستشار آمریکایی

... صبحگاه روز شنبه ۱۳ خرداد به خاطر پیمانی که در دفاع از حقوق ستمدیدگان با شما بسته بودیم، یکی دیگر از مهره‌های سیاه امپریالیسم تجاوزگر و دزد آمریکا در ایران، سرهنگ لوئیس هاوکینز ـ معاون ادارهٔ مستشاری آمریکا در ایران ـ را اعدام کردیم...[۳]

□ رسوایی دلارهای تبلیغاتی سازمان[٤]

جریان یک افتضاح مالی، مربوط به کمک‌های مالی مجاهدین خلق به گروه خاصی از نمایندگان کنگره و کانون فعالیت‌های دموکراتیک مجلس سنا، در ۸ سپتامبر ۱۹۹۷ در یک نشریهٔ چاپ آمریکا افشا گردید و واکنش‌هایی را برانگیخت. ماجرا از این قرار بود که طبق اطلاعات موجود در کمیسیون انتخاباتی فدرال، کمک‌های مالی مزبور که بیش از ۲۰۴ هزار دلار بود، طی یک دورهٔ ۳ تا ۵ سال، از آوریل سال ۱۹۹۳ تا نوامبر سال ۱۹۹۶، به چند نفر از نمایندگان کنگره پرداخت شده‌اند. این نمایندگان از حامیان سازمان بودند. طی دورهٔ پرداخت کمک‌های مالی، دریافت‌کنندگان این کمک‌ها اظهارنظرهای رسمی حمایت‌آمیز فراوانی ابراز داشته و نامه‌هایی خطاب به همکاران و رییس جمهور، وزیر امورخارجه و سایر مقامات بلندپایه نوشته‌اند و از دولت ایالات متحده خواهان شناسایی و حمایت از مجاهدین خلق، و نیز تشکیلات سیاسی آن، شورای ملی مقاومت و شاخه نظامی آن مستقر در عراق (ارتش آزادیبخش ملی) شده‌اند.

ارشدترین دریافت کنندهٔ کمک‌های مالی سخاوتمندانهٔ سازمان، نمایندهٔ دمکرات ایالت نیوجرسی، **رابرت توریسلّی** بوده است که در انتخابات سال ۱۹۹۶ به مجلس سنا راه یافت. یکی از اولین کمک‌های

---

۱. همان، ش ۱۹: ص ۷.

۲. این قسمت از اطلاعیهٔ مزبور را صرفاً به منظور نقض ادّعای فعلی گروه رجوی آوده‌ایم که در «دفاعیات» خود در برابر کاخ سفید مکرّر یادآور شده‌اند که ترور آمریکایی‌ها در ایران توسط مارکسیست‌ها صورت گرفته است؛ و نشانه‌اش را حذف عبارت «به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران» دانسته‌اند!

۳. شاه: دشمن خلق...: ص ۴۶.

۴. نقل از عین گزارش ترجمه شده (انتشار یافته در خارج از کشور)، با اندکی تلخیص و تصرف.

مالی به فعالیت‌های تبلیغاتی توریسلّی در کنگره، چکی به مبلغ ۱ هزار دلار بود که در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۹۳ توسط خانم رامش سپهرراد، در اپرینگ فیلد ایالت ویرجینیا پرداخت شده است. به گفتهٔ ایرانیان تبعیدی و طرفداران سازمان، خانم سپهرراد در تشکیلات زنان سازمان فعالیت می‌کند و در شمار زیادی از گردهمایی‌های آن شرکت داشته است. او در طی یک دورهٔ دوساله مجموعاً ۵ هزار دلار به فعالیت‌های تبلیغاتی مختلف دفتر شورای ملی مقاومت در واشنگتن، پرداخته است.

اسناد کمیسیون انتخاباتی فدرال نشان می‌دهد که توریسلّی در موضع کاندیدای مجلس، مجموعاً ۴۹ هزار دلار از دفاتر، حامیان و طرفداران سازمان دریافت کرده است. وی همچنین، در حد فاصل زمانی اوت ۱۹۹۵ تا نوامبر ۱۹۹۶ نیز، مجموعاً ۸۲ فقره چک هزار دلاری و دو فقره چک ۵۰۰ دلاری دریافت داشته است. مجموع کمک‌های مالی سازمان به توریسلّی به ۱۳۲ هزار دلار می‌رسد. همچنین چک‌هایی به مبلغ ۱۳ هزار دلار نیز از طرف **شهریار کیامنش** به [کانون] فعالیت‌های دمکراتیک مجلس سنا، در حد فاصل ماه مه ۱۹۹۴ تا اکتبر ۱۹۹۶، ارسال شده بود. **کیامنش** یکی از فعالان رده بالای سازمان می‌باشد که سال‌های زیادی را همراه با سازمان در بغداد سپری کرده است. در ماه مه سال ۱۹۹۴، آقای **کیامنش**، کارفرمایی خود را در شرکت «فن‌آوری‌های برتر آمریکا» مستقر در الکساندریای ایالت ویرجینیا قید نمود. این اعتقاد وجود دارد که این شرکت وابسته به سازمان بوده و از آن ـ به طور گسترده ـ برای دادن کمک‌های مالی وی در سال ۱۹۹۶ تحت نام «جامعهٔ ایرانیان در آمریکا» در شهر فالز چرچ ایالت ویرجینیا به ثبت رسیده‌اند. این انجمن با گروه وابسته دیگری به مجاهدین خلق به نام «جامعه ایرانیان در ویرجینیا» ارتباط دارد که از آن به طور وسیع برای جلب حمایت اعضای کنگره در سال ۱۹۹۵ استفاده شده است. اگر مبالغ فوق‌الذکر به کمک‌های مالی داده شده به **توریسلّی** اضافه شود مجموع کمک‌های مالی سازمان به او بر ۱۵۵ هزار دلار بالغ خواهد شد.

چک‌های مزبور به تعداد زیادی به مرکز تبلیغاتی **توریسلّی** در سنا ارسال شده‌اند تا بدین وسیله در میان دیگر کمک‌ها از نظرها پنهان بمانند. همهٔ چک‌ها، به جز سه مورد، در کنار سایر کمک‌های مالی سازمان ارسال شده‌اند. در اول اوت سال ۱۹۹۵، مرکز مبارزات تبلیغاتی **توریسلّی** چهارده چک مرتبط با سازمان را، به مبلغ ۱۴ هزار دلار، دریافت کرد. قابل ذکر است که چهار نفر از ارسال‌کنندگان چک‌ها به صندوق تازه تأسیس شدهٔ **توریسلّی** در سنا، همچنین در همان روز چک‌های دیگری به مبلغ هزار دلار به صندوق مبارزات تبلیغاتی **توریسلّی** در مجلس نمایندگان ارسال کرده بودند. در تاریخ ۲۲ دسامبر، ۱۷

هزار دلار، و در تاریخ ۲۹ دسامبر، ۱۹ هزار دلار دیگر به صندوق **توریسلّی** در سنا واریز گردیده است. در تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۹۶، ۹ هزار دلار، ۲۵ مارس، ۱۴ هزار دلار، و ۱۳ مه مبلغ ۸ هزار دلار دیگر به حساب این صندوق واریز شد. آخرین پول پرداختی به مبلغ ۳ هزار دلار در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۹۶، یعنی یک روز قبل از برگزاری انتخابات، واریز شده است. از مجموع این کمک‌های مالی، هزار دلار از سوی یکی از فعالان رده بالای سازمان به نام **فاضله رسولی**، و ۲ هزار دلار دیگر از سوی مدرسهٔ فارسی زبان «مهر ایران» در شهر برک ایالت ویرجینیا پرداخت شده است. مدرسهٔ مزبور از سوی سازمان اداره می‌شود و بخشی از شبکهٔ خدمات عمومی آنها است تا در برابر مدرسهٔ فارسی زبانی که از سوی جمهوری اسلامی ایران در مرکز اسلامی پوتماک تأسیس شده است، قد علم کند. چک مدرسهٔ «مهر ایران» از سوی مدیر مدرسه به نام منصوره زمانی ارسال شده است. دیگر آمریکاییان ایرانی‌تبار، در مقاطع مختلف، کمک‌هایی به فعالیت‌های تبلیغاتی **توریسلّی** نموده‌اند، چراکه علاوه بر حمایت علنی این نماینده از سازمان، او یکی از مدعیان نقض حقوق بشر در ایران است. در میان سرشناس‌ترین این افراد می‌توان از سفیر سابق ایران، هوشنگ انصاری، نام برد. وی که مدیر چندین شرکت سرمایه‌گذاری است، به نماینده جمهوری‌خواه ایالت نیویورک، الفونسو... [جا افتادگی در متن انگلیسی]، ۴ هزار دلار به **توریسلّی** و نیز ۵۰ هزار دلار به کاندیداهای مختلف جمهوری‌خواه و ... کمک کرده است. دیگر آمریکایی ایرانی‌تبار سرشناسی که به [کانون] فعالیت‌های **توریسلّی** در مجلس سنا کمک کرده است، حسن نمازی است که مدیر یک شرکت سرمایه‌گذاری در نیویورک است. خسرو سمنانی، یک کارخانه‌دار ساکن سالت لیک‌سیتی ایالت یوتا، نیز پیشتر چکی به مبلغ ۵۰۰ هزار دلار برای [کانون] فعالیت‌های **توریسلّی** در مجلس نمایندگان ارسال داشته بود. البته کمک‌های نمازی، سمنانی و انصاری به طور جداگانه و بدون ارتباط با سایر کمک‌های مالی، ارسال شده‌اند. به علاوه که آنها به هیچ عنوان ارتباطی با افراد کمک‌کنندهٔ وابسته به سازمان نداشته‌اند. هر سه نفر فوق‌الذکر در جامعهٔ بازرگانی آمریکا، شناخته شده‌اند.

نکتهٔ جالب توجه آن است که افراد امضاکنندهٔ چک‌ها از ذکر شماره تلفن خودداری کرده‌اند، و در اکثر موارد نیز شماره تلفن کارفرمایان آنها ذکر نشده است. برخی از این شرکت‌های کمک‌کننده نیز به‌طور آشکار از سوی آگاهان به عنوان شرکت‌های پوششی سازمان شناخته شده‌اند. به گفتهٔ منابع ایرانی و دولتی آمریکا، دیگر شرکت‌ها نیز از سوی سازمان‌های مجری قانون در آمریکا، به عنوان شرکت‌های پوششی سازمان معرفی گشته‌اند.

پس از **توریسلّی**، دیگر دریافت‌کنندگان کمک‌های مالی سازمان عبارت بودند از: نماینده جمهوری‌خواه ایالت ایندیانا، **دَن برتون** ۱۰ هزار دلار؛ **گری اکرمن**، نمایندهٔ دمکرات نیویورک ۱۸ هزار و ۲۵۰ دلار؛ **باب نِی**، نمایندهٔ جمهوری‌خواه از ایالت اوهایو ۴ هزار دلار و **ادولفوس تانز**، نمایندهٔ دمکرات ایالت نیویورک که هزار دلار دریافت کرده است. ۷ هزار دلاری که جیمز ترافیکنت، نمایندهٔ جمهوری‌خواه ایالت اوهایو، از منابع سازمان دریافت داشته است، بالاترین مبلغ کمک‌ها به فعالیت‌های تبلیغاتی وی بوده است که دربرگیرندهٔ ۱۷/۵ درصد کل کمک‌های سازمان‌ها و افراد، در چرخهٔ انتخاباتی ۹۶ـ۱۹۹۵، می‌شده است. هر پنج نمایندهٔ کنگره و سناتور **توریسلّی** از حامیان آشکار بوده و در اغلب اوقات بانی نامه‌هایی شده‌اند که در آنها، خواهان حمایت نمایندگان از شورای ملی مقاومت و رهبران آن، یعنی **مسعود و مریم رجوی**، می‌شدند و از وزارت امور خارجه [آمریکا] می‌خواستند که با این سازمان به گفتگو بپردازد. به نظر می‌رسد که همین اقدامات موجب افزایش کمک‌های مالی سازمان شده است. زیرا سرازیر شدن پول‌ها زمانی آغاز شد که سازمان در سال ۱۹۹۳ با مشکل بزرگی در کنگره مواجه بود. در این دوران مخالفت با سازمان، به رهبری سناتور **جان مک کین و لی همیلتون**، رییس وقت کمیتهٔ روابط خارجی مجلس نمایندگان، در جریان بود. **همیلتون و مک کین** نامه‌هایی در سال ۱۹۹۳ از وزارت خارجه به تاریخ ۲۰ دسامبر، برای مجاهدین خلق فرستادند که ویرانگر بود.

در پی وخامت چشمگیر جوّ کنگره و خصومت علنی وزارت خارجه علیه این گروه، دفتر شورا در واشنگتن دی سی برآن شد که با استفاده از کمک‌های مالی آمریکاییان ایرانی‌تبار، حمایت نمایندگان کنگره را که برای فعالیت‌های سازمان در آمریکا مهم است، جلب کند.

یک روز پس از دریافت نامهٔ وزارت خارجه، هریک از چهار تن افراد مظنون به حمایت از سازمان، مبلغ هزار دلار برای کمک به فعالیت‌های تبلیغی نمایندهٔ جمهوری‌خواه کنگره، **دَن برتون** ارسال داشتند. از اکتبر ۱۹۹۳ تا آوریل ۱۹۹۴، حامیان سازمان و سمپاتیزان‌های آن، ۱۳ هزار دلار دیگر به نماینده کنگره، **توریسلّی** کمک کرده‌اند. این کمک مقدماتی، ظاهراً به منظور مقابله با تلاش‌های همیلتون و مک کین صورت گرفت.

در اوایل سال ۱۹۹۴، سناتور **مک کین** مصوبه‌ای را ارائه داده بود که طبق آن به سازمان و شورای مقاومت، رسماً، عنوان سازمان‌های تروریستی داده می‌شد و از وزارت خارجه خواسته می‌شد تا گزارشی علنی از فعالیت‌های سازمان منتشر سازد. به تحریک **توریسلّی و برتون**، اعضای مجلس حاضر در آن

جلسه، لحن درخواست **مک کین** در لایحهٔ قانونی ۴ آوریل وزارت خارجه را حذف کردند. هم‌زمان، دفتر شورای مقاومت در واشنگتن، علناً **مک کین** را به تسلیم شدن در برابر خواست جمهوری اسلامی متّهم ساخت، و ادّعا نمود که یک فرد ذی‌نفوذ که مأمور دولت جمهوری اسلامی بوده است، به گرمی از تلاش‌های **مک کین** بر ضد سازمان استقبال کرده است.

زمانی که از سخنگوی دفتر شورا در واشنگتن دی سی در مورد کمک‌های مالی آن به مبارزات تبلیغاتی برخی از نمایندگان، سؤال شد، او قول داد تا در زمان دیگری موضوع کمک‌های مالی شورا و سازمان را با سؤال‌کنندگان مورد بحث قرار دهد.

در اواسط سال ۱۹۹۴، در زمانی که وزارت خارجه آمریکا گزارش سالانهٔ خود را دربارهٔ تروریسم بین‌المللی منتشر ساخت، شرایط سازمان وخیم گشت. در این گزارش برای اولین بار، نام سازمان و شورای مقاومت در بین سازمان‌های تروریستی آمده بود. به گفتهٔ یکی از سخنگویان دفتر ضد تروریسم وزارت خارجهٔ آمریکا، آنها همواره مجاهدین خلق را به عنوان یک گروه تروریستی تلقی می‌کرده‌اند، اگرچه نام آنها تا سال ۱۹۹۴ در فهرست این دفتر ذکر نشده است.

در اواسط سپتامبر ۱۹۹۴، این خبر در کنگره پیچید که وزارت خارجهٔ آمریکا در آخرین مراحل تهیهٔ گزارش خود دربارهٔ سازمان است. نمایندگان، در تلاش برای جلوگیری و خنثی کردن گزارش مزبور، خواهان انجام گفتگو با شورای مقاومت گردیدند. بیانیهٔ جداگانه‌ای نیز در همین راستا از سوی نمایندگان کنگرهٔ آمریکا انتشار یافت.

دو روز بعد، هواداران سازمان به رهبری رییس سازمان زنان مجاهدین خلق، به نام **بهجت دهقان**، ۵ هزار دلار به ستاد فعالیت‌های **برتون** ارسال داشتند. **دهقان**، در تاریخ ۹ اکتبر، مبلغ ۳ هزار دلار نیز برای **اکرمن** فرستاد. در تاریخ ۲۴ اکتبر، **هدایت مصطفوی** که در دفتر شورای مقاومت در واشنگتن دی سی مشغول فعالیت بود، به همراه ۸ تن دیگر، مبلغ ۹ هزار دلار به **توریسلّی** کمک کردند. از ماه اکتبر ۱۹۹۴ تا دسامبر ۱۹۹۵، **مصطفوی**، شخصاً، هزار دلار دیگر به **توریسلّی** و ۳ هزار دلار به **برتون** کمک کرد، اگرچه اسناد فعالیت‌های تبلیغاتی بیانگر آن هستند که هزار دلار از مبلغ فوق‌الذکر پس داده شده است، قابل توجه است که احتمالاً به دلیل فراتر رفتن کمک‌های مزبور از حد مجاز ـ هزار دلار برای هر مورد فعالیت تبلیغاتی ـ بوده است که این کار صورت گرفته است.

گام بعدی این نمایندگان در راستای شناسایی و حمایت از سازمان، نامهٔ حمایت‌آمیز آنان، یعنی

توریسلّی، **اکرمن**، **ترافیکنت**، و **برتون** در بهار و تابستان سال ۱۹۹۵، خطاب به سایر نمایندگان بود. در تاریخ ۸ ژوئن، نمایندگان مزبور یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردند تا اعلام کنند نامه‌ای به حمایت از شورای مقاومت، توسط ۱۹۴ نماینده کنگره به امضا رسیده است و در تاریخ ۳۰ مه برای **کلینتون** ارسال شده است. در ۵ ژوئیه، این نمایندگان متن نامه‌ای را منتشر ساختند که مدعی بودند از امضاء ۲۰۲ تن از نمایندگان برخوردار است. در این نامه از رییس جمهوری آمریکا خواسته شده بود تا «از خواست مردم ایران برای دستیابی به دمکراسی حمایت شود» و اعلام شده بود که شورای ملّی مقاومت به رهبری **مسعود رجوی**، به تحقق امر دمکراسی در ایران کمک خواهد کرد. بیان این قسمت از نامه باعث شد که چندین تن از نمایندگان کنگره آمریکا، از جمله نمایندهٔ دمکرات ایالت ویرجینیا به نام **جیمز موران**، اعلام کنند که آنها این نامه را تحت عنوان دیگری امضا کرده‌اند. این اقدام، چندین تن از نمایندگان کنگره را برآن داشت تا امضاهای خود را پس بگیرند. بسیاری از این نمایندگان در پی ارسال نامه‌های شخصی از سوی رییس حزب جمهوری‌خواه کالیفرنیا، **جان هرینگتون**، به این کار ترغیب شدند.

پس گرفتن امضاء از سوی **موران**، نمایندهٔ کنگره، حائز اهمیت زیادی بود، چراکه، قبل از آن، توسط **حسین پناهی** از وی درخواست شده بود که در یک گردهمایی اعضای سازمان در واشنگتن دی سی سخنرانی کند. دکتر حسین پناه که به عنوان یک جراح قلب شهرت دارد، در تاریخ ۲۴ ژوئیه، به نام نمایندهٔ یک گروه غیرانتفاعی ایرانی در ویرجینیا، به دفتر **موران** مراجعه نمود تا اعتراض خود را نسبت به پس گرفتن امضا به وی ابراز کند. به همراه او تعداد ۹ نفر از دیگر سمپاتیزان‌های سازمان نیز بودند که به دلیل تغییر موضع این نماینده، اعضای دفتر وی را مورد تهدید قرار دادند.

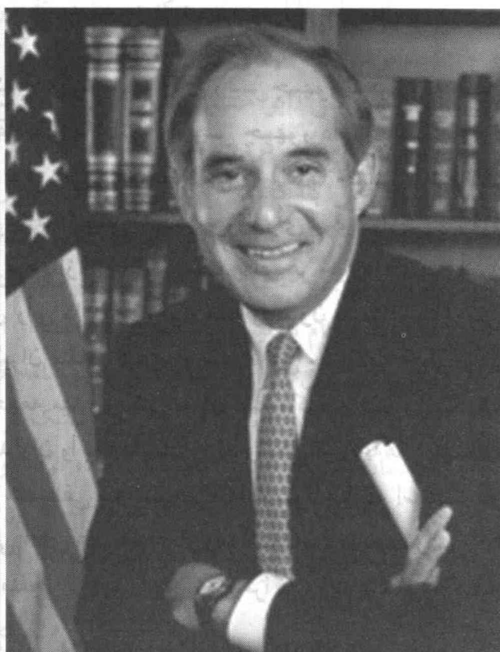
هواداران سازمان، تعهد خویش را نسبت به بانیان نامهٔ حمایت‌آمیز برخی از اعضای کنگره به **کلینتون**، با افزایش کمک‌های مالی به فعالیت‌های تبلیغاتی آنان تقویت کردند. آنها، در تاریخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۵، مبلغ هزار دلار به مبارزات تبلیغاتی **برتون** کمک کردند، و در تاریخ اول اوت، ۱۴ هزار دلار دیگر نیز به توریسلّی داده شد که به تازگی به عضویت مجلس سنا درآمده بود. در تاریخ ۲۷ اکتبر، مبلغ ۷ هزار دلار از منابع سازمان، به **گری اکرمن** کمک شد. با افزودن ۷ هزار دلار پرداختی به **توریسلّی** در تاریخ ۴ آوریل، و ۹ هزار دلار دیگر در این میان، مجموع مبالغ پرداختی بابت یک نامهٔ حمایت‌آمیز، به ۴۰ هزار دلار رسید.

مشاورین تبلیغاتی این نمایندگان، هیچ گاه توضیح شفافی در رابطه با این کمک‌ها نداده‌اند. از طرفی کمک‌کنندگان نیز از گفتگو دربارهٔ کمک‌های مالی‌شان به مبارزات تبلیغاتی این نمایندگان، خودداری

ورزیدند.

یک مقام عضو سازمان‌های مجری قانون در آمریکا که با فعالیت‌های سازمان و موضوع کمک‌های مالی به مبارزات تبلیغاتی آشنایی داشت، ضمن مرور مستندات این جریان اظهار داشته است: «این کمک‌ها به طور حتم بیانگر یک فعالیت هماهنگ، برای تأثیر گذاشتن بر کنگره می‌باشد». نکتهٔ قابل ذکر این است که طبق قانون آمریکا دریافت کمک‌های مالی از اتباع خارجی، برای مبارزات تبلیغاتی نمایندگان، غیرقانونی و ممنوع است، مگر آن که این اتباع خارجی از کارت سبز ـ که سند شهروند آمریکایی بودن است ـ برخوردار باشند. یک مقام آمریکایی کمیسیون انتخابات، در این باره اظهار داشت که برخی از این کمک‌کنندگان فاقد کارت سبز بوده‌اند و به این ترتیب، کمک‌های آنها به وضوح جنبهٔ غیرقانونی پیدا می‌کند. البته در کمک‌های سازمان، از این گونه موارد نقض آشکار قانون فعالیت‌های انتخاباتی آمریکا، بسیار دیده می‌شود که از جملهٔ آنها می‌توان از کمک‌های شورای ملی مقاومت، که در آمریکا یک سازمان خارجی محسوب می‌شود، نام برد. کمک‌های مالی افراد شاغل در شورا، در واشنگتن، را نیز باید مطابق مورد فوق طبقه‌بندی کرد، از جمله کمک ۵ هزار دلاری **هدایت مصطفوی** به مبارزات تبلیغاتی **توریسلّی** و **برتون**، و ۵۰۰ دلار ارسالی از جانب **عبدالناصر** به **ادولفوس تانز** و ۳۵۰۰ دلار کمک داده شده از سوی پزشک ساکن برک ایالت ویرجینیا، **حسین پناهی**، نیز جزو کمک‌های گروه مزبور تلقی می‌شود، زیرا دکتر **پناهی** شخصاً در کنگره به نفع تشکیلات مزبور به فعالیت پرداخته است.

قانون انتخاباتی کشور آمریکا همچنین به طور خاص پرداخت کمک‌های مالی به نام دیگران را منع کرده است. این حقیقت که چندین تن از افراد خاص در شرکت‌های وابسته به سازمان (اکس کامپیوتر، آمریکن لیدینگ تکنولوژیز، و فینیکس توراند تراول) از این شرکت‌ها برای پرداخت کمک‌های مالی به نمایندگان طرفدار سازمان در کنگره استفاده نموده‌اند، می‌تواند به تحقیقات «کمیسیون انتخاباتی فدرال» آمریکا بینجامد که آیا قوانین مبارزات تبلیغاتی نقض گشته‌اند یا خیر؟ به همین ترتیب، قانون انتخاباتی ایالات متحدهٔ آمریکا الزامی می‌سازد که تک‌تک افرادی که به صورت یک گروه در امر فعالیت انتخاباتی فدرال شرکت می‌جویند، می‌بایست که به عنوان یک گروه سیاسی ثبت‌نام کنند.



رابرت توریسلی



گری اکرمن



دن برتون



باب نی

□ ادعای بمب‌گذاری در انتخابات

مهدی ابریشمچی:

بعد از دو هفته تأخیر که داشتیم خواستیم که یک گزارش به آقای رییس‌جمهور بدهیم و به همین مناسبت می‌خواستیم چند دقیقه هم شده تقاضای ملاقاتی از رییس جمهور داشته باشیم.

و اما در مورد اخبار نظام که مصطفی گفته بود. دیروز مشخص شد که (امام) خمینی با شکست بزرگی روبرو شد. در رابطه با انتخابات دیروز ما از بیش از ۸۰۰ حوزهٔ رأی‌گیری گزارش مستقیم داشتیم و همه‌اش نشان‌دهنده عدم استقبال مردم از انتخابات است. برای هر حوزه ۵۰ نفر مأمور مسلح قرار داده بودند و هر کسی که برای رأی دادن می‌رفت همه را بدون استثناء بازرسی می‌کردند. ما دیروز ۲۱۱ بمب در سراسر ایران منفجر کردیم و شدت این جریانات خیلی زیاد بود و به خصوص در تهران که در نماز جمعه مهدوی کنی به آن اشاره کرد و دیروز با یک خمپاره ۸۰ میلی‌متری از آبادان پایگاه پاسداران را بچه‌هایمان زدند و یکی از زاغه‌های مهمات را در آبادان منفجر کردند. آماری که قبلاً مصطفی به ابوعمره داده بود ما به استثناء دو آر.پی.جی تمام برنامه را اجرا کرده‌ایم. یعنی آقای عمر اگر آمار را داشته باشد ما بمب را بین ۶۰ تا ۷۰ مورد گفته بودیم ولی ۲۱۱ بمب را منفجر کردیم. آتش زدن مراکز رژیم ۳۵ مورد گفته بودیم در صورتی که ۵۸ عملیات انجام دادیم.

در رابطه با سؤالی که از برادر رضا داشتید در خصوص صحبت‌های ری‌شهری دیروز واقعیتش این است که رژیم (امام) خمینی هیچ‌وقت به این اندازه درمانده نبود. دیروز نتوانستند رفسنجانی را برای نماز جمعه بیاورند و نمی‌توانستند در یک زمان هم از نماز جمعه و هم از مراکز اقتراح (انتخابات) و رأی‌گیری محافظت کنند. تقریباً حتی از ژاندارم‌ها در شهرها استفاده کرده‌اند. بعد به این دلیل از اول صبح خواستند یک جنگ روانی بر علیه ما راه‌اندازی کنند و مهمترین مسئله که ری‌شهری در این مسئله دنبال می‌کرد روحیه دادن به نیروهای خودشان بود.

این اولین باری نبود که می‌گفتند اینها از عراق آمده بودند. در سال ۱۹۷۱ سپتامبر، شاه هم گفت اینها از عراق می‌آیند. در حالی که ما در آن زمان مطلقاً با شما هیچگونه ارتباطی نداشتیم اما این واقعیت داشت که ۲ تا از آر.پی.جی‌های ما را رژیم توانسته بود بگیرد و چهار نفر از رفقای ما را گرفته بودند اما این می‌شود گفت هر روز و هر هفته تکرار می‌شود. منتها تأکید آنها روی وابسته بودن ما به شما بود شاید این بیش از صد بار است که می‌گویند مجاهدین را گرفته‌ایم و تمام شدند. جمله‌ای که آقای ری‌شهری گفت توطئه را کشف کردیم و تمام کردیم در حالی که تا ساعت ۷ بعد ازظهر دیروز جمعه ما در تمام شهرهای ایران به عملیات‌های خود ادامه می‌دادیم.

لذا اطلاعیه ری‌شهری یک اطلاعیه سیاسی است تا یک اطلاعیه عملیاتی و اطلاعاتی و بیشتر به

درد رادیو اسرائیل می‌خورد که دیروز در تفسیر خود استفاده می‌کرد. این گزارشی از آنچه واقع شده بود.
افسر سرویس (ابواحمد): رادیو ایران اعلام کرده بود که عده‌ای به استعداد ۴۰ نفر از عناصر عراقی را دستگیر کرده است.
ابریشم چی: بله گفتند ۴۰ نفر ولی از ما ۴ نفر را دستگیر کردند.
(ابواحمد): این چهار نفر بر کار شما تأثیر نگذاشته است.
ابریشم‌چی: این چهار نفر بر کار ما تأثیر نگذاشته به سبب آنچه شما مشاهده می‌کنید ما می‌توانیم عملیات انجام بدهیم و باز هم در هر هفته از این عملیات خواهیم داشت به طور مثال ۴۰ روز پیش آقای ری‌شهری مصاحبه‌ای با روزنامه‌نگاران داشت و در آن مصاحبه اشاره داشت که آنهایی که به دادستانی با آر. پی. جی شلیک کرده بودند را دستگیر کرده بودیم. از طرفی دیگر ما خودمان را برای خیلی از مسائل آماده کرده بودیم. درگیری، شهادت یا دستگیری، دلیلش این بود که ما یک ماه قبل اعلام کرده بودیم که در این پانزده روز کار خواهیم کرد. طبیعی است که این دستگیری و ضربه هم خواهد داشت اما اگر بخواهیم محاسبه هم بکنیم درآمد ما بیشتر از خرج ما است.
یعنی تمام کارهای ما در این هفته‌هایی که اعلام می‌کنیم پنجشنبه دفعه قبلش تعداد عملیات‌هایمان بیشتر و تعداد بیشتر بود.

بیان سخنان بی‌پایه در اظهارات منافقین نسبت به نتایج انتخابات نشان‌دهنده خشم آنان از حضور گسترده مردم و پای‌بندی به انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن می‌باشد. در نوار ۱۱۶ که مربوط به انتخابات مجلس است نسبت به جزییات اینچنین حساسیت نشان می‌دهند:

افسر عراقی: از انتخابات چه خبر؟ دیشب شنیده‌ایم که (فخرالدین) حجازی دو میلیون رأی آورده و رفسنجانی یک ۱/۵ میلیون.
نماینده سازمان (مصطفی): ۳۰٪ بیشتر از جمعیت رأی داده شده است. ممکن است از نیروهای عراقی که شما بیرون کرده‌اید هم رأی داده باشند و یا از پاکستان و غیره. ظاهراً بیش از جمعیت ایران رأی داده شده.
نماینده سازمان: همه انتخابات نظام سری بود و اعلام نمی‌شد.
افسر عراقی: با توجه به آماری که در مورد رفسنجانی داده شده احتمال وجود اختلاف هست.
نماینده سازمان: مردم به خاطر اینکه اگر نیایند و شرکت نکنند کوپن‌هایشان را قطع می‌کنند مجبورند در انتخابات شرکت می‌کنند و از طریق مساجد شناسنامه‌ها را چک می‌کنند تا مردم در

انتخابات شرکت کنند در هر ماه یک کیلو و نیم برای هر نفر برنج می‌دهند.
افسر عراقی: اطلاعات شما در رابطه با مشارکت مردم چه مقدار است؟
نماینده سازمان: تعداد پنج میلیون شرکت کرده‌اند. انتخابات در این نظام معنی ندارد بلکه انتصابات است.

□ وساطت حسنی مبارک

اسناد موجود حاکی از فراز و نشیب در روابط منافقین و رژیم عراق با آمریکا است.

در سال‌های حضور رجوی در فرانسه، تلاش برای جلب اعتماد آمریکایی‌ها از جانب منافقین بسیار قابل توجه است. متن یک ملاقات بدین شرح است:

داوری: ما چند تا مطلب داشتیم که می‌خواهیم با شما مطرح کنیم. اولین مسئله مسافرت آقای حسنی مبارک به آمریکاست. قبلاً در این خصوص با شما صحبت کرده بودیم و خواستیم در این مسافرت آقای حسنی مبارک ما را به آمریکا معرفی کند. مخصوصاً الآن هم در خلیج دارد قطب‌بندی می‌شود و ما در سیاست‌هایمان ضروری است تحرکی داشته باشیم.

در همین راستا مهدی ابریشمچی ایجاد امکان برای برقراری ارتباط سازمان با آمریکایی‌ها را بسیار مثبت و ارزشمند تلقی می‌کند.

ابریشم‌چی: شما می‌دانید که آمریکایی‌ها در این خصوص نقش مهمی را ایفاء می‌کنند. (تبلیغات و فضاسازی علیه ایران).
ما اگر بتوانیم از طریق مطبوعات و محافل سیاسی بین‌الملل، آمریکا را نسبت به توانایی مجاهدین آشنا سازیم مسلماً تحولات آینده بیشتر به نفع سازمان خواهد بود. پیروزی‌های ما به حدی زیاد است که برخی تا لمس نکنند باور نخواهند کرد.

آنان همچنان اصرار دارند عراقی‌ها افرادی را در وزارت خارجه آمریکا معرفی کنند تا آنها بتوانند در راستای جلب اعتماد آمریکایی‌ها فعالیت کنند. البته عراقی‌ها، شیوه‌های اجرایی برای ارتباط‌گیری با آمریکایی‌ها و جلب اعتماد آنها را مطرح می‌کنند.

داوری: شما می‌دانید که هفته گذشته ریچارد مورفی در کنگره آمریکا علیه ما زیاد صحبت کرد، این مطلب را قبلاً به شما داده‌ام. تحلیل دو نماینده کنگره آمریکا در خصوص سازمان است. لوموند هم در خصوص حرف‌های مورفی تحلیلی داده است. (این تحلیل) و رادیو آمریکا و اسرائیل نیز سخن مورفی را نقل کرده‌اند.

او گفته که سازمان مجاهدین تروریست و ضدآمریکاست و در زمان شاه ۷ آمریکایی را کشته‌اند. این اسامی ۷ عضو کنگره و ۱۵۰ عضو مجلس است که سازمان را تأیید نمودند و مورفی برای آنها سخن می‌گفت و علیه ما جوسازی می‌کرد و سلطنت‌طلب‌ها نیز همینطور.
متأسفانه خبرگزاری شما هم این را نقل کرده است و با تلکس همه جا مخابره نموده است. اگر چه واقعیت را منعکس نموده ولی در سطح بین‌المللل تأثیر منفی دارد. این متن تلکس خبرگزاری شما است. بله وزارت خارجه آمریکا دیدش به ما منفی است و به سناتور طرفدار ما اخطاریه داده است و بدین سبب ما از شما پرسیدیم که آیا در وزارت خارجه آمریکا کسی را می‌شناسید، گفتید خیر؟
افسر سرویس: شما می‌توانید افرادی را به سفارتخانه‌های آمریکا در هر کشوری بفرستید یا با مقام دوم سفارت به آرامی با آنها صحبت نموده و رفع سوءتفاهم کنید. چند جا که این کار را بکنید ۱۰۰ گزارش به وزارتخارجه آمریکا خواهد رفت. این گزارش‌ها به سیا هم خواهد رسید و مدارک خوب و مثبتی برای شما خواهد بود.
پیشنهاد دیگر اینکه شخصیت‌هایی عراقی و ایرانی اعم از اسلامی و یا سرمایه‌داران هستند که با آمریکا ارتباط دارند و می‌توانند در راستای نقل تصویر مناسبی از شما فعالیت نمایند.
خلیل حسن را که می‌شناسید با حسن صباغ دوستی دارد و با آمریکایی‌ها بسیار نزدیک است.
بروید و بگویید از سوی سازمان آمده‌ام تا مطالبی را عنوان کنم، سیا، کاخ سفید، وزارتخارجه تجدیدنظر خواهند کرد و همینطور از طریق ارتباط گیری با شبکه‌های عربی مثلاً ملک عبدالله و...

رژیم عراق در بهبود و گسترش رابطه سازمان با آمریکا نقش مؤثری داشته است. در نوار شماره ۶۵ اشاره‌های بسیار مهمی دربارهٔ روابط با آمریکا وجود دارد. از یک جانب سرویس اطلاعاتی عراق صریحاً بیان می‌کند که رابطه ما (عراق) با آمریکا، رابطه جوانی (جدید و تازه) است و احساس می‌کنیم که این موضوع (معرفی شما به آمریکایی‌ها) از جانب ما مطرح نشود. (آمریکایی‌ها) از شما چندان رضایتی ندارند. از شما نگرانی دارند. آنها می‌ترسند شما (امام) خمینی دیگری شوید. آنها هراس دارند، فعلاً باید با آمریکایی‌ها در خصوص شما غیرمستقیم صحبت کرد. اما از جانب دیگر، سازمان در این سند اشاره به برقراری ارتباط و ملاقات با آمریکایی‌ها دارند.

متن این مذاکرات بسیار مهم چنین است:

داوری: دو تا سؤال سیاسی داشتم:
۱) راجع به کنفرانس دارالبیضاء؛

۲) در رابطه با پیام ریچارد مورفی.

افسر سرویس: با چشم‌پوشی از نتایج کنفرانس دارالبیضاء، آن کنفرانس برای عراق یک پیروزی محسوب می‌شد در برابر لیبی و سوریه و در این کنفرانس سوریه را متوجه ساختیم که بدون حضور آنها کشورهای عربی کنفرانس منعقد می‌کنند. یمن و الجزایر فقط بر محل برگزاری اشراف داشته‌اند. مهمتر از آن، کنفرانس سران در عربستان است که در آن تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز اتخاذ خواهد کرد. این کنفرانس حمایت معنوی بزرگ برای عراق بود.

در مورد مورفی در همان روزی که شما به من گفته بودید وی به اسرائیل سفر کرده بود و پس از آن به مصر مسافرت کرد. از نظر اصولی چون رابطه ما با آمریکا رابطه جوانی است و احساس می‌کنیم این موضوع از جانب ما مطرح نشود و از شما چندان رضایتی ندارند و از شما تصویری همچون (امام) خمینی یا کمونیست‌ها دارند و نمی‌شود در خصوص شما با آنها مستقیماً صحبت کرد. بلکه غیرمستقیم، با اردن و امیرعبدالله رابطه خوبی برقرار کنید. نتیجه خوبی حاصل خواهید کرد.

موضوع سرّی و مهمی را می‌خواهم به شما بگویم و آن اینکه یک سال پیش من شخصاً از طریق وزارت خارجه پیگیر ایجاد رابطه شما با آمریکا شدم ولی از شما نگرانی دارند و ملاقات با شما را نمی‌پذیرند. آنها می‌ترسند شما خمینی دیگری بشوید. آنها هراس دارند و قبل از آنکه شما بگویید ما موضوع را پی‌گیری کرده‌ایم. آنها دنبال جانشین رژیم برای (امام) خمینی هستند و دنبال آلترناتیو هستند و آنها هنوز کسی را برای جانشینی انتخاب نکرده‌اند و با توجه به این، دیگر گروه‌ها را دعوت می‌کنند ولی هنوز انگشت روی کسی نگذاشتند و مسئله خاورمیانه مسئله سوم و چهارم آنها است. شما در جهت شناسایی خودتان به آنها تلاش کنید شما جدید هستید، نسبت به دیگران که قدیمی هستند آنها از کلمه تروریست می‌ترسند.

داوری: در گذشته در ملاقاتی که با آمریکایی‌ها داشتیم، گفتند که خودتان را جدی بگیرید و وقتی شما اسم دو هزار نفر را در نشریه خود منتشر می‌کنید از آمریکایی‌هایی که به شما کمک می‌کنند، این امر باعث خواهد شد که جناح‌های دیگر در آمریکا بر علیه شما فعال شوند. آمریکایی‌ها می‌گفتند برخی از جناح‌ها نسبت به شما حالت بی‌تفاوت دارند و ضد شما نیستند و بعضی دیگر شما را اجباراً قبول می‌کنند چون هیچ راه‌حلی در برابر خمینی نمی‌بینند. اما نمایندگانی مانند مورفی هم ضد شما هستند. همانطور که شما گفتید علاقه و روابط شما با آنها جدید است و آمریکا حدود یک سال است که اسم شما را از لیست سیاه خط زده است و همانطوری که اشاره کردید از طریق بعضی از دوستان مانند اردنی‌ها ساده‌تر باشد و به اطلاعتان هم برسانم ملک حسین در ازدواج برادر مسعود شخصاً یک دسته گل بسیار زیبایی فرستاده بود.

افسر سرویس: باید مطمئن شوید، آمریکایی‌ها نمی‌خواهند که ایران از دایره قدرتشان خارج شود و منطقه امنی را می‌خواهند. آمریکایی‌ها دنبال مبارزه با تروریست‌ها هستند و محور لیبی سوریه ایران را به عنوان یک محور قرار داده‌اند.

داوری: مسئله تروریست مسئله مهمی است.

میزان حساسیت سازمان به دیدگاه آمریکا مشخص است. در جلسه‌ای **ابریشمچی** برای جمع‌آوری اطلاعات مورد نیاز عراق از داخل ایران کاملاً اعلام آمادگی می‌کند و در مقابل، درخواست تلاش برای برقراری رابطه با آمریکایی‌ها و جلب اعتماد آنان را دارند.

افسر سرویس: این کار تبلیغی شما بسیار خوب بود، برای نظام خمینی دردسر درست کردید، هفته آینده در خصوص دو موضوع مهم دیداری خواهیم داشت:

۱) اطلاعات در خصوص منابع گاز که مطرح کردید؛

۲) اطلاعات، نه تحلیل، در خصوص ارتباط و روابط آمریکا با نظام (خمینی) مدنظر حاکمیت آمریکا است. آمریکا در بسیاری از مواضع خود مسیر خود را مشخص می‌کند ولی تصریحات مسئولین آنها اختلاف را نشان می‌دهد که برخی مثلاً می‌گویند رابطه برقرار کنیم و برخی مخالفند.

افسر سرویس: برای روشن شدن این موضوع اگر در داخل ایران جمع‌آوری داشته باشیم بهتر از سردرگمی ما در اظهارات مسئولین آمریکایی است و حتی رابطه اروپایی‌ها نیز روشن خواهد شد. مثلاً اگر آمریکا بخواهد به ایران به صورت غیرآشکار سلاح بدهد، اروپا در این راستا باید همکاری و نقش ایفاء کند، خصوصاً کشورهایی که نیاز به ارز دارند و دنبال فرصت می‌باشند.

ابریشمچی: در داخل ایران هرگونه اطلاعات لازم باشد، جمع‌آوری آن برای ما میسر است. اما در راستای روابط خارجی ایران نیاز به همکاری شما داریم و طی جلسه‌ای باید نیازمندی‌های شما را در این خصوص دریافت کنیم و پی‌گیری کنیم.

این اسناد حاکی است در سال‌های ۱۳۶۴ـ۱۳۶۵ عراقی‌ها در اوج برقراری ارتباط با آمریکا هستند و نماینده سرویس عراق تصریح دارد که از سال ۱۹۸۲ رابطه ما با آمریکا رو به بهبودی رفت.

اهمیت مذاکرات این جلسه در آن است که به دنبال سفر هیئت آمریکایی به ریاست ریچارد مورفی به عراق. نماینده سازمان چندین مرتبه سؤال می‌کند آیا شما (عراقی‌ها) با مورفی در مورد ما صحبت نکردید؟ و حتی از این مسئله اظهار ناراحتی می‌کند که حکومت ایران درصدد است رابطه آمریکا را با ما

(سازمان) تیره سازد. البته سرویس اطلاعاتی عراق تصریح می‌کند سازمان باید از رابطه برقرار شده بین آمریکا و عراق خوب استفاده کنند. پیشنهادات عملی سرویس عراق نیز قابل توجه است.[1]

داوری: در رابطه با تلاش‌های آمریکا جهت برقراری صلح چه اطلاعاتی دارید؟ مثلاً نسبت به صداقت آنان مانند اتحاد شوروی؟

افسر سرویس: موضع آمریکا روشن است. رابطه ما از سال ۸۲ (میلادی) به بعد با آمریکا رو به بهبودی رفت. مواضع آمریکا از سال ۸۲ تاکنون می‌توان گفت الآن خیلی بهتر از گذشته است و میزان جدیت آنان نسبت به صلح بستگی به میزان نفوذشان بر روی مسائلی دارد که زودتر از صهیونیست‌ها عمل کنند.

داوری: شما خودتان چشم‌انداز صلح را چه می‌بینید چون تمامی جوامع بین‌المللی تلاش دارند که صلح میان ایران و عراق برقرار شود.

افسر سرویس: احتمال دارد شورای امنیت در این زمینه تصمیماتی اتخاذ نماید. مثلاً فراخوانی صورت پذیرد و نسبت به تصمیمات قبلی پیشرفتی صورت بگیرد تا وقتی تمام مجتمع جهانی تصمیم نگیرد که رژیم (امام) خمینی را به طور کامل از نظر توان جنگی به خط صفر برسانند، جنگ ادامه خواهد داشت.

در عین حال احساس می‌کنیم تلاش‌های بین‌المللی مثبت و ایجابی است از جنبه جنگ. برای ما مهم است که ببینیم از نظر بین‌المللی و منطقه‌ای راجع به جنگ چه می‌گویند. البته هیچ انتظار حرکت غیرمترقبه‌ای نداریم و اینکه ما را از مسئله‌ای بترسانند. چرا که این التهاب جنگ به نقطه اوج خودش رسیده و الآن در شرف فروکشی است. کمااینکه در موضع‌گیری کشورهای عربی هم چیز خاصی رخ نداده است. از نقطه‌نظر مادی هم وضع بهتر شده است. در منطقه هم مسئله غیرمترقبه‌ای اتفاق نیفتاده و در داخل عراق هم مشکل خاصی نیست.

داوری: در رابطه با سازمان هم چه شما و چه مورفی صحبتی نکردید؟

افسر سرویس: در رابطه با مورفی، موضوعات جلسه خیلی محدود و مشخص بود.

داوری: در رابطه با سوریه آخرین سؤال را بکنم. فکر می‌کنید که شوروی می‌تواند به سوریه فشار بیاورد که موضعش را تغییر دهد؟

افسر سرویس: (با نگاه و تکان دادن سر) تردید دارم.

داوری: خوب راجع به موضعگیری آمریکا، رژیم (امام) خمینی درصدد است که روابط آمریکا

---

۱. حدود سال‌های ٦٤ ـ ٦٥ شمسی، به طور هم‌زمان، دو هیئت آمریکایی و شوروی سابق از عراق بازدید داشته‌اند. رییس هیئت آمریکایی ریچارد مورفی بوده است.

را با ما تیره سازد و حتی برای خود ما تعجب‌آور است و این نشان‌دهنده رابطه جدیدی است که در موازنه داخل ایران به وجود آمده است و فکر می‌کنم رژیم (امام) خمینی هر چه می‌خواسته بگوید به ضرر خودش تمام شده است. یعنی احتمالاً در داخل نظام حاکم یعنی میانه‌ها به نفع ما تمایلاتی ایجاد شود. یعنی به نفع سازمان تمایلاتی در میان اعتدالی‌ها خواهد شد.

افسر سرویس: در رابطه با ایالات متحده، ما صادقانه خواستار و خواهان پیشرفت سازمان (منافقین) هستیم و فشرده تجارب خود را در منطقه در اختیار داریم.

خلاصه تجارب نشان می‌دهد این اشتباه است که بخواهیم نقش مردم و احزاب جامعه را نادیده بگیریم. باید تمام احزاب و گروه‌ها را مؤثر دانست حتی در رابطه با سوسیالیست‌ها هم در مبارزه با فئودالیزم نتوانسته‌اند آن طبقه را کامل از بین ببرند و آنان برخی باقی ماندند و اینها (سوسیالیست‌ها) مجبور به استفاده از آنان بوده‌اند.

می‌خواهم به این نتیجه برسم که تا آنجایی که به رابطه سازمان با آمریکا برمی‌گردد صرفاً بکارگیری این روابط علیه خمینی نیست. بیشتر از آن، موضوع اقشار مختلف اجتماعی ایران مانند فراریان ایرانی و یا افسران ارتش و یا افرادی از این قبیل و حتی در رده‌های بالای نظامی که گرایشی هم به شاه ندارند. در رابطه با جذب این افراد باید تلاش کرد و حتی طبقات ثروتمندان و حتی روشنفکران و... اینها همه مهم هستند.

خیلی از فراریان مایلند رژیم خمینی برداشته شود و به ایران برگردند. آنان اعتمادشان را به هر تحولی از دست داده‌اند و فقط می‌خواهند برگردند و در بازسازی کشورشان شرکت کنند. طبیعی است که شعارهای ما در این رابطه می‌تواند معنا دهد مثلاً ما شعار می‌دهیم که یک نظامی خوب، بعثی خوبی خواهد بود. و یا اگر یک افسر و یا سرباز خوب بود آن فرد بعثی خوبی هم هست و شما باید از رابطه با ایالات متحده استفاده کنید و از رابطه جدید برقرار شده بین آمریکا و عراق و سازمان (منافقین) باید در این رابطه استفاده کرد و این رابطه می‌تواند در جذب افراد بسیاری مورد استفاده قرار گیرد.

نباید فقط تحت شعار تأیید و یا عدم تأیید سازمان تلاش باشد بلکه باید تحت شعار سقوط رژیم خمینی صورت گیرد نباید فقط سیاسیون را جذب کنید.

باید تمام ضررکنندگان از این رژیم را جذب کنید. تمام ضررکنندگان و آسیب‌دیدگان را.

رژیم خمینی مثل نظام شاه نیست و اشتباهات رژیم شاه را تکرار نخواهد کرد و هر زمانی که احساس خطر نماید سرکوب و جنایت‌ها را افزایش خواهد داد چون می‌خواهند عمر خود را طولانی کنند.

در دیدار رجوی با رییس سرویس وقت عراق، ژنرال صابر الدّوری که تاریخ آن سال ۱۹۹۱ میلادی

است.

مسعود رجوی به ارائه اطلاعات در زمینه ارتباطات خود با آمریکایی‌ها می‌پردازد. روند مذاکرات با آمریکایی‌ها ـ فروش اطلاعات تأسیسات اتمی و... در این جلسه مطرح شده است. این جلسه بعد از جریان اشغال کویت صورت گرفته است و طبعاً روابط عراق با آمریکا به هم خورده است.

رجوی تصریح می‌کند ما با تمام قواکار می‌کنیم تا نشان دهیم تهدید، خمینیسم است و کسی که این تهدید را فراموش کند خودش ضرر می‌بیند. ما می‌خواهیم آمریکایی‌ها را قانع کنیم نسبت به توانایی خودمان در سرنگونی حکومت ایران.

رجوی: الآن رسیدیم به سطح مسئولین عالیرتبه در وزارت خارجه آمریکا، مثل مورفی که می‌شناسید و همچنین سیسکو و آدم‌هایی در این سطح. هفته گذشته روز پنجشنبه آخرین ملاقات بین نماینده ما و مورفی صورت گرفت در آمریکا.

شروع کردند با اشتیاق که بشنوند حرف‌های ما را در این حالت که چنین نبود حتی سال‌ها قبل از آتش بس. ما تلاش کردیم نقشه و توطئه‌های رژیم (امام) خمینی را برایشان برملا کنیم و ثابت کنیم که نه عراق بلکه رژیم ایران تهدید شماره یک است. و با صراحت آن را گفتیم که این خطر و تهدید برای عربستان سعودی نیز می‌باشد. و این خود شما بودید که ما را ارتباط دادید با عربستان سعودی و حتی ملک فهد از من دعوت کرد تا به عربستان سفر کنم و رفتم و با ایشان ملاقات کردم و دوستان شما جریان را می‌دانند. توی این یک ماه که آمریکایی‌ها حرف ما را گوش می‌دادند، در مورد خودمان حالت ضدیت ندارند ولی با آن مخالف بودند و می‌پرسیدند که شما اوضاع را در منطقه چگونه می‌بینید و سرکلاف از کجا شروع می‌شود؟ ما می‌گوییم مسائل از ایران است، آنها می‌گویند این ایده جدید و حتی وسوسه‌انگیز است و اگر شما ملاحظه داشتید در هفته اخیر روی تأسیسات اتمی رژیم افشاگری کردیم، مخالفین ما می‌گویند که این برگه را عراق رو کرده در قبال تأسیسات اتمی خودش تا مسائل هسته‌ای با مسائل هسته‌ای رژیم توازن کند. شما بهتر می‌دانید. اصلاً ما با شما در این مورد صحبت نکردیم و مشورت نکردیم. دیروز باز هم تمام خبرگزاری‌ها، خبر یکی از آنها همین بود، به نحوی که حبیبی معاون رفسنجانی مجبور شد تکذیب کند. من در راه بودم به ابوارکان می‌گفتم گزارشی خواندم که برای اولین بار یک مقام بالای سرویس اطلاعاتی آمریکا سر این قضیه وارد بحث شد و چنین ابراز نظر کرده بود:

«که امروز تهران از نظر هسته‌ای عراق (بغداد) سال ۱۹۹۰ است» که این برای ما خیلی مهم است البته ما هیچ‌وقت رابطه با سرویس اطلاعاتی آمریکا نداشتیم و نمی‌خواهیم داشته باشیم، دلایل

این بازی برایتان روشن است چون سودی ندارد، این حرف را حتماً از وزارت خارجه آمریکا گرفتند و با انحاء مختلف به ما می‌رسانند که مخالفتی با روی کار آمدن ما در ایران ندارند، چون شوروی سابق در شمال ایران دیگر نیست و ما نخواهیم رفت که ایران را به شوروی تحویل دهیم و از طمع‌های ولایت فقیه نیز مطلع هستیم و برخی از آنها به ما می‌گویند که: عراقی‌ها باید خیلی شما را دوست داشته باشند، پرسیدیم چرا؟ گفتند که به نظر می‌رسد بهترین دیپلماسی این است حرف‌هایی که نمی‌خواهد بزند و اعتماد به آن نخواهند کرد شما دارید می‌زنید. یعنی اگر خود عراق میگفت رژیم (امام) خمینی اینطوری است و خطر شماره یک بنیادگرایی است ما باور نمی‌کردیم. اما کاست نوارهای ویدئویی که برای آنها بردیم راجع به اینکه (امام) خمینی آمده بود بر روی کار. اسیرانی که آمدند دیدند مدارکی که بردیم شنیدند و با تمام هواداران و نیروهایی که در خود آمریکا بسیج کردیم، به سمت کنگره، وزارت امور خارجه، مطبوعات و شخصیت‌های علمی دانشگاهی که نظرگاه استراتژی‌شان خیلی مؤثر روی تصمیم‌گیرندگان است و این باعث شد که آنها یک کمی واقع‌بین‌تر بشوند.

داخل پرانتز می‌خواهم بگویم که شوروی، شوروی قبلی نیست. این مطلب که شوروی قبلی نیست و اینکه دیگر کسی فکر نخواهد کرد که ما ایران را تسلیم شوروی بکنیم این نکته‌ای بود که آقای رییس جمهور سه سال پیش به من گفته بود و من اهمیت آن را الآن می‌فهمم. آقای رییس‌جمهور گفتند این مسئله برای شما و تعادل قوای جهانی خیلی مؤثر است، به هر حال مورفی که او را می‌شناسید در جواب نماینده ما که گفت: به عراق بیایید و با رهبری سازمان ملاقات کنید، ایشان گفت اگر خودتان فرودگاه می‌داشتید من می‌آمدم یعنی بدانید مشکل ما با عراق است نه با شما و تازه اگر من بیایم ممکن است به ضرر باشد.

ولی ایده‌ها و اطلاعاتی که شما دادید بعهده من است که به وزارت امور خارجه و کاخ سفید منتقل می‌کنم. منظورم این است که ما با تمام قوا کار می‌کنیم که نشان بدهیم تهدید، خمینیسم است و کسی که این تهدید را فراموش کند خودش ضرر می‌بیند و ما آنها را قانع کنیم به توانایی خودمان برای سرنگونی رژیم.

ضدیت‌های سابق علیه ما از بین رفته است. گاهی می‌گویند که عراق نخواهد گذاشت شما عملیاتی را انجام بدهید و گاه می‌گویند اگر می‌توانید سرنگون کنید چرا نمی‌کنید؟ از این مطالب می‌خواهم نتیجه بگیرم علاوه بر اینکه از کارهای سیاسی و دیپلماتیک، کارهایمان به نفع هر دومان هست، تا آنجاییکه به رژیم (امام) خمینی باز می‌گردد، آمریکایی‌ها ما را به عنوان جایگزین و آلترناتیو رژیم می‌دانند و این چیز بدی نیست و این یک فرصت تاریخی است برای ما و شما.

چیزی که می‌تواند مشکلات ما را حل کند، صحبت‌هایم را با آن دو نظریه شروع کردم و گفتم که نظرم کدام است و این هم فضای بین‌المللی برای آن.
فقط یک مسئله می‌ماند که ما از لحاظ نظامی آماده باشیم و شاید شما با نظر من (همراه) باشید ولی این مسئله بین ما نیست. باز هم خواهان آنم که در این موقعیت یک روز زودتر ما آماده باشیم بهتر است، خصوصیات ویژه‌ای که ما و شما در آن هستیم به نظر من از این قرار است:
اولاً ـ اوضاع نامعین است (فاقد ثبات است) نه من و نه شما نمی‌دانیم شش ماه دیگر چه می‌شود؛
ثانیاً ـ اوضاع متلاطم است (متشنج است) به دلایلی که شما بهتر از من میدانید.
ثالثاً ـ تحولات گسترده‌ای در راه است لاجرم به این منطقه خواهد آمد و زمان هم زمان محدودی است. شما بهتر از من می‌دانید بعد از جنگ‌های ۶۷ و ۱۹۷۳ چه تغییراتی گسترده در منطقه بود.
در حالی که در این جنگ شما، تغییرات بسیار بسیار بزرگتر از آن است. حالا تغییرات در ترکیه است نمی‌دانم یا خود کویت یا ایران یا عراق یا اسرائیل یا مصر یا سوریه، چیزی که من روی آن مصرّم ما و شما باید دست به دست هم بدهیم و خودمان را تثبیت کنیم. این بوش باید بتواند تا آخر سال ۱۹۹۱ بیلان بدهد راجع به جنگ خلیج، از طرف دیگر خودش تا آخر سال ۱۹۹۲ بیشتر فرصت ندارد، این شرایطی که مرا بر می‌انگیزد، با برادر و متحد استراتـژیکی کـه سـرنوشت واحدی داریم، بخواهم بگویم، که آمادگی ما به سود هردومان است. من نمی‌دانم که آیا شما باور می‌کنید که ما می‌توانیم این رژیم را سرنگون کنیم یا خیر؟ اگر شما با تمام عیار کمکمان کنید.
در این رابطه نکته آخر من در این مقوله این است تا آنجایی که به رژیم (امام) خمینی مربوط می‌شود، برای موجودیت خودشان هم که شده است، ولایت فقیه باید شما را سرنگون کند و این نیاز حیاتی‌اش بوده و از قبل هم بوده است، از بدو حکومت (امام) خمینی.
من می‌خواهم که ما و شما فرصت را از دست ندهیم، همین و بس. اینها حرف‌های اصـلی و تحلیل‌های سیاسی من بود، که تمام شد. آن چیزی که باقی مانده یک نکته هست. یک مقدار مسایل و خواست‌هایم است مسایلی که بین ما و شما در جریان است.
منظورم این نیست جواب مثبت هم بگیرم، فقط مشکلاتمان را می‌گویم، صحبت‌هایم تمام شد.
صابر رییس وقت سرویس عراق: آیا برادر مسعود فکر نمی‌کند کـه یک گشـایشی در روابـط فیمابین رژیم (امام) خمینی و آمریکا به وجود آمده است.
رجوی: فعلاً رابطه دارند، می‌دانید که بوش با یک کارت بازی نمی‌کند، تا وقتی که دشمن اصلی

آنها شمایید، با رفسنجانی بازی می‌کند و رفسنجانی این را خوب فهمیده است و به همین دلیل این دو تا نمی‌توانند از نظر استراتژیک با هم کنار بیایند، مخصوصاً که مدلاسیونی (اعتدالی) در کار نیست، همانگونه که درباره رفسنجانی می‌گویند. اهداف اول من این است نگذاریم آمریکا و رژیم (امام) خمینی علیه ما و شما جوش بخورند.

صابر: می‌خواستم بگویم که یک سری فاکتورها هست که نشان می‌دهد رفسنجانی با آمریکایی‌ها به هم رسیده و توافق کردند بر سر یک هدف و آن سرنگونی ما است و برای اینکه انصاف داشته باشیم اگر این توافق قبل از جریانات ماه مارس بوده است و وضعیت کنونی ما مانند وضعیت گذشته بود و بر این اساس من با تحلیل برادر مسعود موافقم و اینکه کار سازمان این است که به آمریکایی‌ها این تضمین را بدهد. اگر بشود اینگونه بیان کرد که جلب اعتماد آمریکا را به دست آورد تا هدف موردنظر خودمان تحقق یابد. ولی به نظرم اگر هدف آمریکا عملاً سرنگونی ما (رژیم بعث) باشد، قطعاً جانب رژیم ایران را خواهند گرفت تا سازمان را. تمام فاکتورها نشان می‌دهد که یک توافق آمریکایی عربستانی ایرانی و ترکیه و سوریه و قطعاً انگلیس جهت سرنگونی دولت عراق، صورت گرفته است، بنابراین تا آنجایی که من فکر می‌کنم چیزی که به ما کمک می‌کند... بر اساس این اصل که چنانچه رژیم عراق سرنگون شود، کار سازمان هم تمام است. آن امری است که بر سر آن با هم اختلافی نداریم. پایان سازمان این نیست که عراق را ترک کند و به ترکیه یا اروپا برود. آنها چیزی که می‌خواهند سازمان را از عراق خارج کنند، دیگر چیزی برایش باقی نماند. و برای اینکه مستقیماً به سراغ منظورم و هدفم بروم و با در نظر گرفتن گفته برادر مسعود که باید کاملاً آماده و قوی باشیم بایستی تلاش کنیم که این طرح با شکست روبرو شود و برای این کار باید پل‌ها را برقرار کنیم و شرایط روابط با رژیم ایران و کشورهایی که برادر مسعود بدان اشاره کرد و در رأس آنها آمریکا، آرام کنیم و برقرار باشد. در رابطه با آمریکا، آمریکایی‌ها طبق آنچه من می‌دانم...

البته با توجه به سرنوشت خفت‌بار رژیم عراق در حمله به کویت و اشغال آن کشور، رییس وقت سرویس عراق به شدت از روند تحولات منطقه احساس نگرانی می‌کند و هرگونه رابطه بین ایران و عربستان را در راستای سرنگونی رژیم عراق تحلیل می‌کند.

صابر: این مسئله را عربستان به آن فکر نمی‌کند. آمریکا و عربستان با یکدیگر می‌گویند که دولت اسلامی در عراق نباشد، نمی‌خواهند رژیمی روی کار آید که وابسته به رژیم (امام) خمینی باشد. می‌خواهم بگویم که آمریکا و عربستان نمی‌خواهند دولت اسلامی وابسته به رژیم ایران در عراق تشکیل شود و این مسئله‌ای است که روی آن کاملاً توافق کرده‌اند و تمام شده است.

بنابراین چه چیزی باعث شده که آمریکایی‌ها و سعودی‌ها، با ایران به توافق رسیده‌اند که سعودی‌ها مخالف ادامه حضور نظام صدام در عراق باشند. انشاءالله این زمان و این بحران بخیر تمام شود و رژیم در عراق تقویت شود، آن وقت فراموش نخواهد کرد که موضع عربستان چه بوده است.

با توجه به تیرگی روابط عراق و آمریکایی‌ها بعد از جریان اشغال کویت، این بار رجوی است که به عراقی‌ها دلداری می‌دهد و از رابطه خوب سازمان با آمریکایی‌ها صحبت می‌کند و اینکه شما مطمئن باشید ما تا آخر خط به عنوان هم‌پیمان استراتژیک شما باقی خواهیم ماند و تلاش می‌کنیم به آمریکایی‌ها بفهمانیم که خطر شماره یک در منطقه بنیادگرایی و خمینیسم است و با تأسیس حکومت اسلامی در عراق، دودش به چشم آمریکایی‌ها خواهد رفت.

این بخش از اظهارات رجوی بیانگر سیر صعودی ارتباط سازمان با آمریکایی‌ها و محافل داخل آمریکا است. از جمله:

رجوی در دیدار با صابر، رییس وقت سرویس عراق:

«انتهای خط یا مجاهدین در تهران هستند و به عنوان متحد استراتژیک شما در مقابل همه توطئه‌ها، و یا هم ما و هم شما نخواهیم بود. این واقعاً برایم واضح است در سراسر دنیا هم داریم تلاش می‌کنیم برای اینکه برای همه به خصوص آمریکایی‌ها هم بفهمانیم که خطر شماره یک در منطقه بنیادگرایی و خمینیسم است و مقداری پیشرفت کردیم. به خصوص توی آمریکا حول و حوش وزارت خارجه آمریکا، خود بوش و حلقات وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا.

حرف ما این بود و هست که تأسیس حکومت اسلامی در عراق دودش به چشم شما خواهد رفت. از ما سؤال کردند خب نظر شما چیست؟ می‌دانید ما با خیلی از اعضای کنگره آمریکا ارتباط داشتیم از قدیم.

با توجه به روند تیرگی در روابط عراق و آمریکا در مذاکرات بعدی تقریباً سازمان به کتمان روابط خود با آمریکایی‌ها می‌پردازند ضمن اینکه بعضاً اخباری به عراقی‌ها می‌دهند که گویا رابطه آنها با آمریکایی‌ها خراب شده است. هر چند عراقی‌ها اعتماد به این اخبار ندارند لیکن امید عراقی‌ها به بهبود روابط با آمریکایی‌ها از بین نرفته است.

رجوی در دیدار با حبوش در سال ۲۰۰۰:

رژیم آخوندها پول زیادی خرج کرد تا نظر وزیر دادگستری آمریکا را به نفع خودشان جذب

کنند. این فرد زمانی که سناتور بود به نفع ما اطلاعیه‌ها صادر می‌کرد ولی الآن رژیم توانسته او را جذب کند تا علیه ما در روزنامه‌ها مطلب بنویسد.

از اعترافات بسیار مهم در مذاکره رجوی با ژنرال حبوش در سال ۲۰۰۰ اطلاع آمریکایی‌ها از جریان انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی و ترور شهید رجایی و باهنر توسط سازمان مجاهدین است.

رجوی: همانگونه که اطلاع دارید در سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم و در این سال‌ها دشمنی به اینگونه با ما نبوده است و به ما تروریست نمی‌گفتند هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می‌دانستند و با کاخ الیزه ارتباط داشتم و می‌دانستند که چه کسی حزب جمهوری در ایران را منفجر کرد و چه کسی و چرا عملیات علیه رییس جمهوری و علیه نخست‌وزیر انجام داد.

آنها می‌دانستند و صفت تروریست به ما نزدند و خوب می‌دانستند که تا مقطع آتش‌بس، عددی که خاتمی به عنوان وزیر ارشاد اعلام کرد که مجاهدین ۱۱ (هزار) نفر از ما را کشته‌اند.

اما از روزی که عراق آمدیم این یک گزارشی از وزارت خارجه آمریکا به عربی است که در کشورهای عربی پخش کرده است. مثلاً لیست جنایات من و مجاهدین را بیان می‌کند. به عنوان مثال اوت/۱۹۹۴ ملاقات من (مسعود) با عزت ابراهیم و علی حسن مجید وزیر کشور و یوسف حمادی وزیر تبلیغات عراق جلسه و ملاقات داشته‌ام، در پشت پرده و حرف‌ها خیلی مواضع دیگر را می‌زنند و کلمات روشنی که در مجلات خودشان چاپ می‌کنند. مثلاً در این روزنامه واشنگتن تایمز عکس سیدالرییس با من (رجوی) را چاپ کرده‌اند و نوشته‌اند آنها (سازمان) ورق‌هایی در دست صدام حسین هستند و همچنین مسائلی که بین من و سیدالرییس گذشته را به آن اشاره می‌کنند.



عزت ابراهیم الدوری و مسعود رجوی

گفتار بیست و ششم:

پارادوکس مجاهدین خلق و آمریکا

فصل اول:

ظهور مشکلات سازمان در آمریکا

□ اطلاعیه آمریکا درباره سازمان‌های تروریستی

وزارت امور خارجه آمریکا در روز ۷ اکتبر ۱۶/۱۹۹۷ مهرماه ۱۳۷۶ سازمان مجاهدین خلق و ۲۹ سازمان و گروه خارجی دیگر را رسماً به عنوان «سازمان‌های تروریستی» اعلام نمود. خانم **مادلین آلبرایت** وزیر امور خارجه وقت آمریکا، طی اظهاراتی به خبرنگاران، ضمن اعلام ۳۰ سازمان خارجی به عنوان سازمان‌های تروریستی، تصمیمات متخذه از سوی دولت آمریکا علیه این سازمان را نیز تشریح کرد. به دنبال این اعلام، آمریکا اقدامات قانونی علیه این سازمان را آغاز نمود.

«قانون ضد تروریسم» که در سال ۱۹۹۶ به تصویب کنگره آمریکا رسید و تهیه این فهرست نیز بر اساس آن انجام شد، پرداخت پول یا هر نوع کمک مادی دیگر به هر یک از این ۳۰ گروه را غیرقانونی اعلام کرده است. این قانون هر کس را که در داخل آمریکا به سر می‌برد یا مشمول مقررات آمریکا قرار دارد، شامل می‌شود. خانم آلبرایت، هنگام اعلام فهرست گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی گفت:

> **پیام ما به هر کس که به قصد جمع‌آوری پول برای یک سازمان تروریستی به کشور ما می‌آید، این است که چنین کاری با خطر زندان همراه است... پیام ما به هر کسی که بخشی از یک سازمان تروریستی است و می‌خواهد وارد آمریکا شود، این است که انتظار نداشته باشد کسی از آنها استقبال کند. ما می‌دانیم [که] برخی از این گروه‌ها و سازمان‌ها ممکن است به دادگاه شکایت کنند. قانون چنین فرصتی را در اختیار آنها قرار می‌دهد... ما یقین داریم [که] فهرست تهیه شده کاملاً قابل توجیه است.**

سازمان، به دنبال این اطلاعیه، بیانیه‌ای را در واشنگتن دی. سی انتشار داد که محور اصلی و عمده آن، متهم ساختن آمریکا به سازش با جمهوری اسلامی ایران بود. سازمان در این بیانیه، اقدام آمریکا در تروریست شناختن خود را «ادامه سیاستی که با اجرای ایران گیت به عنوان بخشی از معاملات پنهانی با دیکتاتوری تروریستی ـ مذهبی حاکم بر ایران آغاز شده [است].» تبیین نمود. مجاهدین خلق جمع‌آوری پول در آمریکا را حاشا کردند و تهدید نمودند که «از طریق مجاری مناسب قانونی و قضایی در آمریکا، علیه این اتهام تروریستی» اقدام خواهند کرد.

بر اساس قانون مصوب کنگره و تصمیم وزارت خارجه آمریکا، هر کس که هر مقدار پولی ـ پس از ۸ اکتبر ۱۷/۹۷ مهر ۷۶ ـ به مجاهدین خلق پرداخت کند، مشمول جریمه‌ای بالغ بر ده سال حبس می‌گردد. در ضمن، اعضای سازمان مزبور که در خارج از آمریکا به سر می‌بردند، نمی‌توانستند ویزای ورود به آمریکا را دریافت نمایند. وزارت خزانه‌داری آمریکا اعلام کرد که فهرستی نیز از «نام‌های پوششی»، که بسیاری از این سازمان‌ها برای جمع‌آوری یا هزینه کردن پول از آنها استفاده می‌کردند، تهیه کرده و در اختیار بانک‌های آمریکا گذارده است. نام‌های پوششی گروه رجوی در ذیل گزارش وزارت امور خارجه آمریکا بدین قرارند:

- انجمن دانشجویان مسلمان ایرانی
- شورای ملی مقاومت
- ارتش آزادی بخش ملی ایران
- سازمان مجاهدین خلق ایران.[1]

اغلب گروه‌های ۳۰ گانه تروریستی، دفتری در آمریکا ندارند؛ و در این میان سازمان یک استثناست که دفتر نمایندگی رسمی آن در ساختمان باشگاه مطبوعات، در خیابان ۱۴ واشنگتن دی. سی است. طبق اظهارات یک مقام اداره مهاجرت و تابعیت، آن دسته از افراد سازمان که اقامتشان در آمریکا صورت قانونی دارد، چنانچه مرتکب اقدامات تروریستی شوند یا به جمع‌آوری اعانه بپردازند و یا در صدد

---

۱. برخی از «نام‌های پوششی» سازمان که در این لیست نیامده است، عبارت‌اند از: جامعه ایرانیان در ویرجینیا، مدرسه فارسی زبان مهر ایران، اکس کامپیوتر کورپوریشن، آمریکن لیدینگ تکنولوژیر، فینیکس توراندتراول و... (ایران بریف، ۸ سپتامبر ۱۹۹۷).

عضوگیری افراد جدید برای سازمان برآیند، اخراج خواهند شد.[۱]

□ بررسی موردی فعالیت‌های یک انجمن خیریه وابسته به سازمان

در فصل‌های پیشین، نحوه جمع‌آوری پول و پوشش‌ها و محمل‌های مختلفی که برای این امر تمهید می‌شده، بررسی شده است. در اینجا با توجه به ممنوعیت فعالیت سازمان‌ها و انجمن‌های پوششی توسط مقامات برخی از کشورهای غربی ـ به خصوص در ایالات متحده آمریکا ـ یکی از این انجمن‌ها در انگلیس آنالیز شده و شبهات مطرح شده پیرامون آن بررسی می‌گردد.

افرادی تحت پوشش انجمنی با نام Iran Aid در کمبریج انگلیس به فعالیت می‌پرداختند. داوطلبانی که برای این انجمن کار می‌کردند، مدعی بودند که کمک‌های جمع‌آوری شده به آوارگان ایرانی و قربانیان شکنجه تعلق می‌گیرد. آنها سعی می‌کردند دانشجویان را تحت‌تأثیر قرار داده از آنان پول بگیرند. حداقل مبلغی که برای این کار قرار داده بودند ۴۰ پوند می‌شد. عکس‌هایی از کودکانی که ادعا می‌شد فرزندان آوارگان ایرانی‌اند و جزوه‌ای درباره جنایات نسبت داده شده به دولت ایران نیز توسط افراد «ایران اید» ارائه می‌شد. داوطلبان به خصوص از دانشجویان دختر می‌خواهند تا به زنان تحت تعقیب و آزار رژیم ایران کمک نمایند.

از سوی جامعه ایرانیان انگلیس و به خصوص انجمن ایرانیان دانشگاه کمبریج، «ایران اید» متهم است که پول‌های دریافتی را به مجاهدین ـ که یک سازمان مسلح افراطی است ـ می‌دهد. سخنگوی «ایران اید» ـ با نام **حمیدرضا** ـ مدعی است که این انجمن، تشکیلاتی غیرسیاسی است که هدف آن «فراهم آوردن امکانات پزشکی، غذا و سرپناه برای قربانیان و آوارگان بی‌گناه» است.

یک دانشجوی سال دوم که از سوی این انجمن با وی در خیابان برخورد شده است، می‌گوید: «نگرانی آن است که مردم پول‌های زیادی به سازمانی می‌دهند که شناخت چندانی نسبت به آن ندارند. دچار احساس فشار و مضیقه شدن (هنگام رویارویی با افراد انجمن مزبور) کار بسیار ساده‌ای است.» یک دانشجوی ایرانی نیز شیوه‌های آنان را نوعی باج‌گیری احساسی توصیف می‌کند و معتقد است که جامعه ایرانیان مقیم کمبریج نسبت به «ایران اید» خوش‌بین نیستند.

---

۱. پژواک، ش ۳، دسامبر ۱۹۹۷/آذر ۱۳۷۶: صص ۵۵ و ۶۰.

از سوی دیگر، **اندروگرینج**، سخنگوی بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه انگلیس به خبرنگار نشریه‌ای که این گزارش را منعکس کرده، گفته است:

ایران اید بخشی از «شورای ملی مقاومت ایران» است و پول‌ها را برای آن جمع‌آوری می‌کند. این سازمان که خود را به عنوان آلترناتیو دموکراتیک در برابر رژیم ایران جلوه می‌دهد، تاریخچه‌ای آمیخته با توسل به خشونت دارد. ما تلاش می‌کنیم تا مردم را بر آن داریم که آنها را بدون نقاب دموکراسی خواهی‌شان ببینند. «شورای ملی مقاومت ایران» ائتلافی است به رهبری مجاهدین که در جنگ با ایران در کنار عراق بود.[1]

1- Varsity (The Cambridge Student Newspaper); Issue 461,21st February 1997; P1 & 2.

فصل دوم:

ضعف آمریکا در تحلیل سازمان

□ ناتوانی یا تجاهل در شناخت سازمان

در پی قرار گرفتن جمعیت‌های وابسته به مجاهدین خلق در لیست گروه‌های تروریست، صدای آمریکا از سوی وزارت خارجه آمریکا (در اواخر سال ۱۹۹۹) طی گزارشی بیان داشته است: «آمریکا با قراردادن گروه اصلی مخالفان دولت ایران در خارج از کشور در فهرست گروه‌های تروریستی، محدودیت‌هایی علیه این گروه وضع و اعمال کرده است. این اقدام، فراهم ساختن هرگونه کمک مالی را در آمریکا برای شورای ملی مقاومت ایران غیرقانونی می‌سازد. این اقدام همچنین نمایندگان و اعضای این شورا را از دریافت ویزای سفر به آمریکا محروم می‌کند. وزارت امور خارجه آمریکا شورای ملی مقاومت ایران را نامی مستعار برای سازمان مجاهدین خلق دانسته است. مجاهدین خلق ایران تعدادی از مقامات ایرانی را ترور کرده است و از دو سال پیش به عنوان یک گروه تروریستی در فهرست وزارت خارجه آمریکا قرار گرفته است. شورای ملی مقاومت، که در واشنگتن دفتر دارد، تاکنون مشمول محدودیت‌هایی نبود که دولت آمریکا در مورد مجاهدین خلق، شاخه اصلی آن، اعمال می‌کرد.»

صدای آمریکا همچنین گزارش داد: «۲۸ تن از نمایندگان سنای آمریکا معتقدند که اتخاذ ژست‌های آشتی‌جویانه در مقابل دولت ایران اقدامی اشتباه است. آنان از وزارت امور خارجه آمریکا خواسته‌اند تا در مورد حمایت از گروه‌های مخالف دولت ایران از جمله مجاهدین خلق بررسی‌های جدیدی انجام دهد.»

این رادیو با نقل گفته‌های **مارتین ایندایک**، معاون امور خاورمیانه وزارت خارجه آمریکا افزود: «ایران

قربانی اقدامات تروریستی بوده است. در سال ۱۹۹۸، چند تن از مقامات بلندپایه دولت ایران مورد حمله قرار گرفتند که دو تن از آنان کشته شدند که گروه تروریستی مجاهدین خلق مسئولیت این قتل‌ها را برعهده گرفته است. همچنین اخیراً هم مجاهدین خلق مسئولیت قتل جانشین رئیس ستاد ارتش ایران را پذیرفته است.» معاون وزارت خارجه آمریکا همچنین افزوده است: «ما این حملات و این اقدامات تروریستی را محکوم می‌کنیم؛ همان گونه که اعمال تروریستی هر رژیم و هرگروه دیگری را محکوم می‌کنیم.» وی در ادامه مطالب خود اظهار داشت: «در این زمینه، ما گروه مجاهدین خلق را به عنوان گروه خارجی تروریستی شناختیم و شورای ملی مقاومت را نیز همان مجاهدین خلق شناسایی کردیم. این اقدام ما ارسال هرگونه کمک مالی یا حمایت از این گروه را غیرقانونی اعلام می‌کند و مانع جلب حمایت و کمک مالی برای آنان در آمریکا می‌شود.»[1]

به رغم این گونه اظهارنظرها و یا ـ پیش از این ـ شرح تفصیلی وزارت خارجه آمریکا برای کنگره، آمریکاییان نشان داده‌اند که نسبت به جریان‌های سیاسی ایران، راه خطا پیموده‌اند و این امر تنها اختصاص به ضعف آنها در پیش‌بینی نکردن انقلاب ایران ندارد، این ضعف مفرط، مطبوعات و رسانه‌های آمریکا را نیز بیمار کرده است.

از نخستین سال‌هایی که پای دولت آمریکا به ایران باز شد، این کشور با طرح و اجرای کودتای ۲۸ مرداد، دولت قانونی ایران را ساقط کرده شاه را، که از ایران گریخته بود، به تخت بازگرداند و به تدریج دیکتاتور مطلق‌العنانی از او ساخت که تنها با زور نهادهای امنیتی بدنامی چون «ساواک» می‌توانست بر مردم حکومت کند. بی‌دلیل نبوده است که از ابتدا مردم ایران و بسیاری از غیر ایرانیان، شاه را عروسک کوکی آمریکا لقب دادند.

فرایند انقلاب اسلامی، از زایش نخستین در اوایل دهه ۱۳۴۰ تا اوج آن در بهمن ۱۳۵۷، واکنش ایرانیان در برابر نفوذ آمریکا در این کشور بود؛ اما پس از پیروزی این انقلاب، ایالات متحده به اتکای داشته‌های ضعیف اطلاعاتی و تحلیل‌های یک جانبه، نتوانست سیاست منسجم و استواری در برابر ایران در پیش گیرد. هرچند بسیاری از صاحبنظران معتقدند در موارد زیادی، «تجاهل» در رفتار دولتمردان آمریکایی برای پنهان ساختن انگیزه‌ها و نیات واقعی آنان از مواضع عجیب و غیرمنطقی آنان نیز وجود

---

۱. خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، بولتن ویژه [رادیوهای فارسی زبان]، ۱۸ تیر ۱۳۷۸ / ژوئیه ۱۹۹۹: صص ۳۱ـ۳۴.

دارد و تفکیک بین ناتوانی واقعی در فهم و درک وقایع و پدیده‌ها با تظاهر به نادانی و ناتوانی از تحلیل درست وقایع به سادگی همواره امکان‌پذیر نیست. زیرا چنین وضعیتی برای آمریکا امکان و فضای مانور برای توجیه تغییر در شیوه‌های سیاسی این دولت را فراهم می‌سازد. البته باید بـه تـنوع و تـفاوت‌ها و رقابت‌های درونی موجود در دستگاه‌ها و احزاب حاکم آمریکا نیز توجه نمود. اما این واقعیت را نمی‌توان نادیده انگاشت که سیاست غالب، در مرکز دیپلماسی آمریکا، دشمنی با ایران و انقلاب آن بود. بر این اساس بود که در دوران دفاع مقدس، آمریکا ـ به رغم اعلام بی‌طرفی ـ آشکارا از عراق جانبداری کرد. روابط قطع شده دیپلماتیک خود را با عراق از سر گرفت و در حمایت از عراق تا آنجا پیش رفت که ناوگان عظیمی به خلیج فارس ارسال نمود و انهدام اسکله‌های ایرانی و هدف قرار دادن هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی ایران و کشتن مسافران بی‌گناه جنگی اعلام نشده را با جمهوری اسلامی ایران به راه انداخت.

مطالعه و مرور نمونه‌هایی از تحلیل‌ها و گزارش‌هـای رسـمی مـقامات آمـریکایی مـقیم ایـران، در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب تا آستانه پیروزی، «ضعف مفرط اطلاعاتی» دستگاه‌ها و شخصیت‌های رسمی آمریکا را دربارهٔ ایران روشن می‌سازد.

□ **چند نمونه:**

○ **خاطرات «سولیوان»**

ویلیام سولیوان سفیرکبیر ایالات متحده آمریکا، از دسامبر ۱۹۷۶/دی ۱۳۵۵ تـا مـاه‌های نـخست پیروزی انقلاب اسلامی، در خاطرات خود اشاراتی دارد که عجز سیستم ارتباطی و اطلاعاتی آمریکا را به عیان ترسیم می‌کند. وی برای آگاهی یافتن از نهاد روحانیت تشـیع در ایـران، از طـریق یک بـازرگان آمریکایی، با تجربه سی سالهٔ داد و ستد در ایران، با «یکی از تجار معروف بازار که با روحانیون روابط نزدیکی» داشته است آشنا می‌شود و «تاجر مزبور آمادگی خود را برای همکاری» با او اعلام می‌دارد تا سفیرکبیر آمریکا از طریق وی، «برای نخستین بار از عقاید و نظرات روحانیون مخالف رژیم و چگونگی فعالیت‌های آنها اطلاع یابد.[1] چکیده آنچه **سولیوان** در پی این ارتباط به دست می‌آورد، در خاطرات وی

---

۱. تأکید از ماست.

طی یکی دو فراز آمده است.

اطلاعاتی که در نتیجه این تماس‌ها به دست می‌آمد نشان می‌داد که مخالفت با رژیم در میان قشری از مردم که معتقدات مذهبی دارند در حال گسترش است و روحانیون مخالف هم به هیچ‌وجه خود را در مبارزه با رژیم ناتوان نمی‌بینند. روش جدید مبارزه، تطبیق آیات و تعلیمات قرآن با سیاست و مسائل اجتماعی روز و تأکید بر عدم انطباق اعمال حکومت با احکام قرآن و شریعت بود. حتی روشنفکران و جوانان تحصیلکرده هم تحت‌تأثیر سخنرانی‌ها و نوشته‌های یکی از متفکرین مذهبی به نام «علی شریعتی»، گرایش‌های مذهبیِ مبارزه جویانه‌ای یافته بودند؛ زیرا گفته‌ها و نوشته‌های «شریعتی» این فکر را القا می‌کرد [که] تشیع یک مذهب مبارزه و جهاد است و یک شیعه واقعی نباید در مقابل حکومت جور و ستم تسلیم شود.

اما هیچ یک از اقدامات ما برای تماس با محافل مذهبی، در رفع سوءظن آنها نسبت به آمریکایی‌ها و سیاست آمریکا در ایران مؤثر واقع نشد. احساسات ضدآمریکایی در میان بعضی از گروه‌های افراطی، که زیر پوشش مذهبی به وجود آمده بودند، شدیدتر بود و عملیات تروریستی که شش نفر از آمریکاییان هم قربانی آن شده بودند، از طرف همین گروه‌ها انجام می‌شد. ترورهای سیاسی از طرف این گروه‌ها در سال‌های آخر حکومت شاه، بر خشونت و شدت عمل ساواک افزود و قسمت عمده فعالیت ساواک در این سال‌ها به مبارزه با این گروه‌ها و تلاش برای از میان بردن آنها اختصاص داشت.

در دوران انقلاب ما سعی کردیم روابط نزدیکتری با رهبران مذهبی ایران برقرار کنیم و تماس‌ها و آشنایی‌هایی هم حاصل شد ولی هرگز نتوانستیم اعتماد و اطمینان آنها را به خود جلب کنیم و سایه سوءظن و عدم اعتمادی که بر اثر دوری ما از روحانیت و دست کم گرفتن آنها ـ سال‌ها ـ ریشه دوانیده بود، همواره بر تماس‌ها و گفتگوی ما سنگینی می‌کرد.[1]

جدا از ابهاماتی که در این روایت به چشم می‌خورد، چند نکته روشن نیز از آن بر می‌آید:

الف) قشری از مردم که معتقدات مذهبی دارند، با رژیم شاه مخالف بوده‌اند و مخالفتشان رو به گسترش بوده است.

ب) روحانیون مخالف رژیم، خود را قدرتمند می‌بینند.

ج) مبارزه نوین، مبتنی بر برداشتی سیاسی از قرآن و شریعت است.

د) آموزه‌های دکتر شریعتی، آگاهی و احساسات مذهبی روشنفکران و تحصیلکرده‌های

---

۱. سولیوان، مأموریت در ایران: ص ۶۷.

دانشگاهی را گسترش داده و تقویت کرده است. او تشیع را مذهب مبارزه و جهاد معرفی کرده است.

ه) سوءظن و بدبینی محافل مذهبی ایران به دولت آمریکا و آمریکاییان ریشه‌دار است.

و) شش آمریکایی توسط یک گروه افراطی مذهبی (مجاهدین خلق) ترور شده‌اند.

ز) رهبران مذهبی ایران هرگز اعتمادی به آمریکا پیدا نکردند و «دیوار بی‌اعتمادی» همواره بر جای بوده است.

○ **گزارشی از «جان. دی. استمپل»**

این گزارش **استمپل**، که معاون سرپرست بخش سیاسی سفارت بود، بخشی از یک مجموعه گزارش‌هاست که تحت عنوان «کتاب تشریح وضع کلی ایران: سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۷ میلادی» (۱۳۳۴ تا ۱۳۵۶ هجری شمسی) در سفارت آمریکا در تهران، جهت ارسال به وزارت خارجه آمریکا تدوین شده است.

خیلی محرمانه

الف. خلاصه بخش سیاسی

...

۳ـ مخالفت و تروریست‌ها

امروز جناح مخالف سازمان یافته‌ای در حیات سیاسی ایران وجود ندارد. طی ۱۵ سال گذشته، شاه تا حدود زیادی اقدامات مخالفین خود (از جمله جبهه ملی و عناصر مصدقی) را با برنامه‌های اصلاحی خود یعنی «انقلاب سفید» خنثی نموده است. برای آنهایی که جذب این نظام ایرانی شده‌اند، «حزب رستاخیز» وسیله‌ای برای ایراد انتقادات سازنده شده ولی طوری محدود گردیده که نمی‌تواند به صورت جناحی مخالف با برنامه‌های ملی قدعلم کند...

در جناح راست، روحانیون مسلمان متعصب نیروی مخالفی را تشکیل می‌دهند که از نفوذ سیاسی عمده‌ای برخوردار نیست؛ لیکن پیروان آنها قادرند برنامه‌های دولتی را که به نظر آنها انحرافی است با روش‌های (قرن هفدهم) دودمان صفوی با وقفه رو به رو سازند [؟] در دهه گذشته این نیروها برابر موج فزاینده عمران اقتصادی غیرمذهبی به نبردی دست زدند که همیشه در آن بازنده بوده‌اند. در صورت بروز رویدادی غیرمنتظره (مانند درگذشت شاه، فاجعه نظامی، یا بحران اقتصادی بسیار شدید) و آماده ساختن مردم به مبارزه علیه دولت، روحانیت مسلمان

می‌تواند (بسته به موضوع) پیروان خود را به خیابان‌ها گسیل دارد. از آنجا که از نظر آنها آمریکا یکی از حامیان سرسخت رژیم اصلاح‌طلب ایران است و روحانیت همیشه مخالف با سلطه بیگانگان بوده، در صورت بروز تجدید ناسیونالیسم مذهبی، آمریکا آماج حملات سیاسی بسیار شدید خواهد شد.

مخالفت‌های دانشجویی در ایران بیشتر جنبه تشریفاتی داشته و در رابطه با مسائل محلی و آموزشی صورت می‌گیرد. «کنفدراسیون» دانشجویی ایران، که در اکثر کشورهای اروپای غربی و آمریکا شعباتی دایر کرده است، هسته اصلی مخالفت با رژیم شاه را در خارج از کشور تشکیل می‌دهد و نظریات خود را چنان تعمیم داده که رژیم را دچار تشویش نموده است. این گروه‌ها با بسیاری از جناح‌های مخالف غربی و نیز چهره‌هایی در داخل ایران ارتباط برقرار کرده‌اند. جنبش دانشجویی خارج کشور نقش مهمی را در افشای وضع حقوق بشر، که یکی از مسائل زیربنایی در رابطه بین ایران و غرب می‌باشد، ایفا نموده است.

گروه‌های تروریستی به خاطر قتل شش آمریکایی و تعداد زیادی از ایرانی‌ها، در پنج یا شش سال گذشته، از حمایت بسیاری برخوردار شده‌اند. در چهار سال گذشته، جنبش تروریستی ایران به صورت دو سازمان مهم یعنی «سازمان مجاهدین خلق» و «سازمان چریک‌های فدایی خلق» جلوه‌گر شده و احتمالاً از منابع خارجی همچون «لیبی» کمک‌های شایان توجهی دریافت می‌دارند (ولی تا جایی که می‌دانیم شوروی به آنها کمک نمی‌کند). هر دو سازمان مزبور زاییده فعالیت‌های تروریستی مخالفان می‌باشند. گرچه هر یک از آنها دارای اصول ایدئولوژیک متفاوت (مارکسیست ـ مسلمان) می‌باشد ولی طی دو سال گذشته با یکدیگر همکاری نزدیک داشته و برای ایدئولوژی مارکسیستی نیز اهمیت بسیاری قائل‌اند.

«مجاهدین» به صورت مرکز مخالفت مسلحانه محافظه‌کار و مذهبی با شاه درآمده و خود را منتسب به جناح مذهبی «جبهه ملی» قدیمی می‌دانند. علی‌رغم مرگ بسیاری از رهبران عملیاتی‌شان مانند «بهرام آرام» در نوامبر ۱۹۷۶ توسط پلیس، زیربنای تشکیلاتی آنها آسیب چندانی ندیده و خطری بسیار جدی علیه آمریکاییان به حساب می‌آیند. «چریک‌ها» سازمان نیمه کمونیستی می‌باشند که در سازمان «حزب توده» سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ ریشه دارند. این گروه همیشه با گروه‌های دانشجویی تندرو ایرانی در اروپا و نقاط دیگر ارتباط برقرار نموده است. «چریک‌ها» اولین کسانی بودند که یک سازمان چریک واقعی را در ایران در سال‌های ۱۹۷۰ ـ ۱۹۷۱ تشکیل دادند و ظاهراً با «جرج حبش» رهبر «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» ـ که چندین چریک ایرانی را آموزش داده ـ در ارتباط هستند. علیرغم چند حمله تروریستی علیه آنها در سال ۱۹۷۶، «چریک‌ها» توانستند توان عملیاتی خود را حفظ کنند و اما از توان سیاسی یا

زیربنایی لازم برای نفوذ در سیاست‌های رژیم، آن هم در دوران پس از کودتا و یا سوءقصد، محروم می‌باشند. استمپل[1]

○ گزارش «میکلوس»

در ادامه گزارش **استمپل**، در همان «کتاب تشریح...»، گزارشگری به نام **میکلوس** اشاراتی به مخالفان فعال رژیم شاه دارد. آنچه او نوشته است با گزارش **استمپل** تفاوت چندانی ندارد ولی برای نشان دادن «پریشان گویی» آمریکاییان تأثیرگذارتر است.

تاریخ: ۸ ژوئیه ۱۹۷۶ ـ ۱۷ تیرماه ۱۳۵۵ طبقه‌بندی سری

از: سفارت آمریکا در تهران

به: وزارت خارجه

موضوع: سلطان تجددگرای ایران: یک ارزیابی سیاسی

...

ناراضیان

دو دسته از مردم را می‌توان گروه‌های ناراضی نامید: یکی محافظه‌کاران مذهبی و دیگری تروریست‌ها. البته گروه سومی به نام دانشجویان و روشنفکران نیز وجود دارد که هنوز مشخص نکرده‌اند که راضی‌اند یا ناراضی [!]. گروه‌های تروریستی تنها گروه‌های فعال و سازمان یافته مخالف رژیم شاه هستند. گرچه تبلیغات زیادی در مورد آنها به راه می‌افتد و به عنوان راه فراری در رابطه با تخلف حقوق مدنی به کار می‌روند ولی در حال حاضر در حاشیه نظام ایرانی واقع شده‌اند (تهران الف ـ ۲۱۱، ۲۳ نوامبر ۱۹۷۵). دو سازمان تروریستی عمده (که شاید دو شاخه از یک تشکیلات بوده باشند) [!] حتی قادر به جلب حداقل حمایت «خلق» نیز نبوده‌اند. در حقیقت اکثر عملیات موفقیت‌آمیز پلیس علیه آنها، ناشی از همکاری مردم با پلیس بوده است. با پیدایش شواهد مربوط به حمایت تروریست‌ها توسط نیروهای بیگانه (تهران الف ـ ۱۰، ۲۷ مه ۱۹۷۶ و الف ۵۲۰۵، ۱۸ مه ۱۹۷۶) و نیز سرکوب موفقیت‌آمیز چند گروه تروریستی از دسامبر ۱۹۷۵، دولت ایران با تلاش بسیار وجهه تشکیلات تروریستی را خدشه‌دار ساخته است. تعداد آنها زیاد نیست (بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر عضو درون کشوری فعال که در اختفا به سر می‌برند و نیز حدود ۱۲۰۰۰ نفر هوادار دارند)؛ می‌توان گفت که تروریست‌ها یک نیروی منتظر را تشکیل

---

۱. اسناد لانه جاسوسی (ویرایش جدید)، ج ۱: صص ۱۵۵ ـ ۱۵۶.

می‌دهند تا در صورت بروز یک اشتباه جدی از سوی دولت و یا وخامت اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران ضربه خود را وارد سازند. گرچه خطری علیه نیروهای نظامی ـ امنیتی و دیپلمات‌ها به خصوص دیپلمات‌های آمریکایی، به شمار می‌آیند ولی تأثیر آنها در سیاست‌های داخلی کشور ناچیز بوده است. با این وصف، از طریق فعالیت‌های ضدشاهی توانستند مانع از تبلیغات مثبت مطبوعاتی در خارج از کشور بشوند.

مسئله پیچیده‌تری که رژیم با آن رو به روست، گروه محافظه‌کاران مذهبی مرکب از روحانیون و مردم مذهبی پیرو آنهاست که از ناحیه راست طیف سیاسی به شاه حمله‌ور شده و او را متهم می‌سازند که با عدم ممانعت از نفوذ نوگرایان، در برابر «شرارت یا شیطان» تسلیم شده است. در مورد پیشرفت‌های عمرانی ایران، نخبگان جدید و ابهام‌آمیز بودن تغییرات آن، مطالب بسیاری گفته شده است. با این وصف، اقلیتی نزدیک به اکثریت ایرانیان ـ به خصوص در مناطق روستایی ـ نه طرز برخورد خود را تغییر داده و نه نسبت به پذیرش معیارهای مدرن (غربی) تمایل نشان داده‌اند. آنها برخی از اقدامات شاه (از جمله دادن حق رأی به زنان) را مردود شمرده و مغایر با خواست خدا و منافع دین اسلام خوانده‌اند [!]. دانشجویان دانشگاهی دارای چنین طرز فکری، همیشه هدف اصلی «مجاهدین خلق» ـ یا گروه تروریستی نزدیک به مسلمانان جناح راست ـ بوده و به جذب آنان می‌پردازند...[1]

○ تحلیل سفارت دربارهٔ سازمان

این سند گزارش تفصیلی کارشناسان سفارت آمریکا در تهران به وزارت خارجه متبوع است. جز مقدمه سند ـ که آن را نقل کرده‌ایم ـ بخش‌های نخستین آن ـ که مربوط به چریک‌های فدایی خلق است ـ حذف شده است؛ ولی اطلاعات مربوط به مجاهدین خلق را ـ عیناً ـ آورده‌ایم.

طبقه بندی: سری

ایران

موضوع: تفسیری در مورد تروریسم، در یک وضعیت انقلابی

(خیلی محرمانه ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) یک دوره طولانی بی‌ثباتی که به وسیله آشوب‌های مکرر دانشجویی ـ مذهبی که در دی ماه ۱۳۵۷ با چندین روز تظاهرات در شهر

---

۱. همان: صص ۲۰۵ و ۲۱۱ ـ ۲۱۲؛ گزارش سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه. امضای «میکلوس» در ص ۲۳۲ درج شده است.

مقدس قم شروع شد، هم‌اکنون به عنوان یک «انقلاب» شناخته می‌شود. تا پاییز اذیت و بی‌حرمتی فیزیکی بر علیه افراد جامعه آمریکایی در ایران افزایش یافته بود؛ آنها وادار به ترک ایران یا بعداً تخلیه شدند. در دی ماه ۱۳۵۷ شاه ایران کشورش را ترک کرد. اگرچه دو گروه اصلی تروریستی ایران به این گرایش ملی عمومی، که تا وقتی شاه و حامیان خارجی‌اش از جا برداشته نشوند هیچ چیز مثبتی نمی‌تواند انجام پذیرد، کمک کردند ولی آنها در اعمال ضدآمریکایی اواسط ۱۳۵۷ درگیر نبودند. (طبقه‌بندی شده) به هر حال آنها قسمتی از انقلاب بودند. «آیةالله روح‌الله خمینی، سمبل و رهبر قیام، برجسته‌ترین حلقه ارتباط بین مخالفین مذهبی و تروریست‌ها بود[!]. او از ۱۳۴۲ به این طرف، در تبعیدگاه، از رژیم انتقاد می‌کرده است. در ۱۳۵۱ او اظهار داشت که وظیفه هر مسلمان خوبی است که «مجاهدین خلق ایران» را حمایت کند[!]. رگبار تبلیغات مداوم وی از طریق نوارهای کاست و به وسیله رهبران روحانی داخل کشور، جو شورش ۱۳۵۷ را به وجود آورد. از زمان برگشت آیةالله و ایجاد دولت موقت، سازمان‌های تروریستی نقش‌های اجتماعی مختلفی را به عهده گرفته‌اند. مجاهدین، پاسداران انقلاب شده‌اند که به وسیله «شورای انقلاب» به عنوان یک نیروی شبه نظامی به کار گرفته شده است[!] «چریک‌های فدایی» به طور آشکار با دولت جدید ابراز مخالفت می‌کنند.

(بدون طبقه‌بندی) به خاطر این تغییرات اساسی و به خاطر کیفیت کاهش پیدا کرده جامعه آمریکایی در ایران، تعریف این گروه‌ها به عنوان تهدیدهای واقعی یا نهانی، برای پرسنل یا منافع آمریکا، بایستی که تعدیل شود...

مجاهدین خلق ایران

خلاصه اجرایی

مجاهدین پیش قراول مخالفین مذهبی شاه، با جنبه‌های غیرمذهبی برنامه مدرنیزه کردن او مخالفت ورزیدند و به پشتیبانی ایالات متحده و غرب از رژیم او حمله کردند. اکنون در مسیر اصلی جنبش انقلابی، مجاهدین چندین هزار عضو دارد و هنوز به رشد خود ادامه می‌دهد.

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان ـ هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است) سازمان مجاهدین خلق عمدتاً در کشورهای عرب و یا فلسطینی‌ها آموزش دیده است؛ و لذا سازمان‌بندی خوبی دارد که به صورت شاخه‌های پشتیبانی مجزایی است که هر یک وظیفه‌ای انجام می‌دهند. انبار مهمات جنگی آن شامل منفجر شونده‌های پیکرات، مهمات ضدزره، تجهیزات ارتباطی پیچیده و مجموعه‌ای از اسلحه‌های گوناگون می‌باشد. لیبی یک تغذیه کننده مهم است. (سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) مجاهدین تا سال ۱۳۵۶ پرسنل امنیتی ایران،

مؤسسات مرتبط به غرب (من جمله ایالات متحده) و پرسنل نظامی و غیرنظامی ایالات متحده (تماماً در ایران) را مورد هدف قرار می‌دادند. در سال‌های اخیر مجاهدین عملاً از تروریسم اجتناب ورزیده و آن را به مخالفین سیاسی سازمان داده شده‌ای که اهداف مجاهدین را بر می‌آوردند، واگذار نمودند[!]

مجاهدین خلق ایران

جهت‌گیری ـ اهداف

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان ـ هشدار شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است) مجاهدین ـ متعصبین سنتی مذهبی ـ [!] با رژیم شاه به خاطر جنبه‌های ضدمذهبی برنامه‌های مدرنیزه کرده آن، خصوصاً آنهایی که قدرت رهبران مذهبی را کاهش می‌داد، مخالفت نمودند و آن را گناه نفوذ غرب می‌دانستند[!] مجاهدین، که به شدت هراسان از بیگانه هستند، ایالات متحده را به خاطر حمایت از شاه مورد حمله قرار دادند. مجاهدین، که مارکسیست‌های اسلامی نامیده می‌شدند، مارکسیسم‌شان فعالیت‌های سیاسی را بیش از فلسفه تبلیغ می‌کند؛ در حالی که عنصر دینی تفکراتشان به مخالفت با نابرابری اجتماعی تأکید دارد.
(بدون طبقه‌بندی) آرم مجاهدین خلق مرکب از چندین سمبل که صفات ممیزه گروه را اعلام می‌کند، می‌باشد. آنها شامل «یک آیه از قرآن» که بیان کننده عقیده اسلامی [است]، «ستاره صبح» نشان دهنده امید که با اولین روشنایی آورده می‌شود، «داس و سندان» سمبل‌های کشاورزان و کارگران سخت‌کوش، «مسلسل» [کلاشینکوف] نمایانگر مبارزه مسلحانه «شاخه زیتون» نشان‌دهنده تمایل برای صلح، «نقشه ایران و کره زمین» که مبارزه برای غلبه بر ستم در ایران و دیگر جاها در دنیا را نشان می‌دهد.

نیروی تخمین زده شده

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان ـ غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاورین پیمانکار ـ هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است) مجاهدین، که در ماه‌های اخیر به طور واضحی رشد کرده‌اند، اکنون می‌توانند ادعا کنند چندین هزار عضو یا هوادار دارند.

رهبر اصلی

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) «محمدتقی شهرام» یک ایدئولوگ مارکسیست، به طوری که گزارش شده، رهبری را از پاییز ۱۹۷۶ به دست گرفته[!] گفته شده است که «شهرام» بر

روابط بین مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی [خلق] تأکید می‌کند.

سابقه

(سرّی) مجاهدین خلق در سال ۱۳۴۰ بنیاد نهاده شد[!] در دهه بعدی چندین بار تجدید سازمان گردید. سازمان نام «مجاهدین» را در اواخر ۱۳۵۰ برگزید. در ۱۳۵۱ آیة‌الله روح‌الله خمینی، شخصیت برجسته شیعه، اظهار داشت که وظیفه تمام مسلمانان خوب است که مجاهدین را حمایت کنند و شاه را سرنگون سازند[!] این فرمان به مجاهدین خلق مشروعیت داد و آن را قادر ساخت که حمایت اجتماعی وسیع‌تری کسب کند. بازرگانان خیلی محتاط بازار مطلوب‌ترین پاسخ را دادند. (سرّی) پس از یک دوره عمل بر علیه هدف‌های غربی و ایرانی، یک دوره زوال در تابستان ۱۳۵۲ وجود داشت که متأثر از تلاش‌های متقابل نیروهای امنیتی و نتیجه اولین ترور ضدآمریکایی بود.

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) در اردیبهشت ۱۳۵۴ به نظر آمد که یک شکاف بین مارکسیست‌های اصولی و متعصبین مذهبی مجاهدین خلق به وجود آمده. مارکسیست‌ها با چریک‌های فدایی خلق همکاری و فعالیت نمودند. این دوره در ۱۳۵۴ ـ ۵۵ منجر به سرکوبی دولت و در عوض منجر به سکون عملیاتی مجاهدین خلق از مرداد ۱۳۵۵ شد. در پاییز ۱۳۵۵ رهبر عملیاتی مجاهدین خلق کشته شد. اعضای دیگر [نیز] دستگیر و کشته شدند یا با کپسول‌های سیانور خودکشی کردند به هر صورت، گروه به وسیله این زیان‌ها شدیداً تحت‌تأثیر قرار نگرفت.

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) با نگاهی به گذشته، سال ۱۳۵۵ نقطه پایان یک دوره برجسته از تروریسم مجاهدین خلق بود. در سال ۱۳۵۶ مجاهدین خلق و فداییان ـ به طور همزمان ـ بعضی از تاکتیک‌هایشان و محل استقرار پاسگاه‌هایشان را تغییر دادند (این تحول به عنوان مدرکی برای تجدید اتحاد ذکر شده).

با این حال، هر گروه رهبران و اعضای جداگانه‌شان را حفظ کردند. نشانه‌های بارزی که مجاهدین خلق را با «جبهه ملی» مرتبط می‌کند، یک ائتلاف در میان گروه‌های مخالف ایرانی با جهت میانه‌روی سیاسی است. به نظر آمد که مجاهدین خلق موقعی که از جبهه ملی درخواست می‌کردند (یا جبهه ملی از مجاهدین خلق درخواست می‌کرد) که ائتلاف شانسی برای کمک کردن به اهداف دموکراتیک سیاسی است، مجاهدین خلق عملاً از آشوب امتناع ورزیدند.[!]

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) تا مهرماه ۱۳۵۷ هیچ دلیل محکمی در دست نبود مبنی بر اینکه مجاهدین خلق با آشوب مذهبی ـ دانشجویی سال ۵۷ مرتبط هستند. در آن زمان

مجاهدین یک تظاهرات آشکار در «دانشگاه آریامهر» برگزار کردند و به عنوان «قهرمان ملی» مورد احترام قرار گرفتند. در تمام این دوره، خمینی و دیگر آیةالله‌های مسلمان تماس‌هایی با مجاهدین خلق داشتند و از طریق آنها احتمالاً روابط بین مخالفین مذهبی و تروریست‌ها حفظ می‌شد.[!]

تاکتیک‌ها و روش‌های عملیات

(سرّی - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان - غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاوران پیمانکاران - هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است) مجاهدین در ابتدا برعلیه هدف‌هایی که مستقیماً با دولت ایران مرتبط می‌شد، از قبیل پاسگاه‌های پلیس و ساختمان‌های دولتی عمل می‌کردند. به تدریج مؤسساتی وابسته به غرب (برای مثال: مراکز فرهنگی، تجارتخانه و سفارتخانه‌ها) هدف قرار گرفتند. مجاهدین تکنیک ترور به وسیله بستن جاده را بر علیه مقامات ساواک و پرسنل نظامی و غیرنظامی آمریکایی مورد استفاده قرار دادند. در سال ۱۹۷۵ مجاهدین به سفارت آمریکا و اداره موتوری هیئت مستشاری نظامی، به وسیله استفاده از کارمندان ایرانی، نفوذ کردند.

سازمان در مورد قسمت‌های مختلف جامعه مقامات آمریکایی، خصوصاً آنهایی که به نحوی وابسته به سفارت بودند، اطلاعاتی جمع‌آوری نمود. سازمان مجاهدین خلق معتقد بود که حمله به هدف‌های آمریکایی اثر زیادتری از هدف‌های ایرانی دارد.[۱] آنها توجه رسانه‌های گروهی را به خود جلب کرده شاه را بی‌اعتبار می‌سازند[۲] و خروج دسته‌جمعی تکنسین‌های ایالات متحده را سبب می‌شوند.

(سرّی) مجاهدین قابلیت استراق سمع ارتباطات ساواک را دارا می‌باشند.

تشکیلات

(سرّی - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) سازمان مجاهدین خلق، که به وسیله یک کمیته اداره می‌شود، به گروه‌های سیاسی - نظامی تقسیم شده که به عنوان جوخه‌های ترور و جناح‌های پشتیبانی آموزش داده می‌شوند. جناح‌های پشتیبانی وظایف بی‌شماری دارند: اطلاعات و نظارت (هدف‌های آینده ترور)، تبلیغات (نوشتن و تولید جزوات و گذاشتن آنها در محل‌های

---

۱. اصل: داشت.

۲. اصل: می‌ساختند.

عمومی)، تدارکات (انتخاب، به دست آوردن و حمل و نقل، تدارکات ـ من‌جمله قاچاق اسلحه)، تیم‌های پزشکی (شامل دکترها)، یک تیم انضباط داخلی و یک تیم مالی؛[که] تماماً به قسمت‌های مجزا تقسیم شده‌اند و عملاً در فعالیت‌هایشان مستقل هستند. (سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان ـ غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاورین پیمانکار) گمان می‌رود که تشکیلات گروه‌های اسلامی، زیر مجموعه‌ای از مجاهدین خلق باشد.[!]

ستادها ـ پایگاه‌ها

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان ـ غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاوران پیمانکار ـ هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است) این طور که مشخص شده روی خانه‌های تیمی تکیه می‌کنند. در سال ۱۳۵۶، به طوری که گزارش شده، مجاهدین خلق (همراه با فدائیان) تصمیم گرفتند که بعضی واحدهای مستقر در تهران، اصفهان، شیراز و مشهد را منحل کنند. پیشنهاد شد که مجاهدین خلق مجدداً در شهرهای کوچک در شمال و جنوب مستقر شوند. این پیشنهاد ممکن است فریبی برای گمراهی مقامات بوده باشد. این پیشنهاد به خاطر تشکیلاتی که تروریست‌ها در صورت مبادرت به جذب در جوامع محلی احتمالاً با آن رو به رو می‌شوند، مورد تردید قرار گرفت.

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) یک واحد مجاهدین خلق ممکن است در پاریس وجود داشته باشد.

آموزش

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) تعلیمات در لبنان، لیبی، سوریه از طرف سازمان آزادیبخش فلسطین، الفتح و جبهه خلق برای آزادی فلسطین و دیگر گروه‌های پایداری داده می‌شود.

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان ـ غیرقابل رؤیت برای پیمانکاران و مشاوران پیمانکار ـ هشدار: شامل منابع و شیوه‌های اطلاعاتی است) جمهوری دموکراتیک خلق یمن ادعا نمود که قاتلان غیرنظامیان ایالات متحده را در سال ۱۹۷۶ تعلیم داده است.

(بدون طبقه‌بندی) ادعای ساواک مبنی بر آموزش مجاهدین خلق در کوبا، هرگز مورد تأیید قرار نگرفته است.

تسلیحات

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) مجاهدین خلق در دوران تروریستی‌شان، خودکفایی تسلیحاتی را ترجیح می‌داد و مهماتی من جمله گلوله‌های ضدزره برای تپانچه‌های خودکار ۶۳ ـ M و منفجر شونده‌های پیکرات با کیفیت بالا برای استفاده در بمب، با تکنولوژی پیشرفته، تولید کرده‌اند. مجاهدین خلق مواد منفجره را به مقدار خیلی زیاد تولید کرده ولی خیلی کم استفاده کرده است. بنابراین یک انبار بزرگ ممکن است وجود داشته باشد.

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) انبار مهمات جنگی مجاهدین خلق شامل تپانچه‌های کالیبر ۳۸، دیگر تپانچه‌های نیمه اتوماتیک، صدا خفه کن، تفنگ‌های ۶۷ ـ M، تپانچه‌های خودکار ۹ میلی‌متری ۶۳ ـ M، تپانچه‌های اتوماتیک ۹ میلی‌متری «براونینگ»، تپانچه‌های اسپانیایی «استار» و مهمات مربوطه می‌باشد. تجهیزات شامل رادیو و بی‌سیم‌های دستی و همچنین دستگاه‌هایی از قبیل اسیلوسکوپ، فرستنده، باتری، رله و مدارهای مجتمع می‌باشد.

(خیلی محرمانه ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) لیبی تسلیحات و مهمات را از طریق کویت و بحرین در اختیار آنها قرار داده است.

امور مالی

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) پس از دعوت آیةالله خمینی از مؤمنین برای حمایت از مجاهدین در سال ۱۳۵۱، تجار بازار و افراد متمایل به مذهب و مخالف مادیت، وجوهی را از طریق دانشجویان [= طلاب] و زائران مکان‌های مقدس عراق به خمینی منتقل کردند. (تا مهر ۱۳۵۷ خمینی در شهر نجف عراق مستقر بود) او قسمتی را رد کرد و بقیه را به مجاهدین داد.[!]

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) لیبی کمک‌های مالی، هم برای خمینی و هم مجاهدین خلق فراهم نمود[!] به طوری که گفته شده است سفارت لیبی در بیروت هر سه ماهه، صدهزار دلار برای مجاهدین می‌فرستد.

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) مجاهدین گاه به گاهی به بانک‌ها دستبرد زده‌اند.

روابط بین‌الملل

(سرّی ـ غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) آموزش و کمک از طرف عراق، لیبی، جمهوری دمکراتیک خلق یمن، سوریه و فلسطین در بالا اشاره شد.

تحلیل واقعه

(خیلی محرمانه) تقریباً تمامی ترورهای مجاهدین خلق از نوع مسدود کردن جاده به وسیله اتومبیل بوده است. قربانیان به دقت مراقبت می‌شدند و ساعات و مسیر رفتنشان به سر کار به وسیله تروریست‌ها کاملاً مشخص می‌گردید. یک تا چهار عامل اجرا در کار دخالت داشتند و تقریباً بدون استثنا فرار کرده‌اند.

عملیات مهم

اردیبهشت ۱۳۵۱

(سرّی - غیرقابل رؤیت برای بیگانگان) مبادرت به ترور یک سرتیپ نیروی هوایی ایالات متحده به وسیله بمب‌گذاری نمودند.

خرداد ۱۳۵۲

(سرّی) یک سرهنگ دوم ارتش آمریکا را که عضوی از گروه مستشاری نظامی ارتش ایالات متحده بود و به عنوان مشاور مالی وزارت جنگ ایران خدمت می‌نمود، ترور کردند. دو مرد مسلح عملیات را انجام دادند که گمان می‌رود به تلافی اعدام چریک‌های محکوم بوده است.

آذر ۱۳۵۳

(خیلی محرمانه) سرتیپ رضا زندی‌پور رئیس «کمیته مشترک ضدخرابکاری» دولت را ترور کردند (در عملیات مشترک با چریک‌های فدایی خلق).

اردیبهشت ۱۳۵۴

(بدون طبقه‌بندی) دو افسر نیروی هوایی ایالات متحده را ترور کردند. صبح زود، زمانی که دو آمریکایی به وسیله یک راننده نظامی ایرانی از خانه‌شان به محل کارشان در ستاد نیروی مسلح ایرانی برده می‌شدند (جایی که آنها در گروه مستشاری نظامی کار می‌کردند)، حمله صورت گرفت. یک اتومبیل ایرانی جاده را مسدود کرد و در همان حال یک وانت از عقب به اتومبیل مستشاری کوبید. سه تروریست از اتومبیل وانت بیرون پریدند و به راننده ایرانی دستور دادند که عقب بکشد؛ بعد چندین بار از نزدیک آتش کردند و افسران را کشتند و با یک اتومبیل سوم فرار کردند.

خرداد ۱۳۵۴

(خیلی محرمانه) کنسولگری انگلیس را در مشهد بمب‌گذاری کردند. ـ (خیلی محرمانه) یک کارمند ایرانی سفارت آمریکا را ترور کردند (هدف اصلی یک مقام کنسولی ایالات متحده بود).

مرداد ۱۳۵۵

(بدون طبقه‌بندی) سه کارمند غیرنظامی و یک پیمانکار دفاعی ایالات متحده را در یک عملیات آدمکشی، به وسیله مسدود نمودن جاده، مشابه به اتفاق ۱۹۷۵ ترور کردند و فقط این بار چهار تروریست در عملیات شرکت کردند. (خیلی محرمانه) مرکز مهاجرت یهودیان مرتبط با سفارت اسرائیل را تحت نظر گرفتند. [بدون امضا][1]

---

۱. اسناد لانه جاسوسی (ویرایش جدید)، ج ۳: صص ۲۵۸ ـ ۲۵۹ و ۲۶۷ ـ ۲۷۳. گزارش تامست به لینگن، مورخ ۷ اوت ۱۹۷۹.

فصل سوم:

سیاست‌ها و ترفندها

□ پراگماتیسم توسعه نیافته

شاید به نظر رسد که سابقه چپ بودن مجاهدین خلق کافی است تا نیروهای سیاسی درباره آنها به محاسبه‌های عجیب و غریب و گاه غیرمنتظره دست نزنند. تلوّن سیاست آمریکا در قبال مجاهدین خلق آن‌چنان فرصت‌طلبانه و پراگماتیک (در کوتاه مدت) است که صِرف شنیدن و خواندن دسته‌های ناهمگون اخبار نیز برای پی بردن به اشتباهات آمریکا کفایت می‌کند. رهبر سابق حزب توده نیز به گونه‌ای دیگر، این روند را بررسی کرده است:

سازمان مجاهدین را همه گروه‌های دیگر طرد می‌کنند. هیچ کدام از این سازمان‌ها حتی سلطنت‌طلبان هم مجاهدین را قبول ندارند. به دلیل اینکه اینها رئیس جمهور علم کردند... ولی محافل مافوق ارتجاعی در ایالات متحده آمریکا با شدت بی‌سابقه‌ای از آنها پشتیبانی می‌کنند و این حمایت، این واقعیت را به روشنی نشان می‌دهد که این محافل به هیچ یک از گروه‌های دیگر اعتمادی ندارند.

برنامه فارسی صدای آمریکا (۳۱ شهریور ۷۳) خبری را منتشر کرد که ۹۷ نفر از سناتورهای حزب جمهوری‌خواه، طی نامه‌ای، از دولت کلینتون درخواست کردند که بین آنان و مسعود و مریم رجوی دیداری ترتیب داده شود، بعد هم، در تفسیر این خبر، گفتاری را درباره جنبش

مقاومت ملی[1] پخش کرد که مضمون آن این بود که این سازمان، فعال‌ترین گروه مخالف جمهوری اسلامی است.
گرچه اقداماتی به این سازمان نسبت داده می‌شود که نمی‌تواند مورد توافق آمریکا باشد ولی این تفکر در مقامات آمریکا مطرح است که آیا نمی‌شود برای ایجاد تغییرات در ایران، از گروه‌هایی که آمریکا با همه شیوه‌های عمل آنها موافق نیست، پشتیبانی کرد.
این موضع‌گیری عجیب از طرف آمریکا علیه جمهوری اسلامی کاملاً تازگی دارد و نشان دهنده آن است که آمریکا از دیگر گروه‌های مخالف ... به کلی ناامید شده است. در حالی که تا چندی پیش سیاست رسمی دولت آمریکا این بود که این سازمان را یک سازمان تروریستی به شمار می‌آورد، نه یک نیروی تعیین کننده.[2]

□ رفت و آمدهای قضایی

در اکتبر ۱۹۹۷/ مهرماه ۱۳۷۶ نام سازمان مجاهدین خلق در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی وزارت امور خارجه آمریکا قرار گرفت و مجاهدین در پی آن تلاش کردند با طرح درخواست استیناف با آن مقابله کنند ولی این درخواست رد شد. در اکتبر ۱۹۹۹/مهرماه ۱۳۷۸ مجدداً نام سازمان مجاهدین خلق ایران تکرار شد و نام «شورای ملی مقاومت» در فهرست افزوده شد. مجاهدین در این مرحله نیز درخواست فرجام‌خواهی کردند لیکن رأی دادگاه برای پاسخ به این فرجام خواهی دو سال به طول انجامید. سرانجام در سال ۲۰۰۱ اعلام شد:

هم نام‌گذاری مجاهدین به عنوان یک سازمان تروریستی و هم نام‌گذاری شورا به عنوان هم نام مجاهدین، با ضرورت‌های قانونی منطبق است.

این دادگاه همچنین اعلام کرد:

سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت می‌توانند مدارک خود را در اختیار وزارت امور خارجه قرار دهند تا موضوع مجدداً از سوی این وزارتخانه بررسی شود.

در اکتبر ۲۰۰۱/مهرماه ۱۳۸۰ وزارت امور خارجه آمریکا مجدداً مجاهدین و شورا را به عنوان سازمان‌های تروریستی خارجی در فهرست خود اعلام نمود. در مه ۲۰۰۳/اردیبهشت ۱۳۸۲ وزارت

---

۱. احتمالاً منظور «شورای ملی مقاومت» است.
۲. کیانوری، گفتگو با تاریخ: صص ۳۴۰ ـ ۳۴۱.

خارجه آمریکا پس از بازبینی مدارک ارائه شده اعلام کرد:

پروسه بازبینی به اتمام رسیده و این همنامی به جای خود باقی است و شورا همنام سازمان است.

آخرین درخواست استیناف سازمان در خصوص همنام نبودن سازمان و «شورای ملی مقاومت» در یکی از دادگاه‌های آمریکا مورد پذیرش قرار نگرفت. در رأی دادگاه استیناف واشنگتن ذکر شده است:

دادگاه بعد از بررسی مدارک و مباحث ارائه شده و همچنین مدارک ارائه شده از سوی اف.بی.آی معتقد است که شورای ملی مقاومت در حقیقت تحت کنترل و سلطه سازمان مجاهدین است؛ لذا درخواست استیناف سازمان مجاهدین مردود اعلام می‌شود.

در بخشی از رأی این دادگاه درباره تحقیقات اف.بی.آی آمده است:

مدارک ارائه شده از طرف اف.بی.آی بر اساس مدارک به دست آمده از دفتر مقاومت در ویرجینیا(ست) که در دسامبر ۲۰۰۱ توسط اف.بی.آی مورد جست و جو قرار گرفته بوده است.[1]

---

۱. بولتن ویژه خبرگزاری جمهوری اسلامی، مردادماه ۱۳۸۲: صص ۱۲ـ ۱۴.

گفتار بیست و هفتم:

گفتمان دروغ و خشونت فرقه نوین

فصل اول:

تعمیق استبداد فرقه‌ای

□ قدرت‌طلبی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان همهٔ توان خود را ـ آن هم با شدت هر چه بیشتر و نادیده گرفتن اخلاق ـ برای کسب قدرت به‌کار گرفت. بیش از همه روی نسل جوان و نوجوان سرمایه‌گذاری کرد و سازماندهی خود را بر روی دو پایه دانش‌آموز و دانشجو بنا نهاد تا برای هر چه سریع‌تر به قدرت رسیدن، برنامه‌ها و مانورهایش را دنبال کند. در راه رسیدن به قدرت، ملاکِ رشد تشکیلاتی و ارتقای سازمانی در این دو عامل خلاصه شد: فعال‌تر عمل کردن؛ و سازمان‌پذیری و حل شدگی در تشکیلات؛ و در واقع بیشتر به تشکیلات وابسته شدن.

○ اطاعت‌طلبی: ساز و کار روابط درون سازمان

اطاعت‌طلبی از اعضا، روی دیگر سکهٔ قدرت‌طلبی رهبران سازمان است. قدرت‌طلبی و جاه‌طلبی سیاسی، مبنای ساز و کار روابط میان فرادستان و فرودستان در درون سازمان شد و باعث گردید تا یک تشکیلات سیاسی به یک شبکهٔ مخوف تروریستی و مجموعه‌ای از افراد مسخ شده تبدیل شود.

رابطه اعضا و هواداران سازمان با رهبری آن، رابطه‌ای است مبتنی بر «حقارت مطلق» در برابر «قدرت مطلق». در چنین سازمانی، هیچ اصلی جز سرسپردگی و خاکساری اعضا و هواداران نسبت به رأس سازمان، حاکم نیست. تبعیت «زیردستان» از «فرادستان» قانونی حتمی و لایتغیر است. این افراد از

اتکای به خویش عاری‌اند و به امکانات و استعدادهای خود باور ندارند. و همان‌گونه که در نشریهٔ ارگان تشکیلات خویش آورده‌اند، معتقدند که: آقای مسعود رجوی کسی است که طومار مخالفین را درهم می‌پیچاند و آثار نفیس ایدئولوژیک تدوین می‌کند و راست‌گرایان ارتجاعی و اپورتونیست‌های چپ‌نما را با قاطعیتی ستایش‌انگیز بر جای خود می‌نشاند. همه مجاهدین به شاگردیش افتخار می‌کنند و معترف‌اند که صلاحیت خود را در زمینه‌های مختلف از او کسب کرده‌اند.

او کسی است که نسل محبوب خود میلیشیا را بنیاد نهاد و طومار فتنه و فشار سیاسی از قبیل توده‌ای اکثریتی را در آن ایام در هم می‌پیچید و انقلاب عظیم مردم ایران را (عالی‌ترین ثمره تشکیلاتی خود یعنی سازمان مجاهدین خلق ایران) از خاکستر شدن نجات می‌بخشد... و سرانجام به فرمان اوست که سرفصل ۳۰ خرداد انقلاب دموکراتیک از این رهبری به پیشتازی مجاهدین آغاز می‌شود... وی واضع و الهام بخش حرکت عاشوراگونه مجاهدین است...

اکنون نیز [مجاهدین] در پرتو رهبری مسعود در آستانه جهش ایدئولوژیک عظیم دیگری قرار دارند که آثار گسترده استراتژیکی و اجتماعی و سیاسی آن به موقع خود به منصه ظهور خواهد رسید.[1]

○ گرفتن «خویشتن» و «خودآگاه» افراد

در انسان‌شناسیِ فرقه‌ایِ سازمان مجاهدین خلق، نه تنها آزادی و دموکراسی نیاز طبیعیِ انسان نیست، بلکه مانع رشد وی و اتصالش به رهبری خاص‌الخاص می‌شود؛ چرا که فکر و ذهن انسانِ غیررهبر، قاصر و ناتوان است. نتیجه این می‌شود که دموکراسی فسادآور است نه صلاح آفرین. صلاحیت ـ که مقوله‌ای ایدئولوژیک است ـ فقط خاصِّ «مراد» است و از این منبع است که فیض‌اش به مریدان می‌رسد. **مریم رجوی** در نشستی عمومی (در فرقه) گفته است:

> **هر کس در طول زندگی خود، خصلت‌ها و بدآموزی‌های فردی و طبقاتی به دورِ خود تنیده، که مانع از کسب فیض از رهبرِ خارج از خود می‌شود. هر کس خود را پیشوا و رهبر خود بداند، در قبر اندیشه‌های خود است. باید این سنگ قبر را بردارید و خود را به نقطه‌ای در خارج از خود وصل کنید؛ [یعنی خود را به رجوی وصل کنید و او را پیشوا و امامِ خود بدانید.] دو شاخه خود**

---

۱. اقتباس از نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: ص ۱۷.

را به پریزِ رهبری وصل کنید و از او انرژی بگیرید.[۱]

این تعبیر **فهیمه اروانی** که «هر کس باید با پایِ مریم و با سرِ مسعود راه برود»[۲]، بدین معنی است که اگر یک لحظه رابطه «مرید» با «مراد» قطع شود، سقوط وی حتمی است. به فکر و اندیشه خود نباید اعتماد کرد؛ چرا که فکر و اندیشه مستقل و منقطع از رهبری، همواره خطاکار است.

به همین دلیل است که «آگاهی» مریدان بزرگ‌ترین آفت رهبری یک فرقه است. «آگاهی» وسیله «آزادی انتخاب» است یا بدان منتهی می‌شود؛ بنابراین نه تنها ضرورت ندارد بلکه مانع تبعیت محض افراد از «مرکز» و «سَر» تشکیلات می‌شود. «حصار آهنین» برای یک فرقه بستهٔ تروریستی، مثل اکسیژن برای تنفس آدمیان است. هیچ نوع ارتباط و تبادل فکر و اندیشه بین افراد با محیط خارج از تشکیلات نباید وجود داشته باشد.

در فرقه‌ای این چنینی، فقط اخبار و اطلاعاتی اعتبار دارد که از کانال «سازمان» منتقل شود. تحلیل‌های مبتنی بر چنین اطلاعات و اخباری نیز همان خواهد بود که سران تشکیلات به دنبال آن هستند و همه حاکی از «رشد» و «تعالی» و «رسیدن به اهداف» و «نزدیکتر شدن به پیروزی» است!

انسان در چنین حصاری، تک بُعدی، سطحی‌نگر، مطیع، زودباور و تسلیم به «مراد» و گرفتار خوش‌بینی‌ها و بدبینی‌های افراطی ـ بنا به خواسته و بسته به تمایل تشکیلات ـ خواهد بود. کسانی که در حصار اردوگاه‌ها و قرارگاه‌های سازمان در عراق به سر می‌برند، همه جهان را از همان زاویه محدود آنجا می‌بینند؛ فقط «مسعود» و «مریم»اند!

آگاهی به چنین موقعیتی باعث می‌شود که فرد به پوچی برسد و بنای باشکوه تشکیلات در ذهنش ویران گردد. در نتیجه می‌بُرَد و به استیصال مطلق می‌رسد. ناآگاهی افراد نسبت به واقعیت شرایطی که در آن به سر می‌برند، به خصوص اگر با اشتغالات متعدد (اعم از مراسم صبحگاه و شامگاه عملیات جاری و نظافت تانک و نوشتن گزارش از دیگران و انتقاد از خود و...) همراه باشد، ناکامی و بریدگی به دنبال نخواهد داشت. از این روست که یک فرد تشکیلاتی، اولاً نباید بیکار باشد و ثانیاً باید احساس کند که فعالیت‌های تشکیلاتی دچار یکنواختی و روزمرگی نیست.

حضور طولانی در چنین فرقه‌ها و تشکیلاتی چنان که جوانب و ابعاد آن گفته شد، باعث می‌گردد که

---

۱. شمس حائری، ارتجاع مغلوب...: صص ۱۰۱ ـ ۱۰۲.
۲. همان.

«حیات عقلانی» فرد فلج شده به دلخواه رهبران فرقه، در اختیار نیروهای ناخودآگاهی قرار گیرد که به او تلقین شده است. چنین وضعیتی بدین معناست که شخصیت خودآگاه فرد به طور کامل محو می‌شود، قوه تمیز و تشخیص و اراده وی نابود می‌گردد و احساسات و افکارش همان خواهد بود که «می‌خواهند». افراد پس از پیوستن به چنین جریانی و با اتصال به مغز فرقه، به موجودات خودکاری بدل می‌گردند که کارشان متکی به اراده دیگری است. از این رو می‌توان آنها را ـ در هر زمان که لازم باشد ـ به کام مرگ فرستاد.

○ سلب استقلال فردی

افرادی که با انگیزه‌ها و علل مختلف و گاه متضاد به یک فرقه می‌پیوندند، دچار این تصور می‌شوند که دوباره متولد شده‌اند، در پیکر واحدی ذوب گشته‌اند و دارای هویت و حیات تازه‌ای هستند که هیچ پیوند و سنخیتی با گذشته آنها (و در واقع «خودشان») ندارد. احساس می‌کنند که زندگی آنها به نظم و هدف نوینی گره خورده است.

فرد، در یک تشکیلات فرقه‌ای، باید باور کند که همه زندگی‌اش فقط در چارچوب تشکیلات معنا خواهد یافت. در چنین وضعی، فرد همه چیز خود، حتی خوابش را در جهت اهداف متعالی تشکیلات و «کاری» برای کسب انرژی و شروع بهتر فعالیت در خدمت تشکیلات می‌داند. میزان گسستن فرد از گذشته و وابستگی شدید وی به رهبری و تشکیلات، موجبات رشد وی را تعیین می‌کند.

از جمله شعارهایی که سازمان، از گذشته روی آن تکیه و تأکید داشت، این بود که «در جریان عمل انقلابی و در یک کار جمعی است که فرد رشد یافته و با جمع وحدت پیدا می‌کند». به همین منظور، برای تأثیرگذاری بیشتر عمل روی افراد و در نتیجه وحدت‌پذیری بیشتر، کارها به صورت تیمی انجام می‌گرفت. از آنجا که فرد نباید هرگز بیکار بماند، در اغلب شرایط دوران قبل از فازِ تروریستی که فضای سیاسی جامعه اجازه تحرک بیشتر را به هواداران سازمان نمی‌داد، برای درآوردن آنها از بیکاری، به فعالیت‌های جنبی و گاه بی‌محتوا و پوچ وادار می‌شدند: بررسی روزنامه‌ها و خط کشیدن به دور بعضی از مطالب، نگهبانی دادن در اطراف محل اقامت جمعی هواداران، فروش نشریه، زدن دکه، نوشتن تراکت (گاه چند شبانه‌روز)، پخش تراکت و...

گاه یک تیم برای زدن دکه به جایی اعزام می‌شد. دو تیم نیز برای حفاظت و برقراری ارتباطات بین

افراد و انجمن گسیل می‌گشتند! در بعضی مناطق، گاه شعارنویسی از حد اشباع نیز می‌گذشت ولی باز ادامه پیدا می‌کرد. در جریان راهپیمایی و تظاهرات، تیم‌های مختلف را با وظایف گوناگون مشغول می‌کردند. تشکیل دادن گروه‌های متنوع و مختلف نیز بدین منظور صورت می‌گرفت: گروه تحقیق در مسائل سیاسی، گروه مطالعه جمعی، گروه‌های شبه کارگری برای شناسائیی و تحقیق درباره کارخانه‌ها و... حضور بارز و چشمگیر هواداران سازمان در بیرون لانه جاسوسی و برگزاری تظاهرات ۲۴ ساعته نیز به منظور تحکیم مناسبات جمعی صورت می‌گرفت. در تحلیلی که سازمان پس از فعل و انفعالات مربوط به تسخیر لانه جاسوسی ارائه داد، هدف خود از تجمع هوادارانش در مقابل سفارت آمریکا را تحکیم مناسبات جمعی هواداران عنوان نمود؛ «میلیشیا» نیز در همین زمان شکل گرفت.

تجمع هواداران در برابر ستادها و ساختمان‌های اشغالی سازمان و سازماندهی آنان برای مقابله با حملات احتمالی نیز بیشتر با این هدف صورت می‌گرفت که مناسبات و روابط درونی هواداران محقق گردد. دور بودن افراد از خانواده‌های خود، حضور شبانه‌روزی آنها در هر جا که تشکیلات مقرر می‌کرد، ملزم شدن آنها به رعایت ضوابط ستادها و مراکز تجمع و خوابگاه‌ها ـ از جمله نحوه استراحت و خواب و تغذیه و ورزش و کلاس‌های آموزشی ـ موجب می‌شد تا افراد از «فردیت»شان محروم بمانند و در همان مدت، از علایق و لذاید شخصی خود چشم بپوشند.

در خارج از کشور نیز ـ پس از فاز تروریستی ـ اغلب فعالیت‌های وابستگان سازمان (تظاهرات، راهپیمایی‌ها، آکسیون‌ها، برخورد با شخصیت‌ها، حمله به سفارتخانه‌ها و...) در جهت تحکیم مناسبات جمعیِ تشکیلاتی و حفظ و جذب نیروها بود. در عراق نیز، شروع آموزش‌های نظامی فشرده ـ به دنبال قبول قطعنامه توسط ایران و پایان جنگ ایران و عراق ـ و انجام مانورهای ممتد و طولانی با عنوان‌های متنوع و دهان پرکن، مراسم سان و رژه، کندن سنگر، ساختن آسایشگاه، نظافت تجهیزات (از جمله شستشوی مکرر تانک‌های عراقیِ در دست سازمان) و حتی کشاورزی و کاشتن غلات و درختان، همه در جهت حفظ انسجام جمعی نیروها بود و حتی به هواداران فرصت تفکر و پرداختن به امور شخصی آنها داده نمی‌شد.

○ تسرّی استبداد به همه سطوح تشکیلات

نفوذ و اعمال قدرت رهبر درون یک تشکیلات توتالیتر و یک فرقه بسته، فقط از اختیارات ارزشی و

اصولی وی ناشی نمی‌شود؛ منشأ آن بیشتر صفات شخصی او مانند تفاهم، قابلیت انعطاف، روح خودخواهی، خویشتن‌پرستی و تمامیت خواهی است. در چنین وضعی است که ناگهان استبداد همه سطوح تشکیلات را در بر خواهد گرفت.

اریش فروم بر آن است که در یک جامعه قدرت‌گرا، که از «فرادستان» و «فرودستان» تشکیل شده است، خوی قدرت‌گرایی اشکال متنوع و گوناگونی پیدا می‌کند: در شرایطی در شکل شدیدترین و خشن‌ترین سرکوب‌ها آشکار می‌شود و در شرایط دیگری که امکانات و پیش‌شرط‌های اعمال قدرت به اندازه کافی فراهم نیست، به صورت مظهر مهربانی و دموکراسی و معتقد به مشورت با دیگران بروز می‌کند.

برای فرد، همه چیز یا سفید است یا سیاه، یا کسی با اوست یا بر او، یا مرتجع است یا انقلابی، یا دموکرات است یا دیکتاتور و... . در این مدار سرگشتگی، همواره با همان شدت و حرارتی که به چیزی عشق می‌ورزد، از آن نفرت پیدا می‌کند و از آنجا که مدام در جست و جوی جانشینی برای ارضای شور سرکوب شدهٔ خویش است و نیز از آنجا که فاقد اتکای به نفس است، پیوسته در فکر است که مریدانش - به طور مطمئن - جمعی مطیع، مأمور، معذور، پرکار و سر به راه، فداکار و ایثارگر باشند و باقی بمانند. **فروم** می‌گوید:

> **در فلسفه قدرت‌گرایی جایی برای مفهوم برابری وجود ندارد. ممکن است هر چند یک بار قدرت‌گرا برحسب عرف یا به خاطر پیش‌بردن مقاصد خویش از این لفظ استفاده کند؛ ولی معنی و اهمیتی برای آن قائل نیست؛ چه، از لحاظ هیجانی نمی‌تواند آن را به تجربه درک کند. دنیای قدرت‌گرا از اقویا و ضعفا، برتران و دونان تشکیل شده است. تلاش‌های سادیستی - مازوخیستی که قدرت‌گرا دچار آنهاست به وی امکان نمی‌دهد که به تجربه دریابد همبستگی چیست؛ چه، تجارب وی به تسلط و تسلیم ختم می‌شدند.**[1]

□ جلوه‌های الیناسیون

مصادیقی از تملّق‌ها و تئوری‌سازی‌های برخی از کادرهای سازمان مجاهدین خلق، با سمت و سوی جانداختن تقدس بی‌حد و منت‌های مسعود رجوی (و بعد مریم رجوی)، که گونه‌شناسی شفافی از نمونهٔ

---

۱. فروم، گریز از آزادی: ص ۱۷۹.

انسان‌های ساخته و پرداختهٔ سازمان و سطح بینش و منش آنها را نیز به نمایش می‌گذارد، در گفتار و نوشتار این افراد تبلور دارد. چند مورد الگویی و عبرت‌آموز را می‌خوانیم.

○ مهدی ابریشمچی[۱]

برای اینکه مرزهای ایدئولوژیک روشن باشد، باید مفسّر ایدئولوژی سازمان و کسی که حرف نهایی را به طور اخص در رابطه با ایدئولوژی سازمان می‌زند، معرفی بشود. ... حرف آخر را کی می‌زند؟ راجع به ایدئولوژی سازمان و اندیشه مجاهدین چه کسی سخن می‌گوید؟ چه کسی آن را تئوریزه می‌کند و چه کسی...

در سازمان مجاهدین خلق، اندیشه مسعود است که به لحاظ ایدئولوژیک راه‌گشایی می‌کند و مرزهای عقیدتی را تعیین می‌کند.[۲]

رهبری در سازمان هیچ تعیّنی را به سمت پایین نمی‌تواند بپذیرد. ... یک درجه پایین آمدن، فرمالیسم است و محتوای مسئولیت رهبری را مخدوش می‌کند.[۳]

در توصیف **مهدی ابریشمچی** از رهبری، بسیاری از مفاهیم پیشین سازمان نیز معنایی دیگرگون می‌یابند. به عنوان مثال در فرهنگ مجاهدین خلق، اصطلاح «جامعه بی‌طبقه توحیدی» مترادفِ با مفهوم شیعی جامعه و نظام امام زمان(عج) و بدین معنا و با این ویژگی تبیین می‌شد:

۱) جامعه‌ای با حداکثر رشد، نعمت و فراوانی؛

۲) جامعه‌ای که هرگونه ظلم و ستم و بهره‌کشی و اختناق در آن ریشه‌کن شده است؛

۳) جامعه‌ای خالی از جنگ و تجاوز و برخوردار از صلح و صفا؛

۴) جامعه‌ای عاری از اقتصاد پولی و تفکر کالایی؛

۵) جامعه‌ای که مرزهای قومی و ملی و نژادی و طبقاتی در آن فروریخته است؛

۶) جامعه‌ای عاری از مفاسد اجتماعی و رذایل اخلاقی.[۴]

---

۱. در نشست‌های انقلاب ایدئولوژیک بهار ۱۳۶۴.

۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۲ و ۲۵۳؛ سخنرانی مورخ ۶۴/۳/۱۱.

۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۵۵: ص ۲۳.

۴. تشریح فلسفی...: صص ۸۷-۸۹؛ با تلخیص. تبیین جهان، ج ۹. صص ۱۷-۱۹؛ با تلخیص. ناگفته نماند که تلاش در انطباق ویژگی‌های «جامعه بی‌طبقه توحیدی» با نظام دوران ظهور حضرت حجت(عج) بیشتر پس از پیروزی انقلاب اسلامی بارز است؛ و پیش از آن همان ویژگی‌های «جامعه بی‌طبقه کمونیستی» را منطبق می‌کردند.

○ مریم قجر عضدانلو[1]

برگ برنده مجاهدین، یعنی همان عنصر ایدئولوژیکی‌شان، یک چیز خیلی مادی، واقعی و روشنی است؛ و آن هم «انسانِ رها»ست. آن چیزی که سرچشمه خلاقیت‌ها[و] انرژی بی‌کران است ... خلاصه یک کلید بیشتر ندارد و آن این است که چگونه انسان می‌تواند از درونِ خودش بیرون بیاید و آن سرچشمه انسانی و گوهر انسانی خود را بارز کند ... یعنی از پیله انفرادی در آمدن و به شاخص و موتور محرک ایدئولوژیکیِ خارج از خود متصل شدن، او را از حالت «درخود» بیرون آورده و «رها» می‌کند. ...

امر رهبری عقیدتی، نقش تعیین‌کنندگی دارد و هر کس ـ به هر میزان ـ از خود رها شده و به این پدیده چنگ بزند، طبعاً انرژی‌ها و خلاقیت‌ها و استعدادهایش متمرکز و شکوفا می‌شود. ...

هرکس در جای خودش، به هر میزانی که بیشتر توانسته باشد از پیله و جلدِ فردی خودش دربیاید و به عنصر ایدئولوژیکی و رهبری رو کند و خالص‌تر و جامع‌تر وصل شود و از آن دینامیزم بگیرد، طبعاً میتواند مسئولیت‌پذیری بیشتری داشته باشد.[2]

○ مهدی خدایی صفت[3]

رمز انسجام و وحدت بی‌نظیر درونی مجاهدین چیست؟ جواب این سؤال و ده‌ها سؤال مشابه آن، در دفعه اول چیزی نیست جز اینکه بگوییم: باید به سراغ ایدئولوژی ناب توحیدی رفت و در آنجا جستجو کرد. و به راستی، آرمان والای مجاهدین از چه چیزی می‌جوشد و سرچشمه آن چیست؟ صداقت و فداکاری، به هر مقدار که لازم و ضروری باشد. فداکاری بی‌دریغ یعنی درس اول هر مجاهد خلق. این همان عنصری است که از درون هر مجاهد خلق می‌جوشد و در محیط پیرامون خود جاری می‌شود. حلّال تمامی مشکلاتِ پایه و مایه ضروری انقلابی‌گری و مجاهدت.

اما این هم ـ و تمامی این هم ـ در گرو یک شرط است؛ یک شرط بسیار مهم و ضروری، یعنی «رهبری». و اما در همین زمینه، مجاهدین قبل از هر چیز از نعمتی برخوردارند که واقعی‌ترین واقعیت آنهاست: برخورداری از «حضور» و «وجودِ» شخصِ «مسعود»[4]**، که سیمای این رهبری**

---

۱. در نشست شورای مرکزی مهرماه ۱۳۷۰.

۲. نشریهٔ مجاهد، فوق‌العاده، پاییز ۱۳۷۰.

۳. از عناصر قدیمی.

۴. گیومه‌ها عیناً در متن اصلی آمده است.

در او تبلور یافته و مریم در انقلاب درونی مجاهدین و با حضور مبارکش در رهبری نوین سازمان و انقلاب، جایگاهِ اخص او را به ما شناسانده.

کسی که لحظات ما، لحظات مجاهدین و لحظات انقلاب نوین ایران، از اندیشه او بارور می‌شود. از حضور او نشئت می‌گیرد. دیگر، واقعیت‌ها را اوست که برای ما تبیین می‌کند، تشریح می‌کند، راه‌ها را بر ما می‌گشاید و در سخت‌ترین تنگناها فریادرسِ ماست. الگوی تمام عیار ماست، کعبه دل‌های ماست. به او عشق می‌ورزیم و از او درس عشق ورزیدن می‌آموزیم.

... این ماییم و این کعبه دل‌ها...[1]

○ **مسعود رجوی**[2]

جایگاهی که عاری از تمام زنگارهای شرک‌آمیز و تبعیض‌آلود طبقاتی و به ویژه عاری از تلقی‌های سوداگرانه سیاسی و اجتماعی [است]... تعادل عقیدتی و تشکیلاتی و اجتماعیِ بسیار عالی‌تری را برای همه ما (چه زن و چه مرد) تأمین می‌کند. جایگاهی که در پرتو ایدئولوژی انقلابی و توحیدی خود، از صدور محور انقلاب و ترقی به آن راه برده‌ایم و مشخصاً بر تساوی و یگانگی ماهوی زن و مرد تأکید می‌کنند.[3]

همچنین وی در نشست شورای مرکزی پاییز ۱۳۷۰ می‌گوید:

... برای خودِ مجاهدین، شخصاً فکر می‌کنم و بدون ذره‌ای مبالغه به آن معتقدم که همین مسئولِ اول شما ـ مریم ـ برای ما یک رحمت ویژه‌ای است. آی بچه‌ها درست می‌گویم؟

[اعضای شورای مرکزی:] ـ بله.

هیچ مبالغه‌ای در کار هست؟

ـ نخیر.

تک تکِ شما یقین دارید؟

ـ بله.

در کار؟

ـ بله.

در رزم؟

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۱: صص ۲۹ـ ۳۰؛ با اندکی تلخیص.

۲. پیام ۷ بهمن ۱۳۶۳؛ اعلام هم‌ردیفی مریم.

۳. نشریهٔ مجاهد، ش ۲۳۵: ص ۴.

ـ بله.
و در تشکیلات؟
ـ بله.[1]

○ دفتر سیاسی و کمیته مرکزی[2]
فرماندهان و مسئولان بالاتر مجاهدین، امروز تا حدودی با ابعاد این جهش عظیم ایدئولوژیک درونی که ظرفیت و توان ما را هر چه پاکیزه‌تر و یگانه‌تر می‌سازد، آشنا شده‌اند.
فردا، در جریان سقوط محتوم رژیم ... و در جریان نوسازی و بنای ایران دموکراتیک، همگان با آثار و عوارض و ابعاد این قدمِ مهم تاریخی بیشتر آشنا خواهند شد ... بر همین روال، آثار عظیم ایدئولوژیکی و سیاسی و اجتماعیِ رهبری مسعود و مریم در طول زمان به ظهور خواهد رسید.[3]

○ شورای مرکزی سازمان[4]
«مریم رهایی» راهگشای همه استعدادات همه مجاهدین است. با قرار گرفتن مریم در موضعِ مسئول اول سازمان، انقلاب ایدئولوژیک درونِ سازمان به اوج بلوغ و کمال شایسته خودَ می‌رسد و سرچشمه خیرات و برکاتِ بس عظیم‌تر برای مجاهدین و خلقِ محبوبشان می‌گردد.
بگذار
بگذار تا قید و بندهای استثماری ـ تماماً ـ در هم بشکند و نسیم جامعه بی‌طبقه توحیدی، که در دل و مزارِ هر مجاهد حک شده، به هر سو بوزد و فضای عطرآگینِ رهایی را بشارت دهد.[5]

○ فهیمه اروانی[6]
مقایسه بین او [یعنی رجوی] و سایر شخصیت‌های ملی و تاریخی، کاری خنده‌دار و عبث

---

۱. همان.
۲. اطلاعیه به مناسبت انقلاب ایدئولوژیک خرداد ۱۳۶۴.
۳. همان، ش ۲۴۱: ص ۲۵.
۴. بیانیه آبان ماه ۱۳۷۰.
۵. نشریهٔ مجاهد، فوق‌العاده، پاییز ۱۳۷۰.
۶. در مراسم انتصاب خود به همردیفی، مهرماه ۱۳۷۰.

است؛ زیرا او نه به اندازه یک سر و گردن بلکه کیلومترها با سایر رهبران و بزرگان فاصله دارد. همه کارهای او تاریخ‌ساز است.

ما به مریم وصلیم. مستقیماً نمی‌توانیم به خودِ مسعود وصل بشویم. ما نمی‌دانیم که مسعود به چه کسی وصل است و با چه کسی نشست می‌گذارد و از چه کسی خط می‌گیرد... مبادا خودتان مستقیماً بخواهید به مسعود برسید.[1]

من هم مثل همه مجاهدین، وقتی مریم را بالای سرم دارم، همه چیز دارم. در این دو سال بعینه دیدم به هر میزان که او را شناختم، به هر میزان که فهمش کردم، به همان میزان در عرصه تغییر و تحولات ـ دنیای جدیدی رویم باز شده است ... روشن است که سرچشمه همه این فزایندگی‌ها، بالندگی‌ها در خودِ خواهر مریم است. ...

من در اینجا در برابر خودِ مریم و تک تکِ شما و در برابر رهبر عقیدتیمان برادر مسعود و در مقابل کلام‌الله مجید تأکید می‌کنم [که] به واقع از خودم چیزی نداشته و ندارم و هر آنچه هست، از سرچشمه فزایندگی و بالندگی‌های مجاهدین یعنی از خود مریم است.[2]

وقتی من می‌گویم که همه چیز مجاهدین مریم است، فقط یک بحث نظری و تئوریک و صرفاً بحث عاطفه و یا بیان علاقه ما به خواهر مریم نیست، بلکه منظورم از همه چیز یعنی [اینکه مریم] سرسلسله و سرچشمه دارایی‌ها و توانایی‌های مجاهدین در دنیای واقعیِ مبارزه برای سرنگونی رژیم و در جریان تلاش برای رهایی خلق اسیرمان است. خواهر مریم آن اندیشه و راهنما و راهگشایی است که در هر کاری ـ چه در کار نظامی و ارتش آزادی‌بخش، چه در کار سیاسی، چه در کار تشکیلاتی و ایدئولوژیک ـ اگر خودمان را با او کوک و تنظیم نکنیم، نمی‌توانیم پاسخگوی الزامات خطیر مبارزه و صدق و وفا و پاکیزگی و پاکباختگیِ ضروری آن باشیم.[3]

---

۱. نشریهٔ مجاهد، فوق‌العاده، پاییز ۱۳۷۰.
۲. همان.
۳. همان.



به نام خدا
و
به نام خلق قهرمان ایران
و
به نام حنیف و مسعود

در پی نظرخواهی گسترده از همه اعضای مجاهدین و به دنبال اتفاق نظر کلیه اعضای شورای مرکزی سازمان در نشست ۲۳ مهر ۱۳۷۰ خواهر مجاهدم فهیمه اروانی را به عنوان جانشین مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران معرفی میکنم.

گزینش خواهر عزیزم فهیمه اروانی در موضع جانشین مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران و تنها یک انتخاب اصیل ایدئولوژیکی و تشکیلاتی است که در ادامه روند تکاملی [illegible] مجاهدین طی [illegible] با رژیمهای سرکوبگر شاه و خمینی انجام شده و شکوفائی [illegible] میراث حنیف و مسعود را در مسیر [illegible] بشارت میدهد.

لهذا این انتخاب سرچشمه بالندگی و [illegible] و طراوت و پاکیزگی جنبش و تمامی صفوف مجاهدین میباشد و [illegible] بسیار مبارک است. این انتخاب همچنین جایگاه شایسته زن انقلابی مجاهد خلق را در مسیر [illegible] عیان میکند.

بدین ترتیب خواهر مجاهد فهیمه اروانی [illegible] نسل مسعود و [illegible] است که از دوران انقلاب ضد سلطنتی [illegible] با ارتجاع خمینی [illegible] پیموده است.

در [illegible] مجاهدین [illegible] میکنم.

سلام بر خلق - سلام بر [illegible]
مرگ بر رژیم ضدبشری خمینی
[illegible]

مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران
مریم عضدانلو
۲۳ مهر ۱۳۷۰





مراسم انتصاب فهیمه اروانی به جانشینی مریم قجر عضدانلو

فصل دوم:

استبداد همه جانبه

□ گام به گام تا برکشیدن زنان

در شرایط پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فراخوان‌های عام و گسترده سازمان، ابتدا در چارچوب «جنبش ملی مجاهدین» و سپس در سازماندهی جدیدشان به خصوص در محدوده «نهاد دانش‌آموزی» وابسته به «بخش اجتماعی»، باعث شد که تعداد کثیری از دختران دانش‌آموز، هوادار مجاهدین خلق شوند.

تشکیلات، تمهیداتی فراهم آورده بود که اولاً سازمان را در رأس همه آرزوها و آرمان‌های افراد قرار دهد و ثانیاً «الگو» ارائه کند. برای دختران و پسران جوان، خواندن و شنیدن زندگی‌نامه‌های فاطمه امینی و مهدی رضایی کفایت می‌کرد. از سوی دیگر جاذبه‌هایی می‌آفرید که دختران را ـ به خصوص ـ به سوی خود می‌کشید. همه به یاد دارند که اولین پیام‌ها و اعلامیه‌های سازمان، پس از پیروزی انقلاب، مزین به نام امام **خمینی**(ره) بود؛ چرا که خارج از حیطه رهبری معنوی امام(ره) در کشور، فرد یا جریانی نمی‌توانست به نام ایدئولوژی اسلامی جذب نیرو کند. در این مرحله از تاکتیک‌های مؤثر سازمان، موازی حرکت کردن با برخی از اقدامات یا تصمیمات امام(ره) بود. در اینجا به دو مورد از این حرکت‌های موازی اشاره می‌شود:

۱) همزمان با اعلام تشکیل «جهاد سازندگی» توسط امام خمینی(ره)، سازمان با ایجاد جمع‌هایی به نام «اردوهای سازندگی»، زیر پوشش خدمت به روستاییان، تعدادی دختر و پسر را در گروه‌های

محدود سازمان داده به روستاها برد و ضمن انجام برخی امور مربوط به روستاییان، آموزش‌های تبلیغاتی و ایدئولوژیک خود را صورت داد و ضمناً دست به گزینش زد و کسانی را که آموزش‌ها را بهتر می‌گرفتند، دستچین نمود.

۲) همزمان با اعلام لزوم تشکیل «ارتش بیست میلیونی» توسط امام خمینی(ره)، که منجر به تأسیس نهاد «بسیج» شد، سازمان دست به تشکیل «میلیشیا» زد و با شعار مبارزه با امپریالیسم و تحت این عنوان که خطراتی انقلاب را تهدید می‌کند، دانش‌آموزان دختر و پسر را آموزش نظامی داد.

سازمان تلاش می‌کرد هویتی تازه و در عین حال جذاب به هواداران خویش دهد. عباراتی از قبیل «تا هنگامی که این جوانان پاکباخته «میلیشیا» هستند، هیچ ترسی از تهدیدات آمریکا نباید داشت. این جوانان آگاه، گور آمریکا و کارتر را خواهند کند.»[1] و یا چنین تعبیراتی پس از درگیری‌های خیابانی سال‌های ۵۸ ـ ۵۹ که «آری! فرزندان شما، مجاهدین خلق، میلیشیای قهرمان، باز هم در آینده مضروب و مجروح خواهند گشت، شکنجه خواهند شد، به زندان‌ها و شهادتگاه‌ها خواهند شتافت. اما پرچم سرخ‌فام آزادی حسینی را در مسیر استقلال و جمهوری اسلامی از کف نخواهند داد»[2]، در هواداران انگیزه ایجاد می‌نمود تا در هر زمانی که لازم باشد مشتاقانه در اختیار تشکیلات باشند.

فروش روزنامه و نشریه در چهارراه‌ها، میدان‌ها و خیابان‌ها توسط دختران و پسران (به خصوص دختران) از جمله تاکتیک‌های سازمان برای تقویت انگیزه و دادن شخصیت و هویت موردنظر به آنها بود. برای دختران، این نکته که عمل خود را «زینبی» می‌دانستند و باور داشتند که مردم برای شناخت اسلام راه دیگری جز سازمان ندارند، بار انگیزشی مهمی بود. به فرد تلقین می‌شد که با فروختن نشریه و درگیر شدن با «ارتجاع»، در حال ارائه دادن چهره جدیدی از «زن مسلمان» است.

خط اساسی سازمان در ارتباط با دختران هوادار، دادن هویت مردانه یا مشابه مردان به آنها بود که در چنین عباراتی بیان می‌شد: «زنان ما باید قید و بندها را پاره کنند و با نابود کردن تبعیضات، تحقیر تاریخی‌ای را که به زنان روا داشته شده، از بین ببرند و به برابری با مردان ـ که خواست برحق آنهاست ـ

---

۱. نشریهٔ مجاهد، ش ۳۸: ص ۲. جالب است که این جملات در پیامی خطاب به امام(ره) آمده است!
۲. همان، ش ۱۱۴: ص ۲۰.

دست یابند.»[۱]

پس از فرار سران سازمان از ایران، به دنبال اعلان رسمی جنگ مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی، **مسعود رجوی** با عملکرد خود نشان داد که نقشی ابزاری برای زن قائل است. ازدواج نخست او با **اشرف ربیعی**، یک ازدواج نمادین بود. ازدواج دوم او، با **فیروزه**، دختر ۱۹ـ ۱۸ ساله **بنی‌صدر**، پس از کشته شدن **اشرف ربیعی و موسی خیابانی**، وحدت تاکتیکی «بنی‌صدر ـ رجوی» را (آنچنان که بنی‌صدر می‌پنداشت) یا «رجوی ـ بنی‌صدر» را (آنچنان که در واقع رخ داده بود) کامل می‌کرد. ازدواج سوم رجوی با همسر دوستش **مهدی ابریشمچی** نیز در جهت حل بحران‌ها و بن‌بست‌ها انجام شد. **مریم قجر عضدانلو** «همردیف مسئول اول» معرفی گردید؛ این ازدواج «انقلاب نوین ایدئولوژیک» نام گرفت؛ رجوی هم تا سطح امامت و نبوت و الوهیت بالا کشیده شد... چرا که باید بحران ریزش نیرو و کمبود رهبری کاریزماتیک ـ به زعم سازمان ـ برطرف گردد.

همان طور که **یرواند آبراهامیان** نیز یادآور شده، نتایج چنین ازدواجی کاملاً روشن بود. انزوای بیشتر مجاهدین خلق از جهان بیرون و تصفیه‌ای وسیع و هدفدار در تمام سطوح تشکیلات. اما در سطوح بیرونی، علاوه بر پیامدهای ملامت‌بار چنین حرکتی از نظر عموم ـ به خصوص مسلمانان شیعه ایرانی ـ تأثیرات منفی شدیدی بر اقشار روشنفکر غیرمذهبی و حتی نیروهای مخالف نظام داشت.[۲]

رجوی که عادت کرده بود بحران‌ها را با بحرانی جدیدتر حل کند، پس از رودررویی با شکست عملیات موسوم به فروغ، «نشست‌های طلاق» را به راه انداخت و آخرین مأمنی را که دو تن عضو سازمان می‌توانستند در آن از کنترل تشکیلات بیرون باشند، یعنی حریم خانواده، تصرف یا حذف نمود. محور اصلی «انقلاب طلاق» تصاحب قلب‌ها بود.

حرکت‌های نمایشی بعدی و مانور حضور زنان و دختران در «ارتش آزادی‌بخش»، به راستی از سوی هیچ جریان سیاسی و هیچ دولت و یا ارگان حقوقی بین‌المللی جدی گرفته نشد. در کنار دولت عراق زیستن، جریان‌های نمایشی ترتیب دادن، نمایش قدرت با تانک‌های **صدام حسین** و... . اعلام پی در پی تفویض و «تعویض» مسئولیت‌ها به زنان و دختران، می‌توانست نیروهای سازمان را انگیزه دهد و آنان را در انزوای کامل، به دور از هر نوع زندگی آرام و عادی اجتماعی، همچنان دست به سینه و مطیع رهبری

---

۱. جمع‌بندی یکساله...: ص ۱۸۰.
۲. آبراهامیان، ترجمه دست نویس: ص ۱۹۳.

نگه دارد.

روندی که رجوی و تشکیلات وی، از هفتم بهمن ۱۳۶۳ با اعلام همردیفی مریم قجر عضدانلو آغاز کردند، مثل یک سریال دنباله‌دار ادامه یافت:

- اعلام رهبری نوین **مریم** و **مسعود**؛
- ازدواج «ایدئولوژیک» **مسعود** و **مریم**؛
- معرفی **مریم** به عنوان مسئول اول سازمان؛
- اعلام حضور ۲۴ زن در شورای رهبری سازمان؛
- انتخاب **مریم** به ریاست جمهوری (توسط **مسعود**)؛
- معرفی **فهیمه** به عنوان مسئول اول و معرفی **شهرزاد** و **مهوش** و **عذرا** و **حمیده** و **محبوبه** به عنوان همردیف‌های مسئول اول؛
- معرفی **شهرزاد** به عنوان مسئول اول؛
- معرفی **فهیمه** به عنوان هماهنگ کننده دفاتر رئیس جمهور؛
- معرفی **مهوش سپهری** به عنوان مسئول اول؛
- معرفی **بهشته شادرو** به عنوان مسئول اول؛
- اخیراً معرفی **مژگان پارسایی** به عنوان مسئول اول و معرفی **فائزه** و **ثریا** و **زهره** به عنوان همردیف‌ها و معاونان مسئول اول.

□ اسماعیلیان و سازمان

اسماعیلیه یک سلسله مراتب منظم و اکید داشتند. بر رأس این سلسله مراتب خلیفه قرار داشت و او حجت‌های خود را به ۷ جزیره می‌فرستاد. پس از حجت، باب‌الابواب و یا داعی‌الدعاة بود که مأمور بحر بودند و سپس داعی که آنها را به مطلق و مأذون تقسیم می‌کردند. مطلق حق تبلیغ نداشت ولی مأذون داشت و سپس به مقام مستجیب می‌رسید. در سازمانی که حسن بن صباح ایجاد کرده بود بر رأس سازمان داعی‌الدعاة یا شیخ‌الجلیل بود و سپس داعی کبیر و آن گاه داعی و اعضای ساده جمعیت را «رفیقان» یا «لاحقان» یا «فداییان» می‌خواندند. از نظر واحدهای تشکیلاتی، در تواریخ از چند واحد سازمانی نام برده می‌شود. مانند دعوت‌خانه، که اعضای آن حق عضویت می‌پرداختند و فراموشخانه که

انجمن‌های سری اسماعیلی بود. روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه داعی‌الدعاة مجالس عامه و خاصه برای بحث و مناظره تشکیل می‌داد. برای اداره این سازمان‌ها و مجالس، مبلغی به نام حق‌النجوی به میزان سه دینار و ثلث از اغنیا و سه درهم و ثلث از فقرا می‌ستاندند. پنهان‌کاری و کتمانِ سر از اصول مسلمه سازمان‌های اسماعیلی بوده است. آنها در کار تبلیغ استاد بودند و قواعد آن را تنظیم و به پنج مرحله تقسیم کرده بودند:

۱) مرحله تفریس. یعنی جست و جو برای پیدا کردن شخص مناسب و مساعد برای قبول نظریات اسماعیلیان.

۲) مرحله تأسیس. یعنی مرحله‌ای که مُبلغ می‌کوشید با شخص مناسب دوست شود.

۳) مرحله تشکیک. یعنی مرحله‌ای که مُبلغ به تدریج می‌کوشید در عقاید شخصی که موردِ تبلیغ اوست رخنه کند، تناقضات معتقدات او را بیرون بکشد. خطاهای فکری او را نشان بدهد بدون آنکه عقاید واقعی خود را بیان کند.

۴) مرحله ربط. یعنی مرحله‌ای که داعی و مُبلغ به تدریج عقاید خود و اهمیت و هویت فکری خویش را برای شخص مورد تبلیغ افشا می‌کرد. در این مرحله معمولاً داعی شخص مورد تبلیغ را به قید قسم به «کتمانِ سر» وامی‌دارد.

۵) مرحله تعلیق. یعنی مرحله‌ای که مبلغ شخص مورد تبلیغ خود را به سازمان اسماعیلی وابسته می‌کند و به او نام «مستجیب» می‌دهد و او را وارد خاندان اسماعیلی جهان می‌سازد.

«مارکوپولو» جهانگرد ونیزی نخستین کسی است که درباره استفاده رهبران اسماعیلیه از مواد محرک و مخدر سخن گفته است. بر اساس این نگره، **حسن صباح** پیشوای «دعوت جدید»، علاوه بر این اسلوب‌های تعقلی، برخی اسلوب‌های دیگر نیز برای ایجاد ایمان در طرف خود به کار می‌برد و آن استفاده از مخدرها به ویژه حشیش بود. داستان بهشت الموت معروف است و مارکوپولو آن را در سفرنامه خود آورده است. برپایهٔ این روایت، آنها ابتدا که فدایی را بی‌هوش می‌ساختند و حشیش بسیار به او می‌نوشاندند و سپس او را به جائی نزهت‌افزا که نمونه‌ای از غرفات و روضات بهشت بود می‌بردند و پس از آن که مدتی در آنجا او را در عیش و نوش نگاه می‌داشتند، باز بی‌هوش کرده به جای نخست باز می‌گرداندند. فدایی چون به هوش می‌آمد، آنچه که می‌گذشت مانند رویایی زنده و واقعی در نظرش مجسم بود. پس به او می‌گفتند که تو بهشت را دیده‌ای و اینک اگر خواستار بازگشت بدان بقعه خرم

هستی باید از فداکاری بازنایستی. مرگ تو این بار شرط ورود در این ساحت دل‌انگیز و زندگی ابدی در آن است. در اثر همین باورها بود که می‌گویند گاه مادر یک فدایی وقتی می‌دید او زنده از «مبارزه» بازگشته است از غصه می‌گریست.

آنچه تحت عنوان «ضوابط تشکیلات» در سازمان یا فرقه **رجوی** اعمال می‌گشته و به صورت انتزاعی‌تر و پیچیده‌تر تداوم یافته است، نوع مدرن و امروزی شیوه‌هایی است که امثال **حسن صباح** در فرقه‌هایی چون اسماعیلیه اعمال کرده‌اند؛ با این تفاوت که درجات مسخ و مغزشویی در فرقه رجوی، از مراحل پس از استعمال حشیش و دیگر مواد هم مؤثرتر بوده است.

□ «خشونت» پایه‌ای و ذاتی یک فرقه

اکنون که ماجراهای درونی سازمان مجاهدین خلق در گذشته (عمدتاً ترورهای داخلی و به خصوص ترور **جواد سعیدی، مجید شریف واقفی، مرتضی صمدیّه لبّاف، محمد یقینی، علی میرزاجعفر علاف و...،** نیز خودکشی‌های مشکوک متعدد) و جریان‌های پس از خرداد ۶۰ (از عملیات انتحاری و ترورهای کور خیابانی گرفته تا عملیات مهندسی و دستور تشکیلاتی خودسوزی) برای همه روشن شدند، شاید بحث درباره «خشونت» نهفته در بطن این گروه غیرضروری به نظر آید؛ لیکن این واقعیت را هم نمی‌توان نادیده گرفت که وجود رگه‌های «قهر» و «خشم» و «کینه» و «میل» یا «بی‌قراری» نسبت به کشتن و نابود کردن دیگران، از فاکتورها و عواملی بوده است که زمینه را برای اجرای صحنه‌های عملیات خشونت‌بار فراهم می‌کرده است.

سرودهایی که در یک گروه به اصطلاح «انقلابی» خوانده می‌شود، به خصوص با تکرار و بارها و بارها در ذهن و زبان مرور کردن، آثار غیرقابل انکاری در ایجاد این زمینه روانی خشونت دارد که می‌تواند خود به تنهایی موضوعِ یک پژوهش مستقل باشد. در اینجا دو سرود قدیمی سازمان مجاهدین خلق ایران و مضمون آنها مورد مطالعه اجمالی قرار گرفته است.

○ سرود اصلی مجاهدین خلق

بهمن بازرگانی، ضمن بیان بخش‌هایی از خاطرات خود در زندان مشهد، در یک گفت و گو، به سرودی اشاره می‌کند که آن را **محمد سیدی کاشانی** ساخته بود. سرود مزبور همین است که در اینجا

آورده‌ایم و به «سرود مجاهدین» معروف بود ولی بعدها عنوان «سرود خون» را روی آن گذاشتند.[۱]

بازرگانی می‌گوید:

[در زندان مشهد] سیدی کاشانی هم بود که به او «بابا» می‌گفتند: سرود مجاهدین را هم او ساخت. یادم است که یک بار بچه‌ها در سلول‌ها این سرود را می‌خواندند؛ فیروزگوران ـ همان روزنامه نویسی که به زندان افتاد و الآن جامعه سالم را منتشر می‌کند ـ هم بود. بچه‌ها می‌خواندند: «غریو بمب و انفجار»... وحشتناک است! واقعاً در آن موقع حالیمان نبود که اینها چیزهای بدی است و خیلی وحشتناک است. من جلسه گذاشتم که اینها را از سرود حذف کنیم [که توافق حاصل نشد].[۲]

سرود خون

زخون - زخون

شراره‌های انتقام توده‌ها — به خرمن وجود دشمنان گرفت

که از فروغ روشنش

فضای تیره جهان شود سپید(۲)

*

زجای خود ـ زجای خود

زجای خود بخیز و عهد راستین — وفا نما به خون و عزم آهنین

بپا بپا که انقلاب راستین

بپا شود زنهضت مجاهدین(۲)

*

زخشم ما ـ زخشم ما

گلوله‌های آتشین (۲) — به آتش افکند وجود دشمنان

غریو فتح و انقلاب

رسد زسرزمین ما به آسمان(۲)

---

۱. متن این سرود و سرود دیگری که جایگزین «ای ایران» بود، در پی خواهد آمد؛ به نقل از: مجموعه هم‌آواز با مجاهدین؛ مجموعه‌ای از سرودهای سازمان مجاهدین خلق ایران، به کوشش انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه مشهد، مهرماه ۱۳۵۸، صص ۱۱ و ۲۴.

۲. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

○ سرودی در ضدیت و تقابل با سرود «ای ایران»

در سال‌های اول دهه ۱۳۷۰ زمزمه‌ها و شایعات به شواهد عینی تبدیل شد و تعداد زیادی از کسانی را که با مواضع و دیدگاه‌های سازمان آشنا بودند، در حیرت فرو برد؛ و البته بودند کسانی که به دلیل آشنایی با مؤلفه‌ها و علایم حرکت رهبری سازمان به سمت قدرت مطلق فردی، هرگونه تغییر و وارونگی را محتمل می‌دانستند. رهبری سازمان تصمیم گرفت از اهرم‌ها و وسیله‌هایی که قبلاً نامشروع و به شدت «ممنوعه» بود، به نحو احسن استفاده کند: برگزاری کنسرت‌ها و شوها و میتینگ‌ها، برگزاری سالگرد ۳۰ تیر، استفاده از نقش شیر و خورشید و اضافه آن به پرچم ایران، فراگیر کردن و انتشار سرود «ای ایران» و...

از آنجا که در گذشته، سازمان بر آن بود که سرود «ای ایران» ارتجاعی و ضدانقلابی است (به جهت تکرار نام «سرزمین» و در نتیجه تقویت حس ناسیونالیستی ـ که گناه کبیره و ذنب لایغفر شمرده می‌شد) سرایش سرود دیگری را به جای آن تدارک دید و بدین منظور، **محمد سیدی کاشانی** (معروف به «بابا») سرودی را سرود که ابیاتی از آن در زیر می‌آید.[1]

سرود پیکار خلق

ای رزم‌آور خلق قهرمان
ای رزمت الگوی همرزمان
ای.........

سرسختی‌ات در هم شکسته بساط ستم
بگسسته هر ظلمتی را زهم
ای پشتیبان تو کارگر
همرزمت دهقان و پیشه‌ور

---

۱. بخشی از خاطرات شفاهی یکی از مجاهدین خلق زندانی در رژیم شاه (که مایل به معرفی خود نیست)، در تنظیم این یادداشت مورد استفاده و اقتباس قرار گرفته است.

ای...........

رنــج ســالیان تـو نشـان جـنبش است
پرطنین صدای تـو زمـان یـورش است
راهِ تـــــو چـــــون راه خـــــدا
چـــون رهنـــوردد ســـوی آســمان
ای پـــرچـــم دار پـــیام و خـــون

ای......
ره گـــــم کـــــنند دژخـــــیمان
تـــــنها شـــوند در ایـــن مـــیان

□ شکنجه: از عملیات مهندسی تا زندان‌های عراق

در مردادماه ۱۳۶۱ افراد سازمان در تهران سه پاسدار به اسامی **طالب طاهری**، **محسن میرجلیلی** و **طهماسبی** را ربوده، به خانه امنی بردند و آنها را برای گرفتن اقرار و به قصد انتقام‌جویی تا سرحد مرگ شکنجه کردند. اعضای سازمان ناخن‌های این پاسداران را با انبردست کشیدند. پشت و شکمشان را با اتو داغ کردند. بعد هم جسدشان را به آتش کشیدند. در این خصوص اما صدایی از جایی به گوش نرسید و کسی پیدا نشد که این عمل فجیع را محکوم کند. برخی گفتند: اگر رژیم می‌کشد و شکنجه می‌کند، پس سازمان هم حق دارد چنین کاری را بکند. کسی به این چراغ سبز دادن‌ها برای شکنجه انسان‌ها اعتراضی نکرد و نتیجه همین شد که این روزها شده است.

سازمان تا وقتی چاردیواری نداشت و به لحاظ زیست محیطی (در محیط اروپا) در مضیقه بود، نتوانست ماهیت اصلی خود را در خصوص برخورد با منتقدین ـ چه در درون سازمان و چه در بیرون آن ـ نشان دهد. ولی از همان آغاز ورود به عراق، زندان‌های بزرگی برپا کرد.

تا این اواخر در قرارگاه اشرف که بزرگترین و اصلی‌ترین پایگاه مجاهدین در عراق است بخشی به نام «قضایی» مسئولیت زندان‌های متعدد سازمان را بر عهده دارد. این بخش ـ که مسئول **نادر رفیعی‌نژاد** است ـ همه گونه مشخصات یک مجموعه قضایی را دارد. متهم که همان ناراضی و متقاضی خروج از

سازمان است، ابتدا به انفرادی فرستاده می‌شود. پس از مدتی به «دادگاه» فراخوانده مـی‌شود. در ایـن «دادگاه» که نقش رئیس و دادستان و بازجو را یک نفر بازی می‌کند، متهم نمی‌تواند وکیل مدافع داشته باشد. در این دادگاه متهم موظف است فرمی را امضا کرده، از «رهبری» سازمان طلب مغفرت کند. اگر متهم این فرم را امضا نکرد، به دستور رئیس دادگاه توسط گروه ضربت که اعضای آن نیز جزو مسئولین سازمان هستند، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. این کتک زدن تا مرحله امضا گرفتن از متهم و زندانی ادامه پیدا می‌کند.

برخی از برخوردهای گروه ویژه ضربت بخش «قضایی» سازمان با افراد منتقد و خواستار جدایی، به قرار زیر است:

۱) **رجوی** خود شخصاً به عنوان رهبر مذهبی فتوای «سیلی زدن» را صادر کرده است. وی در نشست «طلاق» روز ۲۷ شهریور ۱۳۷۰ در قرارگاه اشرف گفته است: «بریده آزاد است هر کاری بکند. هر حرفی بزند؛ اما اگر بریده‌ای بخواهد خمینی‌گرایی را مبلغ باشد، از جانب من دو سیلی محکم بر بناگوش او بنوازید»

۲) شلاق زدن شیوه مرسوم در همه زندان‌های سازمان به خصوص از تابستان ۱۳۷۰.

۳) حبس در سلول انفرادی.

سلول‌های ساخته شده برای زندانیان به شکلی است که برای هر زندانی یک فضای کوچک جهت هواخوری در مقابل سلولش ساخته‌اند، تا با سایر زندانیان ارتباط نگیرد و زندانیان از وجود یکدیگر بی‌خبر بمانند. با این شیوه هر زندانی گمان می‌کند که تنها اوست که زندانی است.

۴) تحمیل گرسنگی به زندانیان.

۵) قطع آب گرم حمام در زمستان.

۶) از کار انداختن سیستم‌های تهویه و خنک کننده در گرمای بالای ۵۰ درجه بغداد و دیگر شهرهای عراق.

۷) حبس در سلول مملو از پشه، سوسک و...

۸) ناسزا، توهین، کتک زدن.

۹) دست‌های فرد را از پشت می‌بندند و با همین حال، او را از روی زمین بلند کرده و در حالی که بغل گوش زندانی نعره‌های گوش خراش می‌کشند، چند نفری با مشت و لگد و پوتین‌های نظامی بر

سر زندانی ریخته، او را به باد کتک و سیلی می‌گیرند. به عنوان نمونه می‌توان از **محمدحسین سبحانی** نام برد که توسط **ابراهیم ذاکری، نادر رفیعی‌نژاد و حسن محصل** در تیرماه ۱۳۷۸ تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفته بود.

۱۰) شلاق زدن با کابل برق.

۱۱) «معبد» یا کتک زدن تیمی با مشت و لگد.

۱۲) «اتاق فوتبال» که در آنجا تعداد ۶ نفر در دو تیم ۳ نفره، زندانی را مثل توپ فوتبال با مشت و لگد به هم پاس می‌دهند. در صورت بیهوش شدن زندانی، با ریختن یک سطل آب روی سر و صورتش، او را به هوش آورده، مجدداً شکنجه را از سر می‌گیرند.

۱۳) «دهلیز قبر» این گونه است که زندانی را بین دو سطح چوبی قرار داده و به وسیله چرخاندن اهرم‌های آن و در نتیجه نزدیک کردن این دو سطح، فشار کشنده‌ای به همه اعضای بدن زندانی وارد می‌کنند.

۱۴) «کفن پیچ یا پتو پیچ» که زندانی را در پتو پیچیده و می‌چرخانند.

محاکمات درون سازمانی بسته به اینکه سازمان چه هدفی را از محاکمه فرد دنبال می‌کند، معمولاً به دو صورت انجام می‌گیرد: فردی و جمعی. این محاکمات در یک محیط دربسته با حضور متهم و چند نفر به عنوان قاضی یا در یک سالن بزرگ چند صد نفره با حضور چندین متهم صورت می‌گیرد. افرادی که مورد محاکمه فردی قرار گرفته‌اند، گزارش‌هایی از بدرفتاری، تحقیر، کتک و آزار بدنی داده‌اند. در مواردی این افراد از جانب قاضی نیز مورد هتاکی و ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. حکم صادره در تمامی این دادگاه‌های بسته اعدام بوده است که اجرای آن را به دلائل سیاسی مقدور نمی‌دانند. اجرای این حکم تا زمان به قدرت رسیدن **مسعود رجوی** معلق می‌ماند. از افرادی که تا به حال حکم اعدامشان در این دادگاه‌ها صادر شده و توانسته‌اند آن مناسبات را ترک کرده، به افشاگری بپردازند، می‌توان از **اردشیر پرهیزکاری، فرهاد جواهری یار، محمدحسین سبحانی و جمشید طهماسبی** نام برد. آخرین گزارشی که در این زمینه منتشر شده، گزارشی است مفصل از مسعود طیبی، یکی از اعضای شورای مرکزی و عضو ستاد تبلیغات سازمان مجاهدین «که به عنوان فیلمبردار، خود ناظر و شاهد محاکمه جمعی قریب به ۴۰۰ تن از ناراضیان سازمان در تابستان ۱۳۸۰ در «پایگاه اشرف» بوده است. **طیبی** در آذرماه ۱۳۸۰ از عراق گریخت و به اروپا پناهنده شد. گزارش طیبی به عنوان یک شاهد عینی می‌تواند از اهمیت فوق‌العاده‌ای

برخوردار باشد.

□ نامه افشاگرانه درباره محاکمات سازمانی

**با احترام به مسئولان سازمان غیردولتی عفو بین‌المللی و کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد.
برای اطلاع شما اینجانب (مسعود طیبی) یکی از اعضای سابق شورای مرکزی و عضو سابق ستاد تبلیغات مجاهدین با رده تشکیلاتی (معاون عضو ستاد)،
احتراماً به عرض می‌رسانم که فعالیت سیاسی‌ام را از سال ۱۳۵۷ با مجاهدین شروع کرده و در سال ۱۳۶۰ به زندان افتاده و به مدت یک سال در زندان اوین و قزل‌حصار زندانی سیاسی رژیم جمهوری اسلامی بوده‌ام. سپس پس از آزادی مجدداً فعالیت خود را با تنی چند از هواداران ادامه دادم ولی رژیم جمهوری اسلامی متوجه شده و شبانه به خانه ما حمله می‌کنند که با طرح حساب شده از قبل موفق به فرار می‌شوم و پس از زندگی مخفی به مدت ۶ ماه در مشهد از طریق حزب دمکرات کردستان خود را به شمال کردستان و پایگاه‌های مجاهدین در سال ۱۳۶۳ رساندم. از این سال تا سال ۱۳۸۰ در قسمت‌های مختلف این سازمان از جمله در ستاد تبلیغات سازمان مجاهدین مسئولیت‌هایی را بر عهده داشتم. در سال ۱۳۷۰ به عضویت شورای مرکزی سازمان مجاهدین انتخاب شدم که اسم و مشخصاتم در نشریه فوق‌العاده مجاهد به تاریخ پاییز ۱۳۷۰ درج و مدرک آن را به همراه دارم. در سال ۱۳۷۳ به همراه مریم رجوی به پاریس اعزام شدم و سپس در سال ۱۳۷۵ با ایشان به خاک عراق برگشتم. در سال ۱۳۸۰ به عنوان معاون عضو ستاد پس از ۲۰ سال کار حرفه‌ای شناخته شدم که عکس و تصویرم در نشستی به همین مناسبت در نشریه مجاهد شماره ۵۶۲ به تاریخ مهرماه ۱۳۸۰ درج شده را به همراه دارم. من آخرین مسئولیتم مجری و گوینده برنامه تبلیغ ارتش آزادی بخش در ماهواره ۲۴ ساعته سیاسی آزادی می‌باشد که فیلم آن به همراه گویندگی و اجرای برنامه‌ای را در اختیار دارم.
من در دسامبر ۲۰۰۱ (آذرماه ۱۳۸۰) به دلیل محاکمات درون تشکیلاتی و سرکوب و تفتیش عقاید روزانه و همچنین تصمیم سازمان مجاهدین مبنی بر تحویل ناراضیان این سازمان به رژیم... از آن کناره‌گیری کردم تا به هر وسیله ممکن از این تصمیم‌گیری سازمان پرده برداشته و حقایق انکارناپذیر را به اطلاع مردم ایران و آزادی‌خواهان جهان برسانم تا به هرگونه‌ای که امکان‌پذیر است جلوی این عمل شنیع و ضد دمکراتیک و ضدآزادی گرفته شود و حق مسلم انتخاب راه و روش زندگی از طرف فداکارترین فرزندان مردم ایران که هم اکنون در خاک عراق به عنوان ناراضیان این سازمان صدایشان به جایی نمی‌رسد محترم شمرده شود و سازمان**

مجاهدین این اجازه را نداشته باشد که در سکوت و بی‌خبری دست به چنین رفتار ضدانقلابی و ضدمردمی بزند.

من به دلیل سطح تشکیلاتی‌ام و همچنین به دلیل مسئولیت فیلم‌برداری در نشست‌هایی حاضر شده‌ام که افرادی به دلیل عقاید شخصی و همچنین اختلاف عقیده سیاسی و تشکیلاتی‌شان خواهان جدایی از سازمان مجاهدین شده‌اند ولی متأسفانه به خاطر همین تصمیم‌گیری مبنی بر خروج از سازمان، محاکمه شده و در این محاکمات سازمانی به دستور تشکیلات و رهبری مسعود رجوی هیچگونه هیئت منصفه و وکیل مدافعی حضور نداشته که از آنان و حقشان مبنی بر حق انتخاب آزاد زندگی در هر شرایطی دفاع کند. به دلیل اعتراض به این محاکمات و اختناق و سانسوری که امروز در مناسبات این سازمان برقرار شده است، پس از ۲۲ سال فعالیت تشکیلاتی مستمر و حرفه‌ای از این سازمان کناره‌گیری کردم و جهت روشنگری سیاسی برای مردم ایران و جهان که بدانند سازمان مجاهدین امروز، در سال ۱۳۸۱، چه بلایی بر سر فرزندانشان می‌آورد با شما تماس برقرار کرده و شواهد انکارناپذیری را جهت رسیدگی و هر اقدامی که برای خلاصی بیش از ۴۰۰ تن از ناراضیان این سازمان (بنابر گفته شخص مسعود رجوی در نشست‌های درون تشکیلاتی) که در شرایط بسیار بدی به سر می‌برند در اختیار شما قرار می‌دهم:

۱) این محاکمات در تابستان ۱۳۸۰ برابر با ژوئن ۲۰۰۱ میلادی به مدت ۳ ماه ادامه داشته است.

۲) محل این محاکمات در قرارگاهی به نام باقرزاده در ۶۰ کیلومتری غرب بغداد بوده است.

۳) تعداد ناراضیان در حال جدا از کسانی که در زندان‌ها [به سر می‌برند] و یا به مقامات عراقی تحویل داده شده‌اند، به گفته شخص مسعود رجوی ۴۰۰ نفر می‌باشد.

۴) در صورت محاکمه، فردی که نپذیرد دیگر در مناسبات مجاهدین در عراق بماند، حداقل به مدت ۲ سال برای (عضو)، ۵ سال برای (معاون بخش) و ۱۰ سال برای (معاون عضو ستاد) زندان در نظر گرفته می‌شود با این توجیه که اطلاعات فرد باید بسوزد.

۵) افراد می‌بایست در جلوی دوربین ظاهر شوند و با مصاحبه تلویزیونی از اعمال خود اظهار پشیمانی و ندامت کنند و به طور مکتوب خود را محکوم کنند. (این شیوه در سال ۱۳۶۰ به میزان زیاد در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی بکار گرفته می‌شد و به عنوان یک زندانی سیاسی در این سال‌ها با آن مواجه بوده‌ام و اکنون در سال ۱۳۸۰ مجاهدین از همین شیوه برای سرکوب مخالفان خود بهره می‌گیرند).

۶) پس از مراحل فوق فرد ناراضی را تحویل رژیم ایران می‌دهند. به این ترتیب که یا او را لب مرز ایران و عراق رها می‌سازند تا توسط پاسداران رژیم دستگیر یا کشته شود و یا اینکه از

طریق مقامات عراقی وی را تحویل رژیم ایران می‌دهند.

۷) در مسیر تحویل فرد ناراضی از مسیر مقامات عراقی، فرد مدت زیادی را نیز باید در زندان‌های عراق از جمله (زندان ابوغُرَیب) سپری کند که این موارد فشارهای خردکننده‌ای را به فرد وارد می‌سازد تا نهایتاً از خروج خود از تشکیلات مجاهدین، در عراق پشیمان شود. نکته خیلی مهم اینکه افرادی که به نام ارتش آزادی بخش در خاک عراق جمع شده‌اند دارای پاسپورت پناهندگی از دولت عراق نیستند بلکه این سازمان مجاهدین است که به عنوان یک سازمان از مقامات عراقی پناهندگی دریافت کرده و لذا هر کس را که سازمان مجاهدین وی را تأیید نکند بلافاصله دولت عراق حق دستگیری وی را ـ به عنوان جاسوسی که از طریق کشور ایران اعزام شده است ـ دارد و سازمان مجاهدین از مدت‌ها قبل از این موضوع مطلع بود. ولی آن را به اطلاع اعضایی که حتی بیش از ۲۰ سال برای او زحمت و رنج کشیده‌اند نرسانده بود.

با قوی‌تر شدن احتمال حمله قریب‌الوقوع آمریکا به عراق و همین طور حوادث بعد از فاجعه ۱۱ سپتامبر تعداد افراد خواهان جدایی از مجاهدین و نماندن در خاک عراق روز به روز بیشتر می‌شود و به دلیل از هم نپاشیدن تشکیلات مجاهدین در عراق چنین تصمیمات ضدانسانی از طرف سازمان مجاهدین برای اعضای ناراضی‌اش گرفته شده است. بنابراین بعد از محاکمه ۲ راه پیش پای فرد می‌گذارند یا وی را تحویل مقامات عراقی دهند که از طریق صلیب سرخ به آنها می‌گویند به اروپا اعزام می‌شوند که بعداً معلوم شد این هم دروغ است و (فرد ناراضی با تعویض اسرای عراقی از مسیر دیگر تحویل ایران می‌گردد).

و یا (راه حل دوم) که لب مرز ایران و عراق رها شده و خودشان مشکل خودشان را حل کنند و کاری هم به سازمان مجاهدین نداشته باشند. و از طریق جرگه‌ها و آبراه‌هایی که از داخل خاک عراق به ایران و بالعکس وجود دارد اقدام به چنین اعمالی می‌کنند ولی به گفته خیلی از ناراضیان در موارد مشابه، پس از رها کردن فرد از طرف مجاهدین اقدام به تیراندازی شده و فرد رها شده با تیراندازی متقابل نگهبانان لب مرزی رژیم جمهوری اسلامی کشته شده‌اند.

این احتمال را سازمان مجاهدین می‌دهد که اگر فرد گیر رژیم نیفتد فرد ناراضی در تاریکی شب ناخواسته در میادین مین باقی مانده از زمان جنگ ایران و عراق بیفتد و این طوری از دست وی خلاص شوند و به این ترتیب از حوادثی که هم اکنون در سازمان مجاهدین اتفاق می‌افتد کسی مطلع نگردد و همه چیز در پرده‌ای از ابهام باقی بماند و هیچ کس صدایش در خاک عراق (کشوری که خود به قوانین بین‌المللی ترتیب اثر نمی‌دهد) به گوش سازمان‌های حقوق بشری و مجامع بین‌المللی نرسد.

به هر صورت این وظیفه شماست که به عنوان یک سازمان حقوق بشری با تحقیقات کامل از آنچه گفته‌ام و در هر دادگاه یا مجمع تصمیم‌گیری عالیه حاضر به شهادت آنها هستم هر اقدامی که صلاح می‌دانید تا از حقوق افرادی که دیگر نمی‌خواهند به هر دلیل با این سازمان همکاری کنند دفاع کنید و به عنوان یک انسان آزاد که برای رهایی مردم ایران از چنگ آخوندها اکنون در مسیر خود به چنین گردابی افتاده‌اند کمک برسانید.

محترماً عرض می‌کنم اقدام سازمان شما بسیار تعیین کننده است چرا که سازمان مجاهدین به شدت از هرگونه پیگیری بابت این موضوع به شدت هراس دارد و به همین دلیل ماکزیمم تلاش خود را کرده است که این حقایق جایی عنوان نشود و با انواع تهمت‌ها و دروغ‌گویی‌ها سعی می‌کند صدای من را نیز که توانسته‌ام از آن جهنم خلاصی پیدا کنم خاموش سازد.

در ادامه به اسامی و مشخصات برخی از محاکمه شدگان تابستان ۱۳۸۰ (ژوئن ۲۰۰۱) در این سازمان تا جایی که برایم مقدور و ذهنم یاری می‌کرده اشاره می‌کنم و بار دیگر یادآوری می‌کنم جدا شدن افرادی که حداقل ۱۰ تا ۲۰ سال از جوانی و از زندگی خود را صرف این تشکیلات کرده‌اند فقط به این دلیل انجام می‌شود که سیاست‌های غلط و غیردموکراتیک این سازمان در مناسبات درونی و بیرونی‌اش را قبول نداشته و دیکتاتوری و فردپرستی مسعود رجوی را نمی‌پذیرند و یا بعضی‌ها انجام عملیاتی را که در داخل ایران با اسم عملیات رهایی‌بخش که بدون هیچ نتیجه‌گیری واقعی برای آزادی مردم ایران که منجر به کشته یا زخمی و دستگیر شدن تمامی افراد اقدام کننده شد و همچنین برخی از افراد عادی از جانب مردم ایران قربانی این اقدامات شدند را به عنوان یک تاکتیک صحیح که فقط به رژیم ضربه می‌زند درست تلقی نمی‌کنند و فقط به همین جرم!!!... مجبورند این فشارها و سختی‌ها را تحمل کنند و به هنگام جدایی از سازمان علی‌رغم این که بخش اعظمی از عمر خود را صرف آن کرده‌اند بدون هیچ گونه چشم‌داشت یا کمترین حقی از سازمان مجاهدین فقط خواهان این هستند که اجازه دهند برای ادامه زندگی‌شان خود افراد تصمیم گرفته و به دنبال زندگی خصوصی‌شان بروند ولی همین حداقل را هم سازمان مجاهدین نمی‌پذیرد.

ارادتمند: مسعود طیبی از مسئولین سابق ستاد تبلیغات مجاهدین و عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران ـ تاریخ ۲۵ـ اکتبر ـ ۲۰۰۲ (مهرماه ۱۳۸۲).

□ اسناد ضمیمه نامه سرگشاده مسعود طیبی

۱) مهدی افتخاری

مدت محاکمه: دو روز تمام

مشخصات:

۱) سن حدود ۶۰ سال.

۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۳۰ سال.

۴) مسئول بخش اجتماعی سازمان در سال ۱۳۶۴.

۵) از زندانیان سیاسی زمان شاه.

۶) هم بند مسعود رجوی در زندان.

۷) فرمانده عملیات خروج مسعود رجوی و بنی‌صدر اولین رئیس جمهور ایران.

۸) او از ناراحتی عصبی به شدت رنج می‌برد ولی برای معالجه او را برخلاف کسانی مثل ابراهیم ذاکری به خارج نمی‌فرستند و به کارهای سختی چون باغبانی وادار می‌کنند.

اتهامات:

۱) عدم پذیرش بحث انقلاب ایدئولوژی مجاهدین مبنی بر عدم ازدواج تا آخر عمر.

۲) ایجاد پاسیویسم و دلسردی در تشکیلات.

۳) مخفی کردن غذا و پوشاک برای فرار.

۴) عدم شرکت در نشست‌های تفتیش عقاید.

۲) هادی روشن روانی

مدت محاکمه: به طور مستمر ۱۶ ساعت.

مشخصات:

۱) سن حدود ۵۵ سال.

۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۳۰ سال
۴) عضو دفتر سیاسی مجاهدین در سال ۱۳۶۴.
۵) مسئول بخش ضداطلاعات در سال ۱۳۷۴.
۶) وی مبتلا به بیماری قلبی است.

اتهامات:
۱) غیرفعال بودن در ستاد ضد اطلاعات.
۲) کنار کشیدن از مسائل و مشکلات مجاهدین.
۳) فعال نبودن در نشست‌های تفتیش عقاید روزانه.
۴) خود را به مریضی زدن.

۳) مسعود ضرغامی (اعزام شده به ترکیه)
مدت محاکمه: یک روز تمام به مدت ۱۴ ساعت.
مشخصات:
۱) سن ۴۱ سال.
۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.
۳) مدت مبارزه: بیش از ۲۱ سال.

اتهامات:
۱) قبول نداشتن عملکرد و خط سیاسی سازمان.
۲) ایجاد فضای سرد و ناامیدی به تصمیمات سازمان و تشکیلات.
۳) گوش کردن به رادیوهای خارجی از جمله رادیو امریکا و بی. بی. سی.
۴) تبلیغ فکر خود و منتقل کردن تحلیل رادیوهای خارجی به دیگران و مسئله‌دار کردن آنها.
۵) عدم شرکت در نشست‌های رهبری سازمان.
۶) وی یک بار در سال ۱۹۹۳ به همراه مریم رجوی به خارج از خاک عراق منتقل شد. او دارای

پاسپورت پناهندگی از کشور سوئد بود.

۷) وی در سال ۱۹۹۵ در خاک سوئد از سازمان جدا شد ولیکن پس از پیدا کردن وی او را با فریب به عراق برگرداندند.

۸) وی عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین به ردیف شماره ۶۲۳ از همدان نامش ثبت شده است.

۴) حمید فلاحتی

مدت محاکمه: نزدیک به دو روز

مشخصات:

۱) سن ۴۲ سال.

۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۹ سال.

۴) تمام مسئولیت‌های وی گرفته شده بود.

۵) وی به طور شبانه‌روزی تحت نظر مسئولینش قرار داشت.

۶) او از سال ۱۹۹۴ جزو ناراضیان درونی سازمان می‌باشد و **رجوی** به شدت مراقب است که وی نتواند به هیچ ترتیبی خاک عراق را ترک کند چرا که دارای اطلاعات زیادی از سازمان می‌باشد.

۷) او به صراحت مطرح می‌کرد در صورت اصابت موشک به قرارگاه مجاهدین اگر کشته شود مسئولیتش با شخص **مسعود رجوی** است چون نمی‌خواهد اینجا باشد.

اتهامات:

۱) گوش کردن به رادیوهای فارسی زبان.

۲) عدم شرکت در نشست‌های تفتیش عقاید روزانه.

۳) مخالفت با خط نظامی سازمان مجاهدین و اعتقاد به اینکه عملیات خمپاره‌باران در شهرها جواب نداد.

۵) حسین مشعوفی (اعزام شده از آلمان)

مدت محاکمه: بیش از سه روز تا مشخص شود خط تلفن آزاد را چگونه به دست آورده است.

مشخصات:

۱) سن ۳۵ سال.

۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۸ سال.

۴) وی مدتی قبل از آوردن به سالن محاکمه در انفرادی به سر می‌برده است.

۵) دو برادر وی قبلاً در عملیات سازمان و یکی در زندان توسط رژیم اعدام شده است.

۶) در طی محاکمه‌اش درخواست می‌کرد تا آخر عمر در زندان بماند ولی در نشست‌های تفتیش عقاید روزانه شرکت نکند.

۷) روز سوم محاکمه در حالی که جمعیت همگی از شدت خستگی خوابیده بودند اما محاکمه بی‌وقفه ادامه پیدا کرد.

اتهامات:

۱) عدم پذیرش مسئولیت‌های سازمانی.

۲) درخواست رسمی مبنی بر جدایی بی‌قید و شرط از سازمان.

۳) تماس غیرقانونی به طور شبانه با خارج کشور (وی موفق شده بود به طور مخفی یک خط آزاد گیرآورده و جدایی خودش از سازمان را به اطلاع خانواده‌اش برساند).

۴) درخواست کمک از خانواده در این رابطه.

۶) غلامرضا شکری (تکاور گردان کماندوی ارتش)

مدت محاکمه: ۱۲ ساعت به طور مستمر

مشخصات:

۱) سن ۳۸ سال.

۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۲ سال.
۴) او کمک‌های بسیاری در زمینه آموزش‌های نظامی به سازمان کرده بود.
۵) او اکنون به عنوان راننده تانک شناسایی می‌باشد.

اتهامات:

۱) اتهام نقشه کشیدن برای فرار از طریق شمال کردستان عراق، جایی که از همین طریق به ارتش آزادی‌بخش پیوسته بود.
۲) عدم شرکت فعال در عملیات مرز ایران و عراق.

۷) جمال امیری (اعزام شده از کشور آلمان)

مدت محاکمه: حدود ۱۵ ساعت.

مشخصات:

۱) سن ۳۰ سال.
۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.
۳) مدت مبارزه: حدود ۱۴ سال.
۴) وی مدت ۲۱ روز قبل از شروع محاکمه در یک سالن سرپوشیده که توسط ۳ نفر نگهبانی می‌شد زندانی بود و من از نزدیک شاهد این موضوع بودم.
۵) پدر و مادر وی در انگلستان می‌باشند و پدرش از کارکنان با نفوذ شرکت نفت در زمان شاه بود.
۶) یک برادر وی نیز در آلمان می‌باشد.

اتهامات:

۱) عدم شرکت در عملیات نظامی.
۲) مسئله‌دار بودن و خواهان جدایی از سازمان.
۳) عدم شرکت در نشست‌های رهبر سازمان.

۸) خلیل محمدی نسب

مدت محاکمه: حدود ۱۶ ساعت به طور مستمر

مشخصات:

۱) سن ۴۱ سال.

۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.

۳) مدت مبارزه بیش از ۲۰ سال.

۴) وی قبل از شروع محاکمه‌اش در محاکماتی با حضور حداکثر ۳۰۰ نفر حضور داشت.

۵) وی پس از امضای برگه جدایی از سازمان به شدت تحت شرایط سخت زندان انفرادی قرار گرفت.

۶) وی از فرماندهان پشتیبانی بود.

اتهامات:

۱) درخواست خروج از سازمان و امضای برگه آن، کمتر از یک دقیقه.

۲) عدم شرکت در عملیات نظامی.

۹) اردشیر پرهیزکاری

مدت محاکمه: دو روز تمام.

مشخصات:

۱) سن ۳۰ سال.

۲) رده تشکیلاتی: عضو سازمان.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۰ سال.

۴) وی در زمستان ۱۳۸۰ به طور ناجوانمردانه به مقامات عراقی تحویل داده شد تا از این طریق با اسرای جنگ ایران و عراق تعویض گردد.

۵) بنابر اعلام نشریه مجاهد ارگان سازمان مجاهدین شماره ۵۹۸ وی تحویل رژیم ایران شده است.

۶) در مدت محاکمه وی که از نظراتش دفاع می‌کرد بارها جلسه به هم خورد ولی از طریق انتظامات آرامش برقرار شد تا آن طور که باید وی خوار و ذلیل شود وی برخلاف میل رجوی که ریاست

جلسه را بر عهده داشت هرگز از نظراتش کوتاه نیامد و نهایتاً قربانی شجاعتش شد.

اتهامات:

۱) او ترتیب رده‌بندی در سازمان مجاهدین را قبول نداشت و روی این موضوع گزارش به مسئولش داده بود.

۲) وی از دو پا فلج بود ولی این موضوع مانع از محاکمه وی نشده بود.

۱۰) شهاب اختیاری

مدت محاکمه: اطلاعی ندارم.

مشخصات:

۱) سن ۳۸ سال.

۲) رده تشکیلاتی: عضو سازمان.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۰ سال.

۴) اهل شهر کرند و پیرو اهل تسنن.

۵) به دلیل احتمال فرار از جانب وی در طول برگزاری این نشست‌ها هر شب ۷ پست ۳ نفره مجموعاً ۲۱ نفر صرف حفاظت از وی می‌شد.

اتهامات:

۱) عدم اجرای دستورات سازمانی.

۲) عدم شرکت در عملیات سازمانی.

۳) برقراری محفل و پراکندن تحلیل رادیوهای خارجی.

۱۱) جواد اژدری

مدت محاکمه: دو روز تمام.

مشخصات:

۱) سن ۴۲ سال.
۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.
۳) مدت مبارزه: بیش از ۲۰ سال.
۴) وی موفق به فرار در شهر بغداد می‌شود ولی ۴ روز بعد توسط پلیس امنیت عراق شناسایی شده و دستگیر می‌گردد.
۵) وی پس از دستگیری اتهام جاسوس ایرانی به وی زده می‌شود.
۶) پس از یک هفته تحقیقات علی‌رغم خواست خودش مجدداً به سازمان مجاهدین تحویل داده می‌شود و مدت‌ها در زندان انفرادی حبس بوده است.

اتهامات:
۱) ربودن ماشین و مقادیری پول.
۲) قصد فرار از داخل بغداد به خارج از خاک عراق.
۳) کارشکنی در دستورات سازمانی.
۴) قبول نداشتن بحث عدم ازدواج تا آخر عمر که سازمان مجاهدین نام انقلاب ایدئولوژیک را به آن داده است.

۱۲) محمد موسوی (اعزام شده از کشور آمریکا)
مدت محاکمه: حدود ۱۵ ساعت.
مشخصات:
۱) سن حدود ۴۴ سال.
۲) رده تشکیلاتی: معاون عضو ستاد.
۳) مدت مبارزه: بیش از ۲۲ سال.
۴) وی از قبل از انقلاب در کشور آمریکا فعالیت سیاسی داشته است.
۵) خواهر وی (**مهدیه موسوی**) نام دارد که از افراد بخش دیپلماسی سازمان مجاهدین می‌باشد.
۶) در روز محاکمه وی خواهرش را آورده بودند که با توهین و فحاشی وی را از جدا شدن از سازمان

برحذر دارد.

اتهامات:

۱) کناره‌گیری از تشکیلات.

۲) پراکندن فضای دلسردی و ناامیدی از پیروزی در جنگ مسلحانه.

۳) وی متهم به اعتیاد شده بود و اینکه چرا روزی ۲ پاکت سیگار می‌کشد.

۱۳) امیر موثقی (از اسرای جنگ ایران و عراق)

مدت محاکمه: حدود ۱۴ـ ۱۵ ساعت یکسره ادامه داشت.

مشخصات:

۱) سن ۳۶ سال.

۲) رده تشکیلاتی: عضو سازمان.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۲ سال.

۴) وی در مقابل فرستادن وی به ایران عقب نشست و اجباراً پذیرفت در روابط سازمان علی‌رغم خواست خودش باقی بماند.

۵) در حین محاکمه بدترین فحش‌ها و حتی نام جاسوس وزارت اطلاعات در حالی‌که وی در روابط و مناسبات بود به وی می‌زدند و او هیچ حق دفاعی از خود نداشت و یک تنه همه فحش‌های رکیک را می‌شنود و چیزی هم نمی‌گوید.

اتهامات:

۱) عدم پذیرش هیچ گونه مسئولیتی در سازمان.

۲) عدم شرکت در نشست‌های تفتیش عقاید روزانه.

۳) خواستار جدایی از سازمان.

۱۴) منصور کرمی

مدت محاکمه: حدود ۸ ساعت.

مشخصات:

۱) سن ۴۰ سال.

۲) رده تشکیلاتی: معاون بخش.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۹ سال.

۴) دست راست وی از ناحیه آرنج به شدت در یکی از عملیات مرزی که به شهادت ۵ نفر از دوستانش انجامید زخمی شده و هم‌اکنون تحت مداوای فیزیوتراپی قرار دارد.

۵) او در گذشته فرار ناموفق داشته است.

۶) وی از افراد قرارگاه چهارم ارتش آزادی‌بخش می‌باشد.

اتهامات:

۱) فرار از مناسبات در قرارگاه اشرف.

۲) پاسیو و دلسرد شدن از مبارزه مسلحانه.

۳) بدرفتاری با مسئولین.

۱۵) فتح‌الله فتحی

مدت محاکمه: به مدت ۷ شب در سالن دیگری با تعداد ۳۰۰ نفر در همین ایام ادامه داشت.

مشخصات:

۱) سن ۳۵ سال.

۲) رده تشکیلاتی: فرمانده دسته.

۳) مدت مبارزه: بیش از ۱۴ سال.

۴) وی در حال حاضر در زندان (پذیرش) واقع در قرارگاه اشرف در ۴۰ کیلومتری شهر خالص به طور انفرادی زندانی است.

۵) شایعه شده بود که به خاطر خطاهایی که وی از نظر سازمان انجام داده بود هیچ وقت او را

نخواهند بخشید.

۶) وی از اردیبهشت ۱۳۸۰ از قرارگاه دوازدهم به قرارگاه باقرزاده منتقل و پس از محاکمه، دوران زندان را در قرارگاه اشرف سپری می‌کند.

اتهامات:

۱) خرید عکس‌های سکسی و آوردن به داخل قرارگاه دوازدهم ارتش از طریق کارگرانی که برای کار به آنجا مراجعه داشتند.

۲) ایجاد روابط غیر انسانی با دیگران.

۳) افراد را از مبارزه دلسرد کردن.

۴) پشت سر مسئولین سازمان بدگویی کردن.

توجه ضروری:

از تمامی محاکمات فوق‌الذکر توسط ۴ دوربین جداگانه فیلمبرداری شده و کلیه فیلم‌ها جزو مدارک ۵ ستاره در ستاد تبلیغات در محل ویژه نگهداری فیلم‌های مخصوص نگهداری می‌شود.

آمار محاکمه شدگان ۵۰ نفر بوده که از این تعداد فقط اسامی فوق به یادم مانده است.

نکته مهم: به اطلاع می‌رسانم.

برای ادای شهادت در هر دادگاه صالحه آمادگی دارم و حاضرم در صورت توافق سازمان مجاهدین و تضمین کافی برای حفظ امنیت‌ام از طرف سازمان امنیتی اینترنشنال و سازمان عفو بین‌الملل برای روشن شدن مطالب فوق و همچنین صحت و سقم آنها به همراه هیئتی از طرف سازمان‌های حقوق بشر بین‌المللی به خاک عراق رفته و از نزدیک آنان را همراهی کنم.

ارادتمند: مسعود طیبی ۲۵ـ ۱۰ـ/۲۰۰۱

فصل سوم:

سازمان و «دروغ»

□ تکمله‌ای درباره جداشدگان و منتقدان

همان‌گونه که گفته شد، لجن‌مال کردن و آلوده وانمودن جداشدگان، از جمله شگردهای جاری و متداول مجاهدین خلق بوده است. سازمان مزبور، در همه تبلیغات خود و نیز طی ملاقات‌های مختلف و مراجعه به مراجع متعدد، تلاش می‌کرد تا مخاطبان خویش را قانع سازد که جداشدگان، مأموران جمهوری اسلامی‌اند که توسط وزارت اطلاعات و ـ گاه ـ وزارت امور خارجه سازماندهی می‌شوند. حساسیت ویژه برخی از افراد، جمعیت‌ها و دستگاه‌ها نسبت به سرویس اطلاعاتی جمهوری اسلامی از یک طرف و وحشت و واکنش سریع سازمان مجاهدین در قبال جداشدگان و اصولاً پدیده نارضایتی و کناره‌گیری از تشکیلات از طرف دیگر، موجب شده تا این روند بروز پیدا کند.

در نخستین ماه‌های سال ۱۹۹۶/زمستان ۱۳۷۴، زمانی که عده‌ای از اعضای جداشدهٔ سازمان طی نامه و گزارش و نیز با ملاقات حضوری، **موریس کاپیتورن** گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد را در جریان نقض موارد متعدد حقوق بشر در اردوگاه‌ها، زندان‌ها و سایر مکان‌های متعلق به مجاهدین خلق در عراق قرار دادند،[1] **مسعود رجوی** دستور بسیج اطلاعاتی ـ تبلیغاتی وسیعی را علیه

---

۱. عمده‌ترین این موارد، شش مورد مشخص بدین شرح بوده است:
ـ فقدان دموکراسی و وجود استبداد و دیکتاتوری فرقه‌ای در مجموعه تشکیلات؛
ـ طلاق‌های اجباری و از هم پاشیده شدن خانواده‌ها با دستور مستقیم رجوی؛

جداشدگان صادر نمود و این پیام را صادر کرد:

الآن که این پیام را برای شما می‌دهم، ساعت ۴ صبح است... من به شما، که حدود ۶۰۰ نفر در آن هوای سرد در سوئیس جمع شدید تا این مزدوران را افشا کنید، تبریک می‌گویم. ای کاش من هم در میان شما بودم. وظیفه شما جاروب کردن این آشغال‌های خارج کشوری است. این بزرگ‌تر از عملیات «فروغ جاویدان» و حتی بزرگتر از عملیات سرنگونیَ است...[۱]

با همین رویکرد، سازمان همکاری‌های گسترده‌ای نیز با سرویس‌های اطلاعاتی غرب برقرار می‌نمود. قبلاً به فردی اشاره شد «**که از سازمان جدا شده و در فرانسه زندگی می‌کرده، برای تمدید پاسپورت پناهندگی‌اش به پلیس مراجعه می‌کند؛ وی را دستگیر می‌کنند به او می‌گویند که شما عضو دستگاه امنیتی رژیم تهران هستید! بعد از مدتی معلوم می‌شود که سازمان لیستی از افراد ناراضی و جدا شده یا مخالف خود را در اختیار دولت‌ها و سرویس‌های آنها گذاشته و آنها را مأموران اطلاعاتی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران معرفی کرده است...**»[۲]

در اینجا نمونه‌ای از فرهنگ هتاکی و برچسب زنی سازمان، که پس از یک مصاحبه رادیویی توسط جمعی از عناصر اسبق «شورای ملی مقاومت» (شورای متحد چپ» و عناصر اصلی آن: مهدی خانبابا تهرانی، محمود راسخ افشار و منوچهر صالحی) درباره آنها مطرح شده است، نقل می‌شود:

میان بازِ بدنام و فسیل‌های خارج کشوری ـ مبلغین خط استحاله و میانه‌روی بقایای خمینی و... رفسنجانی ـ آدم معلوم‌الحالی کهَ خدمات گران‌بهایی برای وزارت اطلاعات رژیم و سفارتش در آلمان می‌کند ـ پادوی ساواک آخوندی ـ رجاله‌ها و حق‌العمل کارهای حرفه‌ای ـ [منادیان] جامعه دموکراتیک ساواک ساخته ـ عاری از شرف ـ عمله ولایت فقیه ـ مسابقه رذالت ـ تکرار اراجیف و لجن پراکنیِ ساواک آخوندی ـ هرزه سیاسی ـ کفتر باز سیاسی ـ توّابینِ چپ ـ خرمرد

ـ وجود زندان، شکنجه‌های جسمی و روحی، دادگاه‌های درونی، مراحل انهدام روانی و شخصیتی افراد معترض و داشتن زندان‌های متعدد؛

ـ ضرب و شتم جداشدگان به شدیدترین وجه در اردوگاه ویژه‌ای که تدارک دیده‌اند، به خصوص در اردوگاه التاش؛

ـ وضع اسف‌بار کودکان و فرزندان، که آنها را از والدین و نزدیکان خویش دور کرده مورد سوءاستفاده و مغزشویی قرار داده‌اند؛

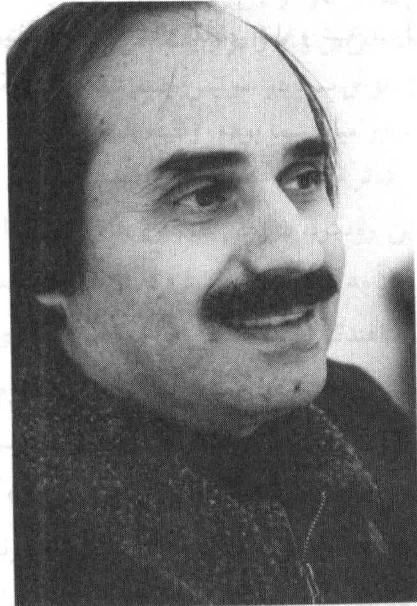
ـ قتل عام کردهای عراق، به دستور و جهت همراهی صدام حسین. (متخذ از متن گزارش مندرج در نشریهٔ نیمروز، ش ۳۵۴).

۱. برگرفته از گزارش فوق و نیز نشریهٔ نگاه، ش ۶: صص ۱۳۹ـ ۱۴۰؛ با اندکی تلخیص.

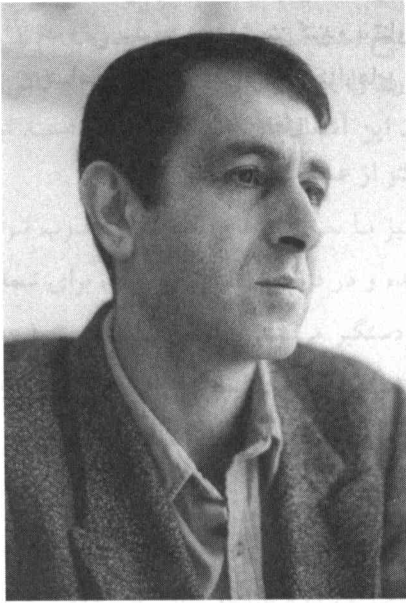
۲. برگرفته از مصاحبه رادیویی با منوچهر صالحی عضو سابق شورای ملی مقاومت؛ نشریهٔ نگاه، پیشین: ص ۲۴۱.

رند و ابن‌الوقت ـ رذل‌ترین عناصر ضدِ انقلابی ـ اصطبلِ ضد انقلاب ـ فرافکنی گندیدگی درونی ـ لومپنیسم مشمئز کننده ـ تناول استفراغاتِ ۱۴ ساله بقایای شاه و شیخ ـ ولگردهای سیاسی ـ فوران عفِن‌ترین لجنزارهای آخوندی و...[1]

۱. نشریهٔ نگاه، سال دوم، ش ۵، اکتبر ۱۹۹۶...؛ تلخیص جوابیهٔ یادشدگان به مطالب مندرج در نشریهٔ مجاهد، ش ۲۴۹.



محمد حسین سبحانی



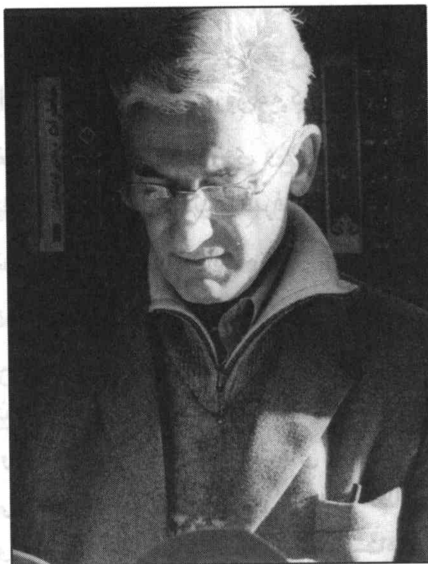
مهدی خوشحال

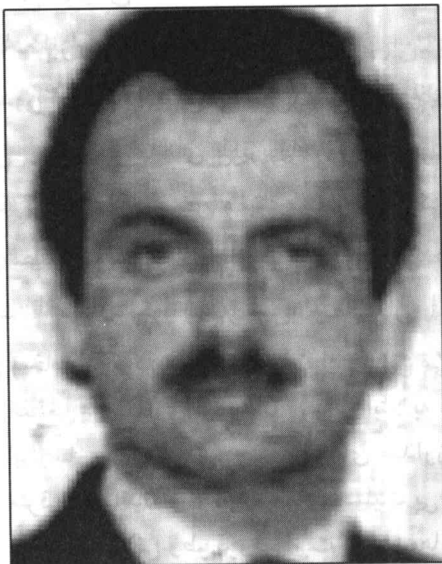


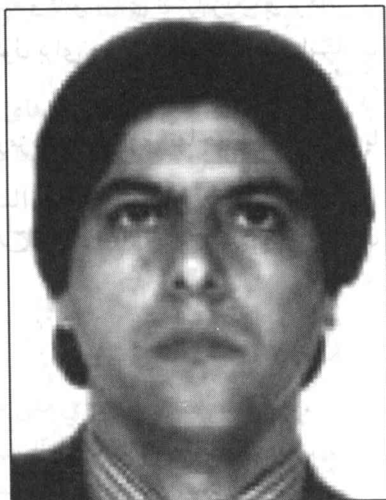
مسعود جابانی

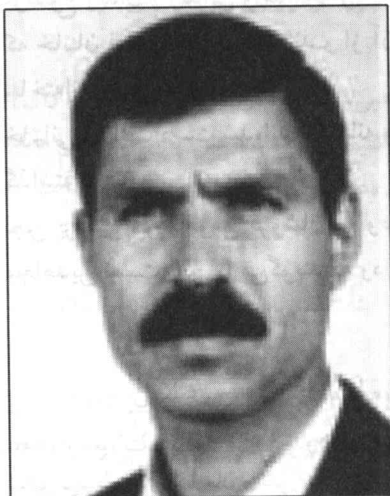


علی‌اکبر راستگو


هادی شمس حائری


علی فراستی


کریم حقی


نوروزعلی رضوانی

□ بررسی موردی

○ استفاده ابزاری از استعداد فحاشی

فریدون گیلانی، که پیش از انقلاب اسلامی از خبرنگاران و اعضای تحریریه روزنامه کیهان و نیز از همکاران برخی از برنامه‌های تلویزیونی رژیم شاه بود، چند سال در خدمت **رجوی** و «شورای ملی مقاومت» بود. آنها از تخصص و تبحرش در نویسندگی ژورنالیستی بهره می‌بردند تا صرفاً علیه مخالفان سازمان مطلب بنویسد و افتراها و القابی چون «بریده مزدور»، «پاسدار سیاسی رژیم»، «پادوی وزارت اطلاعات»، «سر در آخور شاه و شیخ» و مانند آن را وضع کند.[۱] برای نمونه، او برای توجیه عملکرد سازمان و خاموش کردن فریاد ناراضیان، این چنین می‌نوشت:

مقطعی‌های فراری از میدان، پس از ابتلا به بحران هویت و تن در دادن به مرحله خائنانه ابزارسازی از خویش، چنین زالوهای ضدارزش و ضد میهنی را «شخصیت‌های انقلابی و مترقی» خواندند و از اعلامیه‌های حمایت پی در پی چنین تبهکارانی برخوردار شدند،[۲] خطاب به چنین دلالانی وطن‌فروش است که بریده‌ها می‌نویسند: «... سازمان‌ها، نیروها و شخصیت‌های انقلابی و مترقی: برای آزادی زندانیان مجاهد بکوشیم!»

... البته مجاهدین چند آب شسته‌تر از آن‌اند که با این ترشحات نجس شوند؛ با این حال بگذارید موضوع زندان و زندانی و شکنجه و اعدام و جامعه بسته و قانونمندی استراتژیک و ترّهاتی را که خائنان فراری مطرح کرده‌اند و از آن خوراکی مأکول برای رژیم و جماعت ضدانقلاب ساخته‌اند، مرور کنیم...[۳]

خائنانی که آلت دست شده‌اند، آگاهانه و با دریافت کارمزد به استراتژی تهاجم سیاسی رژیم پا گذاشته‌اند.

لجن پراکنی این ناموس فروشان بی وطن که فقط طرح زندان‌ها و شکنجه‌های دروغین مجاهدین نیست؛ این را می‌گویند که رد گم کنند.[۴]

---

۱. مجموعه‌ای از مقالات و نوشته‌های فریدون گیلانی علیه جداشدگان سازمان در کتابی به نام «تیشه‌ها و ریشه‌ها» مدون شد و توسط ایادی سازمان و شورا در اروپا به چاپ رسید. مطالبی از این کتاب در متن خواهد آمد.

۲. پیش‌تر این افراد را نام برده است: ابوالحسن بنی‌صدر، احمدِ علی بابایی، علی‌اصغر حاج سیدجوادی.

۳. تیشه‌ها و ریشه‌ها: صص ۵۹ ـ ۶۰ و ۶۱.

۴. همان: ص ۸۴.

○ استعفا از شورا

اما **فریدون گیلانی** که خود زمانی به آنها که سازمان رجوی را به داشتن زندان و اِعمال شکنجه علیه ناراضیان متهم می‌کردند پاسخ می‌داد، از شورای مقاومت جدا شد و در ۱۹ شهریور ۱۳۷۴، طی نامه‌ای خطاب به **مسعود رجوی**، استعفای خود را از عضویت در «شورای ملی مقاومت» اعلام داشت. عمده‌ترین دلایل استعفا ـ که از ظاهر و بیانی مترقیانه برخوردار بود ـ در جهت خلاف آرمان‌های خود دیدنِ شورا به لحاظ محتوایی و حقوقی و اصول دموکراتیک، و اعتقاد به «رهبری جمعی سیاسی» در قبال «رهبری ایدئولوژیک و مجاهدیزه کردن مفهوم ملی» عنوان شده بود. نکته جالب و قابل تأمل در استعفانامه، تأکید گیلانی بر «حفظ همه مواضع آرمانیِ از پیش اعلام شده خود» بود که در «تأکید بر مبارزه مسلحانه و سازش‌ناپذیری با دشمن خلق» خلاصه می‌شد.[1]

○ پس دادن فحش‌های گیلانی به وی

واکنش مجاهدین خلق به استعفای فریدون گیلانی قابل پیش‌بینی بود؛ و مضمون اطلاعیه شورای مزبور با فرهنگ و ادبیات گذشتهٔ همین فرد که سال‌ها مورد بهره‌برداری سازمان و شورا بـوده است ـ مشترک بود! نمونه‌ای از القاب و تعبیراتی که مجاهدین شورا درباره فریدون گیلانی آورده‌اند، از این قرار است:

«پس مانده‌های دیکتاتوری‌های سلطنتی و مذهبی» ـ «خودفروش سیاسی» ـ [دارای] «سوابق شک‌برانگیز» ـ «رساندن استعفا به گوش بقایای شیخ و شاه» ـ «رفتن پای خطِ پس مانده‌های دو دیکتاتوری و تبدیل شدن به آلت دست آنها» ـ «عناصر و ایادی شناخته شده و آلت دست‌های ارتجاع و استعمار و...»[2]

○ پاسخ به فحاشی‌های شورا

در پی واکنش متداول شورای ملی مقاومت نسبت به استعفای فریدون گیلانی، وی سرانجام به همهٔ آن چیزهایی که قبلاً تکذیبشان می‌نمود، اذعان کرد و در حرکتی گسترده‌تر از یک برخورد محدود، طی

---

۱. نشریهٔ نیمروز، ش ۳۳۲، ۲۴ شهریور ۱۳۷۴: ص آخر.

۲. همان، ش ۳۳۳، ۳۱ شهریور ۱۳۷۴: ص آخر.

نامه‌ای خطاب به اعضای کنگره آمریکا[۱] (همراه با ارسال رونوشت آن به وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی ایالات متحده) مطالبی را درباره شورای ملی مقاومت بیان نمود. از جمله به این واقعیت اشاره کرد که جز معدودی از افراد، بقیه اعضای شورا عضو سازمان می‌باشند. در بخشی از این نامه آمده است:

... هر برنامه و نظری [در شورا] دیکته شده از طرف مجاهدین است؛ و این سازمان با فریب‌کاری و همکاری بعضی عناصر سوخته سیاسی، عنوان «ملی» و «شورا» و «ائتلاف سیاسی» را برای خروج از بن‌بست و شکست سازماندهیِ مدعی [= ادعا شده] اما بی‌پایه و پرهیاهو، مورد سوءاستفاده قرار داده است.

اینجانب در پنج ماه گذشته به دامنه تحقیقات خود نسبت به سایر موارد ضد دموکراتیک، قدرت‌طلبی، خود پیامبر بینی، نقض ابتدایی‌ترین موارد مربوط به حقوق بشر و آزادی کشی‌های آقای رجوی تحت لوای آزادی، افزودم و با وجودی که می‌دانستم مورد ترور شخصیتی این سازمان ـ موقتاً البته ـ قرار خواهم گرفت، استعفای علنی خود را اعلام کردم...[۲]

وی پس از اشاره به ریزش‌های سازمان تا سال ۱۹۹۱ به دخالت سازمان رجوی «در نقش حامی و نگهدارنده» دیکتاتور عراق، از طریق سرکوب کردها و... می‌پردازد و تصریح می‌کند که تعداد جداشدگان افزایش یافته است. او می‌گوید: با ریزش جدید نیروها (بیش از ۶ هزار رزمنده و ۹۰ درصد از هواداران) «سازمان دچار بحران اعتماد شده» است. گیلانی نیروهای ریزش کرده را اعم از جداشدگان و ماندگان می‌داند و آنان را به سه گروه تقسیم می‌کند:

الف) عده‌ای که بدون هراس از ترور شخصیتی و تهمت‌ها، لجن پراکنی‌ها و تهدیدهای تروریستی حواریون آقای رجوی، دست به افشاگری وسیع جهانی زده و روش‌های تنبیه فیزیکی، زندانی، شکنجه و شکنجه‌های روانی دستگاه استالینیستی آقای رجوی را برملا کرده‌اند.

ب) تعداد انگشت‌شماری، که ضمن اعتقاد به عدم امکان تغییر مجاهدین، پیشنهادهایی را در جهت توسعه و تغییر شورا مطرح می‌کنند که آنها هم مثل گروه الف مورد ترور شخصیتی قرار می‌گیرند.

پ) هزاران رزمنده و هوادارِ جدا شده، که از ترس ترور شخصیتی و رعب و وحشتی که

---

۱. علت انتخاب این مخاطب، اعلام حمایت از مجاهدین خلق توسط ۲۰۲ تن از اعضای مجلس نمایندگان آمریکا بود که مدتی قبل از آن منتشر شده بود.

۲. نشریهٔ نگاه، پیشین: صص ۱۸۸ ـ ۱۸۹؛ با تلخیص.

مجاهدین در سطح جهانی ایجاد کرده‌اند، هنوز لب به سخن نگشوده‌اند.[۱]

گیلانی، در ادامه نامه خود، درباره وجود زندان و شکنجه در تشکیلات مجاهدین خلق، می‌نویسد که در طول شش ماه تفکر در خصوص استعفا از شورا به تحقیقات وسیعی دست زده است؛ چراکه هرگز باور نداشته که «یک دستگاه سیاسی مدعی آزادی و دموکراسی، آزادی خواهان ایران را مورد تنبیه و شکنجه‌های جسمی و روحی قرار دهد.» نامبرده نتیجه تحقیقات خود را این چنین بیان می‌کند:

... پی بردم که تنبیه فیزیکی، زندان، شکنجه‌های جسمی و روانی و ترور شخصیتی و تلاش در بدنام کردن کسانی که دچار بحران اعتماد شده‌اند، کاملاً واقعی است...

سازمان مجاهدین، که ترکیبی از شیوه‌های استالینیستی و حسن صباحی را پیش می‌برد، در تمام این سال‌های [دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۲۲ بهمن ۵۷] سعی کرده زنان و مردانی را که به آقای رجوی اعتماد کرده بوده‌اند، استانداردیزه و قالبی کند؛ به این معنی که به آنها حالی کند [که] شما به عنوان انسان هیچ چیز نیستید و فقط به اعتبار رهبری ـ که همه چیز است ـ اعتبار حیاتی پیدا می‌کنید.[۲]

در انتهای نامه، گیلانی ضمن تأکید براینکه سازمان مجاهدین خلق تحت عنوان و پوشش «شورای ملی مقاومت»، همه احزاب، سازمان‌ها، گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی مخالفِ خود را در طول یک دهه،[۳] «با تکیه بر ادبیاتِ توهین‌آمیز و تروریستی خود»، با انگ‌هایی همچون خودفروش سیاسی، آلت‌دست استعمار و سیا، نوکر شاه و شیخ و مانند اینها متهم نموده و حذف کرده است، می‌افزاید:

سؤال اینجانب این است که آیا نمایندگان کنگره آمریکا و سایر کشورهای جهان، باید از چنین پدیده آزادی‌کش و غیردموکراتیکی که از بوق‌های تبلیغاتی خود فریاد دموکراتیک می‌پراکند اما در دستگاهش از ساختمان دموکراتیک خبری نیست، حمایت کنند؟![۴]

□ منشأ فرقه‌ای متهم ساختن مخالفان و منتقدان

در فرهنگ سازمان هر فرد و گروهی که از آنها انتقاد کند، باید به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران وابسته باشد. اینان بدون ارائه کوچکترین سند و مدرکی، افراد و گروه‌های منتقد به خطمشی

---

۱. همان: ص ۱۸۹.
۲. همان: صص ۱۸۹- ۱۹۱.
۳. اوایل دهه ۱۳۶۰ تا اوایل دهه ۱۳۷۰ موردنظر است.
۴. همان: ص ۱۹۱.

سازمان را عوامل «مزدور» جمهوری اسلامی می‌نامند و القاب و برچسب‌های ضداخلاقی بر آنها وارد می‌آورند. مجاهدین خلق نخستین نیرویی نیستند که از چنین خصوصیتی برخوردارند؛ چرا که در دورانی که روسیه شوروی وجود داشت و به ویژه در دوران سلطه «استالین»، آن حکومت نیز چون خود را مرکز انقلاب جهانی و یگانه دولت سوسیالیستی روی زمین می‌دانست، بر این نظر بود که کسی کمونیست و سوسیالیست است که بدون چون و چرا از اتحاد جماهیر شوروی حمایت کند. آنها نیز کسانی را که از موضع سوسیالیستی به سیاست‌ها و عملکردهای آن رژیم انتقاد می‌کردند، «سوسیال فاشیست» و «ستون پنجم اردوگاه امپریالیسم» می‌خواندند. در آن سیستم حتی کسانی که در تحقق انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و استقرار حکومت سوسیالیستی نقشی اساسی داشتند، چون در جزئیات با سیاستی که از سوی «معلم کبیر پرولتاریا» ـ لقبی که «استالین» به خود داده بود ـ ارائه می‌شد، مخالفت کردند، به جرم «جاسوسی برای امپریالیسم»، تبعید، ترور، محبوس و اعدام شدند.

سازمان نیز در عملکرد سیاسی خود، همان راهی را می‌رود که «شوروی سوسیالیستی» را به بن‌بست رساند. در نزد این سازمان مهندس بازرگان «مشاطه‌گر» رژیم است؛ بنی‌صدر «فرزند خوانده حکومت اسلامی»؛ حاج سیدجوادی «مأمور دولت ایران» و جبهه ملی «فاقد هرگونه حق حیات سیاسی». و نیروها و سازمان‌های متمایل به چپ نیز در فرهنگ سیاسی این سازمان، تا زمانی دارای حق حیات هستند که نسبت به عملکردهای سازمان «سکوت» اختیار کنند.

ذات سازمان‌های توتالیتر این است که می‌پندارند حقیقت مطلق را در انحصار خود دارند و در نتیجه باید با هر کس و هر نیرویی که حاضر به پذیرش راه و رسم مبارزه آنها نیست، مبارزه کنند. مضمون این مبارزه می‌تواند غیر از آن باشد که دیده می‌شود. منطق رهبری مجاهدین بر این اصل ساده بنا شده است که همیشه در انتخاب سیاست‌هایی که شرایط روز بر این سازمان تحمیل کرده است، راه درست را برگزیده و بنابراین هیچ‌گاه مرتکب اشتباهی نگشته است. و مبارزه‌ای که این سازمان بر اساس سیاست‌های تعیین شده از سوی رهبری آن انجام می‌دهد، همیشه جنبه اعتلایی داشته و با پیروزی قریب‌الوقوع به پایان خواهد رسید!

در دستگاه فکری این سازمان، کسی و گروهی را نمی‌توان یافت که در خارج از کشور بتواند به سیاست و عملکرد آن سازمان انتقاد کند، بی‌آنکه به عامل دولتی جمهوری اسلامی بدل گردد و یا آنکه پادویی سفارتخانه‌های رژیم جمهوری اسلامی را به عهده گرفته باشد و... چرا رهبری سازمان مجاهدین

به جای برخورد اصولی با انتقاداتی که نسبت به عملکرد آن مطرح می‌شود، به چنین سیاست افتراق‌انگیزی دست می‌زند و می‌کوشد منتقدین را با تهمت و افترا از میدان به در کند؟ چرا این سازمان نتوانسته است یک بار هم که شده از خود جسارت به خرج داده و با عملکردها و گذشته خود نقادانه برخورد نماید؟

ناتوانی در انتقاد از خود در ذات سازمان‌های انحصار طلب نهفته است. سازمانی که کسب قدرت سیاسی را حق مسلم خود دانسته و برای دستیابی به آن هر وسیله‌ای را مشروع می‌داند، نمی‌تواند دارای استعداد و توانایی فکری انتقاد از خود باشد. نیروی انحصارگر نمی‌تواند حقانیت خود را از بستر تاریخ استخراج کند؛ چراکه روند تاریخ دارای منطق است و نمی‌توان برخلاف منطق تاریخ خود را به یک پدیده ضروری تاریخی بدل ساخت. چنین نیرویی با محور ساختن آرمانی که مبلغ آن است، می‌کوشد برای خود حقانیتی تاریخی ـ آرمانی دست و پا کند.

رجوی بر این نظر است که وادادگان و مزدوران و شاگرد جلادان، حق «حسابرسی» از سازمان مجاهدین را ندارند. اگر نیک بنگریم، خواهیم دید که در مکتب مجاهدین خلق، مردم ایران حق حسابرسی از این سازمان و «شورای ملی مقاومت» را ندارند؛ زیرا عاملان در آن صورت به دستگاه‌های جمهوری اسلامی بدل می‌شوند. اعضای سازمان مجاهدین نیز به خاطر تبعیت کورکورانه از رهبری سازمان خود، نه می‌توانند صاحب استعداد نقادانه گردند و نه در درون آن سازمان فضایی برای انتقاد از عملکردهای رهبری وجود دارد. اگر هم نقدی در درون سازمان صورت گیرد، انتقاد اعضای سازمان از خود است که چرا هنوز در تبعیت کورکورانه از رهبری صاحب استعداد کافی نگشته‌اند. «انقلاب ایدئولوژیک» چیزی نبود مگر انتقاد اعضای سازمان از خود و نه از رهبری!

□ اعزام برای مردن

کسانی که تحت عنوان هوادار سازمان مجاهدین خلق در کشورهای غربی زندگی می‌کردند، پس از گذراندن فازهای مختلف اثبات وفاداری به سازمان و شخص رجوی، صلاحیت پیدا می‌کردند که برای نزدیک‌تر شدن به پیروزی! در جایگاه و موقعیت مناسبی سازماندهی و سرانجام به عراق منتقل شوند. «در این رابطه مراسم متعددی تحت عنوان مراسم تودیع و اعزام داوطلبان خدمت زیرپرچم در ارتش مجاهدین، در کشورهای مختلف به راه می‌انداختند و با سوءاستفاده از احساسات و عواطف ایرانیان خارج

کشور، سعی می‌کردند برای اعزام ایشان به عراق موافقتشان را جلب کنند...»[۱]

تاکنون سازمان توانسته است با توسل به این شیوه، بسیاری از شهروندان ساکن اروپا و آمریکا و... را به کشور عراق اعزام کند و ایشان را در عملیات نظامی و تروریستی سازمان مجاهدین به کار بگیرد. خیلی از این شهروندان، جان خود را در این عملیات تروریستی از دست داده‌اند.[۲]

اسامی برخی از این افراد که اغلب از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی به عراق اعزام شده و جانشان را از دست داده‌اند، در نشریه رسمی سازمان نیز درج شده است.[۳] جدولی که در پی می‌آید، شامل اسامی و کشورهای مبدأ هفتاد و چهار تن از این کشته‌شدگان است.

سازمانی که مدعی است می‌خواهد در ایران «جمهوری اسلامی دموکراتیک» به وجود آورد، آیا خود از بافتی دموکراتیک برخوردار است؟ در سازمان‌های دموکراتیک هیچ عضوی مجبور نیست که از دستورات رهبری سازمان پیروی کند؛ بلکه برحسب خواست داوطلبانه خویش می‌تواند در برنامه‌های حزبی شرکت جوید. در چنین سازمان‌هایی هیچ یک از اعضا موظف به «سوگند وفاداری» خوردن و «مسئولیت‌پذیری» نیست؛ چرا که شرکت در فعالیت‌ها امری داوطلبانه است. در اینجا سازمان رجوی از اعضای خود می‌خواهد، برای اینکه «تا آخرین نفس و تا آخرین قطره خون خود نسبت به آرمان‌های ایدئولوژیک و خطمشی مبارزاتی و ضوابط تشکیلاتی مجاهدین مسئولیت‌پذیر و وفادار» باقی بمانند، با ادای سوگند، به رهبری سازمان چک سفید امضا بدهند. اما در حقیقت، سازمان مجاهدین خلق، به خاطر بافت ضددموکراتیک درونی خویش، مجبور است تمامی ناراضیان را از صفوف سازمان براند و به آنها تهمت «شاگرد جلاد» و «پادوی رژیم» و... بزند. یک سازمان غیردموکراتیک نمی‌تواند در درون خود افرادی را که در این یا آن زمینه دارای برداشت و نظری جدا از رهبری هستند، تحمل کند. زندگی در چنین تشکیلاتی بر اساس یکپارچگی نظری و عملی استوار است؛ از این رو نمی‌تواند دارای بافت دموکراتیک درونْ سازمانی باشد. تاریخ نشان داده است سازمان‌هایی با چنین سرشتی به شرط آنکه قدرت سیاسی را هم متصرف شوند نمی‌توانند دموکراسی را در جامعه مستقر سازند؛ زیرا دموکراسی اجتماعی با بافت ضد دموکراتیک درون سازمانی‌شان در تعارض خواهد بود.

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۱۶۷؛ با تلخیص و اندکی تصرف.
۲. همان.
۳. برای آگاهی بیشتر ← نشریهٔ مجاهد، ش ۲۹۸، ۷۲/۲/۲۰.

اسامی اعضای انجمن‌های خارج از کشور، کشته شده در عملیات‌های سازمان مجاهدین خلق؛ تنظیم اسفندماه ۸۱

ردیف	نام خانوادگی ـ نام	انجمن‌های کشورهای مبدأ
۱	ابراری ـ مصطفی	ایتالیا
۲	ابراهیمی ـ حسن	هند
۳	ابراهیمی فخاری ـ کوشا	اتریش
۴	احمدی ـ رضا	آلمان
۵	احمدی‌فر ـ مهدی	ایتالیا
۶	ارفعی ـ علی	ایتالیا
۷	اسلامی ـ رحمت‌الله	آمریکا
۸	اسماعیلی ـ مصطفی	آلمان
۹	افصح ـ حمیدرضا	آلمان
۱۰	افصح ـ فروغ	آلمان
۱۱	اقبال میرزا ـ سمینا	انگلستان
۱۲	الله‌بخشی ـ علی‌اصغر	کانادا
۱۳	ایزدی شهرکی ـ مجید	انگلستان
۱۴	بیابانی ـ مسعود	آمریکا
۱۵	پیمانی ـ پیمانه	فرانسه
۱۶	تجلی ـ ابوالحسن	آمریکا
۱۷	جباری ـ علی‌امیر	آلمان
۱۸	جزایری ـ حسن	انگلستان
۱۹	جعفری ـ داریوش	دانمارک
۲۰	چگینی ـ مسعود	هند
۲۱	حسینی ـ یونس	امارات متحده

ردیف	نام خانوادگی ـ نام	انجمن کشور مبدأ
۲۲	دادپوری ـ اکبر	اتریش
۲۳	دشتی ـ عبدالرضا	سوئد
۲۴	دلخواش نواز ـ محمدصادق	انگلستان
۲۵	دهستانی ـ نادر	آلمان
۲۶	رجبی ـ حسین	انگلستان
۲۷	رشیدی‌پور ـ مهران	اتریش
۲۸	زابلی ـ حسن	آلمان
۲۹	زبردست ـ پروین	آلمان
۳۰	زنجانی ـ ندا	آمریکا
۳۱	زواره‌ای ـ حسن	آلمان
۳۲	ساچمه‌ای ـ مجید	آلمان
۳۳	سپاهی درّانی ـ امیر	آمریکا
۳۴	سلامی ـ عبدالمجید	سوئد
۳۵	سلیمانی‌فر ـ شهناز	آمریکا
۳۶	سماکار ـ مسعود	آمریکا
۳۷	سهیلی ـ رضا	آلمان
۳۸	سیّاس ـ مجید	آلمان
۳۹	شاهینی ـ فرهاد	ایتالیا
۴۰	شایان ـ امیر	آلمان
۴۱	شهمیرزادی ـ بهزاد	آمریکا
۴۲	شیشه‌گران ـ محمدعلی	کانادا
۴۳	صنعت داوودی ـ فرید	آلمان
۴۴	صیادی ـ آراسب	کانادا
۴۵	طالبی ـ علی‌رضا	سوئد

ردیف	نام خانوادگی ـ نام	انجمن کشور مبدأ
۴۶	طاهری ـ علی اکبر	آمریکا
۴۷	عباس زاده ـ صدیقه	هند
۴۸	عزالدین لو ـ امیرسعید	ترکیه
۴۹	عظیمی ـ محمدحسین	آمریکا
۵۰	فانی ـ مهدی	هلند
۵۱	فتوحی ـ علی‌رضا	آمریکا
۵۲	فروتن ـ کامبیز	آلمان
۵۳	فولادوند ـ هاله	آمریکا
۵۴	کاظمی‌زاده ـ غلامحسین	آمریکا
۵۵	کلاته محمدی ـ محمود	هند
۵۶	کلانتری ـ مجید	آلمان
۵۷	کلوت ـ احمد	آلمان
۵۸	گرفمی ـ نرگس	آلمان
۵۹	لقمانی‌نژاد ـ محمدرضا	ایتالیا
۶۰	محمدی ـ جواد	آلمان
۶۱	مددی سِنجانی ـ محسن	ترکیه
۶۲	مشعوفی ـ حمید	آلمان
۶۳	مشعوفی ـ رضا	آلمان
۶۴	منتظرالقائم ـ فرخنده	آلمان
۶۵	موسوی ـ ناصر	هند
۶۶	موسوی تیرآبادی ـ جلال‌الدین	فرانسه
۶۷	مهدی‌پور ـ غلامحسین	انگلستان
۶۸	میراسماعیلی ـ سیدرضا	انگلستان
۶۹	میرهاشم‌زاده ـ پاتریس	فرانسه

ردیف	نام خانوادگی ـ نام	انجمن کشور مبدأ
۷۰	ناظم ـ پری‌دخت	آلمان
۷۱	نوری ـ علاءالدین	آمریکا
۷۲	نیک حسینی ـ علی‌اکبر	انگلستان
۷۳	نیک طالعان ـ خسرو	آلمان
۷۴	نیک‌نژاد ـ پرویز	هند

□ تراژدی کودکان سازمان

وجود افراد مختلف یک خانواده در کنار یکدیگر، در فرهنگ فرقه‌ای مجاهدین خلق، به معنی امکان قطعی بسته شدن نطفهٔ توطئه است. «خانواده» ـ بالقوه ـ یک کانون نارضایتی، مجرای صمیمیت و عاطفه دور از دسترس تشکیلات و مانعی در برابر اطاعت مطلق و کامل از رهبری تلقی می‌شد. رجوی برای انحلال خانواده‌ها، ابتدا «طلاق دسته‌جمعی» را پیش کشید. در نتیجه زنان و شوهران از یکدیگر جدا شدند. زیرا همه قلب‌ها از آنِ رهبری است و هیچ عاطفه و عشق دیگری نباید فرصت بروز یابد.

با این همه، چون پدران و مادرانِ جدا شده هنوز می‌توانستند فرزندان خود را ببینند، خطر به طور کامل برطرف نشده بود؛ چراکه فرزندان برآیند کانون گرم سابق و فصل مشترک والدین به شمار می‌آمدند. به گفته یکی از جداشدگان سازمان، کودکان از آغاز زندگی خود تحت کنترل تشکیلات قرار داشتند؛ ارتباطشان با دنیای خارج قطع بود و «از همان کودکی تحت آموزش‌های تشکیلاتی و ایدئولوژیکی قرار می‌گرفتند. اجازه انتخاب سرنوشت خود را نداشتند؛ اجازه ادامه تحصیل نداشتند؛ اجازه انتخاب همسر و زندگی خانوادگی نداشتند؛ حتی اجازه انتخاب اسباب‌بازی و همبازی‌های خود را نیز نداشتند»؛[1] چرا که عواطف موجود بین فرزندان و والدین را نمی‌توانستند انکار کنند.

وضعیت بحرانی جنگ خلیج فارس بهانه‌ای شد تا با ابتکار **مریم قجر عضدانلو** مسئول اول وقت سازمان و همسر رجوی، مشکل فرزندان خانواده‌ها نیز حل شود. ترس و نگرانی مادران و پدران برای نجات جان فرزندانشان، محمل و دستاویز مناسبی برای جداکردن فرزندان از والدینشان بود که به هیچ

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۱۴۰.

عنوان حاضر نبودند از آنها دل بکنند. اما «سازمان مرحله به مرحله این خط را پیش برد... تمامی ستادهای مجاهدین، جنگ و مراقبت از خود را رها کرده بودند و... به انتقال این کودکان از خاک عراق مشغول شدند.»[۱]

تعطیلی مراکز مخصوص کودکان، بردن آنان به درون سنگرهای نمور و تاریک، انتقال کودکان به بغداد و زیر بمباران قراردادن آنان... مؤثر واقع شد و سازمان توفیق یافت که موافقت ۹۰ درصد مادران و پدران را برای خروج کودکانشان از عراق جلب کند. کودکان را در دسته‌های چندنفری از طریق مرز زمینی اردن خارج کردند. اولین فجایع عاطفی میان این بچه‌ها در همان جا پیش آمد. کودکانی را که سال‌ها با یکدیگر مأنوس بودند (دوستان یا خواهران و برادران) از هم جدا کردند و گروه گروه به کشورهای مختلف اروپایی و آمریکا و کانادا و استرالیا فرستادند. این کودکان یا در پایگاه‌های سازمان ـ که مثل پانسیون‌های شلوغ بود ـ به سر می‌بردند و یا به خانواده‌های ایرانی و غیرایرانی سپرده می‌شدند.[۲]

از آنجا که دستگاه‌های مدنی و اداری در کشورهای غربی، به کودکان و نوجوانان اهمیت می‌دهند ـ در صورتی که ورود این بچه‌ها به طور طبیعی انجام می‌شد ـ آنان در وضعیت مرفه و مناسبی قرار می‌گرفتند و بودجه‌های فراوانی را به آنها تخصیص می‌دادند. در آن صورت، چون سازمان نمی‌توانست منفعت و سودی را نصیب خود کند و فرزندان نیز در چارچوبی غیر از خواست و نظر سازمان رشد می‌کردند و طبعاً آینده خویش را وقف سازمان و رهبر آن نمی‌کردند! از این رو سازمان دست به ابتکار و ترفند دیگری زد و خود بانی یک سری انجمن خیریه پوششی گردید که در ظاهر ربطی به سازمان نداشت!

از یک طرف، زندگی اسف‌باری در پایگاه‌های سازمان در اروپا (به خصوص در آلمان و بالاخص در شهر کلن) در جریان بود و از سوی دیگر، سازمان از راه مؤسسه‌های خیریه پوششی خود، به جمع‌آوری مقادیر هنگفتی پول پرداخت که البته چند سال بعد همه این انجمن‌های پوششی، به اتهام کلاهبرداری‌ها و اخاذی‌های مالی، تحت تعقیب قرار گرفتند.

اداره پلیس جنایی فدرال آلمان، که سال‌ها، فعالیت یکی از این انجمن‌ها را تحت کنترل قرار داده بود، پس از دستیابی به مدارک مسلم و قطعی، در هفدهم دسامبر سال ۲۰۰۱ توسط پلیس کلن ۲۵ پایگاه مجاهدین خلق را در خاک آلمان مورد بازرسی قرار داد و رئیس پلیس کلن، **لوزبرت واگنر**، اعلام داشت:

---

۱. همان: ص ۱۴۲.

۲. همان: صص ۱۴۲ـ ۱۴۳؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

«ما توانسته‌ایم یک سیستم گسترده و مخفی کلاهبرداری را کشف کنیم»! مجله «فوکوس» چاپ آلمان از قول پلیس جنایی فدرال نوشت:

اطلاعات موثق حاکی از آن است که فرزندان افراد مجاهدین خلق را با قصد قبلی از خانواده‌شان جدا کرده، پنهانی وارد خاک آلمان کرده و به عنوان ـ ظاهراً ـ بچه‌های یتیم و آواره، در ساختمان‌های مهد کودک وابسته به سازمان آورده شده‌اند تا به حساب سازمان، کمک‌های مالی دولتی در مقیاس بالا واریز شود.

[...] از مرامنامه «انجمن خیریه کمک به کودکان آواره ایرانی / کلن» (IFKH) قابل تشخیص بود که کودکان باید در مساکن متعلق به سازمان و تحت نظارت شدید سرپرستان ایرانی رشد بکنند تا از این طریق مغزشویی کامل انجام گیرد. اطلاعات به دست آمده، این موضوع را تأیید می‌کند.[1]

□ تشکل‌های پوششی سازمان در خارج

سازمان‌ها، انجمن‌ها و دیگر تشکل‌های پوششی سازمان مجاهدین خلق، از جمله تمهیداتی است که برخی از آنها ـ به تعدادی کمتر از انگشتان یک دست ـ پیش از «انقلاب نوین ایدئولوژیک» سال ۶۴ شکل گرفته بودند ولی قریب ۲۰۰ بنیاد پوششی، بعد از این تاریخ به راه افتاد. به نحوی غیرمستقیم و به عبارتی «اَبْلَغُ من‌التصریح» سازمان استفاده از یکصد و هفتاد جریان پوششی را در نشریات خود اعلام نموده است. برای این تشکل‌ها به جز دستاویز قرار دادن‌شان جهت جمع‌آوری کمک‌های مالی (با عناوین مختلف) فعالیت‌های دیگری نیز در نظر گرفته شده است؛ از جمله:

۱) ارسال تبریک و تسلیت و اطلاعیه‌های تأیید از سازمان؛

۲) انجام تماس با سیاستمداران و شخصیت‌ها جهت جمع‌آوری امضا و اعلام حمایت؛

۳) کسب اجازه جمع‌آوری کمک‌های مالی، تحت عنوان «غیرانتفاعی» بودن، برای اهداف حقوق بشری و انسان دوستانه و تبدیل به منبع مالی برای سازمان؛

۴) انجام و برگزاری تظاهراتی که در دستور کار سازمان است.

ضمناً باید دانست که عناوین این سازمان‌ها و انجمن‌ها اغلب پوششی و غیرواقعی است و لزوماً

---

۱. نقل از: Focus/29؛ راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: صص ۱۵۴ـ ۱۵۵.

متعلق به کسانی نیست که حرفه و صنف آنها در عنوان آمده است. «در رأس یکی از بنیادهای پوششی به نام «سازمان فارغ‌التحصیلان دموکراتیک مقیم آلمان» فردی به نام «مهرداد. هـ» قرار داشت که نه تنها تحصیلات آکادمیک نداشت بلکه اساساً دارای یک برگه ارزان قیمت تخصصی کارگری هم نبود.»

علی‌اکبر راستگو در کتاب خود لیست ۱۲۵ تشکل را ارائه کرده است.[1]

---

۱. راستگو، مجاهدین خلق در آیینه تاریخ: ص ۱۷۶.

فصل چهارم:

سنخ‌شناسی نیروهای سازمان

□ آخرین ترکیب‌ها و مناسبات

شاید تصور شود کسانی که ـ به هر عنوان ـ در دایره هواداران و حامیان خارج از کشور سازمان قرار دارند، در یک تشکیلات منسجم و گسترده سازماندهی شده‌اند و به هر نحو که سازمان متبوع‌شان بخواهد، عمل می‌کنند. اما چنین نیست، زیرا شرکت در بسیاری از حرکت‌ها و مانورهای تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی، برای جمعی از مخالفان نظام سیاسی ایران، جنبه تفنن دارد و در صورت وجود احتمال خطر و آسیب، بسیاری از این افراد از صحنه غایب می‌شوند. تنها اعضا و هواداران تشکیلاتی قدیم و جدید به طور موظف و مکلف عمل می‌کنند.

در اینجا به سنخ‌شناسی اقشار و طیف‌هایی می‌پردازیم که در درجات مختلف در طول سال‌های ۶۰ به بعد با سازمان مرتبط بودند. چنان که به اشاره گفته شد، دو طیف یادشده که در چارچوب تشکیلات و تحت سلطه روحی ـ روانی روابط فرقه‌ای قرار دارند و درونی‌اند، نیروهای اساسی و اصلی به شمار می‌روند.

○ اعضا و هواداران قدیم

این طیف شامل کسانی است که از پیش از خردادماه ۱۳۶۰ در چارچوب تشکیلات قرار داشته‌اند و

خود را در مبارزات سازمان (از بدو تأسیس و یا پس از آن تا مقطع خردادماه ۱۳۶۰) سهیم می‌دانند. اینان به حقانیت سازمان معتقدند؛ از رهبری سازمان با تعصب دفاع می‌کنند؛ تنها راه مبارزه علیه نظام جمهوری اسلامی را عملیات مسلحانه (چه توسط ارتش منظم و چه به صورت ترور و انفجار چریکی) می‌دانند؛ «دیپلماسی انقلابی» را که مورد ادعای سازمان است، مکمل عملیات مسلحانه در جهت براندازی نظام بر می‌شمرند؛ سازمان را منسجم‌ترین، تشکیلاتی‌ترین و ـ در ضمن ـ اصلی‌ترین بخش اپوزیسیون نظام می‌دانند و به لحاظ عاطفی نیز تعلق ویژه‌ای به رهبری و تشکیلات سازمان دارند.

این طیف مسئولیت‌های گوناگونی را از سوی تشکیلات به عهده دارند و میزان اطلاعاتشان از مسائل درونی تشکیلات نیز چشمگیر و قابل توجه است. این افراد، در صورت جدا شدن از سازمان به ندرت به سازمان باز می‌گردند. اینها ـ اساساً ـ سرنوشت خود را به سرنوشت کلی سازمان گره زده‌اند و بر این مبناست که همه تلاش و فعالیت خود را در جهت بقا و استمرار هویت سازمان و رهبری آن اعمال می‌کنند. از دیگر ویژگی‌های افراد مزبور این است که چندان در بحث‌های چالش‌برانگیز دقیق نمی‌شوند و در بحث کوتاه می‌آیند یا آن را کوتاه می‌کنند و سعی دارند به کیفیت کار خود ـ در چارچوب موازین رهبری و تشکیلات ـ اهتمام ورزند. از این روست که سازمان در ارجاع وظایف و مسئولیت‌ها به ایشان بازتر عمل می‌کند.

این طیف در مقایسه با افراد رده پایین یا بیرون از تشکیلات، موضع‌گیری جانبدارانه و سمپاتیک دارند. بدین جهت همواره در نشست‌ها و مواضع مکتوب سعی می‌کنند وضعیت، اهداف، استراتژی و مشی سازمان را تأیید کنند. اینها نقشی عمده در حفظ انسجام سازمان و پاسخگویی و توجیه مسائل در میان لایه‌های پایینی و بیرونی دارند. برای مثال هنگامی که فهیمه اروانی به عنوان مسئول اول سازمان معرفی شد، طیف مزبور همواره ادعا می‌کردند و شهادت می‌دادند که وضعیت جدید فوق‌العاده مطلوب است و از زمان مسئولیت یافتن نامبرده در وضعیت جدید، فعالیت‌هایشان کیفی‌تر شده است.

رهبری سازمان ـ گهگاه ـ از این طیف به عنوان ابزار عملیات روانی بهره می‌برد تا اعضا و هواداران جدید در امر تسلیم شدن به تصمیمات و خطامشی‌های سازمان، تردیدی به خود راه ندهند.

○ **اعضا و هواداران جدید**

این طیف شامل کسانی است که پس از مقطع خردادماه ۱۳۶۰ (در خلال سال‌های دهه ۶۰ به بعد)

به تدریج جذب سازمان شده‌اند. اغلب این افراد، پس از اوج‌گیری جنگ تحمیلی و در خلال سال‌های ۶۴ـ۶۵ وارد سازمان شده‌اند. از این رو به مسائل ایدئولوژیک گذشتهٔ سازمان وقوف ندارند یا اطلاعاتشان سطحی است. اینان به خاطر اعتقاد عمیق به سازمان، حضور خود را در روابط درونی تشکیلات تثبیت نموده و رده‌های مختلفی از مسئولیت را عهده‌دار شده‌اند.

در بررسی نگرش این طیف به کلیت سازمان و سرنوشت آن، می‌توان گفت که اینان، ضمن پیوستگی ویژه عاطفی به سازمان، به حقانیت اهداف و رهبری آن اعتقاد جازم دارند و از مواضع و خطمشی سازمان دفاع می‌کنند. از این روست که ـ طبعاً ـ به ادعاهای سازمان ـ از جمله پیروزی ارتش آزادی‌بخش و قیام مسلحانه از طریق جنگ چریکی شهری ـ باور دارند.

مسئولیت‌پذیری این افراد، به میزان قابل توجهی، قابل رؤیت است. بدین لحاظ در رده‌های مختلف تشکیلات حضور دارند. میزان آگاهی‌شان نسبت به تاریخچه و سوابق سازمان، بستگی به مدت زمان پیوندشان با سازمان دارد که در مجموع، کمتر از میزان اطلاعات تاریخی افراد قدیمی‌تر است. در صورت جدایی و بریدن از سازمان، احتمال بازگشت مجدد این طیف بیش از قشر پیشین است.

از جهت رفتاری، افراد طیف اخیر به سرعت کانالیزه و جا به جا می‌شوند. از این رو ـ به لحاظ ذهنی ـ با شخص رجوی مشکل چندانی ندارند. از آن جهت که سرعت تأثیرپذیری عاطفی در اینان زیاد است، آماده انجام هر کار و مسئولیتی هستند. اغلب کسانی که شعار حمله به ایران را سر می‌دهند و منتظر «سوت حمله»اند از این طیف به شمار می‌روند.

از آنجا که بیشتر این گروه در عراق به سر می‌برند و از جهت اطلاعاتی در حصار قرار دارند، به ندرت در جریان اظهارنظرها و آرای اعضای جدا شدهٔ سازمان قرار می‌گیرند و در صورت اطلاع، منبع آنها نشریه رسمی سازمان است که ذهنیت این افراد را درباره جداشدگان و بریده‌ها شکل می‌دهد. میزان آگاهی سیاسی این طیف در زمینه‌های حساس مربوط به سازمان نیز سطحی و کلیشه‌ای است و وارد عمق مسائل نمی‌شوند. خیلی از مطالب را حتی درک نمی‌کنند و معنی آنها را نمی‌فهمند و اصولاً برای درک مسائلی مانند تبدیل نشریه مجاهد به ایران زمین، تعطیل ـ نسبتاً ـ دراز مدت ایران زمین و انتشار مجدد مجاهد، اهتمامی به کار نمی‌برند، چرا که این گونه امور حتی در ذهن آنها طرح نمی‌شود.

تغذیه فکری و ذهنی این افراد از طریق نشریات رسمی سازمان است و خود، مواضع و نقطه‌نظرهای مستقل ندارند. استنادشان در دفاع از سازمان و خطمشی آن، ضمن گفتگوها و بحث‌ها، نشریات عرضه

شده توسط تشکیلات است. در خارج از کشور، پیوسته از این گروه شنیده می‌شود که «هم‌اکنون بچه‌های سازمان در جوار خاک میهن در فاز آماده‌سازی برای حمله، وارد میهن می‌شوند» اینان (به خصوص کسانی که در اروپا و در کمپ‌های سازمان به‌سر می‌برند) از ذکر نام «عراق» خودداری می‌کنند و عبارت «در جوار خاک میهن» را به کار می‌برند!

در خصوص وابستگی مفرط این طیف به سازمان و جدا نشدن از آن و در صورت جدایی، روی آوردن مجددشان به سازمان، باید گفت که این عده برای زندگی در بیرون از سازمان دارای مشکلات فراوانی‌اند. در خارج از کشور، نه نشان و آدرس دارند و نه منزل و درآمدی. این ترس همواره با آنهاست که در صورت خارج شدن از سازمان، به خود رها شوند. چشم‌انداز روشنی برای آینده نمی‌بینند و حتی نمی‌توانند یک شب را بیرون از چارچوب تشکیلات بمانند. چرا که نه کسی را بیرون از تشکیلات می‌شناسند، نه دوستی دارند که به او پناه آورند و نه جایی را بلدند که بتوانند شبی را در آن به سر برند.

به زعم افراد مزبور، همه چیز آنها در روند همکاری با سازمان از دست رفته است و دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند. سن اغلب آنها بالای چهل سال است و بعضی‌ها همسرشان را (شوهر یا زن) در یک سری عملیات (بیشتر در فروغ) از دست داده‌اند. آنهایی که در عراق به سر برده‌اند، جز در چارچوب خشک و منضبط کارهای تشکیلاتی، نه تحصیلی داشته‌اند و نه به شغلی مشغول بوده‌اند. از این رو سرنوشت خود را با سرنوشت سازمان گره خورده می‌بینند و تنها امیدشان این است که روزی به ایران بازگردند و حاکمیت را ـ مطابق خط و ربط‌های سازمان ـ در دست گیرند.

سازمان نسبت به افراد وابسته به خود رفتاری حساب شده دارد. تمام ساعات شبانه‌روز آنها توسط برنامهٔ تنظیم شده سازمان پر می‌شود و رهبری سازمان و سلسله مراتب تشکیلاتی ـ عملاً ـ حکم «مراد» برای «مرید» (افراد مادون: اعضا و...) را دارند. یادآوری این نکته ضروری است که از زمانی که «هیئت اجرایی» در رأس هرم سازمان واقع شده حالت «فرقه»‌ای سازمان تقویت گشته است.

○ پشتیبانان و سمپات‌ها

سازمان عنوان «پشتیبانان مقاومت» را برای سمپات‌های خود اختیار کرده است. به زعم سازمان این طیف ـ غالباً ـ در خارج از «مرکز» (عراق) یعنی در ایران و سایر کشورها استقرار دارند. سازمان مدعی وجود قشر وسیعی از نیروهای سمپاتیزان (هوادار غیرتشکیلاتی) خود در ایران است، ولی نشانه‌ها و

قراین قابل اعتمادی درباره وجود این طیف یا تشکلی از این نیروها در ایران مشاهده نشده است. بخش عمده این افراد در اروپا و آمریکا سکونت دارند و از این جهت که از امکان تماس با دیگر نیروها و گروه‌های سیاسی ـ اجتماعی برخوردارند، سازمان به صورتی محتاطانه و مشروط با آنها برخورد می‌کند.

این افراد، که مشابهت زیادی با «جمع توده‌وار»[1] دارند و کمتر به تشکل سیاسی شبیه‌اند ـ صرفاً ـ کارکرد تبلیغاتی و سیاهی لشکر (و به تعبیر خود آنها «صندلی پرکن و نمایشی») دارند. از آنها در تظاهرات موضعی، کنسرت‌ها، مسابقات ورزشی، تظاهرات و تحصن در برابر نمایندگی‌های سیاسی ایران در دیگر کشورها، جهت اخلال و... بهره‌برداری می‌شود. در میان این افراد، درست همانند بافت توده‌ای هر قشر، از هر سنی یافت می‌شود. پیران، پدرها و مادرها، فرزندان، پناهندگان منفرد و...

به طور عمده، این طیف متشکل از پناهنده‌های سیاسی یا اجتماعی‌اند که از مزایای حقوق پناهندگی استفاده می‌کنند، سال‌هاست که در اروپا و آمریکا مقیم‌اند و با زندگی اروپایی و غربی سنخیت داشته و خوگرفته‌اند. ترک آن گونه زندگی و بازگشت به ایران، برای این قشر مشکل ـ و گاه ـ محال است؛ چرا که در طول اقامت خود در خارج از ایران، نتوانسته‌اند دستاورد تحصیلی و شغلی داشته باشند. به عبارت دیگر از تحصیلات مناسب و درآمد سرشار بهره‌مند نشده‌اند تا بتوانند با دست پر و امکان زندگی مرفه به ایران بازگردند. به تعبیری، جهت‌گیری‌های مقطعی گروه‌ها (و در این موردِ به خصوص، سازمان) شرایط زندگی ایشان را تعیین می‌کند. به طور معمول، افراد تحصیل‌کرده و موفق در خارج از کشور، در داخل نیز موفق خواهند بود و از بازگشت آنان استقبال خواهد شد، لیکن افراد ناموفق از وضعیت خود در خارج از کشور ناراضی نیستند زیرا بدون تحمل زحمت کسب تحصیل و درآمد، از مقرری ویژه دولت خارجی محل اقامت‌شان و یا از کمک‌های مالی اداره پناهندگان سازمان ملل استفاده می‌کنند.

طرفداری این افراد از سازمان مجاهدین خلق، بر مبنای وحدت یا سنخیت ایدئولوژیک و آرمانی نیست بلکه اساس این جانبداری و حمایت ـ که در روزها و مناسبت‌های ویژه‌ای نمود دارد ـ وجود این احتمال در اذهان آنهاست که روزی سازمان قدرت را در ایران به دست خواهد گرفت و در نتیجه آینده ایشان نیز تأمین خواهد شد.

به دلیل آنکه امکان محدود کردن اطلاعات برای افراد اخیر وجود ندارد و اینها به راحتی به اطلاعات

1- Mass.

منتقل شده توسط موافقان و مخالفان سازمان دسترسی پیدا می‌کنند، میزان آگاهی‌شان درباره کلیت سازمان بیش از طیف پیشین است و به همین جهت، حساسیت آنها نیز نسبت به اخبار مربوط به سازمان، چه از موضع موافق و چه از موضع مخالف، بیشتر است. از این رو عواطف و احساساتشان نسبت به سازمان و مواضع آن، آزادانه‌تر و ـ گاه ـ غیرمتعصبانه است. گرایش و علاقه‌مندی این طیف نسبت به سازمان، عمق چندانی ندارد. در واقع، میزان «آمادگی عملی» این قشر از دو گروه قبلی خفیف‌تر است. برای مثال، افراد این طیف تمایلی برای حضور در عراق و عضویت در ارتش آزادی‌بخش ندارند.

این افراد، از جهت تشکیلاتی، «غیرعضو» تلقی می‌شوند و مبنا و میزان پیوندشان به سازمان، تفنن است. محل تماس آنها با اعضای سازمان ـ عمدتاً ـ «گتو»هاست.[۱] از آنجا که بسیاری از ایرانیان مقیم خارج از کشور، به همنشینی در گتوها احساس نیاز می‌کنند، سازمان از این نیاز و موقعیت، حداکثر بهره‌برداری را به عمل می‌آورد. افرادی که در ایران تکیه‌گاهی دارند و سالانه دو یا سه بار به ایران سفر می‌کنند، دلبستگی چندانی به این گتوها ندارند، ولی از سوی دیگر، افرادی که چنین تکیه‌گاهی را احساس نمی‌کنند، به شدت به این گتوها وابسته و به آنها مشتاق‌اند.

سازمان در این گتوها، با توزیع چای و شیرینی و برخورد صمیمانه با شرکت‌کنندگان، نهایت اهتمام را در جذب افراد انجام می‌دهد و به اصطلاح ایشان را «نمک‌گیر» می‌کند. چنانچه یکی از شرکت کنندگان فرد جدیدی (مثل پدر و مادر، فامیل یا دوست) را وارد گتو کند، با آن همراه نیز برخوردی صمیمانه و خودمانی صورت می‌گیرد تا تعلق خاطر شرکت کننده اصلی را به گتو و مسائل مطرح شده در آن افزایش دهد.

افرادی که در سال‌های گذشته از ایران به اروپا و امریکا رفته‌اند، تصور شفافی از مبارزه سیاسی در خارج از کشور نداشته‌اند، ولی به مجرد اینکه ملاحظه کرده‌اند که یک گروه سیاسی، سرسختانه به مبارزه

---

۱. Geto محفلی است که از جمع‌های متجانس و همسنخ تشکیل می‌شود، مثل گتوی یهودیان در آلمان و گتوی چینی‌ها در نیویورک. شرکت‌کنندگان در این گتوها ارتباط رویارو و چهره به چهره با خویشاوندان خود (مانند خواهر، برادر و سایر بستگان) ندارند. از این رو گتوها بسترهای مناسب و جذابی هستند که شرکت‌کنندگان در آنها از اخبار و مسائل مورد علاقه خود آگاه می‌شوند. کارکرد عمده گتوها ارضای عاطفی و اطلاعاتی است. از جمله گتوهای بزرگ ولی بسته در اروپا و آمریکا، گتوی مجاهدین خلق است. این نکته حائز اهمیت است که گتوها پیش از آنکه یک تشکیلات سیاسی باشند، تشکیلاتی محفلی‌اند که افراد در آنها امکان دیدار دوستان و آشنایانی را ـ از آن دست که گفته شد ـ دارند.

می‌پردازد، حس کنجکاوی آنها افزایش یافته و بدان علاقه‌مند شده و به سرعت تحت‌تأثیر قرار گرفته‌اند. گتوی سازمان فضای مناسبی را برای این گونه افراد فراهم می‌کند.

این افراد برای قانونی کردن اقامت خود در غرب و در جهت اثبات این که «پناهنده سیاسی»اند، به ناچار در محافل و تظاهرات سازمان شرکت نموده، از حضور خود در چنان مراسمی عکسبرداری می‌کنند تا بتوانند اسناد غیرقابل تردیدی برای ارائه در دادگاه پناهندگی فراهم آورند. از این رو برای رسیدن به چنین هدفی، به سازمان نیازمندند. تعداد قابل توجهی از طیف مورد بحث، پس از گذراندن مراحل و مسیرهای قانونی و احراز پناهندگی سیاسی برای نهادهای قضایی کشوری که در آن اقامت دارند، دیگر در محافل و مجامع سازمان دیده نمی‌شوند. این امر یکی از دلایل ریزش هواداران سازمان است.

از دیگر دلایل ریزش افراد هوادار خارج از کشور، تردید اینان در مورد چرایی و ضرورت ماندن در خارج است. این افراد کسانی را دیده‌اند که به لحاظ سیاسی از ایشان تندتر بوده‌اند ولی به راحتی و بدون دردسرهای احتمالی به ایران رفت و آمد داشته‌اند و مزاحمتی هم از سوی ایران متوجه آنان نشده است. در شرایطی که مطبوعات و نشریات آزاد در ایران منتشر شده و متون انتقادی (گاه تندتر از آنچه در خارج از کشور منتشر می‌گردد) به صورتی آزادانه در داخل به طبع می‌رسد، اپوزیسیون غیرقانونی در خارج از کشور، خود به خود خلع سلاح شده است.

چنین تردیدهایی در میان مهاجران جدید، موجب تقلیل چشمگیر شمار «پشتیبانان مقاومت» شده است. سازمان در تظاهرات سال ۱۹۸۵ در آلمان غربی آن روز، توانست تنها هفت هزار نفر را گردآورد، لیکن در شرایط فعلی اگر در سراسر اروپا هم چنین برنامه‌هایی تدارک کنند، مجموع شرکت کنندگان از مرز ۷ ـ ۸ هزارنفر فراتر نمی‌رود و قطعاً این تعداد در آلمان امروز به سختی به ۳ هزار نفر خواهد رسید. در میان آنها افرادی پیدا می‌شوند که دغدغه سیاسی چندانی ندارند ولی به منظور ارائه مدارک به دادگاه جهت پناهندگی سیاسی ـ به زعم خود ـ نیازمند عکس و فیلم‌اند.

چنین افرادی، که ناچارند پیش از دادگاه تا تعیین قطعی وضع‌شان در اردوگاه‌های پناهندگی به سربرند، حاضرند ـ به خاطر رها شدن از زندگی طاقت‌فرسا و منضبط اردوگاه ـ با پوشیدن تی‌شرت‌های حاوی عکس مسعود و مریم رجوی با هزینه سازمان وارد کشور دیگری شوند، مسابقات جام جهانی فوتبال را تماشا کنند و شعارهایی نیز علیه جمهوری اسلامی سردهند. این گونه رفتارها، پیش از آنکه دالّ بر هواداری متعصبانه از سازمان باشد، رفتاری سودگرانه (پراگماتیستی ـ اپورتونیستی) است. به خصوص

که هم فال است و هم تماشا و خطری نیز در بر ندارد!

جریان آزاد اطلاعات در غرب، امکان آگاهی اقشاری چون طیف اخیر را از مسائل سازمان و مخالفان آن، اطلاع از مندرجات نشریات سازمان و مقایسهٔ آنها با نظرات مکتوب جداشدگان و بریده‌های سازمان، روی مواضع آنها تأثیر دوگانه‌ای را شکل می‌دهد. این روند ورود اطلاعات موجب شده است که افراد این طیف، در موضع‌گیری‌های سیاسی، جدیت و صراحت نداشته باشند و چنانچه دفاعی از سازمان بنمایند، بر جنبه‌های عقلانی دفاع تکیه کنند.

با این همه، افراد طیف اخیر در ایراد اشکال و طرح سؤال آزادترند و در طرح مباحث، ضمن رویارویی با اعضای سازمان ـ بالنسبه ـ صریح‌اند. این گونه افراد را در سازمان، «لُغوی» یا «نَحوی» تلقی می‌کنند و از کنار مباحث آنها عبور کرده خود را درگیر آن نمی‌سازند.

موارد زیر از جمله اسباب تعدیل مواضع «سمپات‌های سازمان» نسبت به جمهوری اسلامی و از آن سو کم‌رنگتر شدن حمایت و اقبال آنها نسبت به سازمان است:

الف) آسان‌گیری سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی و صدور پاسپورت و ایجاد تسهیل در آمد و شد افراد مقیم خارج به ایران

ب) در دسترس بودن نشریات منتشر شده در ایران

ج) راه‌اندازی شبکه جهانی «جام جم»

د) افزایش منابع مستقل و داخلی ایرانی در اینترنت

ه) کانالیزه نبودن اطلاعات و محصور نشدن در چارچوب نشریات سازمان و تبلیغات و القائات آن

و) حضور تاریخی مردم در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶.

سازمان همواره هواداران مقیم امریکا و اروپا را «صندلی پرکن» و «زینة‌المجالس» تلقی کرده است. گرچه سازمان برای این طیف برنامه‌های متنوعی در گتوها، کنسرت‌ها و جشن‌ها برقرار می‌کند و به موقع از وجود آنها نهایت بهره‌برداری را می‌نماید، لیکن آنها را به عنوان «سرباز انگیزه‌دار ارتش آزادی بخش ملی» به رسمیت نمی‌شناسد.

سازمان بر آن باور است که «آب و هوا»ی غرب موجب شده تا طیف مزبور حاضر نباشند حتی یک روز، در کنار مرز، در چارچوب ارتش آزادی‌بخش فعالیت کنند.

○ جداشدگان سازمان

«جدا شدگان» یا «بریده‌ها»[1] طیفی‌اند که از اوایل فعالیت یا در طول دوران حیات سازمان مجاهدین خلق، با آن همکاری داشته غالباً به عنوان عضو تشکیلات یا «بچه‌های روابط» قلمداد می‌شده‌اند. اینان به خاطر اختلاف‌نظر با تشکیلات و عدم قبول تبعیت صرف، جدا شده‌اند و رفتار رهبری، اهداف، ایدئولوژی، خطمشی و مواضع و عملکرد سازمان، زمینه‌های اختلاف آن‌هاست. این طیف شامل دو گروه‌اند: عناصر رده بالا و عناصر رده پایین تشکیلات. یا به نوعی دیگر، عناصر با سابقه (قدیمی) و عناصر جدید.

نقطه‌نظرها و نگرش‌ها در این مجموعه متنوع است، ولی می‌توان گفت که تغییر نگرش آنها در خصوص تشکیلات، تقدس سازمان، کاریزمای رهبری، روند سرکوب مخالفان در سازمان، و شرایط جدید بین‌المللی، موجب جدایی ایشان از سازمان بوده است.

قراین متعدد و کافی نشان از این دارد که طیف مزبور ـ به کلی ـ با سازمان قطع رابطه کرده‌اند. تشکیلات «انجمن دانشجویان مسلمان» در سال ۱۳۶۰ دارای ۴۰۰ ـ ۴۵۰ عضو بود. از این تعداد، حدود ۳۵۰ ـ ۴۰۰ نفرشان ارتباط خود را با سازمان قطع نموده‌اند و حتی در حد سلام و احوالپرسی متعارف نیز حاضر به رویارویی با افراد سازمان نیستند.

جداشدگان ـ به طور عموم ـ موضع سمپاتیک و موافق نسبت به جمهوری اسلامی ندارند و علاوه بر نقد سازمان، به انتقاد و ـ بعضاً ـ هتاکی نسبت به جمهوری اسلامی نیز دست می‌یازند. تعدادی از این افراد مواضع خود را در قالب نشریه و بیانیه آشکار می‌سازند و بدین گونه گفت و گوی غیرمستقیمی را با سازمان در پیش گرفته‌اند.

جداشدگانی که عضو قدیمی و با سابقه سازمان بوده‌اند، امکان بازگشت به سازمان را ندارند. میزان بی‌اعتمادی آنان به سازمان در حدی است که برای همیشه از آن خداحافظی کرده و «عطای آن را به لقایش بخشیده‌اند». در مواردی، برخی از جداشدگان (اعضای جدید) بار دیگر به سازمان پیوسته یا تماس تشکیلاتی با آن برقرار نموده‌اند. سازمان پیوسته مدعی بوده است که عناصر جدا شده و «بریده» عوامل وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی‌اند.

---

۱. تعبیر اخیر را سازمان به کار می‌برد.

از جهت رفتاری، غالب جداشدگان ـ به اتکای تجربه تلخ خویش ـ نه تنها از سازمان دوری می‌کنند که حتی از اینکه در تظاهرات و میتینگ‌های دیگران نیز شرکت نمایند، ابا دارند. بیشتر آنان به کار و زندگی خصوصی رو کرده‌اند و از هرگونه بحث و مطلبی که به نحوی به تضاد سازمان و جمهوری اسلامی مرتبط باشد، پرهیز می‌کنند.

آن عده از جداشدگان که به جهت کیفی پرمایه‌ترند، فعالیت‌های انتشاراتی و سیاسی ـ مطبوعاتی دارند. اینان، هم سازمان و هم جمهوری اسلامی را آماج حمله و نقد خویش قرار می‌دهند. بخشی از این عده، ریسک‌پذیری بالایی ـ به خصوص نسبت به سازمان ـ دارند و جهت افشای ماهیت سازمان و طرح مسائل درونی آن، به ویژه سرکوب مخالفان، دامن زدن به کاریزمای رجوی، حاضرند از خود و رفاه و امنیت‌شان هزینه کنند. بخش دیگری از این عده، برای مواجهه با مخاطرات و حوادث غیرمنتظره آمادگی ندارند و گاه از ترس ترور شخصیت و ـ به تصور خودشان ـ به خاطر از دست نرفتن حیثیت سیاسی و اخلاقی، در رفتار خود با سازمان تجدیدنظر می‌کنند.

افراد اخیر، پس از جدایی از سازمان، مطالب قابل توجهی از نظر کیفی مطرح می‌سازند و به همین جهت گفته‌ها و نوشته‌هایشان مؤثر و بُرد سخنان‌شان زیاد است. البته در اثر مرور زمان و تکرار مطالب، کیفیت آن رو به کاهش می‌گذارد و از تأثیر آن کاسته می‌شود. معمولاً افرادی که در خارج از کشور به سر می‌برند و مسائل ایران و گروه‌های سیاسی را به نوعی دنبال می‌کنند، از خوانندگان آثار افراد جدا شده‌اند و گاه نوشته‌های ایشان دست به دست می‌چرخد.

در مجموع، برآیند تحلیل‌ها و مواضع جداشدگان درباره نحوه مبارزه با جمهوری اسلامی، بر نفی مبارزات خشونت‌آمیز و تأیید برخورد صرفاً سیاسی مبتنی است. این طیف تلاش دارند که ـ برخلاف گذشته ـ تضادهای موجود با نظام را آنتاگونیستی (لاینحل) ندانند و آن را عمده نکنند. پس از انتخابات دوم خرداد، نحوه گفتمان این گروه نسبت به آقای **خاتمی** با نوعی احساس سمپاتیک و ملایمت همراه بوده است. از این رو در تأیید نظرات رئیس جمهوری، برای بهبود شرایط کشور، اصلاحات و دموکراسی را مناسب‌ترین روش می‌دانند.

این نکته نیز قابل ذکر است که برخی از جداشدگان چندان درگیر دغدغه‌های سیاسی نیستند و خود را از «معرکه» دور نگه داشته‌اند. از جمله عللی که می‌توان برای این نحوه سلوک بیان کرد واهمه ایشان از حمله و تهمت‌های سازمان است.

سازمان برای جداشدگان رده پایین ـ که تعداد آنها نیز زیاد است ـ اهمیتی قائل نیست و مهم شمردن آن را موجب درگیری سازمان می‌داند. اگر کسی در سازمان به جدایی فردی در رده پایین اشاره کند، پاسخ می‌شنود که «اهمیت نده! او خارج از کشوری (یعنی اروپایی یا آمریکایی) است و اصلاً به حساب نمی‌آید...»

برخورد سازمان با جداشدگان رده بالا اندکی محتاطانه است، چراکه این بخش، افرادی‌اند که یا پس از انقلاب ایدئولوژیک دارای سمت و مسئولیت در سازمان بوده‌اند ـ مثلاً امضاهای آنها زیر بیانیه‌های مهم درج می‌شده ـ و یا این که سابقهٔ ارتباطشان با سازمان به قبل از انقلاب می‌رسد و پیش از انقلاب ایدئولوژیک نیز دارای موضعی موافق و همنوا بوده‌اند. سازمان ـ در مجموع ـ از این قبیل جداشدگان، حساب اندکی می‌برد. موارد متعددی نیز بوده است که سازمان ارتباط با جمهوری اسلامی را به عده‌ای از ایشان نسبت داده و درباره برخی دیگر نیز دست به افشاگری‌های غیراخلاقی زده است.

نقطه‌نظرهای مشترک افراد متنوع طیف «مستقل‌ها» نسبت به سازمان، به دلیل شناخت بیشتری که از مواضع و عملکرد آن دارند، بی‌علاقگی و انتقاد نسبت به کل سازمان و رهبری آن است. در مجموع انگیزه قابل توجهی جهت پیوند به سازمان، در میان افراد این طیف، به چشم نمی‌خورد.

سیاست و موضع سازمان در مورد منتقدین جدی و مخالفان، مبتنی بر خشونت و برخورد شدید و قهرآمیز بوده است. این به صورت یک اصل درآمده بود که سازمان هرگاه به ضعف برسد، پرخاشگری پیشه می‌کند.

○ غیرمطلعین سازمان

افراد این طیف کسانی‌اند که ـ در اساس ـ سازمان را نمی‌شناسند و از فعالیت‌های آن آگاهی درستی ندارند. این طیف شامل افرادی می‌شوند که به نسل جدید ـ یعنی دورهٔ سنی نوجوانی تا ۲۸ سالگی ـ تعلق دارند و اکثریت قاطع آنها در ایران به سر می‌برند. طی یک پرسشنامه مشخص شد که اکثریت قریب‌به اتفاق جوانان پاسخگو، حتی از شناخت کلی و عمومی نسبت به سازمان بی‌بهره‌اند.[۱]

اقشار عظیم و ده‌ها میلیونی مردم ایران را می‌توان در طیف «غیرمطلعین» قرار داد از این رو گستره

---

۱. پرسش‌نامه مزبور به منظور بررسی معلومات ذهنی مردم در خصوص احزاب و نیز میزان آشنایی آنها با گروه‌های موجود سیاسی انجام گرفت. متن و حاصل این پرسش‌نامه در آرشیو مؤسسه موجود است.

نگرش‌ها و نقطه‌نظرهای اینان تنوع زیادی دارد. در مجموع، طیف مزبور شناخت چندانی نسبت به سازمان ندارند و به لحاظ عاطفی، هیچ‌گونه علاقه مشترکی این افراد را به سازمان پیوند نمی‌دهد. به تعبیر دیگر، هیچ بستری که بتوان در آن علایق مشترکی را شناسایی کرد تا موجبات پیوند عاطفی این افراد به سازمان بشود، وجود ندارد.

آسیب‌های رفتاری غیرمطلعین، عمدتاً جنبه اجتماعی دارد و از سر نارضایتی است. منشأ آن سیاسی نیست و در آن هیچ نشانی از گرایش به سازمان وجود ندارد. اساساً، در میان این طیف، فعالیت سیاسی به نفع سازمان مشاهده نمی‌شود. در مجموع می‌توان گفت که به رغم فعالیت‌های گسترده سازمان در زمینه برنامه‌های رادیویی و ماهواره‌ای، هیچ گونه تمایل و کششی نسبت به آنها در میان نسل جدید پدیدار نشده است.

مواضع غیرمطلعین در مورد سازمان، تفاوت چندانی با مواضع رسمی جمهوری اسلامی ندارد و اغلب در نگاه و نگرش این طیف، منافقین خارج‌نشینانی تلقی می‌شوند که با صدام ـ دشمن و قاتل مردم ایران و عراق ـ عقد اخوّت بسته‌اند.

گرچه سازمان در جریان تبلیغات خویش همواره ادعا می‌کند که مدعی حیات مردم ایران ناشی از وجود آن سازمان است، لیکن نیک می‌داند که مردم ایران ـ روز به روز ـ سازمان را بیشتر فراموش می‌کنند و چنانکه می‌دانیم، یکی از خوف‌های عمده سازمان «فراموش شدن» آن است. در یکی از مقاطع تلاش سازمان جهت جذب نیرو، یکی از سران آن[1] اعلام کرد که برخورد سازمان با نیروهای جدید بدین گونه است که پس از طی یک دوره دو ساله «خدمت پرافتخار سربازی در ارتش آزادی بخش» به اروپا اعزام می‌شوند تا در دفاتر «ریاست جمهوری» در اروپا مشغول کار گردند! با این وعده‌ها، تعدادی از افراد را از ترکیه و پاکستان جذب کردند. به گفته همان فرد، این قبیل افراد هم آن قدر درباره سازمان دچار گسست آگاهی یا فقدان اطلاعات بودند که حتی نمی‌دانستند منظور از «منافقین» همان مجاهدین خلق است![2] از جمله علل ایجاد و راه‌اندازی برنامه‌های ماهواره‌ای و آکسیون‌ها و... امید به همین غفلت و ناآگاهی این قبیل افراد نسل جدید نسبت به سازمان است.

---

۱. محمد سیدالمحدثین.

۲. مشهور است که یکی از افراد پیوسته به سازمان، در بدو ورودش در مقابل سؤال مربوط به میزان همکاری‌اش با گروه‌های سیاسی نوشته بود: «من با هیچ گروه سیاسی همکاری نداشته‌ام، از جمله منافقین»!

اینکه سازمان، با تحمل هزینه‌های گزاف مالی، فعالانه در مسابقات جهانی (مانند جام جهانی فوتبال در فرانسه) حضور پیدا می‌کند، بدین خاطر است که حضور مجدد خود در جامعه را اعلام نماید؛[۱] حضوری که از نظر سازمان، اهمیت آن کمتر از عملیات نظامی نیست! **منوچهر هزارخانی** در کتاب در پشت جبهه می‌نویسد:

فراموشی در ایران، بیش از هر چیز دیگری، علیه مقاومت و پیشرفت انقلاب دارد عمل می‌کند. مردم ـ همه ـ ما را دارند فراموش می‌کنند. ما با سربازی که در زمان جنگ اسیر شده بود، برخورد کردیم. او مطلقاً ما و سازمان را نمی‌شناخت. سربازِ آن مملکت بود و این همه درباره «منافقین» در آن کشور صحبت می‌شد، ولی نمی‌دانست که مجاهدین چه کسانی هستند... باید ادامه حیاتمان را طوری تنظیم کنیم که معرف خودمان هم باشد.[۲]

یکی از وابستگان پیشین سازمان مجاهدین خلق، که در دهه ۱۳۶۰ ـ در دوران اقامتش در انگلیس ـ مناسبات سمپاتیک با آن داشته است، نقل کرد که یکی از هواداران سازمان در اروپا به ایران رفته بود تا ازدواج کند و بازگردد. بعد از بازگشت، از وی سؤال شد: سازمان در ایران چه جایگاهی دارد؟ پاسخ او قابل تأمل است:

در این شش ماه که در ایران بودم، هیچ اسمی از مجاهدین به گوشم نخورد! هیچ کس نه تنها علاقه‌ای نداشت بلکه ـ اساساً ـ [سازمان را] نمی‌شناخت. حتی کسانی که برنامه‌های ماهواره[ای] را تماشا می‌کنند، نمی‌آیند «سیمای مقاومت» را ببینند: می‌دانند که کانالی ویژه مجاهدین است ولی اصلاً دوست ندارند آن را ببینند و ترجیح می‌دهند سایر کانال‌های اروپایی [و آمریکایی] را تماشا کنند![۳]

البته روشن است که این بی‌علاقگی ـ حتی تنفر ـ نتیجهٔ طبیعی عملکرد سیاسی سازمان در داخل و خارج از کشور است.

---

۱. نام حضور در جام جهانی را «عملیات لیون» گذاردند!

۲. نقل به مضمون (وفادار به متن)، با استفاده از فیش‌های دوستی از اعضای اسبق سازمان دانشجویان مسلمان در فرانسه و آلمان.

۳. بخشی از مطالب این فصل، از تحقیق میدانی و جمع‌بندی مصاحبه‌های حضوری با افرادی از طیف‌های مختلف استخراج و اتخاذ شده است. بررسی نیروهای اپوزیسیون، آذرماه ۱۳۷۷؛ موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

گفتار بیست و هشتم:

سرنوشت مشترک صدام و سازمان

فصل اول:

فرجام سقوط و از هم‌پاشیدگی

□ سازمان در آستانه حمله آمریکا به عراق

زمزمه شروع جنگ آمریکا علیه عراق و سرنوشت این کشور که با سرنوشت مجاهدین در پیوند بود، بر تشدید وضعیت به هم ریختهٔ نیروها افزوده بود.

مسعود رجوی در سال ۱۳۸۱ قبل از جدی شدن موضوع جنگ، سلسله نشست‌هایی را با نام «طعمه» برگزار کرد و به همه نیروها گفت: اگر بخواهند بروند و از سازمان جدا شوند، به ایران تحویل خواهند شد ولی اگر می‌خواهند بمانند باید همه پل‌های بازگشت را خراب کنند. مثلاً پاسپورت، پول، برگ اقامت (مربوط به کشورهای اروپایی و یا...) را تحویل دهند و با نوشتن نامه به آشنایان، خانواده و فامیل و فحاشی به آنها، امکان بازگشت خود را از بین ببرند. این اقدام به نوعی آماده‌سازی برای شرایط سخت بود.

در زمان کمی، پیش از حمله آمریکا، سازمان شروع به تخلیه قرارگاه‌های جنوب نمود تا با تمرکز در قرارگاه اشرف، ضریب کنترل نیروها را بالا ببرد و در شرایط سخت، ارتباط میان آنان قطع نشود.

در این میان قرارگاه‌های «جلولا» و «بدیع‌زادگان» و نیز مقرهای سازمان در بغداد با حداقل نیرو نگهداری و حفظ شد.

اقدام دیگر سازمان سنگرکنی در داخل مقر اشرف بود و برای آمادگی بیشتر جزواتی از نحوه مقاومت و اختفای نیروهای طالبان و بن‌لادن در کوه‌های شورا بورا بین نیروها توزیع گردید.

در خارج از قرارگاه اشرف و در ارتفاعات قره‌تپه نیز مواضع دفاعی و خاکریزهایی توسط نیروهای سازمان احداث گردید که اتخاذ این مواضع برای پراکندگی احتمالی در شرایط حمله و ترک قرارگاه بود.

وضعیت تشکیلاتی و به هم‌ریختگی آن، مسعود رجوی را وادار به برگزاری یک نشست عمومی کرد. در این نشست تحلیل وی در خصوص احتمال وقوع جنگ ارائه شد. طبق معمول رجوی ۴ تابلو را مفروض دانست و وظایف نیروها را در مقابل هر تابلو گوشزد نمود:

تابلوی اول، جنگی واقع نخواهد شد. وی در استدلال احتمال وقوع این فرضیه مخالفت پاپ، همکاری عراق با آژانس هسته‌ای و هانس بیلکس و گزارش مثبت البرادعی، گسترش تظاهرات و امواج میلیونی مخالفان جنگ و اختلاف در هیئت حاکمه آمریکا و مخالفت اروپا را برشمرد.

تابلوی دوم، جنگ به وقوع خواهد پیوست و همانند جنگ ویتنام، سال‌های طولانی به طول خواهد انجامید. وی در استدلال طولانی شدن جنگ به میزان آمادگی ارتش عراق و آمادگی مردم اشاره کرد.

در تابلوی سوم وقوع جنگ و پیروزی عراق فرض شده بود و در استدلال این فرضیه تفوق صرف هوایی و عدم برتری زمینی ارتش آمریکا عنوان گردید که نتیجه آن شکست آمریکاست.

تابلوی چهارم، وقوع جنگ و پیروزی آمریکا فرض گردید که در این صورت، تابلوی مذکور منجر به تزلزل جمهوری اسلامی نیز خواهد شد و شرایط برای حمله سازمان مهیا می‌گردد. رجوی به شخصه بر روی تابلوی اول مصرّ بود. در عین حال به لحاظ اجرایی لزوم آمادگی برای هر فرضیه‌ای را گوشزد می‌کرد. در این تحلیل رجوی گفت که در صورت وقوع حالت‌های زیر سازمان به ایران حمله خواهد کرد:

۱ـ حمله هوایی به قرارگاه‌های سازمان.

۲ـ سقوط دولت صدام در عراق.

همچنین در این نشست مسعود رجوی با تقدیر از صدام حسین گفت که صدام توسط عزت ابراهیم پیام داده که شرکت در جنگ با آمریکا برای مجاهدین داوطلبانه می‌باشد. رجوی تابلوی سیاه (شق سیاه) را حمله آمریکا فرض کرد و گفت در این صورت ما هم به طرف نیروهای خودمان (ایران) می‌رویم.

سطوح بالای سازمان و به طور خاص خود رجوی تلاششان بر این بود که تا می‌توانند جنگ را کم‌رنگ جلوه دهند. آنان اخبار تحولات نظامی منطقه را یا سانسور می‌کردند و یا به صور گذرا گزارش می‌نمودند ـ به همین دلیل در همه تحلیل‌هایی که در سطوح پایین ارائه می‌شد، تماماً روی اخباری تأکید می‌گردید که عَدم وقوع جنگ را برجسته می‌کرد و به مخالفت اروپا و کشورهای عربی با جنگ بسیار بها

می‌داد.

رجوی در توجیه ضعیف بودن احتمال وقوع جنگ می‌گفت: الآن سال ۱۹۹۰ میلادی نیست که عراق در کویت باشد، لذا به لحاظ بین‌المللی در انزوا نیست. در این دوره (۲۰۰۲) با توجه به پذیرش بازرسان از سوی عراق و گزارش مثبت آنان، مخالفت اروپا با جنگ و نیز مخالفت کشورهای منطقه حتی ترکیه و نهایتاً وجود اختلاف در هیئت حاکمه آمریکا در واقع این بار آمریکا در انزوا قرار دارد. ضمن اینکه هنوز در افغانستان درگیر است و نتوانسته به کسب پیروزی کامل که دستگیری بن‌لادن است نائل گردد. بنابراین احتمال وقوع جنگ بسیار ضعیف است.

همزمان با بازرسی‌های عراق، احتمال بازرسی از مقرهای سازمان نیز وجود داشت و به همین منظور برای هر قرارگاه یک نفر به عنوان نیروی روابط خارجی و یک نفر مترجم تعیین و توجیه شده بودند. در این توجیهات تأکید شده بود که برخورد با بازرسان ضمن دوستانه و مؤدبانه بودن نباید به نحوی باشد که آنها تصور کنند به راحتی می‌توانند به داخل بیایند. بلکه باید آنها را دم در قرارگاه نگه داشت تا اقدام به کسب مجوز شود و در این مدت نیز از آنها پذیرایی به عمل آید.

علت توجیه فوق بازمی‌گشت به یک مورد از بازرسی‌ها که بازرس‌ها در جلوی در قرارگاه اشرف معطل شده بودند و بلافاصله منطقه را ترک کردند و گزارش نمودند که نتوانسته‌اند از قرارگاه مذکور بازدید به عمل آورند. همین امر موجب ناراحتی مقامات عراقی شده بود.

رجوی فکر می‌کرد جریان بازرسی‌ها ۱۰۰٪ به نفع عراق تمام شده و عراق از زیر بار تحریم خارج خواهد شد و با خارج شدن عراق از تحریم، ایران کانون بحران و تنش در منطقه می‌شود.

○ تخلیه و ترک قرارگاه‌ها و تمرکز در مقر اشرف

به هر یک از قرارگاه‌های پراکنده سازمان در عراق، ارتش می‌گفتند و با این حساب سازمان مجاهدین در عراق چندین ارتش داشت. (در حالی که مجموع نیروهای آنان در عراق هیچ‌گاه از ۵ هزار نفر تجاوز نکرد و در زمان حمله آمریکا حداکثر نیروها به ۴۰۰۰ نفر هم بالغ نشد یعنی حدود ۳۸۰۰ نفر بودند) و هر یک از این ارتش‌ها دارای یک محلی در مقر اشرف بود تا اینکه در یک مقطعی مطرح کردند که چسبیدن به اشرف نشانه بریدگی نیروهاست و این انتقاد باعث شد که ارتش‌های سازمان نه تنها ساختمان‌های اشرف و محل خودشان را نگهداری نکردند بلکه همهٔ امکانات موجود را کندند و بردند به قرارگاه‌های

خودشان. حتی سوله و خوابگاه‌های فلزی بسیار بزرگ و دو طبقه را از اشرف منتقل نمودند و همین مسئله موجب گردید که وقتی موضوع استقرار و بازگشت و تمرکز در اشرف مطرح شد همه به شدت واکنش نشان دهند و می‌دانستند جابجایی نیرو به منزله بیگاری کشیدن از نیروها به بهانه راه‌اندازی مجدد قرارگاه آن هم زیر آفتاب ۵۰ تا ۶۰ درجه است و تازه هر شب باید پاسخ دهند که چرا طی آن روز از ذهنشان گذشته که خسته شده‌اند و انبوه آدم‌های قالب گرفته شده سر آنها داد بزنند که چرا از فرامین رهبری و یا شورای رهبری به تمام و کمال اطاعت نمی‌کنی.

باید خاطرنشان کرد که وقتی موضوع نقل و انتقال از قرارگاه‌های مرزی به اشرف مطرح گردید در بیان علت آن، موضوع جنگ و احتمال حمله آمریکا مطرح نشد تا مبادا بحران و تشنج در نیروها تشدید گردد. ابتدا نیز کلیه وسایل و تجهیزات تخلیه نگردید که نیروها بویی نبرند که چه کاری در حال انجام است و علت تمرکز در اشرف را زودهنگام متوجه نشوند. یکی از علل تمرکز در اشرف، کنترل بر نیروها بود که در صورت به هم خوردن اوضاع نیروها فرار نکنند و انسجام تشکیلاتی حفظ شود. علت دیگر و شاید مهم‌تر این بود که به دلیل ناامن شدن عراق و غیرقابل پیش‌بینی بودن شرایط نظامی ـ امنیتی تمرکز نیروها می‌توانست حداقل‌های امنیتی ـ دفاعی را برای رجوی ایجاد نماید. البته هیچ یک از این دلایل برای نیروها بیان نمی‌شد و آنان صرفاً مجریان اوامر «رهبری» بودند.

در آستانه هجوم دوم آمریکا و متحدانش به عراق، **مسعود رجوی** و مجموعهٔ تیم رهبری سازمان، در بن‌بست آشکاری گرفتار شدند که بهای خروج از آن، موجودیت و حیات سازمان بود. فرض‌های ممکن، یکی پس از دیگری، خط می‌خورد و گزینه‌ها به حداقل می‌رسید. همسر رجوی، که در سال ۱۳۷۲ طی یک مانور ناموفق سیاسی ـ چنان که گفته شد ـ با عنوانِ یک جانبهٔ «رئیس جمهور منتخب شورای ملی مقاومت» به فرانسه رفت تا یکی از دو بال سازمان (بال سیاسی) را تقویت کند، به دنبال نومیدی و محدودیتِ پی در پی، ناگزیر پس از سه سال به عراق بازگشت.

در اسفند ماه ۱۳۸۱ ـ چند روز مانده به حملهٔ آمریکا و ائتلاف همراهش به عراق ـ **مریم رجوی** ابتدا در معیّت **مسعود رجوی** به اردن رفت و بعد، از آنجا به اتفاق ۱۶۵ تن از کادرها و اعضای نزدیک به خود راهیِ فرانسه شد. **مسعود رجوی** نیز با انبوهی از مشکلات و بحران‌ها در نزدیکیِ مرز عراق ـ اردن (و البته در خاک اردن) منتظر ماند. شرایطی که **مسعود رجوی** و سازمان مجاهدین خلق اکنون با آن دست به گریبان بودند، با وضعیت زمان جنگ اول خلیج فارس تفاوت بسیار داشت. در سال ۱۳۷۰ مجاهدین خلق

به دنبال سرکوبِ کُردهای مخالف **صدام حسین** و عده‌ای از مبارزان شیعی در نخلستان‌های اطراف «کوت» و «العماره»، از صدام جایزه گرفتند و به ارقام بالایی از امتیازات مالی و نظامی دست یافتند.[1]

وضعیت اخیر به کلی با گذشته فرق داشت. **«همهٔ امتیازات نظامی و مالی‌شان را که طی سال‌ها در عراق به دست آورده بودند، یک شبه از دست دادند. آنان در این سرفصل، بحرانی‌ترین سال‌های عمر سازمان را به چشم دیدند. ضربات نظامی، سیاسی، امنیتی، مالی و غیره را ـ از بالا به پایین ـ متحمل شدند ولی به سبکِ همیشگی به دنبال این بودند که با بحران‌سازی‌های خطرناک خارجی، اولاً شکست را به گردن مخالفانِ داخلی خود بیندازند و ثانیاً از طریق بحران‌سازی فرعی بتوانند مهارِ اوضاع ـ به ویژه بحران نیرویی ـ را در غیابِ راه‌حل بدون جنگ، باز به دست گیرند. این راه حلِ خطرناک، فرمانِ قتل ۲۵ تن از اعضای جدا شده و ناراضی مجاهدین در کشورهای اروپایی بود! این فرمانِ رهبری را مریم عضدانلو می‌بایست به پیش می‌برد تا از طریق زهرِ چشم گرفتن و ترساندن اپوزیسیون، ضمنِ در لاکِ دفاعی بردن اپوزیسیونِ برون مرزی ایران و مخالفان و اضداد خود در خارج از کشور، زبان اعتراض منتقدانِ داخلی را بِبُرد و مهارِ نیرویی را دوباره به دست گیرد.»**[2] دیگر مأموریت‌های بحران‌زای همسر رجوی و نیروهایش بدین قرار بود:

۱) حمله به سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اروپایی؛

۲) نقل و انتقال پول‌ها و اطلاعات و فرماندهان سازمان، از عراق به فرانسه؛

۳) نجات **مسعود رجوی** از عراق و انتقال وی به فرانسه، با بهره‌گیری از امکانات و روابط نیرویی و مالی و نیز روابط اطلاعاتی و سیاسی قدیم و جدید.

---

۱. چند ماه قبل از شروع جنگ عراق به طور تمام عیار (سیاسی ـ دیپلماسی و نظامی) آماده مقابله با آمریکا شد. گردان‌های قدس برای آموزش مردم و استفاده از آنها برای حمله احتمالی در هر شهر و روستا تشکیل شده بود. مقادیر زیادی سلاح سبک و نیمه سنگین و مهمات با کمک شیوخ عشایر بین مردم تقسیم شد. در هر محله‌ای سنگرهای لازم برای دفاع در مقابل حملات هوایی تدارک گردید و دستگاه تبلیغاتی صدام و رادیو و تلویزیون به تهییج مردم برای مقابله با آمریکا پرداخت. علی شیمیایی برای بررسی وضعیت دفاعی، از قرارگاه‌های سازمان در جنوب (منطقه بصره) بازدید کرد. فرمانده لشگر سوم عراق نیز از قرارگاهی موسوم به حبیب متعلق به سازمان واقع در ۱۵ کیلومتری بصره بازدید نمود و حتی عزت ابراهیم نیز رجوی را برای ملاقات فراخواند تا هماهنگی لازم را با آنان صورت دهد.

۲. خوشحال، شانتاژ؛ صص ۹ ـ ۱۰؛ با اندکی تصرف.



حمله آمریکا به قرارگاه مجاهدین خلق در عراق



○ آخرین جلسه رجوی با مسئولان عراقی

در آستانه جنگ، رجوی نشست دیگری با نیروها داشت. در این اجتماع ملاقاتش را با مسئولان عراقی چنین بازتاب داد:

پیام آمده بود (از طرف صدام) که برود ملاقات ولی وقتی رفته بود، صدام نبود اما توانسته عزت ابراهیم و طارق عزیز را ملاقات کند و البته وزیر اطلاعات (ارتباطات) عراق نیز حضور داشته. وی به نقل از عزت ابراهیم می‌گوید که قصد دارند در مقابل آمریکا ایستادگی کنند و چون به لحاظ نظامی و در یک جنگ کلاسیک امکان مقابله با آمریکا وجود ندارد، بنا دارند تا وارد یک جنگ چریکی شوند و به همین دلیل ۷ میلیون نفر از مردم عراق را مسلح کرده‌اند.

عزت ابراهیم در مورد سازمان از قول صدام به رجوی گفته بود که صدام شما را مخیر نموده که در کنار حکومت عراق و یا بی‌طرف باشید اما وظیفه حکومت است که از شما دفاع نماید مگر اینکه اوضاع به هم بریزد که در این صورت سازمان خودش باید مواظب خود باشد. رجوی می‌گوید که در پاسخ عزت ابراهیم گفته که ان‌شاءالله عراق پیروز خواهد شد ولی سازمان در این مسئله بی‌طرف است و مسئله را به اطلاع مجامع بین‌المللی رسانده‌ایم. عزت ابراهیم از پاسخ رجوی ناراحت شد. باقی جلسه به سردی سپری گردید. و علیرغم اینکه در هر جلسه مشترک با مسئولان عراقی توانسته بود امکانات و پول و مهمات فراوانی بگیرد، در این جلسه وقتی بحث کمک‌ها مطرح می‌شود، عزت ابراهیم می‌گوید: گفته که متأسف است و عراق به همه منابع‌اش نیاز دارد و جواب منفی داده بود.

رجوی می‌گوید که محل ملاقات در مکان‌های رسمی و معمول نبوده و حاکی از تحرک و تردد و جابه‌جایی مداوم مسئولان عراقی حکایت داشت. در این نشست به رجوی تأکید شده بود که مطلقاً حق نزدیک شدن به مرز ایران را ندارند و باید تحرک نظامی داشته باشد و تأکید شده بود که مواضع دفاعی سازمان باید همان اطراف اشرف باشد. [در زمان جنگ نیز نمایندگان مخابرات (سرویس اطلاعاتی عراق) و ارتش مراقب بودند که سازمان به سمت مرزها حرکت نکند.]

رجوی در این نشست برای روحیه دادن به نیروها گفت که نباید عراق از نیت ما در حمله به جمهوری اسلامی در صورت قطعی شدن اسقاط صدام و حکومت بویی ببرد و در ادامه جلسه، از فرماندهان ارتش خواسته بود، گزارشی از آمادگی نیروها بدهند که همه آنها به اتفاق بر آمادگی سازمان صحه گذاشته بودند. (در حالی که هرگونه حمله به ایران هم به جهت مخالفت شدید صدام با انگیزه عدم تحریک ایران و هم

مخالفت شدید آمریکا و انگلیس آن هم باز به انگیزه عدم تحریک ایران و ورودش به جنگ که می‌توانست مسائل منطقه را بغرنج‌تر نماید کاملاً منتفی بود.

و اما طرح نهایی سازمان در مورد گزینه‌های پیش رو در حالت‌های مختلف در همین نشست ارائه شد. این طرح ۳ مرحله داشت که در صورت حمله آمریکا وظایف نیروها را تعیین می‌کرد:

مرحله اول: اخذ موضع اختفا یعنی اینکه تمامی سلاح‌ها، مهمات و نیرو باید در مکان‌های انتخاب شده استتار شوند. این مرحله در واقع برای حفاظت نیرو و امکانات از بمباران‌ها و جلوگیری از صدمات نظامی بود. در همین نشست مسئولان ارتش‌های سازمان، یک به یک گزارشی را از آمادگی برای اختفا ارائه دادند. حلقه اولیهٔ اختفا که در اطراف قرارگاه اشرف بود شیارها و عوارض طبیعی را شامل می‌شد که نیروها را قادر می‌ساخت مواضع دفاعی اتخاذ نمایند. همچنین مواضعی را نیز نشان کرده بودند تا در صورت کسب اطلاع از تحرکات نظامی احتمالی ایران، برای دفاع به آن مواضع انتقال پیدا کنند. البته مواضع مذکور فقط برای نیروهای مسئول و اکیپ‌های مهندسی که مجبور بودند مواضع دفاعی را آماده نمایند شناخته شده بود.

مرحله دوم: مرحله تدافع بود. یعنی اینکه در صورت مداخله ایران و عبور نیروهای ایرانی از مرزها، لازم بود تا نیروهای سازمان از موضع اختفا به مواضع تدافعی منتقل شوند. این مواضع همان طور که توضیح داده شد، در نزدیکی مواضع اختفا اتخاذ شده بود. (جاده‌ای که به فرودگاه متروکه شمال قرارگاه اشرف منتهی می‌شد و در ۲۰ کیلومتری از قرارگاه واقع شده بود، محور خانقین به اشرف، محور خالص به اشرف و ارتفاعات حمرین در مسیر کرکوک ـ خالص از جمله این مواضع بود).

مرحله سوم: مرحله تهاجم بود که شرط تحقق آن، به هم ریختن اوضاع عراق یعنی فقدان نیروهای عراقی بازدارنده بود. در این مرحله بحث مخالفت آمریکایی‌ها با انجام بمباران‌های احتمالی بر روی نیروی پیش‌رونده نیز مورد توجه واقع شد که رجوی در پاسخ گفت: از جنبه سیاسی، قطعاً آمریکایی‌ها برای برخورد با سازمان به این منطقه نیامده‌اند ولی از جنبه نظامی با توجه به اینکه نیروهای آمریکایی از شمال، جنوب و یا غرب عراق وارد خواهند شد، محور شرق در مواجهه با نیروی آمریکایی نخواهد بود لذا راه برای نیروهای سازمان باز است. نهایتاً رجوی در جمع‌بندی گفت: اگر به هر دلیلی امکان اجرای مرحله سوم نبود، با آمریکایی‌ها وارد مذاکره خواهیم شد و از قبل نیز پیام داده‌ایم که ما بی‌طرف هستیم. در واقع آنچه که رخ داد همین امر بود و نشان می‌داد که از قبل بر روی آن اتفاق شده بود.

○ نشست عاشورا

یازده روز قبل از روز عاشورا (در سال ۱۳۸۱ عاشورا مصادف بود با ۲۳ اسفندماه) یعنی در تاریخ ۸۱/۱۲/۱۲ (به فاصله ۱۷ روز از حمله آمریکا) نشست عمومی با نام نشست عاشورا قرارگاه «اشرف» برگزار شد. رجوی در این نشست به کار تبلیغی و تهییجی پرداخت و وانمود کرد که امروز (آن روز) عاشورا است و حتی زیارت عاشورا را خواند. در آن موقع افراد حاضر در نشست نمی‌دانستند که رهبری سازمان قصد فرار را دارد و نشست به همین دلیل ۱۱ روز زودتر برگزار شده است. منتهی با این هدف که فیلم آن، روز عاشورا پخش شود. بعدها نیروها می‌گفتند: در نشست عاشورا چراغ‌ها را خاموش کردند و وقتی روشن شد هیچ کس نرفته بود الّا رجوی و مریم قجر.

○ جانبداری سازمان از رژیم بعثی تا آخرین روزها

پس از شروع حمله آمریکا اخبار سیمای مجاهدین و موضع‌گیری‌های آنان تا آخرین روزهای جنگ نیز جانبدارانه و به نفع صدام و تقریباً تکرار همان ادعاهای رژیم بعثی مبنی بر شکست نیروهای اشغالگر بود. (مانند سقوط هلی‌کوپترهای آپاچی ـ مصاحبه‌های سعید الصحاف وزیر تبلیغات عراق و...) در خصوص تحلیل خبرنگاران و افسران نظامی مبنی بر طولانی شدن جنگ، کشته شدن افراد بی‌گناه و مردم عادی به خصوص کودکان و زنان در این رابطه کافی است، به موارد زیر که از سیمای مجاهد پخش شد دقت شود:

تاریخ ۸۲/۱/۵: ۱ـ ناتوانی آمریکا در خاتمه دادن سریع به جنگ ۲ـ وسعت یافتن مخالفت‌ها با جنگ در کشورهای مختلف (مصر ـ کره جنوبی ـ جاکارتا ـ آرژانتین ـ سودان و...)

تاریخ ۸۲/۱/۷: ۱ـ بمباران بیمارستان و کشته شدن کودکان... ۲ـ اخباری از شکست‌های آمریکا ۳ـ تصاویری از تظاهرات مردم دنیا در مخالفت با جنگ ۴ـ کاهش آرای مثبت مردم نسبت به ادامه جنگ ۵ـ پیش‌بینی غلط آمریکا از استقبال شیعیان از نیروهای خارجی ۶ـ شکست طرح اولیه آمریکا در جنگ.

تاریخ‌های ۸۲/۱/۱۱ و ۸۲/۱/۱۲ و در ادامه آن در تاریخ‌های ۱/۲۰ و ۲۳ و ۸۲/۱/۲۴ سیمای مجاهد طی اطلاعیه‌هایی ابتدا اعلام کرد: نیروهای سپاه به همراه نیروهای عراقی سپاه بدر و... قصد دارند تا با نفوذ در عراق به نیروهای سازمان تهاجم نمایند و در روزهای پایانی جنگ اعلام کردند که این تهاجمات انجام شده و طبق ادبیات همیشگی رسانه مذکور، صحبت‌ها تماماً

از شکست جمهوری اسلامی و سپاه بدر و ضربات وارده به نیروهای مهاجم حکایت داشت و البته در لابلای سطور، به تلفات خود، نیز اشاره می‌کردند و حال آنکه اساساً تمامی این ضربات و تلفات وارده به آنان از ناحیه آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود.

○ گزارش درگیری‌ها

در آخرین روزهای جنگ (۱۹ یا ۲۰ فروردین ۸۲)، نیروهای آمریکایی از شمال و به طور مشخص از سمت قره‌تپه شروع به پیشروی کردند (تا این مقطع حملات و پیشروی نیروهای آمریکایی اختصاص داشت به محورهای جنوبی و غربی بغداد) که در مسیر این پیشروی نیروهای سازمان قرار داشتند. این پیشروی باعث شد تا نیروهای عراقی نیز در نزدیکی مجاهدین مستقر شوند اما همان شب ظاهراً به دستور فرماندهان بالای ارتش عراق، نیروهای عراقی سلاح‌ها را بر زمین گذاشتند که بلافاصله مورد غارت مردم عراق قرار گرفتند. در همین زمان یک ستون از نیروهای سازمان به سمت مرز ایران (اطراف خانقین) حرکت کردند که ستون تانک‌ها در اطراف فرودگاه متروکه (در نزدیکی قرارگاه اشرف) قبل از رسیدن به سد حمرین مورد حمله نیروی هوایی آمریکا قرار گرفت و حداقل ۶ تانک از آنها منهدم گردید و تعدادی نیز کشته شدند و باقی نیروها در اطراف خانقین بدون هیچ سازماندهی و ارتباطی پراکنده شدند. در این زمان قرارگاه‌ها نیز به شدت زیر بمباران بود. از قرارگاه اشرف (توسط پیک) دستور رسید که نیروها به قرارگاه بازگردند و ظاهراً این دستور به تمامی نیروهای دیگری که در محورهای مختلف پراکنده شده بودند نیز رسیده بود. اما این نیروها مجدداً در مسیر بازگشت به قرارگاه مورد تهاجم نیروهای آمریکایی قرار گرفتند. در مسیر بازگشت تصادفات زیادی نیز رخ داد و حتی عده‌ای کشته شدند.

یعنی در واقع طبق پیش‌بینی‌ها قرار نبود آمریکا از سمت شرق پیشروی کند که این اتفاق افتاده بود. همچنین پیش‌بینی بمباران از سوی آمریکایی‌ها نشده بود که این اتفاق هم افتاد. لذا نیروها به شدت غافلگیر شده بودند و عملاً هیچ کاری از آنان بر نمی‌آمد. از طرفی افراد جدید و آموزش ندیده هم که در جریان درگیری‌ها به نیروها تغذیه شده بودند عملاً دست و پاگیر شده بودند.

سرعت پیشروی آمریکایی‌ها بسیار بیشتر از تصور مجاهدین بود و به سرعت به اطراف بغداد رسیده بودند و نیروهایی که مواضع دفاعی اطراف اشرف را ترک کرده و به سمت مرز رفته بودند تحت بمباران قرار گرفتند و قرارگاه‌های دیگر سازمان که نیروهایشان توانسته بودند به نزدیکی خانقین برسند تماماً

بدون آب و غذا و زیر بمباران هوایی و حتی حملات زمینی گروه‌های ناشناس و برخی اهالی برای غارت بود. به قرارگاه «جلولا» نیز حمله هوایی و زمینی شد و تعدادی کشته شدند. افراد در مسیر بازگشت از اطراف خانقین به قرارگاه اشرف مورد حمله مردم قرار می‌گرفتند. افرادی هم که به قرارگـاه مـی‌رسیدند بلافاصله سازماندهی و به اطراف قرارگاه در دسته‌های چند نفره اعزام و در سنگرهایی که از قبل تدارک دیده بودند مستقر می‌شدند. استقرار در ساختمان‌های قرارگاه اشرف ممنوع بود. یک بار نیز دستور آمد، چون یک سری از عوامل رژیم قصد دارند از شرایط جنگی و به هم ریختگی عراق استفاده کند و بـه ارتش آزادیبخش ضربه بزنند، باید به آنها پاسخ داده شود. به همین منظور نیروها به اطراف اعزام شدند اما در واقع بعد از اینکه این اکیپ‌ها وارد صحنه‌های درگیری شدند، با مردم عراق مواجه شـدند. ایـن نیروها تعدادی از مردم عراق را مورد ضرب و شتم قرار دادند، به خانه‌ها حمله کردند و بـا سـلاح‌های مختلف به اهالی روستاها هجوم آوردند.

○ دستگیری و استرداد دو مجاهد خلق توسط دولت سوریه و کمک‌های مالی صدام

در تاریخ ۸۲/۱/۲۹ دو تن از اعضای قدیمی به نام‌های ابراهیم خدابنده و جمیل بصام هنگامی که قصد انتقال مبلغ یک میلیون و هشتصد هزار دلار وجه نقد را از خاک عراق به اروپـا داشـتند در مـرز ابوکمال سوریه توسط مأمورین سوریه دستگیر شدند که نهایتاً ایـن افـراد در تـاریخ ۸۲/۳/۱۶ تـوسط نمایندگان سوریه در فرودگاه مهرآباد تحویل ایران می‌گردند.

اعترافات این افراد نشان می‌داد که مجاهدین مقادیر معتنابهی از پول‌های اهدائی صدام را به اروپا انتقال داده‌اند (که بعدها در جریان دستگیری مریم قجر در فرانسه نیز بخشی از این پول‌ها کشف و توسط فرانسه ضبط می‌گردد) این اطلاعات سپس با اسنادی که در هنگام سقوط صدام بـه دست عـراقـی‌ها می‌افتد و بخشی از آن آشکار می‌شود تکمیل می‌گردد. اسناد و فیلم‌های مـذکور کـه تـوسط سـرویس اطلاعاتی عراق در هنگام تحویل پول به سازمان به صورت پنهان گرفته شده بـود نشـان مـی‌داد کـه میلیون‌ها دلار از سوی رژیم بعثی در اختیار سازمان قرار می‌گرفت تا به ترور و عملیات در ایران بپردازند و از این طریق نشان دهند که ایران کشور بی‌ثباتی است. در یک قلم از کمک‌های بی حد و حصر رژیم صدام که توسط نیویورک تایمز فاش شد پرده از فروش نفت عراق به صورت قاچاق توسط مجاهدین

برداشته شد که برخلاف مصوبه شورای امنیت سازمان ملل، اقدام به فروش نفت کرده بودند که فقط بابت این اقدامات آن هم در یک مقطع ۶۰۰ میلیون دلار سود نصیب آنها شده بود. بخشی از تصاویر و اسناد توسط تلویزیون‌های خارجی من جمله تلویزیون الجزیره نیز پخش گردید. ابراهیم خدابنده که پناهنده انگلیس بود توسط مسئول دفتر سازمان در فرانسه به نام آزاده رضایی توجیه می‌گردد تا با تهیه ویزای سوریه به این کشور سفر نماید و مأموریتی را به انجام رساند. وی نیز به سوریه می‌رود و با وصل شدن به جمیل بصام هر دو به مرز سوریه ـ عراق می‌روند و پولی راکه توسط عوامل سازمان در خاک عراق از مرز مذکور عبور داده شده بود، تحویل می‌گیرند تا به فرانسه منتقل نمایند. این پول‌ها در ۷ عدد ساک جاسازی شده بود و توسط زنی عراقی از مرز رد شده بود.

○ پیام ۱۲ ماده‌ای رجوی پس از سقوط صدام

پس از سقوط صدام و پایان بمباران مواضع سازمان، رجوی برای نیروها پیامی ارسال نمود که توسط فرماندهان قرارگاه‌ها به نیروهای تحت امر ابلاغ گردید. در این پیام رجوی به بمباران محل استقرار خود و مریم قجر اشاره نمود و حتی اعلام نمود که در اثر بمباران، میز کار و تخت‌خواب وی منهدم شده است. قسمت‌هایی از پیام به شرح زیر است:

با تشکر و قدردانی از زحمات تک تک نیروهای ارتش آزادی‌بخش از اینکه در هر شرایطی فرمان‌پذیری داشتید و گوش به فرمان فرماندهان بودید، و علیرغم اینکه به شما تیراندازی شد ولی مقاومت و صبر پیشه کردید و به سمت کسی شلیک نکردید، مراتب سپاس خود را از یکایک شما تقدیم و توجهتان را به موارد زیر جلب می‌کنم:

۱ـ زمانی که لنین در روسیه پیروز شد و نماینده خود را جهت مذاکره نزد آلمانی‌ها فرستاد، آلمانی‌ها برخورد توهین‌آمیزی با نماینده لنین داشتند. هنگامی که وی جریان برخورد آلمانی‌ها و درخواست‌های آنها را مطرح می‌کند لنین به او می‌گوید: اگر به شما گفتند دامن هم بپوشید، بپوشید. امروز ما در یک موقعیت تاریخی حساس قرار گرفته‌ایم لذا به خاطر نجات خلقمان اگر لازم باشد ما هم دامن می‌پوشیم.

۲ـ رژیم هنوز در ساعت «سین» (ساعت سرنگونی) قرار دارد و از این شرایط خارج نشده است.

۳ـ تنها تضاد ما رژیم است. ما تنها با رژیم در جنگ هستیم و با هیچ گروه و کشوری سرجنگ نداریم.

۴ـ در مورد جنگ «لب پر» [تشبیه به لبه ظروف چینی که پس از ضربه خوردن می‌پرد] نخورید، معامله‌ای است که رژیم با انگلیس کرده بود تا قرارگاه‌های ما را صفر صفر کنند. [منظور این است که آمریکایی‌ها نقشی نداشتند]
۵ـ ما اکنون «سرقله» هستیم و چشم تمام دنیا به ما است.
۶ـ ما از جناح قدرت هستیم و دنیا و آمریکا نیز به قدرت ما پی برده و روی ما حساب باز کرده. ما امروز روی میز پنتاگون هستیم و آنها در آمریکا درباره ما صحبت می‌کنند. پس باید با قدرت بیشتری برای حفظ تشکیلات خود بکوشیم.
۷ـ ما چاشنی نابودی رژیم و تنها آلترناتیو قدرتمند آن می‌باشیم.
۸ـ ارتش آزادی‌بخش امید خلق قهرمان ایران می‌باشد و نیرویی است که باید مریم را به تهران ببرد.
۹ـ امروز همان روزی است که همه باید وفاداری خود را به سازمان ثابت کنند زیرا سازمان افراد را در روزهای سخت و دشوار می‌خواهد نه فقط در روزهای شادی و پیروزی.
۱۰ـ عملیات جاری ناموس مجاهدین است. نشست‌های عملیات جاری را فعالتر برگزار کنید.
۱۱ـ فرمانپذیری و گوش به فرمان بودن از فرماندهان خود را هرگز فراموش نکنید.
۱۲ـ «انا فتحنا لک فتحاً مبینا» نام این عملیات را فتح‌المبین انتخاب کردیم، چون از شرّی عظیم خیری عظیم گرفتیم.

در تشریح بند آخر پیام نادر رفیعی‌نژاد از مسئولین سازمان می‌گوید:

«در این جنگ ما باید صفر صفر (نابود) می‌شدیم ولی رهبری بار دیگر سازمان را از مرگ حتمی نجات داد.»

این پیام صرفاً جهت روحیه دادن به نیروها و آرام سازی و آماده‌سازی آنها برای همکاری با آمریکا به عنوان حاکم بلامنازع عراق و جانشین صدام بود و در آن هیچ اشاره به ادعاهای قبلی مبنی بر اینکه اعلام کرده بودند که تحت حملات ایران قرار داشتند نشده بود.

بعد از این پیام و یک پیام دیگر به مناسبت دستگیری مریم قجر که اشاره خواهد شد، دیگر هیچ خبری از رجوی نشد و مسئولین سازمان در پاسخ به سؤال نیروها از سرنوشت وی اعلام می‌کردند که، سئوال از وضعیت رجوی خط سرخ سازمان است و بوی رژیم می‌دهد (شیوه معمول سازمان برای سرکوب سؤالات افراد).

همچنین موارد زیر در پرسش‌های بی‌پایان نیروها از سوی مسئولین و فرماندهان مجاهدین خلق

مطرح می‌شد.

۱ـ الآن تهدید ما (سازمان) تحلیل کردن است. «واو شدن» [انفجار و بریدگی، وادادن] و محفل زدن است. امروز در سازمان از این نوع سؤالات حرام است. فقط و فقط خود را به رهبری بسپارید.

۲ـ تحلیل کردن و سؤال کردن حرام و مرز سرخ است. مسعود [رجوی] هر موقع لازم باشد و صلاح بداند خودش پیام می‌دهد.

۳ـ ارتش پابرجاست و آمریکایی‌ها هم می‌دانند ما تروریست نیستیم.

○ دستگیری مریم رجوی و همراهانش در فرانسه

پلیس ضد تروریست فرانسه، در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳، با حمله به ۱۳ پایگاه سازمان و دستگیری مریم رجوی و ۱۶۵ تن از کادرهای بالای سازمان مزبور ـ که کنترل عمده‌ترین مراکز و پایگاه‌های آنها در اروپا و آمریکا را به عهده داشتند ـ برنامه‌های تدارک دیده شدهٔ همسر مسعود رجوی را در اروپا خنثی کرد. روزنامهٔ «فیگارو»، اهداف مجاهدین خلق در اروپا و نقشه ترور ۲۵ تن از جداشدگان آنان را فاش کرد.

فرماندهان سازمان به زیر ضرب رفتند، شیوه‌های پول‌شویی افشا و ردیابی شد، بحران‌سازی از طریق حمله به سفارتخانه‌های ایران کنسل شد، حمل و نقل رهبری سازمان و جا به جایی اسناد و مدارک منتفی شد و شکست پشت شکست برای مجاهدین خلق پیش آمد.[1]

انعکاس این واقعه سریع بود و رسانه‌ها به تحلیل علت آن پرداختند. روزنامهٔ «نیویورک تایمز» انگیزهٔ دولت فرانسه از این اقدام را «جلوگیری از انتقال کانون سیاسی ـ عملیاتی سازمان مجاهدین خلق از عراق به فرانسه» عنوان کرد. **پی‌یر دوبوسکه** مسئول سازمان اطلاعاتی فرانسه، در مصاحبه با روزنامهٔ مزبور اظهار داشت:

سازمان‌های اطلاعاتی فرانسه از پاییز گذشته متوجه ورود شمارِ روزافزونِ مجاهدین خلق و پس از [آغاز] جنگ عراق، متوجه ورود شمارِ زیادی از سربازانِ آن به فرانسه شدند... مجاهدین [خلق] یک کارخانهٔ تولید رنگ را در شهر «سنت کوئن لامون» اجاره کردند و ضمن راه‌اندازی یک استودیوی تلویزیونی و نصب بشقاب‌های ماهواره‌ای، در حال تبدیل کردن آن به یک مرکز ارتباطات بودند...

---

۱. همان: ص ۱۰.

مجاهدین برای حمله به سفارتخانه‌های ایران و سایر منافع این کشور در اروپا و ترور ۲۵ نفر از اعضای سابق خود برنامه‌ریزی کرده بودند... این [سازمان] به هیچ‌وجه یک جنبش سیاسی و یک جنبش دموکراتیک و سیاسی نیست. این گروه خود را برای احیای دموکراسی در ایران آماده نمی‌کند. اینها گروهی کاملاً افراط‌گرا هستند. فرقه‌ای تندرو، فاقد هرگونه نظام دموکراتیک؛ فرقهٔ کیش شخصیت در پیروی از رهبر.[1]

به دنبال این ضربهٔ غیرمنتظره و واکنش‌های منفی گسترده، جمعی از اعضای جدا شدهٔ سازمان ـ که نام‌شان در لیست ترورهای برنامه‌ریزی شدهٔ مسعود و مریم رجوی بود ـ تحت عنوان حقوقی «انجمن سیاسی ـ فرهنگی ایران پیوند» اطلاعیه‌ای صادر و بر تداوم اقدامات حقوقی و قانونی علیه این سازمان و سران آن تأکید نمودند. در این اطلاعیه، پس از توضیح خبر دستگیری و بیان افشای نقشهٔ قتل مخالفان سازمان توسط رسانه‌های معروف جهان، آمده است:

ما ـ تعدادی از مخالفین و اعضای جدا شده از مجاهدین که در کشورهای اروپایی اقامت داریم ـ به دفعات مختلف، از صدور فرمان قتل مخالفین مجاهدین توسط رهبران سازمان (مسعود و مریم رجوی) خبر داده بودیم.

اعضای ناراضی که قبلاً و یا ماه‌های قبل، از سازمان مجاهدین فرار کردند، اعتراف کرده‌اند [که] مسعود و مریم رجوی در نشست‌های مختلف، اعضای‌شان را به قتل اعضای ناراضی و مخالفین سیاست‌های مجاهدین که در کشورهای غربی سکنا دارند، تشویق و ترغیب کرده و فرمان داده‌اند.

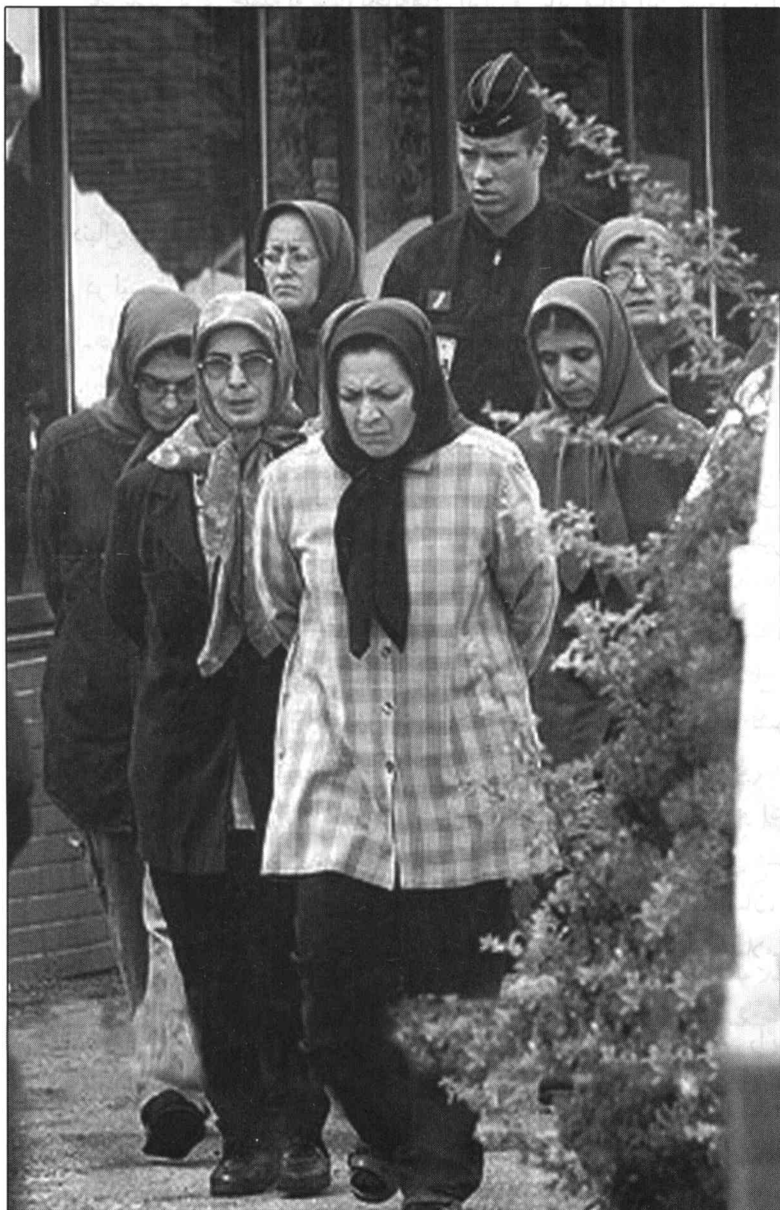
ما ... با شناختی که از ماهیت واقعی مجاهدین و ایدئولوژی نفرت و انتقام‌شان داریم، کراراً موضوع ... را گوشزد کرده...، به تمامی اعضای جدا شده از مجاهدین هشدار مجدد می‌دهیم تا با مراجعه به مراجع قانونی و حقوقی کشورهای محل اقامت‌شان، از اجرای نقشه‌های تروریستی مجاهدین که تحت بهانهٔ همکاری مخالفین با جمهوری اسلامی انجام خواهد گرفت پیشگیری کرده و تحت پیگرد قانونی قرار دهند.

ما ـ همچنین ـ نیروهای پلیس و مجامع حقوق بشری و فعالین سیاسی را به نقشه‌های تروریستی مجاهدین در خاک اروپا هشدار می‌دهیم و پلیس اروپایی را مسئول حفظ جان و امنیت پناهندگان سیاسی و شهروندانِ ایرانی می‌دانیم.[2]

---

۱. همان: صص ۷۵ ـ ۷۶؛ به نقل از: WWW. newYork times./2003/6/30.

۲. همان: صص ۷۳ـ ۷۴؛ با اندکی تلخیص.



بازداشت مریم قجر عضدانلو در فرانسه

○ **دستور تشکیلاتی خودسوزی**

ماجرای فرانسه، سران سازمان را دستپاچه کرد. نامعلوم بودن تصمیم و حکم دادگاه، احتمال استرداد **مریم رجوی** و برخی دیگر از کادرهای دستگیر شده به ایران، و از همه مهمتر به هم ریختن تمهیدات و تدارکاتِ ـ به دقت ـ طراحی شده، سازمان را به این اندیشه واداشت که واکنشی متناسب با ماهیت فرقه‌ای خود بروز دهد. ده تن از وابستگان سازمان مجاهدین خلق، در اعتراض به دستگیری مریم رجوی و جمعی از همراهان وی، دست به خودسوزی علنی زدند! نتیجه نخستین، مرگ ۳ تن به نام‌های علی ملک، مرضیه باباخانی، ندا حسنی و سوختگی‌های شدید بقیه بود. تصور رهبری سازمان این بود که این اقدامِ وحشتناک باعث تأثیرگذاری روی افکار عمومی در اروپا و آمریکا و... خواهد شد و دولت فرانسه را به تجدیدنظر وادار خواهد ساخت. یکی از سران سازمان در سایت «ایران لیبرتی» اعلام نمود:

> **صدها نفر خود را در لیست خودسوزی قرار داده و اگر دولت فرانسه به توطئه‌های مشترک‌اش با رژیم ... پایان ندهد، مصمم‌اند که خود را به آتش بکشند.**[۱]

بنا به نقل روزنامهٔ «پاریسین»، قبل و بعد از خودسوزی، از سوی عناصر مجاهدین با تلفن همراه چند خبرنگار تماس گرفته شد و سخنگوی روابط خارجی «شورای ملی مقاومت» (محمد سیدالمحدثین) هم نام شخص خودسوزی کننده را اعلام کرده است. برخی از جداشدگان سازمان در عراق (در واقع گریختگان و پناه برندگان به گروه جلال طالبانی) نیز قراین و شواهدی ارائه کرده‌اند که حاکی است: پس از دستگیری **مریم رجوی** و نزدیکانش در پاریس، بنا به تکلیف مسئولان و فرماندهان سازمان در «قرارگاه اشرف» در عراق ـ که تحت کنترل نیروهای نظامی آمریکا قرار دارند ـ هر عضو یا نیرو تقاضای «داوطلبانه»ی خودسوزی را کتباً نوشته و به دست فرماندهان خود داده است.[۲]

زمانی که این اقدام نتیجهٔ معکوس داد و برخلاف پیش‌بینی و گمان رهبران گروه، افکار عمومی و مردم اروپا و دیگر کشورها واکنش منفی نشان دادند و موجی از انزجار و تنفر و تعجب برانگیخته شد، سازمان و رهبر آن مدعی شدند که این حرکت‌ها به صورت خودجوش و خود به خودی صورت گرفته و اعضای آنها با دستور تشکیلاتی دست به خودسوزی نزده‌اند!

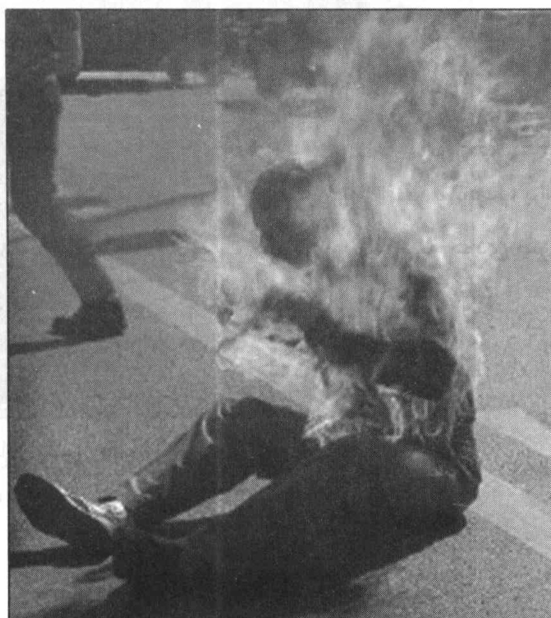
---

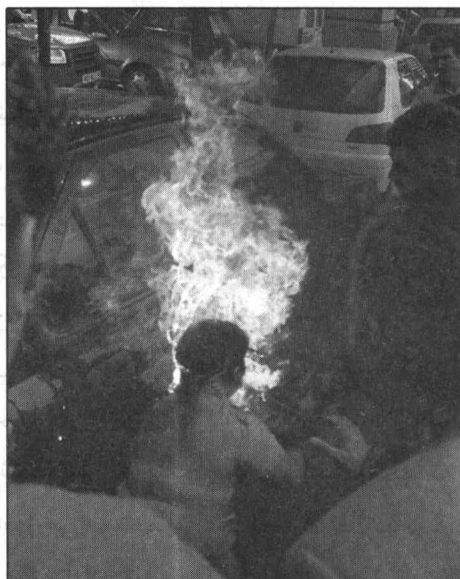
۱. همان: ص ۵۰؛ نام این عضو سازمان، منصور قدرخواه است.

۲. خوشحال، ویران‌سازی نیرو...: ص ۷۰.

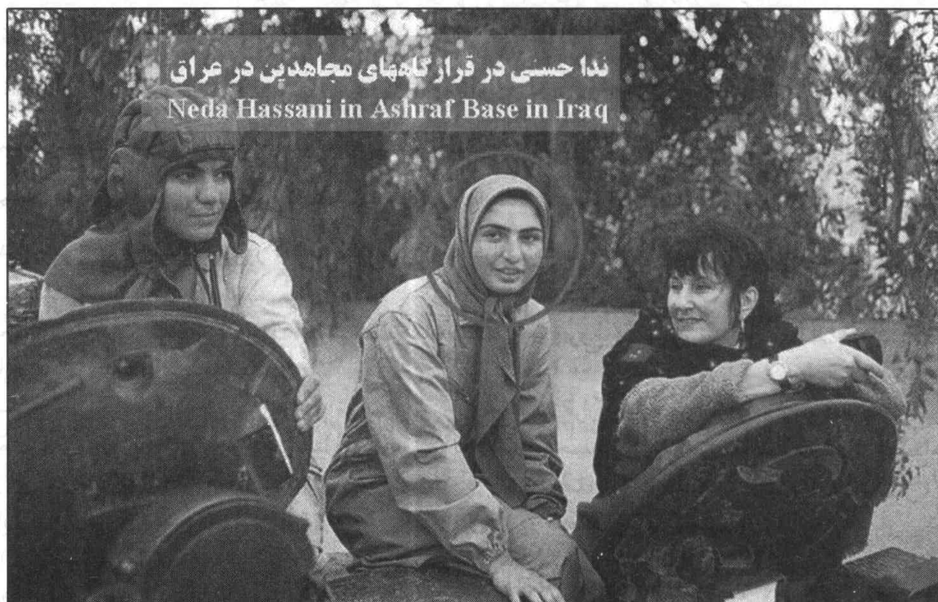


خود سوزی علی ملک





خودسوزی مرضیه باباخانی



ندا حسنی از جمله خودسوزی کنندگان بود

□ «پراکندگی» و تسلیم

حدود یک هفته قبل از سقوط رژیم صدام، برای هر یگان یک جلسهٔ عمومی توجیهی گذاشته شد و به اختصار و به طور کلی، احتمال رفتن به سمت مرزهای ایران عنوان گردید. چند ماه قبل از آن، **مسعود رجوی** اقدام به برگزاری یک نشست کرد و طی آن، نحوهٔ «پراکندگی» نیروهای سازمان را توضیح داد. چکیدهٔ اظهارات رهبر گروه چنین بوده است:

در صورتی که آمریکا قصد زدن و تهاجم علیه ما را داشته باشد یا «قرارگاه اشرف» را مورد هدف قرار دهد، بی‌درنگ به سمت ایران خواهیم رفت.[1]

پیش از این، ارتش آزادی‌بخش رجوی را به چهارده قرارگاه تقسیم کرده بودند. هر قرارگاه با استعداد ۱۳۰ تا ۱۵۰ نفر، قرارگاه یکم را زنان تشکیل می‌دادند و در دیگر قرارگاه‌ها نیز بین ۸ تا ۱۰ زن در سمت‌های فرماندهی قرار داشتند. پیش از جنگ، همه قرارگاه‌های مزبور که در شهرهای مختلف قرار داشتند («حبیب» در بصره، «موزرمی» و «همایون» در العماره، «فایزه» در کوت و...) در «قرارگاه اشرف» مجتمع شدند؛ ولی با شروع جنگ، آماده‌باش و پراکندگی آغاز و نحوهٔ آرایش نیروها در قرارگاه‌ها معین و اجرا شد.[2] به طور کلی، برای رخنه به داخل ایران، سه مسیر عمومی را در منطقهٔ هم‌مرز با کرمانشاه در نظر گرفتند؛ اما... نقشه را به هیچ یک از راننده‌های تانک‌ها نشان ندادند و توجیه جزئیات را به بعد موکول کردند.

نیروهای بلاتکلیف و معطل رجوی، حدود یک ماه در وضعیت «پراکندگی» بوده‌اند که جنگ اوج گرفت و صدام حسین سرنگون شد. سازمان، که احساس کرد حلقهٔ محاصره تنگ‌تر شده است و چشم‌انداز نابودی کامل را می‌دید، مصمم شد که هر چه بیشتر به مرز ایران نزدیکتر شود. از این رو پس از شنیدن خبر سقوط بغداد، دستور داد که نیروهای همهٔ قرارگاه‌ها به سوی «خانقین» و «جلولا» بروند. این

---

۱. مجاهدین در جنگ سوم...: ص ۹؛ این سخنان همان است که به «فروغ ۲» معروف شد و توسط جداشدگان سازمان در اروپا افشا گردید.

۲. استقرار یا ترتیب این پراکندگی و آماده‌باش بدین شرح بوده است: قرارگاه یکم در اشرف/قرارگاه ۲ و ۸ و ۹ در شمال جلولا/قرارگاه ۶ و ۷ و ۱۰ در منطقهٔ «ساری تپه» در شمال «محمدین» (از مناطق حفاظت شدهٔ ارتش صدام در اطراف «قرارگاه اشرف»)/قرارگاه ۱۵ و ۵ نیز در «ساری تپه» (با چند کیلومتر فاصله نسبت به قرارگاه قبلی)/ قرارگاه ۴ و ۱۲ در منطقهٔ «خانقین» / قرارگاه‌های ۳ و ۱۱ و ۱۴ در منطقهٔ عمومی «جلولا»؛ توضیح اینکه در میان ۱۴ قرارگاه، شمارهٔ ۱۳ وجود نداشته و از این رو یکی از آنها شمارهٔ ۱۵ را داشته است! هر یک از این نحوه استقرار را «محور» می‌نامیدند. همان: صص ۹ ـ ۱۰؛ با تلخیص.

روند در فروردین ماه ۱۳۸۲/مارس و آوریل ۲۰۰۳ روی داد.

در جریان همین نقل و انتقال به «خانقین» بود که یکی از یگان‌ها توسط هواپیماهای آمریکایی مورد حمله قرار گرفت؛ زرهی‌ها نابود و تعدادی از افراد نیز کشته شدند. به دنبال این حمله، همهٔ یگان‌ها را توجیه کردند که جداگانه خود را به منطقهٔ «امام ویس» برسانند؛ یگان‌ها نیز چنین کردند. پیش از آنکه نیروها به سه راهی «امام ویس» برسند، فرماندهی پیام داد که همه به سمت «قرارگاه اشرف» عقب‌نشینی کنند. در جریان اجرای همین دستور، یک یگان دیگر نیز توسط هواپیماهای آمریکایی بمباران شد. در اثر این حملات ـ هم در مرحلهٔ اول، نزدیک «خانقین» و هم پس از عقب‌نشینی ـ نیمی از تجهیزات و ادوات زرهی منهدم شدند و نیز برخی از قرارگاه‌ها بیش از هفتاد درصد تجهیزاتشان را از دست دادند.

آمریکایی‌ها که از استیصال و درماندگی سازمان ـ به ویژه پس از سقوط صدام حسین ـ آگاه بودند، پس از ورود به عراق کوشیدند تا سازمان را به ابزاری برای پی‌گیری و اجرای اهداف خود در عراق و ایران تبدیل کنند. بنابراین اگرچه رهبران سازمان حتی پیش از آمدن آمریکا به عراق آماده همکاری با آمریکا بودند و به ویژه در برابر دشمن مشترکشان ـ جمهوی اسلامی ـ همکاری‌هایی با یکدیگر داشتند، در این مقطع برای استفاده بیشتر، سیاست سخت‌گیری و تحقیر و اعمال فشار را پیشه کردند و بدین منظور تاکتیک‌هایی را به کار گرفتند و طی چند مرحله به این هدف خود نایل شدند که به اختصار به آنها پرداخته می‌شود. البته نباید از دیده دور داشت که این برخوردهای آمریکا با سازمان به معنای عدم حمایت شدید از آن در برابر جمهوری اسلامی نیست.

○ فاز اول: تسلیم

استقرار همهٔ نیروها در «قرارگاه اشرف» مستلزم برنامه‌ریزی برای حفاظت از قرارگاه بود. به همین سبب یک مدار حفاظتی (به شعاع ۱۰ کیلومتر) به دور قرارگاه کشیده شد. مشکلی که در نخستین وهله بروز کرد، ترس از حملهٔ آمریکایی‌ها و یا افراد متفرقهٔ مسلح به نیروهای در راه مانده و غارت آنان بود. چندین بار افراد مسلح عراقی به نیروهای سازمان حمله کرده، آنها را کشتند یا فراری دادند. اهالی روستایی به نام «چیاله» به تعدادی از نیروها که روی جاده‌های اطراف این روستا بودند، حمله کردند؛ به دنبال فرار آنان برخی از وسایل به جا مانده را ربودند و ادوات زرهی آنان را نابود کردند. فضای هراس و

وحشت، و بهت و حیرت پس از سقوط **صدام حسین** ـ علاوه بر اغلب مناطق عراق ـ بر فضای «قرارگاه اشرف» نیز حاکم شد.

آمریکایی‌ها در همهٔ نقاط پیشروی و در اردیبهشت ماه ۱۳۸۲/آوریل و مه ۲۰۰۳ همه جا را پاکسازی کردند؛ از جمله «قرارگاه اشرف» را محاصره و مجاهدین خلق را امر به خلع سلاح و تحویل تجهیزات زرهی نمودند. نیروهای سردرگم ـ که همهٔ پیام‌های مبتنی بر سرنگونی رژیم ایران و حرکت‌های عاشوراگونه و دیگر فرموده‌هایی را که در نشست‌های پی در پی القا می‌شد، برباد رفته می‌دیدند ـ ناگهان با پیام **مسعود رجوی** خطاب به Fg (فرمانده قرارگاه) ـ جهت ابلاغ به کلیهٔ نیروها ـ مواجه شدند؛ بدین مضمون:

> **وقتی در مقابل چنین خواستی (خلع سلاح) قرار گرفتم، برایم سخت و دشوار بود که سلاح‌های‌مان را تحویل دهیم؛ ولی در نهایت بین سلاح و صاحب سلاح، صاحب سلاح را انتخاب کردم؛ چرا که اگر سلاح‌ها را انتخاب می‌کردیم، رژیم [جمهوری اسلامی] سودش را می‌برد و آنها منتظر همین انتخاب بودند.**
>
> **من صاحب سلاح را انتخاب کردم؛ چرا که «انقلاب مریم» که فراتر از سلاح می‌باشد را دارید و بیش از هر سلاحی کارآیی دارد.**[1]

پس از ابلاغ این پیام، برای همهٔ افراد قسمت‌ها نشست گذاشته شد تا نفرات از این بحث عبور کنند. اغلب افراد نسبت به این موضوع واکنش منفی نشان دادند و وانمود کردند که حاضر به تحویل دادن سلاح‌ها نیستند. البته از جمله تاکتیک‌های رجوی این است که با اعضای سازمان به‌گونه‌ای سخن بگوید که آنان همواره بر آرمان‌ها تأکید ورزیده و بر ادعاهای خود پافشاری نمایند. در حالی که اصل موضوع این بود که همهٔ افراد ـ چه آنهایی که مخالفت می‌نمودند و چه فرماندهانی که برای این مانورها راه باز می‌کردند ـ مطلع بودند که مجبورند زرهی‌ها را تحویل آمریکایی‌ها بدهند.

توجیه نیروها، همه با تکیه بر قاعده و قانون‌های «انقلاب ایدئولوژیک» بوده که مدت‌ها به مثابهٔ دستورالعمل سازمانی بدان عمل می‌شده است. **مسعود رجوی** در پیام خود به «عملیات جاری» و «انقلاب مریم» اشاره داشت و فرماندهان نیز سعی کردند بگویند که وظیفهٔ نیروها فقط «انقلاب کردن» و «گزارش

---

۱. همان: صص ۱۳ ـ ۱۴. آنچه در این صفحات می‌خوانید عمدتاً از همین مأخذ (مجاهدین در جنگ سوم خلیج فارس) است که برخی از قسمت‌ها عیناً و به صورت نقل قول مستقیم و برخی دیگر نیز با تلخیص و اندک تغییراتی آورده شده است.

عملیات جاری» (یعنی از وضعیت روحی، ذهنی و روانی خود، لحظه به لحظه گزارش تهیه کردن) است و در سایر امور فقط رهبری است که تصمیم می‌گیرد. از توجیهات دیگری، که از روز بازگشت مجدد یا عقب‌نشینی به «قرارگاه اشرف» در نشست‌ها مطرح شد، این بود که: «**به هر حال یک وقتی آمریکایی‌ها می‌فهمند که ما نیرویی هستیم که به درد آنها می‌خوریم!**»[۱] در آن شرایط که هیچ چشم‌اندازی برای ورود به آینده وجود نداشت و خطرات مختلفی سازمان را تهدید می‌کرد، این حرف مانند یک روزنهٔ امید عمل می‌کرد و همهٔ نیروها به امید رسیدن به این نقطه می‌نشستند که آمریکا تشخیص دهد از نیروهای رجوی می‌توان بهره‌برداری نمود!

طبق تصمیم نیروهای ائتلاف، تمامی ادوات زرهی، دفرمه شده و از کار افتادند و سپس کلیه آنها را دور قبرستان قرارگاه اشرف قرار داده و تحت عنوان مراسم خداحافظی با سلاح، همهٔ نفرات قرارگاه به نوبت با تانک‌ها و... عکس یادگاری گرفته و با آنها خداحافظی کردند.

اکثر فرماندهان سازمان از جمله: **عباس داوری، فهیمه اروانی، زهرا مهرصفت، بتول رجایی، پریچهر نکوگویان، سهیلا شعبانی، رضا مرادی و سعید نقاش** حضور داشتند. یکی از عناصر جداشدهٔ سازمان، که در این صحنه‌ها حاضر بوده است، می‌نویسد:

> **در آن شرایط بحرانی، همهٔ این کارها که تشکیلات سعی داشت تا تبدیل به عاملی برای تخلیهٔ روانی افراد شود، به عاملی برای کمپرس بچه‌ها و فوران عصبی تبدیل شد؛ تا جایی که نیروهای آمریکایی که آنجا بودند، با افراد همدردی می‌کردند. یک افسر سیاه‌پوست می‌گفت: «ناراحت نباشید؛ هر وقت خواستید بروید ایران، من خودم یک تیپ زرهی دارم که به شما قرض می‌دهم!» آمدند روی تانک‌ها و عکس گرفتند تا از چریک‌های مجاهدین دلجویی کرده باشند و از آن حال درشان آورند. حتی یکی از فرماندهانی که بر روی تحویل دادن زرهی‌های قسمت زنان نظارت داشت، آن قدر تحت‌تأثیر گریه و ناله زن‌ها قرار گرفته بود که اجازه داده بود تا ـ به صورت سمبلیک ـ سه نفربرِ زرهی کاسکاول را در قرارگاه خودشان نگه‌دارند!**[۲]

در واقع نیروهایی که قریب سه دهه سلاح در دست‌شان بود، آن را بر زمین گذاردند. آن هم در مقابل قوایی که مقابله با آن، از روز نخست اساس استراتژی سازمان را تشکیل می‌داد ـ یعنی «سرکرده و رأس امپریالیسم جهانی، آمریکای جهانخوار»! «رزمندگان مجاهد که به ارتش پیران معروف است و در سازمان

---

۱. همان: ص ۱۵.

۲. همان: صص ۱۵ ـ ۱۶.

رزم خود، تنها قریب به ۵۰۰ تن افراد زیر ۳۰ سال داشتند و مابقی افراد بالای ۳۰ سال و حتی بالای ۵۰ سال بودند، به هنگام خلع سلاح یا اصطلاحاً تودیع با سلاح، واکنش‌های مختلفی از خود بروز دادند:

عده‌ای از غصه گریستند، گروهی از کار تنظیف سلاح رهیدند و احساس راحتی کردند و جمعی دیگر از اینکه سلاح ندارند و جنگ تمام شده و کشتهٔ ماشین جنگ نخواهند شد از ته دل راضی بودند.

با استقرار آمریکایی‌ها در «قرارگاه اشرف»، آنها شروع به استفاده از امکانات مجاهدین کردند: با لباس مجاهدین در سطح قرارگاه تردد می‌نمودند، با شورت به استخر شنا می‌رفتند، به نشست‌ها و محافل جمعی و نیروهای سازمان سرکشی می‌کردند و... «حتی ارتش و مقامات امنیتی عراق، که با سازمان ارتباط عمیق و حسنه‌ای داشتند، تا این حد در مناسبات مجاهدین خلق رخنه و حضور گستاخانه نداشتند.»[1] این تحقیر و ذلّت حتی در دوران اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم نیز سابقه نداشت. مسئولان سازمان، پس از تسلیم، همکاری با آمریکا را آغاز کردند و در مقابل حیرت و سردرگمی نیروها، آنها را این گونه توجیه می‌کردند که «ما بنابر مصالح و منافع‌مان، با نیروهای آمریکایی همکاری داریم؛ همان گونه که با عراقی‌ها داشتیم»! همکاری با آمریکایی‌ها ابعاد مختلفی داشت. کمک به آمریکا برای سرکوب مقاومت‌های مردم عراق، یکی از این ابعاد بود و شاید اولین اثر آن، بستن دفاتر آیة‌الله **محمدباقر حکیم** در بغداد بود. همکاری عمده مجاهدین خلق با اشغالگران، اغلب توسط کادرهای بالا انجام می‌شد. این افراد با لباس محلی عراقی به اماکن مذهبی و پرآشوب عراق رفت و آمد می‌کردند و نتیجه را به آمریکایی‌ها گزارش می‌دادند. اینان همین کار را در جریان جنگ داخلی عراق در سال ۱۹۹۱ برای صدام حسین انجام می‌دادند.[2]

«در گذشته، سلاح برای مجاهدین خلق، ناموس و شرف و حیثیت نام داشت و اساساً مجاهد بدون سلاح معنی نداشت. در دوران قدیم آموزش نظامی، کار با سلاح‌های مختلف، تنظیف سلاح و مسلح بودن، جزء کارهای تشکیلاتی و اجرایی و سرکاری اعضا درآمده بود. [اکنون بدون سلاح و بدون صدام حسین] جایگزین مشغول کننده‌ای باید یافت می‌شد».

---

۱. همان.

۲. گزارش سایت اینترنتی بی بی سی به تاریخ دوشنبه ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۴ به نقل از روزنامهٔ نیویورک تایمز به تاریخ سه‌شنبه ۲۹ آوریل ۲۰۰۳ یک مقام نظامی گفته است این گروه می‌تواند اطلاعات امنیتی مفیدی پیرامون فعالیت‌های دولت ایران در عراق و نیز اطلاعاتی دربارهٔ داخل ایران در اختیار آمریکا بگذارد.

آنچه برای رهبری سازمان و کادرهای بالای نزدیک به رجوی اهمیت وافر داشت، این بود که ساختار بسته و توتالیتر تشکیلات، با حصارهای متنوع و متعددی که به دور افراد کشیده شده بود، بتواند تداوم یابد. به عبارت دیگر، هیچ یک از نیروها نباید دچار «توهم» موجودیت مستقل برای خود شوند!

برای تحقق این هدف، نوعی آموزش‌های غیرنظامی ـ مثل آموزش‌های فنی ـ جای سلاح را پر کرد. نشست‌های شبانه و هفتگی متداول نیز (مثل عملیات جاری، صفر صفر، غسل هفتگی، دیگ، حوض، بحث‌های لحظه و...) مجدداً در دستور کار تشکیلات قرار گرفت؛ البته با تخفیف و مسامحه بیشتر.



گزارش غسل هفتگی

از: مهدی غفوری

تاریخ: ۴ - بهمن

۱ ۲۹ دی‌ماه - صبح از خواب که بیدار شدم لحظه اولین موضوعی که به ذهنم [illegible] [illegible] از لحظات [illegible] داشتم. این حالت ۲-۳ بار در روزهای [illegible] تکرار شد.

۲ ۳۰ دی‌ماه - شب می‌خواستم استراحت کنم تحت تأثیر مسائل [illegible] ذهنم را به خاطرات گذشته بردم و لحظاتی با آنها بودم. وقتی [illegible] [illegible] را خوردم.

۳ ۲ بهمن - خبر [illegible] [illegible] بر سلام [illegible] داشتم [illegible]

۴ ۲ بهمن - وقتی [illegible] داشتم [illegible] چشم [illegible] اتفاق [illegible] جبران کردم.

۵ ۳ بهمن - [illegible] حرکت [illegible] [illegible] داشتم.

۶ ۳ بهمن - [illegible] [illegible] داشتم.

۷ ۳ بهمن - [illegible] [illegible] بر سلام [illegible] [illegible]

۸ ۳ بهمن - دیشب ۲-۳ بار وقت خواب [illegible] چشم [illegible] کردم [illegible] چیز.

۹ ۴ بهمن - وقتی [illegible] [illegible] [illegible] خسته شدم [illegible] داشتم.

۴ بهمن - [illegible] [illegible] هستند.

۴ بهمن - [illegible] [illegible] [illegible] داشتم.

نشست غسل هفتگی

○ **فاز دوم: همزیستی**

نقش آمریکایی‌ها در این مرحله، در حد نظارت بر نقل و انتقال تانک‌ها بوده و خیلی جدی نبوده است. مشخص بود که آمریکایی‌ها تصمیم قاطع نگرفته و به نوعی مماشات می‌کنند. در نیمهٔ اردیبهشت، کلیهٔ زرهی‌ها به نقطه‌ای در شمال «قرارگاه اشرف» و همهٔ سلاح‌های سبک و مهمات، به زاغه‌های همان قرارگاه منتقل شد و تحت نظارت نیروهای آمریکا قرار گرفت. به دنبال این روند، همچنان نیروهای سازمان، زرهی‌ها را سرویس می‌کردند؛ کار آزاردهنده‌ای که سال‌ها ـ هر هفته و هر روز ـ تکرار می‌شد. هر چند نفر که خدمهٔ یک تانک بودند، آن را برق می‌انداختند! تعمیراتی نیز اگر لازم بود بر روی آنها انجام می‌گرفت؛ آمریکایی‌ها نیز هیچ ممانعتی نمی‌کردند.

بدین ترتیب، این امید در همه به وجود آمد که در حضور نیروهای آمریکا، همان وضعیت دوران صدام حسین برقرار شده و مجدداً آنها را برمی‌گردانند؛ لیکن در تیرماه همه چیز به یکباره تغییر کرد و آمریکایی‌ها با حساسیت فوق‌العاده‌ای، از هرگونه تماس افراد با زرهی‌ها جلوگیری کردند و در طول یک ماه (در شهریورماه) همهٔ زرهی‌ها و سلاح و مهمات را به بیرون از قرارگاه و مکانی نامعلوم انتقال دادند.

معلوم می‌شود (یا این گمان غلبه می‌کند) که آمریکایی‌ها به یک نتیجهٔ مشخص رسیده‌اند و قصد دارند تا از تسلیح مجدد سازمان جلوگیری به عمل آورند. از پنتاگون به آنها دستور داده شد که باید خلع سلاح جریان تروریستی مجاهدین خلق با جدیت پیگیری شود و هیچ‌گونه مماشاتی در این خصوص صورت نگیرد. این حوادث، آثار منفی بسیاری در روحیهٔ نیروها ـ که خود دچار ضعف و روحیه‌باختگی شده‌اند ـ بر جای می‌گذارد و مناسبات را به طور کامل بر هم می‌زند و باز... سایهٔ سنگین یأس در همهٔ سازمان سیطره پیدا می‌کند.

پس از بازگشت از مناطق «پراکندگی»، این دستورالعمل با تأکید زیاد به همه ابلاغ گردید که به هیچ‌وجه به نیروهای آمریکایی شلیک نشود؛ در ضمن تأکید فوق‌العاده‌ای نیز روی برخورد خوب و مناسب با نیروهای آمریکا صورت گرفت. در موردی که گویا یک نفر برخورد نامناسبی با یک سرباز آمریکایی داشته مسئولان سازمان به شدت برخورد کردند و در یک نشست ویژه آن فرد را تحت فشار قرار دادند. یکی از نیروها می‌گوید:

از رهنمودهایی که در رابطه با برخورد با آمریکایی‌ها داده می‌شد، این بود که می‌گفتند: هر چه بیشتر با آنها رابطهٔ عاطفی برقرار کنیم و در مقابل آنها منظم و مرتب باشیم. و هر کس که در

خارج درس خوانده و یا انگلیسی بلد است، بگوید که ما تحصیل کردهٔ خارج از کشور هستیم. می‌گفتند این مسائل بر روی آنها تأثیر دارد و در تصمیم‌گیری آنها در مورد ما اثر خواهد گذاشت. برای آنها به صورت دوره‌ای مهمانی و برنامه‌های تفریحی برگزار می‌کردند و هر چند وقت یکبار، یکی از علما و مسئولان سازمان آنها را دعوت می‌کرد. دعوت کنندگان عبارت بودند از پری بخشایی، فهیمهٔ اروانی و عباس داوری.

آنها را به قرارگاه می‌آوردند و با آهنگ و نمایش و اجرای ترانه‌های آمریکایی و پذیرایی مفصل، مهمانی را برگزار می‌کردند. توجیه این مهمانی‌ها این بود که هر طور شده باید آنها را به این نتیجه برسانیم که ما را از لیست گروه‌های تروریستی خارج نمایند و باور کنند که ما برای آزادی می‌جنگیم.[1]

فرماندهان نیروهای سازمان از اینکه توانسته بودند افسران آمریکایی را متوجه تشکیلاتی بودن و سلسله مراتب سازمان نمایند، خوشحالند و در نشست‌ها می‌گویند که آمریکایی‌ها روی موضوع تشکیلات، آنها را خیلی تحسین می‌کنند. توجیه مسئولان به نفرات این بوده که اظهارنظر آمریکایی‌ها به واسطهٔ تأثیر انضباط آهنین و نتیجهٔ همان تنظیمات و تأثیرات عاطفی شما روی آنها بوده است. خط برخورد این بوده که به آمریکایی‌ها بگویند که «شما زرهی‌های ما را مورد هدف قرار دادید اما ما به سمت شما شلیک نکردیم؛ چرا که با شما دشمنی نداریم».

خط غالب در فرماندهی یکم این بود که زنان با نشان دادن احساسات خود در مورد از دست دادن زرهی‌ها، آمریکایی‌ها را منقلب کنند و اگر توانستند آنها را به گریه اندازند که البته تا حدی نیز موفق شدند. فرماندهٔ تیپ زرهی آمریکایی‌ها همراه با معاون خود به قرارگاه زنان می‌رفت و ترتیبی می‌داد که عکس و فیلم گرفته شود. قبلاً به افراد گفته بودند که «هر چه می‌توانید مدرک تحصیلی‌تان را به رخ آنها بکشید و با آنها به زبان انگلیسی صحبت کنید»! تحلیلشان این بود که این برخوردها نباید دست کم گرفته شود؛ چه بسا گروه رجوی را از لیست گروه‌های تروریستی خارج کنند و در امر سرنگونی جمهوری اسلامی نیز به کمک مجاهدین خلق بیایند. یکی از شاهدان حاضر در «قرارگاه اشرف» چنین اظهار می‌دارد:

این گونه تحلیل می‌شد که آمریکا رژیم [جمهوری اسلامی] را تنها دشمن اصلی خود در منطقه می‌داند و نهایتاً به سراغ آن خواهد رفت و چون آلترناتیوی برای آن رژیم ندارد و تنها جانشینش ما هستیم بنابراین مجبور می‌شود [که] در انتها، همین زرهی‌هایی را که از ما گرفته‌اند، به ما

---

۱. همان: صص ۱۹ ـ ۲۰.

بازگردانند.
حتی از قول یکی از فرماندهان آمریکایی نقل می‌کردند که گفته بود:
«اگر شما بخواهید به ایران بروید و ما پشتیبانی شما را انجام دهیم سرنگونی [جمهوری اسلامی] دو هفته طول می‌کشد و اگر آمریکا به تنهایی برود، سرنگونی جمهوری اسلامی یک هفته بیشتر طول نمی‌کشد.
... حرف این بود که باید از همین برخوردها نتیجه بگیریم، [که] اکنون بین سران آمریکا بر سر موضوع سازمان اختلاف‌نظر وجود دارد و بیشتر آنها خواهان حذف نام ما از لیست تروریستی می‌باشند.[۱]

○ فاز سوم: کج‌دار و مریز

حساسیت آمریکایی‌ها - به مرور - نسبت به مسائل درون سازمانی و گذشتهٔ سازمان برانگیخته می‌شد. به خصوص از هنگامی که بازجویی و انگشت‌نگاری آغاز و پای مأموران F.B.I به قرارگاه باز شد. از جمله مواردی که آمریکایی‌ها بر روی آن بسیار حساس بودند، جریان «عملیات مروارید» بوده است که در مقطع جنگ قبلی در سال ۱۹۹۱ در منطقهٔ جلولا بین سازمان و نیروهای کرد عراقی اتفاق افتاده بود. آمریکایی‌ها با هر کس که مصاحبه می‌کردند، از این واقعه می‌پرسیدند. حضور نیروهای کرد عراقی (بارزانی و طالبانی) در کنار نیروهای ائتلاف و کمک آنها در سرنگونی صدام حسین، از جمله دلائل حساسیت آمریکایی‌ها بوده است.

آمریکایی‌ها همهٔ حرف‌هایی را که گفته می‌شود، به طور دقیق یادداشت‌برداری می‌کنند. بیشتر سؤالات، مربوط به جزئیات بوده است. آنها سؤال کردند: درگیری‌ها در کدام منطقه آغاز شده بود؟ چند روز طول کشید؟ چه کسانی فرمان آتش داده‌اند؟ چه کسانی شلیک کرده‌اند؟ چه نوع سلاح‌هایی در صحنه درگیری وجود داشته است؟ بارها و بارها، با شیوه‌های بازجویی، این پرسش‌ها تکرار می‌شد تا تناقضاتی را از درون پاسخ‌ها درآورند. حتی بازجویان آمریکایی کشف کردند که در جریان جنگ اخیر نیز بین نیروهای سازمان و کردهای عراقی درگیری روی داده است؛ ولی سازمان سعی کرد وانمود می‌کند که این درگیری‌ها با پاسداران ایرانی بوده است:

---

۱. همان: ص ۲۲.

اطلاعات نیروهای آمریکایی دقیق بود. به نظر می‌آمد [که مطالب را] از بازجویی از نفرات هم تیم استخراج کرده بودند و می‌دانستند [که] در یک درگیری بین یک اکیپ از سازمان با کردها، فردی به نام «محمدرضا محدث» فرماندهی کشتار شش تن از اکراد را داشته است و نام نفری که روی آنها آتش کرده است و آنان را کشته، به نام «نصرت» بوده و بازجو عکس‌های آنها را از کامپیوتر درآورده بود.

به هر حال، اطلاعات مربوط به درگیری‌های «مروارید»، به طور ریز، یادداشت می‌شد و گرچه سازمان گفته بود به آنها بگوییم که یک درگیری بین ما و نیروهای سپاه مقدس بوده است، اما به نظر می‌رسید که آنها به دیدهٔ شک به این توجیه ما می‌نگریستند و آن را باور نمی‌کردند...

خط این بود که تمام حساسیت‌ها را به سمت رژیم ببریم و حتی تعدادی از افراد به نزد آمریکایی‌ها رفته و به دروغ اعلام کرده بودند [که] اطلاعاتی دارند مبنی براینکه چندین تریلی را دیده‌اند که هنگام جنگ به داخل خاک ایران می‌رفته است. گفته بودند همان گونه که عراق در سال ۱۹۹۱ هواپیماهای خود را به ایران برد و در آنجا نشستند، اکنون سلاح‌هایشان را [نیز] به داخل ایران برده است...[۱]

شاید بتوان گفت که پس از پیروزی آمریکایی‌ها در عراق و سرنگونی رژیم بعثی **صدام حسین**، نخستین کسانی که به «ولی‌نعمت» و «صاحبخانه»ی خود ـ **صدام حسین** ـ خیانت کردند، مجاهدین خلق بودند.

یکی از دیگر موضوعاتی که آمریکایی‌ها بر روی آن خیلی حساس می‌شدند، موضوع تسلیحاتی بود که احتمال می‌دادند در «قرارگاه اشرف» نگهداری می‌شود. دربارهٔ سلاح‌های کشتار جمعی نیز می‌پرسیدند و می‌گفتند که هرگونه اطلاعات خود را در این رابطه بیان کنید:

آنها سؤال می‌کردند: اگر سلاحی باشد، در کدام قسمت قرارگاه می‌تواند پنهان شده باشد؟ و آیا نیروها متوجه نقل و انتقالاتی با تریلی شده‌اند یا خیر؟ سؤالات به گونه‌ای بود که انگار آمریکایی‌ها متوجه شده‌اند که نیروهای پایین از هیچ‌چیز خبر ندارند و اگر هم سلاحی مخفی شده باشد، باید به گونه دیگری آن را پیدا کنند.[۲]

---

۱. همان: صص ۲۳ ـ ۲۵.

۲. همان: ص ۲۴.

○ **فاز چهارم: هویت جدید**

یکی از مقرراتی که آمریکایی‌ها در بدو کنترل و نظارت روی مجاهدین خلق اعمال می‌کردند، این بود که به هر نیرو در «قرارگاه اشرف» یک کارت شناسایی از جانب نیروهای آمریکایی داده شود تا مشکلی برای شناسایی و تشخیص افراد نداشته باشند. زمانی که این موضوع میان نیروها مطرح شد، دربارهٔ آن، در قرارگاه‌های مختلف نشست گذاشتند تا افراد برای این کار آمادگی پیدا کنند. نکته‌ای که در این نشست‌ها از سوی اعضا مطرح می‌شد، این بود که «**ما یک جا کلی اطلاعات در مورد خودمان [باید] به آنها بدهیم و این خیانت به سازمان است و ما این کار را نمی‌کنیم**». **مسئولان نشست‌ها توضیح می‌دادند: «ما در حال حاضر باید به خاطر سازمان، همه نوع همکاری با آمریکایی‌ها بکنیم و [به خصوص که] آنها قول داده‌اند که این اطلاعات را به هیچ جا ندهند»!**[1]

مسئولان آمریکایی از تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۲ در سالن اجتماعات «قرارگاه اشرف» مستقر می‌شدند. سالن را با پرده به دو قسمت تقسیم کردند و یک میزگرد بزرگ برای مصاحبه با نفرات در آن قرار دادند تا افراد ـ یک به یک ـ از پشت پرده، به پای میز برده شوند. نیروها (به صورت یگان به یگان توسط خودروهای آیفا از مکان‌های خود به سالن اجتماعات برده می‌شدند. در آنجا، پشت پرده هر FM[2] نفرات خودش را دربارهٔ نحوهٔ برخورد و تنظیم رابطه با آمریکایی‌ها توجیه می‌کرد. محورهای توجیهات بدین قرار بودند:

۱) در مقابل آمریکایی‌ها، موضع کاملاً باز بگیرید. راحت حرف بزنید و نشان بدهید که هیچ ترسی از پاسخ دادن به سؤالات آنها ندارید.

۲) در بین همهٔ صحبت‌ها، از خواست سازمان برای بیرون آورده شدن از لیست تروریستی صحبت کنید و بگویید که رژیم ایران تروریست است.

۳) بر روی این نکته تأکید کنید که توان مقابله با شما را داشتیم و می‌توانستیم هواپیمای شما را بزنیم؛ ولی چون شما دشمن ما نیستید، علی‌رغم اینکه ما را بمباران کردید و زرهی‌های ما را زدید و نفرات ما کشته شدند، ما به شما شلیک نکردیم.

۴) رابطهٔ گرم با آنها ایجاد کنیم؛ علی‌رغم اینکه این حرف‌ها زده می‌شود.

۵) هنگامی که عکس می‌گیرند، سعی کنید که چندین بار عکس بگیرید و به یکی قانع نشوید و بعد

---

۱. همان: ص ۲۶.

۲. FM به فرماندهٔ سه قرارگاه گفته می‌شد که یک زن بود. (مجاهدین در جنگ سوم...: ص ۱۲۶).

بهترین آن را انتخاب کنید تا متوجه شوند که آدم‌های معمولی نیستیم.
۶) از مشکلاتی که رژیم برای شما یا خانواده‌تان ایجاد کرده است، برایشان بگویید.
۷) تأکید برای همکاری با آمریکایی‌ها... و یادآوری این نکته که ما از زن و خانواده گذشتیم و آمدیم تا مبارزه کنیم و حالا شما مانع این کار شدید.[1]

پس از اتمام توجیهات، نیروها وارد قسمتی می‌شدند که آمریکایی‌ها در آنجا پرسش می‌کردند. چند نفر زن خارجی که فارسی را به صورت دست و پا شکسته صحبت می‌کردند، درباره مدت صدور کارت توضیحات مختصری به نیروها ارائه می‌دادند. چکیده توضیحات این است که اولاً دولت آمریکا همین کار را از تمام مردم ساکن در عراق می‌خواهد و به دنبال این است که به همه کارت هویت بدهد. ثانیاً این کارت برای مجاهدین خلق با آرم سازمان صادر می‌گردد و اطلاعات هر فرد صرفاً در اختیار نیروهای آمریکایی قرار دارد و به هیچ شخص یا کشور دیگری داده نمی‌شود. در این مقطع سؤالات عبارت‌اند از: اسم، سن، قد، وزن، رنگ چشم، رنگ مو، ملیت، رشته، دربارهٔ فرایند ارتباط با سازمان و سوابق نیز سؤال می‌شود ولی فقط مشخصات پرسنلی افراد در کارت درج می‌گردد.

سازمان در واقع فهمید که با این اتفاق ممکن است نیرو برای ساعاتی آزاد باشد و بتواند درخواست‌ها یا حرف‌هایی خلاف خواست تشکیلات عنوان کند. از این رو به ترفندهایی که معلوم نیست پشت آن چه بوده است، آمریکایی‌ها را راضی کرد تا اجازه دهند بر سر هر میز، یکی از رده‌های بالای سازمان، که به زبان انگلیسی مسلط باشد، حضور داشته باشد تا نیروها را کنترل کند! از دیگر نکات جالب این بود که بلافاصله پس از اینکه نیروها به آن سوی پرده می‌رفتند، فرمانده‌ای ایستاده بود و کارت‌ها را جمع‌آوری می‌کرد. پس از چند روز افراد را صدا می‌کردند و کارت‌ها را به آنها تحویل می‌دادند. در واقع تشکیلات با این کار می‌خواست به نیروها تفهیم کند که حتی کارت صادر شده از سوی آمریکایی‌ها را هم باید از دست سازمان بگیرند و مبادا فکر کنند که می‌توانند با تکیه به نیروهای آمریکایی خواست مستقلی داشته باشند!

○ فاز پنجم: آخرین تلاش‌ها در رؤیای بعث

عده‌ای اندک از شیوخ عراقی که از رؤسای عشایر و طرفداران صدام بودند و در طول ۲۰ سال (۱۳۸۱ ـ ۱۳۶۱) از طریق افسران بعثی موجود در قوم و قبیله‌شان با سازمان ارتباط داشتند و برخی از مشکلات

---

۱. همان: ص ۲۷.

مالی، تدارکاتی و موقعیتی سازمان را حل می‌کردند و همواره بر این اعتقاد بودند که باید سازمان را علیه جمهوری اسلامی ایران حمایت نمود، پس از اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف و سرنگونی صدام، با این گمان که آمریکایی‌ها ـ نهایتاً سازمان را حمایت خواهند کرد، مجدداً به تشکیلات نزدیک شدند تا هر چه بیشتر از حساسیت نیروهای ائتلاف نسبت به خود ـ به عنوان طرفداران صدام ـ بکاهند.

بر این اساس رابطهای قدیمی بار دیگر دست به کار شدند و این دو هم‌پیمان (شیوخ و سازمان) را گرد هم جمع کردند.

پیش از سرنگونی **صدام حسین**، هیچ گاه عشایر عراق در مراسم یا جشن‌های سازمان که در قرارگاه‌ها برگزار می‌شد، حضور نیافته‌اند؛ اما پس از سقوط رژیم بعث، «شیوخ» مزبور در چندین مراسم پی در پی دعوت شدند: سالروز تأسیس سازمان، سالروز تأسیس ارتش آزادی بخش، سالروز انتخاب مریم رجوی به ریاست جمهوری (توسط شوهرش)، عید فطر و مانند آن. شاخص‌ترین افرادی که در این میهمانی‌ها شرکت می‌کردند و حضور آنها با لباس‌های عشایری، به چشم می‌خورد، تعدادی از افسران استخبارات و کسانی بودند که از گذشته در مناطق مختلف رابطهای مجاهدین خلق بوده‌اند!

در میان میهمانان، «نقیب محمد» دیده می‌شد. وی معروف به «سروان محمد» بود که یکی از افسران استخبارات بود که مسئول هماهنگی ترددات سازمان به خارج قرارگاه بود و خودش سمپاتی خاصی به سازمان نشان می‌داد. این علاقه تا آن حد شده بود که وی به عنوان مسئول مشخص ترددات شورای رهبری به خارج از قرارگاه بود و اساساً با سازمان یکی شده بود. محل استقرار دائمی‌اش در ۲۰۰ متری درب اصلی «قرارگاه اشرف» بود که یک مجموعهٔ مرتب در اختیار افسران ارتباطات قرار داده شده بود. کسانی که به اشرف تردد داشته‌اند، این محل را قبل از ورود به اشرف دیده‌اند. وی فرد خوشرو و خوش‌پوشی بود، چهره سبزه و هیکل ورزیده‌ای داشت و معمولاً با لباس شخصی بود. در میهمانی‌های اخیر نیز فقط با لباس عربی ظاهر شده بود...

نکته جالب اینکه در همین میهمانی، یک جلسه هماهنگی بین او و عباس داوری صورت گرفت و تعدادی از خواست‌های سازمان مطرح گردید که بعداً منجر به مسافرت تعدادی از این افراد به انگلستان شد. در همین جلسه، تعدادی دیگر از افسران کارکشتهٔ استخبارات عراق بودند که هدایت اجتماع را بر عهده داشتند. «سرگرد احمد» معروف به «رائد احمد»، که زمانی افسر ارتباطات در شهر «کوت» بود و نیز «مقدم علی» که وی نیز از افسران ارشد بود و در «کوت» با

سازمان ارتباط داشت، در این جلسات حضور داشتند.[۱]

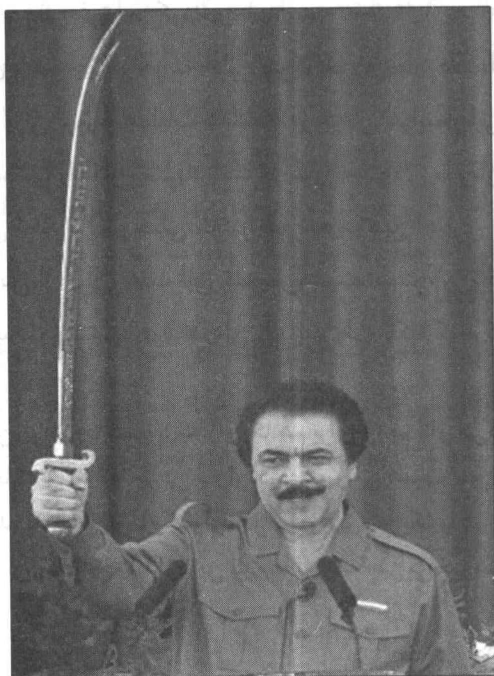
در پایان چنین جشن‌هایی، تعدادی پلاکارد را، که در حمایت از سازمان نوشته شده بود، به میهمانان عشایری دادند و آنها را در «قرارگاه اشرف» چرخاندند. سپس از این نمایش فیلمبرداری کردند تا اعلام نمایند که مردم عراق علاوه براینکه خواهان تداوم اسکان مجاهدین خلق در کشورشان هستند، شهادت می‌دهند که آنان «آزادی‌خواه»اند و هم نام گروهشان باید از لیست تروریستی خارج شود و هم اجازه یابند تا علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران فعالیت نمایند و رؤیای ناتمام **صدام حسین** را به سرانجام رسانند. اخبار این حرکت‌ها، هم در نشریهٔ ارگان سازمان، درج می‌گردید و هم مدارک آن در اختیار برخی رسانه‌ها قرار می‌گرفت تا انعکاس «جهانی» و «منطقه‌ای» پیدا کند.

پس از بازداشت **مریم رجوی** در فرانسه، سازمان یک بار دیگر این میهمانان و «شیوخ» را گرد آورد تا ضمن ادای شهادت دربارهٔ تروریست نبودن مجاهدین، آزادی مریم رجوی را شعار دهند و درخواست کنند. انتظار تشکیلات این بود که این مانورها بتواند خلأ یک حمایت جدی مردمی از مجاهدین خلق را پر نماید. پس از خلع سلاح شرایط برای گروه **رجوی** بسیار دشوار شد؛ زیرا گه‌گاه با توسل به «عشایر» و «شیوخ» هم پیمان و هوادار **صدام حسین**، می‌کوشید تنوعی ایجاد نماید و این افراد را نمایندگان واقعی طیف‌هایی از مردم عراق وانمود سازد. در واقع مجاهدین خلق امید داشتند، با حمایت بقایای صدام حسین، بتوانند حکم شورای موقت حکومتی عراق را ـ دایر بر اخراج مجاهدین ـ به تعلیق درآورند یا آمریکایی‌ها را وادار کنند که رسماً در مقابل آن حکم موضع بگیرند.

---

۱. همان: صص ۳۱ ـ ۳۲.





□ جمع‌بندی وضعیت تحت اشغال

پس از استقرار نیروهای آمریکایی در «قرارگاه اشرف»، اضطراب و تشویش بر همهٔ اعضای سازمان چیره شد. افراد، ناراحت و مضطرب بودند و گاه ابراز خشم می‌کردند. مسئولان سازمان از این مسئله مطلع شده شروع به برخورد با نیروها کردند. از طریق نشست‌های لایه‌ای با افراد یا برخوردهای انفرادی می‌خواستند به نیروها تفهیم کنند که «هیچ مشکلی پیش نیامده است و در حال حاضر نیز آمریکایی‌ها با سازمان همکاری می‌کنند و قصد بهره‌برداری از سازمان علیه رژیم ایران را دارند».

موضوع دریافت کارت و انگشت‌نگاری، یکباره تمام تلاش‌های انجام شده را خنثی نمود، تشویش‌ها باز ظاهر گشته حتی ـ نسبت به قبل ـ شدیدتر شدند. مجدداً همهٔ افراد را وارد نشست‌هایی کردند که حدود دو هفته طول می‌کشید. مبنای توجیه افراد و تکیه اصلی در این مرحله بیشتر این قضیه بود که هدف، حفاظت بچه‌های سازمان و نیز کنترل ترددهاست و به موقعیت بد سازمان ربطی ندارد. این اولین بار بود که چه در هنگام نشست و چه پس از آن، همه متوجه می‌شدند که هیچ‌کس تحت‌تأثیر قرار نگرفته است! پیش از این، هر چند ممکن بود افراد بفهمند که سازمان دروغ تحویل آنها می‌دهد! اما دست کم در همان نشست یا چند روز پس از آن، تحت‌تأثیر قرار می‌گرفتند و هدف نشست تأمین می‌شد اما این بار به این صورت نبود و وضع فرق می‌کرد.

افراد بسیاری با صراحت و جرأت مطرح می‌کردند که تمام اطلاعات سازمان با این کار فاش می‌شود بچه‌هایی که در ایران ترور و عملیات داشته یا در جریان هواپیماربایی‌ها بوده‌اند، لو می‌روند و تروریست شناخته می‌شوند. تنها راهکارِ پیشنهاد شده از سوی مسئولان سازمان این بود که «به هیچ وجه راجع به این چیزها حرفی نزنید و اسم اصلی خود را هم ندهید. هیچ اجباری در دادن اسم اصلی نیست»! بخوبی معلوم بود که ترس از ایران، علت این تشویش‌هاست. مسئولان تأکید می‌کردند که «به آمریکایی‌ها بگویید: ما تروریست نیستیم. حرف‌هایتان را بزنید ولی تأکید کنید که اطلاعاتی از مجاهدین به ایران ندهند»!

واقعاً این توهم حاکم بود که آمریکا هم برای رژیم کار می‌کند! از بس که در این چند سال، هر کس و ناکسی را که حرفی ـ ولو کوچک و بی‌اهمیت ـ بر علیه سازمان می‌زد به رژیم وصل می‌کردند، به طور اتوماتیک‌وار، افراد کارهای آمریکا را در ارتباط با رژیم می‌دیدند و این، هم دردناک بود که تا چه اندازه این نیروها از همه چیز بی‌خبر هستند و هم خنده‌دار که آمریکا را هم

مزدور رژیم ایران می‌دانستند.[1]

خط‌دهی‌ها و رهنمودهای مسئولان هیچ اثری نداشت و همه متوجه شدند که تازه آغاز ماجراست! ماجرایی که آنچه در چشم‌انداز آن قابل پیش‌بینی است، یا همکاری با ارتش آمریکا (جهانخوار سابق) است و یا زندانی شدن. تناقضات، گسترده و دامنگیر شده بود. از این رو تشکیلات نیاز داشت که مجدداً وارد پروژه‌های «عملیات جاری» و بازگویی تناقضات شود. همان چیزی که در این شرایط، دیگر تنفرآمیز شده بود و افراد بسیاری از آن فرار می‌کردند. نشست‌های لایه‌ای باز شروع شد و هیچ‌کس تمایل نداشت که در چنین مراسم ملال‌آوری شرکت کند. «واقعیت این است: تا زمانی که چارچوب تشکیلات برقرار است، هیچ اختیاری وجود ندارد.»

وضعیت جدید بدین قرار است که نیروهای آمریکایی به راحتی در قرارگاه تردد می‌کنند و دیگر احتیاط‌های امنیتی روزهای نخست را به کار نمی‌برند. تیپ یکم از لشکر پنجم آمریکا در منطقهٔ غرب «قرارگاه اشرف» در مجاورت روستای «نامن» مستقر شده‌اند و سازمان به خاطر «تقرب» به آنها و پذیرفته شدن به عنوان «دوست»، هتلی را که در گذشته در اختیار افسران استخبارات بود، مرتب نموده در اختیار آمریکایی‌ها قرار می‌دهد. در اینجا به سربازان آمریکایی به طور مرتب رسیدگی می‌شود و جریان مهمانی‌ها نیز از همین جا آغاز می‌گردد. البته سربازان آمریکایی بدشان نمی‌آید که در میان آتش و دودِ تهدیداتی که در عراق در برابر آنهاست، تنوع و سرگرمی نیز داشته باشند. روایت درونی این سرگرمی بدین شرح است:

> **نکته جالب توجه و البته ناراحت کننده این بود که تشکیلات بسیاری از مهمانی‌ها را در قرارگاه یکم که زنان [در آنجا] بودند، برگزار می‌کرد و آمریکایی‌ها رغبت فراوانی برای این کار نشان می‌دادند. چند جلسه در «پارک مریم» ـ که در برابر جایگاه ساخته شده است ـ آنها را آوردند و زنان برای آنها برنامه‌هایی داشتند.**[2]

اضطراب‌ها و فشارها و دلهره‌ها زیاد شده و پاسخ‌های کلیشه‌ای تشکیلات نیز همچون گذشته قانع کننده نبود. وقایع سال ۷۰ دوباره اتفاق می‌افتاد. عده‌ای درخواست جدایی کردند و باز سرکوبگران تشکیلات به صحنه آمدند و با ضرب و شتم معترضان، آنان را در میان جمع «خائن» خواندند. این بار

---

۱. همان: صص ۳۶ـ ۳۷؛ با اندکی تصرف.

۲. همان: ص ۳۸.

سازمان نگرانی نداشت؛ زیرا با هر کس که اتمام حجت می‌کردند، به او می‌گفتند: «ما فعلاً در اینجا هیچ امکانی برای خروج افراد نداریم و می‌بینید که درها را بر روی ما هم بسته‌اند؛ و ما جز اینکه شما را تحویل نیروهای آمریکا بدهیم، چاره‌ای نداریم». این جریان (تحویل اعتراض کنندگان به آمریکایی‌ها) مطابق خواست سازمان پایان یافت؛ چرا که «مسئله‌دار»ها از خواستهٔ خود کوتاه نیامدند. نیروهای حفاظت ارتش پنجم آمریکا نیز آنها را به کمپی که خود در «قرارگاه اشرف» ساخته بودند منتقل کردند.

این توضیح ضروری است که مکان‌های ساخته شده توسط آمریکایی‌ها، شامل دو قسمت است: در ضلع شمال «قرارگاه اشرف»، کمپی با ۱۵ عدد بنگال (اتاق‌های پیش ساخته) ساخته شده است که به «جدا شده‌ها» و معترضان اختصاص می‌یابد و کمپ بسیار بزرگی هم در سمت جنوبی همین کمپ وجود دارد که با نیروهای متعدد، سه هفته روی آن کار کرده و آن را بسیار مستحکم و دارای چندین حصار و چهار برج مراقبت ساخته‌اند، که فرار از آن را بسیار مشکل یا محال می‌سازد. درون کمپ (با وسعت ۱۰۰۰ متر مربع) چادر زده شده است و ظاهراً برای بازداشت عراقیان اسیر شده، در نظر گرفته‌اند.

چند هفته پس از این تحولات، اف.بی.آی نیز وارد «قرارگاه اشرف» شد. اینان با باور و نگاهی آمده بودند که سازمان انتظارش را نداشت. آنها برای بهره‌برداری هرچه بیشتر از سازمان، سخت‌گیری و اعمال فشار را مفید می‌دانستند و گوش‌شان هم به بازی‌های عاطفی و مظلوم‌نمایی‌های آنان بدهکار نبود. فرماندهٔ نیروی اف. بی. آی، سازمان مجاهدین خلق را دقیقاً می‌شناخت و با دست پر به آنجا آمده بود.

به دنبال ورود این نیروها به «قرارگاه اشرف»، سطح حفاظت بالا رفت و ترددهای پنهانی مجاهدین خلق به بغداد و سایر نقاط ـ تقریباً ـ منتفی شد. گشت‌زنی مجدداً در سطح قرارگاه آغاز شد و در هر ضلع آن، یک دسته تانک، ۲۴ ساعته حفاظت آنجا را به عهده داشتند. کنترل و حفاظت درِ اصلی قرارگاه نیز توسط گروه دیگری از نظامیان آمریکایی صورت می‌گرفت.

همهٔ زوایای «قرارگاه اشرف» بازرسی دقیق می‌شد و درست در موقعیتی که چند ماه از خلع سلاح و تحویل مهمات مجاهدین خلق گذشته بود، نظامیان آمریکایی موفق شدند یکی از سوله‌های به ظاهر متروک را ـ که مسقفات نامیده شدند و پر از سلاح و مهمات بودند ـ کشف کرده بر آن دست یابند! ناگفته نماند که سازمان در زاغه‌های «مروارید» (واقع در «جلولا») نیز به اندازهٔ کافی مهمات و سلاح دارد ولی آمریکایی‌ها بر روی آن حساس نیستند و صرفاً «قرارگاه اشرف» را می‌بینند. سلاح‌های کمری و آلات دقیقه‌ای مانند دوربین «دید در شب» و «جی. پی. اس» نیز در دست کادرهای بالای سازمان است که از

آنها به عنوان وسایل شخصی نگهداری می‌کنند.

از جمله اتفاقات غیرمنتظره و جالب، که نشان می‌دهد، مریدسازی «فرقهٔ رجوی» صرفاً در حصارهای بستهٔ تشکیلات کاربرد داشته است و ذهنیت پرداخته شدهٔ تحت فشار، هرگز نمی‌تواند با ثبات باشد، تغییر مذهب برخی از مجاهدین خلق در دوران اسارتشان به دست آمریکایی‌هاست. روایت بی‌واسطهٔ این جریان به شرح زیر است:

در همین موقعیت، در کمپ جدا شده‌هایی که برای رساندن پیام خود حاضر به اعتصاب غذا شده بودند، اتفاق جالبی افتاد و آن هم مسیحی شدن تعدادی از افراد بود... به آنها وعده داده شده بود که برای گرفتن پناهندگی از آمریکا و کشورهای اروپایی به آنها کمک می‌شود. البته نمی‌توان گفت که این امر به عنوان یک وظیفه از سوی نیروهای آمریکایی اعمال می‌شد. آن گونه که می‌گفتند، اتفاقاً استارت آن از سوی یکی از همین جداشدگان به نام «دکتر پرنس» که از نیروهای سازمان در انگلستان بود، زده شد. وی به افراد جدا شده گفته بود که اگر مسیحی شوند، برای آنها خوب است. [این امر] با استقبال نیروهای آمریکایی نیز مواجه شده بود تا جایی که یک کشیش مسیحی را با درجهٔ سرگردی برای دادن غسل تعمید داوطلبان مسیحیت آورده بودند! آنها داخل وان آب می‌شدند و پدر مسیحی اورادی را برای آنها می‌خواند... بدین ترتیب، با تغییر نام خود، به آیین مسیحیت در می‌آمدند.

... آمریکایی‌ها در این مسئله مستقیماً دخالت نداشتند و مسئله مورد علاقهٔ آنها چیز دیگری بود: آن هم بیشتر از سوی مأموران اف. بی. آی (یا کسانی که با عنوان اف. بی. آی شناخته می‌شدند و وابستگان سیا بودند) دنبال می‌شد؛ و آن، گرفتن مأمور از داخل سازمان و یا جداشدگان بود. به راحتی می‌شد در چشم‌های آنها دید که با ولع خاصی به این همه امکان آماده و تدارک دیده شده می‌نگریستند! «گلن» فرماندهٔ این نیروها، با چند نفر برخورد کرده و قول داده بود که تمام مشکلات قانونی آنها را برای شهروندی آمریکا حل نماید و حتی به بعضی گفته بود که در خانهٔ خود از آنها پذیرایی خواهد نمود! حسن داعی‌الاسلام، حسین ربوبی، فتح‌الله فتحی، تراب، وحید حسن وند، کریم شیخی، فرانسیس (که از انگلیس آمده بود) و چند تن دیگر، از جمله اشخاصی بودند که با آنها صحبت‌هایی شده بود. حتی یکی از آنها برای جذب پری بخشایی نیز ابراز تمایل کرده بود!

[آمریکایی‌ها] خود را در مورد وضعیت مسعود رجوی به تجاهل می‌زدند و گاهی از افراد سؤال می‌کردند که «فکر می‌کنید مسعود کجا باشد»! گاهی به شوخی می‌گفتند: «فکر نمی‌کنید در قرارگاه اشرف باشد؟!» آنچه مسلم بود، هیچ‌گاه به طور جدی مایل نبودند در مورد این سؤال که

«وی کجاست»، با کسی صحبت کنند...[آمریکایی‌ها با این گونه برخوردها] به نوعی، اطمینان خاطر خود را از وضعیت وی نشان می‌دادند.[1]

---

۱. همان: صص ۴۰ـ ۴۲؛ با اندکی تصرف و تلخیص.

فصل دوم:

فروپاشی سازمان و تحت‌الحمایگی بازماندگان

□ اعضای سازمان در میان «عراقی‌ها» و «آمریکایی‌ها»

از جمله برخوردهای دوگانه‌ای که آمریکایی‌ها در عراق نسبت به مجاهدین خلق در پیش گرفتند، آزادی تحرکات و ترددهای مکرر و پیوستهٔ اعضای گروه در زمینه‌ها و حوزه‌های مختلف است. با توجه به قراین و شواهد قطعی، ادعای سازمان مبنی بر حمایت اقشاری از مردم عراق (به خصوص عشایر) از ایشان، بعید نیست آمریکایی‌ها را فریفته و از دوراندیشی و تدبیر دور کرده باشد.

نشریهٔ «الحیاة» ـ چاپ لندن ـ در یکی از شماره‌های خود، اظهارات یکی از اعضای «شورای شیوخ قبایل عراق را درج کرده بود که ضمن اعلام حمایت خود از سازمان، ادعا می‌کرد مجاهدین خلق «خواستار دموکراسی و صلح»اند. از جمله فعالیت‌هایی که سازمان صورت می‌داد و مسئولان تازهٔ عراقی نیز از فعل و انفعالات آن بی‌خبر نبودند، سرمایه‌گذاری آنها روی برخی از گروه‌ها، احزاب و نحله‌های سیاسی بود تا پس از انتقال دایمی قدرت در عراق،[1] بر حکومت جدید فشار آورند تا دستور اخراجشان از این کشور را لغو نمایند. از جمله تحرکات دیگری که ـ آن هنگام به صورت گسترده ـ گروه رجوی در عراق صورت می‌داد، تلاش در توجیه سیاسی برای ابقای مجاهدین خلق در خاک عراق بود.[2]

در این میان، برخی از قبایل و عشایر حامی صدام، که پیش از این در جریان نقل و انتقالات عمومی

---

۱. این اتفاق در ژوئن ۲۰۰۴ روی داد.

۲. نقل از «الحیاة» چاپ لندن؛ سایت ایران دیدبان، مورخ ۲۴ خرداد ۱۳۸۳/ ۱۳ ژوئن ۲۰۰۴.

نیروهای سازمان و نیز مقارن انتفاضهٔ شیعیان و شورش کردها در سال ۱۹۹۱ (پس از جنگ اول خلیج فارس) ـ به تأسی از صدام حسین و دستگاه مخابرات و در اجابت امر آنها ـ از سازمان حمایت می‌کردند، زمزمه‌هایی دال بر حمایت مجدد ساز کردند. یکی از این حامیان **شیخ دحام مطلک** بود که گوشه‌ای از اظهاراتش به نقل از نشریهٔ «الحیاة» لندن آورده شد.

در مجموع، مخالفت‌ها بر حمایت‌ها غلبه داشت؛ چراکه نقش و حضور گروه رجوی در عراق، خاطرات تلخی را برای مردم عراق تداعی می‌کرد. دکتر **احمد چلبی**، رئیس «کنگرهٔ ملی عراق» که در شورای حکومت انتقالی نیز حضور داشت، بر ضرورت اخراج این گروه تروریستی از خاک عراق تأکید کرد و گفت:

شورای حکومت انتقالی عراق، به طور اجماع، به رسمیت شمردن این گروه تروریستی را غیرقانونی اعلام کرد و تصمیم گرفت که اموال و دارایی‌های آنها را مصادره و ایشان را از این کشور اخراج کند.

گروه مجاهدین و سرکردگان آن باید به دادگاه ویژه تحویل داده شوند؛ زیرا آنها در زمان حکومت صدام رئیس جمهوری سابق عراق، با وی برای سرکوب انتفاضهٔ «شعبیازیه» سال ۱۹۹۱ در جنوب عراق همکاری کرده و مرتکب جرم و جنایت ضدبشری زیادی در حق این مردم شدند. هرگونه وقت‌کشی در اجرای تصمیم شورای حکومت انتقالی و سکوت مقامات دولت موقت عراق در مورد حضور این گروه در عراق و وضعیت غیرقابل قبول امنیتی عراق، درست نیست و به اقدام جدی نیاز دارد.

در پی اظهارات دکتر **احمد چلبی**، **حیدر الموسوی** ـ معاون وی و عضو ارشد کنگرهٔ ملی عراق ـ طی یک گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری عصر اظهار داشت:

حکومت عراق، از همان نخستین روز، از حضور گروه مجاهدین خلق در عراق اظهار ناخشنودی کرد؛ چرا که این گروه تروریست است و علیه دو ملت ایران و عراق فعالیت کرده و تا آخرین روز نیز هم پیمان رژیم بعثی بوده است.

پس از تشکیل حکومت موقت عراق، که برخلاف اولتیماتوم قبلی و حتی اخطارهای مکرر، اخراج سازمان از خاک عراق تحقق نیافت، **حامد البیاتی** ـ معاون **هوشیار زیباری** وزیر امور خارجه عراق ـ در یکی از نخستین اظهارنظرهای رسمی، گفت: عراق مایل است که این گروه داوطلبانه از عراق خارج شود. وی یادآور شد که تمامی افراد و گروه‌های سیاسی رسمی عراق بر این نکته اتفاق‌نظر دارند که عراق باید عاری از وجود گروه‌های نظامی و شبه نظامی باشد. **البیاتی** اظهار داشت:

تعداد مجاهدین خلق که در محدودهٔ «قرارگاه اشرف» در شمال بغداد، در نزدیکی کرکوک، تحت نظارت ارتش آمریکا به سر می‌برند، به چهار هزار نفر می‌رسد که تاکنون، نه این گروه تمایلی به خروج از عراق نشان داده است و نه هیچ کشور خارجی علاقه‌ای به پذیرفتن آنها دارد... حتی فرانسه، که پذیرای تعدادی از رهبران این گروه بوده، تعدادی از رهبران آنها را در سال گذشته دستگیر کرد...

ایران به آنها عفو عمومی خواهد داد و اعلام کرده است که بخش بزرگی از مجاهدین خلق را خواهد پذیرفت؛ به خصوص آنهایی را که اسیران جنگی بوده‌اند و به آنها (مجاهدین) پیوسته‌اند، ایران تضمین می‌کند که در صورت بازگشت این گروه، خطری متوجه آنها نباشد... اما آنهایی که از دید دولت ایران، جنایتکار محسوب می‌شوند و در حمله علیه مقامات دولت ایران دست داشته‌اند، نمی‌توانند به ایران بازگردند...

شاید بعضی از کشورهای اروپایی آنها را بپذیرند اما دولت عراق از آنها می‌خواهد از عراق خارج شوند تا مانعی در روابط ایران و عراق ایجاد نشود.[1]

حازم شعلان وزیر دفاع وقت عراق نیز، طی یک مصاحبهٔ مطبوعاتی با روزنامهٔ کویتی «الانباء» صریحاً اظهار داشت که چون عراقی‌ها می‌خواهند در صلح و ثبات زندگی کنند، مجاهدین را اخراج خواهند کرد. وی، در ادامهٔ اظهارات خود، ضمن اشاره به این موضوع که مسئله حضور مجاهدین خلق در عراق یک مسئله داخلی است، افزود:

مجاهدین خلق را ما به وجود نیاورده‌ایم؛ بلکه ما از مخالفین این سازمان به شمار می‌رویم. اینها گروهی بودند که در زمان صدام حسین با ما جنگیدند؛ ولی باید به ما فرصت بدهید که دولت عراق زمام امور را در دست بگیرد. در آن زمان ما اقدام به اخراج این گروه خواهیم کرد؛ زیرا می‌خواهیم در صلح و ثبات زندگی کنیم.

وزیر دفاع عراق در انتهای اظهارات خود، مطلب مبهم و عجیبی عنوان کرد؛ بدین مضمون که البته اگر ایران و آمریکا به توافق برسند که مجاهدین خلق را در خاک عراق از بین ببرند، یک کار کاملاً غیرانسانی انجام داده‌اند![2]

از سویی دیگر، **عبدالعزیز حکیم**، رئیس مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق، طی مصاحبه‌ای با شبکه ماهواره‌ای آمریکایی «الحرّة» (عرب زبان)، حمایت عجیب آمریکا از مجاهدین خلق را نشانه عدم

---

۱. روزنامهٔ کیهان ۸۳/۴/۱۷: ص ۱۸.

۲. ایران دیده‌بان، به نقل از سایت انوار آن لاین، ۸۳/۵/۲۴ - ۱۴ اوت ۲۰۰۴.

صداقت آمریکا در وعده‌اش نسبت به واگذاری قدرت به مردم در عراق برشمرد. وی در پاسخ به سؤال خبرنگار «الحرّة»، که نظر حکیم را درباره تصمیم واشنگتن به حمایت از مجاهدین خلق پرسیده بود، اظهار داشت:

در کنفرانس گروه‌های مخالف رژیم صدام، که در لندن تشکیل شده بود، تصمیم گرفتیم که تمامی سازمان‌های تروریستی در عراق را از بین ببریم. رژیم صدام، در آن زمان، عراق را تبدیل به چراگاه تروریست‌ها کرده بود. خصوصاً گروه مجاهدین خلق و حزب پ. ک. ک.

گروه مجاهدین خلق رفتار بسیار بدی نسبت به مردم عراق داشته‌اند. ما در عراق گورهای دسته‌جمعی زیادی داریم که توسط مجاهدین خلق به وجود آمده است؛ ولی سیاست آمریکا، که عامل بسیاری از مشکلات کنونی نیز هست، در خصوص این گروه اشتباه است. آمریکا باید پیامد و مسئولیت حمایت از این گروه را بر عهده بگیرد. من بار دیگر تأکید می‌کنم که این عمل، یک امر ناپسند به شمار می‌رود و نشان می‌دهد که آمریکایی‌ها در واگذاری قدرت و استقلال به مردم عراق صادق نبودند...

من چند ماه پیش اعلام کرده بودم که اگر گروه‌های تروریستی در عراق باقی بمانند، کم کم این تروریست‌ها خود را به کشورهای مجاور خواهند رساند و لذا کشورهای همسایه همواره نگران وضعیت آینده سیاسی عراق هستند و این نگرانی، از دولت و مردم عراق نیست... این است که مبادا عراق به یک انبار سلاح و پناهگاه تروریست‌ها و جنایتکاران تبدیل شود.[1]

عادل عبدالمهدی معاون رییس جمهور عراق و مرد شماره ۲ مجلس اعلای عراق نیز در مصاحبه‌ای با روزنامهٔ الحیات می‌گوید:

این سازمان یک سازمان غیرقانونی است و قطعنامه‌ها و اعلامیه‌های رسمی بین‌المللی بر ماهیت تروریستی این سازمان و ضرورت ممانعت از فعالیت آن تصریح دارند و ما نیز باید این قطعنامه‌ها را اجرا کنیم. ما به دنبال ایجاد دولتی قانونگرا هستیم و از نظر ما مجاهدین خلق یکی از سازمان‌های تحت فرمان صدام حسین علیه مردم عراق بوده است. این سازمان تروریستی است و قطعنامه‌هایی بین‌المللی و عراقی علیه این سازمان وجود دارد که باید اجرا شود.[2]

از جمله واکنش‌های اعتراضی علیه حضور مجاهدین خلق در خاک عراق، تظاهرات و راهپیمایی جمع کثیری از اهالی شهر «خالص» (از توابع استان «دیاله» واقع در ۶۰ کیلومتری شمال شرقی بغداد) علیه

---

۱. متخذ از سایت مجلس اعلای عراق، ۸۳/۵/۱۰ ـ ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۴.

۲. روزنامهٔ شرق ۱۳۸۴/۱۱/۲۳، شماره ۶۹۶: ص ۹ به نقل از روزنامهٔ الحیات.

این گروه بود. شعارهای مکتوب و شفاهی این تظاهرات از این قرار بود:

- «سازمان مجاهدین خلق تروریست است»؛
- «مجاهدین خلق! از کشور ما بیرون بروید»؛
- «دولت [عراق] باید این غده سرطانی ترور و وحشت را از کشور بیرون کند»؛
- «مجاهدین خلق باید محاکمه شوند»؛
- «منافق، برو گم شو!»
- «منافق، هرگز هرگز»
- «جیره‌خوار صدام! از کشور ما بیرون بروید».[۱]

□ اعلام تحت‌الحمایگی

روز چهارشنبه ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴/۳۱ تیرماه ۱۳۸۳، سرلشکر **جی. د. میلر**، معاون فرماندهی نیروهای آمریکایی در عراق، طی یادداشتی که به برخی از رسانه‌ها تسلیم گردید، اظهار داشت: به اعضای سازمان مجاهدین خلق در عراق، از جانب ارتش آمریکا موقعیت «تحت‌الحمایه» اعطا گردیده و به آنها حقوق جدیدی داده شده است. اعلام این خبر به صورت مبهم، سؤالاتی ایجاد می‌نمود که چند روز بعد مجاهدین خلق بدان‌ها پاسخ دادند.[۲]

روز یکشنبه ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۴/چهارم مردادماه ۱۳۸۳، از سوی دبیرخانه «شورای ملی مقاومت ایران» اطلاعیه‌ای انتشار یافت که با حیرت و شگفتیِ صاحب‌نظران و رسانه‌های گروهی جهان مواجه شد. مفاد این اطلاعیه حاکی از این بود که فرماندهی نیروهای چند ملیتی در عراق، طی بیانیه‌ای خطاب به ساکنان «قرارگاه اشرف»، موقعیت حقوقی جدید آنها را اعلام نموده است.

در این بیانیه، ایالات متحده آمریکا تأیید کرده است که نیروهای سازمان مستقر در «اشرف»، افراد حفاظت شده مشمول کنوانسیون ۴ ژنو می‌باشند. بر این اساس، کنترل و محدودیت‌های اعمال شده بر مجاهدین برطرف خواهد شد و در عین حال حفاظت از «قرارگاه» اشرف ـ کماکان ـ بر عهده نیروهای آمریکایی خواهد بود. در این بیانیه قید شده بود که این موضوع در تاریخ ۲ ژوئیه ۲۰۰۴/۱۲ تیر ۱۳۸۳ به

---

۱. سایت بازتاب، ۲۱ خرداد ۱۳۸۳/۱۰ ژوئن ۲۰۰۴.
۲. نشریهٔ مجاهد، ش ۶۷۸: ص ۳.

اطلاع کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، کمیساریای پناهندگان ملل متحد و دولت عراق رسیده است. پس از این بیانیه، موافقت‌نامه‌ای تحت عنوان «موافقت‌نامه برای نفرات سازمان مجاهدین خلق ایران در اشرف» امضا شد. موافقت‌نامه مزبور دارای سه بند بود که توسط نمایندگان ساکنان «قرارگاه اشرف» و مقامات ذی‌ربط آمریکایی به امضا رسید. در بندهای سه گانه این موافقت‌نامه تأیید و گواهی شده بود که امضا کننده:

الف) حمایت و مشارکت در تروریسم را رد می‌کند؛

ب) تسلیحات خود را سال گذشته تحویل داده است؛

ج) خشونت را رد نموده، به طور غیرقانونی مسلح نخواهد شد؛ در هیچ عمل خصمانه‌ای درگیر نخواهد شد؛ و از قوانین عراق و قطعنامه‌های ذی‌ربط ملل متحد ـ تا زمانی که در عراق حضور داشته باشند ـ تبعیت خواهند کرد.

بر اساس موافقت‌نامه مزبور و در جهت تعیین تکلیف یکایک افراد، گزینه‌های مختلفی در برابر آنان قرار گرفت تا یکی از این موارد را انتخاب کنند:

۱) بازگشت به ایران؛

۲) پذیرفته شدن در کشور ثالث؛

۳) درخواست پناهندگی از سازمان‌های بین‌المللی مانند کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد؛

۴) استمرار اقامت در عراق (باقی ماندن در «قرارگاه اشرف»).

اطلاعیه دبیرخانه «شورای ملی مقاومت» مدعی شده بود که در پی قرارگرفتن نیروهای سازمان در برابر گزینه‌های فوق، حدود ۲۰۰ نفر خروج از عراق را انتخاب کردند و تحت کنترل نیروهای آمریکایی به خروجی «قرارگاه اشرف» رفتند؛ ولی حدود ۳۴۰۰ تن از نیروها استقرار در «اشرف» (بند چهارم از چهار گزینه یعنی استمرار اقامت در عراق) را برگزیدند.

DEPARTMENT OF THE ARMY
[illegible]
[illegible]
APO AE [illegible]

AFRC-CPA-AO-F

01 November 03

SUBJECT: Memorandum of Understanding

The following articles define the responsibilities of U.S. forces and PMOI with regards to the Exit Facility of Camp Ashraf.

1. Persons wishing to leave Camp Ashraf to lead their ordinary life will stay in the Exit Facility due to the decision of U.S. forces to complete a specified interview process for all personnel at Camp Ashraf.

2. As far as the People's Mojahedin of the Iran (PMOI) is concerned, these individuals are free to leave Ashraf Camp the moment they decide to leave the camp to lead an ordinary life.

3. In light of the above reasons, the Exit Facility is under the authority of the U.S. forces based in Camp Ashraf.

4. The PMOI will continue to provide living accommodations to those who do not wish to stay at the U.S.-controlled Exit Facility until their specified interview is complete.

5. For humanitarian reasons and upon the request of U.S. forces, the PMOI will continue to provide food, repair needs and other basic supplies for the Exit Facility.

6. Upon the request of the U.S. forces, the PMOI will attend, as much as possible, to the medical needs of individuals staying at the Exit Facility.

7. The Exit Facility is under the authority of U.S. Forces and the rules governing entry and exit to this facility are similar to the regulations outside Ashraf Camp.

8. PMOI liaisons periodically visit the Exit Facility to make sure the personnel based in the facility do not have any shortcomings and to take appropriate measures to provide for their needs, if any.

9. Individuals based in the Exit Facility can meet with their immediate relatives in Camp Ashraf or otherwise write to them.

10. The U.S. Forces will inform the PMOI, if any of the individuals staying at the

_____ Initials for Mr. Barai

_____ Initials for LTC Cantwell

Page 1 of 2 pages

Exit Facility wishes to return to the PMOI. The said individual can return to the PMOI, only if the PMOI agrees to this request.

قرارداد تحت‌الحمایگی

○ واکنش متناقض وزارت امور خارجه آمریکا

یک روز پس از انتشار اطلاعیه «شورای ملی مقاومت»، **آدام ارلی**، سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا، در جلسه مطبوعاتی روزانه، در خصوص تصمیم جدید آمریکا (و به بیان دقیق‌تر، تصمیم نیروهای مسلح آمریکا) به سؤالات خبرنگاران پاسخ گفت. از مجموع مصاحبه **آدام ارلی** چنین استنباط می‌شود که در پاسخ به خبرنگاران چندان مسلط نیست یا اطلاعات وی ناقص است. وی در توضیح «موقعیت تحت حفاظت» چنین اظهار داشت:

کسی که از موقعیت حفاظت شخصی برخوردار است، به این معناست که تحت حفاظت کنوانسیون ژنو قرار می‌گیرد.

... این یک موقعیت حفاظتی است که مشمول افراد است و نه گروه‌ها و سازمان‌ها. تغییر زیادی پیش نیامده است و اعضای مجاهدین خلق در «اردوگاه اشرف» در کنترل نیروهای چند ملیتی محدود هستند. نیروی چندملیتی تضمین می‌کند که اعضای این گروه‌ها نتوانند تهدیدی نسبت به افراد در داخل و خارج عراق ایجاد کنند. ما با سازمان‌های بین‌المللی و دولت عراق همکاری می‌کنیم تا نهایتاً موقعیتی برای بازگشت این افراد به کشورهای متبوع خود ایجاد شود.[۱]

آدام ارلی در جواب به سؤالی مبنی بر اینکه اگر این گروه از نظر ایالات متحده تروریستی تشخیص داده شده است، چرا این موقعیت برای آنها در نظر گرفته شده است؛ با توجه به اینکه با گروه‌های تروریست دیگر، به عنوان نظامیان دشمن، بسیار متفاوت رفتار می‌شود؟ باز پاسخ متشتت و متناقض دیگری داده است:

... این موقعیت حفاظت شخصی مربوط به دخالت آنها به عنوان غیرمتخاصم در جنگ بین ائتلاف و عراق به آنها داده شده است. بنابراین تشخیص داده شد که آنها متخاصم نیستند و به عنوان غیرمتخاصم ـ با توجه به اختلافات در عراق ـ در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرند. این به عضویت آنها در یک گروه تروریستی مربوط نمی‌شود.

مجاهدین خلق همچنان یک گروه تروریست خارجی است. ما با افرادی که تشخیص دهیم در اقدامات تروریستی مجاهدین خلق دخالت داشته‌اند، مطابق با قوانین موجود رفتار خواهیم کرد...[۲]

---

۱. سایت خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا)؛ متخذ از «آژانس اطلاعاتی وزارت خارجه آمریکا»، مورخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۴/پنجم مردادماه ۱۳۸۳.

۲. همان.

□ ماهیت حقوقی «تحت‌الحمایگی»

سازمان از برخوردار شدن ماهیت تحت‌الحمایگی استقبال کرده و اظهار مسرت نمود و این مطالب در مصاحبه‌های مختلف سیدالمحدثین مسئول ارتباطات خارجی آنان منعکس شده است.

در توضیح وضعیت تحت‌الحمایگی سازمان و شمول کنوانسیون چهارم ژنو بر این گروه، باید گفت که کنوانسیون چهارم ژنو وظایف و حقوق دولت اشغالگر را در سرزمین اشغالی تعیین می‌کند. بر اساس این کنوانسیون، که بیشتر بر رفتار با غیرنظامیان در زمان جنگ نظارت دارد، «افراد تحت‌الحمایه» کسانی هستند که تحت کنترل یک قدرت اشغالگر یا یک کشور درگیر مخاصمه قرار گرفته‌اند. از مهمترین حقوقی که به این افراد تعلق می‌گیرد، این است که از حمایت اشغالگر در برابر مجازات جمعی و اخراج برخوردارند.

تناقضی که در توافق‌نامه پنتاگون (یا فرماندهی نیروهای آمریکا در عراق) و سازمان وجود دارد، این است که در آخر ژوئن ۲۰۰۴ نقش آمریکا به عنوان اشغالگر در خاک عراق تمام شده است؛ یعنی از روزی که فرماندار آمریکایی عراق، **پل برمر**، مسئولیتش را به نخست‌وزیر دولت موقت، **ایاد علاوی** واگذار نمود، آمریکا دیگر نقش حقوقی خود را به عنوان «اشغالگر» ـ طبق همان کنوانسیون ژنو ـ از دست داد. این تناقض ـ البته ـ می‌تواند مفهوم مستتر دیگری را به ذهن متبادر کند و آن این است که آمریکا ـ در واقع امر ـ هنوز خود را «اشغالگر» می‌داند.

امّا روند اوضاع در عراق جدید و استقرار مرحله به مرحلهٔ دولت مردمی که در مقابل همسایه رنجدیده و بزرگوار خود ایران، احساس تعهد و دوستی عمیق دارد، آخرین روزنه‌های اندک باقیمانده برای خارج ساختن سازمان از وضعیت مرگ و فروپاشی تدریجی را کاملاً محو نمود. بعد از دو دهه پیوند عمیق و همه جانبه سرنوشت رژیم صدام و سازمان رجوی، دیگر نمی‌توان امکان حیات مستقلی برای این گروه از هم پاشیده و متلاشی، متصور بود. سازمان مجاهدین خلق، به فرجام تاریخی خود رسید و میراثی از درد و رنج و خون و عبرت برای تاریخ ایران معاصر بر جای گذارد.

فهرست اعلام:

د، ذ

ر

ز، ژ

س

ص، ض

ط

فهرست منابع و مآخذ:

□ کتاب‌ها

آبراهامیان، یرواند، *اسلام رادیکال*، ترجمه اینترنتی.

آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمهٔ احمد گل‌محمدی ـ محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۷.

آجودانی، ماشاءالله، *مشروطه ایرانی*، نشر اختران، ۱۳۸۲.

آدمیت، فریدون، *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۴۶.

آدمیت، فریدون، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۵.

آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ، [*تذکرهٔ*] *آتشکده*، جلد ۱ و ۲، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۶ـ ۱۳۴۰.

آشنایی با شورای ملی مقاومت ایران، گردآورنده: مهدی خدایی‌صفت (از دبیران شورا)، [اروپا]، انتشارات ایران کتاب، خرداد ۱۳۷۳.

آشوری، داریوش، *دانشنامهٔ سیاسی*، تهران، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۷۳ (ویرایش جدید).

آقانجفی، قوچانی، *حیات الاسلام فی احوال آیةالملک العلّام*، به کوشش ر. ع. شاکری، نشر هفت، ۱۳۷۸.

آقانجفی، قوچانی، ***سیاحت شرق [خود زندگی‌نامه]***، تهران، نشر حدیث، چاپ سوم ۱۳۷۶.
آل‌احمد، جلال، ***در خدمت و خیانت روشنفکران***، تهران، انتشارات فردوس، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
آل‌احمد، جلال، ***غربزدگی***، تهران، رواق، ۱۳۵۶.
آل‌احمد، شمس، ***از چشم برادر***، قم، انتشارات کتاب سعدی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
آمبروز، استفن، ***روند سلطه‌گری (تاریخ سیاست خارجی آمریکا ۱۹۸۳ ـ ۱۹۳۸)***، ترجمهٔ احمد تابنده، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۳.
آموزش و تشریح اطلاعیهٔ تعیین مواضع مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیستی چپ نما، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.
آوری، پیتر، ***تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه***، محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، بی‌تا.
آیت‌اللهی، سید محمدتقی، ***ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطهٔ مشروعه***: سیری در افکار و مبارزات سید عبدالحسین [موسوی] لاری، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
اپورتونیست‌های راست منحط، مجاهدین خلق ایران [یعقوبی و...]، [چاپ اروپا:] ۱۳۷۲.
اپورتونیسم تا مغز استخوان، پیروان راه موسی [منشعب از سازمان مجاهدین خلق]، [چاپ اروپا] ۱۳۶۵.
احتشام‌السلطنه، محمود، ***خاطرات احتشام‌السلطنه*** (محمود علامیر)، به اهتمام محمدمهدی موسوی، تهران، زوار، چاپ اول، ۱۳۶۶.
احمدزاده، مجید، ***جنبش دانشجویی ایران و وظایف اصلی آن***، [تدوین بخش هوادار چریک‌های فدایی در کنفدراسیون]، اروپا، چاپ اول، ۱۳۵۴ [تجدید چاپ توسط] انتشارات شباهنگ، بی‌تا.
احمدزاده، مسعود، ***مبارزهٔ مسلحانه ـ هم استراتژی، هم تاکتیک***، تهران، بی نا، ۱۳۵۷.
ادیبی، حسین، ***طبقهٔ متوسط جدید در ایران***، تهران، نشر جامعه، ۱۳۵۸.
ارتش آزادی‌بخش ملی ایران، سازمان مجاهدین خلق، [اروپا]، انتشارات ایران کتاب، خرداد ۱۳۷۴.
از بن‌بست رجوی تا فداکاری ابریشمچی، اعلامیه مشترک پوران بازرگان و تراب حق‌شناس [درباره انقلابیون ایدئولوژیک، چاپ اروپا ۱۳۶۴].
ازغندی، هوشنگ (مأمور خدمت در ساواک)، ***سال ۵۷ مصیبتی بزرگ بر ملتی بزرگ***، [چاپ اروپا]، ۱۹۹۶. [کتاب مزبور دفتر اول از یک تریلوژی است که عنوان دفترهای دوم و سوم آن چنین است: از خمینی تا هیئت مؤتلفه اسلامی / آشنایی با سازمان مجاهدین خلق ایران].
استادی، رضا، ***شرح احوال حضرت آیةالله‌العظمی اراکی***، اراک، انجمن علمی فرهنگی استان مرکزی، ۱۳۷۵.
اسدآبادی، سید جمال‌الدین، ***مقالات جمالیه***، به تصحیح میرزا لطف‌الله خان اسدآبادی، تهران، انتشارات

کلالهٔ خاور، ۱۳۱۲ش.
اسداللهی، مسعود و طاهری، قهرمان، *ولایت فقیه و دمکراسی*، بی‌جا، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
اسدی، رضا (عضو جدا شده مجاهدین خلق)، *واپسگرا*، هلند، ناشر: مؤلف، بی‌تا [احتمالاً ۱۳۷۲].
اسدی، رضا، واپسگرا، هلند، بی‌نا [ناشر: مؤلف]، بی‌تا [احتمالاً ۱۳۷۲].
اسفندیاری، ثریا، *کاخ تنهایی*، گردآورنده: لوئی والنتن، ترجمه نادعلی همدانی و امیرهوشنگ کاووسی، تهران نشر نادعلی همدانی، ۱۳۷۰.
اسکولاستیک نوین در فرقهٔ رجوی، مصاحبهٔ سردبیر نشریه ایران آزاد [نوروزعلی رضوانی] با رادیو صدای ایران، آلمان، ناشر: مؤلف، [تاریخ مقدمه:] مارس ۱۹۹۶.
اسمعیلی جمکرانی، علی‌رضا، *شرح وصیت‌نامهٔ سیاسی ـ الهی امام خمینی(س)*، تهران، نشر عروج، ۱۳۷۳.
اسناد لانه جاسوسی، جلد ۱ و ۳، (ویرایش جدید)، تهران، جهان کتاب، بهار ۱۳۷۹.
اسناد منتشره سازمان مجاهدین خلق ایران: مدافعات، تنظیم و تکثیر از سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی ـ اروپا [احتمالاً ۱۳۵۴؛ تکثیر ایران، احتمالاً ۱۳۵۷].
اسناد نهضت آزادی ایران، جلدهای متعدد، تهران، نهضت آزادی ایران، ۶۳ ـ ۱۳۶۲.
اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، ۵ جلد، تهران، نهضت آزادی ایران، ۶۳ ـ ۱۳۶۲.
اسناد و دیدگاه‌ها: حزب تودهٔ ایران از آغاز پیدایی تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷، تهران، [انتشارات] حزب تودهٔ ایران، ۱۳۶۰.
اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفهٔ اسلامی ـ جاما ـ حزب ملل اسلامی، اروپا، انتشارات دوازده محرم: ۱۵ خرداد، چاپ اول، ۳ فروردین ۱۳۵۳.
اشرف، حمید، *جمع‌بندی سه ساله*، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۵۷ [سال چاپ به اشتباه ۱۳۷۵ قید شده است].
اصیل، حجة‌الله، زندگی و اندیشهٔ میرزا ملکم خان، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
«*اطلاعیه بخش مارکسیستی ـ لنینیستی سازمان مجاهدین خلق ایران*» ـ [چاپ خارج از کشور؛ با ذکر آدرسی در یمن جنوبی / عدن برای مکاتبه و کمک‌های مالی] مهرماه ۱۳۵۷.
اعترافات سران حزب تودهٔ ایران، جلد ۱، تهران، مؤسسه فرهنگی ـ انتشاراتی نگره، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۵.
اعظام قدسی، حسن، *کتاب خاطرات من*، جلد ۱، تهران، چاپخانه حیدری ۱۳۴۲ و جلد ۲، ابوریحان ۱۳۴۹.

افراسیابی، بهرام ـ دهقان، سعید، *طالقانی و تاریخ*، تهران، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۶۰. [در این کتاب که زیرنظر احمد علی‌بابایی تألیف شده، نقل قول‌های متعدد و بی‌واسطه‌ای از وی و دیگر نزدیکان و بستگان آیةالله طالقانی درج شده که تا این زمان، نسبت به دیگر منابع، از اعتبار و اعتماد بیشتری برخوردار است.]

اقتصاد به زبان ساده، [منسوب به عسکری‌زاده، محمود]، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، بی نا، تکثیر دوم، ۱۳۵۷ (از روی متن تکثیر شدهٔ سازمان در خارج از کشور).

السّمان، علی، *رویارویی مسلک‌ها و جنبش‌های سیاسی در خاورمیانهٔ عربی تا سال ۱۹۶۷*، ترجمهٔ حمید نوحی، تهران، انتشارات قلم، اسفند ۱۳۵۷.

العلوی، حسن، *شیعه و حکومت عراق*، ترجمهٔ محمدنبی ابراهیمی، تهران، حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی ـ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.

الگار، حامد، *سلسلهٔ پهلوی و نیروهای مذهبی*، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱.

الگار، حامد ـ مراد، آ ـ برک، ن ـ عزیز، احمد، *نهضت بیدارگری در جهان اسلام*، ترجمهٔ سید محمدمهدی جعفری، تهران، شرکت سهامی انتشار، بهار ۱۳۶۲.

الوردی، علی، *مشروطه ایران و اثر آن در عراق*، ترجمه زهیر لباف، تهران، بی‌تا.

امام خمینی (ره)، *تفسیر سورهٔ مبارکه حمد* [در سیمای جمهوری اسلامی ایران]، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۵۹.

امام خمینی(ره)، *شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم، تابستان ۱۳۷۲.

[امام خمینی(ره)]، *کشف اسرار* [در پاسخ به کتاب اسرار هزار ساله تألیف حَکَمی‌زاده]، بی‌نا، بی‌تا. [گویا اولین چاپ کتاب ـ بی‌نام مؤلف ـ در سال ۱۳۲۳ ش. انتشار یافته و چاپ اخیر، به احتمال قریب به یقین، در ۱۳۵۸ افست شده است].

امیرخسروی، بابک، *نظر از درون به حزب تودهٔ ایران* ـ نقدی بر خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، انتشارات [مؤسسه] اطلاعات، ۱۳۷۵.

امینی، داوود، *جمعیت فداییان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی اجتماعی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

انصاری، مهدی، *شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۶.

اولین رییس‌جمهور ـ پنج گفت و گو درباره اولین انتخابات ریاست جمهوری ایران ـ دی ماه ۱۳۵۸، به کوشش محمدجواد مظفر، تهران، انتشارات کویر، چاپ سوم، خرداد ۱۳۷۸.

ایرانی، ناصر، *بحران دموکراسی در ایران* [مجموعه ۱۲ مقاله چاپ شده در مجله نشر دانش]، تهران،

مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۱.
باربر، نوئل، *فرمانروایان شاخ زرین* (از سلیمان قانونی تا آتاتورک)، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۴.
بازپرسان و قضات سابق تحقیق دادسرای انقلاب مرکز سخن می‌گویند، ۳ جلد، بی‌نا، ۱۳۵۹.
بازرگان، پوران، و حق‌شناس، تراب، ***از بن‌بست رجوی تا فداکاری ابریشمچی***، [اعلامیه مشترک دربارهٔ انقلاب نوین ایدئولوژیک یا ازدواج مسعود رجوی با مریم ابریشمچی]، [چاپ اروپا]، ۱۳۶۴.
بازرگان، مهدی، ***انقلاب ایران در دو حرکت***، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲.
بازرگان، مهدی، **بعثت و دولت**، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۶۰ [سخنرانی در سال ۱۳۵۹].
بازرگان، مهدی، ***راه طی شده***، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸.
بازرگان، مهدی، ***شصت سال خدمت و مقاومت***، جلد ۱ و ۲، (خاطرات مهندس مهدی بازرگان) گفت و گو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶.
بازرگان، مهدی، ***مدافعات در دادگاه غیرصالح تجدیدنظر نظامی***، نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)، انتشارات مدرس، چاپ سوم، اسفند ماه ۱۳۵۶.
بازرگان، مهدی، ***مذهب در اروپا*** (مجموعهٔ سخنرانی و مقالات)، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۴۵.
بازرگان، مهدی، ***مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب***، تهران، گردآورنده و ناشر عبدالعلی بازرگان، ۱۳۶۱.
بازرگان، مهدی، ***نیک نیازی*** (مجموعهٔ چهار مقاله)، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۴۷.
بازرگان، مهدی، ***یادداشت‌های روزانه***، تهران، انتشارات قلم، چاپ اول، ۱۳۷۶.
باستانی پاریزی، محمدابراهیم، ***تلاش آزادی: زندگانی مشیرالدوله***، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۷.
باستانی پاریزی، محمدابراهیم، ***سیاست و اقتصاد در عصر صفوی***، تهران، انتشارات صفی علیشاه، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
باقرزاده، طاهره، قدرت و دیگر هیچ (بیست سال با سازمان مجاهدین خلق)، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۲.
بال شکسته، بیانیهٔ دولت آمریکا دربارهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران، بی‌نا، [افست خارج از کشور]، ۱۳۷۳/ ۱۹۹۴.
بحثی دربارهٔ مرجعیت و روحانیت (مجموعهٔ مقالات)، [مقالاتی از علامهٔ سید محمدحسین طباطبائی، استاد شهید مرتضی مطهری و جمعی دیگر از بزرگان]، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول،

۱۳۴۱.
بحران در خط‌مشی [نگاهی به انقلاب نوین ایدئولوژیک س.م.خ.ا]، [منسوب به دکتر حبیب‌الله پیمان]، نسخهٔ زیراکسی از چاپ اروپا، [احتمالاً تابستان ۱۳۶۴].
بُدلا، سیدحسین، *هفتاد سال خاطره*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
براون، ادوارد، *انقلاب ایران*، ترجمهٔ احمد پژوه (مشیر همایون)، تهران، انتشارات معرفت، ۱۳۳۸.
براون، ادوارد، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمهٔ مهدی قزوینی، ویراستار: سیروس سعدوندیان، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۶.
براون، ادوارد، *نامه‌هایی از تبریز*، ترجمه حسن جوادی، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۱.
برای قضاوت تاریخ، متن مذاکرات مسعود رجوی با مسئولین اطلاعاتی عراق (در زمان حکومت صدام)، انگلستان، ایران اینترلیک، چاپ اول تابستان ۱۳۸۳.
بررسی امکان انحراف مرکزیت دموکراتیک، یا تفاوت شک علمی و غیرعلمی در امر تشکیلات، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.
بررسی نقش مطبوعات در بسترسازی کودتای ۲۸ مرداد، نشست تخصصی با حضور حسینیان، سلطانی، شاه‌حسینی و...، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۴.
برزین، سعید، *زندگی‌نامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان*، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
برونتس، ک. ن، *انقلاب‌های رهایی بخش دوران معاصر*، ترجمهٔ پویا، تهران، انتشارات ابوریحان، ۱۳۶۰.
برهان، عبدالله، *بیراهه* ـ پاسخ به «کژراهه»ی احسان طبری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۶۸.
بشیریّه، حسین، *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
بشیریّه، حسین، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*: اندیشه‌های مارکسیستی / لیبرالیسم و محافظه‌کاری، ۲ جلد، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
بنجامین، *سفرنامه بنجامین*، ترجمه حسین کردبچه، تهران، جاویدان، ۱۳۶۹.
بنی‌صدر، ابوالحسن، *خاطرات ابوالحسن بنی‌صدر [گفت و گو]*، بـه کـوشش حـمید احـمدی، انـجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران (برلین)، برلین، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، شهریور ۱۳۸۰.
بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران*، جلد ۱ و ۲، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی [وابسته به انتشارات امیرکبیر]، ۱۳۵۷.
بهنود، مسعود، *از سیدضیا تا بختیار*، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
به یاد حماسه‌آفرینان دوازدهم محرم، بی‌جا، بی‌تا، انتشارات دوازدهم محرم، [افست از روی چاپ خارج

از کشور ـ تاریخ ثبت افست کتاب: ۵۶/۹/۱۱].
بیانیهٔ اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، [منسوب به تقی شهرام]، اروپا (قطع جیبی)، چاپ سوم، ۱۳۵۵.
بیل، جیمز، ***شیر و عقاب*** (تراژدی روابط ایران و آمریکا)، جلد ۱ و ۲، ترجمهٔ مهوش غلامی، تهران، نشر کوبه، بهار ۱۳۷۱. (نشر فاخته، ۱۳۷۸، ترجمهٔ فیروزه برلیان).
بیلز، ک.، آمریکای لاتین ـ ***دنیای انقلاب***، ترجمهٔ و. ح. تبریزی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، آذر ۱۳۵۷.
بیلیس، جان و دیگران، ***استراتژی معاصر***، ترجمهٔ هوشمند میرفخرایی، تهران، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ـ وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.
پاسخ به یاوه‌گویی‌های مرتجعین در مورد برادر مجاهد مسعود رجوی...، مجموعه مقالات و اسناد مندرج در نشریه‌های سازمان، انجمن‌های دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها و مدارس عالی، بی‌تا [حدود اواخر زمستان ۵۸ و اوایل بهار ۵۹ ـ به مناسبت اولین دورهٔ انتخابات مجلس].
پایان جنگ، از مجموعهٔ «سیری در جنگ ایران و عراق»، جلد ۵، محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، [تعلیقات محمدرضا حکیمی؛ مؤخرهٔ] ***اسلام در ایران***: از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چاپ ششم، ۱۳۶۲ [در ارجاع متن کتاب حاضر، عدد نخست شماره صفحه و عدد داخل کمان شماره تعلیق است].
پنجاه سال تبهکاری و جنایت، [مجموعه مقالات پژوهشی دربارهٔ دوران پهلوی]، [افست از چاپ اروپا]، بی‌نا، بی‌تا.
پولیت، سر ژرژ، ***اصول مقدماتی فلسفه***، ترجمهٔ جهانگیر افکاری، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷ (چاپ و حروفچینی جدید).
پهلوان، چنگیز، ***جامعه‌شناسی سیاسی***، [متن درسی] دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۷۰.
پهلوی، محمدرضا، ***پاسخ به تاریخ***، ترجمهٔ دکتر حسین ابوترابیان، تهران، نشر حکایت، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
پهلوی، محمدرضا، ***مأموریت برای وطنم***، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
تاریخچهٔ سازمان‌های چریکی در ایران، [انتشار در خارج از کشور توسط هواداران چریک‌های فدایی خلق]، بی‌تا، بی‌نا، [تکثیر در ایران].
تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی، دورهٔ مختصر، هیئت تحریریه کمیسیون کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسکو، ادارهٔ نشریات به زبان‌های خارجی، ۱۹۴۸.
تاریخ حزب کمونیست شوروی، ترجمهٔ شمس‌الدین بدیع تبریزی ـ هدایت حاتمی، تهران، انتشارات

حزب توده، ۱۳۵۸.
تاریخ مبارزات مردم ایران (حقایقی دربارهٔ جنبش جنگل) و حماسهٔ جنگل، انتشارات س. چ. ف. خ. ا، بی‌تا.
تجاربی از دانش انفجاری [در چهار بخش]، تهیه از م. خ. ا. مهرماه ۱۳۵۲ ـ و مهرماه و تیرماه و مردادماه ۱۳۵۳، [تکثیر از] انتشارات ابوذر، [در سال] ۱۳۵۷.
تحلیل آموزشی بیانیهٔ اپورتونیست‌های چپ‌نما، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.
تحلیل دربارهٔ بحران خلیج فارس، مجاهدین خلق ایران [گروه پرویز یعقوبی]، پاریس، نیمه اول آبان ماه ۱۳۶۹.
تربتی سنجابی، محمود، *قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران*، تهران، انتشارات آسیا، چاپ اول، بهار ۱۳۵۷.
ترکمان، محمد، *نقدی بر مصدق و نبرد قدرت*، تهران، رسا، ۱۳۷۱.
تروریسم ضدمردمی، تهران، [تدوین و انتشار توسط] سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
تشریح فلسفی: عید قربان ـ نماز جمعه ـ عید فطر ـ امام زمان، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، اسفند ۱۳۵۸.
تفرشیان، ابوالحسن، *قیام افسران خراسان*، تهران، انتشارات اطلس، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
تفسیر سورهٔ انفال، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی‌نا، بی‌تا، (تکثیر جدید)، احتمالاً بهار ۱۳۵۸.
تفسیر سورهٔ محمد(ص)، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی‌نا، بی‌تا، [تکثیر اخیر، احتمالاً در بهار ۱۳۵۸].
تقریرات مصدق در زندان، یادداشت شده توسط سرهنگ جلیل بزرگمهر، تنظیم از ایرج افشار، تهران، انتشارات سازمان کتاب، ۱۳۵۹.
تکامل (کتاب دوم ایدئولوژی)، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی‌نا، بی‌تا، [تکثیر احتمالاً در زمستان ۱۳۵۷].
تیزابی، هوشنگ، *نقدی بر فرویدیسم و علل اساسی شکست جریان سیاهکل*، تهران، انتشارات میرک، ۱۳۵۷.
جابانی، مسعود، *روانشناسی خشونت و ترور* (کنکاشی در سازمان مجاهدین خلق ایران)، انگلستان، ایران اینترلیک، چاپ اول ۲۰۰۵ [۱۳۸۴].
جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، جلد اول، مرکز بررسی اسناد تاریخی، زمستان ۱۳۷۹.
جردفادقانی، م. [محمدعلی محمدی؟]، *علمای بزرگ شیعه: از کلینی تا خمینی*، قم، انتشارات معارف اسلامی، مهرماه ۱۳۶۴.
جزئیات شکنجه سه پاسدار شهید، جلد ۱ و ۲ [شرح عملیات مهندسی/ در جلد ۲ تشریح شکنجه و قتل

چند تن دیگر]، دادستانی انقلاب اسلامی تهران، مرداد ۱۳۶۳ و مرداد ۱۳۶۵.
جزنی، بیژن، *تاریخ سی‌سالهٔ ایران* [نام اصلی: طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران]، جلد ۱ و ۲، تهران، نشر کارگر، بی‌تا. [چاپ با نام اصلی]، تهران، انتشارات مازیار، ۱۳۵۸ [در متن و پاورقی کتاب هر جا عنوان با نام اصلی به‌کار رفته است، نشانه آن است که از چاپ اخیرالذکر با همین شناسنامه استفاده شده است].
جزنی، بیژن، *کلیات*، تهران، انتشارات نوزده بهمن، شهریور ۱۳۵۷. [افست چاپ دوم «جمع‌بندی مبارزات سی سالهٔ اخیر ایران و تحلیل موقعیت اقتصادی ـ اجتماعی فعلی جامعه» بیژن جزنی؛ چاپ اول در شماره‌های ۵ و ۶ «۱۹ بهمن تئوریک» و چاپ دوم به صورت کتاب، نشر آن توسط «۱۹ بهمن تئوریک» ـ هواداران چریک‌های فدایی در اروپا.]
جزنی، بیژن، *نبرد با دیکتاتوری*... [با نام اصلی: «مبرم‌ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظهٔ کنونی»]، تهران، انتشارات چمن، فروردین ۱۳۵۷.
جعفریان، رسول، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی سیاسی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.
جلایی‌پور، حمیدرضا، *کردستان ـ علل تداوم بحران آن پس از انقلاب اسلامی*، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲.
جمع‌بندی یکسالهٔ مقاومت مسلحانه (گزارش داخلی مسعود رجوی، مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی ـ نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران)، آلمان غربی، انجمن دانشجویان مسلمان، ۱۳۶۱.
جنگ تحمیلی در تحلیل گروهک‌ها، تهران، ادارهٔ تحقیقات و بررسی‌های سیاسی وزارت ارشاد اسلامی، شهریور ۱۳۶۲.
چه باید کرد؟، جمعی از جداشدگان از سازمان مجاهدین خلق، سوئد، بی‌نا، بی‌تا.
چهره‌ها و گفته‌ها، (گفت و گوهای حسین مهری با مهدی خانبابا تهرانی، [ناشر:] بزرگ‌ترین مرکز پخش کتاب، [چاپ آلمان]، ژانویه ۲۰۰۰.
چه نباید کرد؟، [اعضای جبهه ملی سوم ـ اروپا و خاورمیانه، افست از چاپ خارج از کشور]، کتاب بیدار، ۱۳۵۷.
حائری، عبدالهادی، *آنچه گذشت*... / نقشی از نیم قرن تکاپو، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۲.
حائری، عبدالهادی، *تشیع و مشروطیت در ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
حائری، عبدالهادی، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲
حاج سیدجوادی، کمال، *اخوان‌المسلمین مصر*، تهران، نشر میثاق، اردیبهشت ۱۳۵۸.

حجاریان، سعید، جمهوریت؛ *افسون‌زدایی از قدرت*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.
حسینیان، روح‌الله، *بیست سال تکاپوی اسلام شیعی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
حسینیان، روح‌الله، *چهارده قرن تلاش*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، زمستان ۱۳۸۲.
حسینیان، روح‌الله، *سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۴۳ ـ ۱۳۴۱)*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
حسینی طهرانی، سیدمحمد (علامه آیةالله)، *مهر تابان*: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه [مشتمل بر زندگی‌نامه و مصاحبات علامه طباطبایی]، تهران، مؤسسه انتشارات باقرالعلوم (ع)، بی‌تا [تاریخ مقدمه: بیست و هشتم شهر صفرالخیر یکهزار و چهار صد و دو هجریهٔ قمریه = ۱۳۶۱ ش.]
حق‌جو، علی [= اسدالله بادامچیان]، *تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق ایران*، تهران، انتشارات اوج، بی‌تا (تاریخ مقدمه: خرداد ۱۳۵۸).
حکیمی، محمدرضا، *بیدارگران اقالیم قبله*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، (مکرر تجدید چاپ شده است)، ۱۳۵۵.
خاتمی، سید محمد، *از دنیای شهر تا شهر دنیا* ـ سیری در اندیشه سیاسی غرب، تهران، نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
خاطرات احمد احمد، به کوشش محسن کاظمی، تهران، حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی ـ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرماییان، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳.
خامه‌ای، انور، دیالکتیک طبیعت و تاریخ: دینامیسم ـ جهش ـ تضاد، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ دوم، ۱۳۵۷، [چاپ نخست: ۱۳۲۶].
خدّوری، منجید، *گرایش‌های سیاسی در جهان عرب*، ترجمهٔ عبدالرحمان عالم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ـ وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.
خراسانی، حسین، *فجایع بهائیت یا واقعه قتل ابرقو*، (بی‌تا و بی‌نا).
خسروشاهی، سیدهادی، *نامه‌ها و اسناد سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی*، قم، انتشارات دارالتبلیغ، ۱۳۵۴.
خلعتبری، فریده، *کیانوری و ادعاهایش*، تهران، انتشارات شباویز، ۱۳۷۳.
خمینی، سیداحمد، *رنجنامه*: متن نامهٔ حجةالاسلام سیداحمد خمینی به آیةالله منتظری، تهران، بی‌نا، ۱۳۶۸.
خوشحال، مهدی، *کنترل نیرو* (داستان دگردیسی انقلاب و انسان در عصر کنونی)، بی‌جا، بی‌نا، چاپاول ۱۹۹۶/ [۱۳۷۵].

خوشحال، مهدی، *مبارزه با استبداد*، بی‌جا [خارج از کشور]، نشر نیما، بی‌تا.
خوشحال، مهدی، *ویران‌سازی نیرو* ـ متدهای ویران‌سازی نیرو در سازمان‌ها و احزاب توتالیتر ـ هلند، انجمن سیاسی ـ فرهنگی ایران پیوند، پاییز ۱۳۸۲.
خوش‌نیت، سیدحسین، *سیدمجتبی نواب صفوی اندیشه‌ها مبارزات و شهادت او*، تهران، منشور برادری، ۱۳۶۰.
دانشور علوی، نورالله (مجاهدالسلطان)، *تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری*، بی‌جا، کتابخانه دانش، ۱۳۳۰.
داوود، امینی، *جمعیت فداییان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی اجتماعی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، به کوشش کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
دبره، رژی، *انقلاب در انقلاب*، ترجمهٔ علی مقامی، تهران، [ناشر:] درفک، چاپ اول، ۱۳۵۷. [این متن سال‌ها پیش از این تاریخ، توسط سازمان‌های مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی ترجمه و مطالعه شده است].
دبره، رژی، *نقد سلاح*، ترجمهٔ م. امین لاهیجی، تهران، انتشارات یاشار، مرداد ۱۳۵۸.
در پیرامون تئوری انقلاب و شرایط عینی انقلاب، از انتشارات گروه «راه کارگر»، بی‌تا.
دموکراسی خیانت شده، ترجمه فارسی متن انگلیسی، تدوین سیدمحمد سیدالمحدثین، فرانسه، دبیرخانهٔ شورای ملی مقاومت ایران، ۱۳۷۴.
دوانی، علی، *زندگانی زعیم بزرگ آیةالله بروجردی*، تهران، نشر مطهر، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
دوانی، علی، *مفاخر اسلام*، جلد ۱۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
دوانی، علی، *نهضت روحانیون ایران*، ۱۵ جلد، تهران، بنیاد فرهنگی امام رضا(ع)، ۱۳۶۰.
دوانی، علی، *نهضت روحانیون ایران*، جلد ۱ و ۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
دولت‌آبادی، یحیی، *تاریخ معاصر یا حیات یحیی*، ۳جلد، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۶، [چاپ افست آن توسط عطار و فردوسی، تهران ۱۳۵۱].
دون، مائوتسه، *مسائل استراتژی در جنگ چین*، پکن، اداره نشریات زبان‌های خارجی، ۱۹۷۶. [منطبق با متن اصلی جلد اول منتخب آثار مائوتسه دون].
دو ورژه، موریس، *احزاب سیاسی*، ترجمهٔ ابوالفضل قاضی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
دهنوی. م، *مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی*، ۴ جلد، تهران، نشر و چاپ چاپخش، ۱۳۶۱ و چاپ پنجم، ۱۳۶۳.

دینامیسم قرآن: چگونه قرآن بیاموزیم، ۲ جلد، سازمان مجاهدین خلق ایران، چاپ دوم جلد ۱ ـ بهار ۱۳۵۸، چاپ دوم جلد ۲ ـ آبان ۱۳۵۸.

دیویدسن، بازیل، **جنگ مسلحانه در آنگولا ـ موزامبیک و گینهٔ بیسائو**، ترجمهٔ اختر شریعت‌زاده، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۸.

ذبیح، سپهر، **ایران در دوران مصدق**، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات عطائی، چاپ سوم، ۱۳۸۱.

رئیسی [رئیس‌طوسی]، رضا ـ رفیعی، حسین ـ نوحی، حمید، **روند جدایی**، تهران، انتشارات موعود، ۱۳۵۹.

رائین، اسماعیل، **اسناد خانه سدان**، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.

رائین، اسماعیل، **انجمن‌های سرّی و انقلاب مشروطه**، تهران، جاویدان، ۱۳۵۵.

راستگو، علی‌اکبر، **مجاهدین خلق در آیینه تاریخ**، جلد ۱، هلند، انجمن سیاسی فرهنگی ایران پیوند، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲.

رجبی، محمدحسن، **علمای مجاهد**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

رجوی، مسعود، **تبیین جهان**، ۱۵ جلد، (سخنرانی‌های آموزشی در دانشگاه صنعتی شریف)، تهران، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۸.

رجوی، مسعود، **تحلیل وضعیت رژیم آخوندی پس از سه سرگی و موقعیت مقاومت**، بی‌جا، بی‌نا [افست خارج از کشور]، ۱۳۷۷.

[رجوی، مسعود]، **جمع‌بندی یکسالهٔ مقاومت مسلحانه** (گزارش داخلی مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی ـ نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران)، آلمان غربی، انجمن دانشجویان مسلمان، ۱۳۶۱.

رضایی، احمد، **راه حسین [یا: سیمای یک مسلمان]**، تهران، مجاهدین خلق ایران، بی‌تا [افست از روی چاپ اروپا ـ سازمان دانشجویان مسلمان].

رضوانی، هما، **لوایح آقا شیخ فضل‌الله نوری**، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

رضوی، مسعود، **هاشمی و انقلاب: تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ**، تهران، انتشارات همشهری، بهار ۱۳۷۶.

روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، گروهی از هواداران نهضت اسلامی ایران و اروپا، قم، دارالفکر، بی‌تا.

روحانی، سیدحمید، **نهضت امام خمینی**، ۳جلد، جلد ۱ـ چاپ اول، افست از چاپ بیروت، ۱۳۵۶، و چاپ پانزدهم، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱، جلد ۲ ـ واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۵، جلد ۳ ـ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

روحانی مبارز آیةالله کاشانی به روایت اسناد، ۲ جلد، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹.
روزشمار جنگ ایران و عراق، جلد ۵۰ (اسکورت نفت‌کش‌ها، دخالت مستقیم آمریکا در جنگ، ۳۰ تیر تا ۳۱ شهریور ۱۳۶۶)، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (نویسنده: محمود یزدانفام)، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
روستا و انقلاب سفید: بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران، [منسوب به مشکین فام، عبدالرسول]، از انتشارات س. م. خ. ا.، آبان ماه ۱۳۵۱.
روشندل، جلیل، **[جزوهٔ] مسائل نظامی**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
روشه، گی، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.
رهنمودهای شیوهٔ تحلیل سیاسی، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، ۱۳۵۸.
زرینی، حسین، **گروه ابوذر**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱.
زندگی‌نامهٔ مجاهدین خلق مسلمان ایران، هواداران سازمان در اروپا، [تکثیر افست در ایران]، بی‌تا [تاریخ مقدمه: آذرماه ۱۳۵۷].
سارتر، ژان پل، **جنگ شکر در کوبا**، ترجمهٔ جهانگیر افکاری، بی‌جا، بنگاه مطبوعاتی قائم‌مقام، بی‌تا.
سازماندهی و تاکتیک‌ها، مجاهدین خلق ایران، زمستان ۱۳۵۲.
سازمان مجاهدین خلق از درون، (خاطرات دکتر محمدمهدی جعفری)، گفت و گو از: قاسم حسینی، تهران، نشر نگاه امروز، چاپ اول، ۱۳۸۳.
سبحانی، محمدحسین، **روزهای تاریک بغداد**، جلد ۱، کلن، کانون آوا، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۳.
سحابی، عزت‌الله، **ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی**، تهران، گام نو، چاپ اول، ۱۳۸۳.
سحابی، یدالله، **خلقت انسان**، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دهم، خرداد ۱۳۵۸.
سحابی، یدالله، **قرآن و تکامل**، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۹.
سردار سرفراز، **شهید حجةالاسلام علی اندرزگو**، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
سعید، ادوارد، **شرق‌شناسی**، ترجمهٔ دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.
سعیدیان، عبدالحسین، **زندگی‌نامهٔ ۱۰۱ تن از قهرمانان انقلاب خلق ایران**، بی‌جا، انتشارات مجلهٔ میهن - پخش از اشرفی، چاپ اول، تیرماه ۱۳۵۸.
سفری، محمدعلی، **قلم و سیاست**، جلد ۱ (از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق)، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱.
سلطانی، مجتبی، **خط سازش**، جلد اول، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
سمیعی، احمد، **سی و هفت سال**، تهران، انتشارات شباویز، چاپ چهارم، دی ماه ۱۳۶۷.

سنجابی، کریم، ***خاطرات سیاسی***، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱ (امیدها و ناامیدیها، خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، لندن، انتشارات جبهه ملیون ایران، ۱۳۶۸).

سولیوان، ویلیام، ***مأموریت در ایران***، ترجمهٔ محمود مشرقی، تهران، انتشارات هفته، چاپ دوم، آذرماه ۱۳۶۱.

سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، جلد ۱، تهران، ۱۳۷۰.

سیر تاریخی جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران ـ جاما، تهران، دفتر انتشارات و تبلیغات «جاما»، بی تا، چاپ اول.

سینکلر، آندره، ***چه‌گوارا***، ترجمهٔ حیدرعلی رضایی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، آذرماه ۱۳۶۰.

شالیند، جرارد [= ژرار شالیان]، ***نهضت‌های مقاومت فلسطین***، ترجمهٔ مهدی خسروی، تهران، مرکز نشر سپهر، چاپ دوم، ۲۵۳۷ (۱۳۵۷).

شانتاژ [مجموعهٔ مقالات]، گردآوری مهدی خوشحال، هلند، انجمن سیاسی ـ فرهنگی ایران پیوند، چاپ اول، بهار ۱۳۸۳.

شاه‌آبادی، محمدعلی، ***شذرات المعارف***، تهران، [تجدید چاپ و افست از طبع قدیم توسط] نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹.

شاه: دشمن خلق دشمن مجاهدین، [تهران]، انتشارات اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها و مدارس عالی، بهمن ماه ۱۳۵۹.

شاهسوندی، سعید، ***اسناد مکاتبات مسعود رجوی و من*** ـ همراه با گزارش‌های پلیس آلمان و فرانسه، هامبورگ، انتشارات بهار، سپتامبر ۱۹۹۶.

شاه شکار: بازجویی‌های میرزا رضا کرمانی و سایرین، به کوشش حسن مرسلوند، تهران، نشر جوانه، ۱۳۷۰ [متن کتاب و تصویر اسناد از روزنامهٔ صوراسرافیل، شمارهٔ ۱۰، سال اول، پنجشنبه ۵ رجب ۱۳۲۵ ق. / ۱۵ اوت ۱۹۰۷م.]

شرابی، هشام، ***روشنفکران عرب و غرب***: سال‌های تکوین ۱۸۷۵ ـ ۱۹۱۴، ترجمهٔ عبدالرحمان عالم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ـ وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹.

شرح تأسیس و تاریخچهٔ وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، چاپ اول، تیر ۱۳۵۸.

شریعتی، علی، ***بازشناسی هویت ایرانی ـ اسلامی*** (مجموعه آثار ـ ۲۷) تهران، انتشارات الهام، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

شریف امامی، جعفر، **خاطرات جعفر شریف امامی**، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران، نگاه امروز، ۱۳۸۰.
شعاعیان، مصطفی، **مجموعه آثار** (ش ۷: تزی برای تحرک)، تهران، ناب، ۱۳۵۸.
شمس حائری، هادی، **ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب** (گزارشی مستند از روابط درونی فرقهٔ رجوی)، [چاپ هلند]، آبان ۱۳۷۱.
شمس حائری، هادی، **مرداب**، جلد دوم «ارتجاع مغلوب در رقابت با ارتجاع غالب»، [چاپ خارج از کشور]، پاییز ۱۳۷۵.
شناخت، سازمان مجاهدین خلق ایران، بی‌نا، بی‌تا.
شناخت [یا: متدلوژی]، مجاهدین خلق ایران، انتشارات ابوذر [افست چاپ مخفی ۱۳۵۵/۲/۱ داخل کشور]، فروردین ۱۳۵۷.
شوستر والسر، سیبیلا، **ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان**، ترجمه و حواشی، دکتر غلامرضا ورهرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
شوکت، حمید، **نگاهی از درون به جنبش چپ ایران** (گفت و گو با مهدی خانبابا تهرانی)، جلد ۱ و ۲، آلمان، انتشارات بازتاب، چاپ اول، بهار ۱۳۶۸.
شهبازی، عبدالله، **ظهور و سقوط سلطنت پهلوی**، جلد دوم. تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ شانزدهم ۱۳۸۲.
شهید آیةالله سید محمدرضا سعیدی (جلد اول از مجموعهٔ «یاران امام به روایت اسناد ساواک»)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۶.
شهید محمدعلی رجایی (کتاب چهاردهم از مجموعه «یاران امام به روایت اسناد ساواک»)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، مرداد ۱۳۷۸.
شیخ شهید فضل‌الله نوری: رسایل، مکتوبات و اسناد، جلد ۱ و ۲، به کوشش محمد ترکمان، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۰.
شیرازی، صدرالدین محمدبن ابراهیم (معروف به ملاصدرا)، **رسالهٔ سه اصل**، به تصحیح و اهتمام دکتر سید حسین نصر، دانشکدهٔ علوم معقول و منقول (الهیات) دانشگاه تهران، اردیبهشت ۱۳۴۰.
صاحبی، محمدجواد، **اندیشه اصلاحی در نهضت‌های اسلامی**، تهران، انتشارات کیهان، تابستان ۱۳۶۷.
صالح، اللّهیار، **خاطرات اللّهیار صالح**، به اهتمام دکتر سیدمرتضی مشیر، تهران، انتشارات وحید، چاپ اول ۱۳۶۴.
صحیفه امام، (مجموعهٔ بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌های امام خمینی(ره)، ۲۲ جلد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم، زمستان ۱۳۷۹.
صحیفهٔ نور: مجموعهٔ رهنمودهای امام خمینی(ره)، جلد ۱ تا ۲۲، مرکز مدارک فرهنگ انقلاب اسلامی،

تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۷۱ ـ ۱۳۶۱.
صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد ۱ و ۲، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۷ / جلد ۳ و ۴، دانشگاه تهران ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ و ۱۳۵۶ / همهٔ مجلدات، امیرکبیر و فردوس ـ سنوات مختلف پس از انقلاب.
صفایی، ابراهیم، *رهبران مشروطه*، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳.
صفایی فراهانی، علی‌اکبر، *آنچه یک انقلابی باید بداند*، تهران، انتشارات آمال، [افست از روی چاپ س. چ. ف. خ. ا.] ۱۳۴۹.
ضرغام بروجنی، جمشید، *دولت‌های عصر مشروطیت*، تهران، ادارهٔ کل قوانین مجلس شورای اسلامی، ۱۳۴۸.
طاهری، رجبعلی، *خاطرات رجبعلی طاهری*، تهران، حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
طباطبایی، محمدصادق و مجتهد، میرزا حسن، *روزنامه مجلس*، تهران، مجلس شورای ملی، ۱۳۲۵.
طلوعی، محمود، *فرهنگ جامع سیاسی*، تهران، نشر علم و انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۲.
طهرانی، شیخ آقا بزرگ، *الذّریعة الی تصانیف الشیعة*، جلد ۱ تا ۲۰، به اهتمام دکتر علینقی منزوی، تهران و بیروت، طبع‌های مکرر.
طهرانی، شیخ آقا بزرگ، *نقباء البشر فی القرن الرّابع عشر* (جلد آخر از «طبقات اعلام الشیعه») نجف، المطبعةالعلمیه، ۱۳۷۳ق.
ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، فردوست، حسین، جلد ۱ تعلیقات ویراستار (جلد ۲)، تهران، انتشارات [مؤسسه] اطلاعات، چاپ ششم، ۱۳۷۳.
عاقلی، باقر، *روزشمار تاریخ ایران: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، جلد ۱ و ۲، تهران، نشر گفتار، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۲.
عاقلی، باقر، *شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران*، ۳ جلد، تهران، نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰.
عبد خدائی، محمدمهدی، *خاطرات محمدمهدی عبد خدایی، مروری بر تاریخچه فدائیان اسلام*، تدوین: مهدی حسینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹.
عبور از بحران، مصاحبه‌های حسین مهری با مهدی خانبابا تهرانی، [چاپ خارج از کشور]، ۱۹۹۸م.
عدالتیان، محمدرضا، *نفوذ* [به درون فرقه رجوی]، خاطراتی از محمدرضا عدالتیان، تهران، مؤسسه نشر نگرش، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۴.
عطائی، *کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی*، ۱۳۷۸.
عطارپور، رضا، *تروریزم بین‌المللی: تروریزم در جهان* (جلد ۱)، تهران، بی‌نا [از سلسله کتاب‌های انتشار

یافته توسط ساواک]، خرداد ۲۵۳۶ [= ۱۳۵۶].

عظیمی، فخرالدین، *بحران دمکراسی در ایران* (۱۳۲۰ ـ ۱۳۳۲)، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی ـ بیژن نوذری، تهران، نشر البرز، چاپ اول ۱۳۷۲.

علوی، ابوالحسن، *رجال عصر مشروطیت*، به کوشش حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۴.

علی‌بابایی، غلامرضا، *فرهنگ تاریخی ـ سیاسی ایران و خاورمیانه*، ۴ جلد، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۴.

عمویی، محمدعلی، *دُرد زمانه، خاطرات محمدعلی عمویی*، (۱۳۷۵ ـ ۱۳۲۰)، تهران، انتشارات آنزان، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۷.

عنایت، حمید، *اندیشهٔ سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمهٔ بهاءالدین خرمشاهی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ ـ ظهور و سقوط ضدانقلاب، تهران، پدیدآورنده و ناشر: دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴.

فاتح، مصطفی، *پنجاه سال نفت ایران*، تهران، انتشارات چهر، چاپ اول، ۱۳۳۵.

فارسی، جلال‌الدین، *زوایای تاریک [خاطرات سیاسی]*، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات حدیث ـ با همکاری حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳.

فراز و فرود شورای ملی مقاومت ـ مجموعه مصاحبه‌های سیاسی، هلند، انجمن سیاسی ـ فرهنگی ایران پیوند، بهار ۱۳۸۱.

فرازهایی از سوابق انقلابی کاندیداهای سازمان مجاهدین خلق ایران در انتخابات مجلس شورای ملی، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، اسفند ۱۳۵۸.

فرازی از تاریخ سازمان مجاهدین خلق ایران، بی‌جا، نشر اردیبهشت ۵۴، بی‌تا.

فراستی، علی، *مبارزهٔ مسالمت‌آمیز هم استراتژی هم تاکتیک*، [احتمالاً فرانسه]، نشر: «جنبش برای امنیت، عدالت، پیشرفت»، بی‌جا، ۱۳۷۵.

فردوست، حسین، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، جلد اول، تهران، انتشارات اطلاعات، چاپ ششم.

فروغ بی‌دروغ ـ دروغ بی‌فروغ، پیروان راه موسی [منشعب از سازمان مجاهدین خلق]، [چاپ اروپا]، ۱۹ بهمن ۱۳۶۷.

فلسفی، محمدتقی، *خاطرات و مبارزات حجةالاسلام فلسفی*، به کوشش محمدحسن رجبی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.

فلسفی، نصرالله، *زندگانی شاه عباس اول*، جلد ۱ تا ۴، انتشارات: کیهان ۱۳۳۴ ـ ابن سینا ۱۳۴۴ ـ دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ـ ۱۳۵۳.

فونتن، آندره، ***تاریخ جنگ سرد***، دو جلد، ترجمهٔ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۷.
قادری، حاتم، ***تحلیلی از انقلاب اسلامی ایران***، تهران، دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۴.
قاروقی، احمد ـ لورویه، ژان، ***ایران بر ضدّ شاه***، ترجمهٔ مهدی نراقی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
قسمتی از دفاعیات سازمان مجاهدین خلق ایران، [زیرنظر رضا رضایی]، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۱.
قهرمانیان، صفر، ***خاطرات صفرخان***، تهران، نشر چشمه، چاپ چهارم ۱۳۸۱.
قیام مسلحانه (از اسناد کمینترن)، ترجمهٔ م. سهرابی، تهران، انتشارات شبگیر، تابستان ۱۳۵۹.
کاتم، ریچارد، ***ناسیونالیسم در ایران***، ترجمهٔ فرشتهٔ سرلک، تهران، نشر گفتار، زمستان ۱۳۷۱. (چاپ سوم، انتشارات کویر، ۱۳۸۳، ترجمهٔ تدین).
کارنامهٔ سیاه، مجلدات ۱ تا ۵ [مجموعهٔ اسناد، مدارک و اعترافات منافقین]، تهران، دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، ۶۳ ـ ۱۳۶۰.
کاظمی، سید علی‌اصغر، ***بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر***، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۶.
کتاب آبی، اسناد وزارت خارجه انگلیس، جلد ۲، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، چاپ دوم ۱۳۶۵.
کدی، نیکی. آر، ***ریشه‌های انقلاب اسلامی***، ترجمهٔ دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم ۱۳۷۵.
کدیور، محسن، ***نظریه‌های دولت در فقه شیعه***، کتاب اول از مجموعهٔ «اندیشهٔ سیاسی در اسلام»، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.
کرباسچی، غلامرضا، ***تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (تاریخ حوزه علمیه قم)***، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
کرمانی، ناظم‌الاسلام، ***تاریخ بیداری ایرانیان***، ۳ مجلد (مقدمه و جلد ۱ و ۲)، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
کرمی‌پور، حمید، ***جامعه تعلیمات اسلامی (آیة‌الله شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)***، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۰.
کریمی، احمدرضا، ***شرح تاریخچهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران و مواضع آن***، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
کسروی، احمد، ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۴.
کسروی، احمد، ***تاریخ هجده ساله آذربایجان***، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۲۵۳۶ [۱۳۵۶].
کلر، میچل [از پژوهشگران آمریکایی کمبریج]، **شورشگری و ضد شورشگری**، [ترجمه از] نهضت آزادی ایران [خارج از کشور]، تهران، چاپ دوم [افست از چاپ خارج از کشور]، ۱۳۵۷.

کلر، میچل، ***جنگ بی‌پایان***، جلد ۱ و ۲، [ترجمه از] نهضت آزادی ایران [خارج از کشور]، تهران، انتشارات بدیع، چاپ دوم ۱۳۵۷.

کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، [احتمالاً: ساواک، با همکاری چند تن از اعضای «سازمان انقلابی»]، بی‌نا، بی‌تا.

کوزیچکین، ولادیمیر، ***کا.گ. ب در ایران***، ترجمهٔ اسمعیل زند، دکتر حسین ابوترابیان، تهران، نشر حکایت، چاپ چهارم ۱۳۷۶.

کی استوان، حسین، ***سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم***، [تهران]، [ناشر] روزنامهٔ ظفر، ۱۳۲۹. [این کتاب توسط انتشارات مدرس در اروپا، در سال‌های دههٔ ۵۰ شمسی، عیناً افست شده است.]

کیانوری، نورالدین، ***خاطرات نورالدین کیانوری***، جلد ۲، تهران، انتشارات مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

کیانوری، نورالدین، ***گفتگو با تاریخ***، [مصاحبه]، تهران، نشر نگره، بهار ۱۳۷۶.

گات، ریچارد، ***تراژدی بولیوی***، ترجمهٔ یدالله علیزاده، تهران، نشر یاشار، ۱۳۵۸.

گازیوروسکی، مارک. ج.، ***سیاست خارجی آمریکا و شاه***، ترجمهٔ فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱.

گذشته چراغ راه آینده است، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

گزارش اردوهای سازندگی (عرب آباد گل‌تپه و عباس‌آباد)، هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، زمستان ۱۳۵۸.

گل‌محمدی، احمد، ***جمعیت فداییان اسلام به روایت اسناد***، ۲ جلد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

گیلانی، فریدون، ***تیشه‌ها و ریشه‌ها***، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا [پس از ۱۳۶۸ و پیش از ۱۳۷۵].

لپینگ، برایان، ***سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق***، ترجمه محمود عنایت، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۶۵.

لنین، [ولادیمیر ایلیچ]، ***مجموعهٔ آثار و مقالات***، ترجمهٔ محمد پورهرمزان، [چاپ اصلی به وسیلهٔ انتشارات پروگرس ـ مسکو؛ چاپ افست در ایران]، بی‌نا، بی‌تا.

له دوان، [؟]، ***سازماندهی و تشکیلات***، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۸.

ماریگلا[؟]، کارلوس، ***سیر اندیشه و عمل انقلابی در برزیل***، انتشارات داس، بی‌تا.

ما و غرب (مجموعهٔ مقالات)، به کوشش حسن یوسفی اشکوری و...، تهران، انتشارات حسینیهٔ ارشاد، بهار ۱۳۷۶.

ماهیت انجمن حجتیه را بشناسیم [محتوی اسناد و مدارک مربوط به انجمن حجتیه]، ۳ جلد، [ظاهراً از انتشارات سپاه پاسداران اصفهان]، بی‌نا، بی‌تا، حدود ۱۳۶۱ش.

متن کامل مذاکرات هیئت دولت طاغوت در پانزده خرداد ۱۳۴۲، روابط عمومی نخست‌وزیری، ۱۳۶۲.

مجاهد اسیر محمدرضا سعادتی: *زندانی دو نظام*، مجاهدین خلق ایران، تهران، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، شهریور ۱۳۵۹.
***مجاهدین در جنگ سوم خلیج فارس*،** [یکی از اعضای جدا شدهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران]، هلند، انجمن سیاسی ـ فرهنگی ایران پیوند، بهار ۱۳۸۳.
مجتهدی، مهدی، ***روشنگری‌ها در مشروطیت ایران، (تقی زاده)***، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
مجلسی، محمدباقر، ***عین الحیوة***، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۴۱ش.
مجموعه اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق ایران (سه جلد، از ۲۸ دی ماه ۵۷ تا ۴ خرداد ۵۹)، تهران، سازمان مجاهدین خلق ایران، بهمن ۵۸ / بهار ۵۹ / خرداد ۵۹.
مجموعهٔ آثار، جلد هشتم، منصور حکمت، سوئد، انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران، نوامبر ۱۹۹۷.
مجموعهٔ اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا، [تدوین و ترجمهٔ] دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران، مرکز نشر اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا، از اردیبهشت ۱۳۶۶ (ویرایش جدید).
مجموعهٔ اعلامیه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق ایران، (از ۲۸ دی ماه ۵۷ تا ۴ خرداد ۵۹)، ۳ جلد، سازمان مجاهدین خلق ایران، تهران، بهمن ۵۸ / بهار ۵۹ / خرداد ۵۹.
مجید کفائی، عبدالحسین، ***مرگی در نور یا زندگی‌نامه آخوند خراسانی***، تهران، زوار، ۱۳۵۹.
محمدی‌زاده، مینو ـ بازگونه، مجید، ***نامه دو تن از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق به مسعود رجوی***، ناشر: مؤلف، [چاپ اروپا]، ۱۳۷۰.
محمدی، محمدعلی، ***شاه‌آبادی بزرگ آسمان عرفان***، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، زمستان ۱۳۷۴ [شماره ۷۱ از مجموعهٔ «دیدار با ابرار»].
محیط طباطبایی، محمد، ***راهنمای کتاب***، س ۱۵.
محیط طباطبایی، محمد، ***نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین***، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، ۱۳۵۰.
محیط مافی، هاشم، ***مقدمات مشروطیت***، به کوشش مجید تفرشی، جواد جان فدا، تهران، فردوسی، ۱۳۶۳.
مختاری، رضا، ***سیمای فرزانگان***، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ نهم، تابستان ۱۳۷۵.
مدرس، ***تاریخ و سیاست (مجموعهٔ مقالات)***، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی [مجلس شورای اسلامی]، تهران، پاییز ۱۳۷۵.
مدرسی چهاردهی، مرتضی، ***سید جمال‌الدین و اندیشه‌های او***، تهران، کتاب‌های پرستو (انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۶۰.
مدیر شانه‌چی، محسن، *احزاب سیاسی ایران: با مطالعهٔ موردی نیروی سوم و جامعه سوسیالیست‌ها*،

تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۵.
مستشارالدوله، صادق، ***خاطرات و اسناد مستشارالدولهٔ صادق ۱۳۲۵ - ۱۳۳۰***، به کوشش ایرج افشار، تهران، فردوسی، چاپ اول ۱۳۶۲.
مشکینی، علی، ***تکامل در قرآن***، ترجمهٔ ق. حسین‌نژاد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌تا [احتمالاً ۱۳۵۶].
مصدق، محمد، ***خاطرات و تألمات محمد مصدق***، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، چاپ دهم، ۱۳۸۱.
مطهری، مرتضی، ***بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سالهٔ اخیر***، تهران، انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم، پاییز ۱۳۶۸.
معیارهای صلاحیت رهبری از دیدگاه علی (ع)، مجموعه مقالات مندرج در نشریه مجاهد، تهران، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، شهریور ۱۳۵۹.
مقدم، کاظم، ***خشونت قانونی***، تهران و قم، انتشارات محدث و نشر برگزیده، ۱۳۸۰.
مکی، حسین، ***خلع ید (کتاب سیاه)*** قسمت اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
مکّی، حسین، ***مختصری از زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار***، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
ملک‌زاده، مهدی، ***تاریخ انقلاب مشروطیت ایران***، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۳
منتخبی از آثار [مشتمل بر: قسمت اول - مسائل جنبش ضدّ استعماری و آزادی‌بخش خلق ایران؛ قسمت دوم - عمده‌ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی؛ قسمت سوم - سه رساله: ۱- دربارهٔ وحدت و نقش استراتژیک چریک‌های فدایی خلق ۲- مشی سیاسی و کار توده‌ای ۳- حزب طبقهٔ کارگر در ایران؛ قسمت چهارم - پنج مقاله: ۱- روانشناسی اجتماعی ۲- مارکسیسم انقلابی و مارکسیسم بورژوازی ۳- آگاهی و خودانگیختگی ۴- رابطهٔ جنبش انقلابی مسلحانه با خلق ۵- پیشاهنگ انقلابی و رهبری خلق]، انتشارات ۱۹ بهمن، بی‌نا [افست]، بی‌تا.
منصوری، جواد، ***تاریخ قیام پانزده خرداد به روایت اسناد***، ۲ جلد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
منصوری، جواد، ***خاطرات جواد منصوری***، تهران، حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶.
منصوری، جواد، ***سیر تکوینی انقلاب اسلامی***، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی - وزارت امور خارجه، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
موسوی بجنوردی، سید محمدکاظم، ***مسی به رنگ شفق***، به اهتمام علی‌اکبر رنجبر کرمانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
مهدی بازرگان، ***شورای انقلاب و دولت موقت***، تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱.

مهدی‌نیا، جعفر، *زندگی سیاسی رزم‌آرا*، تهران، انتشارات پانوس ـ انتشارات پاسارگاد، چاپ چهارم، تابستان ۱۳۶۸.

مهربان، رسول، *بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال، در مقابله با جنبش کارگری و انقلابی ایران*، جلد ۱، تهران، پیک ایران، چاپ دوم، ۱۳۶۰.

مهم‌ترین موضع‌گیری‌های سیاسی مجاهدین خلق ایران ـ مجموعه سرمقاله‌های نشریه مجاهد(۱)، تهران، انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران، بهمن ۱۳۵۹.

میثمی، لطف‌الله، *آنها که رفتند، (خاطرات لطف‌الله میثمی)* جلد ۲، تهران، نشر صمدیه، ۱۳۸۲.

میثمی، لطف‌الله، *از نهضت آزادی تا مجاهدین، (خاطرات لطف‌الله میثمی)*، جلد ۱، تهران، نشر صمدیه، چاپ سوم، بی تا [تاریخ پیشگفتار ۷۸/۹/۴].

[ـ میثمی، لطف‌الله]، *تازیانهٔ تکامل*، شمّه‌ای از علل درونی ضربهٔ خائنانه ۵۴ به سازمان مجاهدین خلق ایران، نهضت مجاهدین خلق ایران، تهران، نشر صمدیه، تیرماه ۱۳۵۹.

میثمی، لطف‌الله، *سنّت‌الاولین: شیوه‌های اسلامی شهید حنیف‌نژاد*، جلد ۱ و ۲، تهران، نهضت مجاهدین خلق ایران، ۱۳۵۹.

میخلز، روبرت، *جامعه‌شناسی احزاب*، ترجمهٔ دکتر احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر قومس، ۱۳۶۹.

میرزا صالح، غلامحسین، *خاطرات سلیمان بهبودی*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.

میرطاووسی، سید شجاع‌الدین، *شهید محمدعلی رجایی*، جلد ۱ و ۲، تهران، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تیر ۱۳۶۱.

ناگفته‌ها: پاریس ـ پاییز ۱۳۷۵، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، [پیاده شده از نوار]، به کوشش و ویرایش محمود مقدسی ـ مسعود دهشور ـ حمیدرضا شیرازی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۰.

نجاتی، غلامرضا، *تاریخ سیاسی بیست و پنج سالهٔ ایران*، جلد ۱ و ۲، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۱.

نجاتی، غلامرضا، *جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.

نجاتی، غلامرضا، [*ویتنام*] *از مقاومت تا پیروزی*، تهران، انتشارت مؤسسه عطایی، چاپ دوم، ۱۳۴۹.

نجفی، موسی ـ فقیه حقانی، موسی، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ سوم، ۱۳۸۳.

نراقی، احسان، *ازکاخ شاه تا زندان اوین*، ترجمهٔ سعید آذری، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۲.

نشست *فرانکفورت* / ۹ دسامبر ۱۹۹۴، میزگرد در دانشگاه فرانکفورت، بی‌نا، بی‌تا، [چاپ سوئد].

نفاق یا کفر پنهان، [ویراستهٔ] محمدکاظم نیکنام، بی‌نا، بی‌تا، [مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های شخصیت‌های جمهوری اسلامی پیرامون سازمان مجاهدین خلق ایران در تابستان ۱۳۵۹.]
نگهدار، فرّخ، *دموکراسی برای ایران* (سخنرانی‌ها، گفتگوها، مقالات)، لندن، ۱۳۷۶ / ۱۹۹۷.
نوری، ن، *روشنفکری وابسته در ایران و قضاوت تاریخ*، از مجموعهٔ «بررسی نقش احزاب چپ در تاریخ معاصر ایران / بخش سوم: چپ نو - سازمان مجاهدین خلق ایران (ریشه‌های انقلاب ایدئولوژیک)، جلد سیزدهم، بی‌نا، بی‌تا. [بخشی از این کتاب به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه ابرار به چاپ رسیده است].
نهضت آزادی، جریان تأسیس، اردیبهشت ماه ۱۳۴۰، تجدید چاپ اردیبهشت ۱۳۵۴، نهضت آزادی خارج از کشور.
نیابتی، بیژن، *نگاهی دیگر* به انقلاب درونی مجاهدین، اندکی از درون، اندکی از برون، (نسخه اینترنتی)
نیکسون، ریچارد، *جنگ حقیقی*، ترجمهٔ دکتر جعفر ثقةالاسلامی، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۲.
واثقی، صدر، *سید جمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸.
ورجاوند، پرویز، *یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی*، تهران، چاپخش، ۱۳۷۲.
ورشکستگی سیاسی - تشکیلاتی قاسملو، انجمن دانشجویان مسلمان خارج از کشور، [فرانسه]، نشر طالقان، ۱۳۶۷.
هاشمی رفسنجانی، اکبر، *عبور از بحران*، به اهتمام یاسر هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ هشتم، ۱۳۷۸.
هاشمی رفسنجانی: *دوران مبارزه* (خاطرات، تصویرها، اسناد، گاه‌شمار)، جلد ۱ و ۲، زیرنظر مهندس محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ اول، ۱۳۷۶.
هاشمی، منوچهر (سرتیپ)، *داوری* (سخنی در کارنامه ساواک)، لندن، انتشارات ارس، ۱۳۷۳.
هاکس، مریت، *ایران، افسانه و واقعیت* (خاطرات سفر به ایران)، ترجمهٔ محمدحسن نظری‌نژاد و دیگران، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
هالیدی، فرد، *دیکتاتوری و توسعه در ایران*، ترجمهٔ فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸.
هانتینگتون، ساموئل، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۰.
هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه)، *خاطرات و خطرات*، تهران، نشر زوار، ۱۳۷۵.
هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، جلد ۱ و ۲، زیرنظر: غلامرضا کرباسچی، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، بهار ۱۳۷۱.

همایون کاتوزیان، محمدعلی، ***مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران***، ترجمهٔ فرزانهٔ طاهری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.

همایون کاتوزیان، محمدعلی، ***مصدق و نبرد قدرت***، ۲ جلد، ترجمه احمد تدین، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ***تاریخ روابط خارجی ایران (از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی)***، تهران، ناشر: مؤلف، ۱۳۶۸.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ***سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی***، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳.

هوفر، اریک، ***روانشناسی توده‌ها و جنبش‌ها***، ترجمه هادی هرمزی، سوئد، بی‌نا، ۱۹۹۰.

هیکل، محمد حسنین، ***ایران: روایتی که ناگفته ماند***، ترجمهٔ حمید احمدی، تهران، انتشارات الهام، چاپ سوم، پاییز ۱۳۶۳.

هیکل، محمد حسنین، ***ایران کوه آتشفشان***، ترجمهٔ سیدمحمد اصفیایی، تهران، بی نا، ۱۳۵۸.

یادداشت‌های امیر اسدالله علم، جلد ۱، ۲ و ۳، ویراستار علینقی عالیخانی، تهران، انتشارات مازیار - انتشارات معین، ۱۳۷۷.

یادداشت‌های روزانهٔ مهندس مهدی بازرگان: خاطراتی از دوران زندان، جوانی و سفر حج، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۶.

یادنامهٔ ابوذر زمان - آیةالله سیدمحمود طالقانی، بنیاد فرهنگی آیةالله طالقانی، تهران، با همکاری شرکت سهامی انتشار، بهار ۱۳۶۲.

یادنامهٔ استاد شهید مرتضی مطهری، کتاب اول (مجموعهٔ مقالات)، زیر نظر دکتر عبدالکریم سروش، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، شهریور ۱۳۶۰.

یادنامهٔ شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران، به کوشش دکتر ابراهیم یزدی، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۳.

یزدی، ابراهیم، ***آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها***: مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۸ (تاریخ پیشگفتار: اردیبهشت ۶۲).

ی. سگال، م. ایلین، ***چگونه انسان غول شد***، ترجمهٔ آذر آریان‌پور، تهران، کتاب‌های سیمرغ [وابسته به انتشارات امیرکبیر]، چاپ پنجم، ۱۳۵۴.

یعقوبی، پرویز، ***جمع‌بندی دوساله از انحرافات رهبری سابق سازمان مجاهدین خلق ایران***، پاریس، ۱۳۶۴.

یوسفی اشکوری، حسن، ***در تکاپوی آزادی: سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان***، جلد اول - قسمت نخست، بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۶.

□ فرهنگ‌ها و فرهنگ‌نامه‌ها

آشوری، داریوش، *فرهنگ علوم انسانی* ـ انگلیسی به فارسی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۴.
آغاز تا پایان (سالنمای تحلیلی) بررسی وقایع سیاسی ـ نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، تدوین: محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بی‌تا [تاریخ پیشگفتار: ۱۳۷۶].
دایرةالمعارف تشیع، احمد صدر حاج سیدجوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، بنیاد اسلامی طاهر.
دایرةالمعارف فارسی، جلد ۱ (الف ـ س) و جلد ۲ (ش ـ م)، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵ و ۱۳۵۶.
دهخدا، علی‌اکبر (علامه) و دیگران، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران، سازمان لغت‌نامه (دانشگاه تهران)، ۱۳۵۲ ـ ۱۳۲۵. دورهٔ ۱۴ جلدی، ۱۳۶۸.
معین، محمد [و شهیدی، جعفر]، **فرهنگ معین**، جلد ۱ تا ۶، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۶.

□ ارگان‌های اپوزیسیون (قبل و بعد از انقلاب)

آزادی (جبهه دموکراتیک ـ هدایت‌الله متین دفتری)
انجمن (نشریهٔ اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور ـ مجاهدین خلق) دارای دو ماهنامه می‌باشد ـ نشریه انجمن‌های دانشجویان مسلمان ـ اروپا و آمریکا)
اندیشه رهایی [حکمت] (وحدت کمونیستی)
انقلاب اسلامی (بنی‌صدر)
ایران آزاد (جبهه ملی خارج از کشور ـ قبل از انقلاب)
ایران آینده (جمعی از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ـ هلند و فرانسه)
ایران زمین (شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ـ هزارخانی و توحیدی)
باختر امروز (جبهه ملی خارج از کشور ـ قبل از انقلاب)
بازوی انقلاب (سازمان مجاهدین خلق ایران)
پژواک (پژواک آرا: کانون فرهنگی ـ اجتماعی دماوند / اغلب از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ایران)
پیام خلق (سازمان مجاهدین خلق ایران)
پیام دانشجو (جبهه ملی خارج از کشور ـ قبل از انقلاب)
پیام مجاهد (نهضت آزادی خارج از کشور ـ قبل از انقلاب)
پیکار (سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر)
پیوند (کانون سیاسی ـ فرهنگی پیوند / اغلب از جداشدگان سازمان مجاهدین خلق ایران)
راه آزادی (چاپ خارج از کشور)

شورا (شورای ملی مقاومت ـ رجوی)
قیام کارگر، ارگان س. م. خ. ا.، اسفند ۱۳۵۴.
کردستان (حزب دموکرات کردستان ایران)
کیهان لندن (مصباح زاده)
مجاهد (سازمان مجاهدین خلق ایران)
مجاهد، فوق‌العاده پاییز ۱۳۷۰ (*گزارش سمینار* و نشست شورای مرکزی)، [فرانسه]، مجاهدین خلق ایران، ۱۳۷۰.
نیمروز

□ نشریات ادواری: ارگان‌ها، روزنامه‌ها، مجله‌ها و...

آیندگان (غیر رسمی)
ابرار (نیمه رسمی)
اطلاعات (رسمی)
الحیات (عربی)
الخلیج (عربی)
ایران تایمز (انگلیسی)
ایران (رسمی)
باختر امروز (دکتر سیدحسین فاطمی ـ قبل از انقلاب)
توس (جوادی حسار ـ شمس‌الواعظین)
جامعه (جلایی‌پور ـ شمس‌الواعظین
جمهوری اسلامی (رسمی)
کار و کارگر
کیهان (رسمی)
میزان (نهضت آزادی)
نیویورک تایمز (انگلیسی)
همشهری (نیمه رسمی)

□ نشریات مستقل یا رسمی

آینده (ایرج افشار)
احیاء (حسن یوسفی اشکوری)
اندیشه حوزه (مستقل)
ایران فردا (عزت‌الله سحابی)
بهمن (عطاءالله مهاجرانی)
پیام امروز (ماهنامه)
پیام انقلاب (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)
تاریخ و فرهنگ معاصر ایران (بنیاد ـ صادق خرازی)
خواندنیها (علی‌اصغر امیرانی ـ قبل از انقلاب)
راه نو (اکبر گنجی)
عصر ما (سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی)
فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۵، بهار ۱۳۷۹.
فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
کتاب نقد، انتقادی ـ فلسفی، فرهنگی، (نقد تاریخ نگاری معاصر در حوزهٔ انقلاب)، تهران، زمستان ۱۳۷۸.

تاریخ و فرهنگ معاصر(سیدهادی خسروشاهی)
کیهان هوایی (مؤسسه کیهان)
مجموعه مقالات کنگره *امام خمینی و احیاء فکر دینی*
حوزه (دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم)
گاهنامهٔ نقد آگاه (در بررسی آرا و آثار)، ش ۴، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۳.
نگاه (جداشدگان و منتقدان سازمان مجاهدین خلق ایران)

□ سایر منابع (شامل: جزوات، بولتن‌ها، پرونده‌ها، دست‌نوشته‌ها و...)

اداره کل سوم ساواک به ریاست کل ساواک، دفتر ویژه و مقامات ارشد رژیم پهلوی، ***مجموعهٔ بولتن‌های گزارشی و تحلیلی***، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران».

اظهارات تقی شهرام، متن موجود در آرشیو دادستانی انقلاب.

اعترافات محمدجواد قائدی، [تاریخ نگارش احتمالاً نیمهٔ اول سال ۱۳۶۲]، موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران».

اعلامیهٔ توضیحی مواضع ایدئولوژیک گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق، (قطع خشتی) [تاریخ اعلامیه: آبان ۱۳۵۶].

بررسی اطلاعاتی عملیات فروغ جاویدان، پایان‌نامهٔ تحصیلی دورهٔ کارشناسی دانشگاه امام باقر(ع)، تابستان ۱۳۷۷، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

بررسی تخلیهٔ تلفنی توسط منافقین، پایان نامهٔ کارشناسی، دانشکدهٔ امام باقر(ع)، تاریخ رساله ۱۳۷۴.

بشیر، ***رخدادهای سمخا*** (۶۲ ـ ۱۳۵۹) و بررسی منافقین در دو فاز سیاسی و نظامی، جلد ۱ و ۲، مستند به اسناد داخلی، [با تایپ آی.بی.ام]، بی‌نا، بی‌تا، موجود در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

بولتن‌های رویدادها و تحلیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

بولتن‌های نظامی تحلیلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، قرارگاه غرب، ۱۳۶۷.

بولتن‌های ویژه خبرگزاری جمهوری اسلامی.

پرونده اسناد ساواک درباره مهندس مهدی بازرگان، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

تاریخچه و بررسی سازمان مجاهدین خلق ایران ـ با نگاه به کارنامهٔ تروریستی سازمان در فاز نظامی [جزوات درسی و تحلیلی]، گردآوری دانشکده امام محمد باقر(ع)، پاییز ۱۳۶۲.

تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران ۵۲ ـ ۵۴، سازمان پیکار در راه آزادی طبقهٔ کارگر، تهران، از انتشارات سازمان پیکار، چاپ دوم، خرداد ۱۳۵۹.

خلاصهٔ پرونده‌های زندانیان سیاسی رژیم پهلوی ـ بر اساس اسناد ساواک و دادرسی ارتش، محفوظ در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

شرح و تحلیل مجموعهٔ حوادث و ملات‌های بخش‌ها و نهادهای سازمان مجاهدین خلق ایران ـ از بدو انقلاب تا شهریور ۱۳۶۰، سه مجلد، [کپی دست‌نویس]، [تاریخ نگارش:] بهار ۱۳۶۱. موجود در آرشیو مرکز مطالعات راهبردی.

طاهری، اکبر، ***جنگ چریکی در ایران ۱۳۴۵ ـ ۱۳۵۵***، پایان نامهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، دی ماه ۱۳۷۳.

عابدینی، قاسم، ***تاریخچهٔ فعالیت و تحولات سازمان مجاهدین خلق تا پیکار و بعد از آن***، متن دستنویس، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

عنوان کلی نوار و متن پیادهٔ شدهٔ ***گفت وگوی همکاران این پژوهش با***: احمد احمد، محمود اشجع، بهمن بازرگانی، جمعی از خواهران (اعضای اسبق س. م. خ. ا.)، مسعود حقگو، هادی خانیکی، حجةالاسلام سیدهادی خسروشاهی، کریم رستگار، عبدالله زرین‌کفش، کیوان صمیمی بهبهانی، علی فراستی، مصطفی قنادها، احمدرضا کریمی، احمد لقمان دربانی، عبدالله محسن، محمد محمدی گرگانی، عزت‌الله مطهری، مصطفی ملایری، جواد منصوری، مهدی مهروانی بهبهانی، بهزاد نبوی، صادق نوروزی. [ارجاع اختصاصی به هر یک از گفت و گوها با ذکر نام مخاطب مشخص شده است.]

قنبری (تهرانی)، خسرو، ساخت روانی و جامعه‌شناسانهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران با نگاه به مباحث تکنیکی (پایان نامه)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۲.

گزارش دستگیری محمدرضا سعادتی و حمّاد شیبانی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران، خرداد ۱۳۵۸.

گزارش مسئول شورای ملی مقاومت به مردم ایران، [پاریس]، شورای ملی مقاومت، ۲۲ بهمن ۱۳۷۶.

گزارش و انتقاد از خود دربارهٔ چند عملیات [هواپیماربایی در سال ۱۳۴۹، بمب‌گذاری جلوی یک بانک در سرچشمه، انفجار در دفتر شرکت هواپیمایی B.O.A.C (بریتیش ایر ویز سابق)، انفجار یک جیپ ارتشی در خیابان ترقی، انفجار پست ترانسفورماتور خیابان حق‌شناس، انفجار اتومبیل پلیس در سرچشمه]، س. م. خ. ا. [این متن به صورت محدود در خارج از کشور، در بین اعضا و سمپات‌های فعال، تکثیر شده و توسط یکی از اعضای سابق سازمان‌های دانشجویان مسلمان (اروپا) ـ به طور امانی ـ در اختیار پژوهشگران کتاب حاضر قرار گرفته است.]

گفتگوی پژوهشی با محمد محمدی گرگانی، مرکز مطالعات استراتژیک، آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، پاییز ۷۸.

گفت وگویی با امیرحسین احمدیان، گروه نبرد برای رهایی طبقه کارگر، تهران، تیرماه ۱۳۵۸.

مجموعه یادداشت‌های منظم حسین احمدی‌روحانی در بیان تاریخچهٔ س. م. خ. ا. و سازمان پیکار (دست‌نویس)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.